





701

MILLET GENEL KÜTÜPHANESİ

KISIM : H. Alipaşa

ESKİ KAT NO : 658

YENİ KAYIT No.

TASNİF No.



بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الذي هدانا لهذا ما كنا بتوفيقه الى جادة طريقه
 وفضلنا سوره علي كافه عباده احمده على نعمه
 الافراد والتوام حمدا يقصر عن حده الا وهام ونحس
 عن عده الافهام واشهد ان لا اله الا الله شهاده
 من فطقي بالصدق لسانه وفوق بالحق جناؤه واشهد
 ان محمدا عبده المختار من العباد ورسوله الداعي

الى سبيل الرشاد ارسله والامم تابعه للابا طيب
 فعرها الله سبحانه نبيه صلوات الله عليه وآله
 وسلم منا هج الدين واوضح لها مدارج المتقين
 حتى استنار الحق ولمع ونار الباطل ونجى صلوات
 عليه وآله الاممه الاطهار واهل بيته المضطفين
 الاخيار وصحابه المنجدين الابرار صلوة لا تقطع
 انا الليل وظراف النهار قال المسرف على نفسه
 المفتقر الى رحمة الله عبد الواحد بن محمد بن عبد
 الامدي التميمي رضي الله عنه وبعد فان الذي حدثني
 علي تخصيص فوائد هذا الكتاب وتعليقها وجمع
 كلمته وتمييقها ما يتبعه ابو عثمان الجاحظ عن نفسه
 وعدده وزيره في طرجه وحدده من المائيه الحكمة الشارحة

عن الاسماع الجامعة لا توارع الانتفاع التي جمعها عن
 بگوشتها حفظ تمام و کرد آفریده است انواع سودها از این صد کلمه حکمت
 ابو مقنن جمع کرده است
 عن امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام
 از کلام امیر المومنین علی بن ابی طالب
 فقلت يا الله العجب من هذا الرجل وهو علامة
 پس گفتم ای خدا ایستاد بفرمانی بخواهم ازین مرد یعنی ابوعقیل و حال آنکه او غایت
 زمانه و وحید اقرانه مع تقدمه في العلم و تسميه
 زمان خود بود و یگانه نزدیکان بخود در مرتبه با وجود پیشوا و دانش و اهل باور
 ذروة القم و قد به من الصدر الاول و ضربه في الفضل
 در بالای دریا و در نزدیکی او در زمان بحال صا در شدن این کلام اول ازین با وجود آنکه در مرتبه
 بالقدح الا فضل و القسط الا حزل كيف عشي
 به پیشتر زیاد تر و حصه تمام تر و نیز عجب آنکه چون ختم شود
 عن البدر البير و رضى لكثير باليسير و هل ذلك
 از ماه تمام روشن و چون راضی شد از بسیار با اندک نیست این صد کلمه بگوشت
 الا بعض من كل و قل من حل و طل من و بل
 مگر باز از تمام کلام آنحضرت منقشی و می از همه و بارش از باله بزرگ از باران
 و طل من و بل و اتي مع كسوف البال و القصور
 از باران آنحضرت و من بطلبی با تاریکی حل و کوفتای
 عن رتبة الكمال و الاعتراف بالعجز عن ادراك
 از رتبه کمال و اعتراف عاجزی از دریا فتن
 شاء و لا فاصل من الصدر الا و ايل و قصوري
 خواست فاضلان و تمام از بالا درستان پیشینان و کوتاه دست من
 عن الجري في ميدانهم و نقص و زني عن اوزانهم
 از گردیدن در میدان فاضلان و کم عیارین از هسنکی ایشان

جمعت يسيرا من قصر حكمه و قليلا من خطر كلمه
 جمع کردم اندکی از بعض حکمتها و کمی از بسیاری سخنان
 انجس البلاء عن مساجلته و تبلس الحكماء عن مساكنه
 انجس از بخت از نرسن مثل آن و تبلس شوند حکیمان از نشن مانند
 و ما انا في ذلك علم الله الا كما المغترف من البحر يكفه
 و نیست من درین جمع کردن خدا داناست میکش و کش کما دریا از دریا آب یکبار یکبار
 و المغترف بالتقصير و ان بالغ في وصفه و كيف لا هو
 و مجر از کشته بتقصیر خود اگر چه رسیده باشد در وصف بکمال و چون چنین باشد
 عليه السلام الشارب من ينبوع النبوي و الحاروي
 حضرت مرتضی علیه السلام استامیده است از چشمه مبارک حضرت نبیغایه و فرار سیده
 بن جنيبه العالم الا لقي اذ يقول كرم الله وجهه و قوله
 بنیان هر دو بهانو بعلوم خدا و چون که میگوید و حال آنکه گفتار
 الحق و كلامه الصديق علي ما اذنه النبى ائمة النقل
 اوصی است و معنی او راست است انجاس که رسانیده است بسوی ایشان بپیشوايان نقل
 ان بين جنبي لعلماء جبا لو اصبحت له جملة و قد جعلت
 اینکه بدرستی که میان دو بهلوی من علیست تمام اگر باز گویم انرا نامی همانست و تحقیق کردید
 اساندة محدوفة و ردت على حروف المحم حروف
 سندهای این سخنان را انداخته و ترتیب کرده ام بر حروفهای بیست و یکگانه حروفهای اول کلمات
 و جعلت ما توافق من حكمه و تطابق من خواصه
 و گردانیده ام آنچه ازین کلمات موافق حکمتها و تطابق سخنها و از جمله را
 مسجعا مقرا لكونه اوقع بسمع الاذان و اوقر
 مسجیع نزدیکر نامیده باشد از برای جای گرفتن در گوشهای و فرود آید تر
 في القلوب و الاذهان يشدة ميل النفوس الى منظور
 در دلها و در ذهنها از برای این که نفسها را میل بنظر حق است

الكلام وكونها عن منشورها بأبعد مرام ليسهل حفظه
وبدون غشها من استحق نشر دوري آردو آسان باشد یاد گرفتن آن

على قايده وبحلولفظه للنظار فيه والمقتبس من لآله
بر خواننده آن و شیهین باشد لفظان از برای نگاه کردن و نویسنده از سر و پندها و این کلام
مع اختراجهای که درها خشیه من کلفة البطول مکشفا
تا آنکه مختصر گردانیده ام بیشتر سخنها را از ترس آنکه فرسوده رنج دراز بجای آید در جایی که آشکارا

بما فيه الشفاء من الكرب والغناء لدوي العقول
الغیر را در آن شفا از اندوه و در آنست خوشی از برای خداوندان عقول

والادب وسميته عز الحكم ودند الكلام راجيا
و ادب و نام کردم این جمع کرده را بقره الحکم و در رانکلم در حالت امید میدهم

من الله سبحانه حسن الثواب ومُسْتَعِيدُ ذِي تَعَالَى
از خدا که پاکست بجهت خوب ثواب را و پناه میگرفتم باو

من كل عابِلٍ وما توفيقى إلا بالله عليه توكلت واليه
از هر بدی و نیست توفیق من مگر بخداي برو توکل کردم و بسوی او است

متاب مما ورد من حكم امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام
بزرگداشت مع از آنکه فرود آمده است از حکم امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام

في حرف الهزة وقد يعثر عنها بحاز بالالف من ذلك
در حرف همزه و گاهی از او باز میگویند باسم الف بحاز از نیست گفت

قوله عليه السلام الدين يعصم الدنيا تسلم
حضرت مرتضی علیه السلام دین نگه میدارد از بدی دنیا باز میسپارد بهدی

الدين يحل الدنيا تذل الدنيا امد الاخرة امد
دین بزرگ میدارد دنیا خوار میدارد دنیا آخر است آخرت پاینده است

العلم ينجي الحكمة ترشد العدل مالوف الجور
علم بلند میکند حکمت راه را درست می نماید عدل دلبند راست ستم

عسوف الصدق وسبيل العفو فضيلة السخا سحبت
از راه بیرون بردن راستی و سنا و بزرگ در گذشتن از گناه افزونست سخاوت و بزرگوشتی

الشرف مزية الحزم بصناعة التواني اصناعة الوفاء كرم
بزرگو زیاده نیست بیداری در کار هر بار است سستی قنایع کردن فرمت و فاکرم است

المودة رحمة التواضع برفع التکبر بضع الحكمة عصمة
دوستی مهر نیست فروتنی ببالد بزرگو منشی می اندازد حکمت نهمها نیست

العصمة نعمة الكرم فضل الوفاء بيل العقل زين الحق
نهمها بی نعت نیست کرمی داشتن افزونیست وفاداریست بحق خرد را پیش است

سین الصدق امانة الكذب خيانة الانصاف راحة
نیکو است راستی امانت دروغ خیانت است داد دادن آسایش است

الشرف وقاحة الجود رياسة الملك سياسة الامانة ايمان
بزرگو بی حیای نیست بخشش سرور است پادشاهی نهمها نیست امانت ایان است

البشاشة احسان الكرم انبج اللبیم مخرج الفكر بقاء
گشاده روی نیکو نیست نیکو را گشاده فرومایه نطق زده است اندیشه راه می نماید

الصدق ينجي الكذب يردى القناعة تغني الغنا بطغي
راستی میرساند دروغ نمیشکند قانع بودن توانگر گرداند آنکری سرکش میشود

الفقر ينجي الدنيا تغوى الشهوة تغري اللذة ندامي
درویشی فراموشی میبخشد دنیا را میکرداند آرزو برمی آید فتنه را مزه دنیا بازی میدهد

الهوى يردى الحسد يضي الحقد يذوي اليقين عبادة
آرزوی ندارد رشک را غم میسازد بداندیشی بزرگ میکند دانش راست بندگی خدا را

المعروف سيادة الشكر زيادة الفكر عبادة العفاف زهادة
نیکوینی خدا بجای است شکر افزونیست اندیشه خیر بندگی است خیرا نهنگی ترک دنیا است

الامور بالتحريبة الاغما بالخبرة العلم بالفهم الفهم بالفتنة
کارها باز میباش درس است پندش با گاهی است دانش بداندیشی است درایت بزرگو

الْفُطْنَةُ بِالْبَصِيرَةِ التدبير بالدرى **الزَّهْوُ بِالْفِكْرِ** الظفر بالحزم
الْحَزْمُ بالتجربة المكارم بالمكاره **النَّوَابُ** بالمسقة العجب
هَلَاكُ الدِّينِ بإشراك الجهل موت التواني **فَوَيْتُ الشَّهْوَى**
آفَاتُ اللِّذَاتِ مفسدات الأمانى **إِشْتَاتُ لِيَأْسٍ** حذر
الطَّمَعُ مضرة المنصف كرم الظالم **لَيْسَ** المعروف
المَكَافَاتُ عشق الصبر ملاك الخزع هلاك التودد **يُمْنٌ**
الْإِنَاءُ حسب السخاء خلق العجب **حُمُقُ السَّفَهَةِ** خرق
الْعِلْمُ كنز العبادة نور القناعة **الدِّينُ** حبور اليقين
نُورُ الْإِيمَانِ أمان الكفر **خِذْلَانُ الرِّضَا** غناء السخط
عِبَادَةُ التَّوَكُّلِ كفاية التوفيق **الْإِخْلَاصُ** غاية الخوف
الْوَحْدَانُ سَلَوَانُ الْفَقْرِ **حَزَانُ الدِّينِ** رق القضا **عِشْقُ**
الصَّدَقِ فضيلة الكذب **رَذِيلَةُ الْمَعْرُوفِ** حب المودة

سَكْتُ الصمت وقار الهدى **رُعَاةُ الْعُسْرِ** لوم الحاج
مَشُومُ الْفِكْرِ شد الغفلة **فَقْدُ الْوَزْعِ** اجتناب
السَّكُّ ازتياب الطاعة **تُجْبَى** المعصية **تُرَدَّى** الجبن
الْعُجْبُ سَخَافَةُ الْمَصِيبِ **وَاحِدُ الْمَخْطِ** فَاقد الصِدْقِ **وَمُخَالِجُ**
الْكَذِبِ فَضِيحُ الْعِلْمِ **عَنِ الطَّاعَةِ** حِرْ **الصَّبْرِ** رَفْعَةُ
الْجَزَعُ مَنْقِصَةُ السَّجَاعَةِ **رَيْنُ الْجَبَنِ** شَيْنُ الْأَصْنَاءِ
سَلَامَةُ الْخَطَاءِ مَلَامَةُ الْعَجَلِ **نَدَامَةُ الرِّزْقِ** مَقْسُومُ
الْحَرِيصُ مَحْرُومُ الْجُلِّ **مَذْمُومُ الْحَسَدِ** مَغْشُومُ الظَّالِمِ
مَلُومُ الْحَفَاءِ شَيْنُ الْمَعْصِيَةِ **حِينَ الْحَاظِ** مَقْطَاطُ
الْغَافِلُ وَسْنَانُ الْحِزْمَانِ **خِذْلَانُ الْقَنِيَةِ** أَحْزَانُ الْأَمَلِ
خَوَانُ الْبِقْطَةِ نُورُ الْغَفْلَةِ **عُدُورُ الْمَكْرُوفِ** الْخَدْعَةِ **شُومُ**
الْجُلِّ فَقْرُ الْخِيَانَةِ **خِذْرُ الشُّكِّ** كُفْرُ الْإِحْسَانِ **مُحِبَّةُ الشُّبُهَةِ**

العقل قربة الحق غربة الايتار فضيلة الاختكار رذيلة
 خرد نزدیکیست الهی دوریست با شهید مال افزونیست بند کردن بستگیست
الامانة صيانة الاذاعة امانة التقية ديانة التقوى
 امانت نگه داشتن فاش کردن حق امانتست ترس دین دار است برهیز کار
يعز الفجور بذل الحرص صناعة العجز اصناعة الورع
 عزیز میگرداند گناهها خوار میدارد بیداری پیشه خوشت ناتوانی تکلف کار است پارسائی پرهیز
الطمع محبة التاجر مخاطر الفاجر مجاهرة العلم
 طمع کردن دوستی بازرگان اندیشناکست گناهکار رسوا فاش کننده است دانش
دليل الاضطراب قليل الحياء جميل الطمع رفق
 راهبرست همراهی کردن کم است شرم زیباست طمع از جهد دست بندگیست
اليأس عتق الافاة اصابة الطاعة احابة الخضر ديانة
 ناامیدی ازادیت حکم کردن راستیست فرمان برداری قبول کردن نیست فروتنی کردن ناامیدی
القيمت منجاة الامور اشياء المعروف فروض الشكر
 خاموشی جای رستگاری کارها بمانند نیکوست نیکویی واجبست سپاس
مفروض الفطنة هذابة العنافة عناية الطمع فقر
 واجبست زیرکی راه بینی است کوی کراهی است طمع ناتوانیست
الاشراك كفر الحياء مجرمة الزل مندممة الزهد كفرة
 شرک کردن کفر است شرم تاوانیست لغزیدن از گناه بگناهی ترک دنیا ترک گناهیست
الهموي صبوة الحاتم عشيرة السفه جريرة الاماني نجدة
 برآرزو رفتن لغزیدن دست برداری خویشتن اندوزیست نادانی زبرداریست آرزوها فریب دهنده
الاجل يصرع الدنيا تقصر الاخيرة تسر الامال يفر العيش
 عده می اندازد دنیا زمان بخت است آخره شار میگرداند امید فریب دهنده زندگانی
من الرحيل وشيك العلم ينحيك الجهل يردك الموت
 میگذرد کوچ کننده شناخته است دانش میماند نادانی می اندازد مرگ

نرج المري صحيح الامر غيب المناقب مريب التاي
 آسایش میدهد لاغرین درستیست قیامت و مهر زویر است منافق کمان برنده است یاری خوار است
حزم الاحسان عزم العذل انصاف القناعة
 اکاهی است نیکویی کردن غنیمتست طرد رومی است قناعت
عفاف المستسلم موثق المحترس ملق الاجل حنة
 پارسائی است تن در داده نگاه داشته شدن تن پرور افتاد است وعده بهشت است
التوفيق رحمة العلم خلاصة الجهالة ضلالة
 یاوری بخت بخشایش است دانش برکتست نادانی کراهیست
الفرض حلس القوت غصص الهيبة خيبة
 بجا آوردن بودن فرصت است فروکشیدن ماندن امید است در دل شکوه بی بهرگیست
الصدق رغبة الصبر مدقعة العزم مضعة الفضل
 راستی بلندگیست شکیبایی بازداشتن آرزوست ناتوانی ضایع شدن است بددلی
منقصة الامن اغترار الخوف استظهار الاعتاظ
 کم شدن است ایمنی و بیافتن است ترس پشت گرمی است پند پذیرفتن
اعتبار اليقظة استبصار الانذار اعذار الندم
 بیداریست بیداری چشم کشادن است بیم دادن عذر آوردن پشیمانی
استغفار الاقرار اعذار الانكار اضر الاكثار انجاء
 طلب آمرزش کردن است اقرار بگناه عذر گرفتن است منکر شدن بر گناه استاد است سست
المشاورة استظهار المال حيايات الظم العلم حياة الايمان
 مشورت کردن پشیمانیست مال حساب دادن آخرتست ستم رنج رسانیدن دانش نیکو است ایمان
حياة الناس مسلات التقوى اجتناب الظن ارتباب الطمع
 رها نیست ناامیدی تسلی بودنت برهیز کاری دوری بستن است گمان بر شهید گمانیست طمع
مدل الورع محل المحن معان المسي نهتان المکور شيطان
 خوار کننده است پارسائی بزرگ کننده است نیکوکار فداخته است بدکار پرهیز است بداندیش هلاکست

الثاني حزم الفرصة غنم المخوف فضل الكرم نبل
 آهسته بیدار نیست بدست آوردن غنیمت نیکوئی افزون نیست نیکو داشتن در دست داشتن
 الغفلة ضلالة العرة جهالة الجاهل حيران الدنيا حزن
 غافل گراهی است فریب خوردن نادانی است نادان سرگشته است دنیا زیانست
 الامل يخذع البغي يصرع الجور يتعالت اللذات فات
 امید قوت میدهد سرکشی می اندازد ستم گرفتاریهاست بطلان مزهازیهاست
 العلم محلة الجهل مضلة الشر مذلة العقل شقاء
 دانش بزرگ کننده است نادانی کم کننده است دلخواه خواریت خرد عقل شقاوت
 الحق شقاء الصدقة كنز الاخلاص فوز الصديق ينجي
 ابلهی بدبختی است صدقه دادن کجاست راستی می رها کند
 الكذب يردني البري جري الصدقة تبقى الدين نور اليقين
 دروغ می اندازد نیک گاه دلیلیست صدقه بماند دین روشنایی است
 حبوب الصبر طفر العجل خطر الغنى اشتر العي حصر
 شاد نیست شکستی ظفر عجل ناسکیبایی نیست درماندگی بندگی است دادگری فضل
 العدل ملاك الجور هلاك العلم حذر القناعة عز
 ستم براهی است دانش پناهی است قناعت ارجمندست
 المعروف كنز الغفلة طرب الرئاسة عطية الشهوة
 نیکوئی بخت است خفا خورشید نیست سرداری هدایت دهنده است از روی
 حرب الشكر مغنم الكفر معوم العقول مواهب الادب
 جنگ است سپاسی غنیمت است کفر جای باطل است خردها بخششهاست پست بده
 مكاسب الدنيا بالانفاق الآخرة بالاستحقاق المومن
 در آمدهای دنیا است دنیا بدادن بلاست آید آخرت بپسنداری بدست آید مومن
 بعماله الانسان بعقله المرء لهمة الرجل بجنانه المرء
 بعمل مومنست آدمی بعقل آدمی است مرن بنیت و قصد نیک مرد است مرد بدست مرد

بايمانه اعلم بالعمل الدنيا بالامل البشر ميرة العيون
 با ایمان مرد است اعلم باعمل کار کند دنیا با امید بدست آید خوش گوئی نیکو نیست خوش گوئی
 معزة الجهل وبال التوفيق اقبال الحرام سحت
 دوری و جدا نیست نادانی افتادگی است همراهی نیست بینش آمدنست حرام مردار است
 الموت فوت الحرص تبع الفتنه سلب المال
 مردن کم شدن است حرص تبع انگیزه بد بودن نیکو نیست مال
 عارية الدنيا فانية الاستقامة سلامة الشريعة
 ناباید گریست دنیا نیست شونده است بر راستی ایستادن سلامتی است بدی پشیمانی
 العدل حياة الجور ممحاة العذل فضيلة الانسان
 داد دادن زلفگیست ستم نیستی نیست دادگری افزون نیست آدمی را
 الصدق امانة اللسان الجزع من اعوان الزمان
 راستی امانت زبانست نازی کردن از یاری کنان روزگار است
 الاحتكار دأعية الحرمان الصبر رأس الايمان السخا
 بند کردن مال خواستن نومید نیست شکیبایی سر ایمانست سخاوت
 زين الانسان العفو احسن الاحسان الفقر زينة الايمان
 آرایش آدمی است در گذشتن از گناه بهترین نیکو کردن است بی گیرایی آرایش ایمانست
 القلب خازن اللسان اللسان ترجمان الجنان الانصاف
 دل مخزن زبان است زبان گوینده گوینده سخن دل است دادگری
 عنوان النبل الصدق اخو العدل الهوى عدو العقل
 نشانه کامرانی است راستی برادر برادر دادگریست از روی دشمن خرد است
 اللهو ثمار الجهل الجور مضاد العدل العلم سميت الجهل
 بازی موه نادانیت ستم دشمن عدلست دانش کشنده نادانی
 الوقار حلية العقل الوفاء توام الصدق العقل رسول الحق
 نکر زیور خردست وفا همزاد راستیست خرد فرشته است حق

التوفيق مفتاح الرفق الحياء يمنع الرزق الصدق لسان الحق
هرامی بخت کلید نفعی است شرم منع میکند رزق را راستی بیان حققت

الكذب عدو الصدق الباطل مضاد الحق العلم زين
دروغ دشمن راستیست نادستی دشمن درستیست نریمی آراستی

الخلق الخيانة أخو الكذب الحرص مطية التعب الرعية
خلو است نادستی برادر دروغ است آزادی رنج است بخت آرزو

مفتاح النص لظفر شافع المذنب الخرس من الكذب
کلید ایستادن است فیوزی یا شفاعت کننده گناهکار است کسبی بهر از دروغ است

العلم زين الحسب لمودة اقرب نسب لادب افضل حسب
دانش آراستی پاکوهر آدمی است دوستی نزدیکتر بیوفه است ادب زیاده ترین پاکوهر است

الصدقة افضل القرب الناس اغدار ما جهلوا الناس
صدقه زیاده نزدیک است مردمان دشمنند انرا که نمی دانند مردمان

بخير ما يفا وتو الوفا سجيئة الكرام العذر شبهة الدنيا
به نیکی در تفاوت اند وفا کردار نیکانست بیوفائی کردار بد است

الاعمال ثمار النيات الصدقة افضل الحسنات الرفق
کردار میوه های خواسته ها است صدقه افزون ترین نیکنهاست رفق کردن

مفتاح النجاح التوفيق قايده الصلاح البشر اول البشر
کلید دستکاری است همراهی بخت کشنده است بسوی نیکی گفتار پاکشاد سر نیکنی است

الطمع اول الشر الكتاب ترجمان النية العمل عنوان الطوبى
طمع سر بدی است نوشته بیان کننده ضمیر است کردار عنوان طوبی است

الوقار بخد العلم التواضع ثمره العلم العدل خير الحكم
نکر بلند میدارد آهستگی را فروتنی میوه دانش است دادگری بهترین حکمتهاست

العلم قايده العلم الصدق خير القول الاخلاص خير العمل
دانش آگهی کننده علم است راستی بهترین گفتار است پاکی درون بهترین کردار است

السخاء يزرع المحبة الشيخ يكسب المستة الطمع فقر
سخاوت بکار دوستی را بخوبی می اندوزد دشنام را طمع بی جزئی

حاضر الياس غناء حاضر التواضع يرفع الوضيع
کردار است نایمیدی توانگری اماده است فروتنی بر میدارد افتاد را

التكبر يصنع الرقيق الرفق مفتاح الصواب السفة
بزرگوشتی می اندازد بلند را نریمی کلید راستی است کوی

مفتاح السباب الهوى آفة الالباب العتاب حياة
کلید دشنام است آرزو تباهی خرد هاست گناه کردن زندگی

المودة الهدية تحلب المحبة الموت رقيب غافل الدنيا
دوستی است راه آورد می اندازد دوستی را مرکز محبتی نهانست بخت دنیا

ظل زائل الموت باب الآخرة التجمل مروة ظاهرة الموعظة
سایه است دگر زنده مرگ در آخرت آراستن خود مروة آشکار است پندها

حياة القلوب الذكر مجالسة المحبوب الدين افضل
زندگی دلهاست یاد کردن عشیقی دوست است دین افزون ترین

مطلوب العقل صدق مقطوع الهوى عدو متبوع
خواستار است خرد و عیسی دوست است مرد و آری جو آرزو دشمنی است در پی ورنه

العاقل يالف مثله الجاهل يميل الى شكلة السلامة
خردمند بیونگدیر با هم جوخه نادان آرزو کند همجو خودی استکاری

في لتفرد الراحة في التزهة الجود غر موجود الكمال
در تنهائی است آسایش در ترک دنیا است بخشش عزت است آگاه نامی

في الدنيا مفقود الحسد شر الامراض الجود حارس الاغراض
در دنیا نایابست حسودی بدترین بیماریهاست بخشش نگهبان خواسته ها

الاقتصاد نهي القليل الاسراف يفتني الجزيل السخاء
اندازه نکر داشتن و میانه رفتن اندک را نیک اندازد و دهکافی بسیار و تمام راست ساهتهار و زکار

ممكن الا فآيت **العلم تقنية الخطات الصادق مكرم**
جای نهان شدن آفتها گشتن عمرهست نگاه کردنها

جليل الكاذب مهان دليل الحياء مفتاح كل خير
دروغ گو خوار و ذليلست شرم کلید همه خیرهاست

الفقه عنوان الشتر الاستغفار نحو الاوزار الاصرار
نیستی نمونه بدیست طلب آمرزش بویه نیست میگرداند کنهها را ایستادگی نگاه

شيمة الفجار الساعات تنهب الاثمار البطنة تمنع
خوی گناهکارانست ساعتهای غارت میکند عمرها را شکم سیر داشتن منع میکند

الفطنة الريبة توجب الظنة الصبر حنة الفاقة
زیرکی یا بدگمانی موجب بدیست شکیبایی سپهر دوشنبی است

العجب رأس الحماقة الهيبة مقرونة بالحیة الحیاء
خود پسندی سر ابله است شکوه نزدیک است بازبان شرم

مقرون بالجرمان اليقين عنوان الايمان الخرص علامة
نزدیک است به نافرمانی داشتن درست نمودار ایمانست شریوار نشان

الفقر الشر داعية الشر الصدق حياة التقوي الكتمان
ناچیز است آرز پدیده آورنده بدیست راستی جان و زندگی برهیز کار نیست پنهان

ملا النجوي القسط روح الشهادة الفضيلة غلبة العادة
بنیاد رازورزیست راستی جان کواهی است افزونیست زیادتی جزو عادت

العفو زكاة الظفر اللجاج بذل الشرا المنية ولا الدينة
در گذشتن از گناه زکوة ظفر و پسرورزیست مبالغه در ستیزه تم بدیست مرکز خوشتر نه که ناکسی

الموت ولا ابتذل الخربة التقلل ولا البذل المروة الفتاة
مردن خوشتر نه که خوار و رسوائی تم و ناچیز شدن به نه که خوار مروت قانع بود

والتجمل التجارب لا تنقضي الحريص لا يكتفي العيش باليد
و تزیین کار نیست آزمایش بسیر بخیزد بسیر نمی آید آرزو هیچ چیزش نکند چشم دیدن

القلب اقم يخل البدن العين بريد القلب لفكر نير اللب
دلست اندوه می گردان تن را چشم ایچی در موی دل است اندیشه روشن میگردان

المرض حبس البدن الفطنة يحلب الحزن الجسد حبس
بیماری بند تن است بدی می کشد اندوه را بدن بند

الروح الهام مدموم مجروح الغم مرض النفس
جانست بدگو نگویند دل در شش است اندوه بیماری جانست

التجاع يشين النفس المال يهبط الحوادث المال سلوة
بنگ جوی هیبت میگرداند نفس را مال می بخشد فتنه آواره و نه مال اسایش

الوارث الاثام يفيد التجارب الشفيع جناح الطاب
وارثست روزگارها فایده تجربهها و از مایه های می بخشد در خواهند پر طلب کار است

الحساب قبل العقاب الثواب بعد الحساب المن
شمار پیش از یادداشت است پاداشت شمار عمل است بخشش

يسود المنة البغي تسلب النعمة الظلم يحدب النعمة
پسند و بزرگ میگرداند منت را ستم میوه باید دهش خدا ستم می کشد و می آرد

المودة اقرب رحم الشكر يدوم النعم العدل حياة
دوستی نزدیکتر خویش است سپاس پاینده ملذذ و دهش خدا دادگری زندگی

الاحكام الصدق روح الكلام القسط خير الشهادة
فرمانهاست راست گویی جان معنی است راستی بهترین کواهی است

السخاء اشرف عادة الاخلاص ثمرة العبادة اليقين
سخاوت برترین خوبی است پاک دلی میوه برستاری است داشتن درست

افضل الزهاد القبر خير من الفقر المراء بذل الشكر
افزوتر پارسائی است کور بهتر از بوی جز نیست ستم بدیست

الالحاح داعية الحرمان الغنية ينبوع الاحزان الدنيا
مبالغه کردن خواننده است بسوی نا امید می نوکری چشم اندوههاست دنیا

سوق الحسنان الجنة دار الامان اليقين عماد الايمان
 بازار زيادگار است نهشت خانه امني است دانش درست ستون ايمان است
 الايتار اشرف الاحسان المصائب مفتاح الاجر الدنيا
 با شيدن مال برتر نيکویی است مایهها کلید مزد و نوابست
 مزرعة الشر الحيلة فائدة الفكر الدنيا ضحكة مستعجل العقل
 دنیا گشت زار بدي است چاره بردن قانده اندیشه دنیا جای خنده و کدراست خرد
 مضل كل امر العيون طالع القلوب التجاج مشار
 رامت هرگاه است چشمها پیش روان لشکر دهان است ستیزه جوی انگرگاه
 الحروب الصدور رقيب ليدن العمل شعار المؤمن الدنيا
 جنگهاست سينه نگهبان تر است کار خير پوشش مومن است دنیا
 دار المحن الرضا ينفي الحزن الصبر ثمرة اليقين الزهد
 خانه از مایههاست خشنودی دوز میگرداند الله لا شكيبا میوه دانش درست است باز سامی
 ثمرة الذين العبد حرما قنع الحر عبد ما طع الحجب
 میوه دین است بنده مادام که قانع است آزاد طمعار بنده است خود پسند
 رأس الجمل التواضع عنوان النبل العجز سبب التضعیف
 سر فادایی است فروتنی نمون کاه نیست بیجاری سبب تناهی
 الجنة جزاء المطيع اللسان جموج بصاحبه الشر تكبو
 بهشت پاداش فرمان بردار است زبان سرکش است بخداوند خرد بدي برادر بید
 براکبه اخوك مواسيك في السدة الغش سجية المردة
 با صاحبش برادر توانست له امان کهد برتر در سختی خجالت شیوه زندگانی
 الحق سمة الحسدة المرء عدو ما جمل المرء صديق
 کینه و رزی پیشه حسودانست مرد دشمن است چهری را که نمیداند مرد دوست
 ما عقل التجاج يبنو براکبه البخل يزري بصاحبه
 آنچه را که میداند ستیزه واپس اندازد ستیزه کار را بخیلی عیب بخشد بصاحب بخل

العقل لا يخذع الجاهل لا يدفع الظلم وخيم العاقل
 خرد فریب نمی داند نادان باز نمی ایستد از بدی ستم را ماکوار است آخر
 الحرص دميم المعبة الاعذار توجب الاغتذاء العجب
 حریص دانا و گفت در پس کوشش است عذر آوردن لازم میگرداند قبول کردن عذر را خود پسند
 توجب العيثار الثاني توجب الاستظهار الاصرار توجب
 لازم میگرداند بصره را آوردن آهستگی لازم میگرداند پشتبانی را سختگیری لازم میگرداند
 النار الاماني سمة الحق التواني سحبة التوكل
 آتش روزخ را آرزو ها ملد کردن کردار ابله است خود داری خونی ابله است
 الدنيا دار الاشقياء الجنة دار الاتقياء الدنيا مغبرة الاخرة
 دنیا خانه بدبختانست بهشت خانه پر هیبت گاراست دنیا کدزگاه آخرت
 الطمع مدالة حاضرة الدنيا مطلقة لا كياسة العاجلية
 طمع خوارگی کاغذ است امانه دنیا باز هشته زیرکاست خرد است دنیا
 منية الازجاس العزم مع الياس الدل في مسئلة الدنيا
 آرزوی مردار است ارجمندی با امید نیست خواری درخواستن است از مردم
 الدل مع الطمع الكرم يتغافل ويخضع المرء ابن ساء
 خواری با طمع است کرم پیشه خور را غافل میسازد و بفریب اندازد بره فرزند است
 انعاقل عدو لذته الجاهل عبد شهوته القنیه لقب
 خردمند دشمن لذت خوشت نادان بنده آرزو خوشت دهشت کردن غارت
 الاحداث المال سلوة الوداد الصمت آية الحليم
 فتنهاست مال آسایش و ارفاقت ناکفتن نشانه بردباریست
 الفهم آية العلم الفرح بالدنيا ختم الاغترار العاجلة
 در یافتن نشانه دانش است خرمی بدنی کوی است فریب خوردن بدنیادی
 خرق الاسلام ابلغ المناهج الايمان واضح الالام الصدق
 بهر شیئی است مسلمانی مشاهده حق راهی است ایمان را شکار است راه در رفتن راستی

لباس الدين الزهد ثمره اليقين الغنا يسود غير السيد
پوشش دين است ترك دنيا ميوه درستي است توانگري خارج ميكرداند غير خدا

المال يقوي غير الايد الحياء غرض الطرف النذاهة
مال مدد مدهد نموده مال پرشيدن چشم است خوري

عين الطرف البخل خازن لوزنته المحتكر محروم
خود پاكيزگي است بخل كنچورست مرواريد خود را بنده كنده مال ناصيدت

نعمة البشر قول التطلاقة شمة الحر الشكر حسن
از نعمت آرزوي خود مرده دادن سر نيكوي است كشاده رويي شکر دار ازاده است شكر پناه

التبعم الحياء تمام الكرم المعروف زكوة النعم الحزم
تبعها شرم همگي كرم است نيكويي زكوة نعمهاست بيداري كردن

استدعاء الراء العقل اضرة الاعداء العقل داعي الفهم
استوار کردن اندیشه است غافلي زبان لارزين دشمنانست خرد خزاننده فهم

البخل يكسب لدم العقل اقوي اساس الورع افضل
بخليلي مي اندوزد كوشش خرد استوارترين بنياد است پارسايي افزون ترين

لباس الجنة غاية السائفين الكبار غاية المفرطين العقل
پوشش است بهشت اخر سر انجام پيش كبري است در طاعت آتش سر انجام از حد بيرون رود كان

افضل مرجو الجهل ابكي عذوق العلم افضل شرف العمل
افزون تر اميد داشته است ناظري كز بانه دشمن است دانش افزون تر برتر است كردار

احمل خلف النفاق اخو الشريك الغيبة شر الافك
تمام اندوزيت برادر شتر است بخدا در بين مردم بدترين همتانست سخن گفتن

الجهل يزل القدم البغي يزيل النعم الزهد اصل الدين
ناداني سيلغاند پا را ستم دور ميكرداند دهشمار حق را ترك دنيا بغي دين است

الصدق راس الدين اليقين الدين اقوي عماد الورع خير دين
راستي پوشش دانش درستي دين داري سخت تر ستون است بر هيچ كاري بهتر

التقوي خير زاد الطاعة احسن عتاد التوكل خير عماد
پرهيزگاري بهتر توشت است فرمانبرداري نكاهد ازده ساز راهبر دارنده او را كاشتن بديست

الورع خير قرين الاجل حصن حصين العقل يصلح الرد
پارسايي بهتر هم نشيني است وعده پذيرهي است سخت خرد بسمان مي آورد

العادل يصلح البرية المقدمه برهان العقل الحليم عنوان
دادگري مي آورد نكاهتا عذر گفتن نماينده عقل است بر داري نمونه

الفضل لعفو عنوان النبل الحق اضرة الاصحاب الشرا
افزون تر است در كوشش از كنه نمونه خوشدشنيست كوي زيانكار ترين پارسايت بدي

اقبح الابواب العاقل من عقل لسانه الحازم من دار
زشت ترين كار خردانست بر بندر زبان خود را بيدار انگيشت بدي

زمانة الشر منطوق مولى الخرس خير من العي الطاء
زمان خود را بدي كفاريت نافره كنكي بهتر است از كودانيدن فرمان بر

غنمة الاكياس العلماء حكاهم على الناس الرجال
بخشش زيركاست دانشمندان فرمان دهندگان اند بر مردمان مردان

يفيد مال المال ما افاد الرجال الجود من كرم الطبيعة
فايده مي بخشد مال مال فايده مي بخشد مردان بخشش از نيكوي منشأ است

المرء مفسدة الصنعة التجني اول القطيعة العيش
مشت نهادن مباد كنده كودارها نيك است خرد را در چيدن سر بر برداريت زندگاني

يحولني ويمر الدنيا تعز وتضر وتمر الاقصاد يضر
گاه شيرين مي باشد و گاه تلخ دنيا قزيب مدهد و بيان ميرساند و ميكرد زندگاني ميان آسان حال

اليسين الاشرف يفني لكثير الزهد اساس اليقين
پارسا را كزافگاري نيست ميكرداند مال بسيار را ترك دنيا بنياد درستي است

الصدق راس الدين السامع شريك القائل البشر اول
راستي پوشش دين است شنونده اهمراز كوينده است مرده سرا

التَّائِيلُ الْعَفْوَانُجُ الْمَكَارِمُ الْمَعْرُوفُ أَفْضَلُ الْمَغَامِ التَّوَضُّعُ
 من بختش است در کوشش از کده ^{افزودن از بختش است فروتنی}
 يَكْتَسِرُ الْفَضِيلَةَ لِتَكْبَرِ يَظْهَرُ الرِّذَالَةُ الْمَتَّعِضُ لِلْمَلَاءِ
 استکار میکند بادی تعالی را ^{کودن کتبی روشن میگرداند فرومایگی} بلامرورند
 مَخَاطِرُ الْمَغْلُوبِ بِالْمَعْصِيَةِ مُجَاهِدُ الْبَسَانِ تَرْجَمَانُ الْعَقْلِ
 زانکه رست اشکار کند تا فرمان برداری را ^{فنا و کند است زبان بیان کند عقل است}
 التَّمَرُّهُ أَوَّلُ النَّبْلِ الضَّيَافَةُ رَأْسُ الْمَرْوَةِ الْعَقَّةُ أَفْضَلُ
 پاکه ^س سحر و شورش است ^{مهای} مراه ^{مروه است} پارسائی ^{زیاده تر است}
 الْفِتْنَةُ الْحَقْدُ مَتَارُ الْغَضَبِ الشَّرُّ عُنْوَانُ الْعَطَشِ الْبَحْثُ
 جوهر دینیت ^{کینه جوئی} ایضا ^{خشم است} بدی ^{نودار} هلاک شدت غرت ^{داری}
 رَسُولُ الْقَطِيعَةِ الصَّبْرُ يَهْدِي إِلَى الْجَمْعَةِ الْأَدَابُ حُلُّ
 ابلیس ^{برید و رست} شکبایی ^{آسان میگرداند} در در ^{رسمها و شش}
 مَجْدَدَةُ الْعَمْرِ أَنْفَاسٌ مَعْدَدَةُ الْعِلْمِ مَضْبَاحُ الْعَقْلِ
 زوشت ^{عمر} نفسهای ^{شمرده است} دانش ^{چراغ} خرد است
 الصَّوَابُ أَسَدُ الْفِعْلِ الْمَعْرِفَةُ نَوْرُ الْقَلْبِ التَّوْفِيقُ
 راستی ^{سخت ترین کاریست} شناسائی ^{روشنایی است} ساکنانی بخت
 مِنْ جَذَبَاتِ الرِّبِّ التَّوْحِيدُ حَيَاةُ النَّفْسِ الذِّكْرُ
 از کشتهای ^{پروردگار} یکی دانستن خدا ^{زندگی} جانست ^{یادداشت}
 مِفْتَاحُ الْإِنْسَانِ الْمَعْرِفَةُ الْقُوَّةُ بِالْقُدْسِ الشَّرِيعَةُ رِبَا
 کلید انسانی است ^{شناختن} رسیدن است ^{بپای} راه صحیدی ^{راست کردن}
 النَّفْسُ التَّوَكُّلُ حِصْنُ الْحِكْمَةِ التَّوْفِيقُ أَوَّلُ النِّعْمَةِ
 نفس است ^{بجدا ناردن پناه} درست کرداریست ^{سازگاریست} دهش خداست
 الصِّمْتُ رَوْضَةُ الْفِكْرِ الْغِلُّ بَذَرُ الشَّرِّ الْحَقُّ سَيْفٌ
 خاموشی ^{باز} اندیشه است ^{کینه دینی} تخم ^{بدی} درستی ^{شمیر است}

قَاطِعُ الْبَاطِلِ غُرُورٌ خَادِعٌ الزُّهْدُ مَبْعَرُ رَاحِ الْعَمَلِ وَرَعٌ
 برزاق ^{نادر است} فریب است ^{فریبند} ترک دنیا ^{بازوای است} سودمند ^{و داری}
 رَاحُ الْكَذِبِ عَيْنُ الْإِيمَانِ شَفِيعٌ مِنْهُ الْعَمَلُ
 برآزنده ^{دروغ} عیب است ^{رسوا کننده} سلطانی ^{شفاعت} بگوشی ^{کرداریست}
 مَضْلَعُ الْعَمَلِ عُنْوَانُ الْحَقَائِقِ الْقَنَاعَةُ عُنْوَانُ الْفَاقَةِ
 سازد ^{خود پسندی} نمودار ^{آبایی است} خرمندی ^{نموده} تا توانیست
 الْغِلُّ دَا الْقُلُوبِ الْحَسَدُ رَأْسُ الْعُيُوبِ الْكِبَرُ شَرُّ
 کینه دینی ^{دخ} دهاست ^{رستگار} سر ^{عیبهاست} کردن ^{کینه بدترین}
 الْعُيُوبُ الرِّفْقُ يَغْلُ حِدَّ الْمَخَالِفَةِ الْبَشَرُ يُطْفِئُ نَارَ الْمَعَانَةِ
 عیبهاست ^{نرمی می بندد} راه ^{نماز کار} را ^{کفایت} خوشی ^{می شاند} آتش ^{کشی را}
 الْحِفَارُ يَفْسِدُ الْأَرْخَاءَ الْوَفَاءُ عُنْوَانُ الصِّفَاءِ الْمَنْزِعُ
 ستم ^{تباها میکند} برادر داری ^{وفا} نمودار ^{پای} دوست ^{از خوف}
 وَلِخَائِنٍ سِوَا الْأَقْصَادِ يَصْفُ الْمَوْنَةُ الدِّينُ يَنْصِفُ
 بانارست ^{برابر است} میانه روی ^{در معاش} نیمه ^{مست است} چاره ^{خوب} نیمه
 الْمَعُونَةُ الْعِفَافُ أَفْضَلُ شِمَةِ الْكُرْمِ مَعُونَةُ الْخَيْرِ
 یاریست ^{بارسان} بهترین ^{کرداریست} نیکوکاری ^{کان} بهبود است
 الدُّومُ رَأْسُ الشَّرِّ الْأَنْصَافُ شِمَةُ الْأَشْرَافِ الْحَيَاءُ
 سرش ^{سر} بدیست ^{داد کردی} کردار ^{برتر است} شرم
 قَرْنِ الْعِفَافِ السَّجَاعَةُ عَرْنُ خَاضِرِ الْجَنِّ ذُلُّ ظَاهِرٍ
 هشی ^{نهفتنیست} دلیری ^{عزیزی} آماده است ^{ترسناکی} خوار ^{اشکار}
 الْمَالُ يَغْسُوبُ الْفَخْرَ الْفُجُورُ مِنْ خَلَائِقِ الْكُفَّارِ الْمَالُ
 مال ^{نکبان} که ^{هکار است} کینه ^{کاری} از ^{خوی} کافر است ^{مال}
 مَادَّةُ الشَّهَوَاتِ الدُّنْيَا مَحَلُّ الْآفَاتِ الْمَالُ يَقْوِي الْأَمَالَ
 مایه ^{آرزوهاست} دنیا ^{جای} تباهاست ^{مال} بهر ^{مید} مید ^{مید}

ورع
بارسان

الآجَالُ تَقْطَعُ الْأَمَالَ الْعَاقِلُ يَطْلُبُ الْكَمَالَ الْجَاهِلُ يَطْلُبُ
 وندرها میرد امیدها را حردمند میجوهد کمال نادن میجوهد
 الْمَالُ الْهَوِيُّ شَرِّكَ الْعَمَلِ الْأَذَى يَحْلِبُ الْقَلْبَ لِلْبَارِدِ
 مالا آردو هوا کویست اندر می آورد فزاید کویست در می
 الرِّخَاءُ الشَّهَوَاتُ مَصَادِقُ الشَّيْطَانِ الْعَدْلُ فَضِيلَةُ السُّلْطَانِ
 خوشیت آردوها غشاکاه شیطانت دادگری نودنی بادشاه
 الْعَفْوُ فَضْلُ الْإِحْسَانِ الْمَذَلُّ مَادَةُ الْأَمْكَانِ الْإِعْتِدَارُ
 درگذشتی افزونتر نیوکاریست دادن سرهای هستیست عند آوری
 مَسَدٌ نَاجِعٌ الطَّاعَةُ مَتَعٌ رَاجِعٌ الْحَقُّ أَفْضَلُ سَبِيلِ الْعِلْمِ
 هم کساده نیست طاعت برده ری باندگی سودمند درستی افزونتر دان و هستی در شرا
 خَيْرُ دَلِيلٍ الْخَشْيَةُ شِمَةُ السَّعَادَةِ الْوَنَعُ شِعَارُ الْإِتْقَانِ
 بهترین راهبرست ترس کشتار نیکیانست پارسایی پیشه برهیزکاریست
 الدِّيَامُ أَضْبَرُ أَحْسَادًا لَكُمُ امْرَأَتَانِ قَاسِمَا الْمُؤْمِنِ عَظَمُ
 دودن شکبانند بیدن نیگاردن شکبانند بیدن مؤمنان برزگوار
 إِخْلَاصًا الْيَقِينُ حَذَابُ الْأَكْبَاسِ الْإِخْلَاصُ شِمَةُ الْفِي
 بجا بهای راست درستی سوادنی زیورکاشت پاکردی کوفار سرمدن
 النَّاسُ الْجَهْلُ يَفْسِدُ الْمَعَادَ الْوَعْدُ يَمْنَعُ الْأَزْدِيَادَ
 مردمان نادانی شباه میگرداند آخرت خود پسندنی بر میبرد افزونی را
 الْعَجَبُ أَضْرَقُ قَرِينِ الْهَوِيِّ دَاءُ دَفِينِ الذِّكْرِ نَوْدُ وَرَشْدُ
 خود بینی نیکارترین همسرانست آرزو رنجیست پنهان یادحق روشنی در حیرتست
 النَّسِيَانُ ظَلَمَةٌ وَفَقْدُ التَّوَكُّلِ أَفْضَلُ عَمَلِ التَّقَى بِاللَّهِ
 فراموشی تاریکیست فکرا هستی بختا فایده ان افزونترین کاریست پناه بخدا بردن
 اقْوَى أَمَلِ الْإِيثارِ شِمَةُ الْأَنْوَارِ الْإِحْتِكَارُ شِمَةُ الْفُجَارِ
 استوارترین میدیست پشیدمان کرد و نگر کاشت بندگی نانا کردن بیکار نیست

الْإِيمَانُ بَرِيٌّ مِنَ الْحَسَدِ الْحَرَنُ قَدِيمُ الْحَسَدِ الظَّالِمُ
 ایمان بری است از حسد اندوه قزوه میزد بدن و تن ستکار
 يَنْتَظِرُ الْمُتَوْبَةَ الْعِلْمُ أَجَلُ بَضَاعَةِ الْقَوِيِّ الرِّبَا
 چشم میزد بدش بر نیکی دانستن برزشت سرهای نیست برهیزکاری و کسرت
 رِبَاةُ النَّفْعِ يَتِمُّ الْمَحَبَّةُ الْعِشْرُ يَكْسِبُ الْمُسْتَهْطَاةَ
 کسرتن است بندگتن میوه دوستی میزد حیرت بدست می آرد سدر فزاید
 هِمَّةُ الْأَكْبَاسِ الْمَعْصِيَةُ هِمَّةُ الْأَرْجَاسِ الطَّاعَةُ أَوْفَى
 دجواه زیورکاشت نودنی دجواه نایاکاشت فرمانبرداری
 حِرْزُ الْقَنَاعَةِ أَنْبَى عَنِ الْعِلْمِ أَكْبَرُ كُنْزِ الْإِخْلَاصِ أَغْلَى
 پناهیست رسا سازگاری عزیزتست بدار دانش بزرگتر کجاست بوی درون برز
 قُوَّةُ الْمَعْصِيَةِ تَقْرِيطُ الْعِجْزَةِ الْمَكْرُشِيْمَةُ الْمَرْدَةُ الْمُسْتَرَحِ
 نیروزیست نافرمایی در کسرتن فرومایگانست بدسک بیدن کوفار نده کاشت برز
 مِنَ النَّاسِ الْقَانِعُ الْخَيْرُ عِنْدَ الْمَطَامِعِ الْخَيْرُ عِنْدَ الْمَرْغَامِ
 زودمان سرکارست آردو بنده درو هاست از سرمدن
 الْأَشْقِيَاءُ الْقَنَاعَةُ عَلَامَةُ الْإِتْقَانِ الْمَوَاصِلُ لِلدُّنْيَا
 بدبختانست سازگاری نشانه برهیزکاریست پیوند جد بدنی
 مَقْطُوعُ الْمَغْتَرِ بِالْأَمَالِ مَخْدُوعُ الْإِمَانِ بِبَضَائِعِ النَّوَى
 از خدای بریده ست فریفته بامیدها فریب خورده ست از روی سر بهای اینده است
 الْأَمَالُ عُرْوَةُ الْحَقِّ الْأَمَالُ تَذَنِّي الْأَجَالِ الْمَطَامِعُ تَذَلُّ
 امیدها عرویه حق امیدها تزدیک میگرداند و عدها را دلخواها خوار گرداند
 الرِّجَالُ الْبَشَرُ وَالنَّوَالُ الْمَطْلُ عَذَابُ النَّفْسِ الْيَاسُ
 مردان مرده دادن سر عطا دانست کاهلی شکنجه جاست ناهیدی
 رِيحُ النَّفْسِ الْأَجَلُ يَقْضِي الْأَمَلَ الْأَجَلُ حِصَادُ الْأَمَلِ الْأَمَلُ
 ریح نفس اجل بقضی امید را اجل حصاد امیدها وعده درودن امیدست امیدها

القویة المعلومه منتظره
 ادراک بیدار مدینه چشم سرمد

لا يفتري الجاهل لا زعوي الحلي لا يكتفي العقل يحيط الحسنات
تمام نمی شود نادان نگاه نمیدارد خود را زنده بس تکلمد کینه باطل میکند نیکو بهار
الغد يد صاعف الستات المكر سجية الليام الشرا
بداندیش دوچندان میگرداند گناهها بدست کالبدن خوی فرومایگان است بدی
حمال الآثام اليوم جماع المذام المودة نسب مستفاد
بردارنده گناهانست هرگز نش کرد آورنده نگوشتها دوستی باز خواند سودمند
الفكر يهدي الى الرشاد المودة اقرب رحم الصغ احسن
اندیشه برآه می نماید دوستی نزدیکی بین خویشی است در کوشش از گناه خویش
التخمة تفسد الحكم البطنة محب الفطنة الجزع بمع
بر روی درون بنا میگرداند کفار در شک سیر می شکم باز میدارد در یافت نادانی باز میدارد بخ
الصبر يحصن الذرية العز شرم طية البشر شمة الحد
شکستناشی دور میدواند زیارتکاری بهجاری بدبارگی است شاد کردن کردار ازاد است
العقل يتبوع الخير الجهل مغدو الشر الشيع يفسد الوع
خرد چشمه نیکوست نادانی کان بدست سیری تباه میگرداند
اليسرة اول الطمع الانفراد راحة المتعدين الزهد
آسانی سر طمع است تنهایی آسایش خدا پرستانست ترک دنیا
سجية المخلصين الشوق شمة الموقنين الخوف
خوی پاک در و گمان است آرزو مندی کردار ساز کارانست ترس
جلباب العارفين الفكر نزهة المتقين الشهرة
سربوش شناسندگانش اندیشه خرمی پرهیزکارانست بیداری
روضة المستاقين الاخلاص عبادة المقربين الوجل
باغ آرزو مندانشت پاک درونی پرستاری نزدیکانست بیمناکی
شعار المؤمنين الكاء سجية المستفيين الذكر لذة
بیشه مومنانست شریه خوی مهر با ناست یاد کردن مزه

المحبين الهوى آفة الابواب الاغجاب صبا الصواب
دوستانست آرزو تباهی خرد هاست خود نمایی غیر راستیست
الحقل حفظ التجارب الصديق اقرب لا قارب
خرد نگه داشتن آزمایشهاست بغایت راست نزدیکتر خویش از خویشانست
المرء اخفط لستره الخريص متعوب فيما يضره العاقل
مرد خود نگاهدارنده سرست سر خود را گزرومند زیارتکار است در آنچه زیارتکار است خردمند
يضع نفسه فيرفع الجاهل يرفع نفسه فيضع الصبر
بی اندازی خود را پس بالا میرود نادان بالا می برد خرد را پس فرو می افتد شکستناشی
ثمرة الايمان المن ينك الاحسان الصدق نجاه وكرامة
میوه ایمانست منتهادان تباه میگرداند راستی رستگاری و نیکویی
الكذب مهانة وخيانة الصمت وقار وسلامة العد
دروغ خواری ذل و راستیست خاموشی لنگر و رستگاریست داد
فور وكرامة العدل اغني الغناء الحق اذ وكرامة
بیدوری و کرامت بودن داد توانگری بدگرست کوی بدترین دردهاست
العلم حياة وشفاء الجهل داء وعياء القناعة عز وغناء
دانست زندگی و شفاست نادانی درد و درمانه کی است سازگاری عزت و توانگری
الخريص دال وعياء النجيل منعجل الفقر الدنيا مزرعة
آز خواری در مجست بخیل تشنه است بناقانی دنیا کشتزار
الشر الدنيا مينة الاشقياء الاخرة فوز السعداء الملوك
بدیست دنیا آرزوی بد بختانست آخره پیر و نیکو بختانست پادشاهان
حصاة الدين العدل قوام الرعية الشريعة صلاح
کعبه نان دین انده داد بازدارنده رعیتانست شریعت خوشی
البرية التوكل من قوة اليقين الشك يفسد الدين
مردم است بخل نازیدن از نیروی درستیست شک گمان تباه میکند دین را

الْجُودُ حُصُونُ الرَّعِيَّةِ الْعَادَةُ طَبْعُ تَانِ الْعَدُوِّ قُضِيَالُهُ
 لشکران پناههای رعیت اند خوکری خوکری دوم ست وادکری افزونی
السُّلْطَانُ الْإِحْزَانُ سُمُّ الْقُلُوبِ الْخُلْفُ مَنَارُ الْحُرُوبِ
 پادشاه است غمها ر بیماری دهنه ست ناسازگاری انگیزنده ست جنبها
الْخَطُّ لِسَانُ الْبِدْءِ الْفِكْرُ هُدًى إِلَى الرُّشْدِ السَّاعَاتُ تَرْبُوتُ
 نوشتن زبان دست است اندیشه راه می نماید بسوی راه درست ساعته غارت میکند
الْأَجَالُ الْإِحْجَالُ تَقْطَعُ الْأَمَالَ الظُّلْمُ يَطْرُدُ النِّعَمَ الْبَغْيُ
 وعده ها و عهد ها میرود امیدها را ستم می اندازد نفعها را ستم
يَحِلُّ لِنَقْمِ الْعِزِّ يَمُوتُ الْهَلَكَةُ الْكَيْدُ يَحْمِلُ الْمَلِكَةَ لِلْمَوْتِ
 می آورد رشتن می آید باری و کرد قباهی را نیکوکاری نیکو میبرد سیاه ایمان آورد
كَيْسٌ عَاقِلٌ الْكَافِرُ فَاحِرٌ جَاهِلٌ الْحَقُّ أَقْوَى ظَهْرٌ
 زیرک و خردمند است کافر و بدکار نادان است درستی و نیزه و مندی تربیت باقی است
الْبَاطِلُ أَضْعَفُ نَصِيرُ التَّوْفِيقِ مِمَّا الْعَقْلُ الْخَذْلَانُ
 نادرست است تر باری دهند است سازجست مدد میکند خرد را خوار می
مَمْدُ الْجَهْلِ الْحَمْرُ حَبَابٌ مِنَ الْأَفَاتِ الْوَرَعُ جَنَّةٌ
 مدد کننده نادانیت بر کباری پرداخت است از قباهی است بارسایی سپهر است
مِنَ السَّنَاتِ التَّقْوَى رَأْسُ الْحَسَنَاتِ الشُّكُّ يَحْبِطُ الْإِيمَانَ
 از بدیهات و کلمات پرهیزکاری سرانیکوکاری است کمان می اندازد و قبا می کند ایمان را
الْجُرْءُ يُفْسِدُ الْإِيمَانَ الشُّكُّ ثَمَرَةُ الْجَهْلِ الْحُبُّ يُفْسِدُ الْعَقْلَ
 ر جسارت می کند داشتند دست را کمان می اندازد و قبا می کند خود پست می قبا می کند خرد
الْإِخْلَاصُ غَايَةُ الدِّينِ الرِّضَا ثَمَرَةُ الْيَقِينِ الْعِفَّةُ شِمَّةُ الْكِبَرِ
 پاکیزگی درون تمامی دین است خشود می میده داشتند دست است خود را نهان کرد از نیکو
الشُّرُّ سَجِيَّةُ الْأَرْجَاسِ الْعِلْمُ أَعْلَى فَوْزِ الطَّاعَةِ الْبُغْيُ عِزٌّ
 آزار بر دار ناپاک است دانستن برتری فیروز نیست فرمانبرداری پایداری عزت

الْكِبَرُ مَنْ قَصَرَ مَالُهُ الشَّرِيفُ مَنْ شَرَفَتْ خِلَالُهُ النِّفَاقُ
 بزرگ است که کوتاه باشد امیدها او برتر است که بلند باشد دوستی او دوری
شَيْنُ الْأَخْلَاقِ الْبُشْرُ يُوسِي الرِّفَاقُ النِّفَاقُ اخْوَالُ الشُّكِّ
 عیب خفیه است شادمانی می گرداند جوگر و آشنا همراهی دوری برادر شرکجه را
الْحَيَاةُ صِنُوفُ الْيَفَاقِ تَوَامُ الْكُفْرِ الْعِشْقُ شَرُّ الْمَكْرِ
 نادرستی مانند بهتاشت دوری همراهِ کافریست بددلی بداندیش
النِّفَاقُ يُفْسِدُ الْإِيمَانَ الْكَذِبُ يَزِي بِالْإِنْسَانِ الرِّفْقُ
 دوری قبا می گرداند ایضا دروغ عیبنا می گرداند آدمی را نرمی
عَنْوَانُ النَّبْلِ الْإِحْسَانُ رَأْسُ الْفَضْلِ الْحَقُّ أَوْضَحُ سَبِيلِ
 نمونه راست رویست نیکویی کردن سر سرآمدیست درستی روشن تر راهی است
الْبَصْدَقُ أَيْحُ دَلِيلُ الْكَذِبِ يَرْجِبُ لَوْ قِيعَةُ الْمُنْزِيفِ
 راستی ره افکنده تر راه نیست دروغ می آورد افتادگی را منبت کردن قبا می گرداند
الصَّنِيعَةُ الزُّهْدُ مِفْتَاحُ صَلَاحِ الْوَرَعِ مُصْبَاحُ نَجَاحِ
 کردار را ترک دنیا کلید راستی است بارسایی چراغ رهائی است
التَّقْوَى رَأْسُ الْأَخْلَاقِ الْإِحْتِمَالُ زَيْنُ الرِّفَاقِ الْوَرَعُ
 پرهیزکاری سردار منتهاست بردباری آرایش همراهی است بارسایی
خَيْرُ قَرِينٍ التَّقْوَى حَصْنُ حَصِينٍ الطَّمَعُ رِقٌّ مَحْلُ الْيَأْسِ
 بهترین همراهیست پرهیزکاری بناهی است محکم طمع بنده کی است همیشگی ناامیدی
عِتْقٌ مَجْدِدُ الصَّبْرِ عِلَّةُ الْبِلَاءِ الشُّكُّ زَيْنُ لِلنِّعَمِ الْفُتُوحُ
 آزادیست تازه و نو شکستناهی بناهی است از بلا شکر آرایش نفعهاست سازگاری
عَنْوَانُ الرِّضَا الصَّبْرُ كَفِيلُ بِالْظَّفَرِ الصَّبْرُ عَنْوَانُ النَّصْرِ
 نموده خشنود نیست شکستناهی بخود گیرنده است پیروزی را شکستناهی نموده یاوری
الصَّبْرُ أَدْفَعُ لِلْبَلَاءِ الصَّبْرُ يَزْعِمُ الْأَعْدَاءُ الصَّبْرُ أَدْفَعُ لِلصَّبْرِ
 شکستناهی دفع کننده بلاست شکستناهی برود می آورد دشمنان را صبر دفع کننده است

الصبر عدة الفقر عون على كل امر الصبر افضل العدة
شكيباني بناهي ازني جيزي ياري كنده است بر همه كاري شكيباني بهترين بناهي است
الكرم افضل السودد التواضع ثمره العلم الكظم ثمره
نكره استي بهترين سرور بهاست فروشي ميوه دانش است خشم فرو ميوه خوردن
الحلم العلم راس الرياسة الاحتمال زين السياسة
بره باريست بره باري سر سر كاري است بره باري ارايش مظهر نيست در گذشتن
زين القدرة العدل نظام الامور العقول موجب المجد
اراييش توانايي است داد كوي بوند كار فوايد كانه است در گذشتن واجب ميگرداند مرزي
البدل يكسب لجم السخاء خلق الانبياء الدعاء سلاح
بدون مي اندوزد ستايش سخاوت خوي بيعه است زخواستن از خدا
السخاء يتم الصفاء البخل ينج البغضاء الخيل ابدل دليل
سخاوت ميوه مي دهد باكي درون با بخل مي آيد دشمني با بخل هميشه خوارست
المحسود ابدل دليل الاحسان يستغنى الانسان المني
خود خود هميشه ببارست نيگويي كردن را بنده ميگرداند آدمي را منت نهادن
يفسد الاحسان السكينة عنوان العقل الوقار برهان
بنا ميگرداند نيگويي كردن را آسستي نمونه خردست سكر نماينده راست رويست
النبيل الخرق شين الخلق شر خلق الطيش ينكر
راست رويست ناداني عيب خردست بد خوشت نيگويي كردن را تنكر ميگرداند
العيش اللوم موجب الغش المتاني حري بالاصابة
زندگاني را سرزنش واجب ميگرداند بداند روي را ارميده سر او رست بر سيني
المغصية تمنع الاجابة المخلص حري بالاجابة الظلم
نافرماني باز مي دارد بديرفتن دعا را با كردن سر او رست بديرفتن دعا را ستم
يوجب النار البغي موجب لدمار التقوي ذخيرة معاد
واجب ميگرداند آتش را سرکش واجب ميگرداند هلاك شدن را برهيز كاري پس اندوزيست خرد

الرفق عنوان سداد اليمن مع الرفق النجاة مع الصبر
برهي كردن نمونه محكم كاريست فرخندي بازمي است دستكاري با راستي
اليسرة يثير الغضب التجاج عنوان العطش العشر نفسد
از ميوه نيزد خشم را ستيزه نمونه هلاك شدن است دشواري ستم
الاخلاق اليسر يل يدبر الانفاق الظلم الامم الزايل
خود را با آساني ميبرد زرقها ستم ربهما فرومايك است
الانصاف افضل الفضايل العدل قوام البرية الظلم
دادوري افزونترين افزون بهاست داد بايداري مردمانست ستم
بوار الرعية الغضب مركب لطيش الحسد ينكر
هلاكي رعيت است خشم باري سبكي است رشك تنكر ميگرداند
العيش الخفلة اضرا لاعداء الاضرار شر الراء العلم
زندگاني را غافلي زبان كنده ترين دشمني سخنريستادن بدترين است دانش
افضل قينة العقل احسن جليلة العقل موجب العناء
افزونترين سرمايست خرد بهترين زينت است خرد واجب ميگرداند كنده
الجهل يحلب الغر الغر العقل مركب العلم العلم مركب
ناداني ميكشد بفره و با غافلي خرد باري دانش است دانش باري
الحلم العلم اصل كل خير الجهل الهدى ادواء الداء الشهوة
بره باريست دانش بيخ هر نكويي است ناداني بيج هر بدست آرزو
اضرا لاعداء التقوي اقوي اساس الصبر اقوي لباس
زبانكار نيز دشمنانست برهيز كاري محكم بنيادست شكيباني محكم ترين پوشش است
العقل حسام قاطع الصديق حق صادق اليقين يرفع
خرد تكميل برنده است راستي درستي شكافنده دانش راست بر مي دارد
الشك الارتباب موجب الشرك العلم عنوان العقل
كماند كمان بودن واجب ميگرداند شرك را دانش نمونه خردست

المعرفة بمرقات الفضل العلم لقاح المعرفة التزاه آية العفة
شناخت نمائنده افزونی است و اشکل آستنی شناخت حرمی شناخت پارساست

العلم ينجد الفكر الاحتمال يحل القدر السفة يحلب الشر
دانش نمائنده میگرداند اندیشه را بر دباری برتر میگرداند افزونه را کوی میباید مژدا

الذکر يشرح الصدق العقل سلاح كل امر العلم نعم دليل
یاد حق میکشاید سینه را حزم سلاح هر کار نیست دانش بهرین راه است

الحياة خلق جميل المرء ابدا عليك الطامع ابدا دليل
شهر خوی زیباست کماکار همیشه بیمارست طمع کار همیشه خوارست

العلم يقايد العلم الحليم ثمر العلم اليقين يتم الزهد النسيحة
دانش آموخته بر دباری برتر میگرداند میوه دانش است دانش درست میوردی در ترک دنیا را بندد

تتم الوعد المروء انجاز الوعد العلم افضل هدية الصدق
میره دوستی می آرد مروت بجا آوردن وعده است دانش را زیاده راه یافتن راستی

اشرف رواية للجهل يفسد المعاد العجب يمنع الزيادة
برتر گفتار نیست نادانی تباه میگرداند آخره را خود بیندی باز میگرداند افزونی را

الايمان اعلى غاية الاخلاص اشرف نهاية اليقين راس
باور داشتن بلندتر کفاره ایست پاکی درون برتر کفاره ایست دانش درست سر

الدين الاخلاص ثمر اليقين الحزن شعار المؤمنين
دین داری است پاکی درون میوه دانش درست اندوه کوار مومنانست

الشوق خلصان العارفين اليقين افضل عبادة
آرزو مندی پاکروزی شناسندگانش دانش درست افزونی بندگی است

المعرفة اشرف سيادة التوفيق راس السعادة الاخلاص
نیگونی برتر خراجی است ساز نیست سر نیگونی است پاکی درون

مدال العبادة الاخلاص اعلى ايمان الايثار غاية
اصل بنیاد بندگی است پاکی درون بلندتر ایمانست پاشیدن مال آخره

الاخيان اليقين جناب الاكياس العدل اقوي
بگوئی کردند دانش درست شهرت زبر کاشست دادگری سخت تر

اساس النعم يسلمها الكفران القدره يزليها العدو
بنیاد نیست نعمت را میباید کفران ناسپاس توانایی میگاهد ستم

الاساءة يحياها الاحسان الكفر يحياها الايمان الشره
بدی را فاجیز میگرداند نیکویی پوشیدن حق را ناجیز میگرداند باور داشتن آزار

يزدي وتزدي الحرص يدل ويشي الزهد متجرايح
عقب می آرد و می اندازد آزار خوار میسازد و بهجت میگرداند از دنیا بزرگوار می شود

العمل صالح الزهد قصر الامل الايمان اخلاص العمل
نیگونی کردار درست است زکونیا کوفای امیدست باور داشتن خدا پاکیزگی کردارست

الامل ينسي الاجل الظلم تنغات موبقات شهوات
امید فراموشی میگرداند دلت را ستم گرفتارهای هلاک کننده است آرزوها

سموم قاتلات الفوت حسرات محركات الفكر
زهرهای کشنده است نیست کردن بشیئینها سوزنده اند اندیشه

يفسد الحكمة الاعتبار يتم العظمة الاضرار اعظم
میرساند کفاره کردار درست را بند گرفتن میوه پارسایی است سخت استاده بزرگتر

جوب البغي اعجل عقوبة الايثار شيمه الاكبر الاخلاق
کنایه است ستم شتابان تر مناست پاشیدن مال کردار نیکوکار است بند کردن مال

شيمه الفجار الحسود لا يبرء الشر لا يرضا الحسود الاخلاق
کردار بدکرداران است رشک برنده دوستی نمی باشد خشود نمی گرداند رشک برادر دوستی

له التجوج لا راي له الخائن لا وفاء له التكتة عين الحماقة
ستیزه کار را اندیشه نمی باشد نارس است وفا نمی باشد کور نشی را ابله است

التبذير عنوان الفاقة النجاة مع الايمان الفضل
مال بیهوده دادن نمونه نجات نیست رستگاری ایمانست افزونی

مَعَ الْإِحْسَانِ الْيَوْمُ مَعَ الْأَمْتِنَانِ التَّدْمُ عَلَى الْخَطِيئَةِ
با نیکوئی کردن / با منّت نهادن است / بشما می‌های / برکن حکامی

يَحْكُمُهَا الْعَجْبُ الْحَسَنَةُ بِحَبْطِهَا الْعَاجِلَةُ عَزْرُ الْحَقِّ
نیست میکند گناه را / خود پسندی بر نیکوکاری / بهانه میکند / دهنده دنیا / قریب / کوانست

الْعَفْلَةُ شِمَّةُ النَّوْكِ الْأَضْرَارُ سَجِيَّةُ الْمَلَائِكَةِ الْغَيْبَةِ آيَةُ
نیجیزی / کردار / نیجیزی است / سخت گوی / خدای / بهانه کار است / در حق بد گفتن است

الْمَنَافِقُ الْفِيمَةُ شِمَّةُ الْمَارِقِ السَّلَامُ ثَمَرَةُ الْحِلْمِ الرَّفْقُ
دورویان است / بدگوئی / کردار / نودین است / آشتی میوه / میوه بردباریت / نرمی

يُؤَدِّي إِلَى السَّلَامِ الْجُوعُ أَنْفَعُ الدَّوَاءِ السَّيِّئُ يَكْثُرُ الْأَدْوَاءُ
میرساند / آشتی / گرسنگی / سردمزدست / دارویی / سیاهی / بسیار میکند / در دار

الِاسْتِغْفَارِ دَوَاءُ الذَّنُوبِ السَّخَاءُ سَبَبُ الْعُيُوبِ الْكُفْرُ
آمرزش / خرامتن / دارویی / گناههاست / جوانمردی / برشتن / عیبهاست / گریختن

أَفْضَلُ السَّيِّئِ الْإِنْسَانُ أَشْرَفُ الْكُفْرِ الْإِخْلَاصُ أَعْلَى
افزونتر / کردارست / پاشیدن / مال / برتر / گرامی داشتن است / اگر دورویی / بلندتر

الْإِيمَانُ الْإِنْسَانُ أَفْضَلُ الْإِحْسَانِ الْخَيْرُ لَا يَقْنِي الشَّرَّ
ایمانست / پاشیدن / مال / افزونتر / نیکوئی است / نیکوئی / نیست نمی شود / بدی

يَعَاقِبُ عَلَيْهِ وَيَحْزِي الْأَعْمَالُ ثَمَارُ النَّبَاتِ الْعِقَابُ
جزا دادن / میشود / در سوا می نمود / کردارها / میوه / اندیشههاست / باقاش / بدی

ثَمَارُ السَّيِّئَاتِ الدُّنْيَا مَضْرَعُ الْعُقُولِ الشَّرُّ هَوَا تَسْتَرْقُ
میوهها / بدیهاست / دنیا / جاه / افکار / خردهاست / آرزوها / میسر / میگرداند

لِلْجَهْلِ الْإِنْصَافُ زَيْنُ الْأَمْرِ الْعَفْوُ زَكَاةُ الْقُدْرَةِ الْمَوْعِظَةُ
نادان را / داد گوی / آرایش / فرمان / دهانست / در گذشتن / از گناه / زکوة / توانایی است / پند گفتن

نَصِيحَةُ شَافِيَةِ الْفِكْرَةِ مِرَاةُ صَافِيَةِ الْعَجَلَةِ تَمْنَعُ الْأَضْلَالَ
خبر نیست / دوا بخش / اندیشه / آینه است / باکر / شباب / باز میدارد / راستی / دوری

الْمَعْصِيَةُ تَمْنَعُ الْإِجَابَةَ لِلْحَاجِّ بِذُرِّ الشَّرِّ الْجَهْلُ فُسَادُ
نافرمایی / باز میدارد / پذیرفتن / خواست را / ستیزه / تمنع / بد نیست / نادانی / قبا می

كُلُّ أَمْرٍ الْيَأْسُ عَيْتُ مَرْجٍ الْأَحْمَالُ خَلْقُ شَحْحِ الْفَقْرِ
همه کار است / نادمی / از ادبی است / امید / بخت / بزدباری / خبیث است / کوفتن / سازگاری

أَهْنَى عَيْسَةِ الْغَضَبِ تَنْبُرُ الطَّيْسِ الْفَكْرُ جَلَاءُ الْعُقُولِ
کوارتر / زنده گانیت / خشم / میریزد / به / آرامش / اندیشه / روشن بخش / خدای

الْحَقُّ يُوجِبُ الْفَضْلَ الْتَهْوُّ قُوَّةُ الْحِمَاةِ الْعَجَبُ
کوی است / واجب / میگرداند / نیاده / کارها را / بازی / خورش / کویست / خود پسندی

رَأْسُ الْحِمَاةِ التَّوَاضُعُ زَكَاةُ الشَّرَفِ الْحُبُّ آفَةٌ
سر / کویست / فروتنی / زکوة / برتر است / خود پسندی / قبا می

الشَّرَفُ التَّقْوَى مِفْتَاحُ الصَّلَاحِ التَّوْفِيقُ رَأْسُ الْبَلَاحِ
برتر است / پرهیزگاری / کلید / مفتاح / درست است / ساز بخت / سر / رستگاری

الْحَسَدُ يَضِيءُ الْحَسَدُ الْكَرَمُ بَرِيءٌ مِنَ الْحَسَدِ الْمُنَايَا
رشتک / لاغر میکند / تن را / نیکوکار / جلالت / از / رشتک / مرها

تَقْطَعُ الْأَمَالَ الْإِمَانُ فِي هِمَّةِ الرِّجَالِ الْقَنَاعَةُ سَيْفُ
میرد / قطع / امیدها / ایمان / آرزوها / آهنگ / مردانست / سازگاری / شمشیرست

لَا يَنْبُو الْإِيمَانُ شَهَابٌ لَا يَخْبُو الصَّبْرُ مَطِيَّةٌ لَا تَكْبُو
که باز نمی گردد / ایمان / ستاره / ایست / که نمی میرد / شکیبایی / بارگشت / که بسر در نمی آید

الْعُيُونُ مَصَايِدُ الشَّيْطَانِ الْإِنْسَانُ أَغْلَاءُ الْإِيمَانِ
چشمها / شکارگاهها / شیطان است / پاشیدن / مال / بالای / ایمانست

التَّوْفِيقُ عِنَايَةُ الرَّحْمَنِ الْقُدْرَةُ تَنْسِي الْحَفِظَةُ الْعَجَبُ
ساز بخت / یاری / خداست / توانایی / فراموش / میگرداند / نگاه / خورش / خود پسندی / اشکار / میگرداند

النَّقِصَةُ السَّلْوُ حَاصِلُ الشَّوْقِ الصِّدْقُ لِبَاسُ الْحَقِّ
کاستی / خرسندی / درآمد / آرزوست / راستی / برشتن / درست است

الجوى قدين مهلك العادة عد قمتها لك العاقل منهم
 آرزو همشدين كشته است خو دشمنی است بدست آمده خرد ناشاد
 معجوم التكرم مع الامتنان لوم الحزم حفظ التجربة
 دشمنی است گرامی داشتن با منت نهادن سرزنش است بیداری نگاه داشتن آزمایش
 التوفيق افضل منقبه الشرف اصطناع العشرة
 سازبخت افزونش ستایش است برتری نیکوکاریست باخویشان
 الكرم احتمال الجرة الغضب نار القلوب الحقد
 نیکوکاری برداشتن کینه است خشم آتش دلهاست بداندیش
 الام العیوب الادب احسن سجیه المروءة اجتناب
 دررها عیبهاست ادب بهترین کردار است مروت دوریست
 الذینة الخيانة رأس النفاق الكذب شیء الاخلاق
 ازناکشی ناراستی سر دوروییست دروغ نکر خویش است
 الانصاف افضل التسم الاقصال افضل الكرم العافیه
 دادگری افزونش کردار نیک افزودن افزونش نیکوئی است ستکاری
 اهني النعم الرفق اخو المؤمن العمل رقيق الموقن
 گوارترین نعمهاست نرمی برادر مومنینت کردار نیکو همراه راست دانست
 العقل اشرف مزية العدل افضل سجیه المرء
 خرد برترین افزونهاست داد افزونترین کردار است مروت
 محبوب تحت لسانه الكريم من بد با حسبان المعرف
 پنهانست در زیر زبان خرد نیکوکار است که آشکارا شود به نیکویی خود نیکویی
 ذخيرة الابد الحسد يذیب الحسد الحرص عناء
 بسا ذخیره همیشه است رشک میکشاند تن را آزار
 مؤبدا الطمع رقيق مخلد التواضع اشرف السودد
 همیشه است صوم سرمندی دایمی است فروتنی برتر است مهریست

البرغنية الحازم الايثار اعل المكارم التفريط
 نیکو بخش بیدارست یاشیدن مال بالار نیکوییهاست بوسه کردن
 مصیبة القادرات القدر الحاذر الاطراف محال
 مایم توانگر است اندازه و تقدیر برگیرنده غالب آیه گوشها شنیدن است
 الاشراف الویع ثمرة العفاف الكتب بسا تین
 مظهر است پاکیزگی میوه پارسایی است کتابها باعها
 العلماء الحكم رياض النبلاء العلوم نزهة الابدیا
 دانشمندانست رست دینها باعها دانست روانست دانشها خرمی دانشورانست
 الحزم قدام السفیه الورع شمة الفقیه الاذ
 بردباری سرپوشش گولافست پاکیزگی کردار داناست اویسمای
 صورت العقل الامل حجاب لاجل الادب كمال التجل
 سبای خردست امید پرده و علم مروت ادب آخر کار نیکویی
 المرء لا يصحبه الا العمل التکبر في الولاية دليل في الغرل
 مرد را هم یار نمیشود مکر کردار کردن کشی در داری است خوار است بی
 التعذر بالتکبر ذل التکبر بالدنيا قل العلم اصل
 خود را عزیز کردن بکردن کشی خوار است کردن کشی بدینا کماست دانش بنیاد
 الحزم العلم زينة العلم المحسود لا يشفاء له الخائيت
 بردبار است آرایش دانش است رشک برنده را خوشی نیست ناراست و فانیست
 لا وفالة الحقود لا راحة له المعجب لا عقل له الملول
 وفانیست بداندرون را آسایش نیست خود پسند را خرد نیست ناشاد را
 لا مودة له الامل لا غاية له الخائف لا عيش له اللئيم
 دوستی نمی باشد امید را پایان نیست ترسناک را زنده گانی نیست فرومایه را
 لا مروة له الفاسق لا غيبة له المراقب لا دين له الشا
 مروت نیست بدکار را بی فکر ناشی نیست گمان زده را کیش نیست محاکار را

لا يقين له لا خوف لا تقية له الحسود لا يسود الفاني لا يعود
داشتن دوست نیست نازنده برهیزکاری نیست رشک برنده تقوی نمی باشد نیست شک باز نمی گردد

المسألة مفتاح الفقر التَّجَاجُ يُعْقِبُ الضَّرَّ الاستشارة
خواستن کلید فقر التَّجَاجُ استشارة از یسوی آورد زیاننا مشورت کردن

عين الهداية الصدق أفضل غاية القدر يغلب الخذلان
راه راست است راستی افروخته بابائی است انداز بر سر آید اگر کرم

الزمان يريك العيب الدنيا محل الغي والعقل يوجب
روزگار می نماید ترا پند دنیا جای گردش است خرد واجب

الحذر الهوى ضد العقل العلم قاتل الجهل الغفلة ضد
میگرداند کرم را آرزو دشمن عقل است دانش کشته نادانی است بی چیزی دشمن

الحزم العلم داعي الفهم العقل مركب لعل الصدق
بیدارست دانش خواننده دریافت خرد باطنی دانش است راستی

خير مبني الحياء خلق مريض التجارب علم مستفاد الاعتناء
بهتر خیر دهانه شرم بخوبی است پستندید آزمایش با دانش سودمندست پند گرفتن

يفيد الرشاد الحسد ينشئ الكمد الهم يذيب الحسد النية
آسود راه راست می بخشد رشک بدی می آورد اندوه اندوه میگذارد نیت

اساس العمل الاجل حصداً لا مل الا مل رفيق مؤنس البند
بنیاد کردارست رسیدن درود امیدست امید همراهیت خویش انداز

قرين مفلس الوفاء حصن السوء الاخوان افضل العود
یارکیت بی چیز کننده وفا پناه بزرگی است برادران افزونتر و پناه

التقوى حصن المؤمن الخط را بد الفتن الهوى اس المحي
برهیزکاری پناه مؤمن است نگاه کردن دیدن فتنه است آرزو بنیاد رنجهاست

الحيا تمام الكرم الصحة افضل النعم التواضع سلم الشرف
شرم همی آید یسوی است تنه سستی افزونتر نعمتها فروتنی نزدیکی برتر است

رواية العلم اشرف هداية
کتابت دانش پند
الجنة افضل
بهشت افزون تر

التكبر اساس التلف التسم لا يستحي العلم لا ينهى الحلم
کردن کشتی بنیاد تاجهست فرومایه شرم نمیکند دانش پایان نمیشد برهان

تمام العقل الصدق كمال النبل العفو احسن الاحسان
همی خردست راستی تمامی راست رویست درگذشتن بهترین نیکی است

الاحسان يسترق الانسان الفتنه مقرونة بالعناء
نیکی بند می سازد آدمی پند انگیز بدی نزدیکست برنج

المحنة مقرونة بالعناء المحنة مقرونة بحب الدنيا الهوى
رنج نزدیکست بدوستی رنج نزدیکست بدوستی دنیا آرزو

مطية الفتن الدنيا دار المحن الطاعة عز المعسر الضد
بارگی انگیزهاست دنیا خانه رنجهاست فرمان برداری رنجند سختی دارد

كبر الوسع المقصر بالذنوب تائب المغلوب بالحق غالب
کبر توانگست اقرار کننده بگناهان توبه کارست فرو دست بحق سرافراز

الساعات تنقص الاعمار الظلم يدمر الديار التوبة
زمانها کم میگذارد عمرها را ستم آگاه میگذارد جایها را بازگشتن بخدا

يستزيل الرحمة الاصرار يجلب النعمة الطاعة يستدر
فرو می آورد امر دشوار را پیوستن می آورد خشم خدا را فرمان برداری فرو میبرد

المتوبة المغصية تجلب العقوبة الغيبة جهد الغار
پاداش حق را نافرمانی می آورد پاداش حق بپزدی بد گفتن در پس پرده بیچاره

الجنة مال الفاني السناشة حبال المودة الانصاف
بهشت مال کامیابست کشاده دوستی دینمان دوستی است دادگری

يستدبم المحنة الحزم باحالة الراي التجاج يفسد
پایند میآورد دوستی را اکامی بگردش آوردن اندیشه است ستم به میگرداند

الراي العجز يطوع الاعداء الخلاف لخدمه الراء
اندیشه را بیچارگی بطوع می آورد دشمنان را ناسازگاری خراب میکند اندیشه را

بتحصين الأسرار الأذاعة شجرة الأغيار اصناعة الفرصة
 بنگاه داشتن سهاست فاش کردن سها کردن بیکانگاشت محم کرده دستوری
 غصه اوقات الشروب حلقة الغالب الشرب مغلوب
 تنگدستی است زمانها شادنی جهنده است دست یافته بشر فرومایه است
 المجازب بالحق محروب القلب مصحف الفكر النعم
 جنگ کننده باحق چنگ کرده شده است دل نامر اندیشه است فتنها
 تدوم بالشكر الوكالات مضامير الرجال الأعمال
 پاینده می ماند بشکر داراها میدانها مردان است کردارها
 تستقيم بالعمال الياس بعز الأسير الطمع يذل الأمير
 راست میشود بعمالدان نومیدی عزیز میدارد گرفتارها طمع خوار میدارد
 السخا يكسب الحمد العفو يوجب المحبة الامامة نظام
 بخوارمندی بدست نمی آورد ستایش را در گذشتن بدید می آرد بزرگی را بیش روی ساز
 الامامة الطاعة تعظيم الامامة الدنيا دار المحنة
 بی روائست فرمان براری بزرگ داشتن بیستوای است دنیا خانه رنجست آرزو
 الهوى مطية الفطنة العفو احسن الانتصار الياس
 آرزو باری زیرکی در گذشتن بهترین باری یافتن است نازیست
 يذل براكبه الظلم يردي صاحبه الكرم حسن الاصطبار
 می لغزاند نراست را ستم انجامد از دستکار را نیکویی خوش شکیبایی
 الخدم شدة الاستظهار التجربة تثير الاعتناء العزادراك
 اکامی سختی بیشتر است آزمایش باری آورد بپذیرفتن لا از چندی
 الانتصار القناعة رأس الغنى الورع أساس التقوى
 یاور نیست سازگاری سر توانگران براس بی بنیاد پرهیزکاریست
 الخرص يزي بالمروة الملل يفسد الاخوة الغلة حسن التقوى
 آزار عیب میکند نمودت اندوهناکی بنگاه میکند برادری را کوشه کبری زینبایی
 پرهیزکاریست

الدنيا غنمة الحمقى الحكيم من احتمل اخوانه الكاظم
 دنیا بخشش کولانست بردبارانست که بردارد از برادران بار فروبره
 من امات اضغاثه العاقل من آخر امره الجاهل
 که بمیراند کینهها را خردمندانست که نگاهدارد کار خود را نادانانست
 من جهل قدره الصديق صلاح كل شيء الكذب فساد
 کردند اندازد راستی ساز هر چیزیست دروغ بپاهی
 كل شيء الموت يا بني على كل حي الصديق ينجيك فان
 هر چیزیست مرگ می یابد بر هر زنده راستی میرساند ترا اگر چه
 خفته الكذب يرديك وإن آمنته التزهيد يؤدي
 نترسی از آن دروغ می اندازد ترا اگر چه ایمانی باشی از آن ترک دنیا می پیوندد
 الى الزهد الاعتبار يقود الى الرشيد بالسعادة افقت الي
 برو کرد ایندن از دنیا به پذیرفتن میراند بسوی راه راست نیکبختی می رساند ترا
 الفوز القناعة يؤدي الى العز العالم حي وإن كان ميتا
 بدویش سازگاری می پیوندد بعز دنیای دانا زنده است اگر چه باشد مرده
 الجاهل ميت وإن كان حيا المواعظ كهف لمن وعاهها الامانة
 نادان مرده است اگر چه زنده باشد پندها پناه است از برای کسی که نگاه دارد
 فوز لمن رعاها التقوى لمن عمل بها الشرة جامع مساوي
 فیروز نیست از برای کسی که پرهیزکاری از برای کسی که از کردار زنده است بدها
 العيوب الانصاف يالف القلوب الخرص موقع في كثير
 عیبها را دادگویی دوست میگرداند دهها را از اندازنده است در عیب
 العيوب الكبر مضادة ابليس العظمى الحسد مغصية
 بسیار کردن کسی شکارگاه شیطان است رشک گناه
 ابليس الكبري الوعد مرض والبر انجازه الاحسان
 شیطان ست بزرگ وعده دلون بیمار نیست درستن از آن بیماری بجا آوردی است نیکویی
 وعده ها را

كثر واكثرهم من حارة الابقاء الى الفضائل صعب النجاة
بسیارند وزیادتر از نیکوکاران آنرا بر سرند باین قدر بر رفتن بر آفتابها سخت است
 الاخطا ط الى الرذائل سهل مردی المحسن من صدق
فرو افتادن به ناپایداری آسانست نیکوکارانست که راست کردارند
 اقواله افعاله الكس من عرف نفسه واخلص اعماله
گفتار او کردار او را برآورد نیست که بشناسد خود را و پاکیزه گرداند کردار خود را
 اظهار الغنى من الشكر اظهار التباس محلب الفقر
آشکارا کردن ثروت از شکر آشکارا کردن نادانی می کشد درویشی را
 المعين على الطاعة خير الاصحاب الفرض تمر السجدة
یار و یارنده بر فرمان برداری بهتر است از صاحبان فتنه ها میگردانند همچو کشتن بر
 الغيبة كل قوت كلاب النار الامل خادع غار صار اخفا
درویشی نه دم بد گفتن خورشید شکار است امید فریبند غریب کار پنهان کردن
 الفاقة والامراض من المروة المتكر في الا الله نعم
درویشی و بیماریها از مروتهاست اندیشم کردن در دهشها خلد بهتر است
 العبادة الايتار افضل عبادة واجل سيادة الواحد من
بندگی است یا شنیدن مال افزونتر بندگی است و بزرگتر مهر است یکی از دشمنان
 الاعداء كثير الملك المشقل حقيق سيرة الصديق من
دشمنان بسیار است پادشاهی نا پائدار اندکست دشمن دوست آنست که
 صدق غيبه المنقوص مشهور عنه عيبه القدره
راست باشد پنهانی او تا تمام را پوشیده است از عیب او توانایی
 يظهر محمود الخصال مذمومها الغنى والفقر يكشف
آشکارا میکند کردارهای نیکو را و کردارهای بد را قول نگوید و درویشی آشکار میکند
 جواهر الرجال واصافها المال يبدى جواهر الرجال
گوهرها را تن مردان را و بیابانهای مردان را مال آشکارا میکند گوهرهای مردان

وخلايقها النفاق مبني على المنى البغي سابق الى الحزن المفق
و خویهای مردان را دوروی ساخته است بر دودغ نفاق ستیغاری می کشد بسوی نایب کرم کردن
 المؤمن الا فقد الاحباب الثواب عند الله سبحانه وتعالى
بیماری بخشنده کرم کردن دوستان است پاداشی بیتی نزد خدا که پاک و عیب است
 على قدر المصاب السكوت على الاخفى افضل جوابا للخبير
بر اندازه رسیدن مانع است تن زدن بر پنهانی کول بهترین جواب اوست
 للعاقل اشتد عتابه الجاهل كزلة العالم صوابه الحق
خردمند را سخت ترین و کوبنده است راستی نادان همچو لغزیدن داناست نیک گفتن خدا است
 ان لا يتوهم المسلم ان لا تتهم المكن من اتمنك كفر
که دیگری را غیبه نماند کردن نه گمان آنست که پنهانی بنویسی بپادشاهی بانگس که ترا کفر است
 اذا علة ستر او دعت غدا الشتر اس كل شتر العفة راس
فاسد کردن سر که بپوشیده باشد بپوشانی سر اگر بنیاد هر بدی است نهفتنی سر
 كل خير الموعظ شفا لمن عمل بها الامانة فضيلة
هر بهیشتی است بشارت دوا است مراکتس را که عمل کند امانت افزونست
 لمن آذاها السامع للغيبة كالمعتاب المصيبة بالصبر
مراکتس را که باز دهده اند شنونده غیبت همچو غیبت کننده است مصیبت مانعی بپوشید
 اعظم المصائب الدهر موكل بقشيت الآلاف الامور
بزرگترین مصائب روزگار باز داشته است از برای پراکنده کردن بیوندها کارهای
 المنتظمة يفسد ها الخلاف التجمل من اخلاق المؤمنين
بآسانرا تباه میگرداند ناسازگاری زیبائی از خویهای مومنانست
 التكلف من اخلاق المنافقين العدل في الدين يفسد
سخت گیری از خویهای منافقانست سنجیده در دین تباه میکند
 اليقين الناس ابنا ما يحسنون الصاحب كالرفقة
دانش درست را مردمان فرزندان نیکوهای خود اند یار همچو هوشیارانه

فَاَتَّخِذْهُ مَشَاكِلًا الرَّفِيقَ كَالصَّدِيقِ فَاخْتَرَهُ مُوَافِقًا لِكَلِّ
 پس بگير باردا مانند خود همراه همجو دوست است بگزین دوست سازگار دروغ
 يُوَدِّي إِلَى الْيَنَافِقِ الْبَشَرَ مِنْ مَسَاوِي الْأَخْلَاقِ
 می رساند بد و دور می آید از بدیهای از خوب است
 أَغْيَابُ لَمْ يَفْقِهْ حَقُّ الْأَقْرَاطِ فِي الْمَرْحِ خَرَقٍ
 خود نمایی مرد بجز خودی خود کوفی است مخرج به اندازه ابله است
 الْحِلْمُ نُورٌ وَجَوْهَرَةُ الْعَقْلِ السَّخَاءُ عُنْوَانُ الْمَرْقَةِ وَالنَّيْلُ
 بردباری روشنی است و گوهر آن خداست جوانمردی نموده مروت است و نیل
 الصَّوَابُ مِنَ فُرُوعِ الزُّوَيْدِ الْمَرْقَةُ مِنْ كُلِّ خَنَاءٍ غَرِيبَةٍ
 راستی از شاخها نیکانندیش است مروت از هر نادرستی جدایی
 بَرِيَّةٌ الْعَاقِلُ مَنْ وَعَظَّمَهُ التَّجَارِبُ الْجَاهِلُ مَنْ
 و دور است خردمند است که سپید بخشد باو از مایشها نادان است که
 خَدَّعَتْهُ الْمَطَالِبُ السُّلْطَانُ الْجَابِرُ بِخَيْفِ الْبَرِّ
 بفریبده اول خواستها بادشاه ستکار میزداند بفریبدها
 الْأَمْرُ السَّوِيُّ يَصْطَنِعُ الْبَدْيُ الْجَمَالَ الظَّاهِرُ حُسْنُ الصُّوَرَةِ
 فرمان ده بد بیشتر می سازد بد و خوش گفتن را زیبای اشکارا خوبی سیم است
 الْجَمَالُ الْبَاطِنُ حُسْنُ السَّرْوَةِ الْعَاقِلُ مَنْ أَمَاتَ
 بیانی پنهان خردی کوردار است خردمند است که می میراند
 شَهْوَتُهُ الْقَوِي مَنْ مَعَ لَذَّتِهِ الْيَنَافِقُ مِنْ ثَنَائِي الذَّلِيلِ
 آرزوی خود را توانگر است که بر کند مزه خود را دورویی از پاهای خوار است
 الْحَقُّ مِنْ ثَمَارِ الْجَهْلِ الْجَزَعُ انْعَبُ مِنَ الصَّبْرِ الْخَبِيرِ
 کوی از میوهها نادانی است ناشکیبایی سختی است از شکیبایی نیکی
 السَّهْلُ مِنْ فِعْلِ الشَّرِّ لَا شَيْغَالٍ بِالْفَايِتِ يَضِيعُ الْقِيَمُ
 آسان تر است از کردن بدی و استیغالی بنا جیر تباه میکند وقت

3
 الرِّغْبَةُ فِي الدُّنْيَا تُوْجِبُ لِمَقْتِ الْمَشِيبِ رِسْوَلُ لَمُوتٍ
 روی آوردن بدنی واجب نمیکرداند دشمنی را نمیدوی فرستاده مرگ است
 الْمَجْرِبُ أَحْكَمُ مِنَ الطَّبِيبِ الْغَرِيبُ مَنْ لَيْسَ لَهُ جَبِيبٌ
 آزموده حکیم تر است از طبیب غریب آنکس است که نباشد از دوست
 الدُّنْيَا كَيَوْمٍ مَضَى وَشَهْرٍ انْقَضَى الدُّنْيَا دَارُ الْغُرَبَا
 دنیا همچو روزیست که گذشت و ماهی بسر آمده دنیا خانه غریبان است
 وَمَوْطِنُ الْأَشْقِيَاءِ الْمُسْتَشِيرُ مُحْصِنٌ مِنَ السَّقَطِ
 و جایگاه بد بختان مشورت کننده در پناه است از افتادی
 الْمُسْتَبِدُّ مَهْوُورٌ فِي الْغُلَظِ اطْرَاحُ الْكُلْفِ أَشْرَفُ
 خود را دلبسته در غلط انداختن اندوهها برتر
 قِتْنَةُ الْوَلَةِ بِالدُّنْيَا أَكْثَرُ فِتْنَةٍ النَّدَمُ عَلَى الْخَطِيئَةِ
 ستمیاریست شریفه شدن بدنی بزرگتر است فتنه است پشیمانی بر گناه
 اسْتِغْفَارُ الْمَعَاوِدَةِ إِلَى الدُّنْيَا صَرَارُ الرَّأْيِ كَثِيرٌ وَالْحَزْمُ
 حواسن آمرزش است بازگشتن بدنی سخت ایستادن بدنی و کاهمی
 قَلِيلُ الْبَرِّ صَحِيحٌ وَالْمُرِيبُ عَلِيلٌ الْحَقُّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبَعَ
 اندک و درست تندرست است و خواستار بیمار است راستی حق تر است از پیروی
 الْوَعْدُ النَّافِعُ مَا رَدَّعَ الْمُسْتَشِيرُ عَلَى طَرَفِ النَّجَاحِ الْمُسْتَدْرِكُ
 آنکه بدهد سودمند است که بازگرداند مشورت کار را بر جانب استکار می در باند
 عَلَى شِفَاءٍ صَالِحِ اللِّسَانِ السَّبْعُ إِنْ أَطْلَقَتْهُ عَقْدُ
 بر لب راست زبان گزنده است اگر بازگداری آنرا میبرد
 الْغَضَبُ شَرٌّ إِنْ أَطْعَمَتْهُ دَمْرُ الْبَغْيِ أَجَلُ شَيْءٍ عَقُوبَتُهُ
 خشم بد است اگر فرمان او می بر میآید میگرداند ستم بزرگتر است از روی سزا
 الْبَرُّ عَجَلُ شَيْءٍ مَثُوبٌ الْكُثْرُ الْعِلْمُ كَثِيرٌ وَالْعَمَلُ قَلِيلٌ الدِّينُ
 نیکویی شتابنده تر است از روی با داشتن نیکویی دانش بسیار است و کردار اندک است دین

زخرو العلم دليل الكرم يشكر القليل والليليم يكفر الجليل
 پس اندوزیست و دانش را قهر است نیکوکار ستایش میکند اندک را فرومایه ناسپاس میکند
 الدولة كما تقبل تدبر الدنيا كما تجبر تكسر العجل يحط
 نیکبختی همچنانکه پیش پای تو از بس برود دنیا همچنانکه میپوشد میسکند شتاب خطایکند
 وان ملك المتاتي مصيب وان هلك امانك الدول
 اگر چه پادشاه باشد آهسته رو راست گشت اگر چه شاه شود فشانهای بزرگی دنیا
 انشاء الحيل امارات السعادت اخلاص العمل
 بدید آوردن حیله است نشانهای نیکبختی آینه کردن کردار است پیشه
 العاقل احسن فضيلة اصطناع اللبیم اقم رذيله
 خردمند بهتر است از تو نیست آینه ناکس بر ترس خود را بپوشد
 العلم كنز عظيم لا يقني العقل ثوب جديد لا يثني
 دانش گنجیست بزرگ که تاخیر نپوشد خرد جامه نیست نو که تمهید نشود
 الاحق لا يحسن بالهوان الحراء على الاحسان بالاساءة
 کمال در خوار داشتنی نیکو نمی باشد با دشواری بر نیکو
 كفر ان العالم من عرف قذره الجاهل من جهل امره
 ناسپاسیست و نا آشتیست که بشناسد اندازه خود را دان است که نداند کار خود را
 العاقل يعتمد على عمله الجاهل يعتمد على ماله
 خردمند تمکین میکند بر کردار خود نادان تمکین میکند بر امید خود
 العالم ينظر بقلبه وخاطره الجاهل ينظر بعينه
 دانا نگاه میکند بچشم خود و اندیشه خود نادان نگاه میکند بچشم خود
 وناظر الشك يطفي نور القلب الطاعة تطفي غضب
 و پیش خود گمان می افکند روشنایی دل را فرمان برداری می افکند خشم
 الرب الايمان بري من النفاق العاقل بري من الرع
 پروردگار را ایمان جداست از دورویی خردمند جداست از کردار ناپسند

والشفاق الصادق على شرف منجاة وكرامة الكاذب
 و بد بختی رست بر راستی رسد کاهی و کرامت و کرامت
 على شفاء مهانة ومهانة الصبر اعون شئ على الدهر
 بر کفایت افتادگیست و خوریست شکایتی یاری دهند و خیزشست بر درگاه
 الحزم والفضيلة في الصبر العقل منزلة عن المنكر
 آگاهی و افزونی در شکایتیست خرد هرجا که باشد برینند و همه بیوسند
 امره المعروف العقل حيث كان الف مالوف
 و فرمان ده خرد نیکوییست خرد هر جا که باشد برینند و همه بیوسند
 الصبر خير جود المؤمن العقل شجرة ثمرها السخاء
 شکستناهی بهترین شکران خدا پرست است خرد درختیست که میوه آن جود و سخاوت است
 الدين شجرة اصلها التسليم والرضا الى الرئاسة سبعة
 کیش درختیست که میوه آن کردن نماز است و خشود و تسلیم و رضایست و سروری و فراخی
 الصدد اول العبادات انتظار الفرح بالصبر الجمل بالموجود
 سیه است سر بندگی چشم داشتن شد و تپش بختی بختی کردن هست
 سوظن بالمعبود الزهد ان لا تطلب المفقود حتى يعلم
 بهر گوییست بختی رو گردانی دنیا است که بخواهی هم کم شود تا نگر نیست
 الموجود الكرم من بذل احسانه اللبیم من كثر امتنا
 هست نیکو کار است که رساند نیکویی خود را ناکس نیست که بسیار باشد امت
 العاقل من بذل نداء المجازم من كف اذاه اخلاص
 خردمند است که رساند که کرده خود را آگاه است که باز دارد زبان خود را پاک ساختن
 التوبة يسقط الحوبة اخلاص النية يوجب لتوبة
 بازگشتن بخدا می ندارد که بخندد پاک کردن نیت خواست واجب میکند بازگشتن
 الحصر خير من الهدم الهدم مقرف من العير الحصر
 ناکفتن بهتر است از هرزه گویی هرزه گویی نزدیکیست با نکر ناکفتن

الصدق اشرف خلال المؤمنين
 راستی بلند است در میان خد پرست

يضعف الحجّة الهذري ياتي على المهجة الحسود غصبا
 ناولان در سازد گرفت بر کس هرزه کوئی سوي می آید بر جان رشک بر خشمناکت

على القدر المخاطر متهم على الغر الغني من المستغنى
 بر آنچه خطا دهد بر کرد بد اندیش تا نده است بر فیه بادی تو کس است کم می نیاز باشد

بالقناعة العزیز من اعتر بالطاعة الا باطل موقعة
 طمسان کاری ارجمند است که عزیز باشد بفرمان برداری حق ناهق است اندیشه است

في الاضاليل البخیل متبحر بالمعاذير والتعاليل العقل
 در گمراهیها ناجل نودری بهانه جوایست بذرهای و بهانهها

زین لمن رزقه العلم رشت لمن عمل به الفکر
 آرایش است موانع که روزی داشت راه راست است مرا کس که بیان کار کند اندیشه

في غير الحكمة هوس الصمت بغیر تفکر خسر الخلق
 در غیر حکمت هوس است آرزوست ناکفتن بی اندیشه کنی است خوی

المحمود ومن ثمار العقل المذموم من ثمار
 خوش از میوهها خرد است خوی بد از میوههای

الجهل اللسان من ان الانسان الكذب شين اللسان
 نادانست زبان تراوی اگر راست دروغ رشتی زبانست

العاقل من اعط بغيره الجاهل من انخدع لهواه غر
 خردمند است که بغير خود نادان است که فیه خورد بارزوی خود

المغبوط من قوي يقينه المغبون من فسد دينه
 سودمند است که توانا باشد داشت او راستی زبان رزه است که تبا شود دین او

المؤمن منيب مستغفر ثواب المناقب مكور
 باور دارنده بحق بزرگوارنده بخداست آمرزش خواهنده دوروی و دوروی مکر کننده

مضرمزقات اصاب ميان او كاد اخطا مستعمل
 زبان رساننده و بد گمان است راست رفت آهسته رو یا نزدیک شد بر راستی زبانی

او كاد العقل في الغربة قربة الحق في الوطن غربة
 یا نزدیک شدن در از غریبی نزدیکست وطن کوی در وطن غریبی است

الشعید من اخلص الطاعة الغنا من ان القناعة
 نیکبخت است که پاکیزه دارد فرمان برداری حقرا تا نکر است که برگزیده سار داری

الدين يصد عن المحارم المروة يحث على مكارم الكرم
 دین باز می گرداند از حرامها مروت باز میدارد بر نیکیها انکرامها

تمهل اعباء المغارم النصيحة من اخلاق الكرام الغنى
 بر گرفتن سختیها ناکامیهاست پند دادن از خویهای نیکوکارانست

من اخلاق التيام الشكر ترجمان النية ولسان الطوبى
 از خویها ناکسانست سپاس نماینده اهدا دست زبان سرورست

اخلاص العمل من قوة اليقين وصلاح النية المصائب
 پاکیزه کردن عمل و کردار از نیروی داشت درستست و راستی نیات مایهها

بالتسوية مقسومة بين البرية العالم الذي لا يمل من تعلم
 بر راستی بخش شده است میان مردم دانا است که فریفته از نیت

الحلم للعلم الذي لا يشق مؤقنه لجام المؤمنين عزيز
 دانست بر داری است که دشوار نباشد خواسته بر داری خوی مومن

النصيحة وسجيته الكظم الايام توضح السرار الكامنة
 پندگفتن است و کردار او خشم فرو کردن روزگار ان آشکارا میکند سرها پوشیده

الاعمال في الدنيا تجارة الاخرة الفقر مع الذين
 کردارها در دنیا بازرگانی آخرتست درویشی با وام

الموت الاكبر الفقر مع الدين الشفاء الاكبر الثاني
 مرگ بزرگترست درویشی با پیش دوا بزرگترست آهستگی

في الفعل يؤمن الخطل التروي في لقول يؤمن الزلل
 در کردار ایمن میگرداند از خطا اندیشیدن در گفتار ایمن میگرداند از لغویدن

المواساة افضل الاعمال المداواة احمد الخلال خوالعز
 اسانگري و افزونترين كودارهاست دلجوئي ستوده ترين دوستيهاست برادر احمد
 من تجلي بالطاعة اخو الغني من التجف بالقناعة
 انگس است كه اداست با مثل بر داري برادر توانگري آنست بوسيدن يا مبد بكار دي
 الزهد في الدنيا التزاجه العظم الاستهتار بالنساء
 روي كودانيدن از دنيا در دنيا اسايست بزرگوارست اذرمندان بزنان
 شيمه النوكي الاكفال علي القضا و آروخ الاشتغال
 كودار كولاست تكبير بر فرمان خدا اسايست مخشترست مشغول شدن
 بتهديب النفس اصل العمل بطاعة الله انجح الرجا
 بيا كيزه كودانيدن نفس است سازگار ترست فرمان بر داري خدا سودمندست
 لرحمة الله الخ الحر حر ولو مسته الضم العبد عبد
 بهر بائي خدا سزا كوداننده ترست اگر چه رسد باو زيان بنده خدا بنده است
 وان ساعد العذر الكرم ايتار العرض على المال اللوم
 اگر چه فدا كيرد او را بدمي بدان نيكو كاري كن بدن ناموس و نكرانست بر مال اللوم
 ايتار المال على الرجال العقل رقي الي عليين الهوي
 بر كز بدن مال است بر مردان خرد بالا رفتن بسوي اسمائها آرزو
 هوي الي اسفل سافلين التعاون على قامة الحق
 فرو افتاده است بسوي شيب تر از شيب زمينها ياري دادن بر ياري داشتن حق
 امانة و ديانة التظافر على نصرة الحق لوم و خيانة
 امانت و دين داري نابيناشدن بر ياري دادن حق ناكسي و ناراستي است
 المعروف انما رزق و افضل كنن التقوي اولي
 نيكوي رويانيدن كشته است افزونتر كنن است پرهيزگاري سخت تر
 حصن و اوفي حزن الغني على الملوك افضل ملك
 حصاري و رسا تر پناه است توانگري بر بادشاهان افزونتر بادشاهي است

الجرة على السلطان اعجل هلاك العجل قبل الامكان يوجب
 دلبري بر بادشاه تباهي شتابانست شتاب بيش از توان واجب
 الغصة الصبر على المضيق يودي الي صابة القرصة
 تنگدلي را شكيبائي بر سر گذشت بگوئي استوي رسيدن بر دست رسي
 السلام على السلامة و علامة الاستقامة المحل خلية
 آشتي سرمايه زستوارست و نشان راست روي بر داري بر رايه
 العلم و علة السلام الغضب عدو فلا تمكك نفسك
 دانش و سرمايه آشتي است خشم دشمن است او را باد شده نفس خود
 اللوم قبح فلا تجعله لبسك الجمل يزل القدم و يوت
 ناكسي زشت است انرا پوشش خود مگردان ناداني ميلغز اند پاي را و بار مي آورد
 الندم الحياء تمام الكرم و احسن الشيم الذين لا يصلح
 پشتماني را شرم هم انيكو كاريست و خير ترين كوداه است دين دار است كود
 لا العقل الاحسان الي المسمى احسن الفضل الرحمة
 مكر خرد نيكوي كردن با بد بهتر افزونست رحمت را
 لا يصلحها الا العدل الصمت آية النيل و ثمر العقل
 نهي سازد مكر عدل خاموشي نشانه راست روي و ميوه خرد است
 التودد الي الناس راس العقل الجهاد عما دالدين
 دوستي و رزيقن بامردم سر خردست جهاد نمودن ستون دين و دولت
 السعداء المجاهدون تفتح لهم ابواب السماء المتقون
 نيكبختانست غزا كنندگان را گشاي ميشود درهاي آسماني ها پرهيزكاران را
 قلوبهم مخزونة و شرورهم مأمونة المؤمنون خيرتهم
 دلهار كنجينه است و از شرها و بدبها ايمن حاصل است اميد به نيكو بها مومنان حاصل
 مامولة و شرورهم مأمونة الايمان صبر في البلاء و شكر
 و از بدبها ايمنان ايمن حاصل است ايمان شكيبائي است در بلاء و شكر است

في الرخاء الشكر زينة الرخا وحسن النعماء المغنون من باع
در آسای سپاس آرایش ارزانی و شایسته و خونی نعمها دریا ناکار است که بفرستد

جنة عليه بمغصبة دنية احتمال دنية من كرم السجدة
بهشت بلند را بنا فرماید پست برداشتن ناکسی از نیک کردار است

المواعظ صقال النفوس وجلال القلوب التوبة تطهر
پندها پر کند نفسهاست و روشنی دلها را بركت از گناهان پاک

القلوب وتغسل الذنوب الغضب يفسد الالباب ويبعد
دلها را و میشوید گناهان خشم تباه میکند خرد هارا و دور

من الصواب الاعجاب ضد الصواب واقفة الابواب
از راستی خود بینی خلاف راستی و تباهی خرد هاست

الامل يفسد العمل ويعني الاجل التثبت في القول يؤمن
امید تباه میکند عمل را و نیست میکند ایستادن ترسیدن خود آیین کرداد

العتار والزلل اخوان الدين ابقى مودة اخوان الصديق
زحطا و لغزیدن برادران دین تا باند آرد در دوستی برادران راستی

ابقى مودة افضل علة اخ تستفيد خير من اخ تستر
افزون تراند از برای گناه برادر که آرد سود بینی بهتر است از برادر که آرد سود

ادمان الشيع يورث اصناف لوجع الشيع يورث الاش
سیری بر دوام بار آورد بار آورد گونه گونه درد را کوسگی بار آورد بر درد

ويفسد الوبع اسباب الدنيا منقطة وعواربها
و تباه میکند بار ساری را اسبابها دنیا برید و آری خورست و خواستها دنیا

مراجعة ايتار الدعة تقطع اسباب المنفعة الاطراء
و گرداند بر گردن آسایش را میبرد سر مانها سود را بی بانی

يحدث الزهو ويدي من العزة الحريص أسر مهانة
پدید آید مزاحمت کردن کشی و تکبر و فروزد می آرد از مرتبه عزیزی آرد رنده است خوار آید

لا يفلح أسر المستقل النائم تكدبه احلامه المتجر الظالم
که جدا نمیشود از بندگی او کران خواب را دروغ مینماید خوابها را و کور کشی مستمکرا

لوقته اثم المؤمن معرور بفكره ضيق بخلته
هلاک میکند گناهان او را ایمان آورنده فریب خورده است باندیش خود بدی کند است بدوستی خود

الفقر مخوس الفطن عن تحته الاماني نغمي عيون
دروستی کند زبان میگرداند بر گرا از دلیل خود امیدها کور می گرداند چشمها

البصائر الانس تترجم عما تجتهد الضمائر الذك جلاء
بینشها را زبانها بیان میکند از آنچه در می آورد اندر و نهاده خود یاد حق روشنی

البصائر ونور السراير الحسد مرض لا يوسى النيمة
منشهاست و روشنی سرها رشک بیماری است که به نمیشود بد گوئی

ذنب لا ينسى المؤمن لين العريكة سهل الخليفة الكافر
کند بی ست که فراموش نمیشود ایمان آورنده در ادب کردن نرم نهاده است آسان خورست ناسم

سهرش الخليفة سبي المؤمن لا يظلم ولا ينال الدنيا حلم
سخت خورست ستم نمیکند و کن هکار نمی شود دنیا خواب است

والاعتزاز بها تدم المصيبة بالدين اعظم المصائب لظن
و فریب خوردن بد دنیا پشیمانی است مانم و دین بزرگترین مایههاست بحان

الصواب من شيم اولى الابواب اكف عما في ايدي
راست از گردارها خردمند تر است خود را باز داشتن از آنچه در دستها

الناس عفة وكبرهمة الفعل الجميل يبي عن علو
مردم است بارسامی و بزرگی همه است کردار زیبا خرمیدها از بلندی

الهمة الفعل الجميل يبي عن علو الهمة الكرم من سبق
همت نیکو کار است که پیش کرد

نواله سؤاله العاقل من صدق اقواله افعاله العاقل
دهش او برخاست از خردمند است که پیش کرد دهش او کرم گفتار کردار او خردمند

مَنْ وَقَفَ حَيْثُ عَرَفَ الْحِزَامَ مِنْ طَرَحِ الْمُؤْنِ وَالْكَفِّ
 آنست که بایستد هر جا که بشناسد آگاه آنست که بیند آرد خواستها و وابستهها
 الْحَيَاءُ يَصُدُّ عَنِ فِعْلِ الْقَبِيحِ الْجَاهِلُ مَنْ اسْتَعِشَّ النَّصِيحَ
 شرم رومیگرداند از کردار رشتن نادان نیست که بداند کور فایز میگرداند
 الْفَكْرُ فِي الْخَيْرِ يَدْعُو إِلَى لَحْمٍ بِهِ اسْتِقْبَاحُ الشَّرِّ يَحْدُ
 اندیشه در نیکی میجویند میجویند مرد را بسوی کردار نیک رشت داشت بد میگرداند
 وَعَلَى تَجَنُّبِهِ الْمَعْرِفُ يَكْتُمُ تَكَرُّرَ الْمُنَى بِهِ النَّدَمُ عَلَى
 بدوری از بدی نیکی را تهر میگرداند منت پیاپی کردن آن پشیمانی بر
 الذَّنْبُ يَمْنَعُ مِنْ مَعَاوِدَتِهِ الْعِلْمُ كُلُّ حُجَّةٍ الْإِيمَانُ عَمَلٌ
 گناه دور میدارد از بازگشتن بگناه دانش همه بهانه است مکرانچه عمل کرد
 الْعَمَلُ كُلُّهُ هَبَاءٌ إِلَّا مَا اخْلَصَ فِيهِ الطَّاعَةُ لِلَّهِ أَقْوَمُ
 کردار همه هیچست مکرانچه پاکی باشد در آن فرمانبرداری از برای خدا نزدیکتر
 سَبَبُ الْمَوَدَّةِ فِي اللَّهِ أَقْرَبُ نَسَبٍ لَذِكْرُهُ دَائِمَةُ الْعُقُولِ
 دست آوردن دوستی از برای خدا نزدیکتر بپندست یاد حق در یافت خرد هاست
 وَتَبْصُرَةُ النَّفُوسِ الْخَفَلَةُ ضَلَالُ النَّفُوسِ وَعُتُورُ الْبُخْلِ
 بینایی جاهل است بختیاری کماهی جاهل است و نمونه بد اختیاریها
 الْقَانِعُ غَنِيٌّ وَإِنْ جَاعَ وَعَرَى الظَّنُّ يَخْطِئُ وَالْيَقِينُ يَصِيبُ
 سزاکار قانع است اگر چه گرسنه باشد و برهنه شود بیگمان نمیگردد و دانستن راست میرسد
 وَلَا يَخْطِئُ الْخَطُّ يَسْعَى إِلَى مَنْ لَا يَطْلُبُهُ الرِّزْقُ يَطْلُبُ
 و نمیگردد بختن میشتابد بسوی آنچه میجوید رزق میجوید
 مَنْ لَا يَطْلُبُهُ الْجَلُّ يَذُلُّ مُصَاحِبُهُ وَبِعِزِّ جَانِبِهِ الْمُؤْنُ
 آنکس را که نمیخواهد اود بختی خوار میسازد همراه خود و از جند میسازد از خود دور
 يَنْصُفُ مَنْ لَا يَنْصِفُهُ الدُّنْيَا سَمَّ أَكْلَهُ مَنْ لَا يَعْرِفُ الْمَقَادِيرَ
 داد میدهد آنرا که بر و ستم میکند دنیا زهر است خوردن او کس است که نمی شناسد مقادیر

لَا تَدْفَعُ بِالْقُوَّةِ وَالْمَغَالِبَةِ الْأَذْنَاقَ لَا يَنَالُ بِالْجَوْرِ وَالْمُطَالِبَةِ
 لا تدفع با قوت و مغالبتة الاذناق لا ينال بالجور والمطالبة
 الْعَمَلُ أَفْضَلُ شَيْءٍ الْإِكْسَ الْيَاسُ خَيْرٌ مِنَ النَّصْرِ إِلَى النَّاسِ
 کار کردنی از یاسین خیر از نصرت است به مردم
 الْكِرَمُ أَعْطَفُ مِنَ الرَّحْمِ التَّذْيِيرُ قَبْلَ الْعَمَلِ يُؤْمِنُ النَّدَمُ الْقَتْمُ
 بزرگواری مهربانتر از رحم انداختن پیش از عمل ایمان ندم کشتن
 زَيْنُ الْعِلْمِ وَعُتُورُ الْحِلْمِ لَا يَتَأَمَّلُ عَلَى مَرَاتِبِ الْكِرَمِ وَأَفْضَلُ
 زین دانش و عتور حلم لا يتأمل على مراتب الكرم وأفضل
 الشِّمُّ الْحِلْمُ نِظَامُ أَمْرِ الْمُؤْمِنِ الْجَنَّةُ جَزَاءُ كُلِّ مُؤْمِنٍ مُحْسِنٍ
 شیم حلم نظام امر المؤمن الجنة جزاء كل مؤمن محسن
 الْفَقْرُ فِي الْوَطَنِ مُمْتَنٌّ الْغِنَاءُ فِي الْغُرْبَةِ وَطَنُ الْمَرَاةِ عَقْرُبُ
 فقر در وطن ممتن غناء در غریب وطن المراهة عقرب
 حُلُوةُ اللَّسَةِ الْفَقْرُ فِي الْوَطَنِ غُرْبَةُ الْقُلُوبِ أَقْصَالُ وَمَنَاقِبُهَا
 شیرینی کتفه است فقر در وطن غریبته قلوب اقصال و منافعها
 السَّوَالُ الْمَالُ يُفْسِدُ الْمَالُ وَيُوسِعُ الْأَمَالَ إِعَادَةُ الْأَعْدَاءِ
 سوال مال فساد مال و یوسع الامال اعادۃ الاعداء
 تَذْكِيرُ الذَّنْبِ إِعَادَةُ النِّقَمِ أَشَدُّ مِنْ مُضِيقِ الضَّرْبِ الْوَقَارُ
 تذکیر الذنب اعادۃ النقم اشد من مضیق الضرب الوقار
 عُنُوانُ وَفَرِّ الدِّينِ وَقُوَّةُ الْأَمَانَةِ الْخِيَانَةُ دَلِيلُ قُلُوبِ الْوَرَعِ
 عنوان و فری دین و قوت و امنی امانت خیانت قتلۃ قلوب الورع
 وَعَدَمُ الدِّيَانَةِ الْمُؤْمِنِ أَلْفُ مَالٍ مَتَّعَتْ النَّفْسَ قَانِعٌ
 و عدم الدیانۃ المؤمن ألف مال متعت النفس قانع
 مَتْنٌ مُنْعَقَفٌ التَّزَاهُةُ مِنَ شِيمِ النَّفُوسِ الطَّاهِرَةِ الْمَوْتُ أَوَّلُ
 متن منعقت التزاهۃ من شیم النفوس الطاهرة الموت اول

عَذْلُ الْآخِرَةِ. الْوَدْعُ كَجَرٍّ عَنِ ارْتِكَابِ الْحَامِ. الْعَدْلُ بِرُوحِ الْعَدْلِ
 من تقلد الظالم التفاق في انافي الذل الطامع ابداني
 وثاق الذل. المقل غريب في بلدته. الخيل ذليل بن اعز شيطان
 ينزل على قدر المصيبة. الثواب على المصيبة اعظم من قدر
 المصيبة. الحق سيف على اهل الباطل. الحق منجاة لكل عامل
 ألوع خير من ذل الطمع. الجوع خير من الخضوع. المال
 للفتن سبب وللحوادث سلب. المال داعية التعب مطية
 النصب. الكرم ملك اللسان وبذل الاحسان. الصدق
 امانة اللسان وجليه الايمان. المال لا ينفعك حتى يفارقك
 الاماني تحذرك وعند الحقايق تدعك. المؤمن هين لين
 سهل مؤتمن. الكافر خب صلب جاف خاين. الشيب اخر
 مواعيد الفناء. الموت مفارقة دار الفناء وارتحال دار
 وعد قاي نيتي است مرك جداني خانه نيتي است وكسج كردنت بجانه

المقاء. الانقياد للشهوة من آداء الذاء. الصبر على المصائب
 من افضل المواهب. الفكر في العواقب يحيي من المصائب المفا
 العلم جال لا يخفى وسبب لا يخفى الجهل ميت لا يحيا. فخلد
 الشفاء. النوم راحة من الموملامة الموت. القول بالحق
 خزين العي والسمت. الكور شيطان في صورة الانسا
 الثقة بالنفس من اوفق فرض الشيطان. اهل الذكراهل الله وخا
 اهل القرآن اهل الله وخاصته. الحزن والجوع لايران القا
 الصبر على المصيبة نفع حد الشامة. المؤمن قليل الزلل كثير
 العمل. الحسد داب السفل واعدا الدول. الدنيا معد
 الشر ومحل الغرور. الحاسد يفرح بالشر ويرغب بالسيور
 المروة تمنع من كل دية. المروة من كل لوم برية. الكرم منجاة
 علو الهمت. الحاسد لا يشفيه الا نوال البغمة. استفساد الصل
 هت بلندست محمودا دواغی بود مکر نیست بلندست مردم تباہ کرد دستا

من عدم التوفيق. استندراك فساد النفس من انفع التحقيق
 العلماء باقون مابقي الليل والنهار التدبير قبل الفعل يوم الغنا
 اشتغالك بمعاك نفسك يكفيك العار اشتغالك باصلاح معاد
 ينجلي من عذاب النار الحرمة منزلة من الغل والمكر
 المروءة بريئة من الخناء والعند الحازم من ترك الدنيا
 لاخرة. التاج من باع العاجلة بالاجلة. الحزم حفظ ما
 وترك ما كفيته. العجز اشتغالك بالمضمون لك عن المفروض
 عليك وترك الفناغمة اوقيت امام عادل خيرا من مطر
 وابل السخاء حب السائل وبذل التائل آية البلاغ قلب
 عقول ولسان قابل البغي تصنع الرجال ويكفي الاجال الاصل
 اعظم حجة واعظم عقوبة الاستغفار اعظم جزاء واسع
 مشوبة الرفق بالاتباع من كرم الطباع اصطناع الاكارم افضل

وخر واكم اصطناع المحقق والوجه
 بجهاد وادب وادب وادب وادب

دوی ومرض مویا الحق خلق دتی و عرض مردی المؤمن
 سیرته القصص وسنته الرشك المؤمن يعاف الله و يالف
 الحكيم البشر اسد الصنعة يغيب مؤونة السيد من تحمل
 وجاذ بالمعونة التواضع من مصايد الشرف الجازم
 من يجنب السيد وعاف الشرف الكذب والخيانة
 من اخلاق الكرام الفحش والنفحش لسان من الاستلام
 المشورة تحلب لك صواب غيرك الاستعداد برأيك
 نزلك وتهورك العفاف اشرف الاشرف الرضا بالكفا
 يودي الى الحفاف اصطناع الكفوف من اعظم الجرم
 الظمانينة قبل الخيرة ضد الحرمة الصدقة تقى مصارع
 السوء المذنب على بضرة غير مستحق للعفو الاحسان
 الى المسي يستصلح العذر الصدقة في السر من افضل البسر

الحسن حی و ان یعمل الی منازل الاموات
 یلوکار رفته است اگر فعل کرده شود بمنها مردگان
 اجتناب استیفات
 دوری حسن از کناها

الزهد فی الغنا یمتد الذل فی الفقر الحسود کثیر الحسرت
 بخود نازیدن در توانگری خواری می نداد در درویشی رشک بر بسیار از
 متضاعف السیئات اولی من اکتساب الحسنات
 بسیار گناه است بهتر است از انداختن نیکیها
 العاقل من زهد فیما یرغب فیه الجاهل الکیس
 خردمند آنست که روی بگرداند از آنچه روی آورد نادان زیرک را
 صدیقه الحق وعدوه الباطل الحکیم یشفی السائل
 دوست راستی است و دشمن او نارسد است و مستکار دوا می بخشد
 و یجود بالفضائل العلم زین الاغنیاء و غناء الفقراء
 و بخشش نماید با فرونیها دانش توانگریست و توانگری درویشان
 الاخوان زینة فی الرخاء وعدة فی لیالئ الکرم اذا
 بردن ارایش اند در فراخی و پناه اند در سستی نیکوکار هرگاه
 وعدة فی و اذا قواعد عفا التسم اذا قدم الحس
 وعده کند بچای ارد و هرگاه که بیم کنند بخشد فرومایه هرگاه توانا شود و علم
 و اذا وعد الخلف الکرم اذا الیسر اسعف و اذا احسر
 و هرگاه وعده کند خلاف کند نیکوکار هرگاه خواهد آسان کرد حاجت ندارد و هرگاه
 خفف الناس رجلا ن طالب لا یجد و واجد لا یکنفی
 سبک کرد مردمان دو کوفه اند جوینده اند ناپاینده نمی یابند و یابنده نیکوکار
 الناس رجلا ن جواد لا یجد و واحد لا یسعه الملم
 مردمان دو کوفه اند نیکوکار ناپاینده و یابنده است که کار کرداری کند فرومایه
 اذا اعطی حقه و اذا اعطی حقه و الجاهل اذا جرد
 هرگاه بدی بدد شود و هرگاه با و دهند انکار کند نادان هرگاه کردنی کسی
 و جدد و اذا وعد المحمل بالعلم کالسا یر علی
 خرد را و یابد و خرم شود و هرگاه چیزی یابد عمل کننده بعلم دین همجو زنده است بر
 پنهان نماند

الطریق

الطریق الواضح الفقر الفادح اجمل من الغنی الفاضل
 راه روشن فقر فادح است از توانگری فاضل
 الشکر ما خذ علی اهل النعم المودة فی الله اکرم من و شیخ
 سپاس گرفته شده است بر اهل نعمتها دوستی از برای خدا سخت تر است از دوستی
 الرحم المعروف کثر فانه نظر عند من تودعه
 خویشتن و ندی نیکو بینی کجاست نگاه کن که نزد چه کسی می سپاری
 الاضطناع ذخر فارتد عند من یضعه المخذول
 نیکو کاری پس اندوز است باز بین که نزد که می نهی خوار گشت است
 من له الی لیام حاجة التجارة تورث مال ینس للمر
 که مرا و بر تسوی فرومایگان احتیاج افتد باری آورد آنچه باشد مرد را
 الیه حاجة التجارب لا یقضي و العاقل منها فی زیادة
 باری حاجتی ازمانش بیابان نمی رسد و خردمند از امانش در افزون است
 الکافی للعلم غیر واثق بالاصابة فیه التارک للعمل
 پنهان کننده دانش ای پناهی است در مساکاری درین تعیش ترک کننده عمل
 غیر موقن للثواب علیه الفقر و الغنا بعد العز
 نادانست بپاداش حق بینی بر باد است درویشی و توانگری ظاهر بعد از عز
 علی الله سبحانه الحياء من اثمه یحو کثیرا من الخطایا
 مرخصا یعنی بعلم و مشیت جلالت شرم از خدا نیست میگرداند بسیاری از گناهان را
 الرضا بقضاء الله لیس عظیم الزوا یا الحرص ینقص
 خشنودی بفرمان خدا خلد آسان میگرداند استیلا بر بزرگوار از کم میگرداند
 قدر الرجل ولا ینید فی رزقه المخاصمة ینقص قدره
 اندازه مرد را و افزون نمیکند در رزق جنگ کم میگرداند اندازه
 الرجل ولا یرید فی حقه الصدیق مطابقة المنطق
 مرد را و افزون نمیکند در روزی او دوستی برابری کفایت است

عن الوضع الكذب روال المنطق عن الوضع الالهي
 بافرینش خدای دروغ دور شدن کفارت از افرینش خدای

النبا يرجع الغالي وينال الحق الثاني النفس الكريمة
 بسوی ما یعنی حضرت یحیی کرم قدر و نمای یعنی مرتضی می بودند نفس پاک کرامی

لا تؤثر فيها النكبات النفس الشريفة لا يتقبل عليها
 کار نمیکند درو بد بختی نفس بلند لا کوان نمیشود پرو

الموبات النفس الدينية لا ينفك عن الدانة التقوي
 خواسته باشته نفس فرومایه را جدا نمیشود از فرومایگی برهبر کاری

دار حصن عزيز لمن لجأ اليه التوكل كفاية شريفة
 خانه پناه ارجمندست از برای کسی که توکل شود پناه جویده بان

لمن اعتمد عليه الا خلاص خطر عظيم حتى ينظر بما
 مرا تکیه کند بر آن پاک کردوی کار بزرگست تا ببیند که کار او بچ

يختر له الخصر ذل ومهانة لمن يستشعر الجذع عند
 خوی بان اند از خواری و ذلیلست از برای آنکس که آنقدر ذاری نزد

المصيبة أشد من المصيبة الجزع عند البلاء من تمام
 مات سخت تر است از ماتم ذاری نزد سختی از تمامی

الجنة الكبر دافع الى التفرغ في الذنوب الكثر من تجنب
 رنجست کردن گشتی خوانند است بسوی افتادی در گناهان نیکو کار آنست دوری

المحارم وتنزه عن العيوب المبادرة الى الفقر من اخلاص
 جویده از محارمها و پاکی جویده از رشتیهها شتافتن بسوی دوری از رنجهای

الكراو المبادرة الى الانتقام من شيم الليام الكريم
 نیکو کرد آنست شتافتن بسوی کینه جویی از کردارها فرومایه آنست نیکو کرد

من حاد بالموجود السعيد من استهان بالمفقود الوفا
 که بختشد با بخت مست باشد نیکبخت است که بسان کینه نیستی وفا

لاهل الخدم عند ربي الله سبحانه وتعالى اكتساب
 بالی بایان به وفا نیست نزد خدای که پاک است بر رست بدست آوردن

الحسنات من افضل المكاسب الفكر في العواقب يوم
 نیکو بها از افزون تر است دست یابیها اندیشه در آخر کارها ایمان

مكروه التوايئ الخرض رأس الفقر واس الش الخس
 از مایهها بد از سر درویشی و بنیاد بدست ناپاک

لسانه جلو وقلبه مر المناق لسانه يستر وقلبه يصبر
 زبان او شیرینست و دل او تلخ زبان دوروی ستاد میگرداند و دل او زمان می بخند

المراي ظاهر جميل وباطنه عليل المناق قوله جميل وقوله
 روی او زیاده زیادت و اندرون بیمارست و گفتار دوروی زیباست کردار

الداء الدخيل الصديق اقوي دعائم الايمان الصبر اقل
 درد کارگزار است راستی توانا تر است ستون ایمانست شکیبایی سر

لوازم الايقان العلم هادي الى الحق الامانة تودي الى الصل
 وابستهها سخت دایست دانش راه نماید بسوی راستی امانت میرساند برستی

العلم مصباح العقل وينبوع الفضل العلم قاتل الجهل
 دانش چراغ خرد و چشمه است افزونی است دانش آشنای نادانی

ومكسب لنيل العلم بغیر عمل ضلال العلم كنز عظيم
 و بدست آوردن دانش بغير کار ضلالت دانش است دانش گنج بزرگست

لا يفتي العقل شرف كرم لا يبالي العاقل من عقل لسانه
 که نیست بخیرد خرد برتر است گرامی که می کاهد خردمند که بسته دارد زبان جود

الحيازم من دار زمانه المكور والعقل معانها الايمان المطل
 که از دست که میاید دور کار خود را بدایستی و بدی دوراند از ایمان کاهلی

والمن منك لا حسان الصبر على المصيبة يحزل التوبة
 ومنت تپاه کنند نیکو می اند شکیبایی را مانم آسمان آسان میگرداند توبه

و قال العمل بعينه علم
 و بخت کردار و بخت دانش

الغنى بأهل العز و فاء عند الله سبحانه
 بدستی با یگان و فاء است نزد الله سبحانه

الكذب يردى مصاحبه وبني مجانبه العشر شين الاخلاق
دروغ ميشكند صاحب روع را ويرهاند دور از خود را دشواري دشواري ميشود
 ويوحش الزفاق السخا يكسب المحبة وزين الاخلاق
و بيكار ميشود همراي جوانمردي بدست مي آرد دوستي و همراي رايد خويها را
 الوفاء حلية العقل وعنوان النبل الاحتمال برهان العقل
وفا نشانه حرد است و نمونه راستي است بر داري نمونه دار خرد است
 وعنوان الفضل المعرفة دهش والخلو منها عطش لشي
و نمونه افزوني است شناخت سرگرمي است خالي بودن از شغل تشنگي است
 الخلق الكثير الطيب منعص العيش المثل احد المنع
بسيار سبكار است تاه زندگاني است كاهلي كاهلي يكی از دو منع است
 اليأس احد النجسين السامع للغيبة احد المغتابين
نا اميدي يكی شاد نيست شونده غيبت يكی از دو غيبت كنند است
 المصيبة بالصبر اعظم المصيبين الظن بالصواب احد
ماتم با صبر بزرگترين يكی از دو ماتم است گمان باراستي يكی
 الصوابين الرويا الصالحة احد البشاريين انكف
از دو درستيست خواب راست يكی از دو خوش خيست باز داشتني
 هما في ايدي الناس احد السخامين الذكر الجميل احد
از آنچه در دستها مردمانست يكی از دو جوانمرد است ياد نيكو يكی از دو
 الحياتين البشر احد العظامين المرأة الصالحة احد الكا
زندگيانيست كشاده روي يكی از دو جوان داد است زن راست و باراستي يكی از دو كسب
 الكتاب احد المحدثين الاعراب احد الشتاتين
كتاب يكی از دو خبر دهنده است عرabi يكی از دو پرا كندگيست
 اللين احد السميين العجيزة احد الوجهين الدعاء للسائل
ستير يكی از دو كوشتن است پشت كردن يكی از دو دوست خواست زباني خويش

احد الصدقين الادب احد الحسين الدين اشرف
يكی از دو صدق است ادب يكی از دو بزرگتر است دين برترين
 النسبين المصيبة واحد وان جرعت صارت اثنتين
يكی از دو بيزاريست ماتم يكی است كمر زاري سني دو ماتم ميشود
 البينة الصالحة احد العاملين السقم احد العذابين
بينة راست يكی از دو عمل است سقم يكی از دو عذاب است
 العلم احد الحياتين المودة احد القرابين الخرص
دانش يكی از دو زندگيست دوستي يكی از دو خويشيست از
 احد البشقيين البخل احد الفقيرين السجين احد القبرين
يكی از دو به بختيست بخيلي يكی از دو درويشيست زندان يكی از دو كورست
 المنزل البهي احد الجنين البخل احد الهرمين الحسد
جاي روشن يكی از دو بهشت است بخيلي يكی از دو پهرست رشك
 احد العذابين المرض احد الحسنيين العفو اعظم القصد
يكی از دو شكست است بيماري يكی از دو زندگيست گذشتن ارادت
 الفضيلتين الصبر احد الظفرين المؤمن يقظان ينظر
دو افزونيست شكيباني يكی از دو فريزيست مسلمان بيدارست كه چشم را
 احد الحسنيين الظالم طاع ينظر احد الثمانيين العادل
يكی از دو نيكوي است ستمكار سرگشي است چشم مي دارد يكی از دو افتادگي را دادگر
 ناع ينظر احد الجزائين الدين والادب نتيحة العقل
نكته يانيست كه چشم مي دارد يكی از دو پاداش نيكو دين و ادب رانه خردست
 الخرص والبشرة والبخل نتيحة الجهل الكرم حسن الشجيرة
از بزرگوار و بخيلي زارده نازاني است نيكوگاري خويي كردار است
 واجتناب لذنية الامل يقرب المنيّة ويباعد الامنية
و دوروي از بستي اميد نيزدك مي دارد مركر و دور مي دارد از زود

العاقل من يغد الذنوب ^{خردمند آنست که فروبرد گناهان را} الاصل بالغفران الكريم ^{بامرزش نيكوگار}
 من حاذي الاساءة ^{آنست که جز آدهد بدی را} بالاحسان ^{به نيكوئي} الحسن من عم الناس ^{همردمان}
 بالاحسان ^{بنيكي} الشجاعة ^{دليري} نصرة حاضرة ^{ياري آماده است} وقصيلة ظاهرة ^{افزوني اشكارا است}
 ودائ كريمة ^{دانش درست یافت گراميتست} ونعمة عيمة ^{ددهس فراوان است} الايضاف ^{داد كرمي} يرفع الخلاف ^{برميدرد سرگشي را} ويؤيد
 الائلاف ^{پيوته را} التقوي ^{پرهيزگاري} جماع التنزة ^{کرد آزرده} والعفاف ^{با كيركي} العدل ^{و پارسايتي است} راس
 الايمان ^{ايمان است} وجماع الاحسان ^{و كردارنده نيكوئي است} الايثار ^{پاشيدن} احسن الاحسان ^{بهترين نيكوئي است} واعلا
 مراتب الايمان ^{پايه ها يا پايه ها است} الخجل ^{مخجل} يكسب العار ^{بمخجلي مي اندوزد} ويدخل النار ^{نكردا} الظلم ^{و درمي برد در آتش}
 في الدنيا بوا ^{در دنيا بياهي است} وفي الآخرة دمار ^{در آخرت شكست} الكذب ^{دروغ} في العاجلة عا ^{در دنيا}
 وفي الاجلة عذاب ^{در آخرت} لئلا ^{شكست} العصب ^{آتش} يرد ^{حشم} صاحبه ^{صاحب خود را} ويكسب
 معايبه ^{معايبها را} الحاج ^{سپهره} يكتو ^{از پا درمي آرد} براكبه ^{سپهره كار را} ويذو بصاحبه ^{بسر درمي آرد} العالم ^{سپهره جودا} من
 شهد ^{مرا} بصدقه ^{داده} اقواله ^{بدرستي گفتارهاي او} افعاله ^{كردارهاي او} الورع ^{پارسا} من تنزهت نفسه ^{آنست که بگر باشد نفس او}
 وسرفت ^{و بلند} خلا له ^{با شد دوستي او} الزهد ^{تر كرد دنيا} شيمه ^{مردار} المتقين ^{پرهيزگار است} وسعيه ^{و خوي} الاوابين ^{باز گشتگان}

التقوي ثمره الدين ^{پرهيزگاري ثمره دين} وامارة اليقين ^{و فرمايش درست داني است} الحكمة روضة العقلا ^{دانش گويي كوهستان خردمندان}
 ونزهة النبلاء ^{و باكي} العقل عزيزة ^{دانشدوان خرد} نزهة ^{خويشت که فراميرسد بدانش} بالعلم ^{از دانشها}
 التجاج ^{استفاده} ينسج ^{مردايد} الخروب ^{جنگها را} ويوغر ^{و مي فريبد} القلوب ^{دلها را} العلماء ^{داناوان} عرفاء ^{شناختهگان}
 لكثرة الجهال ^{از بسياري نادانان} الناجون ^{رستگاران} من النار ^{از آتش} قليل ^{اندكند} الغلبة ^{از جهه افزوني آرزو} المقوي
 والضلال ^{و گمراهي} الدنيا ^{دنيا} لا تصفو ^{دوشن نمي شود} لشارب ^{از براي دنيا خوار} ولا تقي ^{انگاه نميدارد دنيا دارا} لصاحب
 الصبر ^{شكيبائي} على ^{بر ماستها} النوائب ^{ميرساند} منيل ^{بياها} شرف ^{بلند} المراتب ^{كناه كنده} المذنب ^{از} عن
 غير علم ^{غير علم} بري ^{روي نازاني جداست} من الذنب ^{از كناه} الدنيا ^{دنيا} مليه ^{بيروسته است} بالمصايب ^{بماها} والنوائب ^{و اندوها}
 العلم ^{دانش} ينجي ^{آوايه ها} من ^{از} الارتباك ^{در افتادن} في ^{در سرگرداني} الحيرة ^{دانش كور} الصديق ^{افزون تر يامي} افضل ^{دانش كور} عده
 وابقى ^{و بايسته تر و دوستيست} مودة ^{خردمند آنست که دوروي نرند} العاقل ^{از آرزوي خرد} من هجر ^{و بفر و شد دنيا را بجز} شهوته ^{خود} وباع ^{و بايسته تر و دوستيست} دنياه ^{خود} باخرته
 الجاهل ^{نادان} لا يرتدع ^{باز نمي گردد} وبالمواعظ ^{و بپنده ها} لا ينتفع ^{سود نمي كند} المؤمن ^{مسلمان} عفيف ^{نهفته است}
 مقتنع ^{وسازگار است} ومتمنزه ^{و بزم است} متويع ^{پارسانست} الصابر ^{شكيبائي} على طاعة ^{بر فرمان} الله ^{خدا} اهون ^{آسانتر است}
 من الصابر ^{از شكيبائي} على عقوبته ^{بر سزاي خدا} العاقل ^{خردمند} لا يتكلم ^{سخن نمي گويد} الا بحاجته ^{مگر بوقت حاجت خود} و ^{در وقت} حاجته

وَلَا يَسْتَغْلِ الْأَبْصَارُ إِخْرَجَهُ الْبَاطِلُ فِي الدُّنْيَا مَذْمُومٌ
 ونبی بردارد مکر کار راستی آخرت خود بخند کند در دنیا نکرده است
 وَفِي الْآخِرَةِ مُعَذِّبٌ مَسْلُومٌ الظُّلْمُ زَلٌّ لِقَدَمٍ وَيَسْلُبُ
 ودر آخرت عذاب گرفتار و ملامت یافتن است ستم می لغزانند پای ستمگر را
 النِّعَمُ وَهَلَاكُ الْأُمَمِ الْعِلْمُ يَدُلُّ عَلَى الْعَقْلِ فَمَنْ عِلْمٌ عَقْلٌ
 آسایشها و می کشد مردم را دانش دلالت میکند بر خرد پس هر که دانش خردمند شد
 مَحْيِ النَّفْسِ وَمُنِيرُ الْعَقْلِ وَمُصِيتُ الْجَهْلِ الْعَاقِلُ مَنْ تَوَقَّعَ
 زنده کننده نفس روشن کننده خردست و میراننده نادانست خردمند است که بر هر چه
 عَنِ الذُّنُوبِ وَتَنْزَهُ مِنَ الْعُيُوبِ السَّخَا يَحْضُرُ الذُّنُوبِ
 از گناهان و پاک شود از عیوب سخا می آید نزد الذنوب
 وَيَجْلِبُ مَحَبَّتِ الْقُلُوبِ الْكَسْبُ أَصْلُهُ عَقْلُهُ وَمُرْقَتُهُ خَلْقُهُ
 و بدست می آورد دوستی دها را زیر کربا بنیاد او خرد است و مروت او خردی و
 وَدِينُهُ حَسْبُهُ الْعَالَمُ مَنْ لَا يَشْبَعُ مِنَ الْعِلْمِ وَلَا يَشْبَعُ بِهِ
 و دین و کوه را دست دانا نیست که سیر شود از دانش و سیری بیند
 الْعَاقِلُ مَنْ عَقَلَ لِسَانَهُ الْأَعْيُنُ ذِكْرُ اللَّهِ الْمُؤْمِنُ مَنْ كَانَ حَيَّةً
 بر دانش خردمند از زبانها مکر از یاد کردن خدا مسلمان است که باشد دوستی او
 قِيَّةً وَبُغْضَةً تَبُو وَابْغَضَهُ تَبُو وَتَرَكَهُ تَبُو الْمُؤْمِنُ شَاكِرٌ فِي السَّعَادَةِ
 از برای خدا دشمنی او از برای خدا و گرفتن او از برای خدا و گذاشتن او از برای خدا مسلمان شکر کننده است از نعمت
 صَابِرٌ فِي الْبَلَاءِ خَائِفٌ فِي الرِّخَاءِ الْمُؤْمِنُ عَفِيفٌ فِي الْغِنَاءِ
 شکیبای در گرفتاری هراسان است در فراخی مسلمان نهفته و نارس در توانگری
 مَنْتَنَزِعٌ عَنِ الدُّنْيَا الزَّيْنَةُ بِحَسَنِ الصَّوَابِ لَا بِحُسْنِ الثِّيَابِ
 پاکست از دنیا آراستگی بخوبی راستیست نه بجزئی جامه ای
 الرِّفْقُ مِفْتَاحُ الصَّوَابِ وَشِمَّةُ ذَوِي الْأَلْبَابِ الْعَاقِلُ
 نرمی کلید راستیست و کردار خردمندان خردمند

مَنْ عَصَى هَوَاهُ فِي طَاعَةِ رَبِّهِ الْخَطَأُ لِلْإِنْسَانِ فِي الْأَذْرِ لِنَفْسِهِ
 آنست که سرکش باشد از ارزویی خود بر مدد کار خود بهره آدمی در کردش از برای نفس
 وَفِي الْعَيْنِ لَغْوُهُ الْوَصْلَةُ بِاللهِ الْأَنْقِطَاعُ عَنِ النَّاسِ
 و در چشم از برای غیبت پیوستن بخدا می بریدن است از مردم
 الْخُلَاصَةُ مِنَ اسْرِ الطَّمَعِ بِاِكْتِسَابِ النَّاسِ الْعِلْمُ ثَمَرُ الْحِكْمَةِ
 رهایی از بند آرزو بدست رنج مردم است دانش میوه ریاست
 وَالصَّوَابُ مِنْ فُرُوعِهَا الْخَرِصُ فَقِيرٌ وَلَوْ مَلَكَ الدُّنْيَا بَعْدَ
 و راست کاری از شاخهای حکمت است از ور درویش است اگر چه بدست آورد دنیا
 الصِّدْقُ قِيَادُ الْأَسْلَامِ وَدَعَاةُ الْإِيمَانِ الْإِيمَانُ قَوْلُ النَّاسِ
 راستی ستون مسلمانست و پشت بانه ایمانست ایمان گفتار است بزبان
 وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ الْجُودُ فِي اللَّهِ عِبَادَةُ الْمُقَرَّبِينَ الْحَشْيَةُ مِنَ عِلْمِ اللَّهِ
 و کردار است بپندها بخشش کدراه خدا بندگی نزدیکانست قرص از عذاب خدا
 شِمَّةُ الْمُتَّقِينَ التَّنَزُّهُ عَنِ الْمَعَاصِي عِبَادَةُ التَّوَابِينَ الْحَزْمُ
 کد به پرهیزگاریست پاکیزگی از نافرمانیها حق بندگی توبه کارانست بیداری
 تَعَرُّفُ الْغَضَةِ حَتَّى تَمُوتَ الْفُرْصَةُ التَّوَابِي فِي الدُّنْيَا ضَاعَةٌ
 فرو خوردن تا که بدید آید کین سستی در دنیا تاجیز کردن
 وَفِي الْآخِرَةِ حَسْرَةٌ الْكُرمُ بِذِلِّ الْجُودِ وَانْجَاؤُ الْوَعْدِ أَصْلُ
 و در آخرت پشیمانیست نیکو کارگی در کار کردن بخشش و بجای آوردن وعده است بنیاد
 الدِّينِ آدَاءُ الْأَمَانَةِ وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ السَّيِّدُ مَخْشُوعٌ وَالْجَوْدُ
 دین کز آوردن امانت است و بجای آوردن عهد است مهتر رشک برده بروت و بخشش
 مَحَبُّوتٌ مَوْدُودٌ الْحَسُودُ أَبَدًا عَلِيلٌ وَالْبَخِيلُ أَبَدًا ذَلِيلٌ
 دوست داشته شده است رشک برنده همیشه بیمارست بخند همیشه خوار است
 الْجَنَّةُ خَيْرُ مَالٍ وَالنَّارُ شَرُّ مَقِيلِ الْمَعُونَةُ تَنْزِلُ مِنَ اللَّهِ
 بهشت بهتر مالی است و آتش بدتر نطاک است یاری فرو می آید از خدا

عَلَى قَدِّ الْمُسَوِّتَةِ الْمَرَّاحِ فَرْقَةً يَتَّبِعُهَا صُنْعِيَّةٌ بِالْأَفْرَاطِ
 براندانه خواست هرگز جداست که در زنی آدمی آید کینه نه اندازد و افزون
 فِي الْمَلَامَةِ يَشْتَبِ نَارُ النَّجَاحَةِ الْقَنُوعُ خَيْرٌ مِنْ ذَلِ الْخُصْبِ
 در سرزنش می افزوزد آتش ستیزه را سازگاری بهتر است از خواری زاری
 الْقَائِعُ بَاجٌ مِنْ آفَاتِ الْمَطَامِعِ الْكَرِيمُ يَرْجِعُ عَمَّا يَفْتَحُ
 سازگار رسته است از بیهوشی طمعها نیکوکار آزرده میشود از آنچه می باز
 بِهِ اللَّيْثُ الْجَاهِلُ يَسْتَوْحِشُ عَمَّا يَأْتِي بِهِ الْحَكِيمُ الْمَعْرُوفُ
 بان فرومایه نادان می رود از آنچه می آید بان حکیم نیکو می
 غَلَّ لَا يَفْكُهُ إِلَّا شُكْرًا وَمَكَافَاتُ الْحَقِّ أَبْلَغُ مَنَازِلَ عَنْ الْحَبَابِ
 کمین دل است جلالت نمیکند مگر شکر و نیکوکاری تا آنکه عوض او داده شود گناه و پست از مدد
 وَالْمَرَايَاتُ لِلْمُؤْمِنِ بَيْنَ نِجْمَةٍ وَخَطِيئَةٍ لَا يَصْلَحُهَا إِلَّا الشُّكْرُ
 و ستیزه را مسلمان میان آسایش و گناه کار نیست سازگار نیکوکارند
 وَالْأَسْتِغْفَارُ الْحِلْمُ عِنْدَ شِدَّةِ الْغَضَبِ تَوْمَنُ عَضْبِ الْحَيَاةِ
 و امرزش خواستن از خدا بردباری نزد سختی خشم ایمن میگرداند از خشم خدای
 الْكَمَالُ فِي ثَلَاثٍ الصَّبْرُ عَلَى النَّوَائِبِ وَالتَّوَقُّعُ فِي الْمَطَالِبِ
 تمام در سه چیز است شکیبایی برانند و همتا و پرهیزکاری در خواستها
 وَاشْتِفَاقُ الطَّالِبِ الرَّفْقُ بِسِرِّ الصَّعَابِ وَيَسْتَهْلُ شِدَّةَ
 و مهریانی برخواستار نرمی آسان میگرداند دشواریها را و آسان میگرداند
 الْأَسْبَابُ الْعَالَمُ يَعْرِفُ الْجَاهِلُ لَأَنَّهُ كَانَ قَبْلَ جَاهِلٍ
 سببهاست عالم را دانا نمی شناسد نادان را از برای آنکه او پیشتر نادان بوده
 الْجَاهِلُ لَا يَعْرِفُ الْعَالَمَ لَأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ قَبْلَ عَالِمًا التَّوْفِيقُ
 نادان نمی شناسد دانا را از برای آنکه نبوده پیشتر دانا ساز بخت
 وَالْخِدْلَانُ يَتَحَاذِبَانِ النَّفْسَ فَاقْهَمَا غَلَبَ كَانَتْ فِي حَيْرَةٍ
 و خواری می کشد بسوی خود نفس را هر کدام افزون می آیند نفس در زدن
 می باشد

الْمُؤْمِنُ حَذَرٌ مِنْ ذُنُوبِهِ ابْدَانُهَا فِ الْبَلَاءِ وَيَرْجُو
 مسلمان کز بزرگوار از گناهان خود همیشه میترسد از گرفتاریها و امید میدارد
 رَبِّهِ الْعَقْلُ وَالْحِلْمُ مَقْرُونَاكَ فِي قَرْنٍ لَا يَفْتَرِقَانِ
 پروردگار خود خرد و دانش نزدیکان اند در یکجا دور نمیشوند از هم
 وَلَا يَتَبَايَنَانِ الْإِيمَانُ وَالْعَمَلُ اخْوَانُ تَوْأَمَانِ وَرَفِيقَانِ
 و جدا نمیشوند از هم مسلمان و عمل نیکو دو برادرند که یکسر شک را نمیدانند و دو هم
 لَا يَفْتَرِقَانِ الْإِيمَانُ شَجَرَةٌ أَصْلُهَا الْيَقِينُ وَفَرْعُهَا التَّقَى
 دور نمیشوند از هم ایمان درختی که بجز آن دانش درستست و شاخ آن پرهیزکاری
 وَنُورُهَا الْحَيَاءُ وَثَمَرُهَا السَّخَاءُ الْغَضَبُ نَارٌ مُوقَدَةٌ
 و شکوهها آن شرم است و میوه آن جود و رست خشم آتش است افروخته
 مِنْ كَظْمَةِ أَطْفَائِهَا وَمَنْ أَطْلَقَهُ كَانَ يَحْرِقُ بِهَا الْعَارَ
 هر کس فروخورد می پاشد آن و هر کس خشم را بسوزد بان آتش شناساند
 مِنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَاعْتَقَهَا وَنَزَّهَا عَنْ كُلِّ مَا يُبْعِدُهَا
 آنست که بشناسد نفس خود را پس ازاد کند و پاک سازد از هر چیزی دور گرداند او را
 وَيُؤَيِّقُهَا الشَّهَوَاتِ أَغْلَالٌ قَاتِلَاتٌ وَأَفْضَلُ دَوَاهَا
 و تپاند او را از زوها بدیهای دروست که کشنده است و افزون تر دوا از زوها
 اقْتِنَاءُ الصَّبْرِ عَنْهَا الْأَحْمَقُ لَا يَحْسِنُ بِالْجَهْرِ إِنَّ وَلَا يَنْفَكُ
 بدست آوردن شکیبایی است از زوها کول نیکو نمیکند با شکارا و جدا نمی شود
 عَنْ نَقْصِ وَخَسْرَانِ الْبُكَاءُ مِنْ خِيفَةِ اللَّهِ لِلْبُعْدِ عَنْ
 از کاسنی و زریان گریان از ترس خدا از برای دوری از خدا
 عِبَادَةُ الْعَارِفِينَ التَّفَكُّرُ فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
 بندگی و پرستاری است شناسندگان اندیشه در سر آسمانها و زمین
 عِبَادَةُ الْمُخْلِصِينَ الْحَقُّ دَاءٌ لَا يَدَوُّ وَامْرَضٌ لَا يَبْرِئُ الْحَجَرُ
 پرستیدن پاک دروشت کوبی در دینست که در زمان می بزد و بیمار است که جدا نمیشود
 سنگ

الْخُصْبِ فِي الدَّارِ رَهْنٌ بِخَيْرِهَا الْإِخْوَانُ فِي اللَّهِ تَعَالَى تَدْرُسُ

مُودِقِهِمْ لِدَوَامِ سَبَبِهَا اخْوَانُ الدُّنْيَا تَنْقُطُ مُودَتُهُمْ

لِسُرْعَةِ انْقِطَاعِ اسْبَابِهَا الْكَيْسِ مِنْ كَانَ يَوْمُهُ حَزْأً مِنْ

وَعَقِلَ الدَّمْعَ عَنْ نَفْسِهِ الْعَاقِلُ مَنْ أَحْسَنَ صَنَائِعِهِ وَوَضَعَ

و در آویز ذکر هفتاد و از نفس خود حذر دهند آنگاه که میگویند در آویز خود و بنده

سَعْيُهُ فِي مَوَاضِعِهِ الشَّقِيَّةِ مِنْ اغْتِرَابِهِ بِحَالِهِ وَابْتِدَاءِ لُغُورِهِ

سلي حوله در جابه نمود بدست انست امرو و رسو دجا خود و رسو دجا خود و رسو دجا خود

اماله اليكم انا بلغ فوق مقدار شكرت احواله اليكم
اميرها خود تا كبره كه برسد سلا، حد اندازه خود بدو زشت شود حالهاي او نزد من

إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى، مَسْئَلَتُهُ، وَالْإِنْسَانُ، يَتْرُكُهَا، إِذَا مَا مُنْتَفَاةً

بستوی خدای بجزاستن خدا است و بسوی مردمان و بزرگیشان دنیا گردند.

فَإِنَّهُ إِنْ بَقِيَْتَ لَكَ لَمْ يَبْقَ لَهَا الْعَمَلُ يَغْفُلُ الْعَبَادُ

نیست شونده اگر بایده از برای قوا از برای نمی بای خود نپسندید از سبب

عَنْ سَلَامَةَ الْإِحْسَادِ الدُّنْيَا اصْغُرْ وَاحِقُوا نَزْرًا مِنْ أَنْ يَطْعَ

وَأَمَّا نَبُوحُ بْنُ قُرَيْشٍ الْكَاتِبُ الَّذِي كَتَبَ لِغُلَامَيْهِ أَنْ يَقْرَأُوا فِي الْمَدِينَةِ كِتَابَ الْكَافِرِينَ

فِيهَا إِخْفَادُ أَحْوَالِ الصُّلَحَاءِ رِيَّةً فِي السَّيْرَةِ وَعَدَّةً فِي الصُّلَحِ
وَرَوِّ مَبْنَدِ رُؤْيَاهَا بَرَادِرَ رَسْمِيٍّ أَرَايَتِي أَنْدَ دَرْشَادِيهَا وَبِنَاهِ نَدَ دَرْزَانِ

الآولة تدخفا صاحبها صا آبا صاد صدّه خطاء

دولت میگرداند. ناراستی دولت مند را بر راستی و راستی نیک دولت را بر راستی

الخرف مناواه الأراء ومعاداة من يقدر على الضراء العلم

کوفی و انگلستان اندیشه‌هاست و دشمنی کردن با کسی که تواناست بر زبان رسانید

افضل

أَفْضَلُ شَرَفٍ لَا قَدِيمَ لَهُ الْجَاهِلُ لَا يَعْرِفُ تَقْصِيرَهُ وَلَا يَقْبَلُ

دانش افزونی بر ریاضیت او پیشی خود داشت و در زمان نادان می شناسد که کسی خود را و می پذیرد
پند

من النصيب له العطية بعد المنع اجمال من المنع بعد العطية

از پند و مهر - پاس - از بازگشایی مهرست - از پند و مهر -

الدهر يخلق الأبدان ويحدد الآمال ويدي في المنية ويباعد
روزگار گفته میگرداند نهاده و نوسیدارد امیدها را و نزدیک میسازد مرگ را و دور میکند

الامنة او اخ مصالحه التي في اياه اياها موافق للدر العاقل

آرزوی پایا نهی پدید آمدن درمان بودن اولهای فرود آمدن کنه جو نیست

اِذَا سَكَتَ فِكْرٌ وَاِذَا نَطَقَ ذِكْرٌ وَاِذَا نَظَرَ اَعْيُنُ الدَّاعِي بِاَعْمَلِ

هرگاه سخن نگوید اندیشه کند و هرگاه سخن گوید یاد حق کند و هرگاه نگاه کند پند پذیرد دعا کند و دعا

كالقوس بلا وتر المروّة اجتناب الرجل ما يشنيه ولا

شاد ان شاء الله تعالیٰ فی ذلک الاخر فی حیاتنا و فی حیاتنا

وہ کہہ دے اور انجی بیاراید اور ہمراہ در کیش خود ہیجو ہر اہل است اوراوم او تو انگری

التي اعطى الخيال الغناء، وبغض الله اعظم الفقه، والشمس،

بجز خدا و بزرگترین است تو که
تو که می بخواهی بخیر خلا
بزرگترین درویشی است و بدبختری

العلم أكثر ان يحاط به فخذوا من كل علم احسنه السخاء

دانش بیشتر از آن است که بگردان توان برآمد پس بیکدیگر در هر دانشی است و هرگاه

والشجاعة عزائز شريفة يضعها الله سبحانه فيمراة اجباء

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وفايكنه الصبر على البلاء، افضل من العافية في الرخاء،
وميزان ما يدور في شكيمايني بركر فتادي افروز است از دستك ريت در آساني

العَمَلُ اغْنِ الْغَنَاءَ وَغَايَةُ الْمَدِّ وَالْإِخْلَاقُ الرَّبِّيُّ اللَّهُمَّ

تو نگر تو نگر مست و بایان بر تو نیست در آخره و دنیا بنکو تو می

12

[illegible]

يَحْقُقُوا إِذَا اسْتَعْطَفَ وَيَكْلِينَ إِذَا عَنَّفَ الْمُؤْمِنَ إِذَا سِئِلَ
بسم کند هرگاه مهر بانی کرده شود باو و توبی کند هرگاه درشتی کرده مسلمان هرگاه از خود دهند
 اسْتَعْفَ وَإِذَا سَأَلَ حَقَّقَ الْحَاسِنُ فِي الْأَقَالِ هِيَ الْمَسَاقِي
کار بر آرد و هرگاه بخواد سبک بکشد نیکو نما در پیش آمده مردم آن بدیهاست
 فِي الْأَذْيَارِ الصَّمْتُ يَكْسِيكَ الْوَقَارَ وَيَكْفِيكَ مَوْتَهُ الْأَعْيَادُ
در پس افتادن ناکفتن می پوشاند تر سنگ و بر می آرد ز برای تو که کلدی عذر آورد
 الْأَمَلُ سُلْطَانُ الشَّيَاطِينِ عَلَى قُلُوبِ الْغَافِلِينَ الْحِكْمَةُ
امید بادشاه شیطانانست بر دلهای بیخبران گفتار راست
 ضَالَّةٌ كُلُّ مُؤْمِنٍ فَنَدُّوْهَا وَلَوْ مِنْ أَقْوَامِ الْمُنَافِقِينَ الْجَمَلُ
گم شده هر سمانی است پس بکیرد آنرا اگر چه از دهانها منافقان باشند نادانی
 فِي الْإِنْسَانِ أَضْرَمَ الْأَكَلُ فِي الْبَدَنِ السَّعِيدُ مَنْ خَافَ الْعِقَابَ
در آدمی زیان کار ترست از خوردن در تن نیکبخت آنست که نترسد از گرفت
 فَأَمِنْ وَجْهِ الثَّوَابِ فَأَحْسَنَ الْحَاسِدُ يَرِي زَوَالِ النِّعْمَةِ
پس آئین شود و امید دارد بدانش خدا را پس نیکو می کند حسد برنده می پزند نیرست شدن نعمت را
 عَمَّنْ يَحْسَدُ نِعْمَةٌ عَلَيْهِ السَّاعِي كَاذِبٌ لِمَنْ سَعَى إِلَيْهِ ظَالِمٌ
از آنکس که بدو حسد می برد نعمتی بر خورده بداندیشی دروغ گوشت تا کس بیکی با او ستکار
 لِمَنْ سَعَى إِلَيْهِ ظَالِمٌ لِمَنْ سَعَى عَلَيْهِ الْعِلْمُ حَاكِمٌ وَالْمَالُ مُحْكَمٌ
با آنکه بدی کند بر کس با آنکه بداندیشی بر کس دانش فرمانده است و مال فرما کرست
 عَلَيْهِ الْعِلْمُ يَرْشُدُكَ إِلَى مَا أَمَرَكَ بِهِ وَالزُّهْدُ يَسْهَلُ
دانش نمی نماید تر از راست بسوی آنچه میفرماید ترا و کردنی از دنیا آسان میکند
 لَكَ الطَّرِيقُ إِلَيْهِ الْمَالُ يَكْرُمُ صَاحِبَهُ فِي الدُّنْيَا وَلَهْوٌ فِي
راه بسوی زنده مال گرامی میدارد صاحب خود را در دنیا و خوار میدارد در
 آيَةُ سُبْحَانَهُ الْفَقِيهُ كُلُّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ يَقْنَطِ النَّاسَ مِنْ
خدا داشته باشد بغایت دانای آنست که نترسد از مردم را از دست

وَلَمْ يُوسِمِهِمْ مِنْ رُوحِ الْحَيِّ وَالْحَرِصِ وَالْبَحْلِ غَدَا
و نه امید نکرد اند از خشنودی خدا ترسناک و آرز و بختی غریبانه
 نَرَسُوْهُمْ بِجَمْعِهِمْ سَوَاءُ الظَّنِّ بِأَبِيهِ سُبْحَانَهُ الْعَالِمُ كُلُّ الْعَالِمِ
نگرد می آید از نظر داد آدمی بدگمانی بر خست خدا دانایا بغایت دانای
 مِنْ لَمْ يَمْنَعْ الْعِبَادَ الرَّجَاءَ لِرَحْمَةِ اللَّهِ وَلَمْ يُؤْمِنْهُمْ مَكْرَ اللَّهِ
آنست که باز ندارد بنده را از امید داشتن بر خست خدا و این نگرداند ایشانرا از مکر خدا
 الْمَالُ وَالسُّنُونُ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ حَرْبُ
مال و غنایان آرایش زندگی پست پایداریه و کردار نیکو کشته
 الْآخِرَةِ الْمُخْتَرُ الْبَحِيلُ جَامِعٌ لِمَنْ لَا يَشْكُرُهُ وَقَادِرٌ عَلَى مَنْ
آخرتند خیا و فاسی بخیل گرداننده است بنیکو می مرا کس را که شکر و فرود آید است پدید
 يَعْذَرُهُ الْكُفْرُ عَذْوُهُ الشَّاءُ عَلَى حَبِّ الْمَالِ الزُّهْدُ يَقْصِرُ
عذر را و توبی نیکو کرداری شای خوش گفتار است بردوستی مال مال روگردانیدن دنیا
 الْأَمَالُ وَالْإِخْلَاصُ الْأَخِ الْمَكْتَسِبُ فِي اللَّهِ أَقْرَبُ الْأَقْرَبِ
کوتاه ساختن مثل و پاکیزه کردن عملهاست برادر بدست آمده در راه خدا نزدیک ترین خویشاوند
 وَأَرْحَمُ مِنَ الْأَمْهَاتِ وَالْأَبَاءِ اللَّهُ مَا يَتَارَحُّ الْمَالُ عَلَى
و مهربان تر از مادران و پدرانست تا کسی داند دوستی مال است برتره
 الْحَمْدُ وَالشَّاءُ الْعَامِلُ بِجَهْلٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ فَلَا
ستایش و ستایش عمل کنند با نادانی مجبور و نده است بر عجز راه پس
 يَزِدُّ جَدَّ فِي السَّيْرِ الْإِبْعَادُ عَزَّاجَتَهُ الْمَرْيُوزُ
زیاده بی راه در روشن مکر و زنی از خواست او مرد سنجیده میشود
 بِقَوْلِهِ وَيَقْوَمُ بِفَعْلِهِ فَقُلْ مَا تَنْحَرُ زَيْنَةً وَأَقْلُ مَا تَحِلُّ
بگفتار او و مریاید بگردار خود آنست آنکه افزون آید و زنا و اندک ترست آنکه آید
 قِيمَتُهُ الْكَذِبُ مَتَّهِمْ فِي قَوْلِهِ وَإِنْ قَوِيَ حُجَّتُهُ وَصَدَّقَتْ
برای او دروغ گو بهتان راست در گفتار خود اگر چه سخت باشد در ستاد و راست

لَهْفَتَهُ النَّاسُ ابْنُ الدُّنْيَا وَالْوَلَدَ مَطْبُوعٌ عَلَى حَبِّ امَةِ
 زانند که غار او مردمان فرزندان دنیا اند و فرزندان خود پذیرفته است بر دوشی مادر خود
 الْعَاقِلُ مَنْ اَمَّ رَايَهُ وَلَمْ يَتَّقِ بِمَا تَسْوَلُ لَهُ نَفْسُهُ الْمُؤْمِنُ
 خردمند است که از راه او اندیشه خود و نیکی کند بر آنچه بفریید مرد را بان نفس او مسلمان
 حَيٌّ غَنِيٌّ مَوْقِنٌ تَقَى الْمَنَافِقَ وَفَرَّ غَنِيٌّ مِمَّا يَلْقَى شَيْئَ الْكَلَامِ
 شمر که تو کبر در دست دان بر غیر کار است منافق نی چیا کول فروتن بد بخت است سخن
 بَيْنَ خَلْقٍ سَوَاءٍ هُمَا الْكَثَرُ وَالْأَقْلَالُ فَالْكَثَرُ هَذَا
 میان دو برآمد بد و نیک است که هر دو بر کوی و کم کوی است پس بسیار کوی بهر دو کوی
 وَالْأَقْلَالُ عَنِ وَحْصِ الْإِيمَانِ وَالْإِخْلَاصِ وَالْوَرَعِ الصَّبْرِ وَالرِّضَا
 وکم کوی در و بند است ایمان و پاک درونی و برهیزه روی و شکیبایی و مشورت
 بِمَا يَأْتِي بِهِ الْقَدِيرُ الصَّدِيقُ إِنْسَانٌ هُوَ أَنْتَ إِلَّا أَنَّهُ غَيْرُكَ
 آنچه می آید به آن تقدیر حق یار آدمی است که او تو می آید یکنی اما آنست که ظاهر
 الْمُسَاوَدَةُ رَاحَةٌ لَكَ وَتَعَبٌ لِعَمَلِكَ الذِّكْرُ لَوْ شِئْتَ الْكَفَّ
 رای زدن استایش است مرتد و ریخ است مرغی را و دحق آرام میکند باخورد
 وَيُذِيرُ الْقَلْبَ وَيَسْتَنْزِلُ الرَّحْمَةَ أَوَّلَ غَوْضِ الْحَلِيمِ عَنْ حِلْمِهِ
 و روشن میکند دل و فروزد می آرد رحمت اول بازگشت بردبار از بردباری
 إِنْ النَّاسُ كُلُّهُمْ أَنْصَارُهُ عَلَى خُصْمِهِ الدُّنْيَا سَبْعُنَ الْمُؤْمِنِ
 آنست که مردم همه یاری گاه و بند بر دشمن او دنیا زندان مسلمان است
 وَالْمَوْتُ تَحْفَتُهُ وَالْجَنَّةُ مَأْوَاهُ الدُّنْيَا جَنَّةُ الْكَافِرِ وَالْمَوْتُ
 و مرگ راه آورد او است و بهشت بازگشت او است دنیا بهشت کافر است و مرگ
 مُشْتَخَصُهُ وَالنَّارُ مَثْوَاهُ الْعَمَلُ بِطَاعَةِ اللَّهِ أَنْجِي لِسَانَ
 باز غماید او است و آتش جای او است عمل بفرمان برداری خدا سودا است و زبان
 الصَّدَقُ أَزَيْنٌ وَأَنْجِي الْعَدْرَ بِكُلِّ أَحَدٍ قَبِيحٍ وَهُوَ يُذَوِّي
 راست گو آراسته و کار را نیک ترست بی وفا بی با هر کسی شست است و سوغاتی بفرماید

الْقَدِيرُ وَاللِّسَانُ أَقْبَحُ الْوَفَاءِ تَوَامُ الْأَمَانَةِ وَزَيْنُ الْأَخْوَةِ
 توانای و زبان به زشت تراست مفاداری که هر دو هاله است و ازین برادری
 الشَّيْءُ يَسْتَيْنِ النَّفْسِ وَيُقْسِدُ الدِّينَ وَيُزِيهِ بِالْفُتُوهِ
 ز عیب زکی میکند نفس و میضد و تباه میکند دین و زیان میدهد از جود زکی
 الْوَرَعُ يُصْلِحُ الدِّينَ وَيَصُونُ النَّفْسَ وَيُزِينُ الْمَرْوَةَ
 پارسائی درست دین و نگاه میدارد نفس و می آید مروت را
 الْعَاقِلُ مَنْ زَهَّدَ فِي دُنْيَا دِينَةٍ فَانِيَّةٌ وَرَغِبَ فِي جَنَّةِ
 خردمند است که روی بگرداند از دنیا پست نیست ستودنی و روی آرد بهشت
 سَنِيَّةٌ خَالِدَةٌ عَلَيْهِ الصَّبْرُ أَفْضَلُ سَجِيَّةٍ وَالْعِلْمُ أَشْرَفُ
 بلند جاوید بلند شکیبایی افزونتر کردار است و دانش برتر
 حَلِيَّةٌ وَعَطِيَّةٌ إِنِّيَاءُ الْعَيُونِ لَا يَنْفَعُ مَعَ غَفَالَةِ الْقُلُوبِ
 زارین و درستی است کافق چشمها سود نمیدارد با بیخبری
 الْمُتَّقِي مَنْ أَتَى الْقُلُوبَ وَالْمُتَزَهِّدُ مَنْ تَزَهَّدَ عَنِ الْعَيُونِ
 برهیزه کار است که برهیزد از دلها و پاک روشن است که پاک شود از میها
 الْفَكْرُ فِي الْأَمْرِ قَبْلَ مَا لَا بَسْتَهُ يَوْمَ الزَّلَلِ الطَّاعَةُ جَنَّةُ
 اندیشه در کار پیش از رفتن در کار آیین میکند دانند فرمانبرداری سپهر
 الرِّغْبَةُ وَالْعَدْلُ جَنَّةُ الدُّوَلِ الصَّبْرُ أَنْ يَحْمِلَ الدَّجْلُ
 آرزوست دادگری سپهر دولتهاست شکیبایی آنست که بردارد مرد
 مَا يُنَوِّيه وَيَكْظِمُ مَا يُغْضِبُهُ الصَّفْرُ أَنْ يَغْفِرَ الرَّجُلَ عَمَّا
 آنچه را که میرسد و فروزد آنچه را که بغضش آورد او را صفا آنست که گذارد مرد از آنچه
 يَحْنِي عَلَيْهِ وَيَحْلُمُ عَمَّا يُغْضِبُهُ الْجَزَعُ لَا يَدْفَعُ الْقَدْرَ
 زیان نمزد ببرد و در بار کند از آنچه بغضش آرد زاری باز نمیدارد قدر خدا
 وَلَكِنْ يُحِيطُ بِالْأَحْرِ الْخُرْصِ لَا يَنْبِيهِ الرِّزْقُ وَلَكِنْ يَذَلُّ
 فاما تباه نمیکردند ثواب از زیاده نمیکند روزی را فاما خوار میکند

عَرَفْتَ الدُّنْيَا إِنْ ائْتَلَتْ اِئْتَلَتْ وَإِذَا حَلَّتْ اِزْجَلَتْ الْجَوَادُ
قد دان شناخته شود دنیا هرگاه که بشاید برسی فرود آید و هرگاه که فرود آید بر زمین می‌کند و بختند

مَحْبُوتٌ مَحْمُودٌ وَإِنْ لَمْ يَصِلْ مِنْ جُودِهِ إِلَى مَا رَجَاهُ شَيْءٌ
دوست داشته و ستوده است و اگر چه نرسد از بخشش او بستی که بخواهد و چیزی

وَالْبَخِيلُ ضِدُّ ذَلِكَ الْجَانِ مَمْقُوتٌ مَذْمُومٌ وَإِنْ لَمْ يَصِلْ
و بخیل خلاف اینست متمکار دشمن داشته است و نکوهیده اگر چه نرسد

مِنْ جُرْمِهِ إِلَى ذِمَّتِهِ شَيْءٌ وَالْعَادِلُ ضِدُّ ذَلِكَ الْعَاقِلُ
از ستم او به پندگویی او چیزی نمی‌رسد و دادگر بخلاف اینست خردمند است

وَضَعُ الْأَشْيَاءَ مَوَاضِعَهَا وَالْجَاهِلُ ضِدُّ ذَلِكَ الْعَالِمُ وَالْمُتَعَمِّلُ
که بگذارد چیزها را بر جای خود و نادان بخلاف اینست دانای دانشمند

شَرِيكَانِ فِي الْأَجْرِ وَالْآخِرِ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ الدُّنْيَا دَوْلٌ فَاجِلٌ
همدوش و شریک اند در مزد و نیست چیزی در آنچه میان این دو باشد دنیا در کردش است نیکویش

فِي طَلِبِهَا وَاصْطَبِرْ حَتَّى تَأْتِيكَ دَوْلَتُكَ الْحَقُّ لَأَشْتَهَارَ
در خواستی دولتت و صبر کن تا آنکه بیاید بتو دولت تو کوی شهرت یافتن در کردش

بِالْفُصُولِ وَمَصَاحِبَةِ الْجَهْلِ الْحِزْمُ النَّظَرُ فِي الْعَوَاقِبِ
بزیاده سرها و یاری با نادانان آگاهی نگاه کردن است به آخر کار

وَمُشَاوَرَتِ ذَوِي الْعُقُولِ التَّوَكُّلُ التَّيَرِي مِنَ الْخَوَافِ
و مشورت کردن با خردمندان تکیه بر خدا دور شدن از ترس و خوف

وَالنَّظَرُ مَا يَأْتِي بِهِ الْقَدَمُ الدَّهْرُ يَوْمَانِ يَوْمٌ لَكَ وَيَوْمٌ
و چشم داشتن آنچه می‌آید بقدم و اندازه خدا زمانه دور و نزدیک روزی که بر تو است و روزی که بر تو نیست

عَلَيْكَ فَإِذَا كَانَ لَكَ فَلَا يَسْطُرُ وَإِذَا كَانَ عَلَيْكَ فَاصْطَبِرْ
که بر تو نیست هرگاه باشد بر تو پس تو شاد باش و هرگاه که باشد بر تو صبر کن

اخْوَكِ فِي اللَّهِ مِنْ هَذَا لَكَ إِلَى رِشَادٍ وَهَذَا عَنْ فُسَادٍ
برادر خدایتو آنست که راه نماید ترا براه راست و باز دارد ترا از تباهی و یاری کند

عَلَى صُلَاحٍ مَعَادٍ الْكَسْبُ تَقْوَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى وَتَحَنُّنٌ
بر ساختن رسته آخرت زبیری ترس خداست نفوذی

الْمَخَارِمُ وَاصْلَاحُ الْمَعَادِ اللَّيْمُ لَا يَتَّبِعُ الْأَشْكَالَ وَلَا يَمِيلُ
از عیوبها و ساختن کار آخرت ناکس از شکلی که بخواهد و از رویه

إِلَّا إِلَى مِثْلِهِ الْحَاظِمُ مَنْ جَادَ بِمَا فِي يَدِهِ وَلَمْ يَوْجَرْ عَمَلَهُ
مگر به چیز خودی آگاه آنست که بخشش کند آنچه در دست دست در پس بندد از کار

يَوْمِهِ إِلَى غَدِهِ الْحَكَمَةُ لَا تَحِلُّ قَلْبَ الْمُنَافِقِ إِلَّا وَهِيَ عَلَى
امروز خود را به فردا خود دانش درست جانمیکرد در دل منافق مگر که عزیمت بر

إِتِّحَالِ الْعِلْمِ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ الْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَأَنْتَ تَحْرُسُ
پروان رفتن داشتن دشمنی بهتر است از مال زیرا که علم نگاه میدارد ترا و تو نگاه میداری از دل منافق

الْمَالُ الشَّرَفُ عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ بِحَسَنِ الْأَعْمَالِ لَا بِحَسَنِ
مال را برتری نزد خداست که با حسن است او بلیکونی عملهاست نه بشوئی و نیکویش

الْاِسْتِصْلَاحُ لِلْأَعْدَاءِ بِحَسَنِ الْمَقَالِ وَجَمِيلِ الْأَفْعَالِ أَهْوَنُ
نیکو کردن دشمنان با خود به خوبی گفتار و زیبایی کردار آسانتر است

مِنْ مُلَاقَاتِهِمْ وَمُغَالَبَتِهِمْ بِمُضِيضِ الْقِتَالِ الْفَضِيلَةُ
از بهم رسیدن و افروزی خستیدن بکشدن ایشان افروزی بخوبی بر ایشان

الْكَمَالُ وَمَكَارِمُ الْأَفْعَالِ لَا بِكَثْرَةِ الْمَالِ وَحَلَالِ الْأَعْمَالِ الصَّبْرُ
کمال است و نیکوئی کردارها نه بزیادی مال و نه بپندگی کردارها شکیبایی

عَنِ الشَّهْوَةِ عَفَّةٌ وَعَنِ الْغَضَبِ نَجْدَةٌ وَعَنِ الْمَعْصِيَةِ
از آرزو نهفتگی است و شکیبایی از خشم بلند نیست و از نافرمانی پارسایی

السَّخَاءُ إِنْ تَكُونُ بِمَالِكَ مَتَبَرَعًا وَهَنْ مَالٍ غَيْرِكَ مَتَوَعًّا
جودمندی آنست که باشد بمال خود بخشند و از مال غیر خود پرهیزکار

الْفَقِيرُ الرَّاضِي تَاجٌ مِنْ حِمَالِ ابْدِيسَ وَالْغَنِيُّ وَاقِعٌ فِي
درویش راضی رسته است ز چنگهای شیطان توانگر گرفتار است در چنگهای

اللّٰثِم لَا يَرْجِي خَيْرَهُ وَلَا يَسْلَمُ مِنْ شَرِّهِ وَلَا تَوْمَنُ غَوَابِلُهُ الْمُتَّقُونَ
از ننگش امید نتوان به نیکویی و بسلاحت از بدی او و این توان از پاهای او توکل اند
 أَنْفُسَهُمْ عَفِيفَةً وَخَوَالِجُهُمْ خَفِيفَةً وَخَيْرَاتُهُمْ مَأْمُونَةٌ
که نفسهای ایشان نهفته است و کامهای ایشان سبکتراند و چیزهای ایشان بامید نزدیک است
 وَشُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ الْمُتَّقُونَ أَنْفُسَهُمْ قَانِعَةٌ وَشُرُورُهُمْ
و از بدی ایشان زنی حاصل از نفسهای ترسانگان نگیرد
 مَتَّةً وَوَجْوهُهُمْ مُسْتَبْشِرَةٌ وَقُلُوبُهُمْ مَخْرُوجَةٌ الْمُؤْمِنُونَ
مرد است و وجههای ایشان شرم است و دلهای ایشان اندوهگین است مسلمان
 دَائِمُ الذِّكْرِ كَثِيرُ الْفِكْرِ عَلَى النِّعَمِ شَاكِرٌ وَفِي الْبَلَاءِ صَابِرٌ
بیوسته در یاد خداست اندیشه و بسیار است بر نعمتها حق شکر کننده است و در گرفتاری شکیباست
 الدُّنْيَا عَرْضٌ حَاضِرٌ بِكُلِّ مِثْلٍ مِنَ الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ وَالْآخِرَةُ دَارُ حَقٍّ
دنیا خواسته اماده است که میگذرد از نیکو کردار و بد کردار و حال آنکه آخرت خانه راست است
 يَحْكُمُ فِيهَا مَلِكٌ قَادِرٌ إِلَّا سَلَامٌ هُوَ التَّسْلِيمُ وَالتَّسْلِيمُ
امر میکند در اینجا بادشاه توانا مسلمان و کردن نهاد است و کردن نهادن
 هُوَ الْيَقِينُ وَالْيَقِينُ هُوَ التَّصَدُّيقُ وَالتَّصَدُّيقُ هُوَ الْقَرَارُ
داشتن راست است و داشتن راست باور داشتن است و باور داشتن اقرار است بیکانگی خدا
 وَالْإِقْرَارُ هُوَ الْإِدَاءُ وَالْإِدَاءُ هُوَ الْعَمَلُ الْعَاقِلُ إِذَا عِلْمٌ
و اقرار بجای آوردن و بجا آوردن کردار است خردمند هرگاه دانست
 عَمَلٌ وَإِذَا عَمِلَ اخْلَصَ وَإِذَا اخْلَصَ اعْتَزَلَ التَّوَدُّعُ مِمَّا دَعَا
بعل در آورد و هرگاه بعل آورد بای و ورزید و هرگاه بای و ورزید کوشه گرفت دهش ستوده است
 فِي كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا فِي فَرْضِ الْخَيْرِ الْإِسْرَافُ مَذْمُومٌ فِي كُلِّ
در هر چیزی مگر در فرصتهای خیر بیاندازه دادن نگویده است در همه
 شَيْءٍ إِلَّا فِي أَعْمَالِ الْبِرِّ الْفَضَالُ أَفْضَلُ قَبْلَهُ وَالشُّجَاعُ
جیره مگر در کردارهای نیکو افزون است سرمایه است و جوانمردی

أَحْسَنُ حَلِيَّةٍ الْعَقْلُ أَجْمَلُ زِينَةٍ وَالْعِلْمُ أَشْرَفُ مَرْيَةٍ
خوبتر آرایش است خرد زیباتر آرایش است و دانش برتر افزونست
 الشَّرَكَةُ فِي مَالِكَ تَوْدِي إِلَى الْأَصْطِرَابِ الشَّرَكَةُ فِي الرِّأْيِ
همبازی در بادشاهی میرساند بترامیکی همبازی در اندیشه
 يُؤْدِي إِلَى الصَّوَابِ الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ فَنَ عِلْمٍ
میرساند به سودی دانش نزدیکست بکردار پس هر که دانست
 عَمِلَ الْعِلْمُ لَهَيْفَ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ وَلَا أَنْ يَحُلَّ الْمُؤْمِنُ
بکردار دانش آرد میکند بعلینگر پس اگر جواب دهد و اگر علم زود میرود سعاد
 الدُّنْيَا مِثْلُ مِثْلِهِ وَالْعَمَلُ هِمَّتُهُ وَالْمَوْتُ تَحْفَتُهُ وَالْحَيَاةُ
دنیا میدان است و کفر در دنیا و بستی است و مرگ تحفه است بهشت
 سَمَقَتُهُ وَكَافِرٌ فِي الدُّنْيَا جَنَّتُهُ وَالْعَاجِلَةُ هِمَّتُهُ وَالْمَوْتُ
بیشتر است کافر دنیا بهشت است مال دنیا و بستی است و مرگ
 شَقَاوَةٌ وَالنَّارُ غَايَتُهُ الْأُمُورُ بِالتَّقْدِيرِ لَا بِالشَّيْءِ بَرٌّ
بد بختی است آتش دوزخ آخرت کارها به تقدیر خداست نه به شیء بد بخت
 الْمُنْتَبِتُ خَيْرٌ مِنَ الْعَجَائِلِ إِلَّا فِي فَرْضِ الْبِرِّ الْعَجَائِلُ مَذْمُومَةٌ
ایستادن بهشت است از شتاب کردن مگر در فرض نیکویی شتاب نگویده است
 فِي كُلِّ أَمْرٍ إِلَّا فِيمَا يَدْفَعُ الشَّرَّ الْأَنْصَافُ مِنَ النَّفْسِ كَالْعَدْلِ
در هر کاری مگر آنچه باز دارد بدی از نفس را در خواستن از نفس هیچ عدلست
 بَيْنَ الْأَمْرِ التَّوَّاضِعِ فِي الدَّرَجَةِ كَالْعَفْوِ مَعَ الْقَدْرِ الْجَنَّةُ
میان امر فروتنی در بلندای پایه همچو گذشتن ست با توانایی لشکر از گناه گنجه خرمی
 عِزُّ الدِّينِ وَحُصُونُ الْوَلَاةِ الْعَدْلُ قَوَامُ الدِّينِ وَجَمَالُ الْوَلَاةِ
عز دین و بناهای فرمان دهان عدل پایدار دین و زیبائی فرمان
 الْعَاقِلُ مَنْ صَانَ لِسَانَهُ عَنِ الْغَيْبَةِ الْمُؤْمِنُ مَنْ جَهَرَ
خردمند است که نگاهدارد زبان خود از غیبت مسلمان است پاک کند

قَلْبُهُ مِنَ الدُّنْيَةِ الْمَالُ وَبِالْعَالِي صَاحِبِهِ أَلَا مَا قَدِمَ مِنْهُ ^{الشيء}
 دل خود را از فرومایگیها مال بدست بختی است مرخص او مال مکتوبه پیش فرستد
 لِحِمِّ عَلَى وَضِعِ أَلَا مَا ذُبَ عَنْهُ الْعَقْلُ أَصْلُ الْعِلْمِ وَذِي ^{خرد}
 گوشت اند بر ^{دانش و پند}
 الْفَهْمُ الدُّنْيَا ظِلُّ الْغَيَامِ وَحِلْمُ الْمَنَامِ الْمُؤْمِنُ الزَّمْ لَكُمْ ^{در یافتن دنیا سایه ابر است و پیش خراب مسلمان چسبان است}
 من ظلكم واملأكم من انفسكم الحقوق معذب النفس ^{از سایه شما و دست فرمان تر شما از نفس شما کینه دار در عذاب است نفس}
 مَتَضَاعِفُ الْهَمِّ الْحَسَدُ دَائِمُ الشَّقِّ وَإِنْ كَانَ صَحِيحُ الْحَسَمِ ^{الهم بسیار است اندوه او حسود همیشه بیمار است در حیرت}
 الْمُؤْمِنُ قَرِيبُ أَمْرِ بَعِيدٍ هُمَةُ كَثِيرِ صَمْتَةٍ خَالِصٍ عَمَلَةٍ ^{مسلمان نزدیک است کار و دور است اندوه او بسیار است خاموشی او پاکیزه است عمل او}
 الْمُتَّقُونَ أَعْمَالُهُمْ زَاكِيَةٌ وَأَعْيُنُهُمْ بَاكِئَةٌ وَقُلُوبُهُمْ جَلَّةٌ ^{اندیشناکان از خدا عمل ایشان پاک است و چشمهای ایشان گریان است و دلهای ایشان}
 الْعَاقِلُ يَحْتَرِكُ فِي عَمَلِهِ وَيَقْصُرُ مِنْ أَمَلِهِ الْجَاهِلُ يَعْجَلُ ^{خردمند جهد میکند در کار خود و کوتاه میکند از امید خود نادان تکلیف میکند}
 عَلَى أَمَلِهِ وَيَقْصُرُ مِنْ عَمَلِهِ الْكَبِيرُ خَلِيقَةٌ مُرِيدَةٌ مِنْ تَكْثُرِهَا ^{بر امید خود و کوتاه میکند از کردار خود کردن شیئی خوشت ندارد هر کس بسیار کند}
 قُلُ الْجَهْلُ مَطِيَّةُ شُرُوسٍ مِنْ رَكِبَهَا ذُلٌّ وَمَنْ صَحِبَهَا ضَلَالٌ ^{کم شود نادانی است بار کجاست سرکش هر کس سوار شود بران بلغزد و هر که باو همراه شود گم شود}
 اللِّسَانُ مَعْيَارُ أَرْجَحَةِ الْعَقْلِ وَطَاسَةُ الْجَهْلِ أَكْثَرُ ^{زبان آلت سنجیدن افزون میکند خرد و سبک میزند نادانی بدست آوردن شخص است}
 الثَّوَابُ أَفْضَلُ الْأَرْبَاحِ وَالْإِقْبَالُ عَلَى اللَّهِ رَأْسُ النَّجَاحِ ^{ثواب افزونترین سودها و روی آوردن بر خدا سر دستاورد}

الْمَفَاتِيحُ مِنْ لَهْفٍ بِمِجْنَحٍ وَاسْتَسْلَمَ فَارَاحُ الْعِزِّ مَعَ لَهْفٍ ^{رستگار آفت کرد برود به پیر و کردن نهنگ پس بیایند تا توان با همی}
 الْخَيْرُ خَيْرٌ مِنَ الْقُدْرَةِ مَعَ رُكُوبِ الشَّرِّ الْحَرْقَةُ مَعَ الْحَقَّةِ ^{نیکی بهتر است از توانایی با سواری بر بدی بدیش با پارسی}
 خَيْرٌ مِنَ الْغِنَا مَعَ الْفَقْرِ الْمُوقِنُ وَالْمُخْلِصُونَ وَالْمُوثِقُونَ ^{بهتر است از توانگری باید فعل راست دانان و پاکیزگان و مجتهدگان}
 مِنْ رِجَالِ الْأَعْرَافِ الرِّضَا بِالْكَفَافِ حُرٌّ مِنَ السَّيِّئِ ^{از مردان اعراف خشنودنی با آنچه کار سازي کند بهتر است از شتاب نمودن می باشد}
 فِي الْأَسْرَافِ الْأَمْرُ الْمَعْرُوفِ أَفْضَلُ أَعْمَالِ الْخَلْقِ الْإِسْتِغْنَاءُ ^{در خرج بی اندازه امر کردن بنیویستی افزونترین عملها که افزونتر است نیازی}
 عَنْ الْعِزِّ اعْزَمُ مِنَ الصَّدَقِ التَّوَكُّلُ إِلَى الدُّنْيَا مَعَ الْيَقِينِ ^{از عذر گرفتن عزیزتر است از رستی آرزو بدنی کردن با آنچه دیده میشود}
 مِنْ غَيْرِهَا جَهْلُ الطَّمَانِينَةِ إِلَى كُلِّ أَحَدٍ قَبْلَ الْاِخْتِيَارِ ^{از کدو ستمهای دنیا نادانست آرام گرفتن با هر کس بیش از آنکه نیکی او را داند}
 مِنْ قُصُورِ الْعَقْلِ التَّقْصِيرُ فِي الْعَمَلِ مِنَ وَثْقٍ بِالثَّوَابِ ^{از کوتاهی عقل است خود داری در عمل مرا نکند که تکلیف کند بر ثواب}
 عَلَيْهِ غَبْنُ اسْتِغْثَالِ النَّفْسِ بِالْجَهْلِ بِمَا لَا يَصِحُّ بَعْدَ الْمَوْتِ ^{بر عقل زیانست گردیدن نفس با جهل در است نیارد بعد از موت نفس را}
 مِنَ الْكُثْرِ الْوَهْنُ الْعَاقِلُ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ وَلَمْ يَبِيعْ آخِرَتَهُ ^{از بیشترین سستی است خردمند است که افزون آید بر روی خود و نترسد آخرت را}
 بَدْنِيَاءُ الْحَايِمِ مَنْ لَمْ يَسْتَغْلَ عُدُوَّ دُنْيَاهُ عَنِ الْعَمَلِ ^{بدنیای خود آگاه است که مشغول نگردد اند فریب دنیا دنیا از کدو خود}
 لِأَخِيهِ الْعَمَلِ الَّذِي أَعْذَرَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ فِيهِ إِلَى ابْنِ آدَمَ وَأَنْذَرَ ^{برای خورش عمر که خدای پاکست در آن عمر و بیم کند فرزندانم}

السَّيِّئُونَ الْعَمَلُ الَّذِي يَبْلُغُ الرَّجُلُ فِيهِ الْأَشَدُّ الْأَرْبَعُونَ لَعَارُ
 شَقِيقٌ اسْتَعْمَرَ كَمِيرَسِدْ مَرْدٌ دَرَانِ عَمَلِ كَمَالِ حَزْمٍ وَحُكْمٍ جَهْلٌ اسْتَعْمَرَ
 وَجْهَهُ مُسْتَبْشِرٌ مَدْبُوعٌ وَقَلْبُهُ وَجَلٌ مَحْزُونٌ الْكَتَبُ مِنَ
 زَوِيٍّ أَوْ حَرَمٍ وَخَنَدٌ الْكُتُبُ وَقُلُوبٌ أَوْ تَرْسَنُكَ وَغَنَّاكَ اسْتَعْمَرَ
 غَا فَلَاحَنَ عَمْرٍهُ وَلِنَفْسِهِ كَثِيرٌ التَّقَاضِي الْخُوفُ سَجْنُ النَّفْسِ
 بَيْعُهُ أَوْ غَيْرُ خُودٍ وَبَا شَدَّ مَرَفَسُ خُودٍ بِسِيَارِ تَقَاضِي كَنْزُهُ تَرْسُ زَنْدَانِ نَفْسِ
 عَنِ الذَّنُوبِ وَرَادَعَهَا عَنِ الْمَعَاصِي الْمَالُ فِتْنَةُ النَّفْسِ
 أَوْ كَنَاهَانِ وَبَارِ دَارِنْدَه أَوْ نَافِ مَآيَهَا مَالٌ فِتْنَةُ نَفْسِ اسْتَعْمَرَ
 وَلِهِيَ لِرِزَايَا الْعِفَافِ يَصُونُ النَّفْسَ وَيَنْزِعُهَا عَنِ
 وَغَاوَتِ بَدِيهَا نَهْفَتِي نَكَاهٌ مِيدَارِدِ نَفْسِ لَا دُكَا مَيَكْرَدَانْدِ نَفْسِ لَا
 الدُّنْيَا النَّفْسُ ظَاهِرُهُ شَرَفُ الدُّنْيَا وَبَاطِنُهُ شَرَفُ الْآخِرَةِ
 رِزَاكَشِيهَا نَفْسِهَا بِيرون بَلَنْدِي دُنْيَا اسْتَعْمَرَ وَبَلَنْدِي بَلَنْدِي آخِرَتِ
 الشَّرَفُ يَاهُمُ الْعَالِيَةِ لَا بِالرَّمِّ الْبَالِيَةِ الْحِكْمَةُ شَجَرَةٌ
 بَرَزَنِيكَ يَاهُمَا بَلَنْدِي اسْتَعْمَرَ نَبَاسْتِخْزَانِهَا پُوسِيدَه حَكْمَتِ دَرِخْتِ اسْتَعْمَرَ
 تَنْبَتُ فِي الْقَلْبِ وَتَثْمَرُ عَلَى اللِّسَانِ الصَّدَقُ رَأْسُ الْإِيمَانِ
 كَمِيزُونِيكَ كَمِيزُونِ دَلِ وَمِيوه مِيدَارِدِ بَرِزَانِ رَاسْتِي سَرِ اسْتَعْمَرَ
 وَزَيْنُ الْإِنْسَانِ الْمُؤْمِنُ عَلَى لَطَاعَاتِ خَرِيصٍ وَعَنِ الْمَحَامِ
 وَارَاسْتِشِ اَدَمِي مَسَلَمَانِ بَرِ فَرْمَانِ خُودِ آرزوست وَاَرْحَامِهَا
 عَفٌّ الْعَاقِلُ لَا يَفْطُرُ بِهِ عُنْفٌ وَلَا يَقَعُدُ بِهِ ضَعْفٌ الْكَرَمُ
 نَهْفَتِي حَزْمٌ مَنَدِ اسْتَعْمَرَ اَرْجِدِ بَرِ دَهشتِ خُوي وَدَهشتِ بَلَدِ بَرِ نَاقُوَانِي نِيكُو
 يَا بِي لَعَارُ وَيَكْرَمُ الْحَجَّارُ اللَّثِيمُ يَدْمُغُ الْعَارَ وَيُوْذِي
 سَهْمِي بِيچِدِ اَرْشَكَرُ وَكَرَامِي مِيدَارِدِ هَمْسَايَه نَاسِلِي مِي پُوشِدِ خَانَه نَكْرُ وَاَمِي رَجَانَدِ
 الْآخِرَاتُ الْمُتَّقِي مَيَّتَهُ شَهْوَتُهُ مَكْطُومٌ غَيْظُهُ فِي الرِّجَا
 اَرْدِهَارِ تَرْسَنَدِ اَرْخُودِ اَرْمَدِ اسْتَعْمَرَ اَرْزَوِي وَفَرُودِيهِ خَشَمِ اَوْ دَرِخْتِ خِي

شُكُورٌ وَفِي الْمَكَارِهِ صَبُورٌ الذِّكْرُ نُورُ الْعَقْلِ وَحَيَاةُ النَّفْسِ
 شُكْرُ كُنْدَه اسْتَعْمَرَ وَدَرْدِ جَالِهَا شُكْيَا اسْتَعْمَرَ يَادْخُدِ رُوشَنِي خَرْدِ اسْتَعْمَرَ وَزَنْدِي
 وَجَلَا الصَّدُورُ الصَّبْرُ صَبْرَانِ صَبْرٌ فِي السَّلَاةِ وَحَسَنٌ جَمِيلٌ
 وَيَا بِي سِيْنِهَا اسْتَعْمَرَ شُكْيَا بِي دُو كُونِ اسْتَعْمَرَ نِي صَبْرَتِ دَرِخْتِ خِي وَاَنْ خُوبِ وَزِيَا اسْتَعْمَرَ
 وَاحْسَنُ مِنْهُ الصَّبْرُ عَنِ الْمَحَامِ الْأَنْفِقَاصُ عَنِ الْمَحَامِ
 وَهَتَا زَانِ صَبْرَتِ اَرْدُورِي حَامِلِهَا خُودِ نَازِ كُوفَتِ اَرْحَامِهَا اسْتَعْمَرَ
 مِنْ شَيْمِ الْعُقُلَاءِ وَشَجِيَّةِ الْكَارِمِ السَّيِّئُ مَنْ مَحْتَلِ الْبَقَالِ
 اَرْكَو دَارِهَا خَرْدِ مَنَدِ اسْتَعْمَرَ وَكَارِ كَرَامِي مَرْدِهَا اسْتَعْمَرَ مَقَرِ اسْتَعْمَرَ بَرِ دَارِ دِيَارِهَا
 اِحْوَالُهُ وَاحْسَنُ مَجَاوِرِهِ حَيَاةُ الْفِرَارِ فِي وَاَنْدِ يَعْدِلُ
 بَرَادِرَانِ خُودِ وَيَكُونُ كُنْدَه هَمْسَايَه كُنْدِ بِيچَتِي دَرِخْتِ كَمِيزُونِ مِيدِه
 الطُّفَرُ فِي زَمَانِهِ الْاَدَبُ فِي الْإِنْسَانِ كَشِيرَةٌ أَصْلُهَا
 فِيرُوزِيكَ دَرِخْتِ كَمِيزُونِ فِيرُوزِي اَدَبِ دَرَادَمِي هَمْجُودِ دَرِخْتِ اسْتَعْمَرَ وَبِيچَرَانِ
 الْعَقْلُ الْخِلَالُ الْمُنْتَجَةُ لِلشَّرِّ الْكُذْبُ وَالْخُلُوعُ وَالْجُورُ الْعَمَلُ
 دَرِخْتِ خَرْدِ اسْتَعْمَرَ اَرْزَانِ بَدِي زَايِدِ دَرُوعِ وَبِيچَتِي وَسَمِ وَنَادَانِي اسْتَعْمَرَ
 اَرْزَاوِ الرَّجُلِ عَلَى نَفْسِهِ بَرِهَا نَازَانِ عَقْلُهُ وَعُنُوانِ
 عَيْبِ كُودِ مَرْدِ بَرِ نَفْسِ خُودِ كُوَاهِ رُوشَنِي خَرْدِ اسْتَعْمَرَ وَبِيچُونِ
 وَقُورُ فَضْلِهِ الْمَنَافِقُ لِنَفْسِهِ مَدَاهِنُ وَعَلَى النَّاسِ
 بِيچَارِي فَضْلِ اَوْ مَنَافِقِ بَا نَفْسِ خُودِ جَانِبِ كِرْمَتِ وَبَرِ مَرْدِ اسْتَعْمَرَ
 طَاعِنُ الْاَكْثَارِ زَيْنُ الْحَكِيمِ وَيَمَلُ الْحَكِيمُ فَلَا تَكْثُرُ فَضِيلَتُهُ
 طَعْنِ زَانِ اسْتَعْمَرَ بِيچَارِ كُوي مِيلَغَرَانْدِ حَكِيمِ اَوْ مَقُولِ مِيچَارِ دَرِخْتِ بَارِ اَرْزَا بِيچَارِ كُوي مِيچُونِ
 وَلَا تَقْطُرُ فَتَنُ الْمُغَيُّونَ مَنْ شَتَعَلَ بِالدُّنْيَا وَفَاتَهُ
 وَبِيچِدِ مَكُو كَمِيزُونِ خُورِ سَوِي زِيَانِ كَارِ اسْتَعْمَرَ كَمِيزُونِ شُودِ بَدِي دُنْيَا وَفُوتِ شُودِ
 حَقْلُهُ مِنَ الْآخِرَةِ الْكِبَرُ يُسَاوِرُ الْقُلُوبَ مُسَاوَرَةً
 اَوْ بِيچَتِي اَوْ اَرْخُودِ اَرْمَدِ اسْتَعْمَرَ كُودِ كَشِي مِيچُوشَانْدِ دَلْعَارِ كَمِيزُونِ مَيچُونِ

سَمُّومُ الْقَاتِلَةِ الْمُوقِنِ أَشَدَّ النَّاسِ حَزْناً عَلَى نَفْسِهِ الْخَائِنِ مَنْ شَغَلَ
 زهرها کشنده راست دهن بخیزین مردمان در اندوهگین بر نفس خود تاراست شغل
 نَفْسُهُ بِغَيْرِ نَفْسِهِ وَكَانَ يَوْمَهُ شَرًّا مِنْ أَمْسِهِ أَخَوَا الصِّدْقَ
 نفس او بغیر نفس او باشد امروز او بدتر از فردای او برادر تو دوست باشد
 مَنْ وَقَالَ بِنَفْسِهِ وَأَتَرَكَ عَلَى مَالِهِ وَوَلَدَهُ وَعَرْسَهُ
 آنست که نگاهدارد ترا بنفس خود و برکنید ترا بر مال خود و فرزند خود و عروس خود
 الْعَاقِلُ مَنْ يَمْلِكُ نَفْسَهُ إِذَا غَضِبَ وَإِذَا رَغِبَ وَإِذَا
 خردمند آنست بدست آورد نفس خود را هرگاه که خشم گیرد و هرگاه که روی گردان شود هرگاه که
 الْبَكَارُ مِنَ خَشْيَةِ اللَّهِ يَنْزِلُ الْقَلْبَ وَيَعِصِمُ عَنْ مُعَاوَاةِ
 بکر از ترس از خدا روشتن میکند دل را و نگاه میدارد از بازگشتن بسوی گناه
 الذَّنْبُ الْأَمَلُ أَبَدًا فِي تَكْذِيبِ وَطَرِ الْحَيَاةِ بِئْسَ تَعَذُّبٌ
 بسوی گناه امید همیشه در دروغ میدارد مرد را و زندگانی دراز شکنجه بدست
 الْأَنْسُ الْأَمِنُ يَذْهَبُ وَحَشَتُهُ الْوَحْدَةُ أَنْسُ الْجَمَاعَةِ
 خردگفتن ایمن است دور میگرداند ایمن را سگانگی تنهایی خردگفتن باجماعت
 يَكُنْ وَخَشَةُ الْخَافَةِ الْفُرْصَةُ سَرِيعَةُ الْفَوْتِ بَطْءُ
 بتر میگرداند و میشکند بگانی ترس دست یافتن زود از دست میرود و دیر
 الْعَوْدُ ابْتِاعُ الْإِحْسَانِ مِنْ كَمَالِ الْبُودِ الرَّهْدُ قِلَافُ مَا يَجِبُ
 بدست می آید بی روی میگوید کردن از تمامی بخشش است ترک دنیا گشت آنکه بماند
 وَأَجَلُ مَا يَعْبُدُ يَمْدُ خَدَا كُلِّ وَدَّيْكَ الْجَلُّ الصَّبْرُ عَلَى
 و بزرگتر است آنکه کسی را نگاه دارد می ستاید او را همگس و از دست میدهد او را همگس صبر بر
 الْفَقْرُ مَعَ الْعِزِّ أَجَلُ مِنَ الْغِنَا مَعَ الذَّلِّ السُّرُورُ بِسُطِّ
 دوشینی با عزت دنیا تر است از توانگری با خردی شادی میکشاید
 النَّفْسُ وَبَشَرُ النَّشَاطِ الْغَمُّ يَقْتَضِ النَّفْسَ وَيَطْوِي
 نفس را و می پاشد خوشی را اندوه میکشد نفس را و می پاره

در عالم

اللطيف

اللَّطِيفُ فِي الْحِيلَةِ أَحَدِي مِنَ الْوَسِيلَةِ الْحَازِمِ مِنْ
 لطیف نموده در چاره گویی بهتر است از دست آویز آگاه آنست که
 مَحَبَّةُ لِحَلَّتْهُ فَإِنَّ الْمَرْءَ يُوزَنُ بِحِلَّةٍ الدُّنْيَا مِلَّةٌ بِالْمَقْصَا
 برکنیزد دوست نیکو از برای دوستی بهی که مرد را بدوست او دنیا پرست از مآلها
 طَارِقَةٌ بِالْفَجَائِعِ وَالْمَصَائِبِ الْحَازِمِ مِنْ حَنْكَةِ النَّجَا
 گذرنده است بادردها و مآلها آگاه آنست که کام او را بمآل از مآلها
 وَهَذِيئَةُ النَّوَابِ الْإِحْسَانُ غَرِيزَةُ الْإِخْيَارِ وَالْأَسَا
 و بزرگدانه نفس او را ملائمتا نیکویی خوی نیکوکار است و بدی
 عَزِيزَةُ الْأَشْرَارِ السَّاعَاتُ تَحْتَرِمُ الْأَعْمَارَ وَتَدْفِي مِنْ
 خوی بد است ساعات کم میگردانم عمرها و نزدیکی میگرداند
 السَّوَاءُ الْكَرِيمُ يَرِي مَكَارِمَ أَفْعَالِهِ دِينًا عَلَيْهِ يَقْضِيهِ
 بوبرائی نیکوکار می بیند نیکویی کردارها خود را دین بر خود داده میکند
 اللَّيْمُ يَرِي سَوَافِ احْسَانِهِ دِينًا لَهُ يَقْتَضِيهِ الْكَرِيمُ
 ناکس می بیند نیکو میگرداند خود را محبوب حق برد برادری نماید نیکوکار
 يَرْفَعُ نَفْسَهُ فِي كَلِمَا ابْتَدَاهُ عَنْ حُسْنِ الْمَجَازَةِ الْحَلِيمُ
 بر میدارد نفس خود را در میان نمیداند از بداش نیکو بردبار
 يَعْطِي هِمَّتَهُ فِيمَا حَتَّى عَلَيْهِ مِنْ طَلَبِ سُوءِ الْمَكَافَاةِ
 بلند میدارد همت خود را در آنچه مست کرده شده است بر از خواستن جزا بدی
 الْمَالُ تَنْقِصُ النِّفَقَةِ وَالْحِلْمُ يَرْكُو عَلَى الْإِنْفَاقِ
 مال کم میکند و دانش پاک میشود بر دادن
 أَحْوَالُ الدُّنْيَا تَتَّبِعُ الْإِنْفَاقَ وَخُطُوطُ الْآخِرَةِ تَتَّبِعُ
 حالها دنیا پیروی میکند انفاق و بخششهای آخرت پیروی
 الْأَسْتَحْقَاقُ التَّكُونُ إِلَى الدُّنْيَا مَعَ يَأْبَسُ مِنْ سُوءِ
 بجاقت است میل بدین کردن بآنکه دیده میشود از بدی

بهاقت است

تقلبهما جهل الجبل باخراج ما افترضه الله سبحانه من الاموال
 کردنش آن نادانست تخمیل بیرون کردن با بخر خدا فرض کرده است از مالها
 اقبح الجبل السجاء ما كان ابتداء فان كان عن مسخ فحيا
 رشت ترین بجلی است جواز نردی آتش که باشد بخو است پس اگر باشد از خواست آن حیا
 وندقم الحدة ضرب من الجنون لان صاحبها يتدم
 و ببردن تیزی فوجی است از دیوانگی زیرا که خداوند تیزی پشیمان
 فان لم يندم فجنون مستحکم العقل منفعة والعلم
 پس اگر پشیمان نشود پس دیوانه و مستحکم خرد سود است و دانش
 مرفعة والصبر مدافعة الدنيا مصاب مفحة
 بلند است و صبر رهایی است دنیا مایه های با و از آرنده است
 ومنايا موجعة وعبر مقلعة الجزع عند المصيبة
 و مرگهای دردناک است و پند ها برنده است زاری نزد امام
 يزيد لها والصبر عليها يبدوها والشكر على النعمة
 زیاده میگرداند و صبر کردن و شکر کردن بپناه میکند مصیبت را و شکر کردن بر نعمت
 جزاء لما ضيها واختلا بالاتيها التبع بالمعاصي اقبح
 جزای نعمت گذشتهاست و کشند نیست مزینت آید را که شاد شدن بکنه های است
 من ركوبها القلب ينبوع الحكمة والاذن مغنيتها
 از کردن گناهها دل چشمه حکمت است و گوش تازه کننده حکمت است
 الدنيا شرك النفوس وقرارة كل صند ويوس النفوس
 دنیا هم با شریک نفسهاست و آرامگاه هر دشمن و بد نیست نفسها
 طلقه لكن ايدي العقول اغتربا عن الجوس الايام
 گشاده است لکن دستهای عقول گرفته است از در رفتن در بد عینها روزها
 صحايف اجالك فخلدوها احسن اعمالكم بالآخرة
 نامه های و عهد ها شماست پس جاوید گردانند بهترین کردارهای اخیر را و عملها را

دار مستقركم فجهنوا اليها ما يبق لكم البكا من حمية
 خانه آرام شماست پس ساز را کنید بسوی آخرت زیرا که بکایده از برای شما
 الله مفناح الرحمة العمل بالعلم من تمام النعمة الدنيا
 خدا کند رحمت است عمل کردن بعلم از تمام نعمت است دنیا
 غرور حائل وسراب زایل وسناد مائل الجهل بالفضائل
 غرور دهنده سرورده و سراب نیست شونده است و تکیه گاه نادانی با فضیلتها
 من اقبح الدلائل الخطوة عند الخالق بالرغبة فيما لديه
 از رشت ترین دلائل قدم نهادن نزد خالق با روزه آوردن در آنچه نزد او است
 الخطوة عند المخلوق بالرغبة عما في يديه المتقرب بالادب
 قدم نهادن نزد مخلوق با روزه گردانیدن است از آنچه در هر دو دست است نزدیک جویبار
 الفرائض والتواقل متضاعف الارباح المودة تعاطف
 فريضتها و سنتها سودها دو چند است دوستی مودت را دو چندان میکند
 القلوب في املاف الارواح المتقظ في الدين نعمة
 دلهاست در پیوستن جانها بیداری در کار دین نعمت است
 على من رزقه الا صدقا نفس واحدة في جسيم متفرقة
 بر آنکس که روزی او شده دوستان یک نفس اند در تنها در تنها جدا جدا
 العلم يرسدك والعمل يبلغ بك الغاية العلم اقل
 دانش آرد می نماید ترا و عمل میرساند بپایانها از دور دانش سرانجام
 والمعرفة اخر لفائدة الطرم في وثاقتك ما لم يتكلم به فاذا
 شناخت پایان پاداشت سخن در بنده است چندانکه تکلمه باشی آنرا
 تكلمت به صرت في وثاقه الحلم يطفي نار الغضب والحدة
 هر گاه گفتی آنرا کشتی تر در بند او بر داری می شناند آتش خشم را و تیزی
 تاج احراقه المؤمن نفسه اصلب من الصلابة هو
 تاج و ختن سوزش او است نفس مسلمان سخت تر است از سنگ سخت و خود

أَذَلَّ مِنَ الْعَبْدِ الْمَشْدُ بِالْقَدِّ وَلَا مَقَارِنَةَ الضَّدِّ الْحَالِ
خوار تر و فرور از بنده از میان بد و زدن به نه که نزدیکی با دشمن خردمند تر است از بنده

يَتَقَاضَى نَفْسُهُ بِمَا حَبَّ عَلَيْهِ وَلَا يَتَقَاضَى لِنَفْسِهِ بِمَا حَبَّ
تقاضا میکند نفس خود را با آنچه واجبست بر او و تقاضا نمیکند از برای نفس خود با آنچه واجبست از برای او

عَلَيْهِ وَلَا يَتَقَاضَى لِنَفْسِهِ بِمَا الْغُيُوبُ دَارِ حُضْنٍ ذَلِيلٍ لَا يَمِيعُ
و تقاضا نمیکند از برای نفس خود گشایها خانه پناه خوار نیست که باز نیندازد

أَهْلَهُ وَلَا يَحْرُزُ مِنَ الْجَا إِلَيْهِ الْكَرِيمُ إِذَا احْتَجَّ إِلَيْكَ عَقْلًا
کس خود را و نگاه نمیدارد آنرا که پناه برد بسوی او نیکوکار هرگاه که حاجت مند شود بسوی تو معنی

وَإِذَا احْتَجَّتْ إِلَيْهِ كَفَالَتْكَ اللَّيْمُ إِذَا احْتَجَّ إِلَيْكَ اخْفَاءُ
و هرگاه تو حاجت مند شوی بسوی او برادر کار ترا ناکس هرگاه محتاج تر شوی پابرهنه سازد ترا

وَإِذَا احْتَجَّتْ إِلَيْهِ عَنَّا كُتِّ التَّعَجُّدِ بَعْدَ عِلْمِ كُفَّارِ الطَّالِقِ
و هرگاه تو حاجت مند شوی بسوی او برنج اندازد ترا عبادت کننده علم همچو خوار سیاست که

يَدُورُ وَلَا يَبْرُحُ مِنْ مَكَانِهِ الْكَرِيمُ يَعْفُو مَعَ الْقُدْرَةِ وَيَعْدِلُ
میکرد و دور نمیشود از جای خود نیکوکار در میگذرد از گناه معذرت نمایی و عدل میکند

فِي الْأَمْرِ وَيَكْفِ اسَاتِبَهُ وَيَبْذُلُ إِحْسَانَهُ يَكُونُ النُّوبَةُ
در فرمان رواکت و باز میدارد بدی خود را و در کار میکند نیکویی خود را توبه

نَدَمَ بِالْقَلْبِ وَاسْتَخْفَا بِاللِّسَانِ وَتَرَكُ بِالْجَوَارِحِ
پشیمان نیست بدن و طلب کردن آمرزش است بزبان و گذاشتن ناشایست است بالذات

وَاصْبَارًا لَا يَعُودُ الْجُودُ مِنْ غَيْرِ رَجَاءٍ الْمَكْفَاتِ
و در دل آوردن است آنرا که دیگر باز نکردد بناسايشته بخشیدن بی آنکه امید باشد از او

وَلَا خَوْفَ حَقِيقَتِهِ الْجُودُ إِعْطَاءُ هَذَا الْمَالِ فِي حَقِّهِ
و بی آنکه ترشی باشد مغز بخشش است دادن این مال در رضای خدا

دَخَلَ فِي بَابِ الْجُودِ الْمُؤْمِنُ إِذَا نَظَرَ عَيْتَهُ وَإِذَا سَكَتَ
در رفتن نیست در در بخشش مسلمان هرگاه نگاه کند پند نمید و هرگاه خاموش شود

تَفَكَّرَ وَإِذَا تَكَلَّمَ ذَكَرَ وَإِذَا عَطَى شَكَرَ وَإِذَا بَتَلَ صَبَرَ الْمُؤْمِنُ
اندیشه کند و هرگاه سخن گوید یاد کند و هرگاه داده شود شکر گوید و هرگاه گرفتارش شود صبر کند مسلمان

إِذَا أَوْعَظَ أَرْجَحَ وَإِذَا حَذَرَ حَذَرَ وَإِذَا عَبَّرَ عَبَّرَ
هرگاه پند داده شود باز ایستد و هرگاه تهدید کند بترسد و هرگاه بگذرد بگذرد پند گوید و هرگاه

ذَكَرَ وَإِذَا ظَلَمَ عَفَرَ الْفَقْرُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ وَمُرْجِحُهُ
یاد کرد شود و هرگاه ستم بیند درگذرد درویشی سلاح و است جنگ مسلمان است و مرجع کننده

مِنْ حَسَدِ الْجِرَانِ وَتَمْلُقُ الْأَخْوَانَ وَتَسْلُطُ السُّلْطَانِ
از حسودی همسایگان و حاجت مند می برداردان و فرمان گرفتن پادشاه

الصَّدِيقُ مَنْ كَانَ نَاهِيًا عَنِ الظُّلْمِ وَالْعَدْوَانِ
دوست گشت که باز دارد باز نمیدارد از ستم و جور

مَعِينًا عَلَى الْبِرِّ وَالْإِحْسَانِ التَّقْوَى الْكَدَّ سَدَبُ
و باشد یاری دهنده بر نیکویی و نیکویی کردن ترس سخت دست آور نیست

بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ أَنْ أَخَذَتْ بِهِ وَجَنَةٌ مِنْ عَذَابِ الْيَمِّ
میان تو و میان خدا اگر میان کاری و سپهرشت از عذاب دردناک

الْكَرَامَةُ تَقْسِدُ مِنَ اللَّيْمِ بَقْدَرِ مَا تَصْلُحُ مِنَ الْكَرِيمِ الْحَالِ
نیکویی تباه میکند از ناکس با اندازه آنچه می سازد از نیکوکار نادان

صَخْرَةٌ لَا يَنْفَقُ مَاؤُهَا وَشَجَرَةٌ لَا يَحْضُرُ عُودُهَا وَارْضَ لِنَظَرِ
سنگیست که نمی کشاید آب آن و درختی است که سبز نمیشود چوب آن و زمین است که نگاه

عُشْبَهَا النَّاسُ طَالِبَانِ طَالِبٌ وَمَطْلُوبٌ مِنْ طَلَبِ
گیاه او مردمان خواستار آنند و طلبکار آنند و طلب کرده شده پس هر که طلب

الدُّنْيَا طَلِبَةُ الْمَوْتِ حَتَّى يُخْرِجَهُ عَنْهَا وَمَنْ طَلَبَ الْآخِرَةَ
دنیا کننده طلب دگر تا آنکه بیرون برد او را از دنیا و هر کس طلب کند آخرت

طَلَبَتِ الدُّنْيَا حَتَّى يَسْتَوْفِيَ رِزْقَهُ مِنْهَا الْأَمَانَةُ وَفَاءُ
طلب کند دنیا او را تا آنکه برساند روزی او را در دنیا امانت رسانیدن

صدق الافعال والكذب والافتراء خيانة الاقوال البخل ستم
کردار راست است و دروغ و پندار نارسایی گفتار است بخیل آسان
میگردد

من عرضه يكثر مما أمسك من عرضه ويضيع من دينه
بذات عرض خود بیشتر از آنچه نگاه میدارد از عرض خود ضایع میکند از دین خود

اضعاف ما حفظ من نشبه الراضي بفعل قوم كذا اخل
زیاده از آنچه نگاه میدارد از او بسته خود خشنود بکار جماعتی همچو داخل است

فيه معهم ولكل داخل في باطل اثنان اثنان الرضا به وانما العمل
در کار با ایشان و هر داخل کننده در باطل دوگانه است یکی که راضی بودن با باطل و سه

به الاجل محتوم والرفق مقسوم فلا يعمن احدكم ابطلا
کردن با باطل و عده بریده شده است و در روزی بخش کردن بسوی باید که اندوهگین نشود از شهادت روزی

فان الحرص لا يقدم والعفاف لا يؤخره والمؤمن بالعمل
بدستی که از پیش نمی نهد روزی و خود داری باز نمی نهد روزی و مسلمان بشکایتی

خالق الناس ثلاثة فعالم رباني ومتعلم على سبيل نجاه
سازگارست مردمان سه گانه یکی عالم ربانی و تعلیم گیرنده از برای رستگاری

وهم رعا اتباع كل ناعق لهم يستضيوا بنور العلم
و نادانان کول بی روان هر چو بان و صحرانشین روشنایی نمی یابند برونش دانش

ولم يلجوا الى ركن وثيق الراضي عن نفسه مستور
و پنهان نمی یابند بگوشه محکم و خشنود از نفس خود را پوشیده است

عنه عيبه ولو عرف فضل غيره كساه مائه من
از او زشتی او و اگر بشناسد افزونی غیر خود را پوشاند بر خود آنچه در دست

والجسبان والمرء باصغر به بقلبه ولسانه ان قال قال
و زبان و مرد بکوشت پارد در گروست بد خود و زبان خود ان اگر گفت

بحسان وان نطق نطق بسان النعمة موصولة بالشكر
بدل گفت و اگر گفت در آمد گفتار زبان گفت نعمت بیوسته است بشکر

والشكر موصولة بالمنة وهما مقرونان في قرن فكن ينقطع
و شکر بیوسته است بزیادتی و هر دو نزدیک اند در یکجا پس نمی برد زیادتی

المزيد من الله سبحانه حتى ينقطع الشكر من الشاكر الذكر
زیادتی از خداوندی که پاکست تا آنکه میرسد شکر که از شکر کننده یاد

ليس من مراسيم اللسان ولا من مراسيم الفكر ولكنه اول
نیست از بنیادهای زبان و نه از بنیادهای اندیشه لکن بنیاد

من المذکور وثان من الذکر العقل خلیل المؤمن والعلم
اول از آن کسی است که یاد او کنند و پس از آن زیاد کننده خرد دوست مسلمان است و دانش

وزيره والصدور امير جنوده والعقل قمة الزمان يخون صاحبه
وزیر او است و صدر امیر لشکر او است و عقل کارگردار است زمانه جنات میورزد با صاحب

ولا يستعيب لمن عاتبه الايمان والعمل اخوان توأمان وثان
و بفریاد نمی رسد مرا کسی که با او عتاب نماید ایمان و عمل طاعت دو برادرند که بیک شکر اند و در هر دو آید

لا يقدر فان لا يقبل الله احدهما الا صاحبه المذلة والمهانة
که از هر جدا نمیشود و نمی پذیرد خدا یکی از ایشان را مگر بان ذکر دلیلی و خواری

والشفق في الطمع بالحرص الصبر على مضض الغصص
و بدینختی در آرزو با آرزوست شکیبائی بر کزیده ها دستگیری ها

يوجب الظفر بالفرص الناس كالشجر شراكبه واحد وثمة مختلف
می آورد فیه روزی را بدارست ماینها مردمان همچو درخت اند آن یکست و میوه آن گوناگونست

الطمع مورد غير مصدر وضامن غير موف العقل صاحب
آرزو فرود آورنده است نه بالا برنده و ضامن شونده است نه ادا کننده خرد خداوند

جيش الرحمن والهوى قائم جيش الشيطان والنفس
شکر خداست و آرزو سر لشکر شیطانست و نفس

متجاذبة بينهما فانها غلب كانت هي بالشفق في حيزه العقل
در کشاکش افتاده است میان این دو لشکر هر کدام غالب شود می باشد نفس و در هر دو آید

وَالشَّهْوَةُ ضِدَانٍ وَمُؤِيدُ الْعَقْلِ الْعِلْمُ وَمُزِيلُ الشَّهْوَةِ الْهُوْيُ وَالنَّفْسُ
 وازدود و دوشمنانند یاری دهنده خرد علم است و از بندگی آرد و لغو است و نفس
 مَتَنَزِعَةٌ بَيْنَهُمَا فَاتِيهًا قَهْرًا كَأَنَّكَ فِي جَانِبِهِ السَّيِّدُ مِنْ لَا يَصْنَعُ
 انزاع کننده کشنده است میان ایشان هر کدام قهر کند و دیگری بطرف خود کشنده مختار نیست بصنعت کار نکند
 وَلَا يَخَادِعُ وَلَا تَعْرِى الطَّامِعُ الْعِلْمَ عِلْمَانِ مَطْبُوعٌ وَمَسْمُوعٌ وَلَا
 و فریب ندهد و فریب پذیر و طمعکار دانش دوست و یکی دانش دوست و یکی طمعکار
 يَنْفَعُ الْمَطْبُوعُ إِذَا لَمْ يَكْ سَمْعُوكَ لِلْمُؤْمِنِ دَابَّةُ زَهَادَتِهِ وَهَمُّهُ
 سود ندهد دانش دوست است هرگاه که باشد دانش سنجیده مسلمان خوی او ترک دوست و قصد
 دِيَانَتُهُ وَغَرَضُ قِنَاعَتِهِ وَجَدَهُ لَا خَيْرَ لَهُ قَدْ كَثُرَتْ حَسَنَاتُهُ وَعَلَّتْ
 دین داری اوست و غرض از قناع اوست و کوشش او از برای آخرت اوست تحقیق بسیار درستی را نیکوهای او
 دَرَجَاتُهُ وَتَنَارَفَ خِلَاصُهُ وَنَجَاتُهُ الْكَذَابُ وَالْمَيْتُ سِوَاهُ
 پایه او و برتر است رستگاری او و زهائی او دروغ گو و مرده برابرند
 فَإِنْ فَضِّلَكَ الْحَيُّ عَلَى الْمَيْتِ الثَّقَةُ بِهِ فَإِذَا لَمْ يُؤْتَوْكَ بِكَلَامِهِ
 بدیستی که از تو بدی زنده بر مرده است که اعتماد بر او توان کرد پس هرگاه اعتماد نشاید کرد بکفار او
 بَطَلَتْ حَيَاتُهُ الْحَاسِدُ يَظْهَرُ رُودُهُ فِي أَقْوَالِهِ وَيَخْفَى بَعْضُهُ
 باطلست زندگانی حسود آشکارا میکند دوستی خود را کفار خود و پنهان میکند دشمنی خود را
 فِي أَعْمَالِهِ فَلَهُ اسْمُ الصَّدِيقِ وَصِفَةُ الْعَدُوِّ النَّفْسُ لَامَرَةٌ
 در کردار خود پس او را نام دوست و صفت دشمن نفس فرمایند
 الْمَسْئَلَةُ تَمَلُّقُ تَمَلُّقِ الْمَنَافِقِ وَتَتَصَنَّعُ بِصَنَعِ الصَّدِيقِ
 خسته شده فروتنی میکند خودی را دوستانه کار میکند دوست
 الْمُوَافِقُ حَتَّى خَدَعَتْ وَتَمَكَّنَتْ تَسَلَّطَتْ تَسَلَّطَ الْعَدُوِّ
 سازگار تا آنکه فریب دهد و جای گرفت و مسلط شده همچو مسلط شدن دشمن
 وَتَحْكُمُ بِحُكْمِ الْعَتَقِ وَأَوْدَعَتْ مَوَارِدَ السُّوءِ الْحُكْمُ وَالشَّرُّ
 و حکم کند حکم کردگار نفس که از خود درگذرد و فرود آرد صاحب در جای بد حکیمان برترین
 خرد را

النَّاسُ مَوْرِدًا وَالزُّهْمُ صَبْرًا وَاسْتَرْعَمَ عَقْلًا وَاسْتَعْمَمَ أَخْلَاقًا
 مردمان اند و بخت است و بیشتر مردمان اند بصبر و شتابان ترین مردمان اند و کشاده ترین در خویها
 الْعِلْمَاءُ أَطْهَرُ النَّاسِ أَخْلَاقًا وَأَقْلَهُمْ فِي الْمَطَامِعِ أَغْرَاقًا
 دانشمندان پاکیزه ترین مردمان اند در خویها و کمترین مردمان اند در طمعها از روی نژاد
 الْإِنْسَانُ فِي ثَلَاثَةِ الرُّوُجَةِ الْمُوَافِقَةُ وَالْوَلَدُ الْبَارُ وَالْأَخُ الْمُوَافِقُ
 خوی کوفتن در سه چیز است در زن سازگار و فرزندی سازگار و برادر سازگار
 السُّؤَالُ يَضْعِفُ لِسَانَ الْمُتَكَلِّمِ وَتُكْسِرُ لُبَّ الشَّجَاعِ الْبَطْلُ
 درخواست قوتان میسازد زبان گوینده را و می شکند خرد دلیر را
 وَيُوقِفُ الْحَزَنُ الْغَرَمَ مَوْقِفَ الْعَبْدِ الدَّلِيلُ وَيُذْهِبُ
 باز میآورد آزارده عزیز را در جای بنده خوار و می برد ریائی و نور
 بِهَا الْوَجْهَ وَتُحَقِّقُ الْبَرْقَ الطَّعَامُ يُوَكِّلُ عَلَى ثَلَاثَةِ مَعْ
 روی را و نیست میگرداند روی را خودی را خورده میشود و بسم کند
 الْأَخْلَاقُ بِالسُّرُورِ مَعَ الْفُقَرَاءِ بِالْإِيثَارِ مَعَ أَوْلِيَاءِ الدُّنْيَا
 با برادر بشادی و با بدویشان با پاشیدن و دهش و با رفیقان دنیا
 بِالْمُرُوءَةِ الْمُرُوءَةُ وَالْعَدْلُ فِي الْأَمْرِ وَالْعَفْوَ مَعَ الْقُدْرَةِ وَالْوَسْطَةُ
 شجاعت مردوت و عدل در فرمان دهی است و عفو با توانائی و واسطه
 فِي الْعُسْرَةِ أَلْذَلُّ بَعْدَ الْعِزِّ يُوَارِي عِزَّ الْوَلَايَةِ الْحَاظِمُ
 در سختی خوارتر پس از عزت برابر عزیز است در برتری آگاه است
 مَنْ شَكَرَ النِّعْمَةَ مُقْبِلَةً وَصَدَرَ عَنْهَا وَسَلَاهَا مُوَلِّسَةً
 که شکر گوید نعمت را آنکه روی آرد بدو و صبر کند و خوشنود باشد هرگاه روی براند
 مَذْرُوءَةُ الْمُتَعَدِّي كَثِيرُ الْأَصْدَادِ وَالْأَعْدَاءُ الْمُنْصِفُ كَثِيرُ الْأَوْلِيَاءِ
 و پست است گم کند کسی ستمکار را دشمنان بسیار است و دادگوار دوستان بسیار
 وَالْأَوْدَاءُ الْعَالِمُ حَتَّى بَيْنَ الْمُؤَيِّ الْجَاهِلِ مَيْتٌ بَيْنَ الْأَحْيَاءِ
 دانایان زنده میان مردگان نادان مرده است میان زندگان

الْاِخْوَانُ جَلَاءُ الْهَمِّ وَالْاَحْزَانُ الصَّدَقُ جَمَالُ الْاِنْسَانِ وَدَعَامَةُ
 برادران زداينه اند و همها راسني زيبايي آدمي است و ستون
 الْاِيْمَانُ السُّبُوتُ مَصَادِقُ الشَّيْطَانِ الْحَيَاءُ مِنْ اَمْرِ سُبْحَانَهُ بَقِي
 ايمان است آرزوها شكاهه هاي شيقاست شرم از خدا نگاه
 عَذَابُ النَّارِ الَّذِي يُوْجِبُ الْاَعْتِبَارَ وَيَوْمُنِ الْاَعْتِبَارِ وَيَوْمُنِ
 از عذاب آشي ياد خدا لازم ميكند بر پي يافتن و ايمن ميكردن از سختي و مبرم ميگردد
 الْاَسْطُفَارُ التَّهْمُ عَلَى الْمَعَاصِي يُوْجِبُ عِقَابَ النَّارِ الْعَقْلَةُ
 هم پيشي تاختن بر كنه ها واجب ميكردن گرفتاري آشيلا بيجزدي
 تَكْسِبُ الْاَعْتِبَارَ وَتَدْفِي مِنَ الْبَوَارِ الْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ إِلَى الدُّنْيَا بِعَيْنِ
 بدست مي آرد قريب خورده و نزديك ميكردن بويراني مسلمان نگاه ميكند بسوي دنيا بجهشم
 الْاَعْتِبَارَ وَيَقِيَاتُ فِيهَا بَطْنُ الْاَضْطِرَارِ وَيَسْمَعُ فِيهَا بَاذِنُ
 عبرت وقوت ميخورد درو بشكم كاجار و ميشنود درو بكوش
 الْمَقْتِ وَالْاَبْغَاضِ الْجُلُوسُ فِي الْمَسْجِدِ بَعْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى
 دشمني و عداوت نشستن در مسجد بعد از برآمدن صبح تا
 حِينَ طُلُوعِ الشَّمْسِ لِلْاِسْتِغْثَالِ بِذِكْرِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ اسْرَعُ فِي تَقْسِيرِ
 زمان برآمدن افتاب از بركي مستغول شدن بذكر خدا كه پاكست شد بنده تراست در سا
 وَمِنَ الضَّرْبِ فِي قُطَارِ الْأَرْضِ الْعِبَادَةُ الْخَالِصَةُ أَنْ لَا يَرْجُوَ الْوَالِدَ
 از كردن در كنه ها زمين بنده كي پاكيزه خالص است كه اميد دارد مرد
 الْأَرِيَّةَ وَالْخَافَ الْأَذْنِبِ الْمُسْكِلَةَ طُوقُ الْمَذَلَّةِ تَسْلُبُ الْعِزَّ
 مكره بخود و ترسه مكر از كناه خود خواستگي كنده خواريت مي دبايه از عزيز
 عِزَّةَ وَالْحَسْبُ حَسْبَةُ الْعَقْلِ أَنْ تَقْتَصِدَ فَلَا تُسْرِفَ وَتَعْدُ
 عزت اول و از پاك كوه كوه و اول خرد است كه ميانه روي گهي وزي اندازد نذهي و وعده
 فَلَا تَخْلَفْ وَإِذَا عَضْتَ حَلَمْتَ الْعَدْلُ أَنْ تَظْلِمَ تَصِفَتْ
 پس خلاف نمي و هرگاه حشم گيري بر داري گهي عدل است كه تو هرگاه ستمكار شوي انصاف مي

وَالْفَضْلُ أَنْ تَقْدِرْتَ عَفْوَتُ الْوَفَاءِ حِفْظُ الذَّمِّ وَالْمَرْءُ
 و فضل آنست كه تو هرگاه توانا شوي از كناه ده گدزي وفا نگاه داشتن عافيت مروت
 تَعَبًا دَوَا الْأَرْحَامِ الْمَرْءُ يَتَغَيَّرُ فِي ثَلَاثِ الْقُرْبِ مِنَ الْمُلُوكِ
 نگاه داشتن خويشاست مرد از حال خود ميكردد در سه چيز در نزديكي بادشاهان
 وَالْوَلَايَاتِ وَالْغِنَاءُ مِنَ الْفَقْرِ مَنْ لَمْ يَتَغَيَّرْ فِي هَذِهِ فَهُوَ
 و فرمان روايها و توانگري از درويشي بس هر كس در اينها از حال خود نكردد پس
 دُوْعَقْلُ قَوْمٍ وَخَلْقُ مُسْتَقِيمٍ وَكَانَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ
 خداوند عقل درست و خوي راست بود حضرت مرتضي عليه السلام
 إِذَا أَنَا نِي عَلَيْهِ فِي وَجْهِهِ يَقُولُ اللَّهُمَّ أَنْتَ أَعْلَمُ بِي مِنْ
 هرگاه او را در برابر او مي شنود آدمي گفت كه خدايا بداني كه تو دانا تر ي بجان من
 نَفْسِي وَأَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْهُمْ اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي حَيًّا مِمَّا
 از من و مرد دانا ترم نفس خود از ایشان خدايا بگردان مرا بهتر از اينه
 يَظُنُّونَ وَأَغْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ الْمُؤْمِنُونَ لَا نَفْسٌ هِيَ تَمُوتُ
 آيستان گمان مبرند و بيا مسرف انجمن از آيستان نميدانند مسلمان از بدي يقين دارم مهم اند
 وَمِنْ قَارِطِ زِلْزَلِهِمْ وَجَلُونَ وَلِلدُّنْيَا عَاقِبَتٌ وَإِلَى الْآخِرَةِ
 و از كنه ها ي بسيار خرد ترسناك اند و ازاد كننده دنيا اند و بسوي آخرت
 مُسْتَأْتُونَ وَإِلَى الطَّاعَاتِ مَسَارِعُونَ السَّيْفُ فَاتِقُ
 آرزو منداند و طاعتها شتابنده است و شمشير كشانده است
 وَالَّذِينَ رَاتِقُ فَالَّذِينَ يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالسَّيْفُ يَنْهَى
 و دين بنده كننده پس دين مي فرمايد بنيكو كاري و شمشير منع ميكند
 عَنِ الْمُنْكَرِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوَاتُ الْمَعْرُوفِ
 از بدي گفت خداي مرشدين است در كشتن كشان زنديكي شكوي
 لَا يَمُوتُ إِلَّا بِلَثَلِ بِنَصِغِيهِ وَتَجْهِيهِ وَسَرَّهُ فَإِنَّكَ إِذَا أَصْغَرْتَ
 تمام ميشود مگر سه چيز كوچك شمرده ميشود او زود كردن و ستره پنهان كردن كوچك داري بگوئي يا

بِالْجَلَى بِالْجُودِ وَالْوَفَا بِالْعَهْدِ ^{بازرسی بخشاش است و وفا بعهدها نمودن بر هر کاری که هم عود نیست} التَّقْوَى ^{و تقوی} لَعَوْضَ عَنْهُ
 وَلَا خَلْفَ فِيهِ ^{و چیزی در قیام مقام نیست} الْمُؤْمِنُ ^{مسلمان} مَن يَحْمِلْ ^{آشت که بردارد} إِذْكَ النَّاسِ ^{درج مردم را} وَلَا يَتَذَكَّرُ ^{و نیاز دارد}
 أَحَدٌ بِهِ ^{کسی از او ترس} الْخَوْفُ مِنَ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا ^{از خدا در دنیا} يَوْمَ مَنَ الْخَوْفُ فِي الْآخِرَةِ ^{بزرگتر است از ترس در آخرت}
 مِنْهُ ^{از خدا} الْقَرِيبُ النَّاصِحُ ^{نزدیک و پندگو} هُوَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ ^{عمل شایسته} الطَّاعَةُ وَالْمَرْهُو ^{است فرمان برداری و شکوایی از کسی} الْمَخْرُ
 الدَّارِجُ ^{سودمند است} الْكَرِيمُ ^{نیکی کار است} مَن صَانَ عَرْضَهُ ^{که نگاهدارد عرض خود را} بِعَالِهِ ^{و انکساری} وَاللَّيْمُ ^{که نگاه دارد} مَن صَانَ
 مَالَهُ ^{دنیای خود را} بِعَرْضِهِ ^{مسلمان است که نگاه دارد} الْمُؤْمِنُ ^{دین خود} مَن وَفَى ^{و بدو کار است} دِينَهُ ^{نگاه دارد} فِي دُنْيَا ^{نگاه دارد} وَالْفَاجِرُ ^{نگاه دارد} مَن
 وَفَى ^{نگاه دارد} دِينَهُ ^{دین خود} أَلَوْعُ ^{بر هر کاری است} الْوَقُوفُ ^{نزد بر سینه شدن چیزی} عِنْدَ الشَّهَةِ ^{است} التَّقَى
 أَنْ تَقِي ^{است که پرهیزد} الْمَرْكَمَ ^{از هر چه که کار خردمند است} بِأَيْمَانِهِ ^{که ضایع نشود نفس و دین چه} الْعَاقِلُ ^{سازد او را} أَنْ لَا يُضِيعَ ^{از دست ندهد} لَهُ نَفْسًا ^{می باشد نهنگی} فِيمَا
 لَا يَنْفَعُهُ ^{سود ندارد} وَلَا يَقْتَنِي ^{و بگزیند} مَالًا ^{آنرا که یاد شود با او خشم} يَصْحَبُهُ ^{می باشد نهنگی} الْغَضَبُ ^{بدی دور} يَتَرَكُو ^{است} الْحَقُّ
 اللَّهُ ^{باری} يُفْسِدُ ^{تباہ میکند} عَزَائِمَ ^{دشمنی را} الْحَدِّ ^{راستی مردم بد یافتن مردم از بصورت} الْمَرْءِ ^{مرد} بِفُطْنَةٍ ^{مرد} لَا يَصُورُ ^{مرد} تَهَهُ ^{مرد} الْمَرْءِ
 لَفَقَتَهُ ^{کامت مردم است} لَا يَسُدُّ ^{کشاده روی دیوار فتح بخش و خوبی تابانست} مَوْنُ ^{جواز نرد} وَخَلَقَ ^{جواز نرد} مَشْرِقَ ^{جواز نرد} السَّعَاءِ
 وَالْحَيَاءُ ^{و شرم} أَفْضَلُ ^{افزونترین} الْمَعْرُوفِ ^{نیکی} وَأَقْرَبُ ^{و بزرگ داشتن مهمان است} الصُّيُوفِ ^{مهم از ترس} النَّاسِ ^{از ترس} خَوْفِ

الخلق الفتوة نایل مبدول و اذی مکفول الموقوت
 جونیست جونیست و اذی مکفول الموقوت
 جونیست جونیست و اذی مکفول الموقوت

الذَّلَّ نَعَجَلُوا ^{خواسی می شتابند بخواری سبزه بزرگترین چیزهاست از رویان در زمان حال و زمان} الذَّلَّ ^{مرد} التَّجَاجُ ^{مرد} الْكِبَرُ ^{مرد} أَشْيَاءُ ^{مرد} مَضَرَّةٌ ^{مرد} فِي الْعَاجِلِ ^{مرد} وَالْآخِرِ
 الْعِلْمُ ^{دانش} أَكْثَرُ ^{بیشتر} مَن أَنْ يَحَاطَ ^{فرا رسیده شود} بِهِ ^{بسی میبرد} فَخُذُوا ^{مرد} مِنْ عِلْمِ ^{مرد} أَحْسَنِهِ ^{مرد} الذَّلَّ
 السُّعَى ^{بد} لَا يَطْنُ ^{کون نمرد} بِأَحَدٍ ^{نیکی} خَيْرًا ^{نیکی} لِأَنَّهُ لَا يَرَاهُ ^{از برای آنکه و نمی بیند} إِلَّا بِوَصْفِ ^{مرد} نَفْسِهِ
 الشُّكْرُ ^{شکر} أَكْثَرُ ^{بزرگ} قَدْ رَأَى ^{از برای آنکه} مِنَ الْمَعْرُوفِ ^{مرد} لَأَنَّ الشُّكْرَ ^{از برای آنکه} يَبْقَى ^{مرد} وَالْمَعْرُوفُ ^{مرد} يَنْفَدُ
 يَقْنِي ^{نمی ماند} اللَّهُمَّ ^{مرد} مَصَادُ ^{مرد} لِسَائِرِ ^{مرد} الْفَضَائِلِ ^{مرد} وَجَامِعُ ^{مرد} لَجَمِيعِ ^{مرد} الرَّدَائِلِ
 وَالسُّوَابِ ^{و بدیها} وَالذَّنَايَا ^{و ناکیها} وَالْمَوَدَّةِ ^{مروت} اسْمُ ^{نام} جَامِعٍ ^{مرد} لِسَائِرِ ^{مرد} الْفَضَائِلِ
 وَالْمَحَاسِنِ ^{و بدیها} الْحَازِمِ ^{آگاه} مَن يُوحِرُ ^{است که او بسوزاند} الْعُقُوبَةَ ^{بازخواست} فِي سُلْطَانِ ^{در فرود گرفتن} الْغَضَبِ
 وَيَجْعَلُ ^{و بشتابد} مَكَاتِ ^{ب داشت} الْأَحْسَانَ ^{می شود} اغْتِنَا ^{و فرصت یافتن} مَا لِقَرَصَةِ ^{مرد} الْأَمْكَانِ ^{مرد} الْكَيْسِ
 مَن مَلَكَ ^{است که بدست} عَيْنَانِ ^{از روی خود} سَهْوَتَهُ ^{خردمند است} لَعَا ^{است که عتاب شود بر هر چه از روی} قَلَمٍ ^{مرد} غَلَبَتْ ^{مرد} نَوَازِعَ ^{مرد} أَهْوَايِهِ
 الْكَلَامُ ^{سخن} كَالدَّوَارِ ^{همچو دوایر} قَلِيلَةٍ ^{سودمند است} يَنْفَعُ ^{و بسیارش کشنده است} وَكَثِيرَةٍ ^{منع جمیل و زیبا} قَاتِلِ ^{مرد} الْمَنْعِ ^{مرد} بِالْحَمِيلِ
 مِنَ ^{از وعده دادن و از جای گرفتن از پادشاهان} الْوَعْدِ ^{مرد} الطَّوِيلِ ^{مرد} الْمَكَانَةِ ^{مرد} عَنِ ^{مرد} الْمُلُوكِ ^{مرد} مِفْتَاحُ ^{مرد} الْمُنْعَةِ
 وَيَذَرُ ^{و بگذارد} الْفِتْنَةَ ^{مرد} التَّسْلِطَ ^{مرد} عَلَى ^{مرد} الضَّعِيفِ ^{مرد} وَالْمَمْلُوكِ ^{مرد} مِنْ ^{مرد} لَزْمِ
 وَتَحْتِ ^{و تحت} فَتَنَةٍ ^{مرد} دَسْتِ ^{مرد} يَفْتَنُ ^{مرد} تَقْوَى ^{مرد} وَبِرٍّ ^{مرد} أَوْ ^{مرد} بِلَا ^{مرد} اِزْوَابَةٍ

الْقَدْرَةُ الضَّامِرُ الصَّيَاحُ أَصْدَقُ شَهَادَةٍ مِنَ الْأَلْسَنِ وَالْفَصَحِ
 تواند یکی ست اندیشه درست رستگرت در کوهی اندیشه های کویا
 الرَّفَقُ بِقَاحِ الصَّلَاحِ وَعَنُودُ النِّجَاحِ أَوْقَاتُ الدُّنْيَا
 نرمی استی درستی است و غنیمت استکاری هنگام دنیای
 وَإِنْ طَالَتْ قَصِيرَةُ الْمَتْعَةِ بِهَا وَإِنْ كَثُرَتْ يَسِيرَةُ الطَّعْمِ
 اگر چه دراز شود کوتاه است و برخوردن بدنی اگر چه بسیار شود اندک است
 الصَّنِيعَةُ إِذَا لَمْ تَكُنْ تَرْتَبِ أَخْلَقْتَ كَالثَّوْبِ الْبَالِي وَالْأَلَا
 نیکی کردن هرگاه دایم نکند نگاه داشتن نکند که هر چه جامه پر سیده
 بَنِيَّةُ الْمَتْلَعَةِ الشَّرَكَائِنِ فِي طَبِيعَةٍ كُلِّ أَحَدٍ فَإِنْ غَلِبَتْ
 و بناهای بازمانده بدی جایگزین است در خوبی هر کس اگر غالب شود
 صَاحِبَةُ بَطْنٍ وَإِنْ لَمْ يَغْلِبْهُ ظَهَرَ الْغَدْرُ يَعْظُمُ الْوَرْدُ
 اندوخته بدی پوشیده شود و اگر غالب شود بدی آشکار شود بیوفایی بزرگ میگرداند کلاه
 وَيَزِيدُ بِالْقَدْرِ الْمَقَادِيرُ تَجْرِي بِخِلَافِ التَّقْدِيرِ وَاللَّهْ
 و کم میگرداند قدر را اندزهای کار میگذرد بخلاف آنچه بنده اندازد کند و اندیشه
 انْجَازُ الْوَعْدِ مِنْ دَلَائِلِ الْمَجْدِ الشَّمْسُ لِلْمَجْدِ مِنْ سَعَادَةِ
 بجای آوردن وعده از نشانه ها بزرگیست دامن بمان زدن از برای کوشش زینار خیزی
 الْحَيَّةُ الْعَاقِلُ مَنْ سَلَّمَ إِلَى الْقَضَاءِ وَعَمِلَ بِالْحَزْمِ الْكَيْسُ
 حیث است خود مندا نشسته کردن نهاده بسوی امر خدا و آنچه کند با کاه میگذر زینر
 مِنْ تَجْلِيلِ الْحَيَاءِ وَادِّعِ الْحَالِمُ الْكَامِلُ مَنْ غَلَبَتْ حَيْدُهُ
 آنست که سرپوش مشرم بپوشد و چه برداری مرد تمام امریکه غالب شود و افروزی
 هَزَلَةُ الْعَاقِلِ مَنْ مَعَ هَوَاهُ بَعْقَلُهُ الدَّهْرُ وَحَالَتِ
 برهزل او خردمند آنست که بکند آرزوی خود را بعقل خود روزگار را دو حالت است
 إِبَادَةٌ وَافَادَةٌ فَمَا إِبَادَةٌ فَلَا رَجْعَةَ لَهُ وَمَا افَادَةٌ فَلَا يَفَالَهُ
 هلا کردن و بخشیدن پس ترا که هلا کردی او را باز گشت نیست و ترا که بخشید پایدی نیست

الْأَسْطَحَالَةُ لِسَانُ الْعَوَاكِي وَالْجَهَالَةُ الْاِفْتِخَارُ مِنْ صَغَرِ الْأَقْدَامِ
 کردن کشتی کردن زبان کراهی و نادانی است بخود نازیدن از کوهی اندازها
 الْحَقْدُ مِنْ طَبَايِعِ الْأَشْرَارِ الْحَقْدُ نَارٌ كَأَمْنَةٍ لَا تَطْفَأُ إِلَّا بِالظُّفْرِ
 برزدونی خویش برانست بداندیشی آنست که بهمان است نمی نشیند آن نش
 الْمُؤْمِنُ آمِنٌ عَلَى نَفْسِهِ مِغَالِبٌ هَوَاهُ وَحَسَنُ الْحَسَنِ
 مسلمان امین است بر نفس خود سرآمیده است بر زوی خود و بدو در خود
 عَيْتٌ فَاضِحٌ وَشَحٌّ قَادِحٌ لَا يَشْفِي صَاحِبَهُ إِلَّا بُلُوغُ أَمَالِهِ
 عیب است رسوایند و خجیلی است برده شغاف می بخشند خواوند خسران فکر سیدن امیدها
 فَيَمُنْ بِحَسَنَةِ الْأَلْفَاظِ قَوْلُ الْمَعَانِي الْأَعْتَرَفُ شَفِيعٌ لِلْجَنَّةِ
 در آنچه حسد بروی برد کلماتها قوالها معنیهاست اعتراف بکنند شفاعت کنند
 الْأَيْتَارُ سَجِيَّةُ الْأَبْدَانِ وَشِمَّةُ الْأَخْيَارِ السَّبَبُ الَّذِي
 پاشیدن مال زردار نیکوکار است و خوی نیکوایان سببی که در پاید
 بِهِ الْعَاجِزُ بَغِيْبُهُ هُوَ الَّذِي عَجَزَ الْقَادِرُ عَنْ طَلِبَتِهِ
 بان سبب بجزار آرزوی خود از است امر عاجز کرده است توانا از خواستن آن
 السُّجُودُ الْجِسْمَانِيُّ هُوَ وَضْعُ عُنَاقِ الْوُجُوهِ عَلَى التُّرَابِ
 سجده کردن بدن آن سجود نهاده کشادهای رویها است بر خاک
 وَاسْتِقْبَالُ الْأَرْضِ بِالرَّاحَتَيْنِ وَالْكَفَيْنِ وَأَطْرَافُ الْقَدَمَيْنِ
 و برابر شدن زمین است بهر دو روی دست و اندر رفتن دست و کوشش هر دو پا
 مَعَ خَشْوَعِ الْقَلْبِ وَاجْتِلَاصِ النِّيَّةِ السُّجُودُ النَّفْسِيَّ
 با ترسیدن دل و با کینگی نیست سجده نمودن جانی
 فَرَاغُ الْقَلْبِ مِنَ الْفَانِيَّاتِ وَالْإِقْبَالُ بِكُنْهِ الْحَقِيقَةِ
 تهی کردن دل از نیست شونده ها همه و روی آوردن بتمام حقیقت
 عَلَى الْبَاقِيَّاتِ وَخَلْعُ الْكِبَرِ وَالْحَمِيَّةِ وَقَطْعُ الْعَلَائِقِ
 بر ماندن ها و بیرون آوردن کردن کشتی و رشک و بریدن پیوندها

الدَّيْنِيَّةُ وَالْمَحَلِّيُّ بِالْحَالِيقِ النَّبَوِيَّةِ الصَّلَاةُ حِصْنٌ مِنْ دُنْيَاوِي ^{دنياوي} ^{داراسته شدن بخوبی بیغمیری نماز پنداشت ار}

سَطَوَاتِ الشَّيْطَانِ الصَّلَاةُ حِصْنُ الرَّحْمَنِ وَمَدْحَرَةٌ ^{جملهای شیطان نماز پناه خداست وکت دوری}

الشَّيْطَانِ الصَّلَاةُ يَسْتَنْزِلُ الرَّحْمَةُ الصَّدَقَةُ يَسْتَدْفَعُ ^{شیطان نماز فرومی آید رحمت صدقه باز میدارد}

الْبَلَاءُ وَالنِّقْمَةُ السُّبُلُ سُبُلُ النِّعَةِ وَتَحْلُبُ النِّقْمَةُ ^{بلا ورنشقی ط دل ریش کردن نعمت رومی نماید ورنشقی را می کشد بجزه}

الْهَوَى إِلَهَ مَعْبُودٍ الْعَقْلُ صَدِيقٌ مَحْمُودٌ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ ^{از وبت پرستیده است خرد دوست ستوده است شب وروز بیست نماز}

عَلَى الْبَاقِينَ وَمَحْوَاتُ الْمَاضِي **وَرَدُ الْجَنَّةِ** ^{بر باقیان و فکار و نیشی اثر کشکان اند از بخت ورود امیر از طهارت فرمان ده}

حرف الف ^{در حرف الف بکفته حکم و فرمان در گفتار نماید}

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْلِمَ اسْلِمَ اسْأَلْ تَعْلَمُ اطع تغنم أعدل ^{گفت علیه السلام اسلیم اسلیم اسال تعلم اطع تغنم أعدل}

أَحْكَمُ اسْتَمِعْ تَكْرُمُ افكر تفق ارفق توفق أحسن تشرق ^{تأفان کنی استلیم تا کریم شوی اندیشه کن تا هر شنید شوی فرمان تا سازگاری بایی نیکی کن تا بیدار سازی}

استغفر ترزق احلم تكرم افضل تقدم اصمت تسلم ^{توبه کن تا ذق بایی بر داری تا کریم شوی بفرازی در دهش تا پیشوا شوی کم که تا بیدار شوی}

اصبر تختبر اعتبر تزجر فكر تستبصر احلم توقو ^{صبر کن تا آگاه شوی بندگی تا باز آستی زبیدی اندیشه کن تا بدینا شوی بر داری شوی تا آگاه شوی}

اطع ربح ابقر تفلح ارض تستريح اصبر وتنج اخير ^{اطع ربح ابقر تفلح ارض تستريح اصبر وتنج اخير}

اصبر بتل اقل ثقل اخلص بتل انسل لمدل اذكر وعدل ^{صبر کن تا برسی کم کن تا کم کن باک سبب شو تا برسی خور کن با جان خفتن خود یاد کن وعده خود را}

اتضع ترفع اعط تستطع اعتبر تقنع اعدل تملك اعقل ^{فروتنی کن تا بلند شوی بده تا توانا شوی بندگی تا سازگار شوی عدل کن تا پادشاه شوی بدان}

اتق تذل اسمع تسبى اشكر تزد انعم تحمد اطلب تملك ^{اتق تذل اسمع تسبى اشكر تزد انعم تحمد اطلب تملك}

تفر آمن تامن أعين نعن اطع العاقل تغنم اغصم ^{تا با برسی ایمان یاور تا امن شوی یاری کن تا یاری بایی فرمان خردمند به غنیمت کار تا فانی تاراج}

تسلم اعدل فيما وليت اشكر على ما اوليت اذل معرو ^{تا سلامت باش عدل کن در آنچه حکم نداد است شکر کن بر آنچه بقدر رسیده است فلا کن نیکوئی}

وكف اذاك اطع اخاك وان عصاك وصلة وان جفاك ^{و باز دار از خود و فرمان برادر خود را اگر چه او فرمان تو نبندد پیوند یاد اگر چه او بر تو قسم کند}

اكرم ورك واخفظ عهدك ابق سق عليك احسن ^{کریمی دار دوست خود و نگه دار عهد خود را بپای تا بپاید بر حق نیکی کن}

يحسن اليك الزم الصمت تستر فكرك اغلب الشهوة ^{تا نیکی کنی بپای خود کم سخن بپاییده کن و ملازم شو تا روشن کنی اندیشه خود را غالب شو بر آرزو}

تكمل لك الحكمة احسن الى المسي تملك استدم الشكر ^{تا تمام شود مرترا حکمت نیکی کنی با بیدار تا بدست آردا دایم شکر کنی تا بر تو دایم بماند}

عليك النعمة اذهب في الدنيا تنزل عليك الرحمة اطلب التسلم ^{تا بر تو دایم بماند نعمت بر زمین در دنیا تا فرو د آید بر تو رحمت آشتی جوئی}

تزد د علما اعمل بالعلم تدرك غنا الكظم الغظ تزد حلا ^{تا افزون شوی در دانش عمل کن بدانش و اند غنیمت دان فرو خود خشم خود را تا افزون در داری شوی}

اصمت دهرك تحل امرك افضل على الناس يعظم قدرك ^{تن زن همه عمر خود تا بزرگ سازی کار خود را بپای در دهش بر مردم تا بزرگ شود اندیشه}

اَعِنْ اَخَاكَ عَلَى هِدَايَتِهِ اِحْيِ مَعْرُوفَكَ بِامَانَتِهِ اَقِلْ اَكْلَكَ
یار کن برادر خود را بر راه نامی او زندگانی نیکویی خود را بفرد می دانند آن کم سخن می
 تَا مِنْ الْمَلَامِ احْفَظْ بَطْنَكَ وَفَرَجَكَ عَنْ الْحَرَامِ اَعْدِلْ
تا ایمن شوی ز سر زان نش نگه دارد شکم خود را و فرج خود را از حرام عدل کن
 تَدُمَ لَكَ الْقُدْرَةُ اَحْسِنِ الْعِشْرَةَ وَاَصْبِرْ عَلَى الْعُسْرَةِ وَاَنْصِفْ
تا دایم ماند مرتزاقی شکیبایی زنده گانی را و صبر کن بر تنگی و داد ده
 مَعَ الْقُدْرَةِ اَحْسِنِ اِلَى مَنْ اَسَاءَ اِلَيْكَ وَاَعْفُ عَنْ جَنَّتِي
با توانایی نیکویی کن با آنکه بدی کند با تو و در گذر از آنکس که ستم کند
 اجْعَلْ هَمَّكَ وَجَدَّكَ لَاخِرَتَكَ احْفَظْ بَطْنَكَ وَفَرَجَكَ فَمَا
بگردان همت و کوشش خود را از برای آخرت خود نگاه دار شکم خود را و فرج خود را و آن
 فَتَنَّتْكَ اسْتِرْعَاةُ اخِيكَ لِمَا تَعْلَمُ فِيكَ اَقِمِ الرِّغْبَةَ اِلَيْكَ
فتنه تواند بپوشان عورت برادر خود را از آنچه میدانی ترا در خود به پیوی دار آرزوی خود را
 مَقَامَ الْحَرِيَّةِ بِكَ اغْتَفِرْ لَكَ صَدِيقَكَ يَزْكِيكَ عَدُوُّكَ
در جای آزادی با تو بخود بیامرز لغزیدن دوست خود را تا پاک داند ترا دشمن تو
 احْصِ الشَّرَّ مِنْ صَدْرِ غَيْرِكَ بِقَلْبِهِ مِنْ صَدْرِكَ اِرْفَعْ
برو شتر را از سینه غیر خود بگردد آن از سینه خود پاره ساز
 ثَوْبَكَ فَانَّهُ اَنْقَى لَكَ وَانْقَى لِقَلْبِكَ وَابْقَى عَلَيْكَ اخْرُجْ
جامه خود را بدست که آن پاکیزه ترست از برای دل تو و پاکیزه تر است بر تو بهمان کن
 سَيَانَكَ كَمَا تَخْرُجُ ذَهَبَكَ وَوَرَقَكَ اغْتَفِرْ مَا اَغْضَبَكَ لِمَا
زبان خود را همچنانکه بهمان میداری طلا و نقره خود را بیامرز و در گذر از آن که بچشم دارد
 اَرْضَاكَ اَرْكَبْ الْحَقَّ وَاِنْ خَالَفَ هَوَاكَ وَلَا يَتَّبِعْ اخْرَجَكَ
با آنچه خشنود سازد ترا سوار شو بر درستی اگر چه برخلاف آرزوی تو باشد و مغرور شو از خود را
 بِدُنْيَاكَ اَعْرِفْ عَنْ دُنْيَاكَ تَسْعِدُ بِمَنْقَلَبِكَ وَتَصْلَحُ مَثْوَاكَ
بدنیای خود را رعایت بگردان از دنیای خود تا نیکبخت شوی بیازگشت خود و بسوی کجی
یا جای خود را

اَسْمَعْ تَعْلَمُ وَاَصْمِتْ تَسْلَمُ ارْهَبْ تَحْذَرُ وَلَا تَقْزِلْ فَتَحْتَقِرُ
بشنو بدان آن زن بسلا متواضع باش بنهرس کناره گیر هزل مکن کرم و کوچک
 اِمْحِ الشَّرَّ عَنْ قَلْبِكَ تَنْزِكِ نَفْسَكَ وَتَقْبَلْ عَمَلَكَ
برزد بدی را از دل خود تا پاک شود نفس تو و مقبول شود عمل تو
 اجْعَلْ رَفِيقَكَ عَمَلَكَ وَعَدْوَكَ اَمَلَكَ اقْضِ هَمَّكَ عَلَى مَا
بگردان همراه خود عمل خود را و دشمن خود را امید خود را کوتاه کن همت خود را
 يَلْزِمَكَ وَلَا تَخْضُ فِيمَا لَا يَحِبُّكَ اِصْلَحِ الْمُسِيءَ يَجْسُنْ فَعَالَكَ
بر آنچه لازم است ترا و در هر دو آنچه نباید تا صلح کن تا بد کند بخوبی کردار خود
 وَذَلْ عَلَى الْخَيْرِ بِعَمَلِ مَقَالِكَ احْفَظْ اَمْرَكَ وَلَا يَشْكَمْ
و دلاست کن بر خیر بر بیاسی گفتار خود نگاه دار کار خود را و شک مکن
 خَاطِبًا سِرَّكَ اَنْفِرْ بِسِرِّكَ وَلَا تُودِعْهُ حَازِمًا فِزْلَ
خواهنده سر را تنها باش در سر خود و سر خود را سپار با گاه و دلا که بملزمت
 وَلَا جَاهِلًا فَيُخَوِّنُ اَفْعَلِ الْمَعْرُوفَ مَا اَمْكَنُ وَانْجِرْ
و سپار نادان که خیانت میکند در آنکه میسر آید آنچه تواند بود و منع کن
 الْمُسِيءَ بِفَعْلِ الْحَسَنِ اجْعَلْ هَمَّكَ لِمَعَادِكَ تَصْلَحْ اَطْعِ
بدکار را بکردار نیکو بگردان همت خود را از برای آخرت خود تا نیکو کار فرمان بر
 الْعِلْمَ وَاَعْصِ الْجَهْلَ تَفْلَحْ اسْتَرْسِدْ الْعَقْلَ وَخَالَفْ
علم را و فرمان مبر نادانی را پیروی راه راست بخوار از عقل و مخالف کن
 الْهَوَى تَنْجِ احْسِنِ اِلَى مَنْ شَدَّتْ وَكُنْ اَمْرًا اسْتَعِجْ
بآرزوی تا رسد کار شوی نیکویی کن با هر که خواهی و باش و فرمان ده او بی نیاز شو
 عَمَّنْ شَدَّتْ وَكُنْ نَظِيرَهُ اَحْبِ اِلَى مَنْ شَدَّتْ وَكُنْ
از هر کس که خواهی و باش همچو او حاجت بر بسوی هر کس که خواهی و باش
 اَسِيْرَهُ الزَّمِ الصَّمْتَ فَاَذِنِي نَفْعَهُ السَّلَامَةَ اجْتَنِبْ
سرمه و همراه شو با خاموشی که کمتر سود او سلامتست دور باش

الهذير فابسر خباسته الملامه البس ما تشتهى به ولا يزي
 از بهروده گویی که آسانتر زبان آن سرزنش است بیوش آرا که شهرت بجای آن و زیان نکند
 بك امشي يدك ما مشي بك افخ ما تنطق به ما كان عريا
 بت بروی بدی بک ما مشی بک افخ ما تنطق به ما كان عريا
 عن الخطاء اغص عن القذار والامر بترض ابداً اشتغل
 از خطا چشم برشان از خشا و خوار و زاریها خشنود باش همیشه مشغول شو
 بشكر النعمة عن التطرب بها اشتغل عن الصبر بالبرية
 بشكر نعمت از خوشی و شادی نعمت مشغول از صبر بیهلا
 عن الخزع لها اكرم نفسك ما اعانتك على طاعة الله اهن
 از زاری بیهلا کرامی دار نفس خود را مادام که یاری کند ترا بر طاعت خدا خوار دارد
 نفسك ما جمعت بك الى معاصي الله استشر الحكمة و تجلب
 نفس خود را مادام که سرگشته نمایی بانو بسوی نافرمانی خدا داناشو بحکمت و بپوشش
 السكينة فانها حلية الابرار الزم الصدق والامانة فانها
 آرام را پس بدرستی که آرام زینت گانکاران است راستی و امانت بدرستی
 سجة الاخيار افعل الخیر ولا تحقر منه شيئاً فان قليلة
 کردار نیکوکارانست بکن خیر را و کم مکن از خیر چیزی که بدستی که اندک
 كثير وفا عله محبوب الكذب الامل ولا يبق به فانه غروب
 بسیار است و عرض بصاحب خیر میرسد دروغ دار امید را اعتماد مکن بامید بدستی که امید
 وصاحبه مغرور ارض بما قسم لك تكن مؤمناً ارض لك
 و خداوند امید فریب خورده است راضی شو آنچه قسمت شده است تاباشی مسلمان از برای مردم
 ما ترضاه لنفسك تكن مسلماً اذا امانة الى من ائتمك
 آنچه خشنودی بان از برای خود تاباشی مسلمان بارزه امانت را با کسی که امانت داده بتو
 ولا تخن من خانك افن العلم فانك ان كنت غنياً
 و خیانت ناکس که خیانت کند بانو بدست آور علم را پس بدرستی که تو اگر باشی توانگر

فانك وان كنت فقيراً صانك ارض من الرزق بما قسم لك
 کران دارد ترا و اگر باشی درویش نگاهدارد خشنود شود از روزی آنچه بخش شده است
 بغش غنياً اقنع بما اوتيتك تكن مكفياً اصحب
 نادر کنی بی سازگار شو با آنچه رسانیده شوی تاباشی کار ساخته همراه شو
 اخا التقى والدين تسلم واسترشدك تغتم اقصد
 با برادر پر هیزگار و دوین دار تا بسلامت و از راه راست بطلب و غنیمت شمار بر کار
 رايك على ما يلزمك تسلم ودع الخوض فيما لا يعينك
 اندیشه خود را آنچه بر تو لازمست تا بسلامت ماسی جلا مشو از در رفتن در آنچه یاری ندهد
 تكزماً اقلل طعامك تقلل سقاماً اقلل كلامك تلمن
 ناکرامی شکر کم کن خوردنی خود را تا کم شود ترا بیماری کم کن سخن خود را تا کم
 ملاماً اعلم ان اول الدين التسليم واخره الاخلاص اتق
 از ملامت بدان که بدرستی سر دین کردن نهادن است و پای آن پاکیزه در دین کینه خود را
 من حريصك بالمتنوع كما ينقم من عدوك بالقصا
 آزار خود بسازگاری بجهان که کینه خوار ز دشمن خود بکنش
 ابق لرضاك من غضبك واذا طرت فقع سكر
 بگذار از برای خشنودی خود از غضب خود و هرگاه که پرواز کنی خود را فرو دارد بشکر
 اكرم ضيفك وان كان حفيراً وقم عن مجلسك
 کرامت دار مهمان خود را و اگر چه باشد کوچک و برخیز از جایش
 لا بيك ومعلمك ولو كنت اميراً اقل المقال وقصر
 از برای پدر خود و استاد خود اگر چه باشی فرمانده کم کن مقال و کوتاه کن
 الامال ولا تقل ما يكسبك قدراً او ينفر عنك حراً
 امیدها خود را و مگو آنچه حاصل کند از برای تو گناه یا بیازارد از تو ازاده را
 اندم على ما انساوت ولا تندم على معروف صنعت
 پشیمان شو بر آنچه بد کنی و پشیمان مشو بر آنچه معروف کردی

اصح اذا انت فسدت واتمم اذا انت احسنت اكثر
 درست بساز هرگاه که تو تباه کنی و تمام کن هرگاه که تو نیکویی کنی بسیار کن
سورك على ما قدمت من الخير وخرتك على ما فاتك منه
 شادی خود را بر آنچه پیش داده ای بدان از خیر و بسیار کن آنچه از دست داده ای را بر آنچه فوت شده است از آن
استخیر ولا تتخیر فكم من تختر امرا كان هلاكه فيه استعمل
 طلب خیر کن و اختیار مکن بسیار آنکه اختیار کنه کار بر آنکه باشد تباهی او در آن کار آرد
مع عدوك مراقبة الامكان وانهار الرقبة نظفر
 با دشمن خود چشم درشتی قواش را و بجنبش دست آمدن فرصت را تا فوری
انعم تشكر و اذهب متحذرا ولا تمارح فتحمز اذكر
 انعام کن تا شکر گفته شوی بمراس تا کناره جوئی فرح مکن که کجک شوی یاد کن
عند الظلم عدل الله فيك وعند القدرة قدرة الله
 نزد ستم کردن عدل خدا را با تو و نزد توانایی توانایی خدا را
عليك اضر بخدمك اذا عصي الله واغف عنه اذا
 بر تو بزد خدمت کار خود را هرگاه که نافرمانی خدا کنی و در گذار از او هرگاه
عصاك اصبر على عمل لا بد لك من ثوابه وعبر عمل
 نافرمانی تو کن صبر کن بر کرداری که ناچار است ترا از یافتن ثواب و از کرداری
لا صبر لك على عاقبة اعمل عمل من يعلم ان الله مجازي
 زبده که صبر نباشد ترا بر عاقبت آن بکن کردار آنکس می داند که بدستی خدا جزا دهند
باسانته واخسانه الزم الصدق وان خفت ضره
 آسانست بزرگان و نیکویی آن همراه شو راستی را اگر چه برتر است از زبان آن
فانه خير لك من الكذب المرجو نفعه استر العورة
 بدستی که بهتر است مرزا از دروغی که امید داشته شود سود آنرا بپوشان و سواهی را
ما استطعت يستر الله سبحانه منك ما تحب ستر
 آنقدر که توانی تا بپوشاند خدا می که بکست او از تو آنچه دوست داری پنهان کنی

اغتنم صنایع الاحسان وازع ذمم الاخوات اشعر قلبك
 غنیمت گزین کردارهای نیکویی را و نگاه دار حقهای برادران را بشنود دل خود را
التقوي وخالف الهوي تغلب الشيطان اطرح عنك وادلا
 جبرهیز کاری و مخالف کن با رز و تا غالب شوی بر شیطان بینداز از خود غمها را
الهموم بعزائم الصبر وحسن اليقين احبب في الله
 که غمها را با عزمهای صبر و درست داری خوب دوست دار از برای خدا
من جاهلك على صلاح دين واكسبك حسن يقين اتق الله
 آنکس را که جگر کند با تو بر است کردن دین و درست آرد از برای تو درست داری خوشتر از خدا
بعض التقوي فان قل واجعل بينك وبينه ستر او ان رق
 برخی از ترس اگر چه کم باشد آن ترس و بگردان میان تو و میان او بوده اگر چه ترس باشد
الزم الحق ينز لك منازل اهل الحق يوم لا يقضي الا بالحق
 همراه شو با راستی تا فرو آورد ترا در جایها راست حق در روزی که حکم نشود مگر بحق و راستی
الين كبتك وتواضع لله يرفعك الله في الدنيا يبصرك
 ترس که ببردشت خود را و فروتنی کن بر برای خدا تا بلند گرداند ترا خدا پرست در دنیا تا بنماید ترا
الله عيوبها ولا تعقل فلست بمغفول عنك الاظم الغيظ
 خدا عیبهای آنرا و بپند مشو که از تو غافل نیندازد فروخور خشم را
عنه الغضب وتجاوز مع الدولة تكن لك العاقبة اقل
 نزد خشم و در گذار از گناه با وجود دولت تا باشی آنکس که عاقبت خوب بکن کن
العثرة وادر الحد وتجاوز عما لم يصح لك به احتجب عن
 لغزیدن را و بدان اندازه را و در گذار از آنچه اشکارا شود از برای تو آنچه احتجب است از
الغضب بالحلم وعض عن الوهم بالفهم امك عليك
 خشم بر بردباری و چشم پوشی از اندیشه بدیافت ملگساز بر خود
هواك وشح بنفسك عمالا يحل لك فان الشح بالنفس
 آرزوی خود را و شح کن با نفس خود از آنچه حلال نیست مرزا بدستی که بخوبی با نفس جان

حَقِيقَةُ الْكُرَمِ اعْطِ النَّاسَ مِنْ حَقِّكَ وَصَفِّكَ وَمِثْلَكَ
 چنان که کرم است بدو مردم از درک داشتن و خزان داشتن همچنانکه
 أَنْ يُعْطِيكَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَعَلَى عَفْوٍ فَلَا تُنْذِرُ الْكُرَمِ وَكَ
 دوست داری خدا می که پاکست و برکستنی از کینه پشیمان شود اگر می داند و در
 وَأَصْفَحْ عَنْ عِدْوِكَ يَتِمُّ لَكَ الْفَضْلُ احْفَظْ رَأْسَكَ مِنْ عَثَرَةٍ
 در گذر از دشمن خود تا تمام شود مرتز از تو و نگاه سر خود را از عثره
 لِسَانِكَ وَأَزْمِهِ بِالْهَيْمِ وَالْحَزْمِ وَالْتَقِ وَالْعَقْلُ اغْتَنِمِ
 زبان خود و مهار کن سر را بمنع و اکامی و برهیز عاقل و خرد عینیت
 مَنْ اسْتَقْرَضَكَ فِي حَالِ غِنَاكَ لِتَجْعَلَ قَضَاءً فِي يَوْمِ عُسْرِكَ
 آنرا که قرض خواهد از تو و در هنگام توانگری تو تا ادا طلبی تو آنرا در روز سختی تو
 ارْتَدَّ لِنَفْسِكَ قَبْلَ يَوْمِ نَزْوِكَ وَوَدَّ الْمَنْزِلَ قَبْلَ
 باز گردد از برای خود پیش از روز فرو آمدن تو و دوستی جای را پیش
 حُلُولِكَ اتَّقِ اللَّهَ بِطَاعَتِهِ وَاطِيعِ اللَّهَ بِتَقْوَاهُ اسْتَدِلْ
 در آمدن خود بترس از خدا بفرمان بردن او و فرمان بر خدای برهیز کاری او دلیل بجوی
 مَا لَمْ يَكُنْ بِمَا كَانَ فَإِنَّ الْأُمُورَ أَشْبَاهُ اسْبِغْنِ الْخُلُقَ بِالْإِ
 بجز آنچه نبوده بجز هست شده تحقیق که کارها همچو هستند بندگی تنها بی بار حق
 وَأَصْبَحْ لَنَعْمَ بِالشُّكْرِ أَكْثَرَ النَّظَرِ إِلَى مَنْ فَضَّلَتْ عَلَيْهِ
 و بار ساز نعمت های بشکر بسیار کن نظر بسوی آنکه تو آفریدی بود
 فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَبْوَابِ الشُّكْرِ الَّتِي كُنْفَكَ فَإِنْ مَنَ بَيْنَ
 پس از آنکه از جمله شکر است نرم ساز نگه بانی خرد را تحقیق که هر کسی بزی
 كُنْفَهُ يَسْتَدِيرُ مِنْ قَوْمِهِ الْحَيَّةِ الزَّمِ الصَّبْرُ فَإِنَّ الصَّبْرَ
 در نگه بانی پندار شود از غریبان او دوستی همراه همراه صبر شود تحقیق که صبر
 جُلُوا الْعَاقِبَةَ مِمَّنْ الْمَغْنَةُ احْتَمَلْ مَا يَمُرُّ عَلَيْكَ فَلَا تَحْتَمِلْ
 آخر شیز نیست شاد است پس آن بردار آنچه میگذرد بر تو تحقیق که بزرگ
 الِاحْتِمَالِ

سِتْرُ الْعَيُوبِ وَإِنَّ الْعَاقِلَ يَضْفُفُ إِحْتِمَالَ وَيَضْفُفُ
 پوشش عیبهاست و تحقیق که خردمند را یکد نیم برد بار نیست و یکد نیم نفاذ
 إِتْدَاءُ بِالْعَطِيَّةِ مَنْ لَمْ يَسْأَلْكَ وَأَنْدُلْ مَعْرِفَكَ لِمَنْ
 بنیاد بدهش با کسی که نمی خواهد از تو و در کار کن و بریز میگوید خود را از برای کسی
 طَلِبُهُ وَإِيَّاكَ أَنْ تُرَدَّ السَّائِلُ اخْجَلْ رِمَامَ رَجَائِكَ
 که بعد بپا نشد و بر تو باد که باز نگردانی خواهند بود بگردان مهار امید خود را
 عِدَّةَ أَيَّامٍ بِلَايِكَ أَرْفُقْ بِأَخْوَانِكَ وَأَكْفِهِمْ لِسَانَكَ
 پناه روز قحط بلا خود نرمی کن با برادران خود و نگاهدار از ایشان زبان خود را
 وَأَجْرِ عَلَيْهِمْ سَبَبَ احْسَانِكَ انْصَرِّفْ بَقْلِكَ لِسَانَكَ
 و رعان ساز بر ایشان پدید آورده میگوید خود را یاری کن خدا را بدو و بر زبان خود
 وَبِدَكَ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ تَكْفَلُ بِنَصْرِهِ مِنْ نَصْرِهِ أَطْلُ
 و بدست خود تحقیق خدای که پاکست او تحقیق خدا یاری خود آنرا که او یاری دهد او را
 يَدَكَ فِي مَكَاتٍ مِنْ أَحْسَنِ إِلَيْكَ فَإِنْ لَمْ تَقْدِرْ
 دست خود را در جزا و عوض دادن آن کسی که میگوید کند پند و اگر توانا نباشی بزرگ آنرا که
 فَلَا أَقْلَ مَنْ أَنْ تَشْكُرَهُ ابْدُلْ مَالَكَ فِي الْحَقِّقِ وَوَأَسْنِ
 بزرگ آنرا که شکر گویند او بزرگ مال خود را در حقها و اسباب بکن
 الصَّدِيقِ فَإِنَّ السَّخَاءَ بِالْحَرِّ أَخْلَقَ اخْلُطِ الشَّدَّةَ بِرَفَقِ
 همان رفیق بر دوست تحقیق که سخاوت بازان سزاوارست بیایند سختی را با نرمی
 وَأَرْفُقْ أَنْظِرْ إِلَى الدُّنْيَا نَظْرَ الزَّاهِدِ الْمَفَارِقِ وَلَا تَنْظُرْ
 و نرمی کن چنانکه نگاه کن بدنیا همچو نگاه کردی برهیز کار از دنیا و جدا می گردانی از دنیا
 إِلَيْهَا نَظْرَ الْعَاشِقِ لَوَأْمُؤْ أَمْسِكْ عَنْ طَرَبٍ إِذَا خَفَتْ
 بدینا همچو نگاه کردن عاشق سر کشد باز در خود را از راهی هرگاه برترسی
 ضَلَالَتَهُ اغْتَرِمَ بِالشَّدَّةِ لَا يَعْزِي عَنْكَ إِلَّا الشَّدَّةُ الْج
 از گمراهی دوری کن از سختی آنکه که نیاید از تو مگر سختی پناه جوی

مَا كَانَ الرِّفْقُ أَوْفَى
 چنانکه نرمی دست دهد

نَفْسِكَ فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا إِلَى الْأَهْلِ فَإِنَّكَ تَلْجَأُ إِلَى كَيْفِ
 از مری نفس خود در کارها همه بسوی اهل پناه که تحقیق پناه برده باشی پس
 حَرِيصٌ اعْتَصِمْ فِي أَخْوَالِكَ كُلِّهَا بِإِيْمَةِ فَإِنَّكَ مِنْهُ سَجْدٌ
 نگاه داشته در دست درنگ در حالهای خود همه سجده که تحقیق که توان خدای را پاک
 فِي مَنَاعِ عَزِيْزٍ أَخِي قَلْبِكَ بِالْمَوَاعِظَةِ وَأَمْنَهُ بِالزَّهَادَةِ
 در پناه عزیز من بر پندها و زنده ساز دل خود را به پندها و کویمان دل خود را به ترک دنیا
 وَقُوَّةَ بِالْيَقِيْنِ وَذِلَّةً بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَقَرَّةً بِالْعَنَاءِ وَبَصَرًا
 وقوة ده دل را بر راستی و خوار ساز یاد مری در روشن ساز دل را بر نیستی و بین
 لِجَايِعِ الدُّنْيَا اسْعُرْ قَلْبَكَ بِالرَّحْمَةِ لِجَمِيعِ النَّاسِ وَالْإِحْسَانِ
 دل را در رویا دنیا آگاه ساز دل خود را به برهان کردن با همه مردم و نیکی کردن
 إِلَيْهِمْ وَلَا تَتْلُهُمْ حَيْفًا وَلَا تُكُنْ عَلَيْهِمْ سَيْفًا أَذْكُرْ أَخَاكَ
 بایست که در میان بایستای ستمی و مباحش برایشان همچو آشوب یاد کن برادر خود را
 إِذَا غَابَ بِالَّذِي يُحِبُّ أَنْ يَذْكُرَكَ بِهِ وَإِيَّاكَ وَمَا يَكُونُ
 هرگاه که غایب شود با آنچه دوست میداری که یاد کند ترا بآن و دور شو از آنچه بریرد زان
 وَادْعُهُ بِمَا يُحِبُّ أَنْ يَدْعَكَ بِهِ اتَّقِ اللَّهَ الَّذِي لَا يَلَاكَ
 و بخوان او را با آنچه دوست میداری که بخواند ترا و بآن بترس از خدا آنچنان خدای را یاد
 مِنْ لِقَائِهِ وَلَا مُنْتَهَى لَكَ دُونَهُ أَدِّ الْأَمَانَاتَ آمِنًا وَلَا يَمْنُ
 سر ترا از رسیدن توبه و نیست بایان ترا غیر از او بده امانت را هرگاه که امانت داده باشد
 غَيْرَكَ إِذَا مَنَنْتَهُ فَإِنَّهُ لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا أَمَانَةَ آخِرُ
 و بهمان دیگری منه هرگاه بتو سپرده باشند تحقیق که نیست ایمان مرا کسی را که امانت میاشند مرا و
 مِنْ لَدُنِّكَ عِنْدَ سُلْطَانِكَ وَاحْذَرِ أَنْ يَحْطَكَ عَنْهَا
 جای خود را بر باد مشاه خود و دور شو از آنچه بیند از دست ازان جای
 النَّهْأُونَ عَنْ حِفْظِ مَا وَقَالَ إِلَيْهِ أَصْحَابُ مَنْ لَا تَرَاهُ
 خود دوری از نگاه داشتن آنچه نگاه دارند ترا بسوی او یاد مشی با کسی که زنی را

أَلَا وَكَانَ لَا غِنَاءَ بِهِ عَنْكَ وَإِنْ أَسَاءَتْ إِلَيْكَ احْسَنْ إِلَيْكَ
 و او آنچنان باشد با تو که نباشد او را از تو بی نیازی و اگر بدی کنی با او او نیکی کند با تو
 وَكَانَ الْمَسِيءُ أَزْهَقُ فِي الدُّنْيَا وَاعْرِفْ عَنْهَا وَإِيَّاكَ
 و جهان باشد که گواست او بهر چیز در دنیا و دل بگردان از دنیا و حذر کن
 أَنْ تَنْزِلَ بِكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ ابْقِ مِنْ رَبِّكَ فِي طَلِبِهَا
 از آنکه فرود آید بر تو مری و تو گردان باشی از پروردگار خود در جست دنیا
 فَتَسْتَقِ اسْتَقْبَحَ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِحُهُ مِنْ غَيْرِكَ
 پس بد بخت شوی از نفس خود آنرا که رشت میداری از غیر خود
 أَرْضِ لِلنَّاسِ مَا تَرْضَى لِنَفْسِكَ وَأَخْلَصْ لَكَ عَمَلَكَ
 خشنود باش از برای مردم خشنود نیست بان از برای نفس خود و پاکیزه دار از برای خدا کردار خود
 وَتَقْصُصْ وَاحْذَرِ وَتَرْكُكَ وَكَلَامَكَ وَصَمْتَكَ اسْعِ
 در شنیدن خود در گفتن خود و کد داشتن خود و گفتن خود و خاموشی خود و فریاد
 فِي كَلَمِكَ وَلَا تُكُنْ خَازِنًا لِغَيْرِكَ أَدْمُ ذِكْرَ الْمَوْتِ
 در کار گفتن خود و مباحش خزینه دار نهادن آن غیر خود را همیشه یاد کن مری
 وَذَكْرَ مَا تَقْدِمُ عَلَيْهِ بَعْدَ الْمَوْتِ وَلَا تَمْنُ إِلَّا بِسَرِّ طِ
 و یاد آنرا که پیشی جوید برو بعد از مری و مخواه مری را مگر بشی
 وَتُثِقِ أَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ وَأَهْلِكَ وَخَاصَّتِكَ
 عقاد را شاید در ده مردم را از نفس خود و کس خود و خاصان خود
 وَمَنْ لَكَ فِيهِ هَوًى وَأَعْدِلْ فِي الْعَدْلِ وَالصِّدْقِ
 و از آنکس که مرتقا دور از روی باشد و عادل باش در کار و سخن و دوست
 افقِ أَيُّهَا السَّامِعُ مِنْ سَكْرَتِكَ وَاسْتَنْقِطْ مِنْ غَفْلَتِكَ
 بهوش ای ای شنونده از مستی خود و بیدار شو از بخت خود
 وَاحْتَصِرْ مِنْ عَجْبِكَ أَمْسِكْ مِنَ الْمَالِ بِقَدْرِ حُرْمَتِكَ
 و باز ایست از شتاب خود نگاه دار از مال با اندازه ضرورت خود

وعلمك وحبك
 و دانش خود را و دوستی خود را

وَقَدِّمِ الْفَضْلَ لِيَوْمٍ وَأَقْبِكَ اعْقِلْ عَقْلَكَ وَأَمْلِكْ أَمْرَكَ
وپیشتاز زیاده خود در روزی که رفتند و بدست آور کار خود را

وَحَاحِدُ نَفْسِكَ فاعمل للإخِرَةِ جَهْدَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ فِي

نَفْسِكَ وَذَانِعِ الشَّيْطَانَ قِمَادَكَ وَاصْرِفْ إِلَى الْآخِرَةِ وَجْهَكَ
 کار رفتن خود و نازع شیطان کشش خود را و بگردان سوی آخرت روی خود

وَأَجْعَلْ لِّي ذِكْرَكَ اسْتَغْنِي عَنِ الْعَدْلِ بِحُسْنِ النِّيَّةِ فِي

الرَّعِيَّةُ وَقِلَّةُ الطَّمْعِ وَكَثْرَةُ الْوَرَعِ اطع الله في حبل امورك
كار رعيت وكمي طمع و بسياري پرهيزگاري و در مدارش مرخصا

فَانِطَاعَةَ اللَّهِ فَاضْلَهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَالزُّمُّ الْوَدْعُ أَجْمَلُ
بِمُتَّقِينَ كَمَنْ خَدَّيَا افترقني ست برهر جزئي و همراه شرا برهر کارگردا سبکو کردان

دَلَالٍ مِّن دَلِّ عَلَيْكَ وَقَبِلْ عَنْهُمْ مِّنْ اعْتَذَارٍ إِلَيْكَ

وَأَحْسَنَ إِلَىٰ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ اسْتَغْفِرْ جَهْدَكَ لِمَعَارِكِ

يُضِلُّ مِثْلَكَ وَلَا تَتَّبِعْ آخِرَتَكَ يَدِينَاكَ اسْتَصْلِحْ كَأَنْتَ

اَنْغَرَهَا اللهُ عَلَيْكَ وَلَا تَضَعْ يَغْمَةً مِنْ يَغْمَةِ اللهِ سَجَانَهُ

انعام کرده است خدا بر تو و صانع مروت است سبکی و از همه های خدا ای که بپاست و بلند

عِنْدَكَ وَلَيْسَ عَلَيْكَ اَنْعَمَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَلَيْكَ اَمَّا مَلِكُ

حملة نفسك وسورة غضبك وسطورة بدلي وأغرب

ورنیر دست خود سازد و نیز چشم خود را و حمله آوردن دست خود را خون سازد

لِسَانِكَ وَاحْتَرَسَ فِي ذَلِكَ كَلَامًا بِتَاخِيرِ الْمُبَادَرَةِ وَقَدْ
زِيَانِ خُورْدَا وَفَكَاهِدَارِ خُورْدَا دَنَائِبِ هَمِّ بَرِازِ بَرِازِ نَدِخْتَنِ شَتَابِغَتِ وَبَارِزِ دَارِ عِلْمِ

السَّطْوَةُ حَتَّى يَسْكُنَ غَضْضَكَ وَشَوْبُ الْيَاكِ عَقْلَكَ
حمله آوردن را تا بیاراید خشم تو و بازگردن نسوی نه خردن

آمیر بالمعروف و تکون من اهلہ و انکر المنکر میدک

وَلَيْسَانِي وَبَايُنْ مِنْ فَعْلِهِ بِجَهْدِكَ اجْتَنِبْ مَصَاحِبَهُ

وَبَرِّهٖ خُودَ وَجَدَ شَوْدَ اَر بَدِي بَلُوشَن خُودَ مَدَرِهٖ بِنِ اَر شَمَاسِي

الْكَذَابِ فَإِنْ اضْطَرَّتْ إِلَيْهِ فَلَا تَصَدِّقْهُ وَلَا تَعْمَلْهُ

انك تكن به فانه ينقل عن وراك ولا ينقل عن طبعه

آنچه تو وارد و بیگانه می بینی، تحقیق کن اگر این را بدانی باز می گردد از دست تو و نمی گردد از غریب خود

أَحْسِنْ رِعَايَةَ الْحُمَاهِ وَأَقْبَلْ عَلَى أَهْلِ الْمِرْوَاتِ

وَأَنزَلَ رَعَاةُ الْحَبَابِ بِدَايَةِ الْعِلْمِ وَالشَّيْءِ وَالْإِقْبَالِ

تحقیق کن که بعد از شتر / جزاها / دلالت میکند / خوب کرداری / در وی آوردن

هل من مروت
از بلندي همت شناخته اند

الحاير وه تفعل السرا حار من الحار من يفعله و
و بدى مكن انيكوتر از نيكوى است كه نيكي كند و بدتر

من الناس من ياتيه بفعله اقم الناس على سبيلهم
بدار مردمان را بر آنچه دوست دارند از

وليامنك بربتم ولحقك مرهم ولعاهل الجوع
وباید که باوردند ترا نی کناغی بکسان و بترسانند ترا کناغکاری ایشان و نکداشتی کن شهرهای
(امشاز)

وَأَطْرَافَهُمْ أَقْبَلُ أَغْدَارِ النَّاسِ تَسْتَمِيعُ بِأَخَابِهِمْ
 وگوشه کنارهای ایشان را قبول کن عده های مردم را
 والقهم بالشكر تمت صنعا نهم از هده في الدنيا واعرف
 وپرسوایشان را با شکر تمام کن و اینها را در دنیا و در پیگردن
 عنها وإنا لك أن ينزل بك الموت وقلبك متعلق
 از آن دور باش از آنکه فرو آید بر تو مرگ و دل تو بسته باشد
 بشئ منها فتهلك أرجم من دونك يرحمك من فوقك
 بجزئی از دنیا که هلاک شود رحمتی بر آنکه زبردست است از رحمتی که بر تو باد است
 وسهره بسهره ومعه صيته لك بمعصيتك لربك
 وپراکنی خطا را و خطا خود را قوامی او مرتد بنا فرمائی تو مرید و کار
 وفقهم الى رحمتك بفقرتك الى رحمة ربك أشكر
 و نیاز او را بر رحمت خود تا نیاز مندی تو بر رحمت پروردگار خود شکر کنی
 من أنعم عليك وأنعم علي من شكرك فائدة لا زوال
 آنکه انعام کند بر تو و انعام کن بر کسی که شکر گوید تو تحقیق که زوال نیست
 للنعمة إذا شكرت ولا بقاء لها إذا كفرت أملاك عليك
 نعمت را اگر شکر کنی هرگاه که شکر کنی و بپایداری نیست نعمت هرگاه که با شکر کنی مگر ساز
 هوالك وشئ نفسك فان شجاء النفس الانصاف
 روزی خود را و شئی نفس خود را تحقیق که شکست نفس دادخواست است
 منها فيما احببت وكهنت الصيق بأهل الخير والوع
 از در آنچه دوست داری و مکره داری بیوند کنی با اهل خیر و پرهیزکاران
 ورضهم على ان لا يطروك فان كثرة الاطراء مدد
 و بخشند ساز ایشان را بر آنکه از تو چشمه نهند تحقیق که بسیاری بخشم آوردن خود آید
 من العزة والرضا يد لك يوجب من الله المقت اجعل
 از عزیزگی و رضی بودن بخشم آوردن واجب میگرداند از خدا خشم را بگردان

نفسك و كره ما كرهها وخش ما خشها
 در برابر نفس خود و به داند از برای غیر خود و خش خود را در برابر

نفسك ميزانا بينك وبين غيرك واحبب لك ما تحب
 از برای خود ترازوی میان تو و میان غیر تو و دوست دار از برای غیر آنچه دوست داری
 أن تحسن اليك ولا تظلم كما تحب أن لا تظلم اغتنم
 نیکوتری کن به تو و ظلم مکن همچنانکه دوست داری که ظلم کردی مگر غنیمت شمار
 الصديق في كل موطن تغنم واجتنب الشر والكذب
 را دوستی را در هر جای غنیمت دانی و دور شو از بدی و از دروغ
 تسلم اكرم نفسك عن كل دنية وإن سافتك الى
 تا سلامت باشی گرامی دار نفس خود را از هر فرومایگی و اگر آن فرومایگی بر دل تو بسوزد
 الرغائب فانك لن تغتا من عما تبدل من نفسك عوا
 رزوها تحقیق که تو عرض نمیگویی از آنچه در کار کنی میکنی از نفس خود عوارض
 اجعل من نفسك على نفسك رقيباً وجعل لآخرتك
 بگردان از نفس خود بر نفس خود نگهبانی و بگردان از برای آخرت خود
 من دينك نصيباً ارض بمحمد صلى الله عليه وآله رابلاً
 از دینای خود بخشی بخشنده باش بمحمد که صلوات خدا بر او باد و بر آل او حرمند
 وإلى الجاه فائدة أكثر ذكر الموت وما لقي عليه وتقضي
 و بسوی دستکاری کشنده بسیار یاد مرگ را و فائده که حمله آورد بر تو و بجز قرض
 إليه بعد الموت حتى ياتيك وقد أخذت له حذر
 بسوی او بعد از مرگ تا نیاید به تو و تحقیق که گرفته باشی مرا و را سلاح خود
 وسددت له أذرك ولا ياتيك بغتة فسهوك اجعل
 و بسته باشی مرا و پشت خود و نیاید به تو و ناگاه که تو غافل باشی که بر تو غافل بشود بگردان
 لكل إنسان من خدمتك عملاً ياخذ به فإن ذلك أخري
 از برای آدمی از خدمتهای خود که داری که بگیرد او را و تحقیق که سر و داری
 أن لا يبق أكلوا في خدمتك اجعل الدين كفك والعبد
 تا نماند از آنکه در وقت در خدمت تو بگردان دین او را پناه خود و عدل را

سيفك تنج من كل سوء وتظفر على عذق قبل على نفسك بالادبار
 ستمه خود تا بر هي زهر بدني و غمرايي بر سر دشمن روي قد بر نفس خود بود
 عنها اعني ان تقبل على نفسك الفاضلة المقتضية من نور
 از نور يعني و معني آنست كه روي آوري بر نفس مراينده خود كه دروغين ميگرد زودني
 عدل لك الحائلة بدينك وبين دواعي طبعك واعني بالادبار
 عدل تو كه آن نفس برده است ميان تو و ميان خواستهاي خود تو و اعني متوجه باروي
 عن نفسك الامارة بالسوء المصاحفة بيد الحق اهل الله
 از نفس امارة تو كه امر كننده است ببدني كه در بر كبريه است بدست ستم و در باروي
 فانك لم تخلق عبثا فتلهو ولم تترك سدي فتلعو
 بخلق تو كه تو آفريده هستي بهرزه تا بازي كني و گذاشته نمي شوي فرد فتنه كه هر روز كوني
 اجعل جديك لاعداد الجواب ليوم المسئلة والحساب
 بگردان نمودن خود را از براي آماده داشتن جواب در روز بازخواست و شمار
 احسن لسانك قبل ان تطيل حبسك ويودي نفسك
 بدني ريان خود بدني آنكه بند تو دراز كند زبان تو و بكنند نفس تو
 فلا شيء اوتي بطول سجن من لسان يعدل عن الصواب
 بر هيچ چيز بهر تيرت از بزي بندد تو را از زبان كه در كوزد از رستي
 ويتسرع الي الجواب اجعل كل همك وسعك الاخلاص
 و بشتابد بجهت بگردان همت خود را و سعي خود را از براي عيني
 من محل الشقاء والعقاب والنجات من مقام السوء
 از جاي بد بچي و گرفتاري و از براي رهائي از جاي بلا
 والعذاب احفظ عمرك من التوسع له في غير العبادة
 و شكجده نگاهدار زندگي خود را از ضايع كردن در غير بندگي حق
 والطاعات امنع نفسك من الشهوات تسلم من الايات
 و فرمان برداريها باز دارد نفس خود را از آرزوها كامله باش زلفها

المحض اخاك النصيحة حسنة كانت او قبيحة اللذنب
 بهر مازدن برادر خود را به پند خرمه نيكو باشد خرمه رشت يعني رشت دروغ و دروغ
 انتعاية و التهمة باطلا كانت او صحيحة اطع الله
 بد نديشي و بد كويي خرمه باطل و نامق و خرمه و راست و حق فرمان برداري كن
 في كل حال ولا يتحلى قلبك من خوفه ورجائه طرفة عين
 در هر حال و نه مي توان دل خود را از ترس خدا و امید داشتن باو چشم زدني
 والزم الاستغفار اعط ما تعطيه معجلا ومهنا وان
 و همراه خواستن آمرزش را بده آنچه ميدهي آنرا بزودي و خوشي و اگر ندي
 منعك فليكن في الاجال واعذار اجعل لنفسك فيما
 بايد كه باشد در زيبايي و عذر خوي بگردان زباني نفس خود
 وبين الله سبحانه افضل المواقيت والاقسام اخذ
 از ميان خدا اخذ نماين بهترين وقتها و بخششها را بگردان
 الحيف والجور فان الحيف يدعو الى السيف والجور يودي
 از ستم و ظلم بدستي كه ستم ميخيزد بدستي شمشير و ظلم باز ميگرد
 بالجلاد ويعجل العقوبة والانتقام الزم الصمت يلزمك
 بتر كردن و زود مي آورد گرفتاري و كينه جري را لازم كردن خاموشي را لازم
 النجاة والسلامة والزم الرضا يلزمك الغنا والكرامة
 رهائي و سلامت و لازم شوقا خوشنودي را لازم شود ترا تو كاري و عزتي
 اخرج من مالك الحقوق واشرك فيه الصديق وليكن
 بيرون كن از مال خود حقها را يعني حق خدا و شريك گردان دوست را بدون جزا
 كلامك في تقدير وهمتك في تفكير تامن الملامة والذلة
 سخن تو در نوازه كردن و انديشه تو در فكر كردن تا ايمان شوي از ملامت و بيشماري
 اذكر مع كل لذة زوالها ومع كل نعمة انتقالها ومع كل
 ياد كن با هر مزه نيست شدن آن و با هر نعمتي در كويدن آن و با هر بلا

بليّة بلّغ كشفها فإن ذلك انبى للتحمة وابقى للشهوة واذ
باركشتن انرا تحقيق كين باسب ودين تعق وپاكيزه ترين آرزويست

للنظر واقرب الى الفرح واحذر بكشف الغمة ودرك
از برای بینایی و نزدیکترست تسوی شادی و سازوارترست بشکون اندوه و درین وقت

الما مولى احمل نفسك عند شدة آخيك على الدين
امید داشته باش که و بار نفس خود را نزد سختی برادر خود بر دینی

وعند قطيعته على الوصل وعند جموده على البذل وكن
و نزد برید و آری او بر پیوند و نزد بستن او بر رها شدن و با تو

للذي يبذل ومينه حول وله وصول الكرم عشرتك فانهم
بر آن کسی که از تو بیداید و مینهد بر دور و به تو وصول کرم عشرت تو فانهم

حناك الذي به تطير واصلك الذي اليه تصير ويدك
شیر بستان بر تو انداختن آن بری که به آن می بری واصل تو اند که بان یار میگردی و دست تو

الذي بها بصول احمل نفسك مع آخيك عند صدمه
که بان فی روزی یابی بر دربار ساز نفس خود را با برادر خود نزد سخت گیری او

على الصلابة وعند صدوده على اللطف والمقاربة وعند
بر پیوند جوینی و نزد بر کشیدن او بر بری و نازی و نزدیکی بسوی او و نزد

تباعده على اللذو وعند حرمة على العذر حتى كانك له
زوری چستان او بر نزدیکی بسوی او و نزد کراه او بر عذر تا آنکه گویا که تو

عند وكأنه ذو نعمة عليك وأياك ان تضع ذلك
بند او بی و گویا که او دینی نعمت است بر تو و در برابرش از آنکه بیهی بینهار

في غير موضع او يفعله مع غير اهله اجعل همك لاخرتك
در غیر جای خود یا آنکه بکنی با نااهل بگردان اندیشه خود را از برای آخرت

وحزنك على نفسك فكم من حزين وقد به حزنه على سرور
و اندوه خود را بر نفس خود بسا اندوهناک که زود آید باو اندازه او بر شادی

الابد وكم من مرموم اذرك امله احسن الى من تملك
دایم و کم من مرموم اذ رها بد امید خود را میگوید کن با آنچه مملکت توست

يحسن اليك من تملك رقتك اصعب لناس بما تحت بصرك
تأبیکو می کند با تو آنکس که مالک است بندگی تو هم سختی کن با مردم با آنچه دوست میداری

تأمنهم ويا منوك انصف من نفسك قبل ان ينصف
تا امن شود از ایشان و ایشان امن شود از تو از نفس خود پیش از آنکه هم صحت کنند با تو

منك ان تصحى فان ذلك احل لقدرك واجد برضا
از تو از تو صحی این تحقق این برادر گسترست از برای قدردانی و بهتر شدن بری

ربك ابداء السائل بالنوال قبل السؤال فانك ان احسن
پروردگار تو ابتدا کن خواستار را بدستی پیش از خواست تحقیق که تو اگر محتاج گردا

الى سؤالك اخذت من حروجه افضل مما أعطيت
بدرخواست از تو میگیری از آن بر تو از آنچه بدی باو

الكرم دوى رحمتك ووفر حلمهم واحلم عن سفيهم
گرامی دار خویشاوندان خود را و حرمت کبر بر دربار ایشان و بر دربار کن از سادگان ایشان

وتيسر لهم فانهم لك نعم العدة في الشدة والرخاء
و آسان گشته اند که در آن ایشان به تحقیق که ایشان مرتبه بهترند که سختی و آسانی

القول والتك واطل حلفه قلماك وقرق بين سطورك
پسندید سازد و آید خود و دراز کن نکر قلم خود را در نشاندن و گشاده ساز میان سطرها

وقرط بين حروفك فان ذلك اجدر بصباحة الخط
و نزدیک ساز میان حروفهای خود را در کتابت به تحقیق این بهترست بر زیبایی خط

الزم الاخلاص في السر والعلانية والحشنة في الغيب
همراه شو با کینه در وی را در نهان و آشکارا و با ترس خفا و در پنهان

والشهادة والقصد في الفقر والغنى والعدل في الرضا
و ظاهر و با میان روی در درویشی و توانایی و با عدل در خوشنودی

والتحفظ آخر من كل شيء جديدة ومن الاخوان اقدم استشر
 وشم برکن از هر چیزی نو و در کار هر تراستار است
 اخذك تعرف من رايهم مقدار عدل و هم و موضع مقار
 باد شمشان خود تا بشناسی انانديشه ایشان اندان و شمشان و جبهه
 انذل لصد يقك كل المودة ولا تبدل له كل الطمانينة
 در کار کن از برای دوست خود هر چه دوست دارد و در کار من از برای دوست همه ارام خود را
 واعطه من نفسك كل المواساة ولا تقص اليه بكل شرك
 و به دوست از تقص خود همه مساوی و دوست و به هر چه دوست
 اصحاب السلطان بالحذر والصدق بالتواضع والبشر
 هر چه شوق با پادشاه بکنار جوئی و با دوست بفرستی و کینه دوست
 والعطف بما تقم به عليك محبة اسم بروة قلمك و سبك
 و با دشمن با محبة و با دوست با برود دست اوین و من خود کشنده سازم و به
 شمسك و ايمن قطك بعد خطك انذل لصد يقك
 من قلم و راست زن قط قلم را تا نیکو سازد و خد ترا در کار کن زبیر دوست خود
 نصوك ولعاريك معونتك وكافة الناس بشرك
 بندگان خود را و بری شنای خود را بری خود و زری همه مردمان کشاده و بری خود
 اجمل خاله من دل عليك واقبل العذر ممن اعتذر
 نیکو تر ره نمانی نکس کرده و رد بر تو و بپذیرد عذر را از کسی که عذر گوید
 اليك واغفر لمن جنا عليك اجعل جزا النعمة عليك
 بسوی تو و در دلا از کسی که کرده و رد بر تو بگزینان پادشاه نعمت بر تو
 الاحسان الي من اساء اليك انذل مالك لمن بذل
 بخود من نیکوئی کردن با نیکو بدی کند با تو در کار کن مال خود را از برای کسی که در
 لك وجهه فان بذل لوجهه لا يوزيه شيء انذل مغرورك
 خود را به تحقیق در کار کردن جان خود هیچ بر آن نیست و در کار کن نیکوئی
 خود را

للناس كافة فان فضيلة فعل المعروف لا يعد لها عند
 از برای همه مردمان تحقیق که از برای کار نیکو
 سبحانه شيء استشر عدوك العاقل واحذر راي صديقك
 که بگشت مشورت مشورت کن با دشمن که خردمند باشد و حذر کن از نیکو بدیش
 الجاهل اصبر على مضض مرارة الحق و اياك ان تتخذ
 نادان خود صبر کن بر سوزش تلخی راستی و حذر کن از نیکو فریب خوری
 لحلاوة الما طل اجعل شكواك الي من يقدر على غناك
 بستی بر نازق بگزینان شکایت خود را بسوی کسی که توان شد بر تو نیکو
 الزم المتكوت واصبر على القناعة بايسر القوت تعذر
 همراه شو با خاموشی و صبر کن بر سادگاری باند که قوی تو بر سستی نداد
 في دينك وتعز في اجزائك اطع من فوقك بطعك
 که در دنیا و عزیز شوی آخرت خود فرمان بر او را که بالاتر از است فرمان تو
 من دونك واصبر سر دتك يصلح الله علانيتك استكثر
 آنکه شیب ترا زشت و خوار نهان خود را تا حارب سازد و خدا اشکار کن بسیار کن
 من المعامد فان المذاق قل من يخون منها لا اكره نفسك
 ست نیستی همارا به تحقیق که نکوستی است کسی که می دهد از آن تقدی کن بر نفس خود
 على الفضائل فان الذایل ائبت مطبوع عليها محمدا
 بر امر ختن فضله را به تحقیق که ماکسیها است که خورد بری بر آن مطبوع به
 و من حكم على ابن ابي طالب
 و در حکم از مکتوبات علی ابن ابی طالب
 في حرف الالف بالقطر اعلموا
 در حرف الف اعلموا
 اطلبوا العلم ترشدوا واعلموا بالعلم تسعدوا و اخلصوا
 بجویند دانش را تا راه راست یابد عمل کنید بعلم تا نیکبخت شوید و اگر نیند

امیرالمومنین
 الامر فی خطاب الجمع قال رضی الله عنهم
 زمان در گفتار با جماعت و گفته

إِذَا عَلِمْتُمْ أَعْمَالَكُمْ إِذَا عَلِمْتُمْ أَسْمَاءَكُمْ إِذَا سَمِعْتُمْ أَتَقَوُّوا
 عمل را هرگاه که دانستید که نام خدا را می شنوید که هرگاه که از او می شنوید که هرگاه که از او می شنوید
 جَهْتِ مَا خَلَقَكُمْ لَهُ أَطِيعُوا اللَّهَ حَسِبَ مَا أَمَرَكُمْ بِهِ رَسُولَهُ
 در آنچه از او آفرید است که شما را فرمان برده خدا را اطاعت کنید و آنچه که فرموده خدا را بشمارید و بپایان
 لَزُمُوا الْحَقَّ يَلْزَمُكُمْ النِّجَاحُ الْكَسْبُ الْعِلْمُ يَكْسِبُكُمْ الْحَيَاةُ
 شما را شایسته با حق تا همراه شما شود راستکاری به دست آید علم را آگاه علم از برای شما شود و حیات
 اسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ الزُّمُّوْا الْجَمَاعَةَ وَاجْتَنِبُوا
 طلب فرود آمدن روزی کنید به دادن صدقه همراه جماعت شوید و بپرهیزید
 لَزُمُوا أَنْفُسَكُمْ بِذَوَامِ جِهَادِهَا اعْتَصِمُوا بِالَّذِي فِي أَوْدَانِهَا
 همراه شوید با نفس خود با آنکه همیشه جنگ کند با نفس خود پناه بگیرید به آنچه در شاخه های آن است
 اسْتَعِدُّوا لِلْمَوْتِ فَقَدْ أَظْلَمَكُمْ اسْمِعُوا دَعْوَةَ الْمَوْتِ
 آماده شوید از برای مرگ تحقیق که سایه افکننده است بر شما مرگ را بگویند
 قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَكُمْ اسْمِعُوا مِنْ رَبِّانِكُمْ وَأَخْضَرُوا قُلُوبَكُمْ
 پیش از آنکه بخوابد شما را بشنوید از مردمانی که شما را و حاضر و غایب را در دل خود
 واسْمِعُوا أَنْ هَتَفَ نَكَمٌ اسْمِعُوا النَّصِيحَةَ مِنْ أَهْلِهَا
 و بشنوید اگر آواز کند شما را بشنوید بشنوید از آنکس که به شما در پند دارد
 إِلَيْكُمْ وَاعْقُلُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ انْعَظُوا مَنْ كَانَ قَدَمُكُمْ
 بسوی شما و بپند کنید پند بر نفسهای خود بپند گیرید با آنکه بوده است پیش از این
 قَبْلَ أَنْ يَنْعَظَ بِكُمْ مِنْ بَعْدِكُمْ ارْضَوْا هَذِهِ الدُّنْيَا
 پیش از آنکه پند گوید شما را از آنکس که پس از شما آید بپند گیرید از این دنیا
 ذِمَّةً فَقَدْ رَفَضَتْ مَنْ كَانَ اسْتَعْفَ بِهَا مِنْكُمْ
 گواهی دهد تحقیق که برکنده دنیا از آنکس که بود از دنیا رفته است از شما
 اسْمِعُوا عُنُونَكُمْ وَضَمُّوا بَطُونَكُمْ وَخُذُوا مِنْ أَسْجَادِكُمْ
 بشنوید از برای خود را و بهم گیرید شکمهای خود را و بگیرید از تنهای خود را

بِجُودٍ وَابْرَأَ عَلَى أَنْفُسِكُمْ اشْغَلُوا أَنْفُسَكُمْ بِالطَّاعَةِ وَالسَّنَةِ
 و بپاشید پاشید بر نفسهای خود مشغول طاعت کنید و بپاشید بر نفسهای خود
 بِالذِّكْرِ وَقُلُوبَكُمْ بِالرِّضَا فِيمَا أَحَبَّكُمْ وَكَرِهْتُمْ الزُّمُّوْا
 با خدا و در دلهای خود را بخشنید در آنچه دوست دارید و نکرده باشید
 الْأَرْضَ وَاصْبِرُوا عَلَى الْبَلَاءِ وَلَا تَحْزَنُوا بِأَيِّكُمْ وَهَوَايَا
 بر زمین و صبر کنید بر بلا و غم نندازید بر کسی و هواهای خود را
 أَخْرِجُوا الدُّنْيَا مِنْ قُلُوبِكُمْ قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْهَا أَحْسَادُكُمْ
 بیرون کنید دنیا را از دلهای خود پیش از آنکه بیرون رود از دنیا تنهای شما
 فِيمَا أَحَبَّكُمْ وَلَعَنُوا خَلْقَكُمْ أَنْتُمْ ذُرِّيَّةُ الْخَيْرِ فَانْهَازُوا
 و حال آنکه در دنیا خبردار شوید و لعن کنید آنرا که شما را آفرید و شما را بپاشید که خبردار شوید
 تَمْرُ السَّحَابِ الذُّبُولُ أَمَا كُمْ وَاعْتَصِمُوا بِأَحْسَنِ
 فرصتها میگذرد همچو کوه شبنم آب دروغ دارید امیدها خود را و غنیمت دارید و عهدها خود را
 رَحْمَتِ الْكَمِّ وَبَادِرُوا مَبَادِرَ أَوْلِي النَّهْيِ وَاللَّيْلِ اسْتَجِيبُوا
 عملهای شما و بپاشید مجرب شوید خردمندان را و شبها را پاسخ دهید
 مِنَ الْفِرَارِ فَإِنَّهُ عَارٍ فِي الْأَعْقَابِ وَيَأْتِي يَوْمَ الْحِسَابِ
 از گریز تحقیق که اگر بگریزید در پی شما و آتش است در روز شمار
 اذْكُرُوا عِنْدَ الْمَعَاصِي دَهَابَ الذِّمَّةِ وَبِقَارِ السَّعَا
 یاد کنید نزد معاصی رفتن لذتها و ماندن بدیها و
 هَجْرُوا الشَّهَوَاتِ فَإِنَّهَا نَفُودُكُمْ إِلَى رُكُوبِ الدُّنْيَا
 دور شوید از آرزوها تحقیق که آرزوها میراث شما را بسوی سوزی برکنده است
 التَّهَجُّمُ عَلَى السَّيِّئَاتِ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْ قُلْتُمْ سَمِعَ
 و جرات کردن بر گناهها بترسید از خدای بخشنده که اگر بگویند بشنود
 وَإِنْ اضْمَرْتُمْ عِلْمَ اخْتَرْتُمْ مِنْ سَوَادِ الْعَصَبِ قَاعِدُ قَلْبِهِ
 و اگر پنهان دارید بدانید خود را که خدا را از جوشش حسنه و مکره کردارید از برای خشم

مَا تَحْمَدُ فَهُوَ مِنْ كَثَمٍ وَالْحَلِيمُ اتَّقُوا ظُنُونِ الْمُؤْمِنِينَ
در هر چه که حمد کردید چشم بآن در خود خورده و بر داری و سیدان و مومنان
 فَإِنَّ اللَّهَ سَخَّانَهُ أَجْرِي لِحَقِّ عَلَى السَّنَةِ اسْتَجِيبُوا لِنَبِيِّ اللَّهِ
تحقیق حدائی را بگفت و روزه گردانیده است بخیر و بر بدی ایشان قبول کنید و بر نوبت
 وَسَلُّوا أَلَمَهُمْ وَأَعْمَلُوا بِطَاعَتِهِمْ تَدْخُلُوا فِي شَفَاعَتِهِمْ
و کردن به نیت فرموده ایشان را و عمل بفرمان بر داری تا داخل شوید در شفاعت ایشان
 اتَّقُوا دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهُ يُسْئِلُ اللَّهَ حَقَّهُ وَاللَّهُ سَخَّانَهُ
بترسید از دعای مظلوم تحقیق که میخواند از خدا حق خود را و خدا یکتا است و
 أَكْرَمُ مَنْ أَنْ يُسْئَلَ حَقًّا إِلَّا جَابَ جَعَلُوا كُلَّ رَجَائِكُمْ لِلَّهِ
کرمتر است آنکه از حق میخواند مگر آنکه قبول کند بگویند همه امید خود را بر حق
 سَخَّانَهُ وَلَا تَرْجُوا أَحَدًا سِوَاهُ فَإِنَّهُ مَا رَحَا أَحَدًا عِزَّهُ
که بگفت و امید میدارد بیک بی غیر او تحقیق که امید نداشت بیک غیر از خدا
 تَعَالَى الْإِخَابُ أَفِيضُوا فِي ذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّهُ لِحَسَنِ الذِّكْرِ
مکرمتر آن که یاد کند بخوشید قدر و خدا تحقیق که آن بهترین یاد نیست
 اقْتَبُوا بِوَجْهِ الْفَخْرِ وَافْرَعُوا لَوَاحِجِ الْكِبَرِ ارْغَبُوا فِيهَا
برکنید بچهره باری بزرگوار و بکنار رسیدن در رسیدن بپای کردن کتب از او بکنید در بخت
 وَعَدَ اللَّهُ الْمُتَّقِينَ فَإِنْ أَصْدَقَ الْوَعْدِ مِيعَادُهُ اسْتَحَقُّوا
وعدا خدا را که با پرهیزکاران بدست می رسد و استحقاق و عدا و این خداست سزاوار شود
 مِنْ اللَّهِ مَا أَعَدَّ لَكُمْ بِالْحَبْرِ أَصْدَقَ مِيعَادِهِ وَالْحَدِيثُ مِنْ هَلْ
از خدا براهی آماده کرده بر شما بجزم داشتن راستی و عدا او و بکنار گرفتن از بیم
 مَعَادَةُ اتَّعَظُوا بِالْعَبَرِ وَلَعِبُوا بِالْغَيْرِ وَانْتَفَعُوا بِاللَّذَّةِ
وعدا بگشت باو پند گیرید بپندها و اعتبار گیرید و بهر بگردد بگردد و سودمند شود
 رَمَتْهُ مِنْ صَفْوَعَيْنِ قَدْ رَوَقَتْ مِنَ اللَّذَّةِ اسْتَعْوُوا فِي فَكَّالِ
برکنید از صاف و روشن چشم که با کفر شده در نیت بشتابید در هانید

رِقَابِكُمْ قَبْلَ أَنْ تَعْلُقَ رَهَائِيهَا أَحْسِنُوا حَوَارِجَ الدِّينِ قُلَّةَ
گردد بر چو نبش سکه در بند کرده افتد بگویند که نه عیب بگویند دین و دنیا
 بِالشُّكْرِ لِمَنْ دَلَّ عَلَيْهَا اسْتَمُوا نِعَمَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ عَلَى
و شکر بآن که بر داری بپای تمام کردید نعمت خدا بر خود بصبور
 طَاعَتِهِ وَالْحِفَاظَةَ عَلَى اسْتِحْفَظَكُمْ مِنْ كِتَابِهِ اتَّقُوا اللَّهَ
و زمان بر داری خدا و که خداست بر بپای از کتاب بخورید بپای بپای
 حَقَّ تَقَاتِهِ وَاسْعُوا فِي مَرْضَاتِهِ وَاحْذَرُوا مَا حَذَرَكُمْ مِنَ الْمَ
آیند که حق بر غیر بدست در استغفار در خدا و گناه خویش را بجز دوری خدا
 حَلَالِهِ اتَّقُوا شَرَّ النِّسَاءِ وَكُونُوا مِنْ خِيَارِ هُنَّ عَلَى
از عذاب سخت خدای بپرهیزد از زنان بد و از شیوه از نیکوان ایشان
 خَدَمِكُمْ اتَّقُوا الْغِيَّ فَإِنَّهُ يَحْلِلُ النِّقْمَ وَيَسْلُبُ النِّعَمَ وَتَوَقَّ
خدا بپرهیزد از کفر تحقیق که کفر حق می خورد کینه خودی و می داند نعمت را و واجب
 الْغَيْبِ اتَّقُوا مَعَاصِيَ الْخُلُوفِ فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَكَمُ
مگر شهادت بپرهیزد از گناه بپرهیزد تحقیق که گواه خود حکم کند
 ابْعُدُوا عَلَى الْمَظْلَمِ فَإِنَّهُ اعْظَمُ الْجَزَائِمِ وَكَبَرُ الْمَأْتَمِ احْبِسُوا
دور بپرهیزد بر ختم تحقیق که ظلم بزرگترین گناهها است و دورترین بزرگترین گناهها
 الْمَعْرُوفَ بِأَمَانَتِهِ فَإِنَّ الْمَنَّةَ لَهْدَمُ الصَّنِيعَةِ اغْلِبُوا
بیکس را بپرهیزد از بخت تحقیق که منت نهادن درود می آورد که کار نیکوار غالب شود
 الْجَزَعَ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الْجَزَعَ مُحِيطُ الْآخِرِ وَتَعْظُمُ الْفَجِيعَةُ
بدرستی بصبور تحقیق که در بخت شدة میگرداند و بزرگ میگرداند سوزش را
 التَّوَلَّى فِي أَطْرَافِ الرِّمَاحِ فَإِنَّهُ أَيْسَرُ الْأَسْنَةِ أَقْبَلُوا عَلَى
بپیماید مگر بپیماید در گشای نیزهها تحقیق که آنها خیر است از نیزهها و آوری
 مَنْ أَقْبَلَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا فَإِنَّهُ أَحْدَبُ الْغَنَاءِ اتَّقُوا الْبَرَصَ
برکنس که روی خود را در دنیا تحقیق که شرافت تو بگری بپرهیزد از

فَإِنَّ مَصَاحِبَهُ هُمُ الَّذِينَ يَتْلُونَ الْقُرْآنَ نَهْيًا وَتَعْلِيمًا وَيَتَذَكَّرُونَ بِهِ وَأَعْمَلُوا
 به تحقیق و صاحب قرآن مادر کزو خوار و درج است بخوبی علم را تا شناسا شود به با
 به تَكُونُوا مِنْ أَهْلِهَا أَفْعَلُوا الْخَيْرَ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْهُ فَخَيْرٌ مِنَ الْخَيْرِ
 نعم تاباشید از اهل علم و خیر کنید آنچه توانید که بهتر از خیر
 فَأَعْلَاهُ أَجْتَبُوا الشَّرَّ فَإِنَّ الشَّرَّ قَاعِلُهُ إِعْمَلُوا فِي
 خیر کنند است دور شود از بدی تحقیق که بدتر از بدی بد کند است بکشد
 غَيْرِ رِيَاءٍ وَلَا سُمْعَةٍ فَإِنَّهُ مَنْ عَمِلَ لِيُخَيَّرَ اللَّهُ يَكُلُهُ سُبْحَانَهُ
 بی ریا و بی ریا و بی تحقیق هر که عمل کند برای خیر خدا باز گذارد و خدا
 إِلَى مَنْ عَمِلَ لَهُ أَغْنَمُوا الشُّكْرَ فَإِنَّهُ يَنْفَعُهُ الزَّيَادَةُ اسْتَدْمُوا
 ما کس که محنت و کوه شنید دانید شکر را که شکر سودا و افزونیست همیشه
 الذِّكْرَ فَإِنَّهُ يُنِيرُ الْقَلْبَ وَهُوَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ اطْلُبُوا الْخَيْرَ
 ذکر را تحقیق که ذکر روشن کننده و ذکر افضل عبادت است بخوبی خیر
 فِي خِفَافِ الْأَيْدِ طَارِدَةً وَقَارِدَةً أَجْمَلُوا فِي الطَّلَبِ فَنَمِ
 در خفایا شکر در خفایا که باز بکشند و نوزد آید که بسیار
 مِنْ حَرِيصٍ خَائِبٍ وَعَمَلٍ لَمْ يَحِبْ أَحَبُّ شَوْءٍ مِنْ سَوْءٍ
 کز روی که زیانکار است و نیکو حوی که زیان نگاهان ریت از جوشتر
 الْأَطْرَافِ وَالْمَدْحُ فَإِنَّ لَهَا رَجْحًا خَبِيرَةً فِي الْقَلْبِ أَهْمَلُوا
 خوبان و ستایش تحقیق که آنها را بوی رشت است در دل بکشید که
 وَالْعَمَلُ يَنْفَعُ وَالِدَعَاءُ يَسْمَعُ وَالتَّوْبَةُ تَرْفَعُ أَصْدَقُ قَوَائِي
 عمل نیک سود میدهد و دعا شنونده میشود و توبه بر میدارد راست گوید در
 اقْوَالَكُمْ وَأَخْلَصُوا فِي أَعْمَالِكُمْ وَتَزَكُّوا بِالْوَرَعِ الزَّمُوا الصَّبْرَ
 گفتارهای خرد و پاکیزه باشید در کردارها خرد و پاکیزه باشید به هرگز کاری بر سر نه
 فَإِنَّهُ دَعَامَةُ الْإِيمَانِ وَمِلَالُ الْأُمُورِ أَحْسَنُ تِلَاوَةِ الْقُرْآنِ
 تحقیق که صبر ستون ایمانست و اصل کارست نیکو گویند خواندن قرآن را

فَإِنَّ أَحْسَنَ الْقَصَصِ وَاسْتَشْفُوا بِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصَّدُورِ
 به تحقیق که قرآن بهترین قصه است و شفا جویند به قرآن تحقیق که قرآن شفاست
 وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي لَا يُطْفِئُ وَالْوَجْهَ الَّذِي لَا يَسْلُو اسْتَسْلُوا
 و پیروی کنید از نوری که خاموش نمیشود و آن روی را که نمی پوشد و گردان نمید
 الْأَمْرَ فَإِنَّكُمْ لَنْ تَصْلُوا مَعَ التَّسْلِيمِ اسْتَصْبِحُوا مِنْ شَعْلَةٍ
 فرمان دهان تحقیق که شما که نمی شوید با گردان نهدن جریح افزون زید از زبان
 وَاعْظُ مَبْعُطٌ وَقِيلُوا نَصِيحَةً نَاصِحٌ مَتَّقٌ وَقِفُوا حَيْدَ
 بهاد گوئی بهاد بدید و قیو کنید نصیحت فصیح شنید بهاد و اسبند
 مَا أَفَادَكُمْ مِنَ التَّعْلِيمِ اقْتَدُوا بِهِدِي نَبِيَكُمْ فَإِنَّهُ نَاصِحٌ
 آنچه آفاید شما از موختن آپی روی کنید به نایبی پیغمبر شما تحقیق که او راست
 الْهَدْيِ وَاسْتَبُوا بِسُنَّتِهِ فَإِنَّهَا أَهْدَى السَّبِيلِ اتَّقُوا
 راه نایب است و اهل سنت شوند بسنت او تحقیق که سنتها راه نایب ترین پرهیزند
 اللَّهُ تَقِيَةً مَنْ سَمِعَ فَشَنَعَ وَأَقْتَرَفَ وَاعْتَرَفَ وَعَلِمَ فَوَجَلْ
 راه نایب است و عمل سنت شود به نایب رسید و بر کلاه فرو رفت و اعتراف کند خود از نرسد
 وَجَادَرِ فَبَادَرِ وَعَمِلْ فَأَحْسَنُ اتَّقُوا اللَّهَ تَقِيَةً مَنْ دَعَا
 و نه کوفت بر شتابید و عمل کرد بر نیک کرد شنید از خدا فرسیدن اگر خواند
 فَاجَابَ وَقَابَ فَإِنَابَ وَحَذَرَ فَحَذَرَ وَجِبَرَ فَاعْتَبَرَ
 و جواب یافت و توبه کرد پس باز گشت و بیم دزد شد پس گمراه کرد و داشت بر پزیرفت
 وَخَافَ فَأَمِنَ اقْتَحُوا بِالْقَلِيلِ مِنْ دُنْيَاكُمْ لِسَلَامَةِ دِينِكُمْ
 و ترسید پس امن شد قناعت کنید با اندک از دنیا برای سلامت دین شما
 فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ الْبَلُغَةَ الْيَسِيرَةَ مِنَ الدُّنْيَا تَنْفَعُهُ أَقْبَلُوا
 تحقیق که مؤمن را اندک چیزی که رسد باو از دنیا سود می دهد او را کز بدید
 ذَوِي الْمِرْقَاتِ عَشْرَتَهُمْ فَمَا يَوْشُ مِنْهُمْ عَائِلٌ أَوْ يَدُوتُ
 از اهل مروتها لغزیده های ایشان را پس بلغزد از ایشان لغزنده مکرر در دست دارد

اهر تو من الدنيا واضر قوا قلوبكم عنها فانه سجن المؤمن
 بکریزیدن از دنیا و بکردارینه دلهای دل از دنیا سود میدهد او را
 حظه منها قليل وعقله بها عليل ونظره فيها كليل
 بخش مسلمان از دنیا اندکست و خرد مسلمان بدست بیمارست و چشم مسلمان در دنیا کندست
 أعقل الخیر اذا سمعتموه عقل درایه لا عقل رواية فان
 در یابید خیر را اگرگاه که بشنوید خیر را در یافتن نه در یافتن شنیدن تحقیق
 رواية العلم كثير ورعاته قليل الجاؤ الى التقوی
 که گفتن نیکان علم بسیارست و نگاهدارندگان علم کم اند پناه برید بسوی پرهیزکاری
 فانه حنة منعة من لجا اليها حصنته من اعصمه
 بتحقیق که پرهیزکاری نگهدارنده است پناه برد بسوی نگاهدارد او را و هر که در روزه
 بها عصمته اعصموا يتقوى الله فان لها حالا وثيقا
 بتقوی نگاهدارد او را دست در زنید بپرهیزکاری خدا بتحقیق که پرهیزکاری پارسایان
 عروته ومعقلا منيعا ذروته استعیدوا بالله من
 مهرستان آن و بندست نگاهدارنده سر بند او پناه جویند بخدا از
 سكر الغی فان له سكرة بعيدة الافاقة استعیدوا
 سستی و تو انگری بتحقیق که تو انگری است که دورست پناه گیرید
 بالله من لواح الكبر كما تستعیدون به من طوارق الدهر
 بخدا از پریشانهای کبر همچنانکه پناه میکید باو از بلاهای روزگار
 واستعیدوا المجاهد به حسب الطاقة امر بالمعروف
 اماره شنوید از برای جگر کردن بانگین بانگاز توانش فرمانبرداری کن بینگویی
 وامروا به وتنا هوا عن المنكر وانتهوا عنه اعرضوا
 و امر کنید بان و باز ایستید از ناخن و باز گردید از ناخن دور شوید
 اعرضوا عن كل عمل بكم غنا عنه واستغلو انفسكم من امر
 دور شوید از هر عملی که شما از آن بی نیاز باشید و مشغول سازید نفسهای خود را
 لا را خرد

بما لا يد لكم منه اقمعوا هذه النفوس فانها طلعة
 بداند شما را ناچار باشد از آن برکنید این نفسهای اماره را بتحقیق که آن نفسها را
 ان تطيعوها تنزع بكم الى سر غاية اغلبوا الهواكم وحار
 اگر فرمان آنها برونید بر میکنید تمام را بسوی غایت غلبید و استیلا بر آرزوهای
 فانها ان تفيدكم نوركم من الهلكة بعد غايه انظر
 بتحقیق که آن نفسها اگر فایده رسانند فایده است از تباهی بنهایت و پایان تباهی
 الى الدنيا نظر التاهدين فيها الصارفين عنها فانها
 بسوی دنیا همچو نگاهدارندگان در دنیا بگردانندگان اردنیا بتحقیق
 والله عما قليل تربل الثاوي الساكن وتقع المترف
 بخدا که اندکی نیست میشود مقیم ساکن در دنیا و در دمی نرسد مترف
 الامن اتقوا عروا الدنيا فانها تسترجع ابد ما خذت
 امان بپرهیزد از فریب دنیا بتحقیق که دنیا و این برست همیشه انگشت را
 به من المحاسن وتزعج المطمن اليها والقاطر اتقوا
 بخود از نیکوهای و بپرهیزد و در مسرعت بدینا را و نشسته
 الله خذع الامال فكم من مؤمل يوم لم تدركه وباني بناء
 از غیبهها امیدها بسا از امید واری که روزی او زیبایی او را و بسا بیگانه
 لم يسكنه وجامع مال لم ياكله ولعله من باطل جمعه
 بنشیند بدان و بسا گرد و زلفه مال که بخورد آنرا و پندارم که گرد آورده باشد از ناحی
 ومن حق منعة اصابه حراما واختم له اناماً امرنا
 و از حق باز گرفته باشد رسیده باشد باو از حرام و در دست باشد بان گناهها بشاید
 الحق لمن عرفه لكم صغيرا كان وكبيراً وضيعاً كان
 حق از آنکه بشناسد حق شما کوچک باشد یا بزرگ بست باشد
 اورفعاً احسن سورة الحمد لمن عرفه لكم صغيراً
 بالبلند خود نگاه دارید از سوزشی ستایش

وَالْحَقُّ وَالْعَصَبُ وَالْحَسَدُ وَاعْتَدُوا لِكُلِّ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ
ویدانند و خشم و حسود و آماده گردانید ز برای هر چیزی از اینها

هَذِهِ تَجَاهِدُهَا مِنَ الْفِكْرِ فِي الْعَاقِبَةِ وَمَنْعِ الرِّذَالَةِ
پناهی و سازی که جنگ کنی با آنها از اندیشه در عاقبت کار و منع کردن فرومایگی

وَطَلَبِ الْفَضِيلَةِ وَصَلَاحِ الْآخِرَةِ وَلِرُومِ الْحِلْمِ أَتَجِبُوا
و جستن آفرینی و سازگاری اخراج و بیوسیدن بر دباری عجب داریه

لِهَذَا الْإِنْسَانِ يَنْظُرُ شَيْئًا وَيَتَكَبَّرُ بِهِ وَيَسْتَمِعُ يَعْظُمُ
مرا این آدمی را که نگاه میکند بپاره پشه و میگوید بپاره کوشش و می شنود با ستودن

وَيَتَنَفَّسُ مِنْ حَرَمٍ أَضْرِبُوا بَعْضُ الرِّأْيِ بِبَعْضٍ يَتَوَلَّى
و دم می کشد از رخت بزیند بعضی اندیشه را با بعضی اندیشه که در وجود

مِنْهُ الصَّوَابُ أَجْمَلُوا فِي الْخَطَابِ تَسْمَعُوا جَمِيعَ الْجَوَابِ
از آن راستی میگویند گفتار را تا بشنویید جواب را

أَمْحُضُوا الرِّأْيَ مَحْضُ السَّقَايَةِ يَنْتِجُ سَدِيدَ الْأَرَاءِ أَهْمُوا
مجموع کنید اندیشه را محض سقاها میزند مستند به اندیشه های استوار منهم مینه

حَقُّوْكُمْ فَإِنَّهُ مِنَ الثَّقَةِ بِمَا يَكُونُ فِي الْخَطَا أَهْلُوا وَأَنْتُمْ فِي
عقلهای خود را تحقیق که آن از نیاهی است با مجرب باشد در خطا بکنید و حال نگاشته در

أَوِيَةِ الْبَقَاءِ وَالصَّحْفِ مَنْشُورَةٍ وَالْقُبَةِ مَنْسُوطَةٍ وَلَمَّا
بارگشاید بچالهم بقا و فلان عالم نامها گشاده است و قوه گسترده است و حال نگاشته

مَدْعَا وَالمَسِيَّ يَرْجَا قَبْلَ أَنْ يَحْدُ الْعِلَّ وَيَنْقُطِعَ الْمَهْلُ
باز خوانده میشود و بکار امید دارد میشود بکنید پیش از آنکه فرو سر عدل و برود و عده و هلهها

وَيَنْقُضِي الْمَدَّةَ وَيَسِدُّ بَابَ الْقُوَّةِ اتَّقُوا بِاطِلِ الْأَمَلِ فَنَبْ
و برسر میاید روزگار و بسته شود در قوه بپرهیزید از امید نارسا است بسا

مُسْتَقْبِلِ يَوْمٍ لَيْسَ بِمُسْتَدْبَرَةٍ وَمَغْبُوطٍ فِي أَوَّلِ لَيْلَةٍ
روز آینده باشد محروم و در گذشته و بسا کسی که در او غیب حرم باشد و در آخر

آخر شب

بَوَاكِيَةٌ

بَوَاكِيَةٌ فِي آخِرَةِ اسْتَعْدُوا لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ وَقَتْلُ
بواکیه در آخرت آماده شوید از برای روزی که در آن روز گزینند بهترین بازمانده

لَهُوَ الْعَقُولُ وَتَتَبَلَّكُ الْبَصَائِبُ أَعْمَلُوا لِيَوْمٍ تَدْخُلُهُ
از برای آن روز عقلها و کند شود بیناها است بکنید بکنید روزی که اند و خشم

الذَّخَائِبُ وَتَبْلَى فِيهِ السَّرَائِرُ أَذْكُرُوا هَادِمَ الذَّاتِ
از برای آن روز انداختن رازها و آشکار کردن سواد یاد کنید خراب کننده اندیشه را

وَمَنْعَ غَضِّ الشَّهَوَاتِ وَقَامِعِ الشَّهَوَاتِ أَذْكُرُوا مَفْرَقَ
و ناخن گرفتن از شهوات و فرو کردن شهوات و خوار کردن شهوات یاد کنید بکنید بکنید

الْجَاهَاتِ وَمَبَاغِدِ الْأَمْنِيَّاتِ وَمَدَنِي الْمُنِيَّاتِ وَالْمُؤَنِّ
کرد اندیشه ها را و دور کننده امیدها را و نزدیک سازنده نیستیها را و وارنده

بِالْبَيْنِ وَالشَّهَوَاتِ أَرْفُضُوا هَذِهِ الدُّنْيَا التَّارِكَةَ لَكُمْ
بجدا بینی و بریشانی فرو گذارید این دنیا و گذارید شکار

وَأَنْ لَمْ يَحْتَوِ تَرْكُهَا وَالْمِلْيَةَ أَحْسَادُكُمْ عَلَى مَحَبَّتِكُمْ
اگر چه دوست ندارید ترک دنیا را و گذارید این دنیا را بپوشانده است تنهایی شما را

لِتَحْدِيدِهَا مَا وَرَدَ مِنْ حُكْمِ هِرْمُونَيْنِ عَلَى ابْنِ
بر تر کردن دنیا را بحدی از حکمهای اسیب و المومنین علی بن

أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَرْفِ الْأَلْفِ بِلَفْظِ أَحْذَرُوا
ابو طالب علیه السلام در حرف الف بلفظ احذرو

وَهُوَ فِي الْأَلْفِ لَامٌ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
و آن حرف داخلست در الف گفت علی علیه السلام

أَحْذَرُوا اللِّسَانَ فَإِنَّهُ سَهْمٌ يُخْطَى أَحْذَرُوا الشَّعْرَ فَإِنَّهُ
کن و جویند از زبان تحقیق که بهر نیست نارسا است میرود کناره جویند از تحقیق

خُلُقٌ رَدِيٌّ أَحْذَرُوا التَّقْرِيطَ فَإِنَّهُ يُوْحِبُ الْمَلَامَةَ أَحْذَرُوا
آخوخی است که میگذارد کناره جویند از ذکر کردن زهد تحقیق که تقریط پدید می آورد ملامت

آخوخی

از هر چه در این کتاب است
در هر چه که در این کتاب است
در هر چه که در این کتاب است

أَحْذَرُ الْعَجَلَةَ فَإِنَّهَا تَمِيرُ النَّدَامَةَ أَحْذَرُ الْخَبْرَ فَإِنَّهُ عَارِضٌ
کناره جوینده از شتابندگی که عجله را میسر میگرداند
کناره جوینده از خبری که عارض است و میگذرد
أَحْذَرُ الْبُخْلَ فَإِنَّهُ لَوْ مِمْسِكَةٌ أَحْذَرُ الْغَفْلَةَ فَإِنَّهَا
کناره جوینده از بخشنده است که آن را میگیرد و میبندد
کناره جوینده از غفلت است که آن را میگیرد و میبندد
مِنْ فسادِ الدِّينِ أَحْذَرُ الْوَجَسَةِ فَإِنَّهُ يَرِي بِالنَّفْسِ أَحْذَرُ
از تباهی دین است که آن را میگیرد و میبندد
کناره جوینده از وسوسه است که آن را میگیرد و میبندد
الرِّذَالِ الشَّهْوِي وَالْفَانِي الْمَحْبُوبِ أَحْذَرُ الْغَضَبِ فَإِنَّهُ نَارٌ
ناقصهها و دلش و نیست شوقه دوست داشته و میگیرد و میبندد
کناره جوینده از غضب است که آن را میگیرد و میبندد
مَحْرَقَةٍ أَحْذَرُ الْإِمَانِي فَإِنَّهَا مَنَابِتُ مُحَقَّقَةٍ أَحْذَرُ كُلِّ عَمَلٍ
سوزنده است که آن را میگیرد و میبندد
کناره جوینده از ایمان است که آن را میگیرد و میبندد
أَإِسْئَلُ عَنْهُ صَاحِبُهُ اسْتَحْيَ مِنْهُ وَانْكُرْ أَحْذَرُ كُلِّ أَمْرٍ إِذَا
که هرگاه پرسیدند سرور از صاحب آن که در سر نهفته شود از آن و منکر شود از آن
کناره جوینده از هر کاری است که آن را میگیرد و میبندد
ظَهَرَ أَرْزَى بِفَاعِلِهِ وَحَقُّهُ أَحْذَرُ الشَّرِّ مِنْ عِنْدِ أَقْبَالِ
هرگاه آشکار شود عیب آن بکننده آن و هرگاه سازد آن را
کناره جوینده از شر است که آن را میگیرد و میبندد
الدَّوْلَةِ لِيَا لِيْلَهَا عَنْكَ وَعَنْهُ أَقْبَارُهَا لِيَا لِيْلَهَا
دولت تا از لایلی شدن در پیش از تو و نزد بشت کردن دولت تا یاری نکند
کناره جوینده از دولت است که آن را میگیرد و میبندد
عَلَيْكَ أَحْذَرُ الْأَحْمَقِ فَإِنَّ مَدَارَاتِهِ تَعْبِكَ وَمُوافَقَتُهُ
بر تو کناره جوینده از احمق است که آن را میگیرد و میبندد
کناره جوینده از احمق است که آن را میگیرد و میبندد
نَزْدِيكَ وَصَحْبَتُهُ وَبِالْعَلِّكَ أَحْذَرُ مِنْ كُلِّ عَمَلٍ يَجْعَلُ
میان از تو و یاری او و آفت است بر تو کناره جوینده از هر کاری که کند شود
کناره جوینده از هر کاری است که آن را میگیرد و میبندد
فِي السِّرِّ وَتَسْتَحْيِي مِنْهُ فِي الْعِلَالِيَةِ أَحْذَرُ كُلِّ أَمْرٍ يَفْسِدُ
در نهان و سر نهفته شوی از آن در آشکارا کناره جوینده از هر کاری که تباه کند
کناره جوینده از هر کاری است که آن را میگیرد و میبندد
الْأَجَلَةَ وَيُضِلُّ الْعَاجِلَةَ أَحْذَرُ كُلِّ عَمَلٍ تَرْضَاهُ صَاحِبُهُ
آخرت را و بسیار آورد دنیا را کناره جوینده از هر کاری که خوشند باشد صاحب آن
کناره جوینده از هر کاری است که آن را میگیرد و میبندد

لنفسه

لنفسه وَيَكْرَهُهُ لِعَامَّةِ الْمُسْلِمِينَ أَحْذَرُ كُلِّ قَوْلٍ مَعْلُومٍ
برای نفس خود و بداند از برای همه مسلمانان کناره جوینده از هر گفتاری که بداند
کناره جوینده از هر کاری است که آن را میگیرد و میبندد
يُؤْذِي إِلَى فسادِ الْآخِرَةِ وَالَّذِينَ أَحْذَرُ مَصَاحِبَهُ كُلِّ مَنْ
باز آید بخت می خردند از برای هر کس که بداند
کناره جوینده از هر کاری است که آن را میگیرد و میبندد
يَقْبَلُ رَايَهُ وَيَنْكَرُ عَمَلَهُ فَإِنَّ الصَّاحِبَ مُعْتَبَرٌ بِصَاحِبِهِ
اندیشد و بداند ششود عمل او تحقیق که بار را اعتبار بسیار کند
کناره جوینده از هر کاری است که آن را میگیرد و میبندد
أَحْذَرُ مَجَالِسِهِ قَرِيبِينَ السُّوءِ فَإِنَّهُ يَفْلُكُ مَقَارِنَ رُؤْيَا
کناره جوینده از هم نشینی هم نشین بد تحقیق که او بقاء میگرداند هم نشین خرد را
کناره جوینده از هر کاری است که آن را میگیرد و میبندد
مَصَاحِبُهُ أَحْذَرُ مَنَائِكَ لَغَفْلَةٍ وَالْجَفَاءِ وَقِلَّةِ الْأَعْوَانِ
یار خود کناره جوینده از غفلت و بی وفایی و کمی یاری کنان
کناره جوینده از هر کاری است که آن را میگیرد و میبندد
عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ أَحْذَرُ مَصَاحِبَةِ الْفَسَاقِ وَالْفَجَّارِ
بر فرمان خدا کناره جوینده از یاری فاسق و بد عملان
کناره جوینده از هر کاری است که آن را میگیرد و میبندد
وَالْمُجَاهِدِينَ بِمَعَاصِي اللَّهِ أَحْذَرُ الشَّرِّ فَمِنْ أَكَلَةِ مَنَعَتَا
و جنگجویان بر مافرومان خدا کناره جوینده از بدی که کسی خورده منع کند
کناره جوینده از هر کاری است که آن را میگیرد و میبندد
كَلَامَاتِ أَحْذَرُ الْهَزْلَ وَاللَّعِبَ وَكثرةِ الْمَرْحِ وَالضَّحِكِ
خوردن ها را کناره جوینده از سخن مست و بازی و بسیار بازی و مزاح و خنده
کناره جوینده از هر کاری است که آن را میگیرد و میبندد
وَالزَّهَّاتِ أَحْذَرُ الدَّيْمِ إِذَا الْكَرَمَةُ وَالرَّذْلُ إِذَا قَدَّ
و زاهدان کناره جوینده از دایم که او را کرامت و او را رذالت
کناره جوینده از هر کاری است که آن را میگیرد و میبندد
وَالسَّفَلَةَ إِذَا رَفَعَتْ أَحْذَرُ الْكِبَرِ إِذَا أَهْنَتْ وَالْحِلْمَ
و از فرومایه کناره جوینده از بزرگی که او را بزرگی و او را خردی
کناره جوینده از هر کاری است که آن را میگیرد و میبندد
إِذَا جَرَحَتْهُ وَالشَّجَاعَ إِذَا أَوْجَعَتْهُ أَحْذَرُ مَجَالِسَةِ الْهَلِ
هرگاه که او را زشت سازی و از دور هرگاه که او را بدد آوری کناره جوینده از هم نشینی نادان
کناره جوینده از هر کاری است که آن را میگیرد و میبندد
كَمَا تَأْمَنُ مِنْ مَصَاحِبَةِ الْعَاقِلِ أَحْذَرُ فَحْشِ الْكَلْبِ فَإِنَّهَا
همچنانکه این از یاری خردمند کناره جوینده از هر گفتاری که بداند و دروغ تحقیق
کناره جوینده از هر کاری است که آن را میگیرد و میبندد

يُزَيِّنُ بِالْقَائِلِ اخذوا الدنيا فانها سبكة الشيطان مفسدة
 که آن مرد و عیب می آوردند حذر کن از دنیا که دنیا دام شیطان است جای
 بگویند هر دو
 الْإِيمَانِ اخذوا أكبر فائدة رأس الطغيان ومغصية الرحمن
 ایمان است حذر کن از بزرگترین تحقیق که بزرگترین سرکش و نافرمانی خداست
 اخذوا الحذر الحذر ايها المستمع الحذر ايها العاقل
 حذر کن حذر کن حذر کن ای شنونده بگویند بگویند ای عاقل
 ولا يثبتك مثل خبير الحذر ايها المغرور وراقبه لقد
 و چه بدهد ترا همچون خبر دهنده حذر کن حذر کن ای فریب خورده بگویند حذر کن
 سرحتي كانه قد غفر اخذوا ان تحذرك الغرور والخيال
 بهوشند گمانه را تا آنکه آمرزیده است حذر کن از آنکه فریب دهد ترا فریب دهد ترا بهوشند
 و تو باین پریشان مغرور و مستور
 ليسير وتستدرك السرور بالذكل الحذر اخذوا الموت
 اندک و بیایای تو شادی به نیست مؤمنان حذر کن از مرگ
 واخسن له الاستعداد تسعد بمقيلك اخذوا قلة الزاد
 و نیکو کن مرگ و ساز و تانیک بخت شوی بجای فرو رفتن خود حذر کن از کم تویش
 واكثر من الاستعداد لرحلتك اخذوا صولة الكريم
 و زیاده کن از ساز راه خود حذر کنید از حمله آوردن صاحب کرم
 اذا جاع واشتر اللبیم اذا شبع اخذوا صولة الكريم
 هرگاه که گرسنه شود و از برای لبه ناکس هرگاه که سیر شود حذر کنید از حمله آوردن صاحب کرم
 اذا وضع وسورة اللبیم اذا ارتفع اخذوا انفق النعم
 هرگاه که فرو افتد و از فروختن ناکس هرگاه که بالا رود حذر کنید از بیهودن نعمت های
 فما كل شار و مردود اخذوا ضياع الاعمار فيما لا يبقی
 که نیست عظمی که باز گردانند حذر کنید از تباه شدن عمرها که باقی نماند
 لكم ففانيها لا يعود اخذوا نار حرقها شديد وقورها
 از برای شما هر وقت باز نماند حذر کنید از آشتی که کرمی است سخت است و پایان آن

بعید و حلة با حديد اخذوا الذنوب المورطة والعيوب
 دور است و پوشش آن نیز است حذر کنید از گناه های اندازنده در چای و عیوب
 المستخطة اخذوا نار الجحيم عبيد ولهبها شديد
 مجسم آورند حذر کنید از آشتی که او زبان ابی هو قمر است و زبانان سخت است
 وعذابها جديد اخذوا من الله كنه ما حذركم من
 و شکنجه آن دسم نوزست حذر کنید بهر سید از خدا بگویند از آنچه شما در سینه دارید
 نفسه واخشوه خشية يحرككم عما يسخطه اخذوا لطف
 نفس آن و بترسید از بختان ترسی که در دوزخ استوار از آنچه مجسم در خدا حذر کنید از لطف
 نفذ في الصدور خفيا ونفت في الاذان نجيا اخذوا
 در میرود در سینه پنهان و میدهد در گوشتها پنهان حذر کنید
 هو في النفس هوبا وبعدها عن قرارة الفؤاد
 از آرزوی که او نفسها فروخته است و دور گردانیده است نفسها را بهروزی
 فصيا اخذوا قاسه ابليس ان يعد لكم بدية وتستغفر
 دوری دور حذر کنید از دشمنی خدا که ابلیس است از آنکه شما را خوار کند بر رخ خود و سبک دارد
 بجلاء ورجاء فقد فوق لكم سهم الوعيد و دماكم من
 بجهار باي خود و مرد خود پس تحقیق بلند گردانید بخش خود بیم و بیند از شما را از
 مكان قريب اخذوا الشح فانه يكتسب لمقت و يشين
 جای نزدیک حذر کنید از بخیلی تحقیق که حاصل میکند خشم خدا و رشت میگرداند
 المحاسن ويشيع العيوب اخذوا اهل النفاق فانهم
 نیکوئیها را و فاش میگردانند عیبها را حذر کنید از اهل نفاق تحقیق که شما را
 الصالحون المصلون المزلون قلوبهم دوة وصحافهم
 کراهان و کرم کنندگان اند لغزندگان اند دلهای ایشان کینه دار است و کوزه های ایشان
 نقيته اخذوا منافاة الكتب و غلبة الحمية ونقص الجاهلية
 پاک و خالی اند حذر کنید از سواد کتب که کرمی و فرو رفتن در کتب و نقص جاهلانه

اَحْذَرُوا يَوْمًا تَقْصُصُ فِيهِ الْاَعْمَالُ وَيَكْتَفِرُ فِيهِ الزَّلْزَلُ وَلَسِيْبٌ
حمد سيد از روزي که پريسيده ميشود درو عليها و بسيار ميتونه لوزه و سهر ميشود

وَنَفَادِ الْأَمَلِ وَهَوْمِ الْأَجَلِ **مما ورد من حكم أمير المؤمنين**
 وروان شديد ليليد ونبير باعق وعا مكر بعضي الزايعه از حكمتهاس امير المؤمنين

باب الامر بالتحذير قال عليه السلام

وَالْغَيْبَةَ فَآرَهَا عَمَّتَكَ إِلَى اللَّهِ وَالنَّاسِ وَتَحِطُّ أَبْجُرَكَ
از غیبت تحقیق که غیبت را بخشم خدا و مردم می آید و بقاء میگرداند سرزود را

فَإِنَّ نَفْسَهُ الدِّينَ وَيُطْلُ الْيَقِينَ إِيَّاكَ وَالْغَضَبُ قَاوِلُهُ

تحقیق که شکر کند میگرداند دین را و طل میگرداند یقین درستی را بر تو باد دوری از خشم که اول خشم

إِيَّاكَ وَالْهَذَرَ مِنْ كَثُرَتْ كَلَامَهُ كَثُرَتْ إِيَّاكَ وَالظُّلْمَ
برتر باد و به از بهر کثرت گفتن بر هر کس را بسیار شود سخن او بسیار شود کما همای او برتر باد و برتر باد

اسقامه و فسدت اخلاصه اياك ومصاحبه الضيق
 ميانها را و جنبه شود خوابها را و خوابها را و برتوياددوري از ياري فاسقان

مَیَاسَرُهَا مَحَرَفُ اَیَاکَ اَنْ تَرْضَا عَنْ نَفْسِکَ فِیکَ کَثَرُ السَّخَاظِ
بَانِ بِرَدِ خُفِّ مِیَسَرِیَهِ بَرَقُ بَادِ دَوْرِی اَز اَرِکَ خَشْدِ شَوْرِی اَز مَفْشُودِ کُوبِ سَیَارِ شُرُوحِ حَسْمِ کُنْدِ

اَيَّاكَ اَنْ تَخْلَعَ عَنْ صَدِيقِكَ اَوْ تَغْلِبَ عَنْ عَدُوِّكَ اَيَّاكَ

وَمَصَادَقَ الْبَحِيلِ فَإِنَّهُ يَفْعَدُ عَنْكَ أَخْرَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ

يَاكَ وَمَصَاحِبَ الْأَشْرَارِ فَإِنَّهُمْ يَمْنُونَ عَلَيْكَ بِالسَّلَامَةِ

سَنَهُمْ، يَاكَ وَمَصَارَقَةَ الْكِتَابِ فَإِنَّهُ يُقَرِّبُ مِنْكَ الْبَعِيدَ
از ایشان بر تو بود از زندگانی کردن دوستی با دروغ کو به تحقیق گرا و نزدیک می سازد به دور را دوری

بك عند القريب ومقتك الى النسب اياك والكبر فانه اعظم
 بتر نزد بزرگوار و دشمن می سازد ترا بسوی خویش بر تو باد دوری از کبر تحقیق
 الذنوب ولام العيوب وهو حلية ابليس اياك والحسد
 کینه ها است و درد که بر عیبهاست و کبر صفت شیطانست بر تو باد دوری از حسد
 فانه شر شمة واقبح سجية وخليقة ابليس اياك والخوف
 تحقیق که حسود کینه بدترین و خوی شیطانست بر تو باد دوری از کبر
 فانه شين الاخلاق اياك والسفاه فانه يوحش الرفاق
 تحقیق که کرمی زشتی خیر است بر تو باد دوری از بختی تحقیق که آن می ماند همراهی
 اياك والتسرع الى العقوبة فانه ممقته عند الله ومقرب
 بر تو باد دوری از شتابیدن بسوی آزار تحقیق که آزار دشمن است نزد خدا و نزد یک شده
 من الغير اياك والبعي فانه يجعل الصرعة ويجل بالعامل
 از غیر خود ترا باد دوری از ستم تحقیق که ستم می شتابد بسوی در افتادن و می آورد ستم کننده
 به العيب اياك والشم فانه جلباب المسكنة وزمام بقا
 پند ها ترا باد دوری از بخل تحقیق که بخیلی سرپوشش و دوستی است و بهار است و بهار
 الى كل دناءة اياك وامتهالك المحارم فانها شمة الفسق
 بسوی هر ناکسی ترا باد دوری از شکستن حرمت صاحبان حرمت تحقیق که شکستن حرمت فاسق است
 واولي الفجور والغواية اياك والعجل فانه مقرون
 و صاحبان بد عمل و کراهی بر تو باد دوری از شتاب تحقیق که شتاب نزدیک است
 بالعيثات اياك والشر فانه يفسد الودع ويدخل النار
 بدر آمدن از پای بر تو باد دوری از آزار تحقیق که آزار تباه میگرداند و در می رود در آتش
 اياك والجفاء فانه يفسد الاخا ومقت الى الله والناس
 بر تو باد دوری از ستم تحقیق که ستم تباه میگرداند و دشمن میگرداند بسوی خدا و مردم
 اياك والتميمة فانها يردع الضغينة وتبعد عن الله والناس
 بر تو باد دوری از چسبیدن چسب تحقیق که چسب میگرداند کینه را و دور میگرداند از خدا و مردم

اياك والغدر فانه اقبح الخيانة ان الغدر وطمع عند
 بر تو باد دوری از بی وفایی تحقیق که آن شریکترین تحقیق که آن بی وفایی خوارست نزد خدا
 بغدر اياك والظلم فانه اكبر المعاصي وان الظالم المعاقب
 بر تو باد دوری از ستم تحقیق که ستم بزرگترین نافرمانیهاست تحقیق که ستمکار از آن
 يوم القيمة بظلمه اياك والاساة فانها خلق الليام وان
 روز آید است بسبب خود بر تو باد دوری از بدخواهی تحقیق که آن خوی ناکس است تحقیق
 المسي ليرد في جهنم باسار به اياك والخيانة فانها مشر
 که بدخواه و نزدیک در جهنم آید بدخواهی خود بر تو باد دوری از خیانت تحقیق که خیانت
 معصية وان الخائن المعذب بالنار على خيانتة اياك
 نافرمانی بدست خدا و تحقیق که بدخواه فرود می آید عذاب یافته است بر تو باد دوری
 والشر فانه اس كل دينة وراس كل رذيلة اياك وجب
 از آن تحقیق که آن بنیاد هر ناکسی است و سر هر خوارگی بر تو باد دوری از شر
 الدنيا فانها اصل كل خطيئة ومعدن كل بلية اياك والجرم
 دنیا تحقیق که در دین بنیاد هر گن است و کان هر بد است بر تو باد دوری از ستم
 فان الله لا يري الجاير شيئا راحة الجنة اياك وطاعة
 تحقیق که خدا نمی شنود شکار را بر تو باد دوری از نافرمانی
 لهوي فانه يقود الى كل محنة اياك والاعجاب وحب الاطراف
 بر تو باد دوری از غلبه بسوی هر بختی بر تو باد دوری از غلبه بسوی و دوستی شتاب
 فان ذلك من اوتق فرض الشيطان اياك والمن
 تحقیق که این از سخت ترین کینه ها است بر تو باد دوری از منت نهادن
 فان الامتنان يكثر الاخسان اياك ومذموم التجاج
 تحقیق که منت نهادن تیره میگرداند شکوای بر تو باد دوری از ستیزه نگرانی
 فانه يثير الحروب اياك ومستحق الكلام فانه يوعز
 تحقیق که ستیزه می انگیزد جنگها را بر تو باد دوری از سخن شنیدن و تیز
 بجوشش می آید

القلوب اياك والثقة بنفسك فان ذلك من المصا
 دهار بر تو باد دوري از اعتماد بر نفس خود بر تو باد
 الشيطان اياك ان نحب بنفسك فظلم عليك
 شيطانست بر تو باد دوري از اعتماد بر نفس خود بر تو باد
 والشناون اياك والاصرافاته من الكبار واعظم
 وعيها بر تو باد دوري از اعتماد بر نفس خود بر تو باد
 الجرايم اياك والمجاهرة فانه من اشد الماخر اياك وكثرة
 كرهاست بر تو باد دوري از اعتماد بر نفس خود بر تو باد
 الكلام فانه يكثر الزلل ويورث الملل اياك وادمان الشبع
 گفتن تحقيق كثران بسيار ميلغزاند واندوخته هاي بجا
 فانه لفي الاسقام والعلل اياك ان تذكر من الكلام
 تحقيق كثران بسيار ميلغزاند واندوخته هاي بجا
 مضحكا وان حكيمته عن غيرك اياك ان تستكثر من
 كنهه كثران بسيار ميلغزاند واندوخته هاي بجا
 معصيته غيرك ما تستصغره من نفسك او تستكثر من
 كنهه كثران بسيار ميلغزاند واندوخته هاي بجا
 طاعتك ما تستقله من غيرك اياك ولا تكال على المني
 طاعت خود آرا كه كم شناسي از غير خود بر تو باد دوري از اعتماد بر نفس خود بر تو باد
 فانها بضايح التوكي اياك والثقة والامال فانها من
 تحقيق كثران بسيار ميلغزاند واندوخته هاي بجا
 شيم الحق اياك ان تعفل عن حق اخيك انك لا على
 كردارهاي كونا ناست بر تو باد دوري از اعتماد بر نفس خود بر تو باد
 حقك عليه فان اخيك عليك من الحق مثل الذي لك
 حق واجبست بر تو باد دوري از اعتماد بر نفس خود بر تو باد

عليه اياك ان تخرج صديقك اخراجا تخرجه عن مودتك
 برو بر تو باد دوري از اعتماد بر نفس خود بر تو باد
 واسبق له من انفسك موضعاً يشق بالرجوع اليه اياك
 وكنيزند او از سپوندن بجا نهي بانه جويد از انكه تو باو بازگوي بر تو باد
 ان همل حق اخيك انك لا على ما بينك وبينه فليس لك
 از انكه قرو تراي حق بر خود بر تو باد دوري از اعتماد بر نفس خود بر تو باد
 باخ من اصغت حقه اياك ان ترحش مودك وحشة
 نكس كه توحق ورا فرو گذاري بر تو باد دوري از اعتماد بر نفس خود بر تو باد
 تقضي له اختياره البعد عنك وايتا الفرقه اياك والتغافل
 بكنه دوري از تو كز سيند بر تو باد دوري از اعتماد بر نفس خود بر تو باد
 في غير موضعه فان ذلك يدعو للصيحة الي السموم والبركة
 در غير جاي حو تحقيق كثران بسيار ميلغزاند واندوخته هاي بجا
 الي الرب اياك وصحبة من الهالك واعراك فانه يخذلك
 بكنه بر تو باد دوري از اعتماد بر نفس خود بر تو باد
 ويوبقك اياك ان يفقدك ربك عنده طاعته وبراك
 وهاكه مي سازد ترا بر تو باد دوري از اعتماد بر نفس خود بر تو باد
 معصيته فمقتك اياك والينفاق فان ذا الوجهين لا يكون
 ناه ونا فرمائي و بس دشمن كند ترا بر تو باد دوري از اعتماد بر نفس خود بر تو باد
 رجبها عند الله اياك والتعبد على عباد الله فان كل متعبد
 نيكو كند خدا بر تو باد دوري از اعتماد بر نفس خود بر تو باد
 يقصمه الله اياك والملق فان الملحق ليس من خلايق الاله
 ميشكند خدا بر تو باد دوري از اعتماد بر نفس خود بر تو باد
 اياك والفرقة فان الشاذ من الناس للشيطان اياك
 بر تو باد دوري از اعتماد بر نفس خود بر تو باد

يا اياك ان تخرج صديقك اخراجا تخرجه عن مودتك
 برو بر تو باد دوري از اعتماد بر نفس خود بر تو باد

الْفُسُوقَ فَإِنَّهَا مَسْخُوطَةٌ لِلرَّحْمَنِ مَصْلِيَّةٌ لِلنَّبِيِّ إِيَّاكَ
تسوق به تحقيق که از چشم آید خدمت و سرفروزی شد و روح برتر
 وَمَقَاعِدَ الْأَسْوَاقِ فَإِنَّهَا مَعَارِضُ الْفِتَنِ وَمَحَاضِرُ الشَّيْطَانِ
از جایها که باز گیرند به تحقیق که از جایها محل بدیدن و جایی حاضر شدن
 إِيَّاكَ أَنْ يَنْزِلَ بِكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ آتِيقٌ عَنْ رَبِّكَ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا
بر تو باد و بعد از آنکه فرود آید بر تو مرگ و تو که یقین داری از پروردگار خود در جستجوی دنیا
 إِيَّاكَ وَمَصَاحِبَةَ أَهْلِ الْفُسُوقِ فَإِنَّ الرَّاغِبِي بِفَعْلٍ قَوْمٌ
بر تو باد و دوستی از کس که بفرستی و خواهی به تحقیق که راغبی بکار جمعی
 كَالَّذِ خَلَّ مَعَهُمْ إِيَّاكَ أَنْ تَحْتَ أَعْدَاءِ اللَّهِ أَوْ يُصَفَى وَذَكَ
همچنانست که داخل است ایشان بر تو باد از کس دوست دارد دشمنان خدا را و کس دوستی
 لِعَبْدٍ أَوْلِيَائِهِ فَإِنَّ مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا حَسِبَ مَعَهُمْ إِيَّاكَ
با غیر دوستان خود به تحقیق که هر کس دوست دارد جمعی را بر سر شمشیر خود بر تو باد و دوست
 وَالْخَدِيعَةَ فَإِنَّ الْخَدِيعَةَ مِنْ خَلْقِ اللَّيْمِ إِيَّاكَ وَالْمَكْرَ
 فَإِنَّ الْمَكْرَ لَخَلْقٌ ذَمِيمٌ إِيَّاكَ وَالْمَعْصِيَةَ فَإِنَّ اللَّيْمَ
 مَنْ بَاعَ جَنَّةَ الْمَأْوَى بِمَعْصِيَةٍ دُنْيَا مِنْ مَعَاصِي الدُّنْيَا
 إِيَّاكَ وَالْوَلَاءَ بِالْدُّنْيَا فَإِنَّهَا يُورِثُكَ الْبَلَاءُ وَالشَّقَاءُ وَالْخَدِيعَةُ
 عَلَيَّ لِبَقَاءٍ بِالْفَنَاءِ إِيَّاكَ أَنْ تَغْلِبَكَ نَفْسُكَ عَلَيَّ مَا
 تَقْظَنُ
 وَلَا تَغْلِبْهَا عَلَيَّ مَا تَسْتَيْقِنُ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَعْظَمِ الشُّرُكِ

يَا كَ أَنْ سَبَّحَ حَقَّكَ مِنْ رَبِّكَ خُور
 بِرُوحِ بَادِلِي زَاكِرِ غُورِي بِخَشَعِ رُوحِ
 وَلِلْفَتَنِ لَدَيْهِ بِحَقِّهِ مِنْ حَقِّهِمْ أَيْ
 وَتَوَسَّعَ رُوحُ بَادِلِي أَنْ يُوْر

إِيَّاكَ أَنْ تَسِيَّ الظَّنَّ فَإِنَّ سَوَاءَ الظَّنِّ يُفْسِدُ الْعِبَادَةَ وَيُعْظِمُ
 الْوِزْرَ إِيَّاكَ أَنْ تَسْلَفَ الْمَعْصِيَةَ وَتَسُوِّفَ بِالتَّوْبَةِ فَتُعْظِمَ
 لَكَ الْعُقُوبَةَ إِيَّاكَ أَنْ تَكُونَ عَلَى النَّاسِ طَاعِنًا وَلِنَفْسِكَ
 مَدَاهِنًا فَتُعْظِمَ عَلَيْكَ الْحَوْبَةَ وَتَحْرِمَ الْمَثُوبَةَ إِيَّاكَ وَالْإِسْكَ
 فَإِنَّمَا أَمْسَكَهُ فَوْقَ قُوَّتِ يَوْمِكَ كُنْتَ فِيهِ خَازِنًا
 لِغَيْرِكَ إِيَّاكَ وَمَلَأَ بَسَةً الشَّرِّ فَإِنَّكَ تَفِيْلُهُ نَفْسُكَ قَبْلَ
 عَدُوِّكَ وَهَلَّاكَ بِهِ دِيكَ قَبْلَ إِصْلَاحِهِ لِي غَيْرِكَ إِيَّاكَ
 أَنْ تَتَنَبَّيَ عَلَى أَحَدٍ بِمَا لَيْسَ فِيهِ فَإِنَّ فِعْلَهُ يَصْدُقُ عَنْ نَفْسِهِ
 وَيَكْلَنُ بِكَ إِيَّاكَ وَطُولُ الْأَمَلِ مَغْدُورٌ وَفَتْحُ بَطُولِ
 أَمَلِهِ وَافْسَادُ عَمَلِهِ وَقَطْعُ أَجَلِهِ فَلَا أَمَلَهُ أَدْرَكَ وَلَا
 مَا فَاتَهُ اسْتَدْرَكَ إِيَّاكَ وَمَسَامَاةُ اللَّهِ سَجَانُهُ فِي عَظَمِيَّةِ
 فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَذَلُّ كُلَّ جَبَّارٍ وَتَهْزِينُ كُلِّ مُخْتَالٍ إِيَّاكَ وَالْغَفْلَةَ

ولا اعتزل بالمهلكة فان الغفلة تقصد الاعمال ولاجل تقطع
 الامال اياك والفتنة فانها يحدوك علي ركوب القبايح والنجس
 علي السيئات اياك والبغي فان الباغي يعجل الله له العقوبة ويحل
 به المثلث اياك وفصول الكلام فانه يظهر من عيوبك
 ما بطن ويحرك عليك من اعدائك ما سكت اياك وكثرة
 الولي بالنساء والاعزاء بلكات الدنيا فان الولي بالنساء
 ممنوع والعزى بالذات ممنوع اياك وما يستهجن
 من الكلام فانه يحبس عليك الليام وينفر عنك الكرام
 اياك والوقوف في الشهات والولوع بالشهوات فانها
 يقتاداك الي الوقوع في الحرام وركوب كثير من الاثام
 اياك ان تجعل مركبك لسانك في عبت اخوانك او
 تقول ما يصير عليك حجة وفي لاساة اليك علة اياك

ان تستسهل

ان تستسهل ركوب المعاصي فانها تكسوك في الدنيا
 ذلة وتكسبك في الآخرة سخط الله اياك وما قل انك
 وما كثر منك اعتذاره فما كل قائل نكرا يمكنك ان
 توسعه عذرا اياك وكل عمل ينفر عنك حرا او يذل لك
 قدرا ويحب عليك شرا او يحمل به الي يوم القيمة وذلك
 اياك وما يستخط ربك ويوحش الناس منك فمن
 ربه تعرض للميتة ومن اوحش الناس تبعا منه الحرة
 اياك وخبت الطوية وافساد النية وركوب الدنية
 وعزود الامنية اياك والاستئثار بالناس فيه اشوة
 والتغابي ومنها عما اوضح لنا ظهري فانه ما خوذ منك
 بعيرك اياك ومودة الاحق فانه يضرك من حيث
 انه ينفعك ويسوك وهو يري انه لسرك اياك ان تستخف

ان تستسهل

بِالْعِلْمِ فَإِنَّ حَقِيقَةَ ذَلِكَ يَزِي بِكَ وَيَسُو الظَّنَّ بِكَ وَالْحَقْلَةَ
 دانه شدن از تحقیق که این سبک داشتن قیاس می دود و دانه شدن میسازد و میسازد
 فَبِكَ آيَاكَ أَنْ تَعْتَمِدَ مَا تَرَى مِنْ خَلْقِ أَهْلِ الدُّنْيَا وَبِكَ أَيْهِمْ
 در تو بر تو باد دوری از آنکه فریب بخوری با آنچه بینی از جاوید ماندن اهل دنیا بسوی دنیا و چنگ
 عَلَيْهَا فَقَدْ بَنَاكَ اللَّهُ مِنْهَا وَتَكشِفَتْ لَكَ عَنْ عِيُونِهَا
 ایشان برضا تحقیق که خبر داده است خلافت از اهل دنیا و شکار ساختن از بی تو از عیون دنیا
 وَمَسَاوِيهَا آيَاكَ أَنْ تَخْذَعُ عَنْ دَارِ الْقَرَارِ وَمَحَلِّ الطَّبِينِ الْأَخْيَارِ
 و بدیه های دنیا بر تو باد دوری از آنکه فریب بخوری از خانه آرام جای و محای پاکان بر تو باد دوری
 وَالْأَوْلِيَاءِ الْأَبْرَارِ الَّتِي نَطَقَ الْقُرْآنُ بِوصفِهَا وَأَتَيْتُ عَلَى أَهْلِهَا
 و دوستان نیکوکاران انجمن کسانی که گویاست قرآن بوصف آنها و ستایش گفته است
 وَدَلَّكَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَلَيْهَا دَعَاكَ إِلَيْهَا آيَاكَ وَالْكَلَامَ فِيمَا
 و راه نموده است خطا بر آنها بر آنها و خوانده است قد بسوی آنها بر تو باد دوری از سخن بطلان در
 لَا تَعْرِفَ طَرِيقَتَهُ وَلَا تَعْلَمُ حَقِيقَتَهُ فَإِنَّ قَوْلَكَ يَدُلُّ عَلَى
 نشناسی راه او و ندانی جان وصل آن را تحقیق که گفتار تو دلالت میکند
 عَقْلِكَ وَعِبَارَتُكَ تُبَيِّنُ عَنْ مَعْرِفَتِكَ فَتَوْقُ مِنْ طَوْلِ السَّالِكِ
 عقل تو و گفتار تو خبر میدهد از شناخت تو پس نگاهدار از دراز زبانی
 مَا أَمْنَتَهُ وَاخْتَصَرَ مِنْ كَلَامِكَ مَا اسْتَخَسَنَتْهُ فَإِنَّهُ بِكَ
 آنرا که آرزو کنی و اختصار کن از سخن خود آنرا که نیکو شمردی تحقیق که این
 أَجْمَلُ وَعَلَى فَضْلِكَ أَدَلُّ آيَاكَ وَمَشَاوَرَةُ النِّسَاءِ فَإِنَّهُ
 زیباتر است و برافزون تر راه نماز بر تو باد دوری از مشورت کردن با زنان تحقیق که
 رَأَيْتُنَّ إِلَى وَهْنٍ وَكَفُّتْ عَنْهُنَّ مِنْ أَنْصَارِهِنَّ بِحَبَابِكَ
 اندیشیده ایشان بسوی سستی میکشد و باز دارد بر ایشان از جنتهای ایشان به بهانه آن
 لَكُنَّ فَإِنَّهُ خَيْرٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ لِهِنَّ وَلَيْسَ خُرُوجُهُنَّ مِنْ بَشَرٍ
 ایشان را هرگز است از کون بریدن بد ایشان و نیست بیرون رفتن ایشان بدشان

أَوْ خَالَكَ مَنْ لَا يُوقِي بِكَ عَلَيْهِمْ وَإِنْ اسْتَطَعْتَ الْأَعْيُنَ
 در کردن تو نزد ایشان آنکس را با و بر ایشان و اگر تو نبی که نبی که ایشان را نشاند
 غَيْرَكَ فَأَفْعَلْ أَتَاكَمُ وَالْتِدَابُ وَالنَّقَاطِعُ وَتَرَكَ الْأَمْرَ
 غیر تو پس بچنین کن بر شما باد دوری از و گردانید و برید واری و ترک فرمودن
 بِالْمَعْرِفَةِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ أَتَاكَمُ وَمَصَادَقَةُ الْفَاجِرِ
 بنیکوکاری و باز داشتن از بدکاری بر شما باد از دوستی بدکار
 فَإِنَّهُ سَمِعَ مَصَادَقَهُ بِالْإِنْفَاءِ الْحَقِيقَةِ أَتَاكَمُ وَصَرَحات
 تحقیق که سیم و شده دوست دارد در بر تو میزد آنکه بر شما باد از افتادن آنها
 الْبَغْيِ وَفَضَائِلُ الْخَيْرِ وَاتَّارَةُ كَامِنِ الشَّرِّ الْمَذْمُومِ
 ستم و رسواییهای بیوفایی و پاشیدن شکار کردن بوی بد شهره
 أَتَاكَمُ وَالْخُلُقُ فِيمَا قَوْلُوا أَنَا مِنْ يُونُونَ وَاحْتِقَادُ
 بر شما باد از ناخن و بنویس بر تو بگویند که به پرورده ایشانم و اعتقاد کنید دوری
 فِي قَضَائِنَا مَا شِئْتُمْ أَتَاكَمُ وَتَحْكُمُ الشُّهُوَاتِ عَلَيْكُمْ
 سدا فروزی ما آنچه که توانید بر شما باد از فرمودن و حکم کردن آرزو بر شما
 فَإِنَّ عَاجِلَهَا ذَمِيمٌ وَاجْلَهَا وَخِيمٌ أَتَاكَمُ وَالْبَيْظَنَةُ
 تحقیق از زوئی امده کوهیده است با وعده و رزق شوم بر شما باد از شکم پروری دوری
 فَإِنَّهَا مَقْبَلَةٌ لِلْقَلْبِ مَكْسَلَةٌ عَنِ الصَّلَاةِ مَفْسَدَةٌ
 تحقیق که آن خستیمه دلست و کاهلی است از نماز تباهی
 لِلْجَسَدِ أَتَاكَمُ وَدَنَاءُ الشَّرِّ وَالطَّمَعُ فَإِنَّهُ رَأْسُ كُلِّ شَرٍّ
 تنست بر شما باد از ناکسی از وضع تحقیق که آن سر هر بدیست دوری
 وَمَرْعَةُ الدَّلِّ وَمُهَيِّئُ النَّفْسِ وَمُنْعِبُ الْجَسَدِ
 و گشت زار حواله دیت و خوار کننده است نفس و برنج افکنده تنست
 أَتَاكَمُ وَغَلْبَةُ الدُّنْيَا عَلَى نَفْسِكُمْ فَإِنَّ عَاجِلَهَا نَفْسُهُ
 بر شما باد دوری از ناکسی بسوی گردن بر نفس شما تحقیق که اول آن دنیا اماره است دوری

وَأَجَلُهَا غَضَّةٌ أَتَاكُمْ وَتَمَكَّنَ الْهَوَى مِنْكُمْ فَإِنْ أَوَّلَهُ فِتْنَةً وَخَرَجَ
 دنیایا و عده تا آخر متکون است شما باد دوری از آنکه جایاید آنوقت شما تحقیق اول فتنه و حیران
 مَحْنَةً أَتَاكُمْ وَغَلَبَةُ الشَّهَوَاتِ عَلَى قُلُوبِكُمْ فَإِنْ يَدَايِمَهَا مَلَكَةٌ
 رخ است بر شما باد دوری از آنکه اضمحله شود بر شما باد دوری از آنکه اضمحله شود بر شما باد دوری
 وَنَهَائِهَا هَلَكَةٌ أَتَاكُمْ وَالْفَرْقَةُ فَإِنَّ الشَّاذَّ هُنَّ أَهْلُ الْحَقِّ
 و انجاء آن تمام است بر شما باد دوری از آنکه اضمحله شود بر شما باد دوری از آنکه اضمحله شود
 لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْعَمَلِ لِلذَّيْبِ أَتَاكُمْ وَالْبُخْلُ
 از آن شیطان است همچنان که حله از کله کورسینه از آن که گراست بر شما باد دوری از آنکه اضمحله شود
 فَإِنَّ الْبُخْلَ يَحْقِيقُهُ الْغَرِيبُ وَيَنْفِرُ مِنْهُ الْقَرِيبُ أَتَاكُمْ
 تحقیق که بخشی را دشمن میدارد غریب و میزدند از آنکه نزدیک بر تو باد دوری
 أَنْ تَغْتَرَّ بِغُلْظَةِ شَرِيَّةٍ بِالْخَيْرِ أَتَاكُمْ أَنْ تَسْتَوْحِشَ مِنْ
 از آن که غریب خوری بدرستی بنکار بنیکویی بر تو باد دوری از آنکه اضمحله شود
 غُلْظَةُ خَيْرٍ يَأْتِي مَا وَرَدَ مِنْ حُكْمٍ مِثْلِهِ وَمِنْ عِلِّي
 ستمیز بنیکویی نابیدی
 اَيُّ طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَرْفِ الْاَلِفِ بِالْاَلِفِ اسْتَفْتَحَ قَالَتِ الْعُلَمَاءُ
 الَامْتِنَانَةُ مِنْ رَقْدَتِهِ قَبْلَ يَوْمِ مَنِيَّتِهِ الَامْتِنَانَةُ
 بدان که آگاه است آنکس که خواب پیش از روز و عده اوست بدان که بیدار است
 حَقْلَهُ قَبْلَ نِفَادِ مَدَّةِ الْاِحْمَالِ لِنَفْسِهِ قَبْلَ نَوْبِهِ
 آنکس که غفلت او پیش از رسیدن زمان مرگ اوست بدان که از برای خود کند هر کار که کند حال
 الَامْتِنَانَةُ لِلْقَاوِرِ بِهِ قَبْلَ زَهْوَقِ نَفْسِهِ الَامْتِنَانَةُ
 بدان که آگاه است لقا جن از برای رسیدن پیش از خراب شدن نفس خود بدان که تو را مرگ کند
 قَبْلَ اِزْوَجِ رَحْلَتِهِ الَاتَايُكُ مِنْ خَطِيئَةٍ قَبْلَ حُضُورِ
 از برای خراب شدن و پیش از نزدیک شدن رفتن و از دنیا آنکس که گناه او پیش از رسیدن
 نورگه است

منیته

مَنِيَّتُهُ إِلَّا أَنْ ابْصَرَ الْاَبْصَارَ مِنْ نَعْدٍ فِي الْحَرْطِ فَهِيَ
 مرگست بشکسته تحقیق بینا ترین دیدها آنست که در روز در بنیکویی که کرد
 إِلَّا أَنْ لَسَمَعَ الْاَسْمَاعَ مِنْ وَعَى التَّذْكِيرِ وَقَبْلَهُ الْاَوَانُ
 بدانکه تحقیق سوارترین شنوینها آنست که بگویند دارد پندار و قبول کند بد آنکه تحقیق
 اعْطَا هَذَا الْمَالُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ سَدِيقٌ وَاسْرَافٌ الْاَوَانُ
 دادن مال بد غیر جای خود بر آنکه ساداش و دادن بی اندازه است بدانکه تحقیق
 الْقَنَاعَةُ وَغَلَبَةُ الشَّهْوَةِ مِنَ الْكِبَرِ الْعِفَافُ وَالْاَوَانُ
 خرسندی از آنکه غلبه از آنکه بزرگترین پارسایی است بدانکه من می بینم همچ
 الْحِنَةُ وَنَامَ طَالِبُهَا وَلَا كَالنَّارِ نَامَ هَارِبُهَا الْاَوَانُ الدُّنْيَا
 بهشت بجای و حال آنکه میجوهد در آنکه منیم همچو آتش حیرانی حال آنکه میجوهد بدانکه دنیا نیست
 لَمْ يَسْلَمْ مِنْهَا إِلَّا بِالزَّهْدِ فِيهَا وَلَا يَنْجُو مِنْهَا بِشَيْءٍ كَانَتْ
 نمیهد کسی از وسوسه مستمکن پارسایی بدو و نمی رهد از آن کسی که هیچ چیز بر او دنیا باشد
 الْاَحْرَارُ يَدْعُ هَذِهِ التَّمَاظَةَ لَا هَالِكُهَا اِنَّهُ لَيْسَ لَا نَفْسُكُمْ
 بدانکه آزاد است آنکه بگذارد این عده بنم خورده را یعنی دنیا از برای اهل دنیا تحقیق آنست که نیست
 ثَمَّنِ الْاَلْحَنَةَ فَلَا يَسْعُوها الْاَبْهَاءُ الْاَوَانُ الدُّنْيَا قَدْ تَصَرَّ
 هائی مکر بهشت بس مغرور شد بعضی مکر بهشت بدانکه دنیا تحقیق نیست
 وَادْنَتْ بِانْقِصَاءٍ وَتَنَكَّرَ مَعْرِفَتِهَا وَصَارَ جَدِيدُهَا
 و آوار داد با خرم شدن و بد ساخت بنیکویی خود را و گشت نو زن گفته کند
 وَسَمِينُهَا غِنَا الْاَوَانُ اِخْوَفُ مَا اَخَافَ عَلَيْكُمْ اِتِّبَاعُ
 و فریب دنیا لاغر بدانکه تحقیق ترسناک ترین چیزی که میترسم بر شما آن پیروی
 الْهَوَى وَطُولُ الْاَمَلِ الْاَوَانُ مَنْ لَا يَنْفَعُهُ الْحَقُّ بَصْرُهُ
 آرزو و دوری امید است بدانکه تحقیق هر که را سود بخشد راستی زمان در دل او
 الْبَاطِلُ وَمَنْ لَا يَسْتَقِمُّ بِهِ الْهَدْيُ بِهِ صِرَافُ الْاَضَالِ اِتِّبَاعُ
 ناراستی و هر که را بر راه میگرداند در راه راست نمیکشد بسوی کفر می

الا وما يصنع بالدنيا من خلق للآخرة وما يصنع بالمال من عجا
 مكر نبي پروازند بدنيا هرگز آفریده نشده است و بی سارده با مال مکرر
 قليل يسئل به ويبقى عليه حساب به ويتبعه الا وان التقوى
 باشد زبانی ربه شود از زمان و ماند برو حساب و درج آن بداند تحقیق بر هر کاری
 مطايا ذلل جل عليها اهلها واعطوا از متها فاوردت لهم الجنة
 بارگها سوار شده اند که متواضع شدند بر هر کاران و دانند مهارهای آنرا از دست و پاها
 الا ولت الخطايا خيل تمس جل عليها اهلها و خلعت لهنها
 بداند تحقیق کنعان جهای که سوارند بر کنعان و کنعان را و کنعان را
 فاودقهم النار الا وان اليوم المضمار وعد السباق والسبقه
 پس روز و آتش را داشت بداند تحقیق امروز میداشت و فردا پیش جستن است و پیش رود
 الجنة والغاية النار الا وانكم في ايام اميل من ورايه اجل فمن
 بهشت است و بازگشت آتش است بداند تحقیق شما در روزگار امید دارید به آن حرکت برور
 عمل في ايام اماله قبل حضور اجله نفعه عمله ولم يصرفه
 کاری کند در روزهای امید خود پیش رسیدن و عذر مکرر و سودی بخشد علان و در آن نمی رسد
 اجله الا وان اللسان بضعه للانسان فلا يسعه القول
 و عهد او بلافید تحقیق که زبان باده است از آدمی پس داری نمی کند آدمی گفتار
 اذا امتنع ولا يملكه النطق اذا اشبع وانا الامراء الكلام
 هرگاه که باز بستند از روزی و مهله نمی دهد گفتن هرگاه که فراخ شود روزی و تحقیق که مافان از آن سخن
 فبنا تنتشب فروعه وعلينا فقلت اغصانه الا وان
 در می پیوند شاخها سخن و بر ما آواز می دهد شاخها سخن بداند تحقیق
 من البلاء الفاقة واشد من الفاقة مرض البدن واشد
 از بلاء بی جبرست و سخت تر از بی جبری بیماری تر است و سخت تر
 من مرض البدن مرض القلب الا وان من النعم سعة المال
 از بیماری بدن بیماری دل است بداند تحقیق از نعمها فراخ مال است

وافضل من سعة المال صحة البدن وافضل من صحة البدن
 وافزون از فراخی حال و درستی صحت و افزون تر از شدت
 يقوى القلب بالخلق الا وان من تورط في الامور من خسر نظر
 پرهیزکاری دلالت بداند تحقیق که در امور در کارها بی آنکه نگاه کند
 نگاه کند در عاقبت کارها تمك في العواقب فقد تعرض
 در عاقبت کارها تحقیق که بهر کاری
 لمقدحات النوايب الا وان اللبيب من استقبل وجوه الاراء
 موبدها مانتها بداند تحقیق خردمند است که برابر سازد رویهای اندیشهها
 بفكر صائب ونظر في العواقب الا لا بعدلن احدكم عن
 بداند راسد و نگاه کند در آخرها بداند که باید برنگردد یکی شما از
 القربة يرى به الخصاصة ان يسدها بالذي لا يزيد
 اخوشتا و ندی که بدید آید درویشی مکرر که بر و بندد آن درویشی را با بجه زیاد کند
 ان امسكه ولا ينقصه ان انفق الا وان اللسان الصادق
 اگر نگاه در آنرا و کم نگرداند اول اگر نطق کند بداند تحقیق زبان راست است
 يجعله الله للمرد في الناس حيرا يورثه من لا يحمد
 میگرداند خدا از برای مرد در مردم بهشت که می ماند از برای مرد که شکر او
 الا وان قد ابر من الدنيا ما كان مقبلا واقل منها
 بداند تحقیق پشت میکند بدنيا آنکه پیش می آید درویش کند بدنيا
 ما كان مدبرا وارفعوا الرجال عباد الله الاخيار وابعوا
 آنکه پس می رفتند برادرید راه رفتن ای بلندگان شکر می خند و برادرید
 قلیلا من الدنيا لا يبقى بکثیر من الآخرة لا يفني الا
 دنیا اندک که نمی پاید بکثرت بسیار که آخر نمی شود بداند
 امرهم بالظعن ودلهم على الزاد فتروا من الدنيا
 تحقیق فرمان یافته آید و دلشان برتر شد پس نوشته بردارید از دنیا

ما تحزنون به انفسكم غلام الاوان الجهاد من الجنة فمن
 انچه تو نیت نگاه داشتن بان نفس خود در فرط بلا نیت تحقیق که بهای بهشت است سر خود
 غرا کند با نفس خود صاحب بهشت شود و بهشت گرامی تر از بهشت خداست و از بهشت خدا بیشتر
 شریع الدین واحدة وسبيله قاصدة فمن اخذ بها حق
 به تحقیق راههای دین یکی است و راههای دین خزانده و جوینده است سرشته راههای دین
 وغنم ومن وقف عنها ضل ونديم الاوان اهل البيت
 مرسد و پیش خورید و هر که ایستد از راهها گمراه و بشیر شود بلکه تحقیق اهل بیت رسول
 ابواب الحلم وانوار الظلم وضياء الامم الا لا تستحيين من لا تعلم
 درهای حلم و روشناییها تا اینکه دروشتی مردمانی اند بل نیکو باید که شرم نکند هر که
 فان قيمة كل امر ما يعلم الا لا تستحيين من تسال عما لا يعلم
 به تحقیق بهای هر کسرا نیست که بداند بل نیکو باید که زشت بشمارد اگر کسی از پرسند از آنچه
 ان يقول لا اعلم الا فاعملوا ولا لسين مطلقه والايمان صحیحه
 آنکه بگوید که نمی دانم بپایانم بپایانم بپایانم و حال آنکه زبانها گشاده و تنها درستست
 والاعمال لذنة والمنقلب فيس والمجال عريض قبل ازهاق
 و کردارها آسانست و جای بازگشت است و جای جنبش بهشت است پیش از سر آمدن
 القوت وجلول الموت فحققوا عليكم حلولة لا ينظر واقد
 نیستی و فرود آمدن مرگ و سواروار گردانید بر خود فرود آمدن و انتظار نکشد
 الا وقد امرني الله تعالى بقتال اهل النكث والبيع والفساد
 بل نیکو به تحقیق فرموده است مرا خدا را بجنگ کردن با ستمکاران و اهل ستم و فساد را
 في الارض فاما الناكثون فقد قاتلت ولما القاسيون
 در روی زمین اما با پیمان شکنان به تحقیق جنگ کردم و اما با ظالمان و ستمکاران
 فقد جاهدت واما المارقة فقد داحت واما شيطان
 به تحقیق غرا کردم و اما با بی دینان به تحقیق که شاخ ملکستم و اما شیطان

الردية فقد كفسه بضعة سمعت لها وجبت قلبه
 بد کرداری به تحقیق باز داشتیم باواری که شنوایندم باو و بدون دلای
 ودية صدم الاوان الظلم ثلاثة فظلم لا يغفر وظلم لا يترك
 و بهشتی سینه او یعنی آنکه به تحقیق ستم بر سر کرده است و ستم بر سر کرده است و ستم بر سر کرده است
 وظلم مغفور لا يطلب فاما ظلم الذي لا يغفر والشرك
 دیگر آنست که امر زید میشود باز خواست نمیشود اما ستمی که امر زید میشود باز خواست میشود
 يقول الله سبحانه ان الله لا يغفر ان يشرك به ويغفر
 چنانکه خدا گفته است به تحقیق که خدا نمی دزد از کسی شر که خدا آرد و می آمرزد
 ما دون ذلك لمن يشاء واما الذي يغفر فظلم المرء
 هر چه غیر اینست هر که خواهد و اما ظلمی که آمرزیده میشود ظلم مرد است
 نفسه عند بعض الهة واما الظلم الذي لا يترك
 بر نفس خود نزد بعضی از بتها و اما ظلمی که نمی ماند و باز خواست دارد آن ظلم
 العباد بعضهم بعضا العقاب هناك شديد ليس
 بنده نیست که بعضی بر بعضی کنند باز خواست اینجا است سخت است فاما عاقبتی
 بالمدي ولا ضربا بالسياط ولكنه ما يستصغر ذلك معه
 با دست جراحت و زدن نمی بیند ساراها را و وینکه این ظلم کوچک نمی شمارند باز
 فاعملوا عباد الله والحناف مهمل والروح مرسل في فنية
 پس عمل نیکو کنید ای بندگان خدا حال آنکه کلوی کسی گرفته است و جان در بدن او نیست در عرصه
 الارشاد وراحة الاجساد ومهل البقية وانف المشتية
 راه نمودن و آسایش تنها و در مهلت یافتن با نذکی و در روانی خواست
 وانظار التوبة وانفساح الجنة قبل الصنك والمضيق
 و دیدار روحاضری توبت و فراخی بهشت پیش از گرفتاری و تنگی
 والردع والزهو قبل قدوم الغائب المنتظر واخذه
 و بازگشتن کار و ریزیدن پیش از رسیدن غایب چشم داشتند و رفتن او را

بالف الاستفهام

وابناء الجبابرة
وبسرا ايشان

العزیز مقتدر مآورد من حکم امیر المومنین علی بن ابی طالب
خدا عزیز توانا

عليه السلام في حرف لالف علي ذلك فعل ويعبر عنه بالالف التثنية

ابن العاقلة وابناء العاقلة ابن الجبابرة ابن اهل مدائن
کسی بید بادشاه بزرگ و بسرا ايشان کجایند کردن گشایند کجایند مردم شهرها

الراس الذين قتلوا النبيين واطفوا نور المرسلين ابن
رأس که ايشان کشتند بپايزان و ميرانيان نور مرسلان کجایند

الذين عسكروا العساكر ومدوا المدائن ابن الذين قالوا
کجایند آنکسان که کشیدند لشکرها و ساختند شهرها کجایند آنکسان که گفتند

من اشد منا قوة واكثر جمعا ابن الذين كانوا احسن اتارا
کبست سخت تر از ما در قوت و کثرت اجتماع کجایند آنکسان که بودند بهتر از ما در کارها

واعدوا افعالا واكنف ملكا ابن الذين هزموا الجيوش
وعدا دل در کردارها و کناه دانند در ملکوت کجایند آنکسان که شکستند لشکرها

وساروا بالوف ابن الذين شيدوا الممالك ومهدوا المسالك
وگشتند با هزاران لشکر کجایند آنکسان که ساختند مملکتها و گشودند راهها

واغاثوا الملهوف واقروا الضيوف ابن من سعى واجهد
و فریاد رسیدند تا توان و درمانند و خوانند همه آنها کجایند آنکه شتابید و جهد کرد

واعدوا احتسدا ابن من بنى وشيد وفرش ومهد وجمع
و آماده ساخت و حسرت بود کجایند آنکه ساختند بناها و محکم گردانید و گسترده و پهن ساختند و جمع آورد

وعدد ابن كسري وقصر وبيع وحمى ابن من ادخر
و شمرد کجایند آنکه بارشاه عرب و قصر بارشاه روم و حمی بارشاه معلوم کجایند آنکه پس انداخت

واعتقد وجمع المال فاكثر ابن من حصن واكد وزخرف
و برهم بست و کرد و جمع مال را و بسیار ساخت کجایند آنکه بنا ساخت و زخرف کرد و آراست

وتجد

وتجد ابن من جمع فاكثر واحتقب واعتقد ونظر
و پند کرد کجایند آنکه گرد آورد و بسیار ساخت و احتقب و اعتقد و نظر کرد

برعه الولد ابن من كان اطول منكم اغمارا واعظم
بر عهده پسر کجایند آنکه بود دراز تر از شما و بزرگ تر از شما

اثارا ابن من كان اجد عديلا واكنف جنودا ابن الملوك
بازش کجایند آنکه بود که سرور از ماده ساخت شماري چند و کرد آورد سر پادشاهان

الاکاسر ابن بفوالاصفر والفراغ ابن الذين ملكوا ابن
عرب و بجم کجایند فروزان باوفا و فرزانان یعنی کجایند آنکسان که

الدنيا اقاصيا ابن الذين دانت لهم الامم ابن الذين
دنیا کجایند آنکسان که فرومایه ايشان مردمان کجایند آنکسان که

بلغوا من الدنيا اقاصى المقصم ابن تحتد عكم كواكب
رسیدند از دنیا بمنتهای مقصود کجایند آنکه تحتد عكم كواكب

الامال ابن يعزكم سراق الامال ابن تذهب بكم المذا
امید درخ کجایند آنکه یاری کند آب نماند کجایند آنکه روانه میشود بسوق دنیا

ابن تنبته بكم العناهب وتجد عكم الكواذب ابن
چون آگاهی یابد بر شما تاریکیها و فریب می دهد شما کجایند آنکه دروغها بجا

تنتهون ومن ابن توتون والحي توفكون وعلام تعمون
میرسد شما و میرسد شما و از کجای می آید شما و از کجای بهتان زده شدید و مرا می آید با بخت

وبينكم عترة بديكم وهم ازمة الصدق والسنة الحق
و حال آنکه میان شما بیغیر شما امام و بشوید که مرا فرسارها راستی و سنت درستی

ابن فصل عقولكم وتزيع نفوسكم استبد لون الكذب
کجایند آنکه فصل عقولكم و تزیع نفوسكم استبد لون الكذب دروغ را

بالصدق وتعتاضون الساطل بالحق ابن القلوب
بر راستی و عوض میدهد باطل را بحق کجایند آنکه کجاست دلها را

الَّتِي وَهَبَتْ قَبْلَهُ وَعَوَّدَتْ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ أَيْنَ الَّذِينَ اخْلَصُوا
می بخشند از برای خدا دو بسته شده اند بر فرمان خدا کجایند آنکس که پاکیزه
 و دایره اند
 أَهْمَ لَهُمْ قَبْلَهُ وَطَهَّرُوا قُلُوبَهُمْ لِمَوَاضِعِ نَظَرِ اللَّهِ أَيْنَ الْمُؤْمِنُونَ
عملها خود از برای خدا و پاک ساختند دلها خود را از برای انداختن چشم خدا بر آنها کجایند
 مؤمنان
 الَّذِينَ خَلَعُوا سَرَائِيلَ الْهَوَىٰ وَقَطَعُوا عَنْهُمْ عَالِقَ
کنند اند پیراهنهای آرزو را و بریده اند از ایشان آلودگیها
 الدُّنْيَا أَيْنَ الْعُقُولُ الْمُسْتَضِيحَةُ بِمَصَابِيحِ الْهُدَىٰ أَيْنَ
دنیا را کجایند عقول روشن شده با مصابیح هدایت چراغهای راه راست کجایند
 الْأَبْصَارُ اللَّامِحَةُ مَنَارَ التَّقْوَىٰ أَيْنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمْ
دیدنها بینا بنور پرهیزگاری کجایند آنکس که میگوید که اینها هستند
 الذِّكْرُ فِي الْعِلْمِ دُوسَلَكُنَا وَنَعْمًا عَلَيْنَا وَحَسَدًا
استوار و سخت و نادرست و خیر ما بدو و نعمت بر ما و حسودی
 لَنَا إِنْ أَرْفَعْنَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَوَضَعَهُمْ وَأَعْطَانَا مِنْهُمْ
و از برای ما آنکه برداشت ما را خدای تعالی پاکست و بینداخت ایشان را و داد ما را
 وَادْخَلْنَا وَآخَرَهُمْ بِنَا فَسَتَعِطَى الْهُدَىٰ وَبَسْخَلَا الْعَمَىٰ
و در آورد ما را و بیرون کرد ایشان را ما داده شد راه راست و روش گمراه شد
 لَا نَهْمُ أَيْسَرَ أَنْ تَلْقَى اللَّهَ غَلَا فِي الْقِيَمَةِ وَهُوَ عَلَيْكَ
نه با ایشان آسانتر و نزدیکتر است که برسی بخدا غلای در قیمت و خدا بر تو خشنود
 غَيْرَ غَضَبَانِ كُنْ فِي الدُّنْيَا زَاهِدًا وَفِي الْآخِرَةِ رَاحِبًا وَعَلَيْكَ
نه خشمناک بر تو باش در دنیا پرهیزگار و در آخرت آرومند و بر تو باد
 بِالتَّقْوَىٰ وَالصَّدَقِ فَاتَّهَمَا جَمَاعَ الدِّينِ وَالزَّمِ أَهْلَ الْحَقِّ
که پرهیزگاری و راستی بدو رسیده که آن هر دو گرد آورند دین اند و همراه عوام اهل حق
 وَأَعْمَلْ عَمَلَهُمْ تَكُنْ مِنْهُمْ أَيْسَرَ أَنْ تَكُونَ مِنْ حَرْبِ اللَّهِ
و کن عمل ایشان را تا باشی از ایشان آسانتر از آنکه باشی از گروه خدا که

الْغَالِبِينَ اتَّقِ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فِي كُلِّ أَمْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ
غالبند بر همه بترس از خدای تعالی که پاکست و قدر کار خود بتحقیق که خدا با آنکس است
 اتَّقُوا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ أُولَئِكَ تَرَوْنَ أَهْلَ الدُّنْيَا
پرهیزکاران و پاکیزگان نیکی کارانند ای شما ببینید که اهل دنیا
 يَمْسُونَ وَيَصْعُونَ عَلَى أَحْوَالِ شَيْءٍ فَمَتَّ يَسْكِي وَخِي بَعْدِي
شبا نگاه و نامداد میکنند بجاهلای گوناگون یکی مرتبه ایست که میگرداند و زندگانی
 وَصَرِيحٌ مُبْتَلَىٰ وَعَايِدٌ يَعُودُ وَآخِرُ بِنَفْسِهِ بِجُودٍ وَطَالِبٌ
که غرامیدارد بی قیاس و شمار یکی بیمار بر کسی است و دیگری جان میدهد و یکی در طلب
 لِلدُّنْيَا وَالْمَوْتِ بَطْلُهُ وَعَافِلٌ لَيْسَ بِمُغْفَلٍ عَنْهُ وَعَلِيٌّ
دنیا است و جان نده مرگ او را میزند و عاقل است نه غافل است و علی
 أَثَرُ الْمَاضِينَ مَا يَمْنَى الْبَاقِينَ **مما ورد من حكم أمير المؤمنين**
بنی که گذشتگان نمیروند پس مانند کان
علي بن أبي طالب عليه السلام في حرف الالف على وزن
افعل ويعبر عن ألف التعظيم قال عليه السلام
عز و بزرگوار است فرمان بردار من
 أَخَوْفُكُمْ أَرْحَمُكُمْ أَنْزَهُدُكُمْ أَحْيَاكُمْ أَخْلَكُكُمْ أَغْنَاكُمْ أَقْنَعُكُمْ
ترسانا تر شما مهرورزتر شما پرهیزگارتر شما شادتر شما زنده تر شما کمالات تر شما آسود تر شما
 أَشْفَاكُمْ أَحْرَصُكُمْ أَتَكْرُمُ أَتَقَاكُمْ أَعْفَاكُمْ أَحْيَاكُمْ أَجْعَلُكُمْ
بدیجت تر شما آرزو تر شما نیکی تر شما پرهیزگارتر شما با صبر تر شما کامیاب تر شما کار ساز تر شما
 أَصْدَقُكُمْ أَكْسَبُكُمْ أَوْعَىٰكُمْ أَشْمَكُكُمْ أَرْحَمُكُمْ أَخْسَرُكُمْ أَظْلَمُكُمْ
راست تر شما زیر تر شما پارسا تر شما آسان تر شما سودمند تر شما زبانه کار تر شما آسوده تر شما
 أَخَوْفُكُمْ أَهْرَفُكُمْ أَغْنَىٰ الْغِنَى الْعَقْلُ أَعْظَمُ الْمَصَائِبِ الْحَجَلُ
ترسانا تر شما شامنا تر شما توانا تر شما نیکو تر شما خرد است بزرگترین مصایب کلاه است

أَصْدَقُ شَيْءٍ الْأَجَلُ **أَكْذَبُ شَيْءٍ الْأَمَلُ** **أَحْسَنُ شَيْءٍ الْخُلُقُ** **أَقْبَحُ**
 رَأْسُ شَيْءٍ جَزِيرِي وَعَدَا مَوَكَّرِي دُرُوعُ شَيْءٍ جَزِيرِي أَمِيدُ شَيْءٍ جَزِيرِي خَيْرُ شَيْءٍ جَزِيرِي
شَيْءٍ الْخُرْقُ **أَفْقَرُ الْفَقْرُ** **الْحَقُّ أَجَلُ شَيْءٍ الصَّدَقُ** **أَفْضَلُ**
 جَزِيرِي الْبَلَدِي رَأْسُ شَيْءٍ جَزِيرِي كَوْنِي شَيْءٍ جَزِيرِي رَأْسِي شَيْءٍ جَزِيرِي
شَيْءٍ الرِّفْقُ **الْكَيْسُ** **الْكَيْسُ** **التَّقْوَى** **أَهْلَكَ** **أَشْيءُ** **الْهَوَى**
 جَزِيرِي رَزْمِي رَأْسُ شَيْءٍ جَزِيرِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي
أَوْحَشُ الْوَحْشَةِ **الْعَجَبُ** **أَقْبَحُ الْخَلْقِ** **الْكَذِبُ** **أَفْضَلُ**
 بَدَنِي تَأْسُدِي شَيْءٍ جَزِيرِي رَأْسُ شَيْءٍ جَزِيرِي رَأْسُ شَيْءٍ جَزِيرِي رَأْسُ شَيْءٍ جَزِيرِي
طَلَبُ **لِقْوَةِ** **بِرِّكَ** **الذَّنْبِ** **أَقْبَحُ** **الْبَذْلِ** **السَّرَفِ** **أَدْوَا** **الدَّاءِ**
 جَسَدِي قَوْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي
الصِّلَفُ **أَشْرَفُ الْخَلْقِ** **الْوَفَاءُ** **أَعْظَمُ الْبَلَاءِ** **الْفَقْطُ** **أَجَلُ**
 لَأَسْتُ بَرِّي خَيْرُ رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي
أَعْقَلُ **النَّاسِ** **مَنْ** **أَطَاعَ** **الْعُقْلَاءَ** **أَعْنَى** **النَّاسِ** **الْقَائِمُ** **أَفْقَرُ**
 خَرْدَمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي
النَّاسِ **الطَّامِعُ** **أَفْضَلُ** **الْعَقْلِ** **الرَّشَادُ** **أَحْسَنُ** **الْقَوْلِ** **السَّدَادُ**
 مَرْدَمِي طَمَعِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي
أَكْرَمُ **الْحَسَبِ** **الْخَلْقِ** **أَكْرَمُ** **الْبَرِّ** **الرَّفْقُ** **أَفْضَلُ** **الدِّينِ** **الْيَقِينُ**
 بَرِّكَتِي كَوْنِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي
أَفْضَلُ **السَّعَادَةِ** **اسْتِقَامَةُ** **الدِّينِ** **أَفْضَلُ** **الْإِيمَانِ** **الْحَسَنُ**
 أَفْزُونِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي
أَقْبَحُ **الشِّمِّ** **الْعُدْوَانُ** **أَفْضَلُ** **الْعِبَادَةِ** **الزَّهَادَةُ** **أَفْضَلُ**
 رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي
الْعِبَادَةُ **عَلَيَّ** **الْعَادَةُ** **أَضَرُّ** **شَيْءٍ** **الشَّرْكَ** **أَيْسَرُ** **الرِّبَا** **الشَّرْكَ**
 بَنَدِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي

أَقْبَحُ شَيْءٍ الْإِفْكَ **أَسْعَدُ** **النَّاسِ** **الْعَاقِلُ** **أَفْضَلُ** **الْمُلُوكِ** **الْعَالِمُ**
 رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي
أَهْلَكَ **شَيْءٍ** **الطَّمَعُ** **أَمْلَكَ** **شَيْءٍ** **الْوَدْعُ** **أَفْضَلُ** **النِّعَمِ** **الْعَقْلُ**
 بَنَدِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي
أَسْوَأُ **السُّقْمِ** **لِلْجَهْلِ** **أَسْوَأُ** **الْمَوَاهِبِ** **الْعَدْلُ** **أَضَرُّ** **شَيْءٍ** **الْحَقُّ**
 بَدَنِي بِيَارِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي
أَسْوَأُ **شَيْءٍ** **الْخُرْقُ** **أَفْضَلُ** **الْعَدَا** **الْإِسْتِظْهَارُ** **أَفْضَلُ**
 بَدَنِي جَزِيرِي كَوْنِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي
الْمُؤَكَّلُ **الْإِسْتِغْفَارُ** **أَفْضَلُ** **السَّخَاةِ** **الْإِيثَارُ** **أَنْفَعُ** **شَيْءٍ**
 تَوَكَّلِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي
الْوَدْعُ **أَضَرُّ** **شَيْءٍ** **الطَّمَعُ** **أَفْضَلُ** **الذَّخْرِ** **الْهَدْيُ** **أَوْفَى** **فَضْلُهُ**
 بَارِسَانِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي
التَّقْوَى **أَسْعَدُ** **النَّاسِ** **الْعَاقِلُ** **أَشَقَى** **النَّاسِ** **الْجَاهِلُ**
 بَرِّكَتِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي
أَحْسَنُ **الدِّيَارِ** **الْوَدْعُ** **أَقْبَحُ** **الشِّمِّ** **الطَّمَعُ** **أَفْضَلُ** **الصَّبْرِ**
 بَرِّكَتِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي
التَّضْيِيقُ **أَقْبَحُ** **لِلْخُلُقِ** **التَّكْبَرُ** **أَشَقَى** **النَّاسِ** **أَسْخَا** **هُمْ**
 تَكْبِيرِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي
أَعْقَلُ **النَّاسِ** **أَحْيَاهُمْ** **أَعْظَمُ** **الشَّرَفِ** **الْبَوَاضِعُ** **أَفْضَلُ**
 خَرْدَمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي
الذَّخْرِ **الصَّنَائِعِ** **أَفْضَلُ** **الشَّرَفِ** **الْأَدَبُ** **أَفْضَلُ** **الْمُلْكِ**
 بَرِّكَتِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي
مُلْكُ **الْعُضْبِ** **أَفْضَلُ** **الْإِيمَانِ** **الْأَمَانَةُ** **أَقْبَحُ** **الْأَخْلَاقِ** **الْخِيَانَةُ**
 مَلِكِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي رَزْمِي

افضل العبادۃ الفكر اقوي عند الشدائد الصبر ^{امقيت}
 افروخته بندگی اندیشه کردن سخت تر پناهی در سختیها ^{شکستنی است}

الناس الغتات اقل الناس المراتب الامم الناس
 ترین مردمان غیبت کنند است کمترین مردمان بدگمانست ^{بسته ترین مردمان}

المغتات احمق الحق الاغترار احسن الكرم الاثا
 غیبت کرده است بدتر کوی فریب خوردنست بهتر کرمی پاشیدن است

اقبح العی الضمير اسو القول لهدد افضل السبيل الرشيد
 رشت دردی تنگدلی است بدتر گفتاری بهوده کوی است افروخته رنج ده راسی است

الامم الخلق الحق اطيب العيش القناعة اشرف الاعمال
 بسته تر خوی بداندورست پاکیزه تر اندکای خرسندوست برتر عملی از آنها

الطاعة اقرب شيء الاجل ابعث شيء الامل اول الزهد
 فرمانبرداریست نزدیکتر چیزی و عده مرگست دورتر چیزی امید است اول زهد

الزهد اول العقل التودد اشرف العلم اقبح الشيم
 زهد است زودیا سر خرد دوستی و زید است افروخته دانش است زشت تر

الظلم اعجل الخیر ثوابا التمسك شيء عقابا الشر اعجل
 ستم است شتابانتر خیر ثواب ^{شکستنی است} نیکوتر است سخت تر چیزی از روی بهر از ستم

شي صرة البعي اسو شيء عاقبة الغي احسن المكارم الجود
 چیزی بافتادی ستم است بدتر چیزی از روی عاقبت که قوی است بهترین نیکی کرداریست

اسو الناس عيشا الحسود اشد القلب غلا قلت الحق
 بدترین مردمان در زندگانی حسودی کنند است سخت تر دل افروزی با کسی دل بداندور

انفع العلم بما عمل به افضل العمل ما اخلص فيه افضل
 سودمندتر علمی است که عمل کرده شود باو افروخته عملی است که نیکو کار کرده شود دران افروخته

المعرفة معرفة الانسان نفسه اعظم الجهل جهل الانسا
 شناختن شناختن آدمی است نفس خود را بزرگتر ^{نفس خود را نادانی نادانی آدمی است}

امر نفسه اعقل الناس محسن خائف اجهل الناس مسي
 کار نفس خود را خردمندترین مردمان نیکوکار ترست نارسا ترست نادان ترین مردمان بدکرداریست

مستانف اسو الصدق التميم قطع الغش غش الامة
 که بد کرداری را از سر کرده بدتر راست کوی سخن چینی است ^{بسته ترین مردمان} قطع دروغ و دروغی است

اعظم الخيانة خيانة الامة اقبح الصدق ثناء الرجل علي
 بزرگتر خیانت خیانت است با مردمان زشت تر راستی ستایش مردست بر

نفسه افضل الجهاد مجاهدة المرء نفسه ابلغ البضايح
 نفس خود را افروخته عزای غزا کردنست مرد را با نفس خود سودمندتر مرایه بر

اضطناع الصنائع افضل الدخائر حسن الصنائع ماو
 نیکوتری کردنست نیکوترین پس اندوزها نیکو کردارهاست موقوف

المشايخ افضل العقل الادب اكثر المكارة فيما لا يحتسب
 دینها باشد افروخته خردی ادبست بیشتر بدیها در است که انرا بشمار آورند

اشرف حسب حسن ادب احسن الناس جوابا لمن
 برتر کوهی نیکوتری ادبست حاضر جواب ترین ^{مردمان شریف}

يغضب اشرف الغني ترك المني امنع حصون الدين
 خشمنا کردنست برتر نوا نگر کردن داشتن ازوهاست ^{سخت تر حصاری از حصاری}

التقوى افضل المال ما اشرف به الاحرار افضل التبر
 برهیز کار است افروخته مال است که برده سازند بان ازادگان را افروخته ترین نیکی

ما اصاب به الاوران افضل الاموال ما اسرق به الرجال
 آفت که رسانیده شود بان نیکو کاران را افروخته مالی از مالها است که برده ساخته شود ^{بان مردان را}

افضل المال ما اكتسب من حله افضل التبر ما اصاب به
 افروخته ترین مال است که بدست آورده شود از حلالان افروخته تر نیکی است رسانیده شود

اهله افضل العمل ما اريد به وجه الله افضل المعروف
 بان صاحبان را افروخته عمل است که خواسته شود بان روی خدا را ^{افروخته تر نیکی}

غائبة الملهوف احق الناس من يونس به الودود والمالوف
مورد رسیدن در زمان است سزاوارترین مردمان که خوشگرفته شود با و دوست دار دنجو

وافق القسم صحة الجسم بعد الهمم اقربها من الكرم
سازگارتر بخشش است تدرستی است دورترین همها دورتر نیست بکرم

اشد المصائب سوء الخلق اهنا العيش اطراح الكلف
سخت ترین مایهها بدی خوست کوارتر زنده گانی انداختن وابستگیها

اکبر البلاء فقر النفس اعظم ملاك ملك النفس اعلام رتب
بزرگتر بلائی درویشی نفس است بزرگتر خداوندی خداوندی نفس است بلندترین رتبه

الكرم الاشارة الكرم الاشارة تزيه الاسرار اصعب لسياسة
کرم پاشیدن بزرگترین کنایهها پاکیزه داشتن بداشت سخت ترین سیاستها

نقل العادات افضل الطاعات هم اللذات الام البغي
سر داری عادت خجاست افزونتر فرمانبرداریها دوری است از لذتها ترسناکتر است

عند القدمة احسن الجود عفوبعد مقدرة افجع الكفور
نزد توانایی باشد بهتر بخشش در کردار است در توانایی است سوزناکتر است

محبة القلوب اعادة الاعتذار تذكير بالذنوب افضل الصبر
دوستی دلهاست برکعتن عذرها یاد دانه گناهانست افزونتر صبر است

عند مرفوعة افضل الصنعة مزينة الصنعة احسن العبد
نزد مرفوعه سوزناکتر باشد آفرین تر تزیین کردار است افزون تر کردار نیکوست بهترین عبد

نصرة المظلوم اعظم اليوم حمد المذموم انقاذ السهام دفعه
یاری کردن ستم رسیده است ناکسی استودن نکوهیده است گذران ترین نیرها دفعه

المظلوم اقوى الوسائل حسن الفضائل اسوء الخلاق التخلي
مظلوم است سخت ترین دستاویزها خوی زیادترهاست بدترین خویها است التخلي

بالذایل احسن الشتم شرف الهمم افضل الكرم اتمام
ببخشیدها بهترین کوارتر برتری همهاست افزونتر کرم اتمام

او قرة البر صله الرحم اكبر الحق اغراق في المدح والثناء
کوارتر نیکویی پیوستگی است بزرگتر حق بسیار در مدح است در ستایش و نکوهش

اشرف المروة حسن الاخوة افضل الادب حفظ المروة
برتر مرفوعه خونی برادریت افزونتر ادبی نگاه داشتن است

اعقل الناس اعذرهم للناس افضل الناس انفعهم
خردمندترین مردمان عذرخواه ترین ایشان است مردمان افزونتر مردمان سودرسان ترین

لناس اسعد الناس العاقل المؤمن افضل الناس
دشمنانست نیکبخت ترین مردمان خردمند مسلمان است افزون ترین مردمان

الموقر افضل الايمان حسن الايقان افضل الشرف
درست دانست افزونتر ایمانی خونی درست گویی است افزونتر برتری در کارکردن

الاخسان احسن شئ الورع اسوء شئ الطمع انفع الموعظ
نیکوئی است بهترین چیز عزم پارسایی است بدترین طمع است سودمندترین

ما رجع احسن ملابس الدين الحياء افضل الطاعات
آنست که باز دارد بهترین پوششها دین سترگ است افزونتر فرمانبرداریها

الزهد في الدنيا اعظم الخطايا حب الدنيا احسن افعال
ترک دنیا در دنیا بزرگترین گناهها دوستی دنیا است بهترین کردارها

ذو المقدر العفو افضل العقل مجاشة اللهوا جمل
توانا می دهشت است افزونتر خردی دورست از باری مطرب زیارتی

افعال ذوي القدمة الانعام اقبح افعال المقدر الانقام
کارهای خداوندانه توانا می دهشت است زشت ترین کارهای توانا کینه جو نیست

اعظم الوزر منع قبول العذر اقبح العذر اذا عدا السير
بزرگترین گناه باز داشتن است پذیرفتن عذر زشت تر عذر وقتی فاش کردن

ازين الشتم الحلم والعفاف افحش البغي البغي على الاطلاق
آرام ترین کردارها بردباری است و عفت زشت تر ستمی ستم است بر ستمگر

اشرف المؤمنين اكثرهم كسبا افضل الملوك احقهم نفسا
 برترین مومنانان بیشترين ايشان است درزياري افزون ترين بادشاهان پارسا ترين ايشان است
 اقبح شيء جور الولا اقبح شيء ظلم القضاء افضل الكون
 رشت ترين شيء ستم فرمان دهانست برده ترين شيء ستم افاضانست افزون ترين كنجها را ده
 حريذ خير احسن السمعة شكر ينشر اغدل الخلق افضلهم
 از ده ترين شيء بدترين كنج خورشامدي شكر خويشتن عطا كنند شود عادل ترين مردمان حكم كنند
 بالحق اصدق القول ما طابو الحق افضل الزهد احسن
 راستي راست گفتاري آنست كه برابر يكد با حق افزون ترين زهد
 الصديق بالعهود افضل الداء ترك المتى اقرب الاله
 راستي و كارشست بعهدها افزون تر درماني كند شستن از روضه است نزديك ترين اله
 ابعدا من الهوي احسن الاخوان مواساة الاخوان
 دور تر آنهاست از رويها بهترين نيكوني آسان گرفتن است با برادران
 افضل العدد ثقة الاخوان انفع الذخاير صالح الاعمال
 افزون تر پناهها برادران استوارند مودعترين پس اندوزي طلب راست است
 احسن المقال ما صدقه افضل الودع حسن الظن افضل
 بهترين گفتارها آنست كه راست گويد از افزون ترين پارسا يي نيكوني كمان است افزون ترين
 العطاء ترك المن اقرب القرب مودات القلوب افضل
 دهش كند شستن مناسبت نزديك تر نزديكي دوستيهاي دهانست افزون ترين
 الصبر عن المحبوب ابعد البعد تنال القلوب طهر
 شكيبائي است از دوست دور ترين دورتها مودي دهانست با كنز ترين
 الناس اعراقا احاسيهم اخلاقا احسن الناس ذمما
 مردمان در نژاد ميكان ايشان است از دوي خويها بهترين مردمان در پيش نهاد
 احسنهم اسلا ما افضل العباد عفة البطن والفرج اسبق
 بهترين ايشان است در ستماني افزون تر بندي هفتك داشتن شكم و عورت است دوشاخ است

أخفى الزهد أحسن المودة حفظ الودع
 پنهان تر زهد بهترين مودين كند شستن در نجات
 أفضل الأمانة الوفاء بالعهد أفضل
 افزون ترين امانت است وفاء كردن است بعهده افزون تر
 الجود بذل الموجود هو
 بخشش ز دار كردن هستي است

ما يكون الحرج اقرب ما يكون الفرج احل الناس من وضع نفسه
 آنچه مي باشد سختي نزديك تر است آنچه مي باشد خويي برترين مردمان است بنده از
 اقوى الناس من قوي على نفسه افضل الغني ماضين به
 استوار ترين مردمان است كه استوار شود بر نفس خود افزون تر ز كنز ترين است كه كاهنده بان
 العرض افضل المال ما قضى به الفرض اذكي المال اشهر
 ناموس تر افزون تر مال آنست كه كاهنده شود بان فرض ما با كنز مالي آنست كه خويشتن
 به الاخرة اسرع شيء عقوبة عقوبة اليمين الفاجرة احسن
 بان خردا شتابنده تر شيء جزاي بازخواست بازخواست سوگند دروغست بهتر
 شكر النعم الانعام احسن ملابس الدنيا رفضها اصعب
 شكر نعم ادا درست فطنت بهترين پوششها دنيا ناكندن است از دنيا سخت تر
 المرام الطلب ما في ايدي الليام اشرف الصنائع اصطناع
 آرزوي خواستن آنچه است در دستهاي ناكندن است برترين كردارها نيكوني است با
 الكرام اهناء الاقسام القناعة وصحة الاخسام اقد
 نيكونان كوار ترين بخشها خرم كندي است و درستي تنها توان ترين
 الناس على الصواب من لم يغضب املاك الناس ليسداد
 مردمان بر راستي آنست كه خشم نكند فرمان روا ترين مردمان مردمان است
 الراي كل محرب اجل المعروف ما صنع الى اهله اطيب
 هر از ما نيكونا است بدترين نيكوني آنست كه در پيشه با اهل آن پاك ترين مالي
 ما اكتسب من حله افضل من اكتساب الحسنات اجتناب
 آنست كه بدست آورده شود از حلال آن افزون تر از بدست آوردن نيكونيها دور ترين است
 السيئات اول الحكمة ترك الذنات واخرها مقت الفانيات
 از بدتها سر حكمت ترك لذتهاست و ايلان حكمت دشمن داشتن
 اكبر الناس الا اقلهم للموت ذكر اطل الناس املا
 برترين مردمان از دوي خويشتن است كه تر است از مردمان دراز ترين مردمان درامد

اسوهم عملاً واحب لعباد الى الله تعالى المتاسي نبيه صلى الله عليه وسلم والمقتض اثره اولى الناس بالانبياء عليهم السلام اعلمهم بما جاء به اقرب الناس من الانبياء عليهم السلام اعلمهم بما امروا به احسن الناس عيشاً من عاش الناس مردمان در اخروي داد و افروزي
 بادشاهان في فضله افضل الملوك سعيه من عي الناس بعد له اولى الناس بالعفو قدرهم على العقوبة ابصر الناس من ابصر عيوبه واقلع عن ذنوبه اولى الناس بالنوال اغنيهم عن السؤال افضل النوال ما وصل قبل السؤال اولى الناس بالرحمة احوهم اليها افضل الاعمال الكرهت النفس عليها احق الناس بالاسعاف طالب العفو بعد الناس عن الصلاح المستهتر عن الله وحق من

بروت من لا يغفل برك احق من شكرت من لا يمنع من يدك احق من ذكرت من لا ينسالك اولى من لا يلقاك ارضى الناس من كانت اخلاقه رضية اغفل الناس بعدهم عن كل دنياه اقوى الناس من غلب هواه اكس الناس من رقص ديناه ارج الناس من اشترى الدنيا بالآخرة احسن الناس من رضى الدنيا عوضاً عن الآخرة افضل القلوب قلب حشني القوم اعلم الناس المشتهر بالعلم اعجز الناس من عجز عن الدعاء اعظم المصايب والشقايا الوله بالدنيا اصل قوة القلب التوكل على الله اصل صلاح القلب شغاله بذكر الله الصبر حسن اليقين بالله اصل الرضا حسن الثقة باليه اصل الزهد حسن الرغبة فيما عند الله اصل

حسن التسليم لامر الله اصل الاخلاص الياس فيما في ايدي الناس
خوفی کردن نهادن است امر خدا اصل پاکی درونی نیت در دستهای مردم است

أحق الناس من ظن أنه عقل الناس افضل الناس
کوفترین مردمان است که گمان برد که او عاقلترین مردمان است

من شغلته معايبه عن عيوب الناس افضل الناس
که مشغول سازد او یا در عیبهای او یا در عیبهای مردمان

من جاهد هواه احزم الناس من استهان بامر ديناه
انگیز است که ببرد کند با آرزوی خود کما قین مردمان که گزشت که خوار داشتی که کار دنیا

أصل العقل الفكر وثمرته السلامة أصل الشرة الطمع
بنیاد خرد اندیشه است و میوه خرد دستکاری است بنیاد از طمع است

وثمرته الملامة أصل العزم الحزم وثمرته الظفر أولي
و میوه آن مردان است اصل روی برافراشتن آوردن کما هو است و میوه از فروز است سزاوارترین

الناس بالحذاق سلمهم من العير أصل الورع تجنب الاثم
مردمان بکفاره جوئی دستکاری است من غیر از گردنهای بنیاد بار صافی دور نیست از کما

والتنزه عن الحرام أصل السلامة من الزلل الفكر قبل
و پاکست از حرام بنیاد دستکاری از لغزیدن اندیشه کار است مشر

الفعل والتوبة قبل الكلام أصل الزهد اليقين وثمرته
کار کردن و توبه پیش از سخن بنیاد روگردانیدن در ستیزه و میوه از دنیا

السعادة أعظم الناس سعادة أكثرهم زهادة أصل المروءة
سعدتی است بزرگترین مردمان از روی نیکی بیشترین ایشان است بنیاد مردی

الحياء وثمرتها العفة أشرف المروءة ملك الغضب وامانة
شرم است و میوه آن نهفتگی است برتر مردمی بدست آوردن خشم است و میراد

الشهوة افضل الناس من تنزهت نفسه وزهدت عن
رزق است افزونترین مردمان آنکه است پاکی سازد نفس خود را و ببرداند از قوتی غیبه

أفضل الناس من كظم غيظه وحلم عن قدرة افضل الكلمة
افزونترین مردمان آنکه است که فرو گیرد خشم خود را و ببرداید کند از روی نیکی فن و حکمت

معرفة الانسان نفسه ووقوفه عند قوله افضل معروف
شناخت آدمی است نفس خود را و ایستادن در حق است نزد ندازه خود افزونتر میگوید

التي تمنع اذا أقبح أفعال الكتم تمنع عطاء احسن العلم
آنکه است اما در شوق است و ببرداید کند کارها را در شوق است و ببرداید کند کارها را

ما كان مع العمل احسن الصمت ما كان من الزلل افضل
پاکست با عمل خاموشی است که باشد از لغزیدن

عزة الصبر على الشدة افضل الناس منه من يدي المودة
پهلوی شکستاری است بر سختی افزونترین مردمان در دست آنکه است احسان کردن

افضل السخار استعياوك من الله اقبح الظلم منعك حق
افزونترین خوار گردانی شرم کردن تو است از خدا می باشد حق

الله احسن الحياء استعياوك من نفسك افضل الادب
خدا را بهستری حیاتی شرم کردن است از نفس خود افزونترین با ادب

ما دلت به نفسك افضل المروءة احتمال جناب الاخلاق
که بنیاد کنی بنفس خود افزونترین مردمی برداشتن کما ههای بردار است

افضل العلم ما ظهر من الجوارح والاركان اوضع العلم
افزونتر دانستی است که شکار شود از اعضا و هر چه است در پی پست است علم

ما وقف على اللسان ابغض الخلايق الى الله الشيخ الزاني
که باز ایستد مر زبان در شرمش دشمنترین آفریدها استواری خدا پسو زانکه است

احسن من استيفاء حقاك العفو عنه اعلم الناس بالله
بهتر از حقوق خود در گذشتن است از حق خود را با ترین مردمان بخدا

سجانه اخوفهم منه لفيط الناس المسارع الى الخيرات
که پاکست او ترسناکترین از خدا سودمندترین مردمان مشتاقانند از نیکوکاریها

نَفْسٍ اِغْلُ النَّاسَ بَعْضُهُمْ اَشْحَاهُ بَعْضُهُ اَعْوَنُ شَيْ
 نَفْسُهُ بَخِيلٌ مَعْنَى بَخِيلٌ مَعْنَى بَخِيلٌ مَعْنَى بَخِيلٌ مَعْنَى بَخِيلٌ
 عَلَى صَلَاحِ النَّفْسِ الْقَنَاعَةِ اَجْدَرُ النَّاسَ بِرَحْمَةٍ
 اَقْوَمُهُمْ بِالطَّاعَةِ اقْرَبُ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ سَجْدَانَهُ
 احْسَنُهُمْ اِيْمَانًا اَعْبَى مَا يَكُونُ الْحِلْمُ اِذَا خَاطَبَ سَفِيهًا
 اَوَّلُ الْمَرْوَةِ طَاعَةُ اللَّهِ وَآخِرُهَا التَّزَنُّ عَنْ الدُّنْيَا
 اَهْلُ الدُّنْيَا عَرَضُ النَّوَائِبِ وَذَرِيَةُ الْمَصَائِبِ
 وَنَهْبُ الرِّزَايَا اَعْظَمُ النَّاسَ وَزِدَّ الْعُلَمَاءُ الْمَفْرُطُونَ
 اسْتَدَّ النَّاسُ نَدْمًا عِنْدَ الْمَوْتِ الْعُلَمَاءُ غَيْرَ عَالِمِينَ
 اَسْفَهُ السُّفَهَاءِ الْمُتَجِجُ الْكَلَامِ اَحْلَى النَّاسِ مَنْ يَحْلُ
 بِالسَّلَامِ اَعْنَى الْاَغْنِيَاءِ مَنْ لَمْ يَكُنْ لِلْحَرَصِ اسِيرًا
 اَحْلَى الْأَمْرَاءِ مَنْ لَمْ يَكُنْ الْهَوَى عَلَيْهِ امِيرًا اَحْسَنُ
 السُّكَّاءِ الْخَلْقِ الْمَحْجُجُ اَحْسَنُ الْفَعْلِ الْكَفُّ عَنِ الصَّبْحِ
 وَنَشَأَتِي خَيْرٌ تَوَشُّلِ اسْتِجَابِ

بَخِيلٌ
 بَخِيلٌ

افضل

اَفْضَلُ مَا مَنِ اللَّهُ سَجْدَانَهُ عَلَى عِبَادِهِ وَعِلْمٌ وَعَقْلٌ وَ
 مَلِكٌ وَعَدْلٌ اَجَلُ الْمُلُوكِ مَنْ مَلَكَ نَفْسَهُ وَسَطَمَتُهُ
 الْعَدْلُ اَذِينَ النَّاسِ مَنْ لَمْ يَفْسِدِ الشَّهْوَةَ دِينَهُ اَعْلَمُ
 النَّاسِ مَنْ لَمْ يَزَلْ بِالشَّكِّ يَقِينَهُ اَحَقُّ النَّاسِ بِالْاِهَادَةِ
 مَنْ عَمِلَ تَقْوَى لِدُنْيَا اَفْضَلُ النَّاسِ فِي الدُّنْيَا
 الْاَسْحَابُ وَالْاُخْرَى الْاَتْقِيَاءُ اَسْوَأُ النَّاسِ حَالًا
 مَنْ انْقَطَعَتْ مَادَتُهُ وَبَقِيَتْ عَادَتُهُ اَقْبَى النَّاسِ
 قَلْبًا مَنْ عَاشَتْ هِمَّتُهُ وَكَثُرَتْ مَرْوَتُهُ وَقَلَّتْ مَقْدَرَتُهُ
 اَشْدُّ مِنَ الْمَوْتِ طَلِبُ الْحَاجَةِ مِنْ غَيْرِ اَهْلِهَا اَظْهَرُ
 النَّاسِ رِفْقًا مَنْ اَمِنَ بِالطَّاعَةِ وَلَمْ يَعْمَلْ بِهَا وَنَهَى عَنِ
 الْمَعْصِيَةِ وَلَمْ يَنْتَهَ عَنْهَا اَشَدُّ الْعُصَصِ فَوْتُ الْفُرْصِ
 اَفْضَلُ الرِّأْيِ مَا قُبِلَ الْفُرْصِ وَلَمْ يُؤْرَثِ الْعُصَصِ

اشَدَّ النَّاسِ عَقْوِيَّةً رَجُلٌ كَافِيَ الْإِحْسَانَ بِالْإِسَاءَةِ اسْعَدَ
 تحت ترين مردمان از روی اخلاص مردیست که باشد در نیکی کاری بکارد
 النَّاسُ مَنْ تَرَكَ لَذَّةَ قَانِيَةِ لِلذَّيَّةِ بَاقِيَةِ الْكَمَالِ الْخَلْقِ
 مردمان اگر است که بگذارد لذت در گذر زنده از برای لذت بگذرد
 التَّحَلُّوْا عَمَّا نَفَعًا الْعَدْلُ أَفْضَلُ الْعَقْلِ مَعْرِفَةُ الْمَرْءِ
 جوانیست و بسیار سود در دنیا عدالت از خودی شناسی نفیست
 نَفْسُهُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَقِلَ وَمَنْ جَهِلَهَا ضَلَّ اعْنَى
 خودی که شناخت نفس خود را عاقل شد و هر که ندانست نفس خود را گمراه شد
 النَّاسُ فِي الْآخِرَةِ أَفْقَرُهُمْ فِي الدُّنْيَا أَوْ فَرَّ النَّاسُ حِطًّا
 مردمان در آخرت دانا ترند در دنیا یا فرارند از دنیا
 مِنَ الْآخِرَةِ أَفْقَرُهُمْ حِطًّا مِنَ الدُّنْيَا أَشْرَفُ الْخَلْقِ
 از آخرت کمترند از دنیا از دنیا برترین خیرست
 التَّوَّاضِعُ وَالْحَكِيمُ وَلَيْسَ بِالْجَانِبِ أَحْسَنُ السَّبِيحِ الْكَرَامِ
 فروتنیست و پنداری و بزم بعلوی بهترین کردارها کرامت است
 لِمَصَاحِبِ وَأَسْعَافِ الطَّالِبِ أَشَدُّ النَّاسِ غَدَابًا يَوْمَ
 باریست و بر آوردن کار خواستارست سخت ترين مردمان از روی عداوت در روز
 الْقِيَمَةِ الْمُنْتَخِطُ لِقَضَاءِ اللَّهِ أَوْ تَقَى سَبَبَ اخْتِذَتْ بِسَبَبِ
 خیر است و بگریزاند از پلیمان خدا استوار بچیزی که بگریزد
 بِنَاكَ وَبَيْنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ اعْنَى النَّاسِ الرَّاضِي بِقِسْمِ اللَّهِ
 بپندمیدان تو و میان خدا و تو که تر از مردمان خوشنودست بخش خدا را
 سُبْحَانَهُ اعْقَلُ النَّاسِ اقْرَبُهُمْ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَفْضَلُ
 بگردد و خردمندترین مردمان نزدیکترین است از خدا
 التَّخَالُفُ أَنْ تَكُونَ بِمَا لَكَ مَتَبَرَّعًا وَبِمَا لَكَ مَتَوَرَّعًا اعْمَرَ
 جدا ازدی است که بانی مال خود و با و مال غیر خود بهر کار شناسایی

النَّاسُ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ اعْذِرْهُمْ لِلنَّاسِ وَإِنْ لَمْ يَجِدْ لَهُمْ
 مردمان بخدا عزادار و ترسناک است از برای مردم اگر چه نیاید از برای خدا
 عَذْرًا أَحَقُّ مِنْ تَطِيعِهِ مَنْ لَا يَتَّخِذُ مِنْهُ مَدًّا وَلَا يَسْتَطِيعُ
 عذرا سزاوارتر کسی که در زمان بیزاد است که شایسته از او نمیشود و نتوان
 لَا مَرَدُّ أَوْ أَفْضَلُ الْجَهَادِ جِهَادُ النَّفْسِ عَنِ الْهَوَى
 زمان آورد بازگردد این از خودی غزای غزای نفس است از آرزو
 وَنُطْلَعُهَا عَنْ لَذَاتِ الدُّنْيَا أَعْقَلُ النَّاسِ مَنْ كَانَ
 و بازگردد نفس نفس را از لذت های دنیا خردمندترین مردمان است که باشد
 بَعِيْبَهُ بِضِيرًا وَعَنْ عَيْبِ غَيْرِ ضَرًّا أَفْضَلُ الْمُلُوكِ
 بقیه خود بیاید و از عیب غیر زیاده از خودی بپایند از خودی بپایند پادشاهان
 مَنْ حَسَنَ فِعْلِهِ وَنِيَّتِهِ وَعَدْلُ فِي جُنْدِهِ وَرَعِيَّتِهِ
 است که نیکی باشد کردار و نیتش و عدل کند در سپاه خود و رعیت خود
 اضيقُ النَّاسِ حَالًا مَنْ كَثُرَتْ شَهْوَتُهُ وَكَثُرَتْ هِمَّتُهُ
 تنگتر و کار ترين مردمان است که بسیار باشد از روی خود و بسیار باشد همت او
 وَزَادَتْ مَوْنَتُهُ وَقَلَّتْ مَعُونَتُهُ أَفْضَلُ النَّاسِ
 و زیاده باشد و کم باشد کم باشد از خودی خود مردمان
 مَنْ عَصَى هَوَاهُ وَأَفْضَلُ مِنْهُ مَنْ رَفَضَ دُنْيَاهُ وَأَسْقَى النَّاسَ
 است که نافرمانی کند از روی خود و از خودی خود است که بگریزد از دنیا و بپایند مردم را
 مَنْ غَلَبَهُ هَوَاهُ فَفَلَكُهُ دُنْيَاهُ وَأَفْسَدَ أَخْرَاجَهُ أَصْدَقُ
 است که از روی خود و بپایند از دنیا و بپایند از دنیا و بپایند از دنیا
 الْأَخْوَانُ مَوْدَّةُ أَفْضَلِهِمْ لِأَخْوَانِهِ فِي الشَّرِّ مَسَاوَا
 برادران از روی دوستی از خودی خود است که برادران خود را
 وَفِي الصَّيِّئِ وَمَسَاوَاتِ أَحَقُّ مِنَ الطَّيِّبِ مَنْ أَمَرَكَ بِالْقِيَمِ
 و در فحش و دخی آسان کبر سزاوارتر کسی که فرمان بپایند است که امر کند به خیر

وَنَهَاكَ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ أَحْسَنَ اللِّبَاسِ الْوَرَعُ وَخَيْرُ الْوَجْهِ
 وَبَارِئُ الدُّنْيَا ۖ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَفْعَلَ شَيْئًا سَأَلَ رَأْيَ مَنْ يَلِيهِ
 التَّقْوَىٰ ۖ أَفْضَلَ الْأَدَبِ أَنْ يَقِفَ الْإِنْسَانُ عِنْدَ
 قِسْمِكَ ۖ إِذَا رَزَقَ أَهْلًا ۖ إِذَا شَرَعَ لَكُمْ شَيْئًا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تُخَالِفُوا
 حُذَّهِ وَلَا يَتَّبِعْ دِيْقَدْرَهُ ۖ اِعْدِلْ النَّاسَ مِنْ أَنْ تَصِفَ
 حُذَّوْهُ ۖ وَدَقْدَقْهُ ۖ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَفْعَلَ شَيْئًا سَأَلَ رَأْيَ مَنْ يَلِيهِ
 عَنْ قُوَّةٍ وَأَعْظَمَ حِلْمًا مِنْ حِلْمٍ عَنْ قُدْرَةٍ ۖ أَقْرَبُ
 إِذَا سَأَلَ النَّاسَ ۖ وَبَرَّكَ كَثْرَ الْإِنْسَانِ ۖ إِذَا رَزَقَ أَهْلًا ۖ إِذَا شَرَعَ لَكُمْ شَيْئًا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تُخَالِفُوا
 الْعِبَادَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى أَقُولُ لَهُمُ الْحَقُّ وَإِنْ كَانَ عَلَيْهِ وَأَعْلَمُ
 بِدِينِهِ ۖ كَرِهَ أَنْ يَكُونَ فِيهِ كَرِهَهُ ۖ أَقْبَحُ مِنَ الْعِيَالِ الزِّيَادَةُ عَنِ الْمَنْطِقِ
 عَنِ مَوْضِعِ الْحَاجَةِ ۖ أَحَدٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الصَّمْتِ حِينَ لَا يُلْفِي
 الْأَكْلَامَ ۖ أَعْوَنُ الْأَشْيَاءِ عَلَى تَرْكِ الْعَقْلِ التَّعْلِيمُ ۖ أَحَدُ
 الْأَشْيَاءِ بِصَدَقِ الْإِيمَانِ الرِّضَا وَالسَّلَامُ ۖ أَكْثَرُ الْحَقِّ
 الْإِخْتِيَالُ فِي الْفَاقَةِ ۖ اغْنَى الْغِنَى الْقَنَاعَةُ وَالْحَمَلُ
 فِي الْفَاقَةِ أَفْضَلُ الْمَالِ مَا قُضِيَ بِالْحَقِّ ۖ أَفْخَرُ الْفَخْرِ
 قَطِيعَةُ الرِّجَمِ وَالْعُقُوقُ ۖ أَعْرِفَ النَّاسَ بِالزَّمَانِ
 بِرَدِّكَ أَوْ خُلُوقِكَ ۖ وَتَأْوِيلُهَا ۖ شَيْءٌ سَأَلَ مِنْ مَدَامَ ۖ بِرَدِّكَ

من لم

مَنْ لَمْ يَتَّعِجْ مِنْ أَحَدٍ ۖ اِجْعَلِ النَّاسَ مِنْ بَحْلِ بِمَالِهِ
 وَخَلْفَ لَوَارِثِهِ ۖ أَفْضَلُ لَدَاخِرِ حَسَنِ الصَّمِيرِ ۖ أَفْضَلُ
 الذِّكْرِ الْقُرْآنُ بِفَتْحِ الصُّدُورِ وَتَسْتِيرِ السَّرَائِرِ ۖ أَثَرُ
 أَخْلَاقِ الْكَرِيمِ كَثْرَةُ نَفْسٍ فَلَا عِلْمَ ۖ أَتَّجِعُ النَّاسَ
 مَنْ غَلَبَ الْجَهْلُ بِالْعِلْمِ ۖ أَوْ هُنَّ الْأَعْدَاءُ كَيْدًا مِنْ أَطْهَرِ
 عَدَاوَةٍ ۖ أَكْثَرُ النَّاسِ سُلْطَانًا عَلَى نَفْسِهِ مَنْ قَمَعَ غَضَبَهُ
 وَأَمَاتَ شَهْوَتَهُ ۖ أَعْلَمُ النَّاسِ اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَكْثَرُ هَمٍّ
 بِسَلَةِ ۖ أَحْسَنُ الْمَالِ حَالًا مَنْ حَسَّنَ عَيْشَ النَّاسِ فِي
 عَيْشِهِ وَغَمَّ رَعِيَّتَهُ بِعَدْلِهِ ۖ أَجْهَلُ النَّاسِ الْمُفْتَزِقُونَ
 مَا دَحَّ مَقَالِقُ يَحْسِنُ لِقَابِهِ وَيُفْضِلُ إِلَيْهِ التَّصَدَّقُ
 أَكْبَرُ الشُّرَى فِي الْأَسْتِحْقَاقِ بِمَوْلَى عِظَةِ الْمَشْفُوقِ ۖ النَّاسُ
 وَالْأَعْرَابُ عِلَاوَةُ الْمَادِحِ الْكَاشِحِ ۖ أَصَوَّبُ الرَّمْيِ الْقَوْلُ
 وَغَيْرُكَ بِيَدِي ۖ سَائِرُ مَنَائِدِهِ ۖ دُخَانُهَا ۖ رَاسُهَا ۖ تَمَازُجُهَا ۖ كُنْزُهَا

لا يمتد الجحال أهلك شئ استدامة الضلال أبعد الناس
 مردمانی که نادانستند بجهت بیداری که احوالست و درین مردمان
 سفر من کان سفری في ابتغاء اخ صالح اقرب الناس
 در سفر اگر کسی باشد ملاقات در سواداری برادر صالح نزدیکتر از دنیا
 بالتجاح اغودها بالصلاح اول المرؤة طلاقا الوجه
 بفرماند با دور کردن و از دست رفتن سو مردی که خواجه دوستی است
 و آخرها النود الى الناس اول الاخلاص الياس
 و پایان بفرمان دوستی و یاریت بر مردمان سو بزرگوار دوستی است
 متا في ايدي الناس اول المرؤة البشروا آخرها
 از این در دستهای مردم سو مردی خندان بود و در پایان دوست
 استدامة البش اقرب ما يكون الفرح نصا لوالا امر
 استدامة بشی نزدیکتر است از این که باشد شادی نزدیکتر است از این که باشد کادری
 معت العباد الى الله سبحانه من كان همته بطيئة
 و غمزدن بندگان بپسوی خدا که پاکست آنست که باشد اندیشه او شکیبایی
 وفرج انعم الناس عيشا من محبه الله سبحانه القفا
 و فرج او بهترین مردم در دنیا که است بپسوی خدا و محبت خدا
 واصح له زوجة استد الناس عن من حبا و فضلتنا
 و صوابتر از آنکه باشد زن او محبت مردم از آن که دوستی است و دوستی است
 و تاصبنا العداوة بلا ذنب سبق منا اليه الا انا
 و بازداد بر ما دشمنی بی گناهی که بگذرد از ما بپسوی او بخلاف ما
 دعواناه الى الحق ودعاه سقوانا الى الفتنة والدنيا
 بخوان او را بپسوی راستی و بخوان او را بپسوی گمراهی و بپسوی دنیا
 فاثروها ونصيو العداوة لنا استعد الناس من عرف
 بر این جهان بپسوی گمراهی و بپسوی ما استعد الناس از آن که شناختند

عنه عن

فضل

فضلنا وقرب الى الله بنا وخلص حبا و عمل بما اليه
 افزونی ما را و نزدیکی ما را بپسوی خدا با دوستی و عمل کرد آنچه بپسوی خدا
 قدسنا وانتهى عما عنه نفينا فذلك مثا وهو في المقامة
 قدس ما و از دنیا فاصله دادیم که بودیم ما بپسوی خدا و او در مقامه بپسوی خدا
 معناه احسن الاداب ما لك عن المحارم احسن
 بپسوی خدا بهترین ادبها آنست که باز دارد از حرامها بهترین
 الاخلاق ما حلك على المكارم ابلغ الشكوى ما نطق
 از اینها آنست که بگذرد بر نیکیها و در بیان شکایتی که بپسوی خدا
 بظاهر البشوى افضل الشكوى ما كان على التقى
 بپسوی خدا در بیان شکایتی که بپسوی خدا و از این است که باشد بر بپسوی خدا
 و اسفر عن اتباع الهدى اصدق المقال ما نطق به
 و بیان کند از پیروی راهی که هدایتی است و گفتاری که بیان باشد بپسوی خدا
 لسان الحال احسن المقال ما صدق حسن المقال
 زبان حال حل بهترین گفتاری است که باشد از این خوبتر که باشد
 احسن الكلام ما زانه حسن النظام وفهمه الخاص والعلم
 بهترین گفتاری است که بپسوی خدا و خوبی مانکار و در بیان از این خاص و علم
 اشرف الحسم رعاية الدمام و افضل الشيم صلة
 برترین اندیشه نگاه داشتن دانهها و بهترین شایسته دوستی است
 الارحام ابلغ البلاغ ما سهل في الصواب
 حقیقت است در بیان آنست که آسان کند در راستی
 محاذه و حسن ايجازه استد الناس نداه و اكثرهم
 گمراهه او و نیکی با او گمراهی مردم از آن که بپسوی خدا و بیشتر این است
 ملامة العجل الترق الذي لا يدرك عقله الا فوفت
 از روی پیش رفتن پیش از آنکه اندیشه آنست که در بیان از این است که بپسوی خدا

احسنه استد الناس نفقا قاس امر بالطاعة ولم يعمل بها
 کافر و سخت ترین مردمان کرده و دینی است که در میان مردمی و خودشان کافرند
 و نهی عن المعصية و لم يمتعه عنها استعد الناس بالذنبا
 و منع کند از معصیت و خود باز ایستد از آن بکنج ترین مردمان بدین
 التارك لها واستعدتم بالآخرة العامل لها افضل
 ترک کننده و نیاست و بکنج ترین ایشان باختر عمل کننده است از برای آخرت افزونتر
 المروءة الحياء و عمرته العفة افضل الذخاير علم
 مردمی شرم است و میوه آن نهفتگی است افزونتر بهر اندوخته علی ترک
 يعمل به و معروف لا یمین به اعقل الناس من لا یجاور
 عمل کرده شود و بگویند مستنداده شود خردمندترین مردمان مکر است که درنگدزد
 الصمت فی عقوبة الجهال افضل المروءة مؤساسة
 انعامی در بازخواست ناکامان افزونتر مردمی همراهی
 الاخان بالاموال و مساواتهم فی الاحوال افضل
 بادداشت باها و برابر و همی ایشان در هر حال افزونتر
 الذين قصير الامل و اغلا لعمادة اخلاص العمل
 دینی کوتاهی امید است و برتر بندگی پرستی بکنزد که این عمل است
 افضل الايمان الاخلاص و الاحسان و اقم الشيم
 افزونتر ایمانی بال کردنی و بگویند کردنی و نشانی کردنی
 التجاني و العدو ان افضل الايمان حسن الاعتبار
 ستم کردن و دشمنی است افزونتر ایمانی خوبی راست داری
 و افضل الشرف بذل الاحسان اهلک شیء الشك
 و افزونتر برتری در کردن نیکویی است خشنده و بدگاه کننده چنانی کانت
 الاوتیاب و املك شیء الورع و الاجتناب اکرم
 و بداندیشی و بادشاه ترین چیزی بهر کاری و دوری است از بدی بخاموشی

حب حسن الادب افضل سبب لك الغضب و المتز
 کوهی خوبی ادب است افزونتر دست آویزی به نداشتن خشم و بگریختن
 عن مدله الطلب اشرف الاقوال المصدق افضل الاعمال
 از خاری خواست برترین گفتارها راستی است افزونتر عملها
 لزوم الحق افضل الخلق اقضائهم بالحق واجتهد الى الله
 بهر سق است برستی افزونتر آفریده زمان دهی بر راستی و دوست داشتن
 سبحانه اقولهم للمصدق احسن الافعال ما وافق
 کویا تراشاند از برای راستی خوبترین کردارها اشک سالک باشد
 الحق و افضل المقال ما طابق الصدق اذكر الناس
 با راستی و افزونتر گفتاری است که برابر باشد با راستی هر باندترین مردم
 لما جته ذو العقل المرفوق افضل الناس اعلیهم
 مردمان خرد را خردمندترین و خردمندترین مردم دانایان
 بالرفق و اكسبهم اصبرهم علی الحق احسن الصدق
 برتری و بزرگ تراشاند شکایت ایشان بر راستی خوبتر راستی
 هو الوفاء بالعهد و افضل الجهد بذل الجهد اشرف
 وفات بهمد و افزونتر کوششی در کار کردن جهد در کارها برترین
 الشيم رعاية الود و احسن المهم انجاز الوعد اول
 کد آرها نگاه داشتن دوستی است و بهترین همها انجام دادن وعده و پیمان است اول
 ما يحب علیکم الله سبحانه شکر ایا دیه و ابتغاء امر اصابه
 چیزی که واجب است بر شما از برای خدا سپاس داری و دشمنی است و سزاواری خشنود پندار
 اقل ما یلزمکم الله تعالی ان لا تستغینوا بنعمه علی معاصیه
 کمترین چیزی که لازم است بر شما از برای خدا است که یاری نخواهید بنعمهای او برافزایید
 اول ما تنكرون من الجهاد و جهاد انفسکم احسن ما تفقدون
 اول چیزی که بپسندید از گوشه نشینی و جنگها جهاد است با نفسهای خود با آنچه چیزی که می باید

فِي خَرْفِ اللَّامِ لَفْظًا **قَالَ** **إِنَّ فِي الْجَمُولِ لِرَاحَةً**
 در حروف الفاء بلفظ ان گفتنی و تحقیق که در کلمات
إِنَّ فِي الشَّرِّ لَوَاقِحَ **إِنَّ فِي الْقَنُوعِ لِفَنَاءَ** **إِنَّ فِي الْحَرِيسِ**
 تحقیق که در بدی بی شرمی است بدستی که در حسد و کینه بدستی که در آرزو
لَعَنًا **إِنْ حَسَنَ الْعَمَلِ مِنَ الْإِيمَانِ** **إِنْ حَسَنَ التَّوَكُّلِ**
 لعن است بدستی که در حسن ایمان بدستی که در حسن توکل
لَنْ يَصِدُقَ الْإِيمَانُ **إِنْ أَعْمَلَ الْعُقُوبَةُ عَمَلَهُ**
 ایمان راستی نیست اگر بدست دانی کردنی
الْبَقِي **إِنْ أَسْوَأَ الْمَعَاصِي مِنْ مَغْبَةِ الْغِي** **إِنَّ أَسْوَأَ**
 بقی است بدستی که بدترین معاصی است بدستی که بدترین معاصی است
الْخَيْرِ نِقَابُ الْبَرِّ **إِنْ أَحْمَدَ الْأُمُورَ عَاقِبَةُ الصَّبْرِ** **إِنَّ**
 خیر از بدی و نیکو از بدی است بدستی که بدترین معاصی است بدستی که بدترین معاصی است
أَسْوَأَ الشَّرِّ عِقَابُ الظُّلْمِ **إِنْ أَفْضَلَ أَخْلَاقِ الرِّجَالِ**
 بدترین بدی بدستی که بدترین معاصی است بدستی که بدترین معاصی است
الْحَمْدُ **إِنْ أَعْظَمَ الْمُتَوَبُّةُ مَثُوبَةُ الْإِنصَافِ** **إِنْ أَزِنَ**
 حمد بدستی که بدترین معاصی است بدستی که بدترین معاصی است
الْأَخْلَاقِ الْعَفَافِ **إِنْ أَدْنَا الرِّيَاءَ شَرِّكَ** **إِنْ ذَكَرَ**
 اخلاق بدستی که بدترین معاصی است بدستی که بدترین معاصی است
الْغِيَةِ شَرِّكَ الْإِفْكِ **إِنْ أَعْطَا هَذَا الْمَالُ فِتْنَةً** **وَأَنَّ**
 غیبت بدستی که بدترین معاصی است بدستی که بدترین معاصی است
أَمْسَاكَ فِتْنَةً **إِنْ أُنْفِقَ هَذَا الْمَالُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ** **أَعْظَمَ**
 امسا که بدستی که بدترین معاصی است بدستی که بدترین معاصی است
نِعْمَةً **وَأَنَّ انْفِقَ فِي مَعَاصِيهِ أَعْظَمَ مَحَنَةً** **إِنَّ النَّفْسَ**
 نعمت و انفاق بدستی که بدترین معاصی است بدستی که بدترین معاصی است

اذا تأسست

إِذَا تَأَسَّسَتْ اِتِّبَاعَتُ **إِنَّ الرِّجْمَ إِذَا تَأَسَّسَتْ تَطَافَتِ**
 هنگامه مانوسند بهم بودند بدستی که بدترین معاصی است بدستی که بدترین معاصی است
أَنْ مِنَ النِّعَمِ تَعَدُّ الْمَعَاصِي **إِنْ أَسْعَدَ النَّاسَ مَنْ كَانَ**
 بدستی که بدترین معاصی است بدستی که بدترین معاصی است
لَمْ يَنْفُسْهُ بِطَاعَةِ اللَّهِ **مُقَاضِي** **إِنْ أَهْنَأَ النَّاسَ**
 مرورا از نفس خود بدستی که بدترین معاصی است بدستی که بدترین معاصی است
عَيْنًا مَنْ كَانَ مَا قَسَمَ اللَّهُ لِرَافِي **إِنْ مِنَ الْفَسَادِ**
 در دنیا که بدستی که بدترین معاصی است بدستی که بدترین معاصی است
أَضَاعَ الزَّادَ **إِنْ مِنَ الشَّقَاقِ أَفْسَادُ الْمَعَادِ** **إِنْ أَهْلُ**
 کم کردن زاد بدستی که بدترین معاصی است بدستی که بدترین معاصی است
الْجَنَّةِ كُلُّ مُؤْمِنٍ هَيِّنٌ لِيْنِ **إِنْ الْإِتِّبَاعُ كُلُّ سَخِي مُتَعَقِّفٍ**
 بهشت هر مسلمان است آسان بدستی که بدترین معاصی است بدستی که بدترین معاصی است
مَحِينٍ **إِنْ أَهْلُ الْبَارِ كُلُّ كَفُورٍ مُكَلِّفٍ** **إِنْ الْفَجَّارُ**
 محین بدستی که بدترین معاصی است بدستی که بدترین معاصی است
كُلُّ ظُلُومٍ حَقُورٌ **إِنْ بَذَلَ الْحَيَّةُ مِنْ مَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ** **إِنْ**
 هر ستمکاری بدستی که بدترین معاصی است بدستی که بدترین معاصی است
مَوَاسَاةُ الرِّفَاقِ مِنْ كَرَمِ الْأَعْرَاقِ **إِنْ مَنَعَ الْمُقْتَصِدُ**
 مودت کردن همراهان بدستی که بدترین معاصی است بدستی که بدترین معاصی است
أَحْسَنَ مِنْ عَطَاءِ الْمُبْذَرِ **إِنْ أَمْسَاكَ الْحَافِظُ أَجْمَلَ مِنْ**
 بهتر است از دادن بدستی که بدترین معاصی است بدستی که بدترین معاصی است
بِذْلِ الْمَصْنُوعِ **إِنْ رَوَاةُ الْعِلْمِ كَثُرَ وَرِعَايَةُ قَلِيلٍ** **إِنْ**
 دادن بدستی که بدترین معاصی است بدستی که بدترین معاصی است
الرَّصَادِقُ لِمَكْرَمٍ جَلِيلٍ **وَأَنَّ الْكَاذِبَ لِمَهَانٍ قَلِيلٍ**
 راستی که بدستی که بدترین معاصی است بدستی که بدترین معاصی است

العَدْلُ انْ تَنْصِفَ فِي الْحُكْمِ وَتَجْتَنِبَ الظُّلْمَ ^{عَدْلست انك دادی در زمان روانی و دور روی از حق براسی که انافه نین}
 الْعِلْمُ التَّكْوِينُ وَالْحِلْمُ انَّ الْقَمَحَ فِي الظُّلْمِ بِقَدْرِ الْحَسَنِ ^{دانش ارمیدی و پندایت براسی که دانشی در ستم با اندازه حقیقت}
 فِي الْعَدْلِ انَّ الزَّهْدَ فِي الْجَهْلِ بِقَدْرِ الرَّغْبَةِ فِيهِ ^{در عدل براسی که دورگشتی در نادانی با اندازه دوی آوردت در}
 الْعَقْلُ انَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابٌ وَغَدًا حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ ^{عقل براسی که امروز در دنیا عمل است و فردای قیامت شمارست و عقلت}
 انَّ حَبْلَ الدُّنْيَا هَزَلٌ وَعُلُوُّهَا سَفَلٌ انَّ اللَّهَ سَجَانَةٌ ^{براسی که حبل دنیا باریست و بلندی دنیا بخت است براسی که خدا حضرت}
 عِنْدَ ضَرْبِ كُلِّ مَضْمَرٍ وَقَوْلٌ كُلِّ قَائِلٍ وَعَمَلٌ كُلِّ عَامِلٍ ^{زود ترمول هر پیمان کننده در دواغ و نزد گفتن هر گوینده و کردار هر کننده}
 انَّ الْهُدَى فِيهِ وَلَا يَهْدِي الظَّالِمُ بِقَدْرِ الرَّغْبَةِ فِيهِ ^{براسی که دورگشتی در ولایت ستمکار با اندازه از دورگشتی در}
 وَلَا يَهْدِي الْمَادِلُ انَّ هَذِهِ الْقُلُوبُ اَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا ^{ولایت قائل براسی که این دلهای ظرف است بجزین لها}
 اَوْعَاها لِلْخَيْرِ انَّ هَذِهِ الطَّبَاعُ مَتَابِيَةٌ وَخَيْرُهَا ^{برداشتن اخیر براسی که این غیفات از هم جدا اند و بجزین خیرها}
 اَبْعَدُهَا مِنَ الشَّيْءِ انَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ^{دورگشت از بدی براسی که دوست محمد صلوات خدا بروداد}
 مِنْ طَائِفَةِ اللَّهِ وَاِنْ بَعْدَتْ لِحْمَتُهُ انَّ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ ^{است که فرمان برد خدا را اگر چه دور باشد خدیشا و ندی او بخود براسی که دشمن محمد صلوات خدا}
 عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ عَفَايِ اللَّهِ وَاِنْ قَرِبت قَرَابَتُهُ انَّ اَوْفَى ^{بروداد و ببال او است که فرمان برد خدا را اگر چه نزدیك باشد خدیشا و ندی او بخود براسی که سزاوار}

الناس

النَّاسُ اِلَّا لَانْبِيَاءَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاءَ وَاَبَهُ اِنَّ ^{مردمان را جز برای انبیاء سلام خدا عاقلترین و پندارنده تر نیست باخبر آمده اند و پندارنده تر}
 بَشَرِ الْمَوْفِقِينَ فِي وَجْهِهِ وَفَعَلَهُ فِي دِينِهِ وَحُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ ^{شادای موفیق در وجه و دین او و غمناکی او و غمناکی او و غمناکی او}
 انَّ اللَّهَ سَجَانَةٌ لِيُبْخِضَ الطَّوِيلُ اَلَا مَلَأَ الشَّيْءُ لِعَمَلٍ ^{براسی که خدا در سخن میدارد خدا است بد عمل را}
 وَقَالَ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ عَيْنُكَ دَفْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ ^{و گفت رفتی که الله وجه و دین رسول خدا صلوات خدا}
 عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ انَّ الصَّبْرَ لِحَيْلِ الْاَعْيُنِ وَاِنَّ الْجَمْعَ ^{برو باز و پندار و سلام براسی که شکایتی زیست مکر از تو و بد رفتی که ازاری}
 لِيُصْبِحَ الْاَعْيُنُ وَاِنَّ الْمَصَابِ لَكِ لِحَيْلٍ وَاِنَّهُ ^{دانش است مکر بر تو و براسی که علم زده را مانع بزرگست و براسی که رسیده شود}
 قَبْلَكَ وَبَعْدَكَ لِحَيْلٍ انَّ مَنْ مَشَى عَلَى ظَهْرِ الْاَرْضِ ^{پیش از تو و پس از تو رسیده است براسی که هر که دود بر پشت زمین}
 لَصَائِرُ اِلَى بَطْنِهَا انَّ الْاُمُورَ اِذَا تَشَابَهَتْ اَعْتَبِرْ خُجُوعَهَا ^{هر آنکه بازگردد به اصل است براسی که کارها هرگاه هم مانند شود و بر سرش نه افتاد کرده شود}
 بِهَا وَلَهَا انَّ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ مَسْرَعَانِ فِي هَدَمِ ^{باز و لها براسی که شب و روز نشانان اند در روز آوردن و در شب}
 الْاَعْيُنُ انَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةٌ وَعِبْرَةٌ لِدَوَى الْاَلْبَابِ ^{براسی که در هر چیزی نصیحت و موعظه است و برای خدا و بندگان}
 وَالْاَعْيُنُ انَّ مَا صَنَعْتَ يَوْمَكَ مَسْتَقْبَلٌ وَبَاقِيَةٌ مُتَمِّمٌ ^{و پند بر بران براسی که روز گذشته تو پیش آید است و باقیان تمت دکت}
 فَاعْنَمْ وَقَبْلَكَ بِالْعَمَلِ انَّ مَا صَنَعْتَ عَمَلٌ اَجَلٌ وَاَتَيْهِ ^{پس عنت که روز گذشته کار کردی براسی که گذشته عمر تو وعده است و آید آن}

اَمَلْ وَالْوَقْتُ عَمَلٌ اِنَّ الْمَوْتِ لَيَسْجِي اِذَا مَضَى لَمْ يَمُوتْ
 اميدت و هنگام و آنست که عملی براسی که مومن شرم میگردد هرگاه بگذرد مراد را علی
 فِي غَيْرِ مَا عَقِدَ عَلَيْهِ اِيْمَانُهُ اِنَّ الْعَدْلَ لَمِيزَانُ اللَّهِ
 غیر آنچه ایمان او برانست براسی که عدل قرار دوی عدالت
 سُبْحَانَهُ الَّذِي وَضَعَهُ لِلخَلْقِ وَنَصَبَهُ لِقَاةِ الْحَقِّ
 سبحان او را که خدایه است از برای آفریده و باز داشته است برای آشتی
 فَلَا تَحْأَلِفِي فِي مِيزَانِهِ وَلَا تَعَارِضْهُ فِي سُلْطَانِهِ اِنَّ
 بر من مخالفت مکن با او در قرار دوی او و برای مکن با او در یاد ساهی او براسی که
 مَا لَكَ الْحَامِدُكَ فِي حَيَاتِكَ وَلِذَا مَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ
 مال تو ستاینده است در زندگی تو و بعد از رفتی تو
 اِنَّ التَّقْوَى عِصْمَةٌ لَكَ فِي حَيَاتِكَ وَزَلْفَةٌ لَكَ
 براسی که بهر کار که بکنی مرز است در زندگی تو و نزدیکیست مرز
 بَعْدَ مَمَاتِكَ اِنَّ حُلُمَ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى الْمَعَاصِي جَرَّالٌ
 بعد از مردن تو براسی که نمر خدا بر نافرمانی دیوار است
 وَيَهْلِكُ نَفْسُكَ اَغْرَاكَ اِنَّ اَمْرًا لَا تَعْلَمُ مَتَى يَفْجَأُكَ
 و بپوشد نفس تو مراد بسیار در تو براسی که کاری که بپوشد بیدار تو
 يَنْبَغِي اَنْ يَسْتَعْدَلَ قَبْلَ اَنْ يَفْجَأَكَ اِنَّ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ
 سزاوارست آنکه آماده شوی مراد را پیش از آنکه فرود آورد براسی که مر خدا را
 عِبَادًا لِيَتَخَصَّمُوا بِالنِّعَمِ لِمَنَافِعِ الْعِبَادَةِ وَيَقْرَهُ هَالِكَةً فِي
 بندگان کنند بر کینه است ایستادن از برای سودای بندگان و قرار میدهد نعمت را در
 اَيْدِيهِمْ مَا يَدُلُّوْهَا فَاِذَا مَنَعُوْهَا نَزَعَهَا مِنْهُمْ وَحَوَّلَهَا
 در دستهای ایشان نهادم که نفست را میدهند بر هرگاه که باز دارند نفست را بر دوی می برد و میگرداند
 اِلَى غَيْرِهِمْ اِنَّ اَحْسَنَ الرَّأْيِ مَا خَلَطَكَ بِالنَّاسِ وَحَمَلَكَ
 بجز ایشان براسی که بهترین برداشتی است که بپاییزی بر دستان و بهار را بپاییزی

بَيْنَهُمْ وَكَفَّ السُّنْتِمَ عَنْكَ اِنَّ الْمَوَدَّةَ لَيَعْبُرُهَا اللِّسَانُ وَمِنْ
 میان دستان و باز دارد زبانهای ایشان براسی که از دوستی میان میگذرد زبان و از
 الْمُحِبَّةِ الْعَيَانِ اِنَّ مَحَلَّ الْاِيْمَانِ الْجَنَانُ وَسَبِيلُهُ
 دوستی ظاهر عمل براسی که می ایمان دوست و راه ایمان
 الْاَدْيَانُ اِنَّ لَا نَفْسَ اِيْمَانًا فَلَا تَتَّبِعُوْهَا اِلَّا الْجَنَّةَ اِنَّ
 گمراهانست براسی که میمانند ایشان را به راهات پیغمبر و سید جانداران و گمراهانست براسی که
 مَنْ بَاَعَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ الْجَنَّةِ فَقَدْ عَظُمَتْ عَلَيْهِ الْمُحِبَّةُ اِنَّ
 هر که بفروشد نفس خود را بغير بهشت بخت بختی که بزرگ شود بر او روح براسی که
 يَدْوِي الْعُقُولُ مِنَ الْحَاجَةِ اِلَى الْاَدَبِ كَمَا يَطْمَأَنَّ الرِّزْقُ اِلَى
 خداوندان عقولها را از احتیاج است بر روی ادب همچنانکه نشسته شود گشت
 الْمَطَرُ اِنَّ اللَّهَ نَفَى اِلَى سَبَبِ السَّهْلِ النَّفْسُ السَّمْعُ الْحَلِيقَةُ
 بیدارن براسی که خدای تعالی دوست میدارد صبر و روح را خوش خدای
 الْقَرِيبُ الْاَمْرُ اِنَّ اَفْضَلَ النَّاسِ مَنْ هَلَمَّ عَنْ قُدْرَةِ وَرَهْدٍ
 نزدیک کار را براسی که از قدرش بر دستان المکرست که بدواری کند در دگر گشت
 عَنْ غِيْبَةٍ وَانْصَفَ عَنْ قُوَّةٍ اِنَّ كَرَمَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ
 از غیبت کردن و داد دهد از نیرو براسی که کم خدای که پاکست
 لَا يَنْفَصُ حَكْمُهُ فَلِذَلِكَ لَا يَقَعُ الْاِجَابَةُ فِي كُلِّ دَعْوَةٍ
 نمی شکند حکمت او را ازینست که واقع نمیشود و بپایند در هر دعوی
 اِنَّ لِلَّهِ اِلَّا اللَّهَ شُرُوطًا وَاِنِّي وَذُرِّي مِنْ شُرُوطِهَا
 براسی که ایمان آوردن بیکه لا اله الا الله و ایمان از شرطی چندست و فرزندان من از شرطهای این است
 اِنَّ الدُّنْيَا دَارُ خَالٍ وَوَالٍ وَنَوَالٍ وَاسْتِقَالٍ اَلْاَسَاوِ
 بدوستی دنیا خانه کوفته است و بیستی و گردن است غی اندر
 لِذَاتِهَا تَغِيْضُهَا وَلَا فِي سَعْوِدِهَا بَخْسُهَا وَلَا يَقْرُبُ مَقْعُودُ
 از خدای او به جز به ساختن او و بر نمی آید بختیهای آن به بد بختیهای آن و نمی آید بالادستی

بسوطها ان من فضل الرجل ان يصف من نفسه
 وحين الى من اساء اليه وعزى عليه الرصون قوما
 بميت فقال ان هذا الامر ليس بكم بدا ولا اليكم انهي وقلكم
 صاحبكم هذا ايا قعدوه في بعض سفارته فان قدم
 عليكم والا قدمتم عليه ان الله سبحانه قد وضع العقاب
 على معاصيه زيادة لعباده عن نعمة ان من باع حبة للماء
 بعاجلة الدنيا نفس حده وخسر صفته ان طاعة
 النفس ومتابعة هوىها اس كل محبة ورأس كل غواية
 ان هذه النفوس طلعة ان تطعها تنزع بك الى شر
 غايتها النفس بعد شئ من رعا وابتها لانزال منزع
 الى مقصية في هوى ان مجاهدة النفس لزمها عين
 المعاصي ويقصمها عن الردي ان هذه النفس لامارة
 رفق بسوى نافرمانها ونهاه من ان يتركها براسي كراين نفس

بالسوء

بالسوء فمن اهلها جحت الى الماتم ان نفسك الخدوع
 ان تنسها بقدر الشيطان الى ارتكاب المحارم ان
 النفس لامارة بالسوء والفحشاء فمن اهتمها خائنه
 ومن استامن اليها اهلكته ومن رضى عنها اوردته
 شى المواردا ان متا بلة الاساءة بالاخسان وتعد
 الجرائم بالغفران لمن احسن الفضائل وافضل المحامد
 ان المرء لا يمسي ولا يصبح الا ونفسه ظنون عبدة فلا
 يزال زار ما عليها ومستريها ان النفس لجوهر تمسك
 من صانعها وقها ومن ابتدعها وضعها ان الكف علة
 حرة الضلال خير من ركوب الاضوال ان نذر السؤال
 اكثر من قيمة السؤال فلا تستكثر واما اعظموه فانه
 يوازي قدر السؤال ان اليسير من الله سبحانه لا كرم
 بجاني شود با نذر مخراسن براسي كراينك دهن از خدای پاد كراي ترات

مِنَ الْكَثِيرِ مَنْ خَالَفَهُ، إِنَّ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ حَاجَةٌ عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ
 از بسیار کوی از خفا خدا براسی دعا مستجابه از خدا بیلا
 لَا إِلَهَ يُطْلَبُ حَقُّهُ وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَعْدَلُ مِنْ أَنْ يَمْسَحَ
 از برای آنکه از خود حق خدا و خدا تعالی عادلتر است از آنکه باندازد
 ذَا حَقِّ حَقِّهِ، إِنَّ غَايَةَ تَقْصِيرِهَا لِحُظِّهِ وَتَهْدِمْهَا
 حق صاحب حق را از براسی که با آنکه کوی و کوله که از آنرا نگاه کردی و درین سازد آنرا
 السَّاعَةَ لِحُزْنِ تَقْصِيرِ الْمُدَّةِ، إِنَّ قَادِمًا يَتَدَمُّ بِالْقَفْزِ
 یک زمانه سزاوارست بر آنکه همان براسی که قرار بسته میسرده بفریزی
 وَالشَّهْوَةُ لِمُسْتَحَقِّهَا فَضْلُ الْعِدَّةِ، إِنَّ غَايِبًا خَلَّفَهُ
 و اندوختن سزاوارست از برای آنکه در آنجا براسی که غایب که بماند و بگذرد
 الْحَدِيدُ، إِنَّ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِحُزْنِ لِسْعَةِ الْأَوْبَةِ
 و روزی شب و روز از کشتن شب
 إِنَّ الْمَغْبُوتِينَ مِنْ غَيْرِ عَمْرٍ وَانَّ الْمَغْبُوتَ مَنْ انْفَدَ عَمْرُهُ
 براسی که توان زنده است که برین عمر دهد و براسی که بگذرد از آنکه عمر دهد
 فِي طَاعَةِ رَبِّهِ، إِنَّ عِلْمًا مِنَ الْيَوْمِ قَرِيبٌ يَذْهَبُ الْيَوْمُ
 در فرمان برداری برورد که از خود براسی که فری امروز نزدیک می رود امروز
 بِمَا فِيهِ وَيَأْتِي الْعَدْلُ لِاحْتِقَابِهِ، إِنَّ مَا تَقْدَمُ مِنْ خَيْرٍ
 آنچه در آنست و عدل و قضا و سزاوارست براسی که آنچه برود از تو کوی
 يَكُنْ لَكَ وَمَا يُوْخِرُهُ لَكِنْ لِعَيْرِكَ خَيْرٌ، إِنَّ لِلنَّاسِ
 که باشد بر تو و آنچه باز برساند ملامت از برای غیر تو چنان براسی که در دما آنرا
 عِيُوبًا فَلَا تَكْشِفُ مَا غَابَ عَنْكَ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ
 عیبهاست بر آنکه از کن عیبهاست که غایب باشد از تو براسی که خدای پاکست
 يَحْكُمُ عَلَيْهَا وَاسْتَرِ الْعَوْرَةَ مَا اسْتَطَعْتَ يَسِّرَ اللَّهُ عَلَيْكَ
 حکم میکند بر آنها و بپوشان عورت را مادام که توانی تا خدا بسوزاند بر تو

ذخیره هر روز

مناجیه

مَا تَحْتَ سِتْرِهِ، إِنَّ الْمَرْءَ عَلَى مَا تَقْدَمُ قَادِمٌ وَعَلَى مَا خَلْفَ
 از آنکه در دست پنداری براسی که مرد بر آنچه پیش از او است و بر آنچه پس از او است
 تَأْتِيهِمْ إِنَّ عَظِيمَ الْأَجْرِ مُقَارِنُ عَظِيمِ الْبَلَاءِ فَإِذَا احْتَبَ
 پیشداد است براسی که از بزرگ پند است و بزرگ پند است بر بزرگ پند
 اللَّهُ سُبْحَانَهُ قَوْمًا ابْتَلَاهُمْ، إِنَّ الْعَايَةَ أَمَامَكُمْ وَإِنَّ
 خدا کوی با ایشان است براسی که بایان شما و برین شما و براسی که
 السَّاعَةَ وَرَأَيْتُمْ عَمْرُومَ، إِنَّ لَكُمْ مَضَايِةً فَانْتَهَوْا إِلَى
 قیامت دیدید شما و براسی که میماند از ایمان براسی که از دست برسد برسد
 مَضَايِةً وَإِنَّ لَكُمْ عِلْمًا فَانْتَهَوْا بِعِلْمِكُمْ، إِنَّ الْفَقَاءَ
 ناخوش شما و براسی که میماند از آنرا برسد برسد و براسی که وفا
 تَوَامُ الصَّدَقِ وَمَا عَرَفَ جَنَّهُ أَفْقَى مِنْهُ إِنَّ أَهْلَ
 عزاد راستی است و بی شناسم برین نگاه دارد و براسی که براسی که
 الْمَعْرُوفِ مِنَ الْحَاجَةِ إِلَى اصْطِنَاعِ الْكَرْمِ مِمَّا بَاهِلٍ
 با نیکی کاران و حاجت است برین که در آنجا برین از آنکه با دوستان
 الرِّغْبَةِ الْيَوْمِ مِنْهُ، إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ سَطَوَاتٍ وَفَقَاتٍ
 حاجت براسی که خدا کفایت است و باغز است
 فَإِذَا انْزَلَتْكُمْ فَأَدْفَعُوهَا بِالذِّعَاءِ فَإِنَّهُ لَا يَدْفَعُ الْبَلَاءَ
 بر هر که که فرود آید شما برین که کینه اندازد برین براسی که دفع میکند بلاء
 إِلَّا الذِّعَاءَ، إِنَّ كَلَامَ الْحَكِيمِ إِذَا كَانَ صَوَابًا
 مکر دعا براسی که گفتار حکیم هرگاه باشد راست باشد
 كَانَ دَوَاءً فَإِذَا كَانَ خَطَاءً كَانَ دَاءً، إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ
 دوا و هرگاه باشد نالاست راست دود براسی که اهل بهشت را
 لِيَتَرَوْهُمْ مَنَازِلَ نَشِيعَتِنَا كَمَا يَتَرَاءُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ الْكَوَالِبَ
 دیده میشوند جایهای کوهها تا بچنانکه بدیدای مردی را از شما ستاره

فِي أَفْقِ السَّمَاءِ. اِنْ اَنْصَحَ النَّاسَ اَنْصَحَ لِنَفْسِهِ وَالْاَوْعَامِ
 در کوه آسمان براسی که بدو روز مردمان بدو کوه ایشانست و در زمان بدو از ایشانست
 لَوْبَةٍ. اِنْ اَعْشَى النَّاسَ اَعْشَمَ لِنَفْسِهِ وَاَعْصَاهُ لِرَبِّهِ
 براسی که در ده روز مردمان در ده روز ایشانست و در زمان بدو از ایشانست
 اِنَّ الدُّنْيَا مَاضِيَةٌ بِكُمْ عَلٰى سَنَنٍ وَاَنْتُمْ وَالْآخِرَةُ فِيْ
 براسی که دنیا گذشت بماند بریکدیگر و شما و آخرت در نزدیکی است
 قَرْنٍ. اِنَّ الدُّنْيَا مَفْسَدَةٌ الَّذِيْنَ مَسَلَبُهُ الْيَقِيْنَ
 براسی که دنیا جاه تباهی است و جای دین است و درستی است
 وَاَنْتُمْ لَآسَ الْفِتْنِ وَاَصْلُ الْخَيْرِ اِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ
 و براسی که دنیا سر فتنه است و بنیاد دین است براسی که خداوند
 الطَّاعَةَ غَنِيْمَةً الْاِكْبَارِ عِنْدَ تَفْرِيطِ الْعَجْزَةِ اِنَّ النَّارَ
 در زمان بدو از ایشانست و براسی که در کوه آسمان
 لَا يَنْقُصُهَا مَا اخَذَ مِنْهَا وَلَكِنْ يَّجْمَدُهَا. اِنْ لَا تَعْبُدُ
 کم نمیکردند آنکه گرفته شود از اشیای و بیکدیگر نشاندند از ایشانست
 خُطْبًا وَكَذَلِكَ الْعِلْمُ لَا يَنْفِيهِ الْاِقْتِبَاسُ لَكِنْ يَّجْلُ
 هنرمند و بجهت علم است و بجهت علم است و بجهت علم است
 الْحَامِلِيْنَ لَسَبَبٍ عَدَمٍ. اِنَّ اللَّهَ مُنْجِيٌّ الْعَالَمِيْنَ
 در زمان بدو از ایشانست و براسی که خداوند
 مَنْ يَّحِبُّ وَمَنْ لَا يَحِبُّ وَلَا يُعْطَى الَّذِيْنَ لَا يَمْتَحِبُّ
 بیکدیگر دوست میدارد و بیکدیگر دوست میدارد و بیکدیگر دوست میدارد
 اِنَّ اللَّهَ مُنْجِيٌّ الْعَالَمِيْنَ لَسَبَبٍ عَدَمٍ. اِنَّ اللَّهَ مُنْجِيٌّ الْعَالَمِيْنَ
 براسی که خداوند
 الْعِلْمُ الْاَمْنُ اَحَبُّ. اِنَّ اللَّهَ تَعَالٰى لَا يُعْطَى الَّذِيْنَ
 علم را مگر آنکسی که دوست میدارد براسی که خداوند

الخاصة

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

اِنْ مَسَّكَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ كَاجَلَ لِمَا تَرْتَابُ اِذَا اَنْتَ
 براسی که دنیا و آخرت همچو دیت که باشتی هماداد و دین هرگاه دانی سازد
 احدهما استخطفه الاخرى ان من غربة الدنيا بحال
 یکی از ایشان را ختم کرد و دیگری براسی که هرگاه دنیا را بپوشد
 الآمال و خذعته بزور الامانی او رسته لها و
 نبرد و بفریب آورد باوردهای دروغ بپندارد و کسی را ناپسندد
 البتة عني وقطعته عن الاخرى واورده مواردا را
 و بیوشاند درو کردی و ببرد آورد از آخرت و دروغ آفریدادی
 ان الله سبحانه ايمان يجعل رزاق عباده المؤمنين
 براسی که خدا ایمان را میسر سازد و رزق را بپوشد
 الامن حيث لا يحتسبون ان المؤمنين هميتون
 مگر از جایی که نپندارند براسی که مسلمانان خدایت
 لينون ان المؤمنين محسبون ان المؤمنين خائفون
 و بیم خواهند براسی که مسلمانان بترسند و مومنان ترسناکند
 ان سخاء النفس عما في ايدي الناس لا فضل من سخاء
 براسی که سخاوت نفس از آنچه در دست مردم است از بخت و از بختی
 البذل ان الوعظ الذي لا يسمع ولا يعبد له ففع
 دهن براسی که بپزدی فغان از دوا و هیچ کس را نپسندد
 ما سكت عنه لسان القول و نطق به لسان الفعل
 انست که خاموش شود از دوا و زبان گفتار و گوید باشتی از زبان کردار
 ان المسكين رسول الله فمن اعطاه فقد اعطى الله سبحانه
 براسی که درویش فرستاده خداست بر هر که بدو چیزی دهد حقیق چنانست که خدا دهد
 ومن منعه فقد منع الله سبحانه ان افضل الدين الحب
 و هر که منع کند مسکین را حقیق چنانست که خدا را منع کرده براسی که با حق و حق دینی دوستی است

في الله والبغض في الله والاحذ في الله والعطار في الله
 از برای خدا و دشمنی از برای خدا و گرفتن از برای خدا و دادن از برای خدا
 سبحانه ان الدين شجرة اصلها الايمان بالله ونورها
 پاکست براسی که کیش درختی است و ایمانست غذا و بیوهان
 الموالات في الله والمعادات في الله سبحانه ان ماكرة
 دوستی است از برای خدا و دشمنی است از برای خدا که پاکست براسی که نیکوکاری
 صنعها الى احد من الناس انما اكرمته بها نفسك وزنت
 بیک آرا بایک از مردمان براسی که گرامی داشته و از استیلا
 بها عرضك فلا تطلب من غيرك شيئا ما صنعت
 بآن عرض خود را بر بخواد از غیر خود شکر آنکه کرده
 الى نفسك ان من مكارم الاخلاق ان تصل من
 با فقر خود براسی که از نیکوکاری خوبها است که رسیدنی پاکست
 قطعك وتعطي من حرمك وتعفو عمن ظلمك ان
 ببرد و از حرم خود بدهد از تو و صد کردی آنکه هم کذب و براسی
 الله تعالى يدخل بحسن النية و صالح السيرة من يشاء
 که خدا در می آرد در خوبی آنکه بخواهد و در این خواهد
 من عباده الجنة ان من رزق الله عقلا قويا و عملا
 از بندگان خود و در بخت براسی که دوزی که خدا خردا سوار و کردار
 مستقيما فقد طاهر لديه النعمة واعظم عليه المنية
 داشت حقیق که پستی بانی که خردا و دهن خدا و بزرگ کردار و پرو مترا
 ان المجاهد نفسه على طاعة الله وعن معاصيه عند الله
 براسی که ببرد کشته با نفس خود بر فرمان برداری خدا و از باز داشتن نافرمانی نزد خدا
 سبحانه بمنزلة شهيد ان العاقل من عقله في ارشاد
 پاکست بجای نیکوکار شهیدست براسی که خردمند است که خرد او در راه نمایی پاکست

وَمَنْ تَابَ فِي زِيَادَةِ سَلْبٍ يَدٍ وَقَوْلٍ حَسَنٍ إِنْ
 قَامَتْ كَالْمُزِينَةِ أَوْ تَوَضَّعَتْ كَالْمُتَوَضِّعِ
 الْجَاهِلُ مَنْ جَهَلَ فِي اغْوَاءٍ وَمَنْ هَوَاهُ فِي اغْوَاءٍ فَقَوْلُهُ
 كَمَا دَانَ لَنْتَ كَمَا دَانَ لِي أَوْ كَمَا دَانَ لِي أَوْ كَمَا دَانَ لِي
 سَقِيمٌ وَفَعْلُهُ ذَمِيمٌ إِنْ هَذِهِ الْقُلُوبُ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ
 بِمَادَرَسَةٍ وَكَوَارِثَةٍ نَكْرَهِيهَا بِرَأْسِي كَيْفَ يَكُونُ بِهَا مَجْنُونٌ
 الْأَيْدِيَانِ فَاسْتَعْوَا لَهَاظِ أَنْفَ الْحَكَمِ إِنْ أَفْضَلَ
 بِمَجْنُونَةٍ بِرَأْسِي أَوْ بِرَأْسِي أَوْ بِرَأْسِي
 الْخَيْرُ صَدَقَ السِّرُّ وَبَرَّ الْوَالِدِينَ وَصَلَةُ الرَّحِمِ إِنْ أَلْمُنَ
 جَرَى صَدَقَ مَوْتٌ وَيَكُونُ يَأْتِيهِ دَوْدٌ وَهُوَ سَقِيمٌ بِرَأْسِي
 يَرَى يَقِينُهُ فِي عَمَلٍ وَإِنْ الْمَنَافِقُ يَرَى شَكَّهُ فِي عَمَلٍ
 دَوْدٌ يَكُونُ دَوْدٌ يَكُونُ دَوْدٌ يَكُونُ دَوْدٌ
 إِنْ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ تَعَالَى كُلُّ مَسْتَقْبَرٍ أَجَلُهُ مَكْدَبٌ أَمَلُهُ
 بِرَأْسِي كَمَا دَانَ لِي أَوْ كَمَا دَانَ لِي أَوْ كَمَا دَانَ لِي
 كَثِيرٌ عَمَلُهُ قَلِيلٌ ذَلَّةٌ إِنْ أَمْرًا صَعِبٌ مَسْتَقْبَرٌ لَا يَحْمِلُهُ
 دَوْدٌ يَكُونُ دَوْدٌ يَكُونُ دَوْدٌ يَكُونُ دَوْدٌ
 الْأَعْبَادُ امْتَخَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَلَا يَبْقَى حَدِيثًا إِلَّا
 مَكْرَبُهُ كَمَا دَانَ لِي أَوْ كَمَا دَانَ لِي أَوْ كَمَا دَانَ لِي
 صَدُورُ أَمْنِيَّةٍ وَأَخْلَامُ ذَرِيَّةٍ إِنْ اللَّهُ تَعَالَى أَطْلَعَ إِلَى
 سِيْمَانِي دَوْدٌ يَكُونُ دَوْدٌ يَكُونُ دَوْدٌ
 الْأَرْضُ فَاخْتَارْنَا وَاخْتَارْنَا مَشِيعَةً يَنْصُرُونَنَا وَيَفْرَحُونَ
 دَمِينًا بِرَأْسِي أَوْ بِرَأْسِي أَوْ بِرَأْسِي
 لِفَرْحَانَا وَيَحْزَنُونَ لِحَزْنِنَا وَيَبْذُلُونَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ
 بِشَادِي مَا فَانَدُوهُ لِيَنْتَوُوا بِأَنْفُسِهِمْ وَفِيهَا خُورًا وَمَا لَهَا خُورًا

فِي

فِيْنَا فَاوَلَيْكَ فَيُنَاوِلُنَا وَمَعْنَا فِي الْجَنَّةِ إِنْ
 أَرَادَ بِرَأْسِي أَوْ بِرَأْسِي أَوْ بِرَأْسِي
 أَمْرًا صَعِبٌ مَسْتَقْبَرٌ خَيْرٌ مَخْشُوشٌ سَيِّئٌ مَسْلُوسٌ
 كَادِمًا دَوْدٌ يَكُونُ دَوْدٌ يَكُونُ دَوْدٌ
 مَتْنَعٌ لِيَسْتَلِمْ لَا يَحْتَمِلُ إِلَّا مَلِكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ
 بِرَأْسِي أَوْ بِرَأْسِي أَوْ بِرَأْسِي
 أَوْ مُؤْمِنٌ امْتَخَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ إِنْ مَعَ كُلِّ
 لَأَسْمَانِي كَمَا دَانَ لِي أَوْ كَمَا دَانَ لِي أَوْ كَمَا دَانَ لِي
 إِنْسَانٍ مَلَكَ يَحْفَظُنَاهُ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُ حُلَا بِمَنَةٍ وَبِنَةٍ
 أَدَمِي دَوْدٌ يَكُونُ دَوْدٌ يَكُونُ دَوْدٌ
 وَإِنْ أَلْجَلُ لِحَقَّةٍ حَصِينَةٌ إِنْ فَضْلُ الْقَوْلِ عَلَى
 بِرَأْسِي أَوْ بِرَأْسِي أَوْ بِرَأْسِي
 الْفَعْلُ بِهَيْئَةٍ وَإِنْ فَضْلُ الْفَعْلِ عَلَى الْقَوْلِ لِحَالٍ
 كَوَارِثَةٍ بِرَأْسِي أَوْ بِرَأْسِي أَوْ بِرَأْسِي
 وَزِينَةُ إِنْ الزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا لِيَتَكَيَّ قُلُوبُهُمْ وَإِنْ
 دَوْدٌ يَكُونُ دَوْدٌ يَكُونُ دَوْدٌ
 ضَحَكُوا وَبَشَّرُوا فَرَحَهُمْ وَإِنْ فَرَحُوا وَبَشَّرُوا فَرَحَهُمْ
 دَوْدٌ يَكُونُ دَوْدٌ يَكُونُ دَوْدٌ
 وَإِنْ غَشِبُوا بِمَا أَوْفُوا إِنْ الْأَكْبَاسُ تَمُّ الَّذِينَ لِلدُّنْيَا
 دَوْدٌ يَكُونُ دَوْدٌ يَكُونُ دَوْدٌ
 مَقْتُوا وَأَعْيَنَهُمْ عَنْ زَهْرَتِهَا غَضُّوا وَقُلُوبُهُمْ عَنْهَا صَفَرُوا
 دَوْدٌ يَكُونُ دَوْدٌ يَكُونُ دَوْدٌ
 وَبِالذَّارِ الْبَاقِيَةَ تَوَلَّوْا إِنْ الْعَاقِلُ يَنْقُضُ بِالْأَدَبِ
 وَبِالذَّارِ الْبَاقِيَةَ تَوَلَّوْا إِنْ الْعَاقِلُ يَنْقُضُ بِالْأَدَبِ

و اليها لم لا تعظ الا بالضرر ان الله سبحانه ملك
 بهما بيان بهما بزرگوار بهما بزرگوار بهما بزرگوار
 بنا دى في كل يوم يا اهل الدنيا لى والموت وانف
 الخراب واجمعوا للذهاب ان السعداء في الدنيا
 غدا هم الهاربون منها الموت ان الله سبحانه امر
 بالعدل والاحسان ونهى عن الفحشاء والظلم ان
 الله سبحانه فرج في اموال الاغنياء اقوات الفقراء
 فما جاع فقير الا بما منع غنيا والله سائلهم عن ذلك
 ان المرئى فبلى على امله وبقطعه حضور اجل سبحان
 لا الله لا امل يدرك ولا مؤمل يترك وسمع عليه السلام
 رجل يقول انا لله وانا اليه راجعون فقال ان قولنا
 الله اقران على انفسنا بالملك وقولنا انا اليه راجعون
 اقران على انفسنا بالملك وقولنا انا اليه راجعون اقران

على انفسنا

على انفسنا بالهلك ان المرء اذا هلك قال الناس
 مات ترك وقالت الملائكة ما قدم الله آباءكم فقدموا
 بعضا يكن لكم ذخرا ولا يخلفوا كلاف يكون عليكم كالا
 ان الحارم من شغل نفسه بجهاد نفسه فاحلها وحسبها
 عن اهل بيته ولذاتها فملكها وان للمعاقيل بنفسه
 عن الدنيا وما فيها واهلها شغلا ان الشاغل
 بالقلب العامل بالبصر يكون مبتلا عمله ان ينظر عمله
 عليه امره فان كان له مضى فيه وان كان عليه
 وقف عنه ان المعاقيل من نظري في يوم بعد
 وسعى في فكاك نفسه وعمل لما لا يدرك ولا يحصى له
 عنه ان اولياء تعالى لا كثر الناس له ذكرا وادومهم
 له شكرا واعظمهم على بلاه صبرا ان خير المال ما اكتسب

امَّا بِيَدِ مَنْ الْاَجَلُ - من امورا الدنيا اَظْلَبُ عَلَيْهِ مِنْ
 بهر از برای او از برای آخرت و کارهای دنیا از دست برود از
 امورا الآخرة فقد باع الباقي بالعاني وَ تَقَوَّضَ
 کارهای آخرت بقیع که فروخته است باینده را باینبار و عوض گرفته است
 الباقي عن الحَالِدِ وَأَهْلَكَ نَفْسَهُ وَ رَضِيَ لَهَا بِالْحَايِلِ
 آنچه بیدار از حاوید و گشت است نفس خود را و خوشد کرده ملحق با مجدا گشته
 الزائل القليل وَ بَكَتْ بِهَا عَنْ ذَهَبِ السَّبِيلِ إِنْ أَوَّلَ
 که باینبار است و گشت و در گذرد باینجا از میانه راه برستی که اول
 مَا تَغْلِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْجِهَادِ جِهَادِ مَا يَدِيكُمْ بِالسَّيْرِ كَمْ
 جهاد که دست یابی بر آن از غزاهای غزات بستم و شما بر زمینهای شما
 ثُمَّ يَتْلُوَكُمْ فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ بِقَلْبِهِ مَعْرُوفًا وَلَمْ يَنْكُرْ مُنْكَرًا
 پس تلاوت بگوید شما هر کس از معروف و منکر بداند و منع کند نامش روید
 قَلْبٍ فَيَجْعَلُ أَعْلَاهُ اسْفَدًا إِنْ الْمَوْتَ لَهَا دَمٌ لَذَائِكُمْ
 در کار او باز گردد پس ببرد بالا و برستی برستی که مرگ ویران کند است مغایر شمار
 وَمُبَاعَدُ طَلَبَاتِكُمْ وَمُطْرَقُ جَمَاعَاتِكُمْ قَدْ اَعْلَقْتُكُمْ حَبَابِلَهُ
 و دور کننده است خواستههای شما و برانگیزنده است کدایکهای شما را بخیر که بر سر شما را زنده بماند
 وَاقْصِدْ تَكُمُ مَقَابِلَهُ إِنْ اللَّهَ تَعَالَى أَوْصِيَكُمْ بِالْتَّقْوَى
 و در راه که شمارا کشندی و برستی که خدا وصیت که داشته شمارا بر هر کار
 وَ جَعَلَ أَرْضَاهُ مِنْ خَلْقٍ فَأَتَقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بَعِيْنُهُ
 و کرد اینها را است که خشتمد میکرد و از برای او بر پیرویید از خدا که شمارا می بیند
 وَ تَفَاصِيَكُمْ بِيَدِهِ إِنْ الْعَاقِلُ يَلْبِغِي أَنْ يَحْذَرَ الْمَوْتَ
 و سرهای شما بستم است برستی که عاقل منقلا و است که برترسد از مرگ
 فِي هَذِهِ الدَّارِ وَ يُحْسِنُ لَهُ التَّاهِبُ قَبْلَ أَنْ يَصِلَ إِلَى الدَّارِ
 در این خانه دنیا و نیگوید اند برای مرگ سازد راه پیش از آنکه برسد بسوی خانه

[illegible]

اِلَى اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ تَقْوَى اللَّهِ لَمْ يَزَلْ عَارِضَةً نَفْسَهَا عَلَى الْإِيمَانِ
 عَجْزًا بَلَى بِرَأْسِهِ قَرَسَ حَزَا هَيْشَ بَلِيدًا يَنْدَحُ نَفْسًا بَرِيَّةً
 الْمَاضِينَ وَالْعَابِرِينَ لِحَاجَتِهِمُ الْيَهَا عَدَا إِذَا عَادَ اللَّهُ
 كَدِشْتَكَا نَافِلًا كَدِشْتَكَا نَافِلًا كَدِشْتَكَا نَافِلًا
 مَا آتَا وَآخِذًا مَا أَعْطَى فَمَا أَقْلَ مِنْ خَلْقٍ حَقَّ حِلْمُهُ إِنْ
 أَزَاكَ أَزِيدَ وَأَزَاكَ أَزِيدَ وَأَزَاكَ أَزِيدَ وَأَزَاكَ أَزِيدَ
 لِقَوَى اللَّهِ حَلًا وَثِقًا عُرْوَةً وَمَعْقِلًا مِيعَارًا وَثِقَةً
 كَمَنْ حَذَرَ دِيمَانًا لَمْ يَكُنْ كَمَنْ حَذَرَ كَوْشًا وَبَنَكَ وَاسْتَكْوَى
 إِنْ التَّقْوَى مُسْتَهْجَاةً رِجَاءُ اللَّهِ مِنْ عِبَادِهِ وَحَاجِبَةٌ
 بِرَأْسِهِ قَرَسَ حَزَا هَيْشَ بَلِيدًا يَنْدَحُ نَفْسًا بَرِيَّةً
 مِنْ خَلْقٍ فَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْشَرَكُمْ مِنْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
 أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا
 كَمَتَهُ إِنْ التَّقْوَى دَارُ حِصْنٍ غَيْرِ مَنْ لِحَايَةِ اللَّهِ وَالْفُجُورِ
 بِعِشَاتِهَا بِرَأْسِهِ قَرَسَ حَزَا هَيْشَ بَلِيدًا يَنْدَحُ نَفْسًا بَرِيَّةً
 دَارُ حِصْنٍ ذَلِيلٌ لَا يَجِي زَاهِدٌ وَلَا يَمْنَعُ مِنْ لِحَايَةِ اللَّهِ إِنْ
 فَانْهَاهَا لَمْ يَكُنْ كَمَنْ حَذَرَ كَوْشًا وَبَنَكَ وَاسْتَكْوَى
 التَّقْوَى فِي الْيَوْمِ الْحِزْوِ وَالْجَنَّةِ وَفِي عَدَا الطَّرِيقِ إِلَى
 تَرَسَ حَذَا دَرَاهُ وَاسْتَكْوَى دَرَاهُ وَاسْتَكْوَى
 الْجَنَّةِ مَسَلَكُهَا وَاصْطَحَّ وَسَالِكُهَا رَاجِعٌ إِنْ تَقْوَى اللَّهِ
 بَلَى بِرَأْسِهِ قَرَسَ حَزَا هَيْشَ بَلِيدًا يَنْدَحُ نَفْسًا بَرِيَّةً
 عِمَارَةُ الدِّينِ وَعِمَارَةُ الْيَقِينِ وَانْتِهَا الْمَفْتَاحِ صَلَاحِ
 أَبَا الْإِيمَانِ دِينًا وَابْنِ الْإِيمَانِ دِينًا وَابْنِ الْإِيمَانِ دِينًا
 وَمِصْبَاحُ نَخْلٍ إِنْ تَرَسَ حَذَا دَرَاهُ وَاسْتَكْوَى دَرَاهُ وَاسْتَكْوَى

من المثلثات

مِنَ الْمَثَلَاتِ حَجَرَةُ التَّقْوَى عَنْ تَهْجُمِ التَّهَاتِ إِنْ مَنْ
 أَذْغَقَتْهَا وَكَأَنَّهَا تَرَسَ حَذَا دَرَاهُ وَاسْتَكْوَى دَرَاهُ وَاسْتَكْوَى
 فَارَقَ التَّقْوَى عَزَى بِاللَّذَاتِ وَالشَّهَوَاتِ وَوَقَعَ
 حَذَا دَرَاهُ وَاسْتَكْوَى دَرَاهُ وَاسْتَكْوَى
 فِي السَّيِّئَاتِ وَالتَّعَاتِ إِنْ تَقْوَى اللَّهِ مَفْتَاحُ
 دَرَاهُ وَاسْتَكْوَى دَرَاهُ وَاسْتَكْوَى
 سَدَادٌ وَفُخْرَةٌ مَعَادٍ وَعَقْدٌ مِنْ هَلَكَةٍ يَخْجُوا لَهَا
 وَتَجَّحُّ الْمَطَالِبِ وَتَسَالُ الرِّغَابِ إِنْ الْمَوْتُ نَزِيرٌ غَيْرُ مُجْتَنَبٍ
 بَلَى بِرَأْسِهِ قَرَسَ حَزَا هَيْشَ بَلِيدًا يَنْدَحُ نَفْسًا بَرِيَّةً
 مَغْلُوبٌ إِنْ الدَّهْرُ غَيْرُ مَحْصُومٍ وَمَحْتَكَمٌ غَيْرُ مَظْلُومٍ
 وَحَارِبٌ غَيْرُ مَحْرُومٍ إِنْ أَلَاكَ الْمَقَاتِلُ الْقَتْلُ وَالَّذِي
 نَفْسِي بِيَدِهِ لَا لَفَ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ لَاهُونَ مِنْ مِيتَةٍ
 عَلَى الْفَرَّاشِ إِنْ الْعَنَاءُ الْقِيَمَةُ وَكَفَى بِذَلِكَ وَاعْظَا
 لِمَنْ عَقَلَ وَالْمُعْتَبِرُ مِنَ جَهْلٍ وَبَعْدَ ذَلِكَ مَا يَعْمَلُونَ
 مِنْ هَوْلِ الْمَطْلَعِ وَرَدَّ عَاتِ الْقَرَعِ وَاسْتَكْوَى دَرَاهُ وَاسْتَكْوَى
 وَاخْتِلَافِ الْأَصْلَاحِ وَصِيقِ الْأَرْوَاحِ وَتَسْلُكِ الْأَبْلَاحِ
 وَبَرَكَةِ الْبَرَكَةِ وَتَسْلُكِ الْبَرَكَةِ وَتَسْلُكِ الْبَرَكَةِ

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

اِنَّ لِلْقُلُوبِ شَهْوَةً وَكَرَاهَةً وَقَالَا وَاَدْبَارًا فَاَنْقَهَا
 بامی که دلها را از دوستی و نامرغی است و بر آنکه دلت را بر بامی که دلها را
 مِنْ اَقْبَالِهَا وَشَهْوَتِهَا وَانَّ الْقَلْبَ اِذَا كَرِهَ عَمِيَ اِنَّ الْعَمَلَ
 از آنکه پیش آرد آفتاب و بر ساینده اندوی دلها را بامی که دلها را اگر که کند کور شود بر ساینده
 يَهْدِي وَيُرْسِدُ وَيُنْجِي وَانَّ الْجَهْلَ يَغْوِي وَيُضِلُّ
 راه میباید و راه میبرد و میبازد و بامی که گمراه میزند و گمراه میکند
 وَيُرْدِي اِنَّ لِلْقُلُوبِ قَبَالَ وَاَدْبَارًا فَاِذَا اَقْبَلَتْ
 و میاندازد بامی که مرد دلها را بامی که دلت را بامی که بامی که
 فَاجْمَعُهَا عَلَى التَّوْفَلِ وَاِذَا اَذْبَرْتَ فَاقْصُرْ وَاِجْمَعُهَا
 بامی که بامی که دلها را بامی که دلها را بامی که دلها را بامی که دلها را
 عَلَى الْفَرَائِضِ اِنَّ السُّلْطَانَ لَا يَمِينُ اِلَّا عَلَى الْخَلْقِ
 برادر و فریضه بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که
 وَمَقَامُ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ وَالْعِبَادِ وَمُورَعَةُ عِيَالِهِ
 و مقام عدالت در شهرها و در میان بندگان و بچشم کشنده عدالت
 الْاَرْضِ اِنَّ ابْصَارَ هَذِهِ الْجَوَلُطِ وَاَمَحَ وَهِيَ سَبَبُ
 زمین بامی که چشمهای این مرد را نگاه کند عدالت و این سبب
 هِيَ اَمَّا فَاِذَا نَظَرَ احَدُكُمْ اِلَى امْرَاةٍ فَاعْيَتْهُ فَلْيَسْرِ اَمَلًا
 بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که
 فَاَتَمَّاهِيَ امْرَاةً بِامْرَاةٍ اِنَّ احْسَنَ النَّاسِ عَيْشًا مَنْ حَسُنَ
 بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که
 عَيْشِ النَّاسِ فِي عَيْشِهِ اِنَّ احْسَنَ النَّاسِ اِلَى مَنْ كَانَتْ يَدُكَ
 در میان مردمان بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که
 مِنَ الْاَصْدَادِ وَالْحَسَادِ وَلَا غَيْظَ عَلَيْهِمْ مِنْ مَوَاقِعِ اَسَادَتِكَ
 از دشمنان و حسودان خشم کشنده ترست بر بندگان از موقیع اسادت که بدید بامی که

منهم

مِنْهُمْ وَهُوَ دَاعٍ اِلَى صَالِحِهِمْ اِنَّ رَايَكَ لَا يَبْشَعُ لِكُلِّ
 از ایشان و بنگر تو خواننده بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که
 شَيْءٍ فَفَرَّغْ لِلْمَصْنَعِ اِنَّ مَالَكَ لَا يَغْنِي جَمِيعَ النَّاسِ
 چیزی را از ایشان و بنگر تو خواننده بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که
 فَاخْصُصْ بِرِاهِلِ الْحَقِّ اِنَّ كِرَامَتَكَ لَا تَبْشَعُ لِحَمِيعِ
 بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که
 النَّاسِ فَتَوَخَّ بِهَا اَفَاصِلَ الْخَلْقِ اِنَّ لَيْلِكَ وَنَهَارَكَ
 مردم بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که
 لَا يَسْتَوْعِبَانِ لِحَمِيعِ حَاجَاتِكَ فَاقْسِمْ بَيْنَ عَمَلِكَ وَ
 فراسگیرند بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که
 رَاحَتِكَ اِنَّ اَوْقَاتَكَ اجْزَاءُ عَمَلِكَ فَلَا يَسْفِدُ لَكَ
 و استراحت بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که
 وَقْتًا اِلَّا فِيمَا يَنْجِيكَ اِنَّ نَفْسَكَ مَطْمَئِنَةٌ قَلْبًا وَاِنْ
 هنگامی که بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که
 رَفَقْتَ بِهَا اَبْقَاهَا اِنَّكَ اِنْ اَخْلَلْتَ شَيْءًا مِنْ هَذَا الْقِسْمِ
 نرمش بکنی بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که
 فَلَا يَقُومُ نَفَاقٌ لِكَيْسَرِهَا بِفَرَاغِ نَصْرِهَا اِنَّ اَخَالَ
 بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که بامی که
 حَقًّا مِنْ غَفْرِ ذَلَّتِكَ وَسَدَّ حَلَّتِكَ وَقَبْلَ عَذْرِكَ وَسَرَّ
 راستی را آنست که در گذرد و سخت کند دوستی ترا و بپذیرد عذرت ترا و بپوشاند
 عَوْرَتَكَ وَتَقِي وَحَلَّتْ وَحَقَّقَ اَمَلَكَ اِنَّ الَّذِي فِي
 عورت ترا و بپوشاند و دوست کند امید ترا بامی که بامی که بامی که بامی که
 يَدَيْكَ قَدْ كَانَ لِهَ اَهْلٍ قَبْلَكَ وَهُوَ صَائِرٌ اِلَى مَنْ بَعْدَكَ
 دستانت عقیق کوبیده مرا ترا صاحبی پیش از تو و آن چیز باز گردد بامی که بامی که بامی که بامی که

وَأَمَّا أَنْتَ جَامِعٌ لِأَحَدٍ جَلِيلٍ أَمَّا رَجُلٌ عَمِلَ فِيمَا جَمَعْتَ
بَطَاعَةَ اللَّهِ فَسَعَدَ بِمَا شَقِيتَ بِهِ وَأَوْ رَجُلٌ عَمِلَ فِيمَا جَمَعْتَ
بِعَصْيَةِ اللَّهِ فَشَقِيَ بِمَا جَمَعْتَ وَلَيْسَ أَحَدٌ هَذِينَ أَهْلًا
إِنْ تَوَلَّاهُ عَلَى نَفْسِكَ وَلَا تَحْمِلْ لِي عَلَى ظَهْرِكَ إِنَّ الْعَبْدَ
بَيْنَ نِعْمَةٍ وَذَنْبٍ لَا يَصِلُحُمَا إِلَّا بِالِاسْتِغْفَارِ وَالشُّكْرِ
إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يَقْرَبَانِ
مِنْ أَجَلٍ وَلَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ وَلَكِنْ يَصَاعِفَانِ الْفُؤَادَ
وَيُعْطَانِ الْأَجْرَ وَافْضِلْ مِنْهُمَا كُلَّهُ عِنْدَ أَمَامٍ
إِنَّ اللَّهَ سَجَّانُهُ أَمْرٌ عِبَادَهُ تَحِيْرًا وَنَهْيًا ثُمَّ تَحْذِيرًا
وَكَلَّفَ يَسِيرًا وَلَمْ يَكَلِّفْ عَسِيرًا وَأَعْطَى عَلَى الْقَلِيلِ
كَثِيرًا وَلَمْ يَقْصُصْ مَعَاوِيًا وَلَمْ يُطِغْ مَكْرَهَا وَلَمْ يُرْسِلْ
الْأَنْبِيَاءَ عَبَثًا وَلَمْ يَنْزِلْ الْكِتَابَ عَبَثًا وَمَا خَلَقَ السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضَ عَبَثًا

وَالْأَرْضِ

وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ
لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ ۚ إِنَّ الْعَهْدَ قَلِيلٌ يَدِيهِ فِي الْإِعْتِقَاقِ
إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ ۚ مَنْ وَصَلَهَا وَصَلَهُ اللَّهُ وَمَنْ نَقَضَ حَذْلَهُ
لِللَّهِ وَمَنْ اسْتَحَفَّ بِهَا جَاحِشَتَهُ إِلَى الَّذِي آذَاهَا وَآخَذَ
خَلْقَ حَقِّهَا ۚ إِنَّ صِلَةَ الْأَرْحَامِ لَمَوْجِبَاتِ الْإِسْلَامِ
وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَمَرْنَا بِالْأَكْرَامِهَا وَاللَّهُ تَعَالَى يُصِلُ مَنْ
وَصَلَّهَا وَيَقْطَعُ مَنْ قَطَعَهَا وَيَكْرَهُ مِنَ أَرْحَمَاءِ ۚ إِنَّ الْكِبَرِ
الثَّانِي مِنَ أَقْنَى الْيَاسِ وَلَزِمَ الْقِنُوعَ وَالْوَرَعَ وَبَرَى
مِنَ الْحِرْصِ وَالطَّمَعِ فَإِنَّ الطَّمَعَ وَالْحِرْصَ الْفَقْرُ الْحَاضِرُ
وَأَنَّ الْيَاسَ وَالْقَنَاعَةَ الْعَيْنُ الظَّاهِرُ ۚ إِنَّ الْمَجَاهِدَ
لِنَفْسِهِ وَالْمَغَالِبَ غَضَبِهِ وَالْمَحَافِظَ عَلَى طَاعَةِ رَبِّهِ
بِأَفْضَلِ حِرْزٍ وَسَوَائِدِهِ بِرُخْصَةِ خُودٍ وَمَدَامَتِ كُنْهِهِ
بَرَّعَ اللَّهُ سُجَّانَهُ لَهُ ثَوَابُ الصَّائِمِ الْهَائِمِ وَبَيْنَهُ
بِرَّ سِدْرِهِ خُفَّائِهِ كَأَنَّكَ بِرَّ مَدَامَتِ كُنْهِهِ وَمَدَامَتِ كُنْهِهِ

درجه المربط الصابر ان افضل ما استجلب الثناء الخفاء
وان اجل ما اسدرت به الارواح الباقية الصدق
ان من سئل نفسه بالمفر وض عليه عن المضمون له
ورضى بالمقدور عليه وله كان اكثر الناس سلامة
في عافية ورجا في غبطة وغنى في مشقة ان الله تعالى
لم يجعل للعبد ان استدت حيلته وعظمت طلبته
وقويت مكيدته اكثر مما سمي له في الذكر الحكيم
ولم يجعل بين العبد ضعفه وقلة حيلته ان يبلغ دون
ما سمي له في الذكر الحكيم وان العارف لهذا
العامل به اعظم الناس راحة في منفعة وان التارك له
والشاك فيه لا عظم الناس شعلا في مضرة ان ههنا
واشار بيده الى صدره لعلما بما لو اصبحت له حيلة بل
فانارة کرد بدست خود می بیند خود علی است بسیار فرشته اگر فرزند مرا ترا بنمای بلکه

اصبت

اصبت لقنا غير مكنون عليه مستعلا الله الدين للذنيا او
مستظما اسم الله على عباده وحق على وليائه او متقادا
لجملة الحق لا بصيرة له في احبائه ينقدح الشك في قلبه
لا اول عارض من شبهة ان الدنيا دار عتد وقتاء
وعبر وعبر ومحل فتنة ومحنة ان الدنيا قد اذبرت
واذنت بعد دمع وان الآخرة قد اقبلت واشرفت باطلاع
ان الدنيا دار فجاج من عوجل فيها فجع بنفسه ومن
امهل فجع ناحيته ان الدنيا معكوسة منكوسة لذاتها
تغنى عنها اهلها تعصيص وعيشها عتار وبقارها فطار
تجمع بطايلها وكردي راكها وتكون الفائق بها وتنج
المطمئن اليها وان جمعها الى نصداع ووصلها الى
انقطاع ان من هو ان الدنيا على الله ان لا يعصى الا فيها
بريد وادب براسي که از خوارى دنیا از خدا است که تا فراموش نشود کرد و

للقيوم والجاهل الخرون والماتية الخرون ان الدنيا
 چشمداد و سرگشت گریزنده و دود و کثرت چاشت کشنده و بستی که دنیا
 دارجن و محل قن من ساعاها فاته و من قعد عنها
 خانه زندانست و محل شهامت هر که بشاید و فزت که داد دنیا و هر که باز نماند از دنیا
 آتته و من انصت اليها اعمته و من انصرت بها ابصرته
 بیاورد دنیا بپوشد و هر که نگاه کند بپوشد و هر که از دنیا دور بماند بپوشد
 ان الدنيا تدني الاجال و تبعد الرجال و تباعد الامال
 بپوشد دنیا نزدیک میگرداند و دور میگرداند و دور میگرداند
 و تغير الاحوال من غالبها عليه و من صار عنها صرعة
 و میگرداند و هر که بپوشد و هر که بپوشد و هر که بپوشد
 و من عصاها اطاعت و من تركها اتته ان الدنيا
 و هر که نافرمانی میکند و هر که بپوشد و هر که بپوشد
 تخلق الاندان و تحدد الامال و تقرب المسنة و تباعد
 که میگرداند و هر که بپوشد و هر که بپوشد
 الامنية كلما اطمان صاحبها و تنها الى سرور شخصته
 از دورا هر که بپوشد و هر که بپوشد
 ينه الى محذور ان الدنيا اخرها ذهب و شرها
 از آن و هر که بپوشد و هر که بپوشد
 عتيد و لذتها قليلة و حزنها طويلا و ثوب نعيمها
 حاضر آمده است و نفع دنیا آنکه و بپوشد دنیا و هر که بپوشد
 بنوس و لقرن سعادتها بخوس و فصل نعيمها بصر
 بپوشد و هر که بپوشد و هر که بپوشد
 و تمنح حلوها بخر ان الدنيا غرارة خدوع معطية
 و هر که بپوشد و هر که بپوشد و هر که بپوشد

مؤلف

مسوغ ملية تر و لا يدوم رخاؤها ولا ينقضي عناؤها
 بپوشد و هر که بپوشد و هر که بپوشد
 و لا يتركها بلاؤها ان الدنيا كالتسكة تلقت على من
 و نمی آید و بپوشد و هر که بپوشد
 رغب فيها و تنجوز عن عرض عنها فلا تمل اليها
 از دنیا و هر که بپوشد و هر که بپوشد
 بقلبك و لا تقبل بوجهك فتوقعك في سبيلها و تليقك
 بقلبت و هر که بپوشد و هر که بپوشد
 في هلاكها ان الدنيا تعطي و ترجع و تنقاد و تمتنع
 در دنیا و هر که بپوشد و هر که بپوشد
 و تقو حش و تقو نيس و تطمع و تقو نيس عرض عنها السعداء
 و هر که بپوشد و هر که بپوشد
 و يرغب فيها الاستنباة ان الدنيا دار البلاء مغرورة
 و هر که بپوشد و هر که بپوشد
 و بالعند رموصوفة لا تدوم احوالها و لا يسلم تزلها
 و هر که بپوشد و هر که بپوشد
 العيش فيها مدموم و الامان فيها معدوم ان الدنيا
 در دنیا و هر که بپوشد و هر که بپوشد
 ظل الغمام و حلم المنام و الفرح الموصول بالغم والعسل
 سایه ابراست و خواب خوابگاه است و شادی بپوشد
 المشوب بالسم سلاية النعم اكالة الام جلالة البهيم
 آمیخته بپوشد و هر که بپوشد و هر که بپوشد
 ان الدنيا لا تنفي لصاحب ولا تصفو لشارب نعمها
 بپوشد دنیا و هر که بپوشد و هر که بپوشد

فَيَقْبَلُ وَأَحْلَاهَا نَتَبَدَّلُ وَلَذَاتُهَا نَفْسِي وَتَبَعَاتُهَا تَبْقَى
در میگذرد و طاهای دنیا میگذرد و فقرهای دنیا میماند و در پنداری دنیا میماند
 فَأَعْرِضْ عَنْهَا قَبِيلَ أَنْ تَعْرِضَ عَنْكَ وَاسْتَبْدِلْ بِهَا قَبِيلَ
پس دور گردان از دنیا چنانکه دور گردان از تو عوض دنیا بگویش
 أَنْ تَسْتَبْدِلَ بِكَ إِنَّ الدُّنْيَا دِيمَا أَقْبَلْتَ عَلَى الْجَاهِلِ
آنکه دنیا عوض تو گردد براسی که دنیا به آنکه به جهل بر جاهد
 بِالْإِنْفَاقِ وَأَذْنَبْتَ عَنِ الْعَاقِلِ بِالْإِسْحَاقِ قَابِ
به هوش دور گردان از منمند و در بگردان از منمند
 لَهْكَ مِنْهَا سَهْمُهُ مَعَ جَهْلٍ أَوْ قَاتِلِكَ مِنْهَا نَعْمَةٌ مَعَ
بازی دهد ترا از دنیا بخشی یا نماند ترا از آن بخش از روی پا
 عَقْلٍ فَإِيَّاكَ أَنْ تَحْمِلَ ذَلِكَ عَلَى الرَّغْبَةِ فِي الْجَهْلِ وَالزُّهْلِ
خود پس بر تو باد که در روی از آنکه بر طاری از تو آوردن در نادانی و ای قوه در نادانی
 فِي الْعَقْلِ فَإِنَّ ذَلِكَ تَرَى بِكَ وَيُرِيدُكَ إِنْ تَكِدِ الدُّنْيَا
از عقل براسی که این کار عیبی دارد و می نماند ترا براسی که بر طای دنیا
 أَنْهَا لَا تَبْقَى عَلَى حَالَةٍ وَلَا تَحْلُو مِنْ اسْتِحَالَةٍ فَضْلُ جَانِبَا
آنکه دنیا نمی ماند بر حال و حال غیبت از گردن و تغییر میل و گوشه رانیده
 بفساد جانب و تفسیر صاحب مآب فالتكون فيها
گوشه دیگر و شاه میگرداند یا را باندوه یا می دیگر پس چون در دنیا
 خَطَرُ وَالتَّقِي بِهَا عَنْ وَرَوِ الْأَحْلَادُ أَلَيْسَ مَحَالٍ وَالْإِعْتِمَادُ
بهم است و اعتماد بر دنیا غافل است و پایداری با دنیا محال است دیگر کردن
 حَلِيهَا صَدَلُ إِنَّ الدُّنْيَا سِرْبَةُ الصَّوْلِ السَّيْفِ سَدِيدَةٌ
بر دنیا مکر است براسی که دنیا به شتابت کردنش جنبش و گردن و محاربت
 الْعُدُوَّةُ أَمَّةُ الْمَكْرِ فَاحْلَاهَا تَرْتَلُزُ وَنَعِيمُهَا نَتَبَدَّلُ
بی وفا و او همیشه است بر اندیشی او بر طاهای دنیا در دزد و جفایت و اسایش دنیا میگذرد

کینه

و رخواوها

وَرَخَاوَاهَا لَيْتَقُصُّ لَذَاتُهَا مَنْقُصٌ وَطَالِبُهَا يَذَلُّ وَرَكِبُهَا
و رخواهی وادار از دنیا میگذرد و فقرهای دنیا میماند و طاهای دنیا میماند و در پنداری دنیا میماند
 يَذَلُّ إِنَّ الدُّنْيَا حُلُوهٌ بَصْرَةٌ حَقَّتْ بِالشَّهَوَاتِ وَ
میگذرد براسی که دنیا شیرین است تازه بهشته شده است با زدها
 رَأَتْ بِالْقَبِيلِ وَتَحَلَّتْ بِالْأَمَالِ وَتَرَنَّتْ بِالْعُرُورِ لَا
و تکی کند با آنکه چیزی فارسته است با میدها و تارین یافته است بربیب
 تَدُومُ خَيْرُهَا وَلَا يَفُوتُ مِنْ فَجْعَتِهَا غَارَةُ ضَرَارَةِ حَسَابِلَةٍ
نمی ماند خدای دنیا و این توان بود از درد دنیا فریبده است دینا کار است بهشت است
 زَائِلَةٌ نَافِذَةٌ بَائِدَةٌ أَكَاثَرُ عَفَا الشَّيْءُ إِنَّ الدُّنْيَا يَوْعُفُ
نیشی بدست بر کینه است به کینه است خنده است هلاک کننده است براسی که دنیا زبانی میماند
 مَسْطَرَّهَا وَيُوقِ مَجْرَهَا قَدْ تَرَنَّتْ بِالْعُرُورِ وَعَمَّتْ
دیدار خود را و میگرداند از مانی خود را حقیق راست است بربیب و فریب دهد
 بِرَبِّهَا دَارُهَا تَعَلَّى دَيْهَا فَخَالَطَ حَالَهَا جَرَامُهَا
بار این خود خانه است که خواست بر پروردگار خود پس میخفت با حلال دنیا بحکم او
 وَخَيْرُهَا بَشَرُهَا وَحُلُوهَا بِمَرُهَا لَمْ يَصْفُهَا اللَّهُ لَا أَوْلِيَاءُ
و نیکی او بهدی او و شری او بخوان دوست نداشته است خدا ندارد از برای دوستان
 وَلَمْ يَضَنْ بِهَا عَلَى عَدَائِهِ إِنَّ الدُّنْيَا مَعَ كُلِّ شَيْءٍ شَرٌّ
و نمی گدازد بهیچیکه بنادر کفر دنیا بر دشمنان خود براسی که دنیا را به هر شامیدی نکند و بی
 وَمَعَ كُلِّ أَكْثَرِ غَضَصًا لَا يَنَالُ مِنْهَا نَعْمٌ إِلَّا بِفِرَاقٍ آخَرِ
و به هر حورش کلوی است بنرسد از دنیا نفی مکر با جدایی نعمت دیگر
 وَلَا يَسْتَقْبِلُ فِيهَا الْمَرْءُ يَوْمًا مِنْ عَمْرِهِ إِلَّا بِفِرَاقٍ آخَرِ مِنْ
و پیش نمی آید در دنیا مرد را روزی از زندگانی او مکر با جدایی روزی دیگر از
 أَجَلِهِ وَلَا يَحْيَى لَهُ إِلَّا أَمَاتٌ لِأَنَّ الدُّنْيَا دَارُ صَدَقِ
و عده او و دنده میگرداند هر روزی مکر میگذرد و رانندگی براسی که دنیا خانه راستی است

سنگین است و در دنیا

لَمِنْ صَدَقَتْهَا وَذَارَعَا فَيَةً لَمِنْ فَهَمَّ عَنْهَا وَذَارَعَا لَمِنْ
 تَزَوَّدَ مِنْهَا وَذَارَعَا عِظَةً لَمِنْ انْعَظَهَا قَدْ اِذْنَتْ
 بَشَرُهَا وَنَادَتْ بِفِرَاقِهَا وَبَعَثَتْ نَفْسَهَا وَاهْلَهَا فَمَثَلَتْ
 لَهَا مَبْلَاغَهَا الْبَلَاءُ وَشَوْقُهَا بِيَرْوَهَا إِلَى الشَّرِّ وَر
 رَاحَتْ بِعَافِيَةٍ وَتَكَرَّرَتْ بِحُجَّةٍ تَرْغِيْبًا وَتَرْهِيْبًا وَ
 تَخَوُّفًا وَتَحْذِيرًا فَذَامَهَا رِجَالُ عِدَاةِ الْبِدَايَةِ
 وَحَدَّثَهَا آخِرُونَ ذِكْرَهُمْ فَذَكَرُوا وَاحِدَهُمْ فَصَدَّقُوا
 وَوَعَّظُوهُمْ فَانْعَظُوا مِنْهَا الْعَبْرُ وَالْعَرَى إِنَّ الدُّنْيَا
 مَسْخَرٌ لِلْعَاقِلِ لَا يَبْصُرُ مَتَا وَرَاهَا سُبُحًا وَالبَصِيرُ
 سَفْهًا بَصِيرُهُ وَيَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَرَاهَا فَالْبَصِيرُ مِنْهَا
 تَاخِضٌ وَالْأَعْمَى إِلَيْهَا تَاخِضٌ وَالْبَصِيرُ مِنْهَا مَزْوَدٌ
 وَالْأَعْمَى إِلَيْهَا مَزْوَدٌ إِنَّ الدُّنْيَا رَحْلٌ لَا كَدَّ لَهُمْ كُنُوزٌ

مأخوذة

مَذْخُورَةٌ مَذْمُومَةٌ عِنْدَكُمْ مَذْخُورَةٌ يَكْتَفِبُهَا الدِّينُ
 كَلْتَفِ احْكُم رَأْسَ قَدْرِهِ يَلُودُونَ كَالْحَجَرِ فِيهَا يَكُونُ
 جَابِقَةُ الْبِلَادِ إِنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ عِدْوَانٌ مَقَاوِنُ
 وَتَبْيِلَانِ مُخْتَلِفَانِ فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَتَوَالَاهَا
 الْفَضْلُ الْآخِرَةَ وَعَادَاهَا وَهَمًّا مَمْنُورَةً الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ
 وَمَا شِئْنَهُمَا وَكُلَّمَا قَرُبَ مِنْ وَاحِدٍ بَعُدَ مِنَ الْآخَرِ
 وَهُمَا بَعْدُ حَتَّى تَنْتَهِى الدَّهْرُ حَجَرِي بِالْبَاقِيْنَ كَجُوهِ
 بِالْمَاحِضِينَ لَا يَعُودُ مَتَا وَلِي مِنْهُ وَلَا يَبْقَى سَرْمَدًا مَا فِيهِ
 آخِرُ أَفْعَالِهِ كَأَنَّ مَتَابِقَةً أَمُورُهُ مَسْطَاهُ أَعْلَامُهُ
 لَا يَنْفَكُ صَاحِبُهُ عَنْ عَنَاءٍ وَقَبَاءٍ وَسَلْبٍ وَحَرْبٍ إِنَّ
 الدَّهْرَ مَوْتٌ قَوَسُهُ لَا تَخْطِي سَهَامُهُ وَلَا يَوْسَى جَرَّ أَحْسَرِي
 الْعَقِيمُ بِالسَّقِيمِ وَالنَّاجِي بِالْعَطْبِ إِنَّ الْمُسْتَغْنَى

وَقَدْ طَلَبَ رَجُلٌ مِنْ بَنَاتِ الْمَالِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئًا وَهُوَ مِمَّنْ
عَقِيقٌ مَخْجُوسٌ نَزَدِي اَزْ مَالِ بَيْتِ الْمَلِكِ مُسْلِمَانِ جَنَنِي وَحَلَالُكَ اَوَانَاكُمُ

لا يَسْتَحِقُّ أَنْ يَعْطِيَهُ. إِنَّ هَذَا الْمَالَ لِنَسِئِ وَلَا لَكَ
بعد که من و اران بنود که جزو هدایا و
براستی که این مال نیست از من و اران بنود

خبرم شرکم فیہ والآنحنأیدیم ولا یكون لغيرنا فوافقم

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ إِنَّ اللَّهَ لَنَجْزِيكَ أَنْ تَكُونِ نِيَّةَ الْإِنْسَانِ لِلنَّاسِ

جميلة كما يحب ان تكون نيته في طاعته قوته غير مذخولة

اِنَّ الْعَافِيَةَ فِي الدِّينِ وَالْزَّيْنٰى الْبَغْمِ حَمَلَةٌ وَمَوْهَبَةٌ حَمَلَةٌ

اِنَّ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَعَمَلَانِ فَاَعْمَلْ فِيهِمَا وَاِخْذَانِ

شک فخذ منهنما ورد من ک امیر المومنین علی ابن ابی طالب

عليه السلام في حرف الالف بالالف المشددة بالفيض

المحقق قال نعم إن أنعم الله بغيره فاشكروا، إن ابتلاكم

ان محقق گفت صریحاً عرض کردیم که ما خدا را نمی بینیم و اگر خدا را می بینید اگر گفتار که شما

قصيدة

مُصْنِةٌ فَاصْبِرُوا: اِنْ تَصْبِرُوا فَنِيَّ اللَّهُ مِنْ كُلِّ مُصْنِةٍ
 بختانی اگر صبر کنید به خدا است از تمام مصیبتی

خَلَفْتُ اِنْ يَنْزِلْ عَلَيَّ اَمْوَالُكُمْ فِي حَيْثُ اَللَّهُ فَاِنْ اَللَّهُ

مُسْرِعُ الْخَالِفِ ^{وَالْمُسْرِعُ} اِنْ صَرَّتْ جَرَى عَلَيْكَ الْقَلَمَ وَ اَنْتَ
^{الزَّمَكُ}
^{بِكُنْدٍ}

ما جاور ان جرى عليك القدر وانت ما زود

اِنْ صَبَرْتَ اَذْرَكْتُ بِصَبْرِكَ مَنَادِلَ الْاَبْوَابِ وَاِنْ عَجَزْتَ

اگر صبر کنی در دایمی بجزه می دهی و اگر از آن دوری

اَوْرَدَكَ حَرْعَكَ عَذَابِ النَّارِ اِنْ صَبَرْتَ تَصِيْرُ

صَلِّ الْآخِرَ وَالْأَوَّلَ سَلِّوا لَأَعْمَارٍ فِي

فَقَامَتِ الْعَافِيَةُ اِنْ كَانَ فِي الْغَضَبِ

عن الحسن بن علي بن فضال عن حماد بن عمار عن حماد بن عمار عن حماد بن عمار

یاموری فاما بیداری طوبی یامان و صفت است بانی فریادند

دَاكَلَا اِنَّا مِّنْ اِنْسَانٍ وَّاَخَذْنَاهُ عَلٰٓمًا لِّبَصُلِّ اِلَیْكَ

بر هر چه بیرون رود از دست تو بجز دادن

[illegible]

علي داود المير وحس علي بن الحسن بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب
برنامه ای که در این روز نوشته شده است

بينك وبين الله ذون نعم فاقبل ان اخبت ان تكون
 اسعد الناس بما عملت فاعمل ان اردت قطيعة اخاك
 فاستيق لمن نفسك بقبية ترجع ان بداله ذلك يوما
 ما ان استقلت الى ودودك فاحذر منعه امرك
 واستيق من سرك ما لعلك ان تندم عليه وقنا ما
 ان لم تدع عن كثير مما تجب مخافة مكر وهمة ستمت بك
 الاهواء الى كثير من الضر ان عقدت يمانك فارض
 بالمقتضى عليك ولك ولا يرح احد الا الله سبحانه
 وانتظر ما اتاك به القدر ان وقعت بينك وبين
 عدوك قصة عقدت بها صلحا والسنة بها دمة
 فحط عقدك بالوفاء وارع ذمتك بالامانة واحصل
 نفسك حجة بينك وبين ما اعطيت من عهدك ان
 نفر خود را نيزي میان خود و میان آنچه دادی آن عهد خود را

الحبیب

احبت سلامة نفسك وسر ما يبك فاقبل كلامك واكن
 صمتك يتوق فكرك وتسر قلبك وتسلم الناس
 من يدك ان لم يكن حليما فاحلم فانه قل من تشبه يقفه
 الا وشك ان يصير منهم ان صبرت صبرا لا كرم ولا اسلوب
 سلوا اليهايم وقل عليه السلام في من اثنى عليه ان نطقوا
 صدقوا وان صمتوا لم يسبقوا ان نطقوا واعتبروا
 وان اعرضوا لم يلحقوا وان يكلموا اذكروا وان ساكروا
 تفكروا واح قال عليه السلام في حق من ذمه ان سقم
 فنهنا دم على ترك العمل وان صرح عمل من معترا
 فاخر العمل ان دعى الى احرث الدنيا عمل وان دعى الى
 حريش الاخرة كسيل ان استغنى بطرق فتن ان افقر قسط
 وهن وان احسن اليه حقد وان احسن تطاول وامين
 احببت سلامه نفسك وسر ما يبك فاقبل كلامك واكن
 صمتك يتوق فكرك وتسر قلبك وتسلم الناس
 من يدك ان لم يكن حليما فاحلم فانه قل من تشبه يقفه
 الا وشك ان يصير منهم ان صبرت صبرا لا كرم ولا اسلوب
 سلوا اليهايم وقل عليه السلام في من اثنى عليه ان نطقوا
 صدقوا وان صمتوا لم يسبقوا ان نطقوا واعتبروا
 وان اعرضوا لم يلحقوا وان يكلموا اذكروا وان ساكروا
 تفكروا واح قال عليه السلام في حق من ذمه ان سقم
 فنهنا دم على ترك العمل وان صرح عمل من معترا
 فاخر العمل ان دعى الى احرث الدنيا عمل وان دعى الى
 حريش الاخرة كسيل ان استغنى بطرق فتن ان افقر قسط
 وهن وان احسن اليه حقد وان احسن تطاول وامين

وَأَنْ عَرَضَتْ لِمَعْصِيَةٍ وَأَقْرَبَهَا بِالْإِتِّكَالِ عَلَى التَّوْبَةِ
 وَأَنْ عَزِمَ عَلَى التَّوْبَةِ سَوَّفَهَا وَأَصْرَ عَلَى الْحَيَاةِ. أَنْ عَوَّ
 ظَنَ أَنْ قَدْ تَابَ. أَنْ ابْتَلَى ظَنَ وَأَزْتَابَ. أَنْ مَرَضَ
 أَخْلَصَ وَأَنْابَ. أَنْ حَمَّ نَسِيَ وَعَادَ وَأَجْرَى عَلَى مِطَالِهِ
 الْعِبَادَ. أَنْ آمَنَ أَفْتَنَ لَاهِبًا بِالْمَعَايِدِ فَنَسِيَ الْآخِرَةَ
 وَعَقَلَ عَنِ الْمَعَادِ أَنْ كَانَتْ الرِّعَايَا قَبْلِي فَتَشَكُّو أَحْيَفَ
 رِعَايَتَهَا فَإِنِّي لَيَوْمًا أَشْكُو أَحْيَفَ رِعَايَتِي كَأَنِّي الْمَقُودُ وَهُمْ
 الْمَتَادَةُ وَالْمَوْتَعُ وَهُمْ الزَّعَّةُ أَنْ عَقَلْتُ أَمْرًا
 أَوْ أَصَبْتُ مَعْرِفَةَ نَفْسِكَ فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا وَازْهَدَ
 فِيهَا فَأَتَاهَا دَارُ الْأَشْقِيَاءِ وَلَيْسَتْ بِدَارِ السَّعَادَةِ بِهَيْمَتِهَا
 زُورُ زِينَتِهَا غُرُورُ سَحَابِهَا مُنْقَشَعَةٌ وَمَوَاهِبُهَا
 مُرْتَجَعَةٌ. أَنْ آمَنْتَ بِاللَّهِ أَمِنْ مُنْقَلَبِكَ أَنْ أَسَلْتُ نَفْسَكَ
 وَأَمْسَكَتَ الْكَلَامَ وَدَاخَلْتَ عِنْدَ أَيْمَنِ جَانِبِكَ تَرَى الْوَسْطَانَ سَاخِةً نَفْسُكَ

وَتَلَا

التَّوْبَةِ

أَنْ كُنْتُمْ رَاغِبِينَ لِمَحَالَةٍ فَأَرْغَبُوا فِي حَبَّةٍ عَرَضَتْ لَهَا السَّمَوَاتُ
 وَالْأَرْضُ أَنْ كُنْتُمْ عَامِلِينَ فَأَعْمَلُوا الْمَايَحِيكُمْ يَوْمَ الْعَرْضِ
 أَنْ كُنْتُمْ لَامِحَالَةً مَعْصِيَةٍ فَقَصُّوا النَّصْرَةَ الْحَقَّ وَغَاثَهُ
 الْمَلْهُوفِ. أَنْ كُنْتُمْ لَامِحَالَةً مَسَائِقِينَ فَتَسَابَقُوا
 إِلَى قَامَةِ حَدِّهِ وَاللَّهُ وَالْآخِرَ الْمَعْرُوفِ. أَنْ كُنْتُمْ لَامِحَالَةً
 مُتَنَافِسِينَ فَتَنَافَسُوا فِي الْخِصَالِ الرَّغْبَةِ وَخِلَالِ
 الْمَجْدِ أَنْ كُنْتُمْ لِلتَّحَاةِ طَالِبِينَ فَأَرْفَضُوا الْعُقْلَةَ وَاللَّهُ
 وَالزَّمْعَ الْجَاهِدَ الْحَدَّ. أَنْ كُنْتُمْ لَامِحَالَةً مُتَنَهِّينَ فَتَنَهَّوْا
 عَنْ مَعَاصِي الْقَاوِبِ. أَنْ كُنْتُمْ لَامِحَالَةً مُسْطَهْرِينَ فَطَهَّرُوا
 مِنْ دَنَسِ الْعُيُوبِ. أَنْ كُنْتُمْ فِي الْبَقَاءِ رَاغِبِينَ فَأَزْهَدُوا
 فِي عَالَمِ الْفَنَاءِ أَنْ كُنْتُمْ لِلشَّيْءِ طَالِبِينَ فَأَعْتَقُوا
 أَنْفُسَكُمْ مِنْ دَارِ السَّقَاةِ. أَنْ رَغِبْتُمْ فِي الْفُزُوءِ كَرَامَةً
 نَفْسُكُمْ خَرُورًا أَرْطَانَهُ بِجُحُودِ نَفْسِكُمْ

الْآخِرَةَ فَخَذُوا مِنَ الْفِتَاءِ وَالْبِقَارِ أَنْ كُنْتُمْ حَتِّوْنَ اللَّهَ
 أَخْرَجْتُمْ بَرِيكْرِي اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ
 فَاحْزِنُوا مِنْ قُلُوبِكُمْ حَبَّ الدُّنْيَا وَأَنْ رَأَيْتُمْ مِنْ يُسَارِكِ
 بَرِيكْرِي اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ
 رَيْبَةً فَاحْضَلْ لَهْفُ التَّكْرِ عَلَى الْكَبِيرِ وَالصَّغِيرِ وَأَيَّكَ
 كَفَا بَرِيكْرِي اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ
 أَنْ تَكْرُمَ الْعَيْتَ فَإِنَّ ذَلِكَ يَغْرِي بِالذَّنْبِ وَهُوَ الْعَيْتُ
 اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ
 أَنْ سَمِعْتُمْ هَيْتَكَ لِاصْلَاحِ النَّاسِ فَإِنَّهُ يَنْفَسُكَ قَاتِ
 اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ
 تَعَاظِيكَ صَلَاحَ غَيْرِكَ وَأَنْتَ قَاسِدُ الْكِبَرِ الْعَيْتُ أَنْ
 بَرِيكْرِي اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ
 جَعَلْتَ دُنْيَاكَ تَبْعًا لِدُنْيَاكَ أَهْلَكَ دُنْيَاكَ وَدُنْيَاكَ
 بَرِيكْرِي اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ
 وَكُنْتَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ أَنْ جَعَلْتَ دُنْيَاكَ تَبْعًا
 دُنْيَاكَ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ
 لِدُنْيَاكَ أَخْرَجْتَ دُنْيَاكَ وَدُنْيَاكَ وَكُنْتَ فِي الْآخِرَةِ
 دُنْيَاكَ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ
 مِنَ الْخَاسِرِينَ أَنْ أَنْتَ اللَّهُ وَقَالَ أَنْ أَعْطَيْتَ طَمَعًا
 اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ
 إِذْ ذَاكَ أَنْ تَفَضَّلْتَ حُلُمْتَ أَنْ تَقَرَّتْ أَكْرَمْتَ
 اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ
 أَنْ تَخْلَصَ تَقَرَّ وَقِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ أَهْلَ الْكَفْرِ لَا يَصْلَحُ
 اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ

الأسير

الْآخِرَةَ فَقَالَ أَنْ لَمْ يَصْلَحْ الْأَفْسَادِي فَلَا أَصْلَحُهُمْ
 بَرِيكْرِي اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ
 اللَّهُ أَنْ تَرَهُوَا عَنْ الْمَعَاصِي بِحَبِّكُمْ اللَّهُ مَتَا وَرَدَ
 اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ
 مِنْ حَيْثُ أَمَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى أَنْ يَلْبَسُوا فِي حُرُوفِ الْف
 اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ
 بِالْفِطْرِ أَنَا وَهِيَ لَفْظُ الْمَسْأَلَةِ قَائِلٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ
 أَمَّا قِسْمُ الثَّارِ وَخَازِنُ الْجَنَانِ وَصَاحِبُ الْحَوْضِ وَصَاحِبُ
 اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ
 لِلْحَوْضِ وَصَاحِبُ الْأَعْرَافِ وَلَيْسَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ إِمَامٌ
 اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ
 إِلَّا فَهُوَ عَارِفٌ بِأَهْلِ وَلا يَتَّبِعُ ذَلِكَ لِقَوْلِهِ نَفْسًا إِلَى آتَمًا
 اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ
 أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ أَنَا صَوْرُ رَسُولِ اللَّهِ وَالسَّابِقُ
 اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ
 إِلَى الْإِسْلَامِ وَكَأْسُ الْأَصْنَامِ وَمَجَاهِدُ الْكُفَّارِ قَائِمٌ
 اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ
 الْأَضْدَادُ أَنَا كَأْسُ الدُّنْيَا لَوَحْشِهَا وَقَادِرُهَا بِقَدَرِهَا
 اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ
 وَرَادِهَا عَلَى عَقِبِهَا أَنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ
 اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ
 وَاللَّهُ وَمَعِيَ عِزَّتِي عَلَى الْحَوْضِ فَلْيَا خُذْ أَخْذَكَ لِقَوْلِنَا
 اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ اذْهَبْتُمْ

مَسْأَلَتِهِ ابْتَدَأَنِي . اِنِّي لَا رَفَعَ نَفْسِي عَنْ اَنْ اَنْهِيَ النَّاسَ عَمَّا السَّبْتُ
 در خواست از او ابداً بمن بگویم . من کسی را که نفس خود را بر می دارم
 انهي عنه وامرهم بما لا استقيم اليه بعمل او ارضى منهم بما لا يرضى
 بگذار ایستم از آن و امر کنم بآنچه که به خودی خود برایشان ناست
 ربّي اِنِّي لَا اَحْكُمُ عَلَى طَاعَةِ الْاَوَّلِ وَاسْتَقِيمُ النَّهَا وَلَا اَنْهَاهُمْ
 پروردگار من من کسی را که بر من استوارم . من کسی را که خود را بر طاعت او
 عَنْ مَعْصِيَةِ الْاَوَّلِ اَتَاها قَبْلَكُمْ عَنْهَا اِنِّي طَلَقْتُ الدُّنْيَا نَكَتَ
 از گناه من . من کسی را که من را از دنیا جدا کرد . من کسی را که دنیا را طلاق داده ام
 بَيِّنَاتًا لَا رُجْعَةَ لِي فِيهَا وَالْقِيَتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا
 قطعی بر آنکه که بر من بازگشت نیست در آن طلاقها و انداخته ام بر دوش دنیا
 اِنِّي اخافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ عِلْمِ اللِّسَانِ مُتَافِقٍ الْجَنَانِ يَقُولُ
 من کسی را که من می ترسم بر شما از هر آواز زبان دان متفق می گوید که
 تَعْلَمُونَ وَيَفْعَلُونَ مَا تَكْرَهُونَ اِنِّي اَمْرُكُمْ بِالْاِسْتِقْدَادِ
 شما میدانید و می کنید از آنکه شما نخواستید بدانید من امر کنم بر شما به استقامت
 وَالْاَكْثَارُ مِنَ الرَّاى اَتَقَدِّمُونَ فِيهِ عَلَى مَا يَتَقَدَّمُونَ وَتَتَدَلُّونَ
 و بسیار کردن از نوشته پیش می روند و بر آنچه پیش می رود و تامل می کنید
 عَلَى مَا تَخْلُقُونَ وَتَجْزُونَ بِمَا كُنْتُمْ تَسْلِفُونَ اِنِّي اِذَا اسْتَحَلَمْتُ
 بر آنچه بر می سازید و جزا داده شوید بر آنچه پیش می آمدید . من کسی را که اگر خوابم
 فِي الرَّجُلِ خَصْلٌ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ اَحْمَلْتُهُ لَهَا وَاعْتَقَرْتُ
 در مردی خصلی از خصلهای نیکی برداشتم از او و در یکدم از او جدا کردم
 فَقَدْ مَا سَوَّاهَا وَلَا اسْتَغْفَرْتُ فَقَدْ عَقِلَ وَلَا عَدِمَ دِينَ
 که در او آنچه بر او سوا شده و نیکی نگذاشتم . و در یکدم از او جدا کردم و دین را نگذاشتم
 لِأَنَّ مُفَارَقَةَ الدِّينِ مُفَارَقَةُ الْاَمْنِ وَلَئِنْهَا حَيَاةٌ مَعَ خَافَةٍ
 از برای آنکه جدا شدن دین جدا شدن ایمنی است و اگر از اینست زندگی با

از برای روزی که

فخانه و عده

وَعَدَمَ عَقْلٍ عَدَمَ الْحَيَاةِ وَلَا يَبْعَثُ لَمْ يَمُوتْ مَسْأَلَتُهُ
 نبودن داندن نبودن زندگی است و زندگی که نماند . بامر دکان بعضی را آنچه وارده شده
 مِنْ حَكَمِ امير المؤمنين علي بن ابي طالب في حروف
 از حکمهای امیرالمومنین علی ابن ابی طالب در حروف
 اَلَا لَيْتَ لَوْ كُنْتُ اَبْنًا لَكَ فِي غُلَامِ الْمَدَقَالِ اِنَّكَ
 الف بلفظ انا در گفتار . با تنها گفت حضرت مرتضی علیه السلام که
 فِي سَبِيلِ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ فَاجْعَلْ حَذَرَكَ لِأَخْرِكَ وَلَا
 در راه آنکه بوده پیش از تو بپوشان در راه از برای اخراج تو
 تَكَثَّرَتْ بِعَمَلِ الدُّنْيَا اِنَّكَ لَنْ تَقْبَلَ مِنْ عَمَلِكَ اَلَا مَا اَخْلَصْتَ
 دانند و هرگز نیاید از دنیا . من کسی را که از عمل تو نپذیرد . مگر آنچه پاک و زنده باشد
 فِيهِ وَلَمْ تَشَبَّ بِالْهَوَى وَاسْبَابِ الدُّنْيَا اِنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ
 در آن عمل و پوشیده نشاید از هوا و سببهای دنیا . من کسی را که نرسد
 اَمْلَكَ وَلَمْ تَعُدْ اِحْلَاكَ فَاتَّقِ اللَّهَ وَاجْعَلْ فِي الطَّلَبِ
 بامید خود و نگذرد از وعده خود بپوشان از خدا و در طلب
 اِنَّكَ مَذْرُوكٌ قِيَمَكَ وَمَقْصُومٌ رِزْقَكَ وَمُسْتَوْفٍ مَا كَتَبَ
 من کسی را که تو در میان داری قیمت خود را و بخشیده شده رزق خود را و گرفته شده آنچه نوشته شده
 لَكَ فَارْحُ نَفْسَكَ مِنْ شِقَاءِ الْحَرِصِ وَمَذَلَّةِ الطَّلَبِ فَيُقِ
 مرا بپوشان از سوداگر از دلت از غم حرص و از ذل طلب و بپوشان
 بِاللَّهِ وَخَفِضْ فِي الْمَلَكَةِ اِنَّكَ لَسْتَ بِسَابِقِ اِحْلَاكَ وَلَا
 بخدا و بپایانست خود را . من کسی را که در کسب کردن من کسی را که پیش از تو
 بِمَذْوُوقٍ مَا لَيْسَ لَكَ فَلَمْ تَأْتِ نَفْسَكَ بِاسْتِغْنَى اِنَّكَ
 و بپوشی از لذتی که داده به تو نیست . مرا بپوشان از آنکه به تو نیست . من کسی را که
 اَنْ مَلَكَتْ نَفْسَكَ قَادَكَ اَفْسَدَتْ مَعَادَكَ وَاورَدَكَ
 اگر تا که بگرفت نفس تو بر آنکه بگرفت ترا هرگاه که بپوشان ترا و فرود آورد ترا

بل لا أنتهي وشفقا لا ينقضي أنك طريق الموت الذي لا
 يخلو من الموت وشفقا لا ينقضي أنك طريق الموت الذي لا
 يخوها ربه ولا بد أنه مذكرك أنك ان استغلت بفصايل
 النوافل عن اداء الفرائض فلن يقوم فضل تكسبه بفرض
 نصيبه - أنك لن تدرك ما تحب الا بالصبر عما يشتهي أنك
 لن تلج الجنة حتى ترجع عن غيبك وتنتهي وترتدع
 عن معاصيك وترعوى أنك ان سالت الله سبحانه
 سالت وفرت - أنك ان حارببت الله سبحانه حربت
 وهلكت انما ان اقبلت على الدنيا اذبرت أنك ان
 اذبرت عن الدنيا اقبلت - أنك ان تقاصعت وفعلك
 الله أنك ان تكبرت وصعلك الله - أنك ان جاهدت نفسك
 حربت رضا الله - أنك ان انصفت من نفسك ان لفك
 الله سبحانه أنك ان احييت الحنات نلت رفيع الدرجات

انك

أنك ان تفرقت وتفرقت عن نير السيات - أنك ان اطعت
 هوال اصمك واعمالك واقسد منقلبك وارداك
 أنك ان اخسنت نفسك تكرم واليهما تحسن - أنك ان اساءت
 نفسك تمهن واياها تعين - أنك مخلوق للآخرة فاعمل
 لها لن تخلق الدنيا فان ههنا فيها والغرض عنها - أنك
 مؤذون يعقلك فذكر العلم أنك مقوم ما ذكرك فرتبه
 بالحلم أنك من ورايك طالب احثا من الموت فلا تغفل
 أنك لن يعني عنك بعد الموت الا صالح عمل قد مبته
 فترق من صالح العمل - أنك ان عملت للآخرة فاز قد حال
 أنك ان عملت للدنيا خسبت صفقتك - أنك ان يليق
 الله سبحانه بعمل اضرت عليك من حب الدنيا - أنك لن تحمل
 الى الآخرة عملا انفع لك من الصبر والرضا والخوف والرجاء

انك ان تفرقت
 وتفرقت عن نير
 السيات - انك ان
 اطعت هوال اصمك
 واعمالك واقسد
 منقلبك وارداك
 انك ان اخسنت
 نفسك تكرم
 واليهما تحسن -
 انك ان اساءت
 نفسك تمهن
 واياها تعين -
 انك مخلوق
 للآخرة فاعمل
 لها لن تخلق
 الدنيا فان ههنا
 فيها والغرض
 عنها - انك
 مؤذون يعقلك
 فذكر العلم
 أنك مقوم ما
 ذكرك فرتبه
 بالحلم أنك
 من ورايك
 طالب احثا
 من الموت
 فلا تغفل
 أنك لن يعني
 عنك بعد
 الموت الا
 صالح عمل
 قد مبته
 فترق من
 صالح العمل
 - أنك ان
 عملت
 للآخرة
 فاز قد
 حال
 أنك ان
 عملت
 للدنيا
 خسبت
 صفقتك
 - أنك ان
 يليق
 الله
 سبحانه
 بعمل
 اضرت
 عليك
 من حب
 الدنيا
 - أنك
 لن تحمل
 الى
 الآخرة
 عملا
 انفع
 لك
 من
 الصبر
 والرضا
 والخوف
 والرجاء

مناور دین حکامین مومنین علی ابن ابی طالب
علی را بجا فراداده انکه می بیند علی ابن ابی طالب

حرف الف فی خطاب الجمع بلفظ الکاف
حرف الف در خطاب جمع بلفظ الکاف

انکم بائعکم فجا و ذون و بهام تهنون
برای شما بایع شما فجا و ذون و بهام تهنون

صابرون و علی الله تعالی معرضون
صابرون و علی الله تعالی معرضون

واعراض الحام انکم هدت القواب و ذریة الاستقام
و اعراض الحام انکم هدت القواب و ذریة الاستقام

انکم مدینون بما قدتم و مرتضون بما اسلفتم
انکم مدینون بما قدتم و مرتضون بما اسلفتم

الموت الذیان اقمم اخذکم و ان فرزندم ادرکم
الموت الذیان اقمم اخذکم و ان فرزندم ادرکم

العمل بما علمتم اخرج منکم الی تعال ما لتکونوا مسلمون
العمل بما علمتم اخرج منکم الی تعال ما لتکونوا مسلمون

انکم الی اتفاق ما التبت منکم الی الکتاب ما تحمقون
انکم الی اتفاق ما التبت منکم الی الکتاب ما تحمقون

انکم الی اعراب الاعمال اخرج منکم الی الاعراب الاقوال
انکم الی اعراب الاعمال اخرج منکم الی الاعراب الاقوال

انکم الی الکتاب صالح الاعمال منکم الی مکاسب الاموال
انکم الی الکتاب صالح الاعمال منکم الی مکاسب الاموال

انکم الی الاهتمام ما یصحکم الی الآخرة اخرج منکم الی کلمات
انکم الی الاهتمام ما یصحکم الی الآخرة اخرج منکم الی کلمات

یصحکم بالذنیاء انکم الی ازواد التقوی اخرج منکم الی
یصحکم بالذنیاء انکم الی ازواد التقوی اخرج منکم الی

ازواد الذنیاء انکم الی عماره دار البقاء اخرج منکم
ازواد الذنیاء انکم الی عماره دار البقاء اخرج منکم

العیار دار الفناء انکم الی الحجز اما اعطیت اسد حاجه
العیار دار الفناء انکم الی الحجز اما اعطیت اسد حاجه

من السایل الی ما اخذ منکم انکم اعطیت بما یدلکم من الراغب
من السایل الی ما اخذ منکم انکم اعطیت بما یدلکم من الراغب

انکم فیما وصله منکم انکم الی کتاب الادب اخرج منکم
انکم فیما وصله منکم انکم الی کتاب الادب اخرج منکم

الکتاب الفقه و الذهب انکم الی القساعه بئس الرزق
الکتاب الفقه و الذهب انکم الی القساعه بئس الرزق

اخرج الی الکتاب و الحوص فی الطلب انکم مواجد
اخرج الی الکتاب و الحوص فی الطلب انکم مواجد

بأقوالکم فلا تفعلوا الا خیرا انکم مجاذون یا فاعلکم
بأقوالکم فلا تفعلوا الا خیرا انکم مجاذون یا فاعلکم

فلا تفعلوا الا برا انکم فی مکارم الافعال اخرج منکم
فلا تفعلوا الا برا انکم فی مکارم الافعال اخرج منکم

الی تلاغی الاقوال انکم الی اصطناع الرجال اخرج منکم
الی تلاغی الاقوال انکم الی اصطناع الرجال اخرج منکم

الی جنس الاموال انکم ان اغترتم بالامال تحزن منکم بواو
الی جنس الاموال انکم ان اغترتم بالامال تحزن منکم بواو

الاجال و قد فاتکم الاعمال انکم ان اغتتم صالح الاعمال
الاجال و قد فاتکم الاعمال انکم ان اغتتم صالح الاعمال

یصح

للبقاء لا للفناء. اِنَّكُمْ اِنْ رَضِيتُمْ بِالْقَضَاءِ طَابَتْ عَيْشُكُمْ
 واز برای ایستادن نه از برای بنی براسی که شما اگر راضی شوید
 و فرستم بالغباء اِنْ صَبَرْتُمْ عَلَى الْبَلَاءِ وَتَكَرَّرْتُمْ فِي الرِّجَاءِ
 در صبر و ایستادگی در بنی باری اگر صبر کنید در تکرار در رجاء و دعا
 وَ رَضِيتُمْ بِالْقَضَاءِ كَانَ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ سَعْيَانَهُ التَّضَاءُ اِنَّكُمْ اِنْ
 و راضی شوید باینکه خدا را بپسندید و از خدا بخواهید

وَمَا تَزِدُّهُمْ إِلَّا عَذَابًا
وَمَا تَزِدُّهُمْ إِلَّا عَذَابًا

اَلَمْ قَعَمَ جَزَاءُ الْغَنَاءِ وَخَفَتْ مَوْنُ الدُّنْيَا اِنَّكُمْ اَنْتُمْ اَنْ
 رَغِبْتُمْ فِي الدُّنْيَا اَقْبَلْتُمْ اَعْمَاءٌ فَمَا لَا تَقُولُ وَلَا تَقِيْلُ
 اَلَمْ قَعَمَ جَزَاءُ الْغَنَاءِ وَخَفَتْ مَوْنُ الدُّنْيَا اِنَّكُمْ اَنْتُمْ اَنْ
 رَغِبْتُمْ فِي الدُّنْيَا اَقْبَلْتُمْ اَعْمَاءٌ فَمَا لَا تَقُولُ وَلَا تَقِيْلُ

اَلَمْ اَنْزِلْكُمْ عَلٰى الْهَقْوٰی اصْحَابَكُمْ وَاَعْمَالُكُمْ وَارَدَاكُمْ اَنْتُمْ

ان اطعم انفسكم تزعمكم الى شر عات انكم ان ملكتم

[illegible][illegible]

نخیز بایدید و رستگار شوید و اگر موارید بسوی دنیا زیان زده شوید و هلاک گویید

اَنْتُمْ اِنْ رَجَوْتُمْ اللَّهَ بَلِّغْكُمْ اَمْالَكُمْ وَاِنْ رَجَوْتُمْ غَيْرَ اللَّهِ

خَابَتْ اَمانِيكُمْ وَاَمَّا لَكُمْ اِنَّكُمْ اَطَعْتُمْ سَوْدَةَ الْعُصْبِ اَوْ رَدِيْتُمْ
 فَمَا شُود ^{آدمه خا شما} ^{دلمیله خا شما} ^{ایرستوخا} ^{کریل بره دوشود} ^{پیشی} ^{ختم} ^{فرده دوشود}
 مَوَارِدِ الْعُصْبِ اِنَّكُمْ لَنْ تَحْصُلُوْا بِالْحِصْلِ اَرْبَا وَلَنْ تَلْفُقُوْا بِهِ
^{مها خا شما} ^{ایرستوخا} ^{مصلحت} ^{بنادانی} ^{حاجت} ^{دوشیدنا} ^{دوشیدنا}

من الخیر سبعاً و لكن تذکره او به من الآخرة مطلباً انکم فی زمان

المقاييل فيه بالحق قليل واللسان فيه عزالصدق قليل

وَاللَّازِمُ فِيهِ الْحَقُّ ذَلِيلُ أَهْلِ مُتَعَلِّقُونَ عَلَى الْعُضَيَّانِ مُصْطَلِحُونَ

عَلَى الْأَذْهَانِ فَتَأْتِيهِمْ غَارِبُ مَوْجِئِهِمْ ثُمَّ عَالِمُهُمْ مُتَّفِقٌ وَقَاهُمْ

مَا ذِقْ وَلَا يَعْظُمُ صَغُرُهُمْ كِبَرُهُمْ وَلَا يَعْزِلُ عَيْنُهُمْ فَقَرُهُمْ

انکم تستعصمون علی سنی و البراءة می نویسی و ایالم و السی
برادشتم و بعدانی ازین مرد شام دهوین قیام شما که دوستی
براستی خوانند و بایند

متنی مشافه در مناجات امیر المومنین علیه السلام بنویسند
ازین بعضی تاج الدواخله النعمانی امیر المومنین علی ابن ابی طالب

في حرف لا لك بلفظ الجمان في كتاب في تاريخه الشريف عليه السلام
 درج حروف الف بلفظ اما انيشت كتابا و عليه السلام
 اما الح كظم العظوة و مالك المقسم اما الحرة طاعة

براستی که بردباری فرمودن قتلست و دہشت آوردن نفس

اللَّهُ وَمَعْصِيَةِ النَّفْسِ، إِنَّمَا النَّاسُ رَجُلَانِ مُتَبَعٌ وَمُتَبِّعٌ
خداست و نافرمان نفس براسی که در میان دو گروه اند یکی پیرونده و یکی پیروی
بدعت است اما خالفتم للبهاء لا للنفس و انكم في دار بليغة ومثل
جمع است براسی که شما از بلیغ شده اند و از برای نیست شدن از برای خدایان و بلیغ شدن
قلعة. اما العاقل من وعظته الجارح اما الجاهل
محکم است براسی که خردمند از عذر و نادان
من استعبدته المطالب اما الدنيا شرك وقع فيه
انت که بنده کردی از او را خواستنی براسی که دنیا شریک و گرفتار است در شرک
من لا يعرف اما الدنيا احوال مختلف وقارات متفرقة
انکه که نمی شناسد دنیا را براسی که دنیا احوالهای گوناگون و سرزمینهای دورگه است
واعراض مستندة وقال عليه السلام لرجل يسعي لغيره بما فيه
و غماشتهای بر جویست و گفت بر کسی که مردی را که میگوید اجرائی غیر خود
ضار نفسه، اما انت كالظاعن نفسه لقبيل ردة
دیوان نفس را براسی که تو همچو کسی که بزمی دزد نفس خود را تا بکشد مملعه خود را
اما اللبيب من استسل الاحقاد اما سادة الدنيا والآخرة
براسی که خردمند از استیلا که غمخوار است بر بدستهای دوزخ براسی که خواجه جهان دنیا و آخرت
الاجداد اما الكرم التزعة عن المساوي اما الورع التطهير
بخشندهگانند براسی که کرم از بدیها براسی که ورع از کثرت و تطهیر
عن المعاصي اما النبل التبري عن المخازي اما الشرف
از کاهها براسی که نبل از مروتی جدا است از مساویها براسی که شرف
بالعقل و الادب لا بالمال و الحسب اما انت عدد ايامك
باعتلاست و ادب بهیال و بزرگ دانی براسی که شمار روزگاری
كل يوم يمضي عليك يمضي بعصك فحفظ في الطلب
بهر روزی که میگذرد بر تو میگذرد باده از تو پس و نشین در طلب دنیا

واحد في المكشيب، اما يحبك من لا يملكك و يتنى عليك
در پستان دست بجزا براسی که دوست میدارد تو را که تو را نمی کند با تو و ستاین میکند بر تو
من لا يسمعك اما سمى العبد و عدا لا الله يعاد و عليك
انکه که نمی شنود از تو براسی که نامیده شد و عدا و العدا دی عليك اما
فن كاهنك في معاييك فهو العبد و العادي عليك اما
همه که مدارا میکند با تو در عیبهای تو بر دوست و عدا میکند بر تو براسی که
سمى الصديق صدقنا لا الله صدقك في نفسك و معاييك
نامیده شد صدیق یعنی دوست بهیچین عیبی نیست از برای او راست میدارد تو را در عیبهای تو
من فعل ذلك فاستنم اليه فانه الصديق اما سمى الرقيق
همه که بکند آنچنین بر پادشاهی براسی که دوست است براسی که همیشگی و پیوسته است
الشقيق رقيقا لا الله يرفقك على صلاح دينك فهو
بر رفیق از برای آنکه مدارا و نرمی میکند با تو بر صاحب براسی که دوست است
الرقيق الشقيق اما تعرف قدر النعم بمقاساة صدها
یار مهمان براسی که می شناسی نعمت او را با سزاوارت آن یعنی
اما المرأة لعبة فمن اتخذها فليعطها اما الدنيا حيفة
براسی که زن الت بازیست همه که گرفت زن را پس باید که بدهد او را براسی که دنیا مرد بازیست
والمواخون عليها اشياء الكلاب فلا تمنعهم اخوتهم
و برادر و برادران بر دنیا مانند کلهای سگانند پس از سزاوارت ایشان را برادریشان
من التهاون عليها اما اهل الدنيا كلاب عاوية وسباع
از کنیزان و دریدنی که را بر سر داری براسی که اهل دنیا سگان و وحشیانند و درندگان
صاوية يهر بعضها بعضا و يا كل غريها ذليلها و يقهر
زبانها دارند و از می کنند بعضی ایشان بر بعضی و بخورد و قتل ایشان را و می کنند
كبرها صغرها نعم معقاة و اخرى مهملة الة قد صليت
بزرگ ایشان را که بکند ایشان را چهار پا و در بند و بعضی ایشان را بند و کم بکند تحقیق کند

افه العقل الهوى افه النفس الوكاه بالدينيا افه المشاورة
 افه حزم افه ادب افه تقوى سيفك يمينت افه دى دهن
 انتفاض الاراء افه الملوک سود السيرة افه الوزراء
 شکت المدينت افه بادشاهان بد کرداريت افه وديان
 حبث السرم افه العلماء حب الرئاسة افه الرغوا
 بدردونى وبلایون افه دانشمندان دوستى سرداريت افه کجلمان
 ضعف السياسة افه الحد مخالفة القادة افه الوفاة
 سستی سياست افه سباه مخالفه سرداريت افه دام کردی
 غلبة العادة افه الرعيه مخالفة الطاعة افه الوقوع
 استولامدن خست افه بغيته مخالفه فطانت افه بهر کارى
 قلة الصناعة افه القضاة الطمع افه المدول
 کى قناعت افه قمينان طمع افه داسان
 قلة الورع افه الشجاعة اضعاء الحرم افه الفتوى
 کى بهر کاريت افه دليرى کم کردن کاهيت افه اسوار
 استضعاف الخضم افه الحيل الدال افه العطاء المطل
 ضعیف نمودن دشمنان افه بردهاى خوداريت افه دهن دمیست
 افه الاقتصاد البخل افه الهبة المزاح افه الطلب
 افه میادونى بخلت افه شکوه مزاح کدشت افه خواست
 عدم الحاج افه الملك ضعف الحماية افه العهد
 برینامدن افه مملکت سستی نگهبانیت افه پیمان
 قلة الرعاية افه الرئاسة الفخر افه الثقل کذب
 اندک نگه داشتن افه سردارى با ديدست افه حکایت کردن دروغ گفتن
 الرولة افه العلم ترك العمل به افه العمل ترك
 افه دانش و کمال است بعلم افه عمل ترک کردن

الاحلاص

124
 الاخلاص فيه افه الجود الفقر افه العامة العالم
 باليست در عمل افه بخشش درودش افه علم علم
 الفاجي افه العدل الظالم الجابر افه العمران جور
 بیکداریت افه عدل سمحار بستم افه بکارتی سم
 السلطان افه القدرة منع الاحسان افه اللب العجب
 بادشاه است افه قنایى با دشتن بیکداریت افه حزم بخت
 افه الحديث الكذب افه الاعمال عجز العمال افه
 افه سخن دبیعت افه کداهما با فتنه علمداریت افه
 الامال حضور الاحمال افه الوفاء القدر افه الخضم
 اوزوها رسیدن و فدا گشت افه وفا ببلایونیت افه قنایى
 قوت الامر افه الامانة الخيانة افه الفقهاء عدم
 از دست دادن کارست افه امانت کدشت افه فتنان کلاه داریت
 الصيانة افه الجود التذير افه المعاش سوء التدبير
 افه بخشش دادن بیکداریت افه دلتکانی المیشه بدست
 افه المعاش سوء التدبير افه الكلام الاطالة افه العمل
 افه دوازده گشت افه سخن دوازده گشت افه عمل
 البطالة افه التبع الكسل افه الفناء البخل افه الامل
 کاهلیت افه تا ممانی کاهلیت افه توکلى بخیلیت افه امید
 الاجل افه الخیر قرین السوء افه الاقتدار البغی
 رسیدن و عدالت افه خیر همراه بدست افه زمانى سم
 والعق سناورد من حکم امیر المومنین علی بن ابی طالب
 واز اهل اذه بدست بعضی از ائمه وارنده انجمنی امیر المومنین علی بن ابی طالب
 فی حرف الف با فظ الی امتیاز الشر فی ک
 در حرف الف با فظ اذا یعنی شرم است حضرت مرتضی

إِذَا نَطَقْتَ فَاصْدَقْ إِذَا مَلَكَتْ فَارْفُقْ إِذَا أُعْطِيتْ
 هرگاه سخن گوئی راست گو هرگاه پادشاهی زنی کن هرگاه چیزی داد بشوی
 فَاشْكُرْ إِذَا بَيْعْتَ فَاصْبِرْ إِذَا عَايَنْتْ فَارْفُقْ إِذَا عَايَنْتْ
 بجز شکر هرگاه بفروشی صبر کن هرگاه بدو خاستی زنی کن هرگاه عیبی کنی
 فَاسْتَبِقْ إِذَا أَحْبَبْتَ فَلَا تَكُنْ إِذَا ابْتِغَيْتْ فَلَا تَهْجُرْ
 جانی پیش بگرد هرگاه دوستی کن بیاد مکن دوری را هرگاه دشمنی کن دوری مکن
 إِذَا صَغَيْتْ مَعْرُوفًا فَاسْتَبِقْ إِذَا صَغَيْتْ لِيكَ مَعْرُوفًا
 هرگاه نیکوئی کن پیشان آزا هرگاه نیکوئی کن با تو
 فَاسْتَبِقْ إِذَا مَدَحْتَ فَاحْصِرْ إِذَا ذَمَّتْ فَاقْصِرْ إِذَا
 استکار کن آزا هرگاه ستایش کن کوتاه کن هرگاه نکوهر کن کوتاه ساز هرگاه
 وَعَدْتَ فَاجْرِ إِذَا أُعْطِيتْ فَاجِزْ إِذَا عَزَمْتَ
 وعده کن بخار هرگاه چیزی بدی اندک شمار هرگاه روی آوری
 فَاسْتَكْشِرْ إِذَا امْتَصَيْتْ فَاسْتَحْجِرْ إِذَا احْدَثْتَ فَاصْدَقْ
 مشورت کن هرگاه مکی و اندازی استخاره کن هرگاه سخن گوئی راست گو
 إِذَا مَلَكَتْ فَاعْتِقْ إِذَا رَزَقْتَ فَاتَّقْ إِذَا أَحْبَبْتَ
 هرگاه که خداوند بشوی آزاد کن هرگاه که رزق فقیر کن هرگاه که دوستی کن
 فَاعْتَذِرْ إِذَا حَنِى عَلَيْكَ فَاعْتَظِرْ إِذَا عَاوَدْتَ فَاتَّصِمِ
 عذر خواه هرگاه هم کنی عذر خواه در گذر هرگاه بماندندی تمام کن
 إِذَا اسْتَلَيْتْ فَاعْزِمْ إِذَا وَلَّيْتَ فَاعْدِلْ إِذَا ارْتَايْتَ
 هرگاه طلب تو بر کن روی بماند کن هرگاه در میان دوایی ای عدل کن هرگاه رای بمانی
 فَافْعَلْ إِذَا اهْمَيْتْ فَلَا تَسْخَرْ وَإِذَا امْتَنَنْتْ فَلَا تَخْنِ
 بکن هرگاه که امید داری نسبت بخانت مکن هرگاه که امتیاز داری خانت مکن
 إِذَا صُنِعَ لَكَ مَعْرُوفًا فَادْكُرْ إِذَا صُنِعَ مَعْرُوفًا
 هرگاه که بابت نیکوئی کند بشود یاد کن آزا هرگاه که نیکوئی کنی

فَانْشَ إِذَا زَفَقَتْ فَارْشِعْ إِذَا حَرَمْتَ فَافْعَلْ إِذَا طَلَعَتْ
 خاموش کن آزا هرگاه دزدی داری بشوی زنی کن هرگاه که در میان دوایی ای قانع کن هرگاه که عیبی کنی
 فَاشْبِعْ إِذَا نَاكَدَ الْإِخَارَ سَجِ الشَّاءُ إِذَا احْبَبْتَ فَافْعَلْ
 هرگاه که برادر داری برادر داری کرد
 حَقَّ الْإِخَارَ إِذَا احْضَرْتَ الْإِجَالَ اقْصَحْ الْأَمَالَ إِذَا
 حق بماند جزای را هرگاه رسید وعده را دستاورد امیدها هرگاه
 بِالْعَمِّ نَهَاةَ الْأَمَالَ فَادْكُرْ وَابْعَثْ الْإِجَالَ إِذَا تَغَيَّرَتْ
 بر میل بپایان امیدها یاد کن هرگاه رسید وعده را هرگاه برگردد
 نَبِيَّةُ السُّلْطَانِ تَغْيِرَ الزَّمَانَ إِذَا اسْتَسَاطَ السُّلْطَانُ
 نبوت پادشاه برگردد هرگاه که حزمی جوید پادشاه
 سَلَطَ السُّلْطَانُ إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامَ إِذَا حَلَّتْ
 غالب شود سلطان هرگاه تمام شود جزو کم شود سخن هرگاه فرومانی
 اللَّيَامَ فَاعْتَلِلْ بِالصِّيَامِ إِذَا انْعَمْتَ بِالنِّعَمِ فَقَدْ قَضَيْتَ
 روزگار بپایان بپایان بپایان هرگاه بدی نیت را تحقیق کن بجا آوردی
 شُكْرَهَا إِذَا صَبَرْتَ لِلْحَنَّةِ فَبَلَّغْ حَذَّهَا إِذَا اصْرَبْتَ
 شکر آن نعمت را هرگاه صبر کن در حق بپایان بپایان بپایان هرگاه فزونی کن
 الْفَوَاقِلَ بِالْفَرَايِضِ فَارْضَوْهَا إِذَا عَقَدْتَ عَلَى غَيْرِهَا
 ستمها و فتنها بجز زد کن ستمها را بپایان بپایان بپایان هرگاه عیبی کنی دوری آوری
 خَيْرَ قَامُصُوهَا إِذَا طَالَتِ الصَّحْبَةُ تَأَلَّدْتَ الْحَرَمَةَ إِذَا
 خیر بماند جزای را هرگاه دراز کشد محبت محبت محبت هرگاه حرمت هرگاه
 كَثُرَتْ الْقُدْرَةُ قَلَّتِ الشَّوَّةُ إِذَا امْلَقَتْ فَتَاجِرْ وَاللَّهِ
 بسیار شود قدرتی کم شود اردو هرگاه که بپایان بپایان بپایان بپایان
 بِالصَّدَقَةِ إِذَا غَلَبَتْ عَلَيْكَ أَهْوَاؤُكَ أَوْ رَدَّكَ مَوَارِدُ الْهَلَكَةِ
 بصورت دادن هرگاه غالب شود بر شما آرزوهای شما را بپایان بپایان بپایان بپایان

اذا فسدت النية وقعت البلية . اذا حضرت المنية
 هرگاه بپاشد نیت واقع شود بلیه هرگاه بمسد مرد
 افشخت الامنية اذا ابرتم الخرج فوابه اذا رايتهم
 بسوای خود ابرو هرگاه بپوشید خردا بپوشیدند
 الشرفا بعد واقعه اذا قل الخطاب كثرت الصواب اذا
 تفردا دور شود ازان هرگاه کم شود سخن بسیار شود سادگار هرگاه
 رايم الشرفا بعد واقعه اذا قل الخطا از دحم الجواب
 انبوه آید جواب
 نفى الصواب اذا خفت الخالق خربت اليه اذا قلت
 نیست شود سادگار هرگاه بترس از خدا بگریزی بپوشی هرگاه کم شود
 الطاعات كثرت السيئات اذا ظهرت الخبايا ان
 طاعتها بسیار شود بیعتها هرگاه آشکار شود خبايا بریزد
 البركات اذا ترك القدر بطل الحذر اذا احب الله
 بركتها هرگاه نهد دایم آنچه قدر برده بطل شود حذر جوی هرگاه دوست دارد خدا
 عبدا وعظ بالعير اذا ملك الاراذل هلك الا فاضل
 بنده را بپندرسند با بپوشد هرگاه خداوند شود ناکان بپوشد فاضلان
 اذا اساد السفل خام الامل اذا استولى اللبام
 هرگاه مهر شود فز مایگان دایم باید امید هرگاه غالب شود ناکان
 اضطهد الكرام اذا فسد الزمان ساد اللبام اذا حلت
 بپشتند مردم کرام هرگاه بپاشد زمان مهر شود ناکان هرگاه فزاید آید
 المقادير بطلت التدابير اذا قلت المقدرة كثرة العقل
 تقدیرها بطل شود تدبیرها هرگاه کم شود توانایی بسیار شود حکم جوی
 بالمعادي اذا ابيض اسودك مات اظيک اذا رايت
 بعد بها هرگاه سفید شود سیاه تریدی بمیرد پاک تریدی نماند هرگاه بپوشد

سبحانه يونسك يذكرك فقد احبال اذا رايت الله يوحسك
 تو گماند ترا یونسک یاد کند بر تو یحسک دست دارد ترا هرگاه بیند خدا میگذرد ترا
 من ذكره فقد انفضا اذا اخيت السلامة فاحجب
 از یاد کرد من ذکره دامن دارد ترا هرگاه دوستی دوستی ببرد وری جوی
 مصاحبة الجهول اذا قلت العقول كثرت الفضول
 از یادای نادان هرگاه کم شود حردما بسیار شود دیارده کارها
 اذا رايت عالما فكن خادما اذا فارقت دنيا فكن عليه
 هرگاه بیند عالمی را بپوشد خدما هرگاه جدا شود دنیا برایش آید
 نادما اذا رايت الله سبحانه يبايع عليك النعم مع المعاد
 بنده نادما هرگاه بیند خدا را بپوشد نیتها بر تو نیتها بپوشد
 فهو استدرج لك اذا بوقه الرافع تواضع اذا انفق
 بر تو استدرج است در تو هرگاه بپوشد بوقه تواضع هرگاه انفاق
 الوضيع ترفع اذا قاما حذركم الى الصلوة فليصل
 فرو پایه الوضيع ترفع هرگاه برخیزد بپوشد بپوشد بپوشد
 صلوة مؤدع اذا اردت ان تطاع فاسئل ما استطاع
 نماز مؤدع هرگاه خواهی که طاعت تو برسد بپوشد بپوشد بپوشد
 اذا احسن الخلق لطف النطق اذا قويت الامانة كثرت
 هرگاه بنیک شود حق ناکرد گفت و گو هرگاه استوار شود امانت بسیار شود
 الصدق اذا اكل العقل نقص الشهوة اذا تابعدت
 راستی هرگاه نام شود عقل کم شود شهوة دور شود
 المصيبة قرئت السلوة اذا حلت العرة فاطلبه بالطاعة
 ممت نرسید بود اسایش هرگاه بخونی عزیزی بر بپوشد بپوشد بپوشد
 اذا طلبت الغنا فاطلبه بالقناعة اذا لم يكن ما تريد
 هرگاه بخونی دگر را بپوشد بپوشد بپوشد بپوشد

فَرَدَ مَا يَكُونُ إِذَا طَهَرَتِ الرِّبَّةُ سَاوَتْ الظُّنُونُ إِذَا لَمْ يَكُنْ
 بجزایه آنچه شود هرگاه آشکار شود بدینکه بدستود ۴۰ نیک هرگاه آشود
 مَا تَزِيدُ قَلًا تَبْلُ كَيْفَ كُنْتَ إِذَا غَلَبَتْ عَلَى الْكَلَامِ قَائِلُكَ
 آنچه تو خواهی بر بالمدار هرچند خواهی هرگاه استواری بر سخن بر تو یاد
 أَنْ تَغْلِبَ عَلَى السُّكُوتِ إِذَا كَثُرَتْ ذُنُوبُ الصَّادِقِ
 استوار شوی بر خاموشی هرگاه بسیار شود گناهان دوست
 قُلِ السِّرُّ وَرَبِّهِ إِذَا ابْصَرَتِ الْعَيْنُ الشَّهْوَةَ عَمِيَتْ عَنِ
 گویند سنان هرگاه بیند چشم را اودودا کور شود از
 الْعَاقِبَةِ إِذَا احْتَبَّ اللَّهُ عَبْدًا الْهَمُّ حَسَنُ الْعِبَادَةِ
 پایانکار هرگاه دوست دارد خدا بنده را در اندازد بدلاو نیکو بندگی
 إِذَا اقْرَنَ الْعَزْمُ بِالْحَزْمِ كَمَلَتِ السَّعَادَةُ إِذَا اقْصُرَتْ يَدُكَ
 هرگاه نزدیک شود طهارت بکاری با کمال تمام شود سعادت هرگاه کوتاه شود دست
 بِالْمَكَافَاتِ فَاطْلُ لِسَانِكَ بِالشُّكْرِ إِذَا نَزَلَتْ بِكَ النِّعْمَةُ
 بجز دادن پس ماز کن زبان خود را بشکر هرگاه فرود آید نعمت
 فَاجْعَلْ قَرَأَهَا الشُّكْرَ إِذَا رَأَيْتَ مَظْلُومًا فَاعْنُهُ عَلَى
 بجز آن دوستی از شکر هرگاه ببینی مستبد پس یاری کن او را
 الطَّالِمُ إِذَا رَعِيَ الْمَكَارِمَ فَاحْتَبِ الْمَحَارِمَ إِذَا الْبَقَاءُ
 ستمکار هرگاه نگاه داری نیکوکارا بجز دوری کردن از حرامها هرگاه بپایندی
 لَا يُوْجَدُ فَالْيَعْمُ نَائِلٌ إِذَا كَانَ الْقَدَرُ لَا يَدُ فَالْإِحْرَامُ
 یافتن نشود پس سایش آید نیست هرگاه باشد که قدر در دستش باشد
 طَالِ إِذَا اسْتَخْلَصَ اللَّهُ عَبْدًا الْهَمُّ الدِّيَانَةُ إِذَا احْتَبَّ
 باطل است هرگاه بپا کند خدا بنده را بدلا از داورا بدین داری هرگاه درین
 اللَّهُ سُبْحَانَهُ عِنْدَ احْتِبَالِهِ الْأَمَانَةُ إِذَا اقْرَبْتَ فَاقْبَلْ عَلَى
 خدا بنده را دوست کن که الله سپید و گناه را هرگاه استوار شوی پس استوار شود

لِمَا عَزَا اللَّهُ سُجَّانَهُ إِذَا ضَعُفَتْ قَاصِعَتُ عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ
 طاعت خدا هرگاه ضعیف شوی بجز معصیت از گناهان و نافرمانی خدا
 إِذَا افْقَهْتَ فَتَقَهَ فِي دِينِ اللَّهِ سُجَّانَهُ إِذَا اتَّقَيْتَ فَاتَّقِ
 هرگاه دانستی بجز دانستی در دین خدا که است هرگاه بپرهیزی بپرهیزی
 تَحَارَمَ اللَّهُ إِذَا هَرَبَ الزَّاهِدُ مِنَ النَّاسِ فَاطْلَبَهُ إِذَا طَلَبَ
 از حرامهای خدا هرگاه بگریزد بگریزد از مردم بجز خود را هرگاه بخوندد
 الزَّاهِدُ النَّاسَ فَاهْرَبْ مِنْهُ إِذَا أَلَمَ اللَّهُ عَبْدًا شَغْلُهُ
 زاهد مردم را بگریزد هرگاه کلامی دارد خدا بنده را مشغول سازد او را
 بِحُبِّهِ إِذَا اصْطَفَى اللَّهُ عَبْدًا جَلَبَتْ خَشْيَتُهُ إِذَا رَأَيْتَ
 بدوستی خود هرگاه برگزید خدا بنده را در دوستی خود هرگاه دیدی
 رَبَّكَ يَتَابَعُ عَلَيْكَ النِّعَمَ فَاحْذَرْهُ إِذَا رَأَيْتَ رَبَّكَ يُوَالِي
 پروردگار تو پیوسته است بر تو نعمت را بجز بر تو از هرگاه ببینی
 عَلَيْكَ الْبَلَاءُ فَاشْكُرْهُ إِذَا انْكَرْتَ بِالْكَافِرِ مَلِكُكَ وَإِنْ سَكَتَ
 بر تو بلازا پس شکر او را هرگاه کوراشوی یعنی خداوند تو شود و تو سخن
 عَنْهَا مَلِكُهَا إِذَا اخَذَتْ نَفْسُكَ بِطَاعَةِ اللَّهِ أَوْ مَسَهَا
 از آن سخن تو خود خداوند آن سخن هرگاه بگیری نفس خود را بپای طاعت خدا یا بپای
 وَأَنْ أَبْدَلْتَهَا مَعَاصِي اللَّهِ أَبْدَلْتَهَا إِذَا أَصْلَحْتَ عَنْ
 و اگر بآزادی از نیکوکاری خدا بخار کنی یا نیکوکاری از
 حَكَمَ اللَّهُ فَقِفْ عِنْدَ قُدْرَتِهِ فَإِنَّهُ أَنْ فَاتَكَ مِنْ حَكِيمِهِ
 حکمت خدا پس بایست بنزد توانایی او پس برستی که او از تو هدایت
 مَا يَشْفِيكَ فَلَنْ يَهْوَتْكَ مِنْ قُدْرَتِهِ مَا يَكْفِيكَ إِذَا
 آنچه خوشی بخشد تو پس باز ندارد از تو از قدرت خود آنچه بسازد تو را هرگاه
 وَتَقْتِ بِمَوْدَةِ أَخِيكَ فَلَا تَبَالِي مَتَى لَقِيْتَهُ وَلَقِيكَ
 اعتماد کن بدوستی بهادر خود پس با کمدار هرگاه بری تو باو و با برسد او به تو

اِذَا حَلَمْتَ عَنِ السَّفِيهِ عَمْرٍو فَرَدَّهَا بِحِلْمِكَ عَنْهُ اِذَا احْسَنْتَ
هرگاه بر داری کسی را که از تو غش کرده و او را بر داری برتر از هرگاه میگوئی کسی
 اِلَى اللّٰهِ زَكَّ بِاِحْسَانِكَ اِلَيْهِ اِذَا لَمْ تَكُنْ عَالِمًا نَاطِقًا
بسیار گویا با خداوند از تو نیکوتر از هرگاه نمانی دانای گویا
 فَكُنْ سَمِيعًا وَاعِيًا اِذَا صَعِدَتْ رُوحُ الْمُؤْمِنِ اِلَى السَّمَاءِ
بسیار شناس گوشه دارنده هرگاه بالا رود روح مؤمن به سوی آسمان
 تَحْمِيَتِ الْمَلَائِكَةِ وَقَالَتْ عَجَالًا كَيْفَ نَجَّاهُ مِنْ دَارِ قَسَدٍ فِيهَا
عجالت دارند فرشتگان و بگویند زشتگان چرا چون نجات دادی از خانه فساد آنجا
 خِيَارَنَا اِذَا عَلِمْتَ فَلَا تَفْكِرْ فَمِنْ دُونِكَ مِنَ الْجَهْتِ اِلَ
بجز ما را از دانستن هرگاه باندستی بماند از دیگران از نادانان
 وَلَكِنْ اَقْتَدِ مَنْ فَوْقَكَ مِنَ الْعُلَمَاءِ اِذَا كَانَ هُجُومُ الْمَوْتِ
ولیکن بپروی کسی بآنکه برتر ازست از دانشمندان هرگاه باشد هجوم آوردن مرگ
 لَا يُؤْمِنُ فَمِنْ الْعَجْزِ زَلَّ النَّاهِبُ اِذَا انْقَضَتْ اَمْرًا فَاَمَضَهُ
از و این نمیتوان بود بماند از توانی است از سر برداشتی از برای مرگ هرگاه بگذری کاری را بپایان
 بَعْدَ الزَّوِيَةِ وَمَرَجَعُ الْمَشْوَرَةِ وَلَا تُؤَخِّرْ عَمَلٍ يَوْمَ اِلَى عَدَلٍ
بعد از اندیشه بپایان داری دن و میگردان عمل امروز را بپایان
 وَامْضِ لِكُلِّ يَوْمٍ عَمَلًا اِذَا انْقَضَ حِلْمُكَ فِي نَفْسِكَ تَدَاعَتْ
و بگذران کار هر روز را در روزان کار هرگاه بگذرد زمان تو در نفست باخیزاند
 اَنْفُسُ النَّاسِ اِلَى عَدْلِكَ اِذَا ارَدْتَ اَنْ تَعْظُمَ مَحَاسِنُكَ
انفهای مردم را بسوی عدل تو هرگاه خواهی که بزرگ گردانی نیکوهای خود را
 عِنْدَ النَّاسِ فَلَا تَعْظُمَ فِي عَيْنِكَ اِذَا بَلَغَ اللّٰهُمَّ قَوْفَ
زود مردمان بپایان بزرگ گردانی نیکوهای خود را هرگاه برسد تا کسی بالا
 مِقْدَارِهِ تَكْرُرًا اَحْلَاهُ اِذَا رَأَيْتَ فِي غَيْرِكَ خُلُقًا ذَمِيمًا
انگاده خود بد بشود کالهای او هرگاه بینی در غیر خود خوی بد

فَتَجَنَّبْ مِنْ نَفْسِكَ امْتَالًا اِذَا احْبَبَ لَكَ عَبْدُ اللَّهِ عَصَا عَلَيْهِ الْعِلْمُ
بجز خود را از نفس خود نماند بماند از هرگاه دوست دارد خدا بنده را فرود آید بر دانستی
 اِذَا احْبَبَ لَكَ عَبْدُ اللَّهِ عَصَا عَلَيْهِ السَّكِينَةُ وَالْحِلْمُ اِذَا احْبَبَ لَكَ
هرگاه دوست دارد خدا بنده را بپایان او را بپایان هرگاه دوست دارد خدا
 عَبْدًا اَلْهَمَّ الصِّدْقَ اِذَا اَلَمَ لَكَ عَبْدُ اللَّهِ اَعَانَةً عَلَى اِقَامَةِ
بند را بپایان او را بپایان هرگاه گواهی داری خدا بنده را بپایان او را بپایان
 الْحَقِّ اِذَا لَوَّحْتَ لِلْعَاقِلِ فَقَدْ اَوْجَعْتَهُ عَنَابًا اِذَا حَلَمْتَ عَنِ
هرگاه دند بگردانی بپایان بپایان او را بپایان او را بپایان او را بپایان
 الْجَاهِلِ فَقَدْ اَوْسَعْتَهُ عَنَابًا اِذَا قَدِمْتَ الْفِكْرَ فِي اَفْعَالِكَ
از نادان بپایان بپایان او را بپایان او را بپایان او را بپایان او را بپایان
 عَمَّا قَبْلَكَ فِي كُلِّ امْرَاٍ اِذَا وَصَلْتَ اِلَيْكُمْ اَطْرَافَ النِّعَمِ فَلَا
نیکو شود از برای تو در هر کار هرگاه برسد بپایان کوشهای بپایان
 تَقَرَّرَ وَاَقْصَاهَا بِقَلَّةِ الشُّكْرِ اِذَا صَعِبَتْ عَلَيْكَ نَفْسُكَ قَاصِبٌ
مروانند تا بپایان بپایان او را بپایان او را بپایان او را بپایان او را بپایان
 لَهَا تَذَلُّ لَكَ وَخَادِعٌ نَفْسُكَ عَنْ نَفْسِكَ تَفْذَلُكَ اِذَا
مراورا تادم شود مرزا دبیر بپایان او را بپایان او را بپایان او را بپایان او را بپایان
 خِفْتَ صَعُوبَةَ اَمْرٍ فَاَصْعَبْ لَكَ يَذَلُّ لَكَ وَخَادِعٌ النَّاسِ عَنْ
بترسی از سختی کاری بپایان او را بپایان او را بپایان او را بپایان او را بپایان
 امْتَالًا يَذَلُّ لَكَ اِذَا احْدَثْتَ الْقِدَّةَ عَلَى خَلْمِ النَّاسِ فَاَذْكُرْ
نماند بماند از تادم شود مرزا هرگاه بپایان او را بپایان او را بپایان او را بپایان او را بپایان
 قَدْرَةَ اللَّهِ سُجَّاهُ عَلَى عَقْوَتِكَ وَذَهَابَ مَا اَنْتَ اِلَيْهِمْ عَنْهُمْ
خدا را خدا بر اندر است و رفت آنچه در سینه ایشان از ایشان
 وَبَقَاءُ عَلَيْكَ اِذَا احْبَبَ لَكَ عَبْدُ اللَّهِ اَبْقِ اِلَيْهِ الْمَالَ وَقَصِّ
و ماند بماند بر تو هرگاه دوست دارد خدا بپایان او را بپایان او را بپایان او را بپایان او را بپایان

وَكَيْلَ لَعْنِكَ لِيَعْدِدَ وَتَشْفِي أَنْتَ إِذَا أَقْدَمْتَ مَا لَكَ لِأَحْسَنِكَ
 وکیل لغتک نیست و تشفی انت از اقدمت مالک لا احسنک
 و استخالف الله سبحانه على من خلفه من بعدك بعدت بما
 و استخالف الله سبحانه على من خلفه من بعدك بعدت بما
 قَدِمْتُ وَأَحْسَنَ اللَّهُ لَكَ الْخَلْقَ عَلَى مَنْ خَلَقْتَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ
 قدمت و احسن الله لك الخلق على من خلقت اذا اراد الله
 بَعْدَ خَيْرِ الْهَمَّةِ الْقَنَاعَةُ فَكَفَى بِالْكَفَافِ وَالشَّيْءُ الْعَمَلُ
 بعد خير الهمة القناعة فكفى بالكفاف والشيء العمل
 إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بَعْدَ خَيْرِ الْهَمَّةِ الْاِقْتِصَادَ وَحُسْنَ التَّدْبِيرِ
 اذا اراد الله بعد خير الهمة الاقتصاد وحسن التدبير
 وَحُبُّهُ سُوءَ التَّدْبِيرِ وَالْاِسْرَافِ إِذَا مَلَى لِبَطْنٍ مِنَ الْمَبَاحِ
 و حبه سوء التدبير و الاسراف اذا ملأ لبطن من المباح
 عَمَى الْقَلْبُ عَنِ الصَّلَاحِ إِذَا اغْرَضْتَ عَنْ دَارِ الْفَنَاءِ وَتَوَلَّيْتَ
 عمى القلب عن الصلاح اذا اغرطت عن دار الفناء و تولى
 بِلَادَ الْبَقَاءِ فَقَدْ فَازَ قَدْ جَلَّ وَفُجَّتْ لَكَ أَبْوَابُ الْحَاجِجِ
 بلاد البقاء فقد فاز قد جل و فجت لك ابواب الحاجج
 وَظَهَرَتْ بِالْفَلَاحِ إِذَا اتَّخَذْتَ وَلِيَّكَ أَخَا فُكْرٍ لِعَبْدٍ
 و ظهرت بالفلح اذا اتخذت وليك اخا فكر لعبد
 وَامْنَحْ صِدْقَ الْوَفَاءِ وَحُسْنَ الصَّفَاءِ إِذَا كَانَ فِي الرِّجْلِ خَلْعٌ
 و امنح صدق الوفاء و حسن الصفاء اذا كان في الرجل خلع
 رَابِقَةٌ فَانْظُرْ مِنْهُ أَحْوَاثَهَا إِذَا قَالَ الْقُرْآنُ إِلَى خَلْقٍ جَمِيلٍ
 رابقة فانظر منه احواثها اذا قال القرآن الى خلق جميل
 فَخَذْ نَفْسَكَ بِأَمْثَالِهَا إِذَا اسْتَلَّ الْحَمْنُ فَاقْعُدْهَا فَإِنْ قَامَ مَكَ
 فخذ نفسك بامثالها اذا استل الحمن فاقعد لها فان قام مك

فِيهَا زِيَادَةٌ فِيهَا إِذَا أَحْسَنْتَ الْقَوْلَ فَاحْسِنِ الْعَمَلَ يَجْعَلُ بِكَ
 فيها زيادة فيها اذا احسنت القول فاحسن العمل يجعل بك
 بَيْنَ مِزْيَةِ اللِّسَانِ وَفَضِيلَةِ الْإِحْسَانِ إِذَا أَمِنْتَ بِاللَّهِ تَجَا
 بين مزية اللسان و فضيلة الاحسان اذا امتت بالله تجا
 وَالتَّقِيَتْ مَحَارِمَ مَا جَلَّكَ دَارَ الْإِمَانِ وَإِذَا أَرْضَيْتَهُ لَعْمَكَ
 و التقيت محارم ما جلك دار الامان و اذا ارضيته لعماك
 بِالرِّضْوَانِ إِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلْ فَقَّهَا وَلَا تَسْأَلْ تَعْتَا فَإِنْ
 بالرضوان اذا سالت فاسأل فقها و لا تسأل تعتا فان
 الْجَاهِلُ الْمُتَعَامُّ شَبِيهُ بِالْعَالِمِ وَإِنَّ الْعَالِمَ الْمُتَعَبِّتَ شَبِيهُ
 الجاهل المتعالم شبيه بالعالِم و ان العالِم المتعبت شبيه
 بِالْجَاهِلِ إِذَا التَّقِيَتْ الْحَرَامَاتِ وَتَوَرَّعْتَ عَنِ الشُّبُهَاتِ
 بالجاهل اذا التقيت المحرمات و تورعت عن الشبهات
 وَادَيْتِ الْمَفْتَرِضَاتِ وَتَعَلَّيْتَ بِالْمُؤَافَلِ فَقَدْ اكْتَمَلَتْ فِي
 و اديت المفترضات و تعللت بالمؤافل فقد اكملت في
 الْفَضَائِلِ إِذَا كَانَتْ لَكَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ حَاجَةٌ فَأَبْدِ بِالصَّوَةِ عَلَى
 الفضائل اذا كانت لك الى الله سبحانه حاجة فابد بالصوة على
 النَّبِيِّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ اسْأَلْ اللَّهَ حَاجَتَكَ فَإِنَّ اللَّهَ
 النبي صلوات الله عليه و آله ثم اسأل الله حاجتك فان الله
 سُبْحَانَهُ أَرَادَ أَنْ يُسْأَلَ حَاجَتَيْنِ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقْضِي أَحَدَهُمَا مَتَى
 سبحانه اراد ان يسأل حاجتين فان الله سبحانه يقضي احدهما متى
 الْآخَرَى إِذَا اسْتَوَى الصَّلَاحُ عَلَى الزَّمَانِ وَأَهْلُهُ نَمَّ اسْلَاطُ الظَّنِّ رَجُلٌ
 الاخرى اذا استوى الصلاح على الزمان و اهله نمت اسلاط الظن رجل
 رَجُلٌ لَمْ يَنْظُرْ مِنْهُ حَنْزٌ فَقَدْ ظَلَمَ وَاعْتَدَى إِذَا اسْتَوَى الْفَسَادُ
 رجل لم ينظر منه حنز فقد ظلم و اعتدى اذا استوى الفساد

القلوب اذا رمت الانتفاع بالعلم فاعلموا به واكثروا الفكر في
معانيه بغيره القلوب اذا غلبت عليك الشهوة فاعلمها بالاختصاص
اذا غلبت عليك الغضب فاعلمه بالحلم والوقار اذا فاجاك البلاء
فحتم بالصبر والاستطهار اذا اظهر عليك الصديق سهوا
هجا اذا كرم اصل الرجل كرم معييه وخفضه اذا لم ينفع الكرم
فالامانة اجزم واذا لم يجمع السوط فالشفاعة اجزم اذا كنت
حايلا فعمل واذا سألته عما لا تعلم فقل الله ورسوله اعلم اذا
سمعت من المكر وما يؤذيك فظا طار الى خطبك اذا كنت
كبارا فاعد فيه النظر قبل ختمه فانما عظم على عقلك اذا ناد
عجيب بما انت فيه من سلطانك تحدث لك ابهة او
مخيلة فانظر الى عظم ملك الله وقدرته مما لا تقدر عليه من
فان ذلك ليس من حاجك ويكلف من غرك ونفى لك بما غرك عن
فان ذلك ليس من حاجك ويكلف من غرك ونفى لك بما غرك عن

اذا شاب العاقل شب عقله اذا شاب الجاهل شب جهله اذا قل اهل
 هرگاه پیر شود عاقل جوان شود هرگاه پیر شود نادان همان شود نادان و هرگاه کم شود
 الفضل هلك اهل الجمل اذا رعبت في صلاح نفسك فعليك الاقفا
 دهن بنه شود جوانند زبانی هرگاه اندوختی در سار نظر خود پس بدو بگو
 والفقير والفقير اذا طلق الكلام نية المستمع قلبه السامع
 وحمدي وگویی هرگاه موافق باشد گفتار بانیست سخن گو را بپذیرد از شنونده
 واذا خالف نية لم يحسن موقعة من قلبه السامع اذا علم الرجل
 وهرگاه گفتار مخالف نیت گوینده باشد شنونده در دل شنونده هرگاه بداند مرد
 زاد ادبه وتضاعفت خشيته من ربه اذا كانت محاسن الرجل
 زیاد شود ادب او و در جود نمود قوت او از پروردگار او هرگاه باشد نیکوهای مرد
 اكثر من مساويه فذلك الكامل واذا كان مساوي المحاسن
 بیشتر از بدیهای او همایست کامل و هرگاه باشد برابر نیکوهای او
 والمساوي فذلك المتكاسل واذا اذنت مساويه على محاسنه
 و بدیهای او همایست مرد با دست اواز و هرگاه زیاد شود بدیهای او بد نیکوهای او
 فذلك الهالك اذا اكثر الناعي اليك قام الناعي بك اذا احب الله
 همایست مرد بیهوده هرگاه بسیار باشد نایب بوسیتو بر طرف بیهوده کار بر او و هرگاه دوست دارد
 عبد الله الله رسته و وفقه لطاعته اذا كان الحلم مضده كان
 بنده را در دل در آرد او را و وفیق تعداد او از برای گفت هرگاه باشد محاسبی با بی باقی باشد
 العفو مع حق ما ورد من حكم امير المؤمنين علي بن ابي طالب في حرق بابا
 بخشودن با حق با حق و از حد و از حد امیرالمومنین علی بن ابی طالب در حرق بابا
 ما بار من يدرك الشكر تدوم النعمة بالتواضع تكون الرقة بالافضال
 آنچه از دست می آید تا شکر تدوم النعمة بالتواضع تكون الرقة بالافضال
 عرفش زیاد شود شکر گفتی می آید نعت با فروشی می باشد بلندی با فروتنی دهن
 تعظم الاقدان بالصمت يكثر الوقار بحسن الموافقة تدوم الصلحة
 بزرگ می شود اقدانها با خاموشی بسیار می شود وقار با بهر احوال خشن می باشد صلحت

بالوقار تكثر الهيبة بالحلم تكثر الانصاف بالهدى يكثر
 باوقار زیاد میشود هیبت باحلم زیاد میشود انصاف باهدی زیاد میشود
 الاستبصار بالاثبات يشرق الاخرار بالاحسان
 استبصار و دیدن به اثبات می باشد روشن می شود آخرت با احسان
 يستعبد الاثنيان بالمتن يكذبا الاخوان بالنصفه
 استعبد و بندگی می آید الاثنی با متن می باشد يكذبا الاخوان بالنصفه
 تدوم الوصلة بالمواظبة على الغفلة بالعلم تعرف
 می باشد پیوسته با مواظبت بر غفله با علم می باشد تعرف
 المحكة بالتواضع تزدان الرقة بالنود تكون المحكة
 محک با تواضع می باشد تزدان الرقة بالنود تكون المحكة
 بالجل تكثر المسبة بالتوفيق تكون السعادة بالجوهر
 باجل می باشد تكثر المسبة بالتوفيق تكون السعادة بالجوهر
 تكون السيادة بالشكر يستحب الزيادة باليقين
 می باشد السیاده بالشكر يستحب الزيادة باليقين
 تتم العبادة بحسن العشرة تدوم المودة بالرفق
 تمام میشود عبادت با حسن العشرة تدوم المودة بالرفق
 المودة تكثر المتن تكفر الصنعة بكثرة الجوع تظم الحقيقة
 مروت می باشد متن تكفر الصنعة بكثرة الجوع تظم الحقيقة
 بالمكاره تنال الجنة بالصبر تخف المحنة بالامان يكون
 با مکاره تنال الجنة بالصبر تخف المحنة بالامان يكون
 النجاة بالعافية توجد لذة الحياة بالعقد شح عقود
 نجات با عافی می باشد توجد لذة الحياة بالعقد شح عقود
 الحكمة بذكر الله يستترك النعمة بالامان يستدل
 حکمت با ذکر خدا می باشد يستترك النعمة بالامان يستدل

عَلَى الصَّالِحَاتِ بِالْعَدْلِ تَتَضَاعَفُ الْبِرَّكَاتُ بِالْعَدْلِ
 بِمَعْنَى أَنْ يَكُنْ بِالْعَدْلِ أَفْزَنَ مِمَّنْ لَا يَكُنْ بِالْعَدْلِ
 ثَنَاءُ الْخَيْرَاتِ بِالْبِرِّ يَمْلِكُ الْحَرْفُ فَعَلُ الْمَعْرُوفِ
 بِمَعْنَى أَنْ يَكُنْ بِالْبِرِّ أَفْزَنَ مِمَّنْ لَا يَكُنْ بِالْبِرِّ
 تَسْتَدَامُ الشُّكْرُ بِالْعَدْلِ تُصْلِحُ الرِّعِيَّةَ بِالْفِكْرِ
 بِمَعْنَى أَنْ يَكُنْ بِالْعَدْلِ أَفْزَنَ مِمَّنْ لَا يَكُنْ بِالْعَدْلِ
 تُصْلِحُ الرِّعِيَّةَ بِالْعَدْلِ تَنَالُ الْعِلْمَ بِالْكَلَمِ يَكُونُ الْعِلْمُ بِالْعِلْمِ
 بِمَعْنَى أَنْ يَكُنْ بِالْعَدْلِ أَفْزَنَ مِمَّنْ لَا يَكُنْ بِالْعَدْلِ
 تَكُونُ الْحَيَاةُ بِالصَّدَقِ تَكُونُ الْحَيَاةُ بِالْكَذِبِ تَنْزِيحُ
 بِمَعْنَى أَنْ يَكُنْ بِالصَّدَقِ أَفْزَنَ مِمَّنْ لَا يَكُنْ بِالصَّدَقِ
 أَهْلُ النِّفَاقِ بِالشَّرِّ تَشَانُ الْأَخْلَاقُ بِالصَّدَقِ
 بِمَعْنَى أَنْ يَكُنْ بِالصَّدَقِ أَفْزَنَ مِمَّنْ لَا يَكُنْ بِالصَّدَقِ
 تَكْمُلُ الْمَرْقَةُ بِالتَّوَاضُّعِ فِي اللَّهِ تَتِمُّ الْأَخْوَةُ
 بِمَعْنَى أَنْ يَكُنْ بِالتَّوَاضُّعِ أَفْزَنَ مِمَّنْ لَا يَكُنْ بِالتَّوَاضُّعِ
 بِالنَّانِي تَسْهَلُ الْمَطَالِبُ بِالصَّبْرِ تَذَرُكَ الرِّغَائِبُ
 بِمَعْنَى أَنْ يَكُنْ بِالصَّبْرِ أَفْزَنَ مِمَّنْ لَا يَكُنْ بِالصَّبْرِ
 بِالصَّحَّةِ تَسْتَكْمِلُ اللَّهُ بِالزُّهْدِ تَتِمُّ الْحِكْمَةُ بِالظُّلْمِ
 بِمَعْنَى أَنْ يَكُنْ بِالزُّهْدِ أَفْزَنَ مِمَّنْ لَا يَكُنْ بِالزُّهْدِ
 تَنْوَلُ النِّعَمَ بِالْبَيْعِ تَجْلِبُ النِّقَمُ بِالْإِفْضَالِ يَسْتَرْقُ
 بِمَعْنَى أَنْ يَكُنْ بِالْبَيْعِ أَفْزَنَ مِمَّنْ لَا يَكُنْ بِالْبَيْعِ
 الْأَعْنَاقُ بِحُسْنِ الْعِشْرَةِ بِإِسْنِ الرِّفَاقِ بِالْعِلْمِ تَسْتَمُ
 بِمَعْنَى أَنْ يَكُنْ بِالْعِشْرَةِ أَفْزَنَ مِمَّنْ لَا يَكُنْ بِالْعِشْرَةِ
 الْمَعُوجُ بِالْحَقِّ يَسْتَظْهِرُ الْحَبِجُ بِالزُّقِّ تَذَرُكَ الْمَقَا
 بِمَعْنَى أَنْ يَكُنْ بِالْحَقِّ أَفْزَنَ مِمَّنْ لَا يَكُنْ بِالْحَقِّ

تَحْمَلُ الْمَوْنُ تَكْتَبُ الْجَامِدُ بِالْعِفَافِ تَنْ كَوْنُ الْأَعْمَالِ بِالصَّدَقَةِ
 بِمَعْنَى أَنْ يَكُنْ بِالْعِفَافِ أَفْزَنَ مِمَّنْ لَا يَكُنْ بِالْعِفَافِ
 تَنْفَعُ الْأَجَالَ بِالْإِعْمَالِ يُسَبِّدُ قَعَّ الْبِلَاءِ بِحُسْنِ الْأَعْمَالِ
 بِمَعْنَى أَنْ يَكُنْ بِالْإِعْمَالِ أَفْزَنَ مِمَّنْ لَا يَكُنْ بِالْإِعْمَالِ
 بِحُسْنِ الثَّنَاءِ بِالْإِخْلَاصِ تَرْفَعُ الْأَفْعَالُ بِالطَّاعَةِ يَكُونُ
 بِمَعْنَى أَنْ يَكُنْ بِالطَّاعَةِ أَفْزَنَ مِمَّنْ لَا يَكُنْ بِالطَّاعَةِ
 الْأَقْبَالُ بِالْقِنَاعَةِ يَكُونُ الْغَرَمُ بِالطَّاعَةِ يَكُونُ الْفَوْنُ
 بِمَعْنَى أَنْ يَكُنْ بِالطَّاعَةِ أَفْزَنَ مِمَّنْ لَا يَكُنْ بِالطَّاعَةِ
 بِالْتَكْبَرِ يَكُونُ الْمَقْتُ بِالْتَوَاضُّعِ يَكُونُ الْفَوْنُ بِالْقِنَاعِ
 بِمَعْنَى أَنْ يَكُنْ بِالْقِنَاعِ أَفْزَنَ مِمَّنْ لَا يَكُنْ بِالْقِنَاعِ
 تَحْتَمُ الدُّنْيَا بِالْحَرَمِ يَكُونُ الْعَنَاءُ بِالْيَاسِ يَكُونُ الْفَنَاءُ
 بِمَعْنَى أَنْ يَكُنْ بِالْحَرَمِ أَفْزَنَ مِمَّنْ لَا يَكُنْ بِالْحَرَمِ
 بِالْمَوْصِيَةِ يَكُونُ الشَّقَاءُ بِغَوَارِضِ الْأَقَابِ تَتَكَلَّفُ
 بِمَعْنَى أَنْ يَكُنْ بِغَوَارِضِ الْأَقَابِ أَفْزَنَ مِمَّنْ لَا يَكُنْ بِغَوَارِضِ الْأَقَابِ
 التَّعَمُّدُ بِالْإِثَارِ يَسْتَحِقُّ اسْمَ الْكِرَامِ بِقَدْرِ الْمَذَّةِ
 بِمَعْنَى أَنْ يَكُنْ بِالْإِثَارِ أَفْزَنَ مِمَّنْ لَا يَكُنْ بِالْإِثَارِ
 يَكُونُ التَّنْصِصُ بِقَدْرِ السُّيُورِ يَكُونُ التَّنْصِصُ
 بِمَعْنَى أَنْ يَكُنْ بِالسُّيُورِ أَفْزَنَ مِمَّنْ لَا يَكُنْ بِالسُّيُورِ
 بِرُكُوبِ الْأَهْوَالِ تَكْتَسِبُ الْأَمْوَالُ بِالصَّدَقِ تَنْزِيحُ
 بِمَعْنَى أَنْ يَكُنْ بِالصَّدَقِ أَفْزَنَ مِمَّنْ لَا يَكُنْ بِالصَّدَقِ
 الْأَقْوَالُ بِالسَّخَاءِ تَنْ أَنْ الْأَفْعَالُ بِالْإِخْلَاصِ تَتَفَانُ
 بِمَعْنَى أَنْ يَكُنْ بِالْإِخْلَاصِ أَفْزَنَ مِمَّنْ لَا يَكُنْ بِالْإِخْلَاصِ
 الْعَمَالُ بِالْجُودِ تَسْوَدُّ الرِّجَالُ بِإِسْنِ الْجَانِبِ تَانِسُ
 بِمَعْنَى أَنْ يَكُنْ بِالْجُودِ أَفْزَنَ مِمَّنْ لَا يَكُنْ بِالْجُودِ

النفوس بالاقبال تطهر النفوس بحسن الاخلاق
 مردمان به پیشانی می افتد به بخشنه ماری به خوش خدا
 يطيب العيش بكثر الغضب يكون الطيب بعد
 پاکیزه میگردد به زیاده کثرت به بسیار خشم می باشد از عافیت براسی
 المنطق بحسب الخلافة بالعقول عن الحق تكون
 گفتار به حسب پیروی دوست به بدگوشی از حق می باشد
 الضلالة بالسيرة العادلة بفتح المناوي بالتسا
 گمراهی به سیرت راست به شکایت بهستادین
 الفضائل تكبت المعاري بدوام ذكر الله بنجاء
 دانستنیها انداختن بهشتی گشتن بهشتی یاد خدا به در پیشگاه
 الغفلة بحسن العيش تدوم الوصلة بتكرار الفكر
 غافلگی به خوشی زندگانی به یاد پیوند به پیوسته کردن اندیشه
 يتجارب الشك بدوام الشك يحدث الشك بالشك
 به آزمودن شک به دوام شک به پیش آمدن شک به شک
 بالحكمة يكشف غطاء العلم بوفور لكق يوفى الحلم
 به دانشمندی می کشاید برده دانش به بسیار می شود به باری
 بالعقول تنال ذروق الخلود بالصبر تذرك معالي الامت
 به عقول به دست می رسد به بالایی خیرها به صبر به بانه می شود به باری
 بقدر اهم تكون الموم يقدر القينة يكون الخن
 به اندازه اهمیت به موم به قدر به قینه به کون به خن
 والغموم بالنقوي تقطع حجة الخطايا بالورع
 به غمها به نقوی به قطع به حجة به خطایا به بالورع
 يكون التمتع من الذنا بالحسن الاخلاق تذلل الارواق
 به شود به التمتع من الذنا به الحسن به الاخلاق به تذلل به الارواق

بحسن الصلوة

بحسن الصلوة تكسر الرقاب بصدق الورع يحسن الدين
 به خوبی به صلوة به تکرار به رقاب به بصدق به ورع به حسن به دین
 بالرضا بقضاء الله يستدل على حسن اليقين بالصا
 به رضا به قضاء به الله به استدلال به حسن به یقین به بالصا
 يستدل على الايمان بحسن التوكل يستدل على حسن
 به استدلال به ایمان به حسن به التوكل به استدلال به حسن
 الايقان بكثر التواضع يستدل على تكامل الشق
 به ايقان به کثرت به تواضع به استدلال به تکامل به الشق
 بكثر التوكل يكون التلف بصحة المزاج يوجد
 به کثرت به توکل به کون به التلف به صحة به المزاج به يوجد
 لذة الطعم باصالة التاي يقوي الخبز بترك ملا
 به لذت به طعم به باصالة به التاي به يقوي به الخبز به بترك به ملا
 يقينك سيم لك العقل بكثر الاحتمال بكثر
 به یقین به سیم به لك به العقل به کثرت به الاحتمال به کثرت
 الفصل بالاثار على نفسك تلك الرقاب تجد
 به الفصل به بالاثار به على به نفسك به تلك به الرقاب به تجد
 الرذائل تجوم من القاب بالعمل يحصل الثواب
 به الرذائل به تجوم من القاب به بالعمل به يحصل به الثواب
 لا بالكسل بحسن العمل تحي ثمر العلم لا بحسن
 به لا به الكسل به بحسن به العمل به تحي به ثمر به العلم به لا به بحسن
 بالعمل يحصل الحنة لا بالامور بالاحمال الصالحات
 به بالعمل به يحصل به الحنة به لا به الامور به بالاحمال به الصالحات
 تقول الدرجات يغلبه العادل الوصول الى الشرف
 به تقول به الدرجات به يغلبه به العادل به الوصول به الى به الشرف

المقامات بالاحسان تلك القلوب بالسخاوت بغير حساب
 خفص الجناح ينظم الامور بالفتاح يتنقص السوء
 بالطاعة زلف الجنة للمتقين بالمعصية توصد النار
 للغاوين بقدرا قسام الله للعباد قام وزن العالم
 وعت هذه الدنيا اهلها بالصدق والوفاء تكمل
 المروة لاهلها بالرفق تهون الصعاب بالثاني سهل
 الاسباب بالاحتمال والحلم يكون لك الناس انصارا
 واعوانا يا غانة الملهوف تكون لك من عذاب الله
 حصنا بفضل الرسول يستدل على عقل المرسل بالبرهان
 وسط الوجه بحسن موقع البذل بالثبات رجب الغايب
 صار من صابر الى سوء الاحوال بقدر علو الرفعة
 يكون نكابة الوقعة بالتقوى فزيت العظمة باليقين

يستدل الرحمة بالعقل كمال النفس بالمجاهدة صلاح
 النفس بالعقل صلاح كمال امين بالحمد يستند كل
 شئ بالفكر يحل غيايب الامور بالايمان ينفع الى ذوق
 السعادة ونهاية الحبور بالتوبة يحصل السبات بالا
 يستدل على الصالحات بالطاعة يكون الاقبال
 بالتقوى تنكح الاعمال بكثرة الافعال تعرف انك
 كثر الاحتمال تعرف الحلم بالاحسان تلك الاحوال
 بحسن الوفاء تعرف الايمان بحسن الطاعة تعرف
 بالادب يستدل الفطن بالورع يتنكح المؤمن
 بالجوهر يستدل المجد وحلب الحمد بالاحسان
 تغمد الذنوب بالغفران يعظم المجد بالرفق تدرك
 المقاصد بالبذل تكثر المحامد بالاحسان تلك

الْقُلُوبَ بِالْأَفْضَالِ تَسِيرُ الْعُيُوبُ بِالتَّوَدُّ دَنَاكَ الْجَنَّةُ
 بِالرِّفْقِ تَدْوِمُ تَدْوِمُ الصَّحْبَةِ بِبَذْلِ الرَّحْمَةِ تَسْتَبْرِكُ
 الرَّحْمَةُ بِبَذْلِ النِّعْمَةِ تَسْتَدَامُ النِّعْمَةُ بِالتَّعَبِ الشَّدِيدِ
 تُدْرِكُ الدَّرَجَاتِ الرَّفِيعَةِ وَاللَّاحِظَةُ الدَّائِمَةُ بِصِلَةِ الرَّحِمِ
 تَسْتَلِدُ الذِّمَّةَ بِقَطِيعَةِ الرَّحْمِ تَسْتَحْلِبُ النِّقَمَ بِتَكَرُّرِ الْفَكْرِ
 تَسْلِمُ الْعَوَاقِبُ بِحَسَنِ النِّيَّاتِ تَنْجِي الْمَطَالِبُ بِالتَّنْظِيرِ الْعَوَالِمُ
 تَوْنُ الْمَغَاطِبِ بِالِاسْتِبْصَارِ يَحْصُلُ الْأَعْيَابُ بِالزُّمِ
 الْحَقُّ يَحْصُلُ بِالِاسْتِظْهَارِ بِالْإِحْسَانِ يَسْتَرْقُ الرِّقَابُ
 تَمْلِكُ الشُّهُورُ التَّشْرِعُ عَنْ كُلِّ عَابٍ بِالْكَوْنِ مِنْ خَشْيَةِ
 يَحْصُلُ الذَّنُوبُ بِالرِّضَا عَنْ النَّفْسِ تَطْهَرُ السَّوَابِقُ
 وَالْغُيُوبُ بِالتَّقْوَى تَكْفُرُ الذَّنُوبُ بِبُلُوغِ الْأَمَالِ
 يَهْوِي رُكُوبُ الْأَهْوَالِ بِالْأَكْهَامِ تَذَلُّ رِقَابُ الرِّجَالِ

مَا وَرَدَ مِنْ حِكْمِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 فِي حَرْفِ الْبَاءِ لِفُظِّ بَادِرٍ بَادِرًا قَالَتْ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 بَادِرُ الطَّاعَةِ تَسْقُدُ بَادِرُ الْخَيْرِ تَرْتَدُّ بَادِرُ الْفُرْصَةِ
 قَبْلَ أَنْ تَكُونَ عَصَةً بَادِرُ الْبِرِّ فَإِنْ أَهْمَلَ الْبِرَّ فُرْصَةُ
 بَادِرُ الْعَمَلِ وَكَذَبُوا الْأَمَلَ وَلَا حُظَّ الْأَجَلَ
 بَادِرُ الْأَمَلِ وَخَافُوا بَغْيَةَ الْأَجَلِ تَذَرُكَ الْأَفْضَلَ
 الْأَمَلُ بَادِرُ الْعَمَلِ عَمْدًا نَاصِيًا بَادِرُ الْعَمَلِ مَرْضًا
 جَالِسًا وَمَوْثِقًا خَالِسًا بَادِرُ الْقَبْلِ قَدِيمُ الْغَائِبِ
 الْمُنْتَظَرُ بَادِرُ الْقَبْلِ أَخَذَ الْغَزَا الْمُقْتَدِرُ بَادِرُ
 قَبْلِ الضَّنْكِ وَالْمَضِيقِ بَادِرُ الْقَبْلِ الرُّعُوعُ وَالزُّهْوَ
 بَادِرُ فِي مَهَلِ الْبَيْقَةِ وَانْفِ الْمَشْيَةِ وَانْتَظَارِ التَّوْبَةِ
 وَانْفَسَاخِ الْحَوْبَةِ بَادِرُ وَالْأَيْدَانُ صَحْبَةُ وَالْأَسْنُ

الْمُؤْمِنُ بِشَرِّ الْمُؤْمِنِ فِي وَجْهِهِ وَحَدَّثَهُ فِي قَلْبِهِ
 أَوْسَعُ شَيْءٍ صَدَّقَ أَوْ أَذَلَّ شَيْءٍ نَسَا أَوْ أَذَلَّ
 كُنْ الرِّقَّةُ وَشَنْاءُ السُّفْعَةِ طَوِيلُ غَمَّةٍ بَعِيدُ
 هَمَّةٍ كَثُرَ صَمْتُهُ مَشْغُولُ وَقْتِهِ صَبُورُ شُكْرٍ
 مَعْمُورُ بِنَفْسِهِ ضَمِينُ بَخْلِيَّتِهِ سَمِيلُ الْخَلِيقَةِ لَيْلُ
 الْعَبْدِ نَفْسُهُ أَضْلَبُ مِنَ الصَّلْبِ وَهُوَ أَذَلُّ
 مِنَ الْعَبْدِ مَا وَرَدَ مِنْ حِكْمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَرْفِ الْبَاءِ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 تَأَجَّرَ اللَّهُ تَتَجَّ تَوَسَّلَ بِطَاعَةِ اللَّهِ تَتَجَّ تَمَامُ الْعِلْمِ
 اسْتَعَالَ تَمَامُ الْعَمَلِ اسْتَكْمَالَهُ تَوَقَّ مَعَاصِيَ اللَّهِ تَتَجَّ
 تَفَاكَ بِالْحَيِّ تَتَجَّ تَوَاضَعَ اللَّهُ بِفِعْلِكَ تَتَجَّ بِطَاعَةِ
 تَلَفَكَ تَعْمَلُ الْمَعْرُوفَ مَلَكَ الْمَعْرُوفَ يَضِيعُ الْمَعْرُوفُ

وَضَعَهُ فِي غَيْرِ مَعْرُوفٍ تَأَخَّرَ الْعَمَلُ عَنْوَانُ الْكَمَلِ
 تَصَفِيَّةُ الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ تَأَجَّرَ الْمَلِكُ عَدْلُهُ
 تَنْ كَيْفَةُ الرَّجُلِ غَفْلَةُ تَوَاضَعَ الْمَرْءُ يَرْفَعُهُ تَكْبَرُ الْمَرْءِ
 تَضَعُهُ تَقَرُّبُ الْعَبْدِ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ بِاخْلَاصِ نِيَّتِهِ
 تَعْلَمُ تَعْلَمُ تَكْرِمُ تَكْرِمُ تَفَضُّلُ خِدْمَةٍ وَاعْلَمْ تَقَدَّمَ
 الشُّبْهِ التَّوَاضَعُ تَمَامُ السُّؤْدِ دَائِبُ الصَّنَاعِ تَمَامُ
 الْعِلْمِ الْعَمَلُ بِوَجْهِهِ تَمَامُ الْإِحْسَانِ تَرَكَ الْمُنْ
 بِهْ تَنْزِلُ الْمُتَوَكِّلُ عَلَى قَدْرِ الْمُصِيبَةِ تَنْزِلُ اللَّهِ
 الْمَعُونَةُ عَلَى قَدْرِ الْمَعُونَةِ بِكَادُ ضَمَائِرِ الْقُلُوبِ
 يُطْلَعُ عَلَى سَيِّئَاتِ الْغُيُوبِ تَجَمُّعُ غَضَصِ الْحِلْمِ
 يُطْفِئُ نَارَ الْغَضَبِ بِحَبْرِ الصِّدْقِ وَتَجَنَّبُ الْكُذْبِ
 أَجْمَلُ شِمَةٍ وَأَفْضَلُ أَدَبٍ تَأَمَّلُ الْقَيْبَ عَيْنُكَ

بسم الله الرحمن الرحيم

مَتَّوِينَ الذَّنْبِ أَهْوَنَ مِنْ رُكُوبِ الذَّنْبِ تَعَجُّدُ
 خوار داشتن گناه اسانتر است از گناه کردن شناسیدن
 السَّحَابُ نَجَاحٌ وَتَعَجُّدُ الْأَسْتَدَاتِ إِصْلَاحُ
 ابرو حلقه نجات است و تعجبیدن استادان اصلاح
 يُدِيرُ فَايَاتِ الْقُرْآنِ وَاعْتَبِرُوا بِهِ فَإِنَّهُ ابْلَغُ
 ابرو گردان فواید قرآن و بجا آید که قرآن را بیشتر است
 الْعِبَرُ تَمَيُّزُ الْبَالِيَةِ مِنَ الْفَاقِيَةِ مِنْ أَشْرِفِ النَّظَرِ
 عبرت تمیز پاینده از نیستاوند برترین نظر
 تَأْمُرُ الرَّجُلَ عِفَافَةً وَزِينَةً أَنْصَافُهُ بَقِيَّةُ الْمُؤْمِنِ
 امر مرد را بپارسایی و زینت از حد اوست بقیه مؤمنان
 فِي قَلْبِهِ وَتَوْبَتُهُ فِي اعْتِرَافِهِ تَلَوُّخُ زَلْزَالَةٍ
 در دل اوست و توبه او در اعتراف او تلویخ زلزله
 لَهُ أَمَضُ مِنْ عَنَابِهِ تَرَكَ جَوَابَ السَّئِئَةِ ابْلَغُ
 او را دورتر است از توبه او ترک جواب سئیه ابلغ
 جَوَابِهِ تَوَقَّوْا الْمَعَاجِي وَاجْتَسُوا أَنْفُسَكُمْ عَمَّا
 جواب او را بپرهیزید از نافرمانیها و بپوشانید نفس خود را از نافرمانیها
 فَإِنَّ الشَّقَّ مِنْ أَطْلَقِ فَنَهَا عَنْهُ تَكَلُّوا تَعْدُّوا
 پس بدانید که بدی از هر چه بدتر است و بپرهیزید از او و بشمارید
 فَإِنَّ الْمَرْءَ يَجْنُو بِحَبِّ لِسَانِهِ تَوَخَّ رِضَاءَ اللَّهِ وَتَوَقَّ
 پس بدانید که مرد بپرهیزد با محبت زبانش و بپرهیزد رضای خدا را و بپرهیزد
 سَخَطَهُ وَزَعْنَعُ قَلْبِكَ بِخَوْفِهِ تَحَرَّ رِضَاءَ اللَّهِ
 عداوت او را و بپرهیزد از عداوت او با خوف او بپرهیزد رضای خدا را
 بِرِضَاكَ يَقْدُرُ تَحَبُّبُ إِلَيَّ اللَّهِ تَعَالَى بِالرَّحْمَةِ
 با رضای تو میسر می شود محبت کردن به خداوند تعالی با رحمت

فَمَا لَدَيْهِ

فَمَا لَدَيْهِ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّهُ سَيَجَانُهُ فَإِنَّهُ يَزِلْفُ
 پس بدانید که توکل کن بر خدا پس بر او استوار می شود
 قَدْ تَوَكَّلْ بِكَفَايَةِ الْمُتَوَكِّلِينَ عَلَيْهِ تَقَرُّبُ إِلَى اللَّهِ
 حقیر بپوشید با کفایت متوکلان بر او نزدیکی به خدا
 سَيَجَانُهُ فَإِنَّهُ يَزِلْفُ الْمُتَقَرِّبِينَ إِلَيْهِ تَحَبُّبُ إِلَى اللَّهِ
 پس بدانید که او استوار می شود بر او استوار می شود
 بِالزَّهْدِ فَمَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ نَفَقٌ بِالْحَبِ مِنْهُمْ تَحُلُ
 با زهد و آنچه در پیش رویشان است منافقت است با محبت از میان آن
 بِالْيَأْسِ تَحُلُ فِي أَيْدِي النَّاسِ تَسْلُمُ مِنْ غَوَايِلِهِمْ
 با یأس و آنچه در پیش رویشان است تسلیم می شود از غوایل آن
 وَتَحَرُّبُ الْمَوَدَّةِ مِنْهُمْ تَسْكُفُ بِكُلِّ صِدِّيقٍ إِنْ أَدَّكَ عِنْدَ
 و پناه یابی از دوستی ایشان دست دراز کردن به هر دوستی که در نزد
 نَكَبَةُ الشَّدَةِ تَحَلُّبُ الصَّبْرِ وَالنَّقِيَّةِ فَإِنَّهُ يَغْمُ
 افتادگی در سختی پایداری صبر و پاکیزگی پس بدانید که او غم
 فِي الرِّخَاءِ وَالشَّدَةِ تَامِلُ النَّاسِ خَيْرٌ مِنْ خَوْفِهِمْ
 در آسایش و سختی و اندیشه کردن مردم را از ترس ایشان
 كَلَّاكَ بِالسَّخَاءِ وَالْوَدْعِ فَهَذَا خَلِيلُ الْأَمَانِ وَاشْرَفُ
 کلام تو را با سخاوت و وعده پس بدانید که این دوست و عزیز
 خَلَاكَ بَارَكَ الْعَمَلُ بِالْعِلْمِ غَيْرِ وَاتَّقِ بَتَوَابِ
 خدا را بپرهیزد عمل را با علم و بپرهیزد بپاداش
 الْعَمَلِ بَارَكَ التَّاهِبُ لِلْمَوْتِ وَاعْتِنَامُ الْمَهْلِ
 عمل را بپرهیزد تاهب برای مرگ و رعایت منزلت
 غَائِلٌ عَنْ هَيَّوْمِ الْأَجَلِ تَرَخَّلُوا فَقَدْ خَدَّكُمْ
 غافل است از هیئو اجل ترخلاء پس بدانید که او خدایتان کرد

وَأَسْتَعِدُّوا لِلْمَوْتِ فَقَدْ أَظْلَكُمْ تَحْقِيقُوا فَإِنَّ الْعَاثَةَ
وَأَمَّا مَنْ يَنْوِيهِ أَنْ يَمُوتَ بِمَكْرِهِمْ سَابِقًا لِمَنْ يَكُونُ فِيهِمْ كَيْفَ يَحْقِيقُ
أَمَّاكُمْ وَالسَّاعَةَ مِنْ زُرَائِكُمْ تَجِدُوكُمْ بِئِذَا الْأُمُورُ
وَقَامَتْ أَرْبَابُ شَأْنٍ فِيهَا كَارِهًا فَهَارِشَ
لِلْمَقَادِيرِ حَتَّى تَكُونَ الْحَقِيقَةُ فِي التَّيْدِيدِ تَرَوُّدُ وَأَمِنْ
تَزِيدُ كَيْفَ يَحَابُ تَأْتِيكُمْ بِمَا شَاءَ أَفْعَادِي فِي تَزْيِيدٍ تَزِيدُ كَيْفَ
أَيَّامُ الْفَنَاءِ لِلْبَقَاءِ فَقَدْ لَمْ عَلَى الزَّادِ وَأَمْرٌ تَمُ
بِالْطُّغْنِ وَحَتَمٌ عَلَى الْمُسِينِ يَتَسَرَّ لِسْفَرِكُمْ وَشَمُ
بِزُقِ الْبَحَاةِ وَارْجُلِ مَطَايَا النُّشْمِ تَعْرِفُ حَاوَالِ
بُيُوتِ رُسْكَارِي دِمَارِ كُنْ بَارِكُمْ كُوشِشُ رَا بَحَاثِي كُولِ مَرْدِ
فِي أَشْرِ النِّعَةِ وَكَثِيرَةِ الذَّلِّ فِي الْحَنَةِ تَرَكْ
دُرُ بَرِيدِ نَفْسٍ دِسَارِي خَوَارِي دُرُ رُوحٍ وَكَدَاشِي
الذَّنْبِ شَدِيدٌ وَأَشَدُّ مِنْهُ تَرَكْ الْحَنَةِ تَوَلَّوْا
كُنْهَ تَحْتِشَاتِ دَسْخَلِشِ الْأَذَانِ وَكَدَاشِي تَحْتِشَاتِ رُوحِي كَرْدَاشِي
مِنْ أَنْفُسِكُمْ تَادِيهَا وَأَعْدَلُوا بِهَا عَنْ ضَاوَةِ
أَنْفُسِهَائِي خُودِ أَنْبِرَائِي أَوْ كَرْدَاشِي وَكَدَاشِي تَحْتِشَاتِ أَنْ بَارِيدِ
عَادَاتِهِمَا تَوَلَّى الْأَزْدَلِ وَالْأَحْدَاثِ الذَّلِيلِ دِلِيلِ
خَوْنِهَايِ أَوْ حَكْمِ شَدْنِ فَرُومَاكَانِ دَنُودِ وَلِشَانِ كَهْمِي شَانِ
أَخْلَا لَهَا وَادْبَارَهَا تَاتِنَا أَشْيَاءَ نَسْتَكْتَرُهَا أَنْ يَخْفَا
نَاخِرُ شَدْنِ دَوْلَتِهَا دِمَارِ كُشْتِ دَوْلَتِهَا مِيرُودِهَا جِزْهَائِهَا دِسَارِ مِيرُودِهَا
هَا وَنَسْتَقْلَاهَا أَنْ قَسَمْنَاهَا تَحْرَمُ مِنْ أَمْرِكُمْ
أَنْ جِزْهَائِهَا دِكْمِ مِيرُودِهَا أَنْ جِزْهَائِهَا هَرَكَاهُ بَعَثِي مِيرُودِهَا شَرَاوَرِشِ أَنْ كَارِخُودِ

مَا يَقُومُ بِهِ عَدْرُكَ وَتَثَبُّتُ بِهِ حُجَّتُكَ وَنَفِي إِلَيْكَ
أَنْجَزَا كَمَا يَلَاذِيهِ أَلَدُ بَاخِجِنِ عَدْرُكَ وَبِيَانِ بَاخِجِنِ دَسْخَلِشِ دَسْخَلِشِ
بُرْشَدُكَ تَقَاضِ نَفْسِكَ بِمَا غِبَ عَلَمًا تَامِنُ تَقَاضِي
بُرْشَدُكَ تَقَاضِي نَفْسِكَ بِمَا غِبَ عَلَمًا تَامِنُ تَقَاضِي
غُرَّتْ لَكَ وَاسْتَقْضِ عَلَمًا تَغْنِ عَنْ اسْتَقْضَاءِ غُرَّتْ
غُرَّتْ لَكَ وَاسْتَقْضِ عَلَمًا تَغْنِ عَنْ اسْتَقْضَاءِ غُرَّتْ
عَلَيْكَ تَرَكَ الشُّبُهَاتِ أَفْضَلَ عِبَادَةٍ وَاجْهَلِ عِبَادَةٍ
بُرُوتِ وَالْكَاشِي أَرْذَوَهَا أَفْزَدَ تَغْنِ بَرُوتِ شُكْلِهَا دَسْخَلِشِ خَوِيهِ
تَجَاوَزَ مَعَ الْقَدَرِ وَأَخْسَنَ مَعَ الدَّوْلَةِ تَكْمُلُ لَكَ
دِرْكَدَارِ كَاهِ بَاغَانِي دَسْخَلِشِ كُونِ بَادِ دَوْلَتِ تَاكَمَلِ شَدْنِ مَرْتَبِ
السِّيَادَةِ تَعْلَمُوا الْعِلْمَ تَعْرِفُوا بِهِ وَاعْمَلُوا بِهِ تَكُونُوا
بِرْهِمِ وَمُقَرَّرِي بِرَامُوزِ عِلْمِ رَا تَا شَاخِذِ شَدْنِ بَانِ دَعْلَكِشِ بَانِ تَابَا شَدْنِ
مِنْ أَهْلِهِ تَحَبُّبٌ إِلَى خَلِيلِكَ تَحَبُّبٌ وَأَكْرَمُهُ
أَنْ أَهْلَ عِلْمِ دُوسْتِ دُرُزِ بِسُجُودِ دُوسْتِ دُوسْتِ دُوسْتِ
بِكْرُ مَكِّ وَاتَّهَ عَلَى نَفْسِكَ بِوَتَرَكَ عَلَى نَفْسِهِ وَأَهْلِهِ
بِكْرُ مَكِّ وَاتَّهَ عَلَى نَفْسِكَ بِوَتَرَكَ عَلَى نَفْسِهِ وَأَهْلِهِ
تَجَمَّعَ الْفُصُصُ فَإِنِ لَمْ أَرْجِعْهُ أَجْلُ مِنْهَا عَاقِبَةُ
دَمَكُشِ تَهْمَتِ أَنْدِ دَحْمَارَا بِرُوسِي كُونِ بِرُوسِي كُونِ بِرُوسِي كُونِ بِرُوسِي كُونِ
وَلَا الذَّمُّ مَغْنَةً تَبْنَا الْأَخُوَّةَ فِي اللَّهِ عَلَى التَّنَاصُحِ
دَسْخَلِشِ مَرْزُوقِ بِيَانِي دَسْخَلِشِ مِيرُودِهَا دَسْخَلِشِ مِيرُودِهَا دَسْخَلِشِ مِيرُودِهَا
فِي اللَّهِ وَالتَّبَادُلُ فِي اللَّهِ وَالتَّعَاوُنُ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ
بِرْهِمِ دَسْخَلِشِ دَسْخَلِشِ دَسْخَلِشِ دَسْخَلِشِ دَسْخَلِشِ دَسْخَلِشِ
وَالْتَّنَاهِي عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ وَالتَّنَاصُحُ فِي اللَّهِ وَاخْلَا
وَبَارِ مَعْدُونِ أَنْ نَاخِرِهَا نَهَائِي خُودِ وَبَارِ مَعْدُونِ أَنْ نَاخِرِهَا نَهَائِي خُودِ

الْحَيَّةُ تَخْلُصُ النَّيَّةَ مِنَ الْفَسَادِ أَشَدُّ عَلَى الْعَامِلِينَ
دوستی با کج رویانند
 مِنْ طَوْلِ الْاجْتِمَاعِ تَحْلُوا بِالْأَخْذِ بِالْفَضْلِ وَالْكَفِّ
از دورانی
 عَنِ الْبَيْعِ وَالْعَمَلِ بِالْحَقِّ وَالْإِنْصَافِ عَنِ النَّسْرِ وَاجْتِنَابِ
از ستیم و عمل کردن برایی و داد خواستن از حق و دور شدن
 الْفَسَادِ وَاصْلَاحِ الْمَعَادِ تَزِيدُ فَا مِنْ الدُّنْيَا حُودُ
از بتاهی و ساز اخذ و شهر بردارد از دنیا باور مایند
 بِهِ أَنْفُسُكُمْ غَدًا وَخَذُوا مِنَ الْفَنَاءِ لِلْبَقَاءِ سَرَائِلَ
از آن نفس خود فردای قیامت و بگریز از نیستی به دوام بپوشید
 الْحَيَاءُ وَادِرْعُ الْوَفَاءِ وَاحْفَظُوا الْأَخَاءَ وَافْلُلْ مُحَادَثَةَ
بوشش چاره و دور شدن و وفاداری و نگاه دار برادری را و کم ساز سخن گفتن
 النِّسَاءِ بِكُلِّ لَكِ التَّنَاءِ تَعَالَى اللَّهُ مِنْ قَوِي مَا
بازماند با کامل شود از برتری و دشمنی بر توانست خدا از هر توانایی بفراتر
 وَتَوَاضَعْتَ مِنْ ضَعِيفٍ مَا أَجْرَاكَ عَلَى مَعَاصِيهِ
و افتاد و فرو نهاد از ناتوانی و جود و پناه خفتن را
 تَعْنُوا الْوَجْهَ لِعِظَمَةِ اللَّهِ وَتَحَلَّ الْقُلُوبُ مِنَ
بی افتاد و روی نزاری نزدین هر خدا و بر سر دلها
 مَخَافَتِهِ وَتَمَّا لَكَ النُّفُوسُ عَلَى مَرَاغِيهِ تَنْفُسُوا
منراو و بناد و بولا که میشود و نفسها و خوشنمادی او و بگریزند
 قَبْلَ صِقِّ الْخَنَاقِ وَانْقَادًا قَبْلَ غِيَا السِّيَاقِ
پس از از نترس کوفتی که کرد و در زمان بردار شود پیش از غلبه گیری و از دست رفتن
 تَحَبُّوا الْخِلَّةَ وَالنِّفَاقَ فَمَا مِنْ أَدَمِ الْأَخْلَاقِ
نگاه و کند از غیبتی و دوری و کج رویی که این دو خفتند از کج رویی بدین خیر ماست

تعلوا

تَعْلَمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ وَاسْتَشْفُوا بِنُورِهِ
بیا موزید قرآن را پس بر روی که قرآن و دهن شفا و بهی کنید بر روی قرآن
 فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ تَعْرِفُ حِمَاةَ الرَّجُلِ ثَلَاثَ
بسر و بهی که قرآن شفا و شناسند میشود کوه مرد در جبین
 كَلَامِهِ فَمَا لَا تَعِينُهُ وَجَوَابُهُ عَمَّا لَا يَسْتَلِ عَنْهُ تَعْلَمُ
در سخن او و ما بهی تشابه او را و جواب گفتن او و از آنچه پرسیده میشود از او و دلیلی او را
 فِي الْأُمُورِ تَوَاضَعُوا لِمَنْ تَتَعَلَّمُونَ مِنْهُ الْعِلْمَ وَلَنْ
در کارها فرو نهی کنید مرا کسود که بیاموزید سه از او و عجز را و مرا کسود
 تَعْلَمُونَ تَهُ وَلَا تَكُونُوا مِنْ جَبَانَةِ الْعُلَمَاءِ فَلَا يَقُومُ
کمی آموزند و بولوا و میباشید از کردن گزینان دانشمندان که بیایند
 جِهَانُكُمْ بَعْلُكُمْ تَحَبُّوا تَضَاعُ عَنْ الْقُلُوبِ وَتَسَاخُنَ
زادانی شود در کردن گزینان و دانشمندان از کینه گرفتن دلها و اندوختن
 الصُّدُورِ وَتَدْبُرُ النُّفُوسِ وَتَخَازِلُ الْأَيْدِي تَمْلِكُوا
سینا و بر روی نفسها و خود را بر دستها و با خد و
 أَمْرَكُمْ تَفَكَّرْ قَبْلَ أَنْ تَفْعَلَ وَشَاوِرْ قَبْلَ أَنْ تَقْدِرَ
که موزید و بشند اندیشه کن پیش از آنکه روی از آنکه دست بزن کن پیش از آنکه در روی در کار کن
 وَتَدْبُرْ قَبْلَ أَنْ تَحْمِلَ تَحْتَجَّ مَضِيقُ الْحِلْمِ فَإِنَّهُ
و پندیش پیش از آنکه عمل کنی و تحمل کنی و در کشن و سوزشهای و بهی که را و میسر است و گران
 رَأْسُ الْحِكْمَةِ وَتَمْدُ الْعِلْمِ تَعْلَمُ الْعِلْمَ فَإِنَّكَ
مرحمت و میوه و دانشمندان و دما موزد علم را پس بهی که
 إِنْ كُنْتَ غَنِيًّا زَانِكًا وَإِنْ كُنْتَ فَقِيرًا صَانِكًا
اگر باشی توانگر و بیادار تو را و اگر باشی درویش نگاه دار تو را
 تَوَخَّ الصُّدُقَ وَالْأَمَانَةَ وَلَا تَكْذِبْ مِنْكَ كَذِبُ
برادری کن با راستی و دوری و دوری و کج رویی که دروغ مگو

وَلَا تَحْنَنَّ مِنْ خَاتَمِكَ تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ وَتَعَلَّمُوا مَعَ الْعِلْمِ
 السَّكِينَةَ وَالْحِلْمَ فَإِنَّ الْعِلْمَ خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ وَالْحِلْمُ
 وَزِينٌ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَقِّ مَنْ ذَمَّتْهُ
 نَفْسُهُ نَفْسُهُ يَكِلُهُ مَا بَطَنَ وَلَا يَغْلِبُهَا عَلَيَّ مَا اسْتَيْقَنَ
 قَدْ جَعَلَ هَوَاهُ أَمِيرًا وَطَاعَتُهُ فِي سَائِرِ أُمُورِهِ تَوْقُ
 الْبَيْتِ دَرِي فِي أَوَّلِهِ وَيَلْقَوُهُ فِي آخِرِهِ فَإِنَّهُ يَفْعَلُ فِي الْبَدَنِ
 كَمَا يَفْعَلُ فِي الْأَعْضَانِ أَوَّلُهُ يَحْرِقُ وَآخِرُهُ يُوْرِقُ وَقَالَ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ذِكْرِ الْأَسْلَامِ: يَبْصُرُ لِمَنْ غَرَمَ وَانِيَّةُ
 لِمَنْ تَوَسَّعَ وَعَيْبٌ لِمَنْ اتَّقَطَّ وَجَاهَةٌ لِمَنْ صَدَّقَ
 تَحَرُّصًا وَتَجَنُّبًا سَلَامَةً فَإِنَّهُ لَا يَدُلُّكَ نِقْمَتُهُ
 وَلَا غِنَاءُ بِكَ عَنْ مَغْفِرَتِهِ وَلَا مَلْجَأُ لَكَ مِنْهُ إِلَّا إِلَيْهِ
 تَوْقُ سَخَطُ مَنْ لَا يُخَيِّدُكَ إِلَّا طَاعَتُهُ وَلَا يُدْبِكُ إِلَّا

وَلَا تَحْنَنَّ مِنْ خَاتَمِكَ تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ وَتَعَلَّمُوا مَعَ الْعِلْمِ
 السَّكِينَةَ وَالْحِلْمَ فَإِنَّ الْعِلْمَ خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ وَالْحِلْمُ
 وَزِينٌ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَقِّ مَنْ ذَمَّتْهُ
 نَفْسُهُ نَفْسُهُ يَكِلُهُ مَا بَطَنَ وَلَا يَغْلِبُهَا عَلَيَّ مَا اسْتَيْقَنَ
 قَدْ جَعَلَ هَوَاهُ أَمِيرًا وَطَاعَتُهُ فِي سَائِرِ أُمُورِهِ تَوْقُ
 الْبَيْتِ دَرِي فِي أَوَّلِهِ وَيَلْقَوُهُ فِي آخِرِهِ فَإِنَّهُ يَفْعَلُ فِي الْبَدَنِ
 كَمَا يَفْعَلُ فِي الْأَعْضَانِ أَوَّلُهُ يَحْرِقُ وَآخِرُهُ يُوْرِقُ وَقَالَ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ذِكْرِ الْأَسْلَامِ: يَبْصُرُ لِمَنْ غَرَمَ وَانِيَّةُ
 لِمَنْ تَوَسَّعَ وَعَيْبٌ لِمَنْ اتَّقَطَّ وَجَاهَةٌ لِمَنْ صَدَّقَ
 تَحَرُّصًا وَتَجَنُّبًا سَلَامَةً فَإِنَّهُ لَا يَدُلُّكَ نِقْمَتُهُ
 وَلَا غِنَاءُ بِكَ عَنْ مَغْفِرَتِهِ وَلَا مَلْجَأُ لَكَ مِنْهُ إِلَّا إِلَيْهِ
 تَوْقُ سَخَطُ مَنْ لَا يُخَيِّدُكَ إِلَّا طَاعَتُهُ وَلَا يُدْبِكُ إِلَّا

مَقْصِدُهُ

مَقْصِدُهُ وَلَا يَسْعُكَ الْأَرْحَمَةُ وَالْحَجُّ إِلَيْهِ وَتَوَكَّلْ
 عَلَيْهِ تَعَرَّعَ النَّبِيُّ إِذَا مَنَعَتْهُ بَقَاةٌ مَا مَنَعَكَ إِذَا
 أَوْقَعَتْهُ تَنَافُسًا فِي الْأَخْلَاقِ الرَّغْبَةُ وَالْأَخْلَاقُ
 الْعَظِيمَةُ وَالْأَخْطَارُ الْجَلِيلَةُ يَعْظُمُ لَكُمْ الْجَزَاءُ بِتَادِ
 الْمَكَارِمِ وَسَارِعُوا إِلَى تَحْمِلِ الْمَغَارِمِ وَاسْتَوْفُوا حَقَّ
 مَنْ هُوَ نَائِمٌ حَسَنٌ لَكُمْ فِي الدَّارَيْنِ الْجَزَاءُ وَتَنَالُوا
 مِنَ اللَّهِ عَظِيمًا كَثِيرًا: تَعْصِبُوا الْخِلَالَ الْحَمْدَ
 مِنَ الْخِفْظِ لِلْجَارِ وَالْوَفَا بِالذَّمِّ وَالطَّاعَةَ لِلَّهِ
 وَالْمَعْصِيَةَ لِلْمَلِكِ وَتَحَلُّوا بِمَكَارِمِ الْخِلَالَ: تَنَادَرُوا
 إِلَى عَمَلِ الْأَفْعَالِ وَفَضَائِلِ الْخِلَالَ وَتَنَافَسُوا
 فِي صَدَقِ الْأَقْوَالِ وَبَذَلِ الْأَمْوَالِ: تَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ
 سَخَانَهُ بِالسُّجُودِ وَالرُّكُوعِ وَالْخُضُوعِ لِعَظَمَتِهِ وَتَحَنُّنِ
 كَرَامَتِهِ

مَقْصِدُهُ وَلَا يَسْعُكَ الْأَرْحَمَةُ وَالْحَجُّ إِلَيْهِ وَتَوَكَّلْ
 عَلَيْهِ تَعَرَّعَ النَّبِيُّ إِذَا مَنَعَتْهُ بَقَاةٌ مَا مَنَعَكَ إِذَا
 أَوْقَعَتْهُ تَنَافُسًا فِي الْأَخْلَاقِ الرَّغْبَةُ وَالْأَخْلَاقُ
 الْعَظِيمَةُ وَالْأَخْطَارُ الْجَلِيلَةُ يَعْظُمُ لَكُمْ الْجَزَاءُ بِتَادِ
 الْمَكَارِمِ وَسَارِعُوا إِلَى تَحْمِلِ الْمَغَارِمِ وَاسْتَوْفُوا حَقَّ
 مَنْ هُوَ نَائِمٌ حَسَنٌ لَكُمْ فِي الدَّارَيْنِ الْجَزَاءُ وَتَنَالُوا
 مِنَ اللَّهِ عَظِيمًا كَثِيرًا: تَعْصِبُوا الْخِلَالَ الْحَمْدَ
 مِنَ الْخِفْظِ لِلْجَارِ وَالْوَفَا بِالذَّمِّ وَالطَّاعَةَ لِلَّهِ
 وَالْمَعْصِيَةَ لِلْمَلِكِ وَتَحَلُّوا بِمَكَارِمِ الْخِلَالَ: تَنَادَرُوا
 إِلَى عَمَلِ الْأَفْعَالِ وَفَضَائِلِ الْخِلَالَ وَتَنَافَسُوا
 فِي صَدَقِ الْأَقْوَالِ وَبَذَلِ الْأَمْوَالِ: تَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ
 سَخَانَهُ بِالسُّجُودِ وَالرُّكُوعِ وَالْخُضُوعِ لِعَظَمَتِهِ وَتَحَنُّنِ
 كَرَامَتِهِ

بني حرف الثاء من ذلك بلفظ ثمره **وَالْعِلْمُ** ^{در حرف ثاء بعض ازان لفظ ثمره واراده كفت حقت مرتضى}

ثمره العلم معرفة الله ثمره الايمان الفوز عند الله ثمره ^{ميره علم شناخت خداست ميره ايمان دريافت نماز نزد خدا ميره}

الوعظ الانتباه ثمره العقل الاستقامت ثمره الخرم ^{بزرگداشت بزرگداشت ميره عقل استقامت برائست ميره الخرم}

السلامة ثمره الخوف الامن ثمره المقتنيات الخزن ^{در سلامت ميره ترين اموالست ميره مالها واذخره اذخره}

ثمره الغفلة الصيانة ثمره الدين الايانة ثمره الفكر ^{ميره بختوي در غفلت ميره دين امانت ميره فكر}

السلامة ثمره اللجاج القطب ثمره الخوف الطلب ^{سلامت ميره بختوي بجاهاست ميره تاواني از دست رفتن خواست}

ثمره الحرص العناء ثمره القناعة الغنا ثمره العلم العبادة ^{ميره از رنج است ميره توانگريست ميره خرمدي ميره دانست برستود}

ثمره اليقين النّهادة ثمره العقل لزوم الحق ثمره الادب ^{ميره در استداف ميره بزرگداشت ميره خرد مراهي حقاقت ميره ادب}

ثمره الخلق ثمره النفير ملامة ثمره الفتنة ندامة ^{خوش خويشتن ميره از حد گذشتن و كز مدين ميره از دست دادن بختياري}

ثمره العجب البغضا ثمره المراء الشحنة ثمره الرضا الغناء ^{ميره خود پسني دشمني است ميره ستيزه جوي اندوختن است دشمندي بجاهاست}

ثمره الطمع الشقا ثمره الطاعة الجنة ثمره الولاء بالدنيا ^{ميره طمع بختياريست ميره فرمان برداري بختياريست ميره شوق شدن بدنيا}

عظيم المحنة ثمره الحياء العفة ثمره التواضع المحبة ^{در بزرگداشت ميره انجا غشيان است ميره در تنگي دوستي است}

ثمره الكبر

ثمره الكبر المسببة ثمره العجالة العثاء ثمره العقل صحة ^{ميره كبريائيست ميره شتابدني ميره در پندار ميره خرد ميره عقل}

الاخيار ثمره التجربة حسن الاختيار ثمره الزهد ^{ميره نيكو كاران ميره از ميان خردن كاريست ميره بر چيزي باري}

الراحة ثمره الشك الحيرة ثمره الشجاعة الفيرة ^{آسايشتن ميره همان زدني سرگداشته ميره در لري غرور}

ثمره الكرم صلة الرحم ثمره الشكر زيادة النعم ^{ميره كرم دوستي خويشتن ميره شكر افزوني نعمت}

ثمره طول الحيوية السقم والهدم ثمره العلم العداية ^{ميره در كافي دراز بيماري و بيمريست ميره علم مملو كردن دشمني}

ثمره العمل الاجر عليه ثمره الايشن ابالله الاستوحا ^{ميره عمل مزد عداست ميره جو كزين بخدا ريسفت}

من الناس ثمره العقل مداد الناس ثمره الشر البهيم ^{از مردم ميره خرد مداد است با مردم ميره از بختياريست}

علي العيوب ثمره الذكر استنباط القلوب ثمره الحمد ^{بر عيها ميره ياد خدا روشن شدن دلهاست ميره حمد و سپردن}

شقاء الدنيا والاخرة ثمره التقوي سعادة الدنيا ^{بد بختي دنيا دارمست ميره بزرگاري بختياريست دنيا}

والاخيرة ثمره الاخوة حفظ القرب واهداء العيب ^{دارمست ميره برادري نگاه داشتن چيست است در كين و عيب است}

ثمره القناعة الاخال في المكسب والعرف عن الطلب ^{ميره قناعت اندوختن است ميره دروي كز ايندني از طلب}

ثمره الدين قوة اليقين ثمره الورع صلاح النفس ^{ميره دين استواري يقين است ميره بزرگاري راست ساختن نفس}

ثمره الكبر

وبالدين؛ ثمرة العفة القناعة ثمرة الورع النزاهة
 ثمرة الطمع ذلك الدنيا والآخرة ثمرة الكذب والممانعة
 في الدنيا والعذاب في الآخرة ثمرة الأمل فساد العمل
 ثمرة العلم خلاص العمل ثمرة العقل الصدق ثمرة
 القناعة الغنى ثمرة الحكمة الفوز ثمرة العلم الرفق
 ثمرة الرغبة النقص ثمرة الحرص النضب ثمرة العمل الصالح
 كما صله ثمرة العمل السيئ كاصله ثمرة المعرفة العرف
 عن دار الدنيا ثمرة الايمان الرغبة في دار البقاء
 ثمرة الحكمة التتر عن الدنيا والولة بحنة الماوي
 ثمرة العقل مقت الدنيا وقع الهوى ثمرة المجاهدة
 قهر النفس ثمرة المحاسبة اصلاح النفس ثمرة التوكل
 استئانك فوارط النفس مما ورد من حكم الامير المؤمنين

علي ابن

علي ابن ابي طالب عليه السلام في حرف التاء بلفظ
 ثلاث وثلاثه **ك** عليه السلام ثلاث من كن فيه
 كمال ايمانه العقل والعلم والحلم ثلاث ليس عليهن
 مستزاد حسن الادب ومحاسبة الرب والكف عن المحام
 ثلاث فمن المرقه غرض الطرف وغرض الصوت
 ومشي القصد ثلاث فمن المجاهد لن وم الحق ويحب
 الباطل وركوب الحد ثلاث لا يستود عن ستر المرأة
 والتمام والاحق ثلاث لا يهني لصاحبه عيش
 الحقد والحسد وسوء الخلق ثلاثة يمتحن بها عقول
 الرجال هن المال والولاية والمصيبة ثلث مهلكا
 طاعة النساء وطاعة الغضب وطاعة الشهوة ثلث
 لا ينجي منهن خذمة الرجل صيفه وقيامه عن

جمال العيش القناعة جمال الاحسان برب لا متان
 زینبای زیند کاف قناعت زینبای بیکوئی توک منت نهادست
 جمال القرآن البقرة وال عمران جمال العرف اتمامه جمال
 زینبای قرآن سورته سورته ال عمران زینبای بیکوئی توک منت نهادست
 العالم عمله بعلمه جمال العلم نشی وثمرته العمل به
 دانشمند عمل کردن آیه زینبای دانش را کفنه ساختن علم عمل کردن استنباط
 وصیائته وضعه في اهله جهاد النفس مظهر الجنة
 وکاه و پند علم نهادن علم اهله زینبای بافتن مظهر جهاد است
 جهاد الهوي ثمن الجنة جهاد النفس افضل جهاد
 جنگ کردن با اهرزو بهای جهاد است جنگ کردن با نفس خود فاضلین جهاد است
 جمال القصد بذل على طهارة المولد جا هذ نفسك
 روح پاک و دلالت می کند بر پاک زادی جنگ کردن با نفس خود
 وحاسنها حاسنة الشريك شريك وطالبها بحق الله
 دشمنان دشمن خود کنز بجزو کردن شریک و بار خواه فقر خود را بجهاد خود
 مطالبها تخم خضمة فان اسعد الناس من استدب
 بجهاد خود است دشمن از دشمن خود بر بدی بجهاد دشمنان بر دامن اکتفا و دست دراز
 لحاسنة نفسه جهاد النفس ثمن الجنة فزجهاها
 شمار کردن عمل نفس خود را جنگ کردن با نفس بهای جهاد است بهر که جهاد با نفس خود
 ملكها وبني اكرم ثواب الله لمن عرفها جعل الله سبحانه
 مالک نفس خود شود و این جنگ را برین ثواب خداست مرا که دشمنان را گردانیده است خدای که
 اسما عاليه ما عنهاها وانصا لاخلو ما غشاها جمال
 کوششها را که شهادت از او که کوششها و دشمنها را دشمن سازد از او که دشمنها را دشمن سازد
 الغني يضعه وعلم الفقيه رفة جمال النية سبب
 توانگر و انداز نادان دانش و فقیه بر میدارد او را بجهاد استنباط سبب

بلوغ

بلوغ الامينة جمال المشي هلاك المستشبح جمال الشيا
 رسیدن به امانت نادانی اندیشه اندیش بیایی اندیشه جهل نادانی جوانی
 مقدور وعلمه محقق جمال الخير في المشاورة والاخذ
 معذور و بختیزه است دانش و خوارست زینبای بیکوئی توک منت نهادست و بجای آوردن
 بقول الصيغ جماع الدين في اخلاص العمل ونقص اكمل
 گفتار بندگی گردانیدن دین در پاکیزگی کردار است در کوتاهی کردن و نقص اکمل
 وبذل الاحسان والكف عن الفبيح جماع الشر في الاعترا
 و در کار کردن و باز ایستادن از شیطانیها جماع الشر در مغرور است
 بالهمل والاعمال على الاميل جهاد النفس بالعلم
 بملها و نگه کردن بر امید بندگی کردن نفس با علم
 عنوان العقل جهاد الغضب بالحلم برهان التبدل
 نشان عقلست جنگ کردن با خشم بر داری بیان راست و دروغ
 جماع الشر في مقارنته قرن السوء جماع الغرور في
 گرد آمدن بدی در نزدیکی شقیقت بدست گرد آمدن مغروری در
 الاستنابة الى العدو بجمال القول دليل وفوق العقل
 باز گشت بسوی دشمنان زینبای گفتار دلیل بسیار عقلست
 جميل الفعل يثني عن طيب الاصل جعل الله لكل شئ
 کرد زیبک خرمید و نهد از پاک اصل و کردار کردار است از برای هر چیزی
 قدرا وكل قدرا لا خلا جعل الله لكل عمل ثوابا وكل
 اندازه و برای هر اندازه دعه که اندازه است خدا از برای هر عملی و ثواب و برای
 شئ حسنا وكل اجل كما جعل الله سبحانه حقوق عباده
 هر چیزی شایسته و برای هر عده نوشته گردانیده است خدا را که بندگان خود را
 مقدمة على حقوقه فمن قام حقوق عباده الله كان ذلك
 پیشتر بر حقوق خود بر هر که که بندگان خدا باشد این استادی

مَوْدِيَّ إِلَى الْقِيَامِ بِحَقِّهِ اللَّهُ جَمَاعَ الْخَيْرِ الْمَوَالَةِ فِي
 رَسَائِدِ بَسْمِ اسْتَادَنَ بِحَقِّهَا خَلَا كَرَامَتِ بِيكُونِي دُوسْتِ اسْتَادَنَ دَهْدَه خَلَا
 وَالْمَعَادَاةَ فِي اللَّهِ وَالْحَبَّةَ فِي اللَّهِ وَالْبَغْضَ فِي اللَّهِ
 وَدُشْمَنِي اَنِيراي خَلَا دُوسْتِي اَنِيراي خَلَا وَدُشْمَنِي اَنِيراي خَلَا
 وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَقِّ مَنْ ذَمَّهُ جَعَلَ خَوْفُهُ
 دُكْنَتِ مَرْغَبِي بِرُغْبَادِ سَلَامِ خَلَا دَرْ حَقِّ انْكَرُ كَوْنِ كَرْدِ اَوْرَا كَرْدِ اِنْدَه اِنْتِ
 مِنَ الْعِبَادِ نَقْدًا وَمِنْ خَالِقِهِ صَمَانًا وَوَعْدًا جَالِ
 اَز بِنْدَكَا نَقْدِ وَاَمَادَه دَرْ سَوَارِ اَفْرِيَنْدَه خُودِ بَغْضَانِ دُوعِدَه مَشْفِي كُنْ
 اَهْلَ الْوَعْدِ وَالْحِكْمَةِ وَكَثْرَ مَنَاقِشَتِهِمْ فَإِنَّكَ أَنْ كُنْتَ
 بَابِ جِهَكَا دَايِلِ حَكْمَتِ بِي سَايَكُنْ يَاشَانِ كَفَرَا كَلْمَا كَرْدِي بِسَبْرِ سَبْرِي اَكْرِي اَمِي
 جَاهِلًا أَعْلَمُوا وَإِنْ كُنْتَ عَالِمًا أَرَدْتَ عِلْمًا فِي ذِكْرِ
 تَادَانِ دَانَا سَايَزَنْدَرَا اَكْرِي اَمِي دَانَا دِيَادَه شَوِي دَهْدَانِ دِيرَادِ
 أَلَيْسَ جَعَلَهُمْ مَرِي بَنَلَهُ وَمَوْطَا قَدَمَهُ وَمَا خَذَلَهُ
 شَيْطَانِ كُودَايَنْدَه اِي شَانَا شَانَه بَرَجَزَه وَجَايِ تَادَانِ بَايِ خُودِ وَجَايِ كَرْدَنِ بَنَلَه
 جَمَاعَ الْمَرْوَةِ أَنْ لَا تَعْمَلْ فِي الشَّيْءِ بِأَسْتَحْيٍ مِنْهُ فِي الْعِلَا
 كُودَايَنْدَه جَمَاعَه اِي شَانَه اَسْتَكْرِي اَمِي دُوسْتِ بَايِ اَنَاكُمُ مَرْغَبِي اَنَاكُمُ دَرْ اَشْكَارِ
 جَالِسِ الْعُلَمَاءِ بِنْدَ دَعْلَمِكَ وَبِحَسَنِ أَدَبِكَ وَبِرِّ نَشْكُ
 بَنَشِينِ بَايِ اَسْتَشْدَانِ تَايِ زَادَه شُودِ دَانَشُوقِ وَبِيَكُو شُودِ اِدْرِيَتُو بَايِ زَارِ شُودِ نَفْسُوقِ
 جَالِسِ الْحُكَمَاءِ بِكُلِّ عَقْلِكَ وَتَشْرِفِ نَشْكُ وَتَنْفِ عَنكَ
 بَنَشِينِ بَايِ اَكَلَا تَاكَلِ شُودِ عَقْلُوقِ وَبِرِ سَرَايِدِ نَفْسُوقِ وَنَشْتِ شُودِ اَزْوَاقِ
 جَهْلِكَ جَانِ بِالْحَسَنَةِ وَتَجَاوِزَ عَنِ السَّيِّئَةِ مَا لَمْ يَكُنْ
 تَادَايِ تُو بَايِ اَدَانِ شُودِ بِيَكُووقِ وَبِيَكُووقِ اِي شَانَه اِي شَانَه اِي شَانَه اِي شَانَه اِي شَانَه
 ثَلَاثًا فِي الدِّينِ وَهَذَا فِي سُلْطَانِ جَعَلَ اللَّهُ سُلْطَانَهُ الْعَدْلَ
 رَحْمَتِ دَرْ دِيَنِ وَدُشْمَنِي دَرْ بَادِشَاهِ كُودَايَنْدَه اَسْتَعْدَادِ كَرِيَمَتِ عَدْلِ رَا

قوام

قَوَامِ الْأَنَامِ وَتَنْبَهًا مِنَ الْمَظَالِمِ وَالْأَثَامِ وَتَسْنِيَةً
 سَوْنِ مَرْهَمَانِ وَبِيَاكِي اَزْوَاقِهَا دُكْنَاهَا وَدَرْ شَنْ كُودَايَنْدَه
 لِلْإِسْلَامِ بِجَمَالِ الدِّينِ الْوَرَعِ بِجَمَالِ الشَّيْءِ الطَّعِ بِجَمَالِ
 مَرْهَمَانِ رَا دُشْمَانِي دِيَنِ بِمُوجِزِ كَارِيَتِ دُشْمَانِي بِدِيَنِ مَرْهَمَانِ دُشْمَانِي
 السِّيَاسَةِ الْعَدْلِ فِي الْأَمْرِ وَالْعَفْوِ مَعَ الْقُدْرَةِ بِجَمَالِ
 سِيَاَسَتِ وَنُصْرَانِي اَزْوَاقِهَا دُشْمَانِي دُشْمَانِي اَزْوَاقِهَا دُشْمَانِي اَزْوَاقِهَا دُشْمَانِي
 الْأَخْوَةِ أَحْسَانِ الْعِشَةِ وَالْمَوَاسَاةِ فِي الْعِشَةِ بِجَمَاعِ
 بِمَادِي بِيَكُووقِ كُودَايَنْدَه دُشْمَانِي اَزْوَاقِهَا دُشْمَانِي اَزْوَاقِهَا دُشْمَانِي اَزْوَاقِهَا دُشْمَانِي
 الْحِكْمَةِ الْبَرِّقِ وَحَسَنِ الْمَدَارَةِ جَمَاعَ الشَّيْءِ الْبَحَاجِ
 حَكْمَتِ دُشْمَانِي دُشْمَانِي دُشْمَانِي دُشْمَانِي دُشْمَانِي دُشْمَانِي
 وَكَثْرَةَ الْمَادَةِ جَمَاعَ الْخَيْرِ فِي أَعْمَالِ الْبَرِّ جَمَاعَ نَفْعِ
 دُشْمَانِي سِيَنَه اَسْتِ كُودَايَنْدَه بِيَكُووقِ دُشْمَانِي اَزْوَاقِهَا دُشْمَانِي اَزْوَاقِهَا دُشْمَانِي
 فِي اصْطِنَاحِ الْخَيْرِ وَالْإِحْسَانِ إِلَى الْخَيْرِ جُودًا لَأَسَانِ
 دُشْمَانِي بِيَكُووقِ كُودَايَنْدَه بَايِ اَزْوَاقِهَا دُشْمَانِي اَزْوَاقِهَا دُشْمَانِي اَزْوَاقِهَا دُشْمَانِي
 يَجِدُ وَأَعْلَى قَبِيحِ الْأَمْتِنَانِ جُودًا لَأَسَانِ تَوْجِبًا لِحُكْمِ
 مَرْهَمَانِ اَدِي اَزْوَاقِهَا دُشْمَانِي اَزْوَاقِهَا دُشْمَانِي اَزْوَاقِهَا دُشْمَانِي
 جَاوِرًا الْقُبُورِ تَعْبِيرًا جَاوِرًا الْعُلَمَاءِ تَسْبِيحِي فِي حَقِّ
 بَرَكُورِ بِيَكُووقِ كُودَايَنْدَه بَايِ اَزْوَاقِهَا دُشْمَانِي اَزْوَاقِهَا دُشْمَانِي اَزْوَاقِهَا دُشْمَانِي
 مِنْ ذَمِّهِمْ جَعَلَ الشَّيْطَانُ لَأَمْرَهُمْ مَا لَكَ وَجَعَلَهُمْ
 دُشْمَانِي اَنَاكُمُ اَوْرَا كُودَايَنْدَه اِي شَانَه اِي شَانَه اِي شَانَه اِي شَانَه اِي شَانَه
 لَهُ أَشْرَاكَ أَفْرَحَ فِي صَدْرِهِمْ وَدَبَّ وَدَرَجَ فِي حُجُومِ
 اَنِيراي كَا خُودِ شَرِيكَ بِسُوءِ قِيَادَتِهِ دُشْمَانِي اَزْوَاقِهَا دُشْمَانِي اَزْوَاقِهَا دُشْمَانِي
 فَتَنْظُرُ بِأَعْيُنِهِمْ وَنُطْقَ السَّنَةِ وَرَكِبَ بِهِمُ الذُّلَّ وَزَيْنَ
 بِسُوءِ قِيَادَتِهِ بِخَشْمَتِ اِي شَانَه وَبِيَكُووقِ اِي شَانَه اِي شَانَه اِي شَانَه اِي شَانَه

أهل

لم الخطل فعلى في شركة الشيطان في سلطانة ونطق
 خطارا کارکنده در صورت شرکت خود زیاد شایع خود و بگوید
 بالباطل علی لسانه و در من حکم امیر المومنین علی بن
 باطلرا ... و زیاد خود ... و در من حکم امیر المومنین علی بن
ای طالب علیه السلام في حرف الحاء يلفظ حسن قال
 ای طالب ... در حرف حاء تلفظ من گفت
عليه السلام من الصورة اول السعادة حسن الشكر
 خوبي صورت اول بختی است خیر شکر گفتی
 يوجب الزيادة حسن الصورة الجمال الطاهر حسنة
 واجب میگرداند زیادتی بخیرا خوبي صورت زیبای طهارت خوبي نیت
 جمال السر ان حسن العقل جمال البواطن والطاهر حسن
 زیبای سرهاست خوبي خرد زیبای درونهاست و پیرونها خوبي
 الخلق للنفس وحسن الخلق للبدن حسن الخلق افضل
 خوبي از برای نفس و خوبي از برای بدنت خوبي خرد از برای نیت
 الدين حسن الشهادة حصن القدم حسن العشرة يستقيم
 دین است خوبي آرزو پناه توانایی است خوبي دزدکافی میسر میسر
 المودة حسن الصحبة تزيد في محبة القلوب حسن الادب
 دوستی را خوبي تنگینی و یاری میافزاید در دوستی دها خوبي ادب
 ترفع النسب حسن الدين من قوة اليقين حسن الادب
 میافزاید خوبي دین از برای یقین است خوبي ادب
 خردی از برای فضل خردی حسن الظن بالحق القلب
 میان بدنهاست و افزونی نیت خوبي کفایت آسایش دل
وسلامة الدين حسن النية من سلامة الطوبى حسن
 وسامتی دین است خوبي نیت از برای و پاکیزگی از برای نیت خوبي

السياسة يستديم الرئاسة حسن التدبير ويحبب التذ
 سیاست پایداریست در ریاست خوبي چاره خردی و دوری از برای کبر کردن
 من حسن السياسة حسن السياسة قوام الرعية
 از خوبي سیاست خوبي سیاست به بیان کردن و رعایت
 حسن العدل نظام البرية حسن الحلم دليل وقور
 خوبي عدل سزادار مردم است خوبي بردباری ساجد است بسیار
 حسن الظن تخفف الحزم و ينجي من تقلد الاثم حسن الظن
 خوبي گمان سبکی میگرداند از زور و در سبکی میگرداند از پروی گناه خوبي گمان
 من احسن الشيم وافضل القسم حسن التوفيق خير قاصد
 از خوشترین کردار است و افزونی نیت بخشی است خوبي سازبخت بهترین
 حسن العقل افضل ما يد حسن اللقاء يزيد في تأكيد
 خوبي خرد افزونی جزایاست خوبي به هم میآید در سخت کردن
 الاخاء يخرج الاجر ويحمل الثناء حسن العفاف من شيم
 برادر می آید و جزای میبرد و در نهایت است خوبي تنگی از کدوهای
 الاشراف حسن التقدير مع الكفاف خير من السعي
 برتر است خوبي اندازه کردن با بسندگی بهتر است از کوشیدن
 في الاسراف حسن ظن العبد بالله على قدر حاجته له
 در بیهوشی اندازه دادن گمان به اندازه امید است اندازه
 حسن توكل العبد على الله سبحانه على قدر يقينه به
 خوبي توکل را میگرداند به بر خوار و کبر است اندازه امید به
 حسن التدبير يني قليل المال وحسن التدبير يني كثير المال
 خوبي چاره سازی افزونی میگرداند مال کم را خوبي به اندک خردی است میگرداند
 ويسأل التدبير يني كثير حسن الظن من افضل
 و میپرسد بر اندک خردی به میگرداند بسیار خردی است کفایت افزونی نیت کردار است

وَاَجْرُكَ الْعِطَاءَ بِحَسَنِ الشَّيْءِ وَلِ الْعِطَاءِ وَاسْمُهُ الشَّيْءُ
 وافرودنی بخشش است خوشی کشاده روی خوشی بخشش و اسامی و سخاوت است
 حَسَنُ الظَّنِّ اَنْ تَخْلَصَ الْعَارَ وَتَرْجُوَ مَنْ اَنْ يَعْقِبَ
 خوشی گمانی است که پاکیزه گردان عمل را امیدواری از خدا بزرگ درگذرد
 عَنْ ذَلِكَ حَسَنُ الْاِخْتِيَارِ وَاصْطِنَاعِ الْاَحْزَارِ وَفَضْلُ
 از لغزیدن خوشی برگزیدن و نیکی کردن با ازدگان و افریدن
 الْاِسْتِظْهَارِ مِنْ دَلَالِ الْاَقْبَالِ حَسَنُ الْعِنَافِ وَالرِّضَا
 پشیمانی جستن از نشانهای پیش رفتن و نیکی خوشی بر هر کاری و نیکی و خوشنودی
 بِالْكَفَافِ مِنْ دَعَائِمِ الْاِيْمَانِ حَسَنُ الزَّهْدِ مِنْ اَفْضَلِ الْاِيْمَانِ
 با بخت پندیده مانده از ستونهای ایمانست خوشی پارسایی از افزونی ایمانست
 وَالرَّغْبَةِ فِي الدُّنْيَا يَفْسِدُ الْاِيْقَانُ حَسَنُ الْخَلْقِ خَيْرُ قَرِينٍ
 و در دهری آوردن در دنیا بقاء می سازد درست دانی خوشی خوشی و همی خوشی است
 وَالْعَجَبُ دَائِدُ فَنٍ حَسَنُ التَّوْفِيقِ خَيْرُ مَعِينٍ وَحَسَنُ
 و خود پسندی در درست پندار خوش ساز می بخشد بهتر یاری کنند از شکر
 الْعَمَلِ خَيْرُ قَرِينٍ حَسَنُ الْخَلْقِ مِنْ اَفْضَلِ الْقَسَمِ وَحَسَنُ
 بهتری و نیکی است خوش خوشی از افزونی نعمت است بهتری
 حَسَنُ الظَّنِّ تَجِي مِنْ تَقَلُّبِ الْاَثَمِ حَسَنُ الْفَنَاعَةِ مِنَ الْعَفَا
 خوش گمانی میرساند از گرفتاری گناه خوشی قناعت از پارسایی است
 مِنْ شَمِّ الْاَشْيَاءِ حَسَنُ السَّيْرِ عِنْدَ حَسَنِ الشَّرِّ
 از کردهای برتر است خوشی کردار نشانه و نموده خوشی کردار است
 حَسَنُ السَّيْرِ جَمَالُ الْقُدْرَةِ وَحَسَنُ الْاَمْرِ حَسَنُ وَجْهِ
 خوشی کردار زیبایی توانایی است خوشی توان دخی خوش رویی
 الْمَوْنِ حَسَنُ عِيَايَةِ اللَّهِ بِهِ حَسَنُ الْبَشَرِ اَحَدُ الْبَشَرِ
 مسلمانان خوشی عیانت خدایت مسلمان خوشی جهمی یکبار و مرز است

حسن اللقاء

حَسَنُ اللَّقَاءِ اَحَدُ النِّجَاحِ حَسَنُ الْخَلْقِ اَحَدُ الْعِطَاءِ حَسَنُ
 خوشی لقاء یکبار و درستی است خوش خلقی یکبار و خوشی است خوش
 السَّيْرِ اَحَدُ الرَّاخِيَةِ حَسَنُ الْاَدَبِ اَفْضَلُ سَبَبٍ وَاشْفِ
 رهایی یکبار و درستی است خوشی ادب افزونی بر دین است و برتری
 سَبَبٍ حَسَنُ الْيَاسِ اَحَدُ مِنْ ذَلِ الْطَلَبِ حَسَنُ الْاَخْلَاقِ
 حاره است خوشی تامل نمودن زیباری است از خواری خواندن خوشی خوشی
 بِي هَانِ كَرَمِ الْاَعْرَاقِ حَسَنُ الْاَخْلَاقِ يَدْرُ الْاَزْوَاقِ وَوَلَوْ
 نماینده گرامی بودن و نیکی خوشی خوشی خوشی یاراند در قهر و خویشتن سازد
 التَّفَاقُ حَسَنُ الْخَلْقِ رَأْسُ كُلِّ بَرٍّ حَسَنُ الشَّيْءِ شِمَّةٌ كُلِّ خَيْرٍ
 یاری یاراند خوشی خلق سر هر نیکی است خوشی کشاده روی کردار هر اوست
 حَسَنُ الصَّبْرِ طَلَبَةُ النَّصْرِ حَسَنُ الصَّبْرِ عَوْنٌ عَلَى كُلِّ
 خوشی پهلوانی بخشد و یزدان است خوشی صبر یاریست بر هر کار
 اَمِنْ حَسَنُ الصَّبْرِ مَلَائِكَةُ كُلِّ اَمِنْ حَسَنُ الصَّبْرِ مَلَائِكَةُ كُلِّ
 کاری خوشی صبر پیاد هر کاریست خوشی
 التَّوْبَةِ بِجَوَالِ الْخَوْبَةِ حَسَنُ الْاِسْتِغْفَارِ تَحْصِنُ الذُّنُوبَ
 توبه و باز گشتن از گناه را خوشی از توبه است از خیرا می شکند گناهان را
 حَسَنُ الْخَلْقِ يُوْرِتُ الْحَيَّةَ وَيُوْكَدُ الْمَوْدَةَ حَسَنُ الْعَمَلِ
 خوشی خلق پیوندی آورد دوستی دوستی دوستی دوستی کردار
 خَيْرُ زَخْرٍ وَافْضَلُ عَدَّةٍ حَسَنُ الْبَشَرِ مِنْ دَعَائِمِ الْبَحَاثِ
 بهتر برساند و زیست و افزونی پنداری است خوشی کشاده روی از ستونهای و ستیاریست
 حَسَنُ الْاِسْتِدْرَاكِ عِنْدَ اَنْوَاعِ الصَّلَاحِ وَاللَّهُ اعْلَمُ بِمَا وَرَدَ
 خوش نیکی و دریافت نموده شایستگی است
 حَكَمُ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ عَمَّ فِي حَرْفِ الْكَلَامِ بِالْمَقْطُوعِ
 حکمهای امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب در حرف حاکم مطلق

وَالْعَقُوبَةُ خَلَاوُ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ حُبُّ النِّيَاهَةِ
 آفت حضرت مرتضی دوسنی دنیا هر گناه است دوسنی آگاهی
رَأْسُ كُلِّ بَلِيَّةٍ حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ الْفِتَنِ رَأْسُ الْمَحْنِ حُبُّ
 هر بلا و آفت دوسنی دنیا هر فتنه است ویناد بختناست دوسنی
الدُّنْيَا سَبَبُ الْفِتَنِ حُبُّ الرَّأْسَةِ رَأْسُ الْمَحْنِ حُبُّ الدُّنْيَا
 دنیا سبب فتنه است دوسنی سرداری هر بختناست دوسنی دنیا
يُوجِبُ الطَّعْنُ حُبُّ الْفَقْرِ كَسْبُ الْوَرَعِ حُبُّ الْمَالِ يُفْسِدُ
 واجب میگرداند طعنه دوسنی درویش بدستی آورد بر هر کاری دوسنی مالت بقاء میکند
حُبُّ الْمَالِ يُقْوِي الْأَمَالَ وَيُفْسِدُ الْأَعْمَالَ حُبُّ الْمَالِ يُوهِنُ
 دوسنی مال استوار میسازد امیدها را و بنده میسازد کودارها را دوسنی مالت بیست میسازد
الدِّينَ وَيُفْسِدُ الْبَقِيَّةَ حُبُّ الْأَطْرَافِ وَالْمَدْحُ مِنْ أَوْثَقِ فُرُصٍ
 دین را و بقاء میسازد دوست دافیه دوستی خرم آمد و شایسته استوار است که با همی
الشَّيْطَانُ حُبُّ الدُّنْيَا يُفْسِدُ الْعَقْلَ وَيَصِمُ الْقَلْبَ عَنْ سَمَاعِ
 شیطان است دوسنی دنیا بقاء میکند عقل را و میسازد در را از شنیدن
الْحِكْمَةِ وَيُوجِبُ الْمَ الْعِقَابَ حُبُّ الْعِلْمِ وَحُسْنُ الْحُلُمِ
 حکمت و واجب میگرداند عذاب سخت را دوسنی علم و خوشی بردباری
وَلَزِمَ الصَّوَابَ مِنْ نَضَائِدِ أَوَّلِ الْأَنْبَابِ حَلَاوَةُ الْأَجْرِ
 دسماهی راستی از آفرینهای خدایان خدایان خدایان شریفی آخرت
تَذْهَبُ مَضَاضَةُ شَقَاءِ الدُّنْيَا حَلَاوَةُ الدُّنْيَا مَرَارَةُ الْآخِرَةِ
 میبرد سوزش برنجی دنیا را شریفی دنیا تلخی آخرت
وَسَوْقُ الْعَقَبِيِّ حَلَاوَةُ الظُّفْرِ بِحُورِ مَرَارَةِ الصَّبِيِّ حَلَاوَةُ الْأَمْنِ
 و بهجالی آخر کار شریفی بین و زکری با خبر میگرداند صبر را شریفی ایمنی را
يُنْكَدُهَا مَرَارَةُ الْخَوْفِ وَالْحَذَرِ حَلَاوَةُ الْمُقَصِّصَةِ يُفْسِدُهَا
 کم میسازد تلخی ترس و کداره جستن شریفی نافرمانی را بقاء میسازد سختی

الْعَقُوبَةُ خَلَاوُ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ حُبُّ النِّيَاهَةِ
 سختی بازخواست شریفی آفرین میسازد تنگ دسماهی شریفی دنیا
صَبْرٌ وَغَدَاوُهَا سَعَامٌ وَاسْتِبَابُهَا رَامٌ حُبُّ الدُّنْيَا يُعْرِضُ
 صبرست و غورش دنیا زهرهاست و پیوندهای دنیا بوشه است دنیا کلاوی
مَوْتٌ وَصَحْبُهَا عَرْضُ الْأَسْقَامِ وَدَرَّةُ الْحِجَامِ حُسْبُ الْخَلَا
 مرگست و تنگ دسماهی کلاوی بیماری است و باریدن سیلاب است کوه آفرینش
الْوَفَاءُ حُطُّ عَمْدَاتِ الْوَفَاءِ مُحْسِنُ لِكَ الْخِرَاءِ حُبُّ
 وفاست بنیاد عمل خود را بنیادان وفا تا نیکو شود مرنا قیام کوه
الرَّجُلُ مَالُهُ وَكِرْمُهُ دِينُهُ حُسْبُ الرَّجُلِ عَقْلُهُ وَمَرْوَتُهُ
 مرد مالت او است و کرم مرد دین او است کوه مرد دانش او است و جوانمردی
خَلْقُهُ حُسْبُ الْمَرْءِ عَلَيْهِ وَجَمَالُهُ عَقْلُهُ حُسْبُ الْأَدَبِ
 خوی کوه مرد دانش او است و زیبایی او خوی خرد او کوه ادب
أَشْرَفُ مَنْ حُسْبُ النَّسَبِ حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ تَامُوا مِنْ اللَّهِ
 برتر است از کوه نسب بشمارید نشانه های خود را تا این باشد از درگاه خدا
الرَّهْبُ وَتَدْرِكُوا عِنْدَهُ الرَّغْبُ حُسْبُكَ مِنْ تَوَكُّلِكَ
 ترس و دوری میبرد نزد او دوسنی او در دنیا بنام است از توکل تو
إِنْ لَا تَدْرِي لِيَزْكُ بِحَيِّ إِلَهِ اللَّهِ سَجَانُهُ حُسْبُكَ مِنْ
 انست که بینی مرد ز خود را روانه کنند سکر خدای که با کسند بر نامت را از
الْقَنَاعَةُ غَنَاؤُكَ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ لَكَ جَدَّ السَّيِّئَانِ يَقْطَعُ
 قناعت به نیاز و توانگری تو با نعم و روزی که خدایان بفرستد بی بورد
الْأَوْصَالُ وَجَدَّ السَّيِّئَانِ يَقْطَعُ الْأَجَالَ جَدَّ السَّيِّئَانِ أَمْرٌ
 پیوندها را و بی بورد زبان بی بورد و عدها را بی بورد زبان گذران است
مِنْ جَدَّ السَّيِّئَانِ حِفْظُ اللِّسَانِ وَبَدَلُ الْأَجْسَانِ مِنْ أَفْضَلِ
 از بی بورد بزرگ نگاه داشتن زبان و دادن و در کار کردن از افزونی

فضایل انسان، حد الحکمة الاعراض عن دار الفناء والتو
 اذینما از عیانت اندازد حکمت ندی گردانند از خانه پایانی و شغلی
 بدار البقاء و حد العقل النظر في العواقب والرضا بما جری
 بخانه پایداری اندازد غرر نگاه کردند در آخرها و خوشی و ناخوشی میکند
 به القضاء حرام علی کل عقل معلول بالشهوة ان یقطع
 بآن حکم خدا حرامست بر هر خردی گرفتاریده از و لایم برید و از چوب
 بالحکمة، حفظ الدین ثم المعرفة و راس الحکمة
 بحکمت نگاه داشته دین موه مرکت و سر حکمت
 حرام علی کل قلب متوکل بال دنیا ان تسکنه
 حرامست بر هر دل شیفته بدینا اینک اقام نماید و
 التقوی حد العقل الانفصال عن الفانی و الاقنا
 بر هر کاری اندازد عقل بود و نیست از پایداری و پیوستگی
 بالباقي حصنوا أموالكم بالزکوة، حصنوا الأعراض
 به پایداری پناه دهید و مایه خود را بزکوة و دینا آید و عرضهای خود را
 بالأموال حسن الأفعال مصداق حسن الأموال
 به مالها خوبی کردارها راست اورد و خوبی کتارها است
 حصنوا الدین بال دنیا ولا تحصنوا الدین بال دین
 در پناه آید دین را بدینا و پناه سازید و دنیا را بدین
 حصنوا الآخر بترك الدنيا ولا تحصنوا بترك
 بدست آید آخر را بترک دنیا و حاصل میکنند بترک
 الدین دنیا حاصل الامنی الأسف حاصل المقام
 الدین دنیا حاصل امیدها بشیاقی است حاصل نافرمانیها
 التلّف حاصل التواضع الشرف حق و باطل و کل
 تلفات حاصل فروتنی بر تریست خواست و باطل و هرگز ازین

اهل

اهل حفظ التجارب راس العقل حق یفرختر من
 ندانند و نگاه داشتن از پایداری عقلست و حق و زیان است و شغلی از
 حکم باطل سر حق الله سبحانه علیکم فی السیر الی الشکر
 باطلی که بشناود دارند حق خدا بر شما آدم آسانی نکوی و شکر است
 و فی العسی الرضا و الصبر حسن الصبر ملائک کل امر
 در دشتی خشنودیت و صبر خویشتن و صبر بنیاد هر کار است
 حق علی العاقل ان یضیف الی رائه رای العقل و
 حق است بر عاقل اینکه بفراید بسوی اندیشه خود اندیشه خردمند و پیوستد
 الی علمه علوم العلماء، حفظ العقل بخالفه الهوی
 بسوی دانش خود دانشمندان نگاه داشته عقلست بخالف از دست
 والعرف عن الدنيا، حفظ ما فی الوعاء يستدل الکواء
 بر کشتن از دنیا نگاه داشتن آنچه در است و شکر است
 حق علی العاقل ان یستدیم الاستیصاد و ترک الا
 خواست بر خردمند که پیشه طلب راه راست کند و ترک کند خود را بی
 حق علی العاقل العمل للعاد والاستکثار من الزاد
 خواست بر عاقل که کار او از نوای خود باشد و طلب زیاده و شکر است
 حفظ ما فی یدک خیر لك مما فی یدک غیرک، حاکم
 نگاه داشتن آنچه در دستت بهتر است از آنچه در دست غیرتست بشمار
 نفسک لنفسک فان غیرها من لا نفس لها حسیب
 نفس خود را از برای نفس خود پس بدین غیرتست از نفسها مرشد و شمارنده
 غیرک حکمة الی رفعة و جملة الغیر یضعه حسد
 غیرتست حکمت فردیانه بر میدارد و زیاده و نادانی و توکل و بخت از دوا کرد و حسد
 الصدیق من سقم المودة، حراسة النعم فی صله
 دوست از بیماری دوستی نگاه داشتن نعمتها در پیوستن

الرَّحْمَ حُلُولِ النِّقَمِ فِي قَطِيعَةِ الرَّحْمِ حَارِبُوا هَذِهِ الْقُلُوبَ
 فَاِنْ سَرِيعَةً الدَّائِرَ حَكَمَ عَلَى اَهْلِ الدُّنْيَا بِالشَّقَاءِ وَالْفَنَاءِ
 وَالْذَمَارِ وَالْيَوَارِ حَاسِبُوا انْفُسَكُمْ قَبْلَ انْ تَحَاسِبُوا
 وَانْ تَوَكَّلُوا قَبْلَ انْ تَوَازَنُوا حَاسِبُوا انْفُسَكُمْ بِاَعْمَالِكُمْ
 وَطَالِبُوا بِادَاءِ الْمَفْرُوضِ عَلَيْهَا وَالْاِخْذِ مِنْ فَنَائِهَا
 لِقَائِهَا وَتَنْوُدُوا وَتَأْهَبُوا قَبْلَ انْ يَتَغَوَّضَ اَمْحَقُ الدُّنْيَا
 بِالسَّمَوَاتِ وَتَحْبِثَ بِالْعَاجِلَةِ وَتَنْبُتَ بِالْغُرُورِ تَحُلَّتْ
 بِالْاُمَالِ وَحَارِبُوا انْفُسَكُمْ عَلَى الدُّنْيَا وَاصْرِفْهَا عَنْهَا فَاِنْهَا
 سَرِيعَةُ الزَّوَالِ كَثِيرَةُ الْاَزَالِ وَشَبْكَةُ الْاِثْقَالِ
 حَدِيثُ كُلِّ مَجْلِسٍ يُطَوَّى مَعَ بَسَاطَةِ حَكْمِ عَلِيٍّ مُكْثَرِي
 الدُّنْيَا بِالْفَاقَةِ وَاعْيُنُ مَنْ غَنِيَ عَنْهَا بِالرَّاحَةِ حَقٌّ عَلَى
 الْعَاقِلِ انْ يَنْهَرَّهَا قَبْلَ ضَرْبِ حَقِّ عَلَى الْمَلِكِ اَنْ يَسْقِ
 عَاقِلُ

نَفْسُهُ قَبْلَ جَنْدِهِ خَزَنَ الْقُلُوبَ تَحْصُلُ الذُّنُوبُ حُسْنُ التَّوْبَةِ
 بِحُجُوبِ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وَصْفِ الْمُنَافِقِينَ حَسَدُوا
 الرِّجَاءَ وَكَدُّوا الْبِلَاءَ وَتَقَيَّطُوا الرِّجَاءَ لِهَمِّ كُلِّ طَرَفٍ
 وَآلِي كُلِّ قَلْبٍ شَفِيعٌ وَكُلُّ شَيْءٍ مَوْعٍ وَسُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 عَنْ الْجَمَاعِ فَقَالَ حَيَاءٌ بَرِيعٌ وَعُورَاتٌ بِجَمْعِ اشْيَاءٍ شَيْءٍ
 بِالْمَحْنُونِ الْاَصْرَارُ عَلَيْهِ هَرَمٌ وَالْاَفَاقَةُ مِنْهُ بَدَمٌ فِي حِلَالِهِ
 الْوُلْدَانِ عَاشِرَافَتْنِ وَانْ مَاتَ احْرَنُ حَيَا الرُّجُلِ مِنْ نَفْسِهِ
 ثُمَّ الْاِيْمَانُ حَسَنُ الْخَلْقِ يُورِثُ الْحَيَّةَ وَيُولِدُ الْمَرْوَةَ
 حَسَنُ الْعَمَلِ خَيْرُ زَخْرٍ وَافْضَلُ عَدُوٍّ حَاصِلُ الْمُنَى الْاَسَفُ
 وَتَمَرُّدُ الْمَلَفِّ حُلُولُ انْفُسِكُمْ بِالْعَفَافِ وَتَحْبِثُوا التَّبَذِيرَ
 وَالْاَسَافَ فَمَا وَرَدَ مِنْ حَكَمِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَرْفِ الْخَاءِ بِلَفْظِ خَيْرٍ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 بَرِّقَادُ سَلَامُ خَلَا دَرْوُفُ خَا بِلَفْظِ خَيْرٍ كُنْتُ حَفِيَّةً مَرْتَقِي

خَيْرُ الْمَوَاضِعِ الْعَقْلُ خَيْرُ السِّيَاسَاتِ الْعَدْلُ خَيْرُ الْفِعْلِ
بمهرین بخشند عقلت بمهرین سیاست عدلت بمهرین توانگری
 غِنَى النَّفْسِ خَيْرُ الْجِهَادِ جِهَادُ النَّفْسِ خَيْرُ الْعِلْمِ مَا يَبْعَثُ
توانگری نفس است بمهرین عزای عزای نفس است بمهرین علی است که بخشد
 خَيْرُ الْمَوَاضِعِ مَا رَدَّ خَيْرُ الْكَلَامِ الْإِبْرَارُ خَيْرُ الْإِبْرَارِ الْإِثَارُ خَيْرُ الْإِثَارِ
بمهرین جندی است که از نافرمانی بمهرین بگوید بمهرین بگوید بمهرین بگوید
 صِحَّةُ الْأَخْيَارِ خَيْرُ الْبِرِّ مَا وَصَلَ إِلَى الْأَخْيَارِ خَيْرُ الثَّنَاءِ
بمهرین بگوید بمهرین بگوید بمهرین بگوید بمهرین بگوید
 مَا جَرَى عَلَى السَّنَةِ الْإِبْرَارُ خَيْرُ الْعَمَلِ مَا قَضَى فَرْضَكَ
بمهرین بگوید بمهرین بگوید بمهرین بگوید بمهرین بگوید
 خَيْرُ مَوَالِكَ مَا وَفَى عَرَضَكَ خَيْرُ الْأَعْمَالِ مَا اكْتَسَبَ
بمهرین مالها بگوید بمهرین بگوید بمهرین بگوید بمهرین بگوید
 شُكْرُ خَيْرِ الْأَمْوَالِ مَا اسْتَبْرَقَ خَيْرًا خَيْرُ مَا خَرِيتَ مَا عَطَاكَ
شکری بمهرین مالها است که بدهد بمهرین بگوید بمهرین بگوید
 خَيْرُ الْأُمُورِ مَا أَصْحَلَ خَيْرُ الدُّنْيَا حَسَنُ وَشْيِهَا نَدَمُ
بمهرین کارها است که سبب کرد از دنیا خوب دنیا حسرت بدی دنیا اصل
 خَيْرُ الضَّمِكِ التَّبَسُّمُ خَيْرُ الْحِلْمِ التَّحَلُّمُ خَيْرُ الْأَعْمَالِ مَا
بمهرین خنده تبسم یعنی بخندد بمهرین بگوید بمهرین بگوید بمهرین بگوید
 الدِّينُ خَيْرُ الْأُمُورِ مَا اسْتَفْرَعَ الْيَقِينَ خَيْرُ الْعِلْمِ مَا قَارَنَهُ
دین را بمهرین کارها است که بگوید از راستی بمهرین بگوید بمهرین بگوید
 الْعَمَلُ خَيْرُ الْكَلَامِ مَا لَا يَمْلِكُ وَلَا يَقْدِرُ خَيْرُ الْأُمُورِ مَا أَدَّى
بمهرین بگوید بمهرین بگوید بمهرین بگوید بمهرین بگوید
 إِلَى الْإِخْلَاصِ خَيْرُ الْعَمَلِ مَا أَصْحَبَهُ الْإِخْلَاصُ خَيْرُ الْعَوَانِ
بمهرین دها بی بمهرین کاری است که باز کرد از او اخلاص بمهرین بگوید بمهرین بگوید

الدِّينُ الْوَرَعُ خَيْرُ الْأُمُورِ مَا عَرَى عَنِ الطَّعْنِ خَيْرُ الْبِرِّ مَا وَصَلَ
دین برچیز کار است بمهرین کارها است که بگوید از طعن بمهرین بگوید بمهرین بگوید
 إِلَى الْمُحْتَاجِ خَيْرُ الْأَخْلَاقِ أَبْعَدُهَا مِنَ الْحَاجِ خَيْرُ الصَّدَقَةِ
بمهرین محتاج بمهرین جفا دور است از ستم بمهرین بگوید بمهرین بگوید
 اخْفَاها خَيْرُ الْهَمِّ اغْلَاها خَيْرُ الْأَخْوَانِ أَقْلَهُمْ مَصَانِفَةً
بمهرین بگوید بمهرین بگوید بمهرین بگوید بمهرین بگوید
 فِي النَّصِيحَةِ خَيْرُ السَّخَامِ صَادَفُ مَوْضِعِ الْحَاجَةِ خَيْرُ
در نصیحت بمهرین جفا بگوید بمهرین بگوید بمهرین بگوید
 النَّفْسِ أَنْ كَاهَا خَيْرُ الشَّمِّ أَنْ ضَاهَا خَيْرُ الْإِخْتَارِ مَا
نفسها بگوید بمهرین بگوید بمهرین بگوید بمهرین بگوید
 الْأَخْبَارُ خَيْرُ الْغُرُوفِ مَا أَصِيبَ بِهِ الْأَبْرَارُ خَيْرُ الْكِرَمِ
بمهرین بگوید بمهرین بگوید بمهرین بگوید بمهرین بگوید
 جَوْدٌ لَا طَلَبَ مَكَافَاةٍ خَيْرُ الْأَخْوَانِ مَنْ لَا حُوجَ إِخْوَانَهُ خَيْرُ
بخشش است بمهرین بگوید بمهرین بگوید بمهرین بگوید بمهرین بگوید
 إِلَى سِوَاهِ خَيْرِ اخْوَانِكَ مَنْ عَنَفَكَ فِي طَاعَةِ اللَّهِ سَخَا
بمهرین بگوید بمهرین بگوید بمهرین بگوید بمهرین بگوید
 خَيْرُ مَا اسْتَنْجَحْتَ بِهِ الْأُمُورَ ذَلِكَ اللَّهُ سِجَانَهُ خَيْرُ اخْوَانِكَ
بمهرین بگوید بمهرین بگوید بمهرین بگوید بمهرین بگوید
 مَنْ وَاسَاكَ وَخَيْرُ مَنْ مَنَ كَفَاكَ خَيْرُ اخْوَانِكَ مَنْ
بمهرین بگوید بمهرین بگوید بمهرین بگوید بمهرین بگوید
 إِذَا احْتَجَّ إِلَيْهِ كَفَاكَ وَإِنْ احْتَجَّ إِلَيْكَ اعْتَفَاكَ
بمهرین بگوید بمهرین بگوید بمهرین بگوید بمهرین بگوید
 خَيْرُ مَنْ صَاحَبْتَ ذُو الْعِلْمِ وَالْحِلْمُ خَيْرُ مَنْ شَاوَرْتَ
بمهرین بگوید بمهرین بگوید بمهرین بگوید بمهرین بگوید

ذو القربى والعلم وأولو التجارب والخبر خيرا لأمور ما
 عن الحق خيرا لأعمال ما زانه الرفق خيرا لأمور المقصود
 اللواتم خيرا لأعمال ما اعان على الكارم خيرا لخلق
 الرفق خيرا لكلام الصدق خيرا لآخوان من لم يكن على
 اخوانه مستقضي خيرا لافراد من كان على نفسه امرا
 خيرا لمعرف ما لم يتقد به المظل ويتعقبه الممن
 خيرا للناس من ان غضب حلم وان ظلم عفو وان ايسر
 احسن خيرا للناس من نفع الناس خيرا للناس من
 تحمل موونه الناس خيرا خصا للنساء شي خصا
 الرجال خيرا لخلال صدق المقال ومكارم الافعال
 خيرا للملوك من امان الجود واحيا العدا خيرا للدينا
 نهيك وشي ما عتيد خيرا لشكر ما كان كافلا بالمزيد
 خيرا لاجتماع

خبر از دانش و علم و اولو التجارب و خبر خيرا لأمور ما
 عن الحق خبر لآعمال ما زانه الرفق خبر لأمور المقصود
 اللواتم خبر لآعمال ما اعان على الكارم خبر لخلق
 الرفق خبر لكلام الصدق خبر لآخوان من لم يكن على
 اخوانه مستقضي خبر لافراد من كان على نفسه امرا
 خيرا لمعرف ما لم يتقد به المظل ويتعقبه الممن
 خيرا للناس من ان غضب حلم وان ظلم عفو وان ايسر
 احسن خبر للناس من نفع الناس خبر للناس من
 تحمل موونه الناس خبر خصا للنساء شي خصا
 الرجال خبر لخلال صدق المقال ومكارم الافعال
 خيرا للملوك من امان الجود واحيا العدا خبر للدينا
 نهيك وشي ما عتيد خبر لشكر ما كان كافلا بالمزيد
 خبر لاجتماع

خبر لاجتماع اقراره التوفيق خيرا لآخوانك من كثر اغصانه لك
 في الحق خبر الاستعداد ما اضر المعاد خيرا لآعمال
 عين الهوى وافر بها من السداد خيرا من صحة من لا
 بمحو جك الى حاكم بينك وبينه خيرا لآخوانك من اساك
 خيرا لآخوان من اغتالت عين عتبه خيرا لآخوان انضهم
 وشي هم اغشهم خيرا لآلناس او رعمهم وشي هم افجرهم
 خيرا لآخوان من اذا فقدته لم تحب البقاء بعده خيرا
 العباد من اذا احسن استنسى واذا اساء استغفر خيرا لآلناس
 من اذا اعطى شكر واذا ابتلى صبر واذا ظلم عفا لآخوانك
 من سارع الى الحق وحديثك اليه وامرك بالبر واعانك
 عليه خيرا لآخوانك من دعاك الى صدق المقال بماله
 ونديك الى افضل الاعمال بحسن اعماله خيرا لآلناس
 خيرا لاجتماع

خبر از اجتماع اقراره التوفيق خبر لآخوانك من كثر اغصانه لك
 في الحق خبر الاستعداد ما اضر المعاد خبر لآعمال
 عين الهوى وافر بها من السداد خبر من صحة من لا
 بمحو جك الى حاكم بينك وبينه خبر لآخوانك من اساك
 خبر لآخوان من اغتالت عين عتبه خبر لآخوان انضهم
 وشي هم اغشهم خبر لآلناس او رعمهم وشي هم افجرهم
 خبر لآخوان من اذا فقدته لم تحب البقاء بعده خبر
 العباد من اذا احسن استنسى واذا اساء استغفر خبر لآلناس
 من اذا اعطى شكر واذا ابتلى صبر واذا ظلم عفا لآخوانك
 من سارع الى الحق وحديثك اليه وامرك بالبر واعانك
 عليه خبر لآخوانك من دعاك الى صدق المقال بماله
 ونديك الى افضل الاعمال بحسن اعماله خبر لآلناس
 خبر لاجتماع

يَوْمَكَ وَشَيْءَ مَا اسْتَفْسَدَتْ بِهِ قَوْمَكَ خَيْرُ النَّاسِ مَنْ أَخْرَجَ
مردمانی که کار تو را خراب نکند
 الْحَرَمَ مِنْ قَلْبِهِ وَعَصَى هَوَاهُ فِي طَاعَةِ رَبِّهِ خَيْرُ النَّاسِ
آنکه از دل خود حرام را ببرد و در طاعت پروردگار خود را ببرد
 مَنْ طَمَعَ مِنَ السَّمَوَاتِ قَلْبُهُ وَقَعَ غَضَبُهُ وَارْضَى بِهِ خَيْرُ النَّاسِ
آنکه بخواهد از آسمانها دل ببرد و در غضب خود را ببرد
 خَيْرُ النَّاسِ مَنْ كَانَ فِي نَفْسِهِ سَخِيًّا شَكُورًا خَيْرُ النَّاسِ
بهترین مردمان آنست که باشد در دل خود سخاوتمند و شکرگزار
 مَنْ كَانَ فِي عَمَلِهِ مَوْثِقًا صَبُورًا خَيْرُ خَوَانِكَ مِنْ ذَلِكَ
آنست که باشد در عملش پابنده و صبور
 عَلَى هُدًى وَكَسْبِكَ نَفْسٌ وَصَدِّكَ عَنْ اتِّبَاعِ هَوَاكَ
پروا راست و حاصل کن از برای تو و بر کن از پیروی از هوا
 خَيْرُ مَنْ صَحِبَتْ مِنْ وَهْمِكَ بِالْآخِرَةِ وَزَهْدِكَ فِي الدُّنْيَا
بهترین کسی که باشد با تو در دنیا و زهد در آخرت
 وَاعَانِكَ عَلَى طَاعَةِ الْمَوْلَى خَيْرُ النَّاسِ مَنْ زَهَّدَتْ
و یاری کند تو را در طاعت پروردگار
 نَفْسُهُ وَقَلَّتْ رَغْبَتُهُ وَمَاتَتْ شَهْوَتُهُ وَخَلَصَ انْتِمَاءُهُ
نفس او دگر باشد و خواهش او در دنیا باشد و بماند و بماند و بماند
 وَصَدَقَ انْفِقَانُهُ خَيْرُ الْأُمُورِ مَا سَهَّلَتْ ضَائِدُهُ وَحَسَّنَتْ
و راست باشد در استقامت او
 خَوَانَتُهُ وَحَدَّثَتْ عَوَاقِبُهُ خَيْرُ الْأُمُورِ أَنْ تَعْمَلَ مَا عَمِلَ
از خیرهای او
 وَاحْتَدَّهَا عَاقِبَتُهُ خَيْرُ مَوَالِكِ مَا كَفَاكَ خَيْرُ خَوَانِكَ
و سوده تر آنست که از او بگریز

مِنْ وَاسَاكَ خَيْرُ مَنْ وَرَثَ الْأَيَّامَ الْأَيَّامَ الْأَدَبِيَّ خَيْرُ
تمامی کند از تو
 الْعَطَاءِ مَا كَانَ عَنْ غَيْرِ طَلِبٍ مَا وَرَثَ مِنْ حِكْمِ امْرِئٍ مَلُومٍ
و خیر آنست که باشد غیر طلب از حکمت کسی که مورد لعنت است
 عَلَى بِنِ ابْنِ طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَرْفِ الْخَاءِ بِالْفَتْحِ
علی بن ابی طالب
 الْمَطَاقِ وَالْأَمَلِ السَّلَامُ خَذَ عَلَى عَدْوِكَ بِالْفَضْلِ
مطلق گفت حضرت مرتضی
 فَإِنَّهُ أَحَدُ الظُّفَرَيْنِ خَذَ بِالْعَدْلِ وَاعْظُ بِالْفَضْلِ خَذَ
بسیار است یکی از دو ظفر است یکی عدل را یکی فضل را
 بِالْفَضْلِ الْمُنْقَبِ خَذَ مِنْ أَمْرِكَ مَا يَقُومُ بِهِ عَذْرُكَ
برودش از امر تو ببرد آنچه از تو عذر است
 وَتَعَبْتُ بِهِ جَنَّتِكَ خَذَ مَا لَا يَنْفَعُ لَكَ لِمَا لَا يَنْفَعُ لَكَ وَلَا
دیده است از تو ببرد آنچه از تو نفع ندارد
 نَفَارُكَ خَذَ الْقَصْدُ فِي الْأُمُورِ فَمَنْ أَخَذَ الْقَصْدَ خَفَتْ
نیست از تو ببرد راه راست را
 عَلَيْهِ الْمَوْنُ خَذَ الْحِكْمَةَ أَنَّى كَانَتْ فَإِنَّ الْحِكْمَةَ ضَالَةٌ
برده است از تو ببرد حکمت را هر جا که باشد
 كُلِّ مُؤْمِنٍ خَذَ مِنْ قَسَلِ الدُّنْيَا مَا يَلْفَنِيكَ وَدَعَا
هر مؤمن است ببرد از دنیا آنچه بپوشد تو را
 كَثِيرًا مَا يَطْفَنِيكَ خَذَ بِالْخَيْرِ وَالزَّمِ الْعِلْمَ بِحَمْدِ
بسیار است از تو ببرد از دنیا آنچه بپوشد تو را
 عَوَاقِبِكَ خَذَ مِنْ نَفْسِكَ لِنَفْسِكَ وَتَزِدُ مِنْ يَوْمِكَ
از خیرهای او ببرد از نفس خود

خَضَّ الْغَمَامَاتُ إِلَى الْحَقِّ حَيْثُ كَانَ خَرَضَ النَّاسُ فِي الشَّيْءِ
 مَقْدَرُ الْكَائِنِ خَالَفُوا النَّاسَ بِاخْتِلَافِهِمْ وَنَزَالِهِمْ فِي
 الْأَعْمَالِ خُلَّتَانِ لَا يَجْمَعُ فِي مَوْنِ سَوَاءٍ الْخَلْقِ وَالْجَنَدِ
 خَالَطُوا النَّاسَ مُخَالَطَةً إِنْ مَتَّ بِكُلِّ عَلَيْهِمْ وَازْعَجَتْ
 جَنَاتُ النَّاسِ خَالَطُوا النَّاسَ بِالسَّنَتِمْ وَأَجْسَادِهِمْ وَنَزَالِهِمْ
 يَقْلُوبُكُمْ وَأَعْمَالَكُمْ خُلَطَّةُ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا تَشِينُ الدِّينَ
 وَتَضَعُ الْبَقِيَّةَ خَفَضَ الصَّوْتِ وَغَضَّ الْبَصَى
 وَمَشَى الْقَصْدُ مِنْ أَمَانٍ الْإِيمَانِ وَحَسَنَ التَّدِينِ
 خَطَرَ الدُّنْيَا يَسِيرٌ وَحَاصِلُهَا حَقَرٌ وَبَهْجَتُهَا زُورٌ
 وَمَوَاهِرُهَا غُورٌ خِيَانَةُ الْمُسْتَسْلِمِ وَالْمُسْتَيْشِي قَطْعُ الْأَمْرِ
 وَاعْظُمُ السُّرُورُ وَوَجِبَ عَذَابُ السَّعِيرِ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 فِي حَقِّ قَوْمٍ زَمَمْتُ خَفْتُ عَقُولَهُمْ وَسَفَمْتُ خُلُوقَهُمْ

در خض غمها به سوی حق هر جا که باشد در حق مردمان در چیزی
 مقدار کائنات خالفوا الناس با اختلافهم و نزاعهم در
 در اعمال خلتان که جمع در مونس سوا خلق و الجنده
 خالطوا الناس مخالطه ان متم بکما علیهم و از عجت
 جنات الناس خالطوا الناس بالسنتهم و اجسادهم و نزاعهم
 بقلبهم و اعمالهم خلطه ابناء الدنیا تشین الدین
 و تضع البقیة خفض الصوت و غض البصر
 و مشی القصد من امان ایمان و حسن التددین
 خطر الدنیا سیر و حاصلها حق و بهجتها زور
 و مواهرها غور خیانه المستسلم و المستیشی قطع الامر
 و اعظم السرور و وجب عذاب السعیر و قال علیه السلام
 فی حق قوم زممتم خفت عقولهم و سفمت خلوقهم

فَانْتَمَ غَرَضٌ لِنَايِلٍ وَآكَلَةٌ لِكُلِّ وَفَرِيضَةٌ لِصَالِحٍ وَقَالَ عَمَّ
 اَيْضًا فِي حَقِّ مَثَلِهِمْ مِنَ الدِّمِ خَذَلُوا الْحَقَّ وَلَمْ يَنْقُرُوا
 الْبَاطِلَ خَاوَا الْقَلْبَ مِنَ التَّقْوَى يَلَاهُ مِنْ فِتْنِ الدُّنْيَا حَسَنَةُ
 يَنْبَغِي أَنْ يَهَانُوا الدَّخَلَ بَيْنَ اثْنَيْنِ لَمْ يَدْخُلَاهُ فِي أَمْرِهِمَا
 وَالْمُتَلَمِّسُ عَلَى صَاحِبِ الْبَيْتِ وَالْمُتَقَدِّمُ عَلَى مَا يَدَّ لِمَدِّعِ الثَّمَرِ
 وَالْمُقْبِلُ بِجَدِيَّتِهِ عَلَى غِيٍّ سَمْعٍ وَابْجَالِيسٍ فِي الْجَالِيسِ
 لَا تَسْتَعْمَلُهَا خَسِرَ يَسْتَفِجُ مِنْ خَسِرَ كَثَرُ الْفَخْرِ مِنَ الْعُلَمَاءِ وَالْحُجَّاتِ
 فِي الْحُكَمَاءِ وَالْبُخْلَى فِي الْأَغْنِيَاءِ وَالْقَحَّةُ فِي النِّسَاءِ وَمِنْ أَلْبَسَ
 الزُّنَا تَخَصَّلَتَانِ فِيهِمَا جَمَاعُ الْمَرْوَةِ أَجْنَابُ الرَّجُلِ مَا
 وَكَتَبَاتُهُ مَا يَزِينُهُ خَذَلُوا كُلَّ عِلْمٍ أَخْسَنَهُ فَانْخَدَعُوا
 يَأْكُلُ مِنْ كُلِّ زَهْرٍ زَيْنُهُ فَيَتَوَلَّدُ مِنْهُ جَوْهَرٌ إِنْ تَقَسَّسَ
 أَحَدُهُمَا فِيهِ شَفَاءُ النَّاسِ وَالْآخَرُ يَسْتَضَا بِهِ خُلُوعُ السَّيِّئِ

بر شما غرض نایل و آكله لكل و فريضة لصالح و قال عم
 ايضا في حق مثلهم من الدم خذلوا الحق و لم ينقروا
 الباطل خاوا القلب من التقوى يلاه من فتن الدنيا حسنة
 ينبغي ان يهانوا الدخلة بين اثنين لم يدخلا في امرهما
 و المتلمس على صاحب البيت و المتقدم على ما يد للمدع الثمر
 و المقبل بجديته على غي سمع و ابجاليس في الجاليس
 لا تستعملها خسر يستفج من خسر كثر الفخر من العلماء و الحجات
 في الحكماء و البخلى في الاغنياء و القحّة في النساء و من لبس
 الزنا تخلصتان فيهما جماع المروءة اجناب الرجل ما
 و كتباته ما يزينه خذلوا كل علم اخسنه فانخدعوا
 يأكل من كل زهر زينه فيتولد منه جوهر ان تقسس
 احد هما فيه شفاء الناس و الآخر يستضاه به خلوع السيئ

من الغل والجسد من سعادة خلوص الود والوفاء بالوعد
 من حسن العهد وقال عم في ذكر رسول الله صلى الله عليه
 واله وسلم خرج من الدنيا خبيثا وورث الاخرة سليما لم يصف
 حرا علي جبري مضي لسيئله واجاب ربي بانه جاب رجا
 ومطلبه من كانت الدنيا امله واريه خدا العفو من الناس
 ولا تبلغ من احد مكر وهه خليل المر دليل عقله وكلامه
 بين هان فضله حين كل شيء جديد وخبر الاخوان قد عمة
 خالف نفسك تسقم وخالط العلماء تعلم خشية الله جناح
 الايمان خوف الله يستسعر الامان خف الله يومك
 ولا آمنه فيعد بك خذ ما لا يتقي لك ولا يتله لما
 لا تفارقه ولا تفارقك خير الاصحاب اعونهم علي الخير
 واعملهم بالبر وارفعهم بالمصاحب خذ من صالح العمل
 وحال

143
 وخالد خراخليل فان المر بما اكتسب وهو في الاخرة مع من
 خدمة الجسد اعطاف ما يستدعيه من الملاذ والشموات
 وفي ذلك هلاك النفس خذمة النفس صيانتها عن اللذات
 والمفنيات ورياضتها بالعلوم واجتهادها بالعبادات
 والطاعات وفي ذلك نجات النفس خوافي الاخلاق بشفها
 المعاشرة خوافي الادياء تكشفها المشاورة بما ورد من حكم
 امير المؤمنين علي ابن ابي طالب عليه السلام في حرف الادل
 قال عم دليل عقل الرجل قوله دليل اصل المر فعله
 دليل دين العبد ورعه دليل عثر الرجل عفته دليل وقع
 المر تاهته دولة الكرم تظهر مناقبه دولة اللين تكشف
 مساويه ومعاييه دولة الجاهل كالغريب المتحرك الى النقلة
 دولة العاقل كالنسيب نحن الي الوصلة دولة العاد الى الولا
 وحال

السَّعَادَاتُ بِمَادَرَةِ الْخَيْرَاتِ وَالْأَعْمَالِ الزَّكَايَاتِ دَوَامٌ

النَّفْسُ فِي الصَّوْمِ عَنِ الْهَوَىٰ وَالْحَمِيَّةِ عَنِ لَذَاتِ

الدنيا، دَاوُودَ وَابْنَ تَبْقُيَ لَا سَقَامَ وَبَادِرُهَا الْخَمَامُ

وَاغْتَبِرُوا مِنْ آثَانِهَا وَلَا تَغْتَبِرْ بَكُمْ مِنْ أَطَاعِهَا

داو القصب بالصمت والشموة بالعقل والحي بالعدة
 دو سینه ختم بخاموشی قارنو بی بعقل دو کن ستم را بعدل

وَدَّوْ وَالْفَقْرَ بِالصَّدَقَةِ وَالنِّدَالِ. دَعَاكَ رَكْمٌ سَحَابُهُ

فَتَقَرَّبُوا إِلَيْهِمْ وَدَعَاكَ الشَّيْطَانُ فَأَجَبْتُمْ وَأَقْبَلْتُمْ

دعاك الله سبحانه الى دار البقاء وقرارة الخلود
خوندمشماره خاكي كيك بسوي خانه بايدزي وارام كا جاويد جايويد

وَحَاوِرَةُ الْإِثْيَاءِ وَالسَّقَدَاءِ فَغَضِبُوا وَأَعْرَضُوا عَنْهُمْ وَعَلَّمَ

الدنيا الى قرارة الشقاء وحمل الفناء ونوع البلاء
دينا بموتى آلامه يدعيني بجاي ثابتيك وبلاد كونكون

والعناء فالطعمه وبأدراهم واسترعم ثمأورد من حلم
درج بس زمان بریدید وشنایند وینچون کردید

امير المؤمنين علي بن ابي طالب عم في حَرْفِ الدَّالِّ والْعَمِ
ميراث المؤمنين علي بن ابي
ذَكَرَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ تَحَالُفَهُ

یادگشته خدا
محمّدش او

نَمَاهُ كَلْفَ وَاسْكَ اَعْنِ طَرِيقَ اِذَا خَفْتُ ضَلَالَتَهُ نِعْ

الانتقام فانه من اسوأ أفعال المقتد ولقد أخذ

حَوَامِعُ الْفَضْلِ مِنْ رَفَعَ نَفْسَهُ عَنْ سَوْءِ الْمَجَازَةِ دَوَا

الفَيْنِ مِنْ أَكْثَرِ الْحَيْنِ دَوَامُ الدَّعَاةِ وَقَدْ خَرَجَ

والمبادرة إلى المكنيات من كمال الإيمان وأفضل الأختيا
وشتا پیدن یسوی یکنوا از کمال ایمان وافر دست یزین یکنوا کردن

دَوَامُ الظُّلْمِ يَسْلُبُ النِّعَمَ وَيُجْلِبُ النِّقَمَ دَوَامُ الْعَافِيَةِ

اَهْنَاءُ عَظْمَةٍ وَاَفْضَلُ قِسْمٍ دَوَامُ الذِّكْرِ يَنْتِزِعُ الْقَلْبَ

وَالْفَلَكُ دَوَامُ الصَّبْرِ عَنَّا وَالظُّفْرُ وَالنَّصِي دَوَامُ هَيْبَتِهِ

لَعَمْرُكَ بِبَيْتِكَ دَوَامُ الْعِبَادَةِ بِرُحْمَةِ السَّعَادَةِ دَوَامُ الشُّكْرِ

عنوان درک الزیاده دوام فکر یوم الزلال فرجی
نومار در یافتن افریننده میسنگی افریننده این میکراند از فریننده و می

من الفتن دوام الاعتبار يردني الى الاستبصار و يتم
 از حال کردنش همیشه پند پذیرفتن نهدی آورد بوی پنداری و مادی آورد

الازدجاء درك الخبز بلزوم الطاعات درك
 باز نساوند ازیدی در یافتن میگویند میگویند فرمایند و در یافتن

الساعات

ذَكَرَ اللَّهُ مَوَاسِنَهُ ذَكَرَ اللَّهُ تَوَكُّلَ الْإِيمَانِ ذَكَرَ اللَّهُ مَطَرَهُ
 یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا
 الشَّيْطَانِ ذَكَرَ اللَّهُ شِمَةَ الْمُتَّقِينَ ذَكَرَ اللَّهُ
 شیطان است یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا
 مِنَ الْفَائِزِينَ ذَكَرَ اللَّهُ جَلَاءَ الصُّدُورِ وَطَاهَرَهُ
 از پیروزگان است یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا
 الْقُلُوبِ ذَكَرَ اللَّهُ قُوتَ النُّفُوسِ وَبِحَالِ السَّالِحِينَ
 دلها یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا
 ذَكَرَ اللَّهُ يَتَبَرَّكُ الْبَصَائِرِ وَيُؤْنِسُ الضَّمَامِينَ ذَكَرَ اللَّهُ
 یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا
 يَسْتَجِبُ بِهِ الْأُمُورَ وَيُسْتَنِي بِهِ الشَّرَّائِنِ ذَكَرَ اللَّهُ دَوَاءَ
 قوی است با او کارها و نجات می شود یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا
 أَعْمَالِ النُّفُوسِ ذَكَرَ اللَّهُ طَارِدَ الْأَذْوَاءِ وَالْيُوسُوفِ ذَكَرَ اللَّهُ
 بجا می آید نفسها یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا
 بِأَسْمَاءِ مَالِ كَلِمَاتٍ وَرَحْمَةِ السَّلَامَةِ مِنَ الشَّيْطَانِ
 یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا
 ذَكَرَ اللَّهُ دَعَاءَ الْإِيمَانِ وَعَصَمَهُ مِنَ الشَّيْطَانِ ذَكَرَ
 یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا
 حَبِيبَهُ كُلِّ مَحَبِّينَ وَشِمَةَ كَلِمَاتٍ ذَكَرَ اللَّهُ مَسْنَى كُلِّ
 یار دوست دارد هر بنیکو کار و شیوه هر مونس یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا
 مَتَّقٍ وَلَذَلِكَ مُؤَقِّنٌ ذَكَرَ الْأَخِرَةَ دَوَاءَ وَشِفَاءَ ذَكَرَ اللَّهُ
 هر چه کار دارد دوزخ را یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا
 أَدْوَاءَ الْأَذْوَاءِ ذَكَرَ الْمَوْتِ بِمَوْنِ أَسْبَابِ الدُّنْيَا ذَكَرَ اللَّهُ
 هر دوا را یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا

خجسته

فِي خَبِيَّةِ الْأَمَالِ ذَكَرَ الْعَقْلَ لَا يَنْكُشُ الْأَعْنَ أَحْمَالِ
 در پستی است از امیدها یاد کند عقل اشکارا نیست مگر از بردباری
 وَأَحْمَالِ وَأَنْضَالِ ذَهَابِ الْبَصَرِ خَيْرٌ مِنَ عَمَى الْبَصَرِ
 در پستی و از نور و زخم رفتن چشایی چشم بهتر است از کوری چشایی در قطع
 ذَهَابِ النَّظَرِ خَيْرٌ مِنَ النَّظَرِ إِلَى مَا يُوجِبُ الْفِتْنَةَ ذَكَرَ اللَّهُ
 رفتن دور کردن از نگاه کردن بسوی آنچه باز آورد فتنه را بگذارد
 وَالشَّرَّ وَعَلَيْكَ بِلَزُومِ الْعِفَّةِ وَالْوَبْعِ ذَكَرَ اللَّهُ
 و از شر و بر تو باد بپایان بردن دوری از کثرت یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا
 لَمَّا كَثُرَ وَمَا ضَاقَ لِمَا أَسْعَى ذَكَرَ الْأَشْرَافَ مُقْنَصِدًا وَذَكَرَ
 از پستی آنچه بسیار است و تنگدا از پستی آنچه فراخ است یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا
 فِي الْيَوْمِ غَدًا ذَلِكَ قَلْبُكَ بِالْيَقِينِ وَفَرْدٌ بِالْفِئَاءِ
 در امروز فردا فردا در خود را بپایان بردن فردا را در دست یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا
 فَجَاعِلِ الدُّنْيَا فِي الشَّرَفِ فَإِنَّ الْمُسْرِفَ لَا يَحْمَدُ جُودَهُ
 بسوزشهای دنیا بگذار دنیا را در شرف پس بدین دنیا را در فقر یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا
 وَلَا يَرْجُمُ فُقْرَهُ ذَكَرَ الْعَجَلِ فَإِنَّ الْعَجَلَ فِي الْأُمُورِ لَا يَنْفَعُ
 و در جم آدمه نمی شود بر دین خود بگذار شتاب را پس بدین شتاب را در کارها دوری باید یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا
 مَطْلَبُهُ وَلَا يَحْمَدُ أَمْرَ ذُرْوَةِ الْغَايَاتِ لَا يَنَالُهَا إِلَّا ذَوُو
 خواست خود را و سوزش کار او بیالای پیاپی یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا
 التَّهْذِيبِ وَالْمَجَاهِدَاتِ ذَمِّي بِمَا أَقُولُ رَهْنَهُ
 پاک کردن دین و در پایداری یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا
 وَأَنَا بِهِ نَعِمُ أَنَّهُ مِنْ مَرَحَتِ لَهُ الْعَرَمُ عَمَّا يَنْدِيهِ
 و من بدان نعمانم بدین که کسی که اشکارا شد مرا و با پندها و از پستی بود و در پستی
 مِنَ الثَّلَاثِ حَجَرِ النُّفُوسِ عَنْ تَقَرُّمِ الشَّهَاتِ ذَكَرَ
 از گناهها باز میدارد او را دوری از کثرت یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا یاد کند خدا

فِي نَفْسِكَ وَغَيْرِ دِينِكَ وَصَنِّ أَخْرَجَكَ وَابْدُلْ دِينًا
 در نفس خود و غیر تو بهی در دین خود و نگاه دار از خود در دین خود و نگاه کن
 ذَرِعْنِ شَرَّ أَعْيُنِ الدِّينِ وَحُطِّ ثَقُوبُ الْمُسْلِمِينَ وَآخِرُ
 بمان از اعمای دین و کردار وری کن شهرهای مسلمانان و نگاه دار
 وَأَمَّا نَتِّكَ بِأَنْصَافِكَ مِنْ نَفْسِكَ وَالْعَمَلِ الْعَدْلِ
 و اما نت تو را با نصف خود از نفس خود و عمل عدل کرده
 فِي رَغْبَتِكَ ذُو الْأَفْضَالِ مَشْكُودُ السَّيَادَةِ وَالْمَقْرُودِ
 در رغبت خود خداوند افاضات استوده است بزرگواری و نیکی و امان
 مَحْمُودُ الْعَادَةِ ذُو الْكُرَمِ جَمِيلُ الشِّمِّ مَسْدُ اللَّغْمِ وَصَلُّ
 و پسندیده است عادت خود و بزرگواری را زیباتر کردارها و در بندگی استوار و صلوات
 لِلرَّحْمِ ذُو الشَّرَفِ لَا يَطْرُقُ مَنْزِلُهُ نَالُهَا وَانْ غَطَّتْ كَا
 خود را بجلالتش خداوند بزرگواری را عزت نمی سازد هیچ پادشاه و اگر چه بزرگ شود همچو کوه
 الَّذِي لَا تَزِدُّهُ الرِّيحُ وَالَّذِي يَطْرُقُ فِي مَنْزِلِهِ
 غنیانند او را بادها و اگر چه باد که شارب می کند از قدر پادشاه
 سَكَا كَلَامُ الَّذِي تَحْرِكُهُ مَرُّ السِّمِّ ذُو الْعُيُوبِ
 همچو کلاه که غنیانند او را کشتن باری خداوندان عیبها اند
 يَحْتَوُونَ إِشَاعَةَ مَعَايِبِ النَّاسِ لِيَتَسَّعَ لَهُمُ الْعُذْرُ فِي
 که دست میدارند فاش کرده عیبهای مردم را تا فراخ شود عذرشان بماند در
 مَعَايِبِهِمْ ذَلُّوا أَنْفُسَهُمْ بِتَرِكِ الْعَادَاتِ وَفُودُ وَهَالِ
 عیبهای خود بفساد دیگران بخوار دارند و بفرموده عیبهای دیگران بکینند نفسها را بسوزانند
 فَعَلِ الطَّاعَاتِ وَخَمَلُوا بِهَا أَعْيَاءَ الْمَغَارِمِ وَحَلُّوْهَا
 فرمان برداری کرده حق و بار گیرند بر نفس سختیهای تا و نهایی او را و بارانند نفسها را
 الْكَارِمِ وَصُونَهَا عَنْ دَسِّ الْمَآثِرِ ذَلِكَ عَمَلُكَ
 نیکیها و نگاه دار نفس خود از بلبندی گناهان پاکیزه کردن عمل خود را

الآداب

بِالْآدَبِ كَمَا تَزِي النِّارُ بِالْحَطْبِ ذَلِكَ نَفْسُكَ بِالطَّاعَاتِ
 با ادب چنانکه پاکیزد آتش آنست نفس خود را بفرمان برداریها
 وَحَلُّهَا بِالْقَنَاعَةِ وَحَفْضُ فِي الطَّلِبِ وَاجْتِهَادُ فِي الْمَكْتَبِ
 و بارانند او را بسادگاری و حفظ در طلب و در پی خواست و در پی کسبان کنی
 ذَلُّ الرِّجَالِ فِي الْمَطَامِعِ وَفِنَا الْأَجَالِ فِي غَيْرِ الْأَمْرِ
 غباری مردان در طمعات و دینی و عهدا در غیبههای از زنده ماندن
 وَاتَّقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى رَجُلٍ فَقَالَ ذَلِكَ يَنْفَعُ
 و استایق کرد حضرت مرتضی بر مردی پرسید اینست که سودی بخشد
 وَلَا خَافَ ظُلْمَهُ إِذَا قُلْتُ فَعَلْتُ وَإِذَا وَلِيَّ عَدْلًا
 و ترسیدی نیست از ستم او هرگاه گفت کرد و هرگاه که فرمان بکنند عدالت کرد
 مَا وَرَدَ مِنْ حُكْمِ أَمِيرٍ أَوْ مَوْضِعٍ عَلَى إِيْنِ أَيْ طَالِبِ السَّلَامِ
 یعنی از آنچه فرو داده است از حکمتها امیرالمومنین علی این استی طالب بروداد سلام
 فِي حَرْفِ الرَّاءِ بِلَفْظِ رَحِمَ اللَّهُ قَالَ رَحِمَ اللَّهُ أَمْثَاءَ
 آدر حرف را بلفظ رَحِمَ اللَّهُ گفت حضرت مرتضی بپارمزا و خدا مردی را که
 عَمَرَ قَدْرَهُ وَلَمْ يَتَعَدَّ طَوْفَهُ رَحِمَ اللَّهُ عِبْدًا رَاقِبَ ذَنْبِهِ
 بشناسد اندازه خود را و در نگذرد از طواف خود بپارمزا و خدا بپارمزا که چشم دارد بر گناه خود
 وَخَافَ رَبَّهُ رَحِمَ اللَّهُ أَمْثَاءَ تَفَكَّرْ فَاغْتَبِرْ وَأَبْصُرْ
 و ترسید از پروردگار خود بپارمزا و خدا مردی را که بپندیشد پس بپندیزد و بینا شود
 رَحِمَ اللَّهُ أَمْثَاءَ انْقِطْ وَازْدَجِرْ وَانْتَبِعْ بِالْعَبَرِ رَحِمَ اللَّهُ
 بپارمزا و خدا مردی را که بپندیزد و گردن نهد و سودگر نیست به پندها بپارمزا و خدا
 أَمْثَاءَ جَعَلَ الصَّبْرَ مَطِيَّةَ حَيَاتِهِ وَالتَّقْوَى عُدَّةَ وَفَا
 مردی را که گردانید صبر را باری نشد که خود و بر هر کاری را بنا مرد خود
 رَحِمَ اللَّهُ أَمْثَاءَ بَادِرِ الْأَجَلِ وَاحْشِرِ الْعَمَلِ لِمَا رَاقِبَتِهِ
 بپارمزا و خدا مردی را که شتافت بسوی وعده مرگ و حساب کرد عمل را از برای خانه بپندید خود

وَحَلَّ كِدَامَتَهُ رَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا قَصْرَ الْأَمَلِ وَبَادَرُ الْأَمَلِ
 وَاعْتَمَ الْمَهْلَ وَتَزَوَّدَ مِنَ الْعَمَلِ رَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا
 سَمِعَ حَكَمًا نَوِيًّا وَدُعَى إِلَى رَشَادٍ فَذَنَا وَآخِذَ بَحْزَةٍ
 رَفَعْنَا رَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا عَلَّمَ أَنْ يَنْفُسُهُ خَطَاةً إِلَى الْإِجْلَةِ
 فَبَادَرُ مَهْلَةٍ وَقَصْرَ مَلَّةٍ رَحِمَ اللَّهُ رَجُلًا رَأَى حَقًّا
 فَأَعَانَ عَلَيْهِ وَرَأَى جَنَّةً فَرَدَّ وَكَانَ عَوْنًا بِالْحَقِّ
 عَلَى صَاحِبِهِ رَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا بَادَرُ الْأَجَلِ وَكَذِبَ الْعَمَلِ
 الْأَمَلِ وَاخْلَصَ الْعَمَلِ رَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا أَخِي حَقًّا فَا
 بِاطْلًا وَنَحْضَ الْجَوْدِ وَاقَامَ الْعَدْلَ رَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا
 نَفْسَهُ عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ بِلَحَامِهَا وَقَادَهَا إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ
 بِذَمَامِهَا رَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا قَرَعَ نَوَازِعَ نَفْسِهِ إِلَى الْهَوَى
 فَصَانَهَا وَقَادَهَا إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ بِعَنَا مَهْلَةٍ رَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا

اغتنم المهل وبادر العمل والكل من وجاهد ربح الله ربح الله امر غاي الهوى وقلبت من جبال الدنيا

اخذ من

أَخَذَ مِنْ حَيَاةٍ لَمُوتٍ وَمِنْ فَنَاءٍ لِبَقَاءٍ وَمِنْ ذَاهِبٍ لِدَائِمٍ
 رَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا تَوَرَّعَ عَنِ الْمَحَارِمِ وَتَحَلَّى الْمَغَارِمِ وَافْتَنَى
 فِي مَبَادِرِ جَزَلِ الْمَغَاظِمِ تَمَازُجًا مِنْ حُكْمِ أَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ
 عَلِيَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ عَمَّ فِي حَرْفِ الذَّائِلِ لَفْظُ رَأْسٍ
 عَمَّ رَأْسُ الْإِيمَانِ الصَّدِّيقِ رَأْسُ الْحِكْمَةِ لَزُومِ الْحَقِّ
 رَأْسُ الْعِلْمِ التَّفَقُّقِ رَأْسُ الْجَمَلِ الْخُرْقِ رَأْسُ الْأَسْلَامِ
 الْأَمَانَةِ رَأْسُ النِّفَاقِ الْخِيَانَةُ رَأْسُ الدِّينِ صِدْقُ
 الْيَقِينِ رَأْسُ الْأَخْسَانِ الْأَخْسَانُ إِلَى الْمُؤْمِنِينَ رَأْسُ
 الْمَغَائِبِ الشَّيْءِ رَأْسُ كُلِّ شَيْءٍ الْقِيَّةُ رَأْسُ الْأَجْنَابِ
 الْفِكْرِ رَأْسُ الْعِلْمِ الْحُكْمِ رَأْسُ الْفَضَائِلِ الْعِلْمِ رَأْسُ
 الْحِلْمِ الْكُفْرِ رَأْسُ النُّفُوسِ تَرَكِ الشَّمْوَةِ رَأْسُ الْفَضَا
 مَلِكِ الْغَضَبِ وَأَمَانَةُ الشَّمْوَةِ رَأْسُ الْجَمَلِ الْجَوْدِ رَأْسُ

ميتي

رَبِّ طَرِبْ يَعُودْ بِاِحْرَابٍ رَبِّ كَلِمَةً سَلَيْتَ لَغْوَةً
 بسا شادی که باز آید بسا سخن که بر زبان آید بسا
 رَبُّ نَزْهَةً عَادَتْ تَغْصَنَةً رَبِّ غِنًى اَذَلَّ مِنْ فَقْدٍ
 بسا خزی که باز گردد بازده و ناخوشی بسا توانگری که خوار تر باشد از ناتوانی
 رَبِّ فَقْدًا غَرَمَ مِنْ اَسَدٍ رَبِّ خَرَفَ حَلَبَ حَمَاءُ رَبِّ
 بسا بی چینی که غم از غم تر باشد بسا سخن داندی که در کشد افتادگی را بسا
 اَمِنْ اَنْقَلَبَ خَوْفًا رَبِّ سَاعٍ فَمَا يَصْرُ رَبِّ كَارِجٍ لَنْ
 امین که باز گردد بترس بسا شبانه که بشناید در بخت زمان بجا آید بسا کسی که خزانده باشد
 لَا شَكَّ رَبِّ لَوْ يَخْلُكُ شَيْءًا رَبِّ لَوْ يُوْحِشُ حَرْا
 مرا نه که شک را کند بسا هرگز کوی که باز کشد بدی را بسا بازی که بر ماند ازاده را
 رَبِّ قَوْلًا اَسَدَ مِنْ صَوْلٍ رَبِّ فِتْنَةً اَنَارَهَا قَوْلًا
 بسا سخن که سخت تر باشد از تاختن بسا انگیزی که اشرار کفایت بسا
 اَمِنَةً حَتَّ مَنِيَّةٍ رَبِّ عَمَلًا اَسَدَتْهُ اَلْيَةِ رَبِّ
 آرزوی که در زیر میباید بسا کرداری که ستاد که اندازد بسا
 اَجَلًا حَتَّ اَمَلٍ رَبِّ نِيَّةٍ اَنْفَعُ مِنْ عَمَلٍ رَبِّ صَلَفٍ اَوْ
 وعده که در زیر آید بسا نیتی که سودمند تر باشد از کردار بسا لاف که
 رَبِّ تَلَفًا رَبِّ سَلَبَ عَادَ خَلْفًا رَبِّ عَالَمٍ قَتَلَهُ عَمَلُهُ
 ببرد آرد تا ببرد زرا بسا رب بانی که باز گردد بجای خود بسا دانشمندی که کند او را کردار او
 رَبِّ جَاهِلٌ بِجَاهِهِ جَمَلُهُ رَبِّ حَرِيصٌ قَتَلَهُ حِرْصُهُ رَبِّ
 بسا نادانی که برهانند او را نادانی او بسا آرزوی که کند او را آزار او بسا
 كَلَامَ جَوَابِهِ السَّكُوتُ رَبِّ نَطَقَ اَحْسَنَ مِنَ الصَّمْتِ
 سخن که جواب آن خاموشی باشد بسا گفتاری که خوشتر باشد از خاموشی
 رَبِّ دَوَاءٌ جَلِبَ دَاءٌ رَبِّ نَارٌ اَنْقَلَبَ شِفَاءً رَبِّ رَجَاءُ
 بسا دوا که باز آرد در دوا بسا دردی که باز گردد بشفا بسا امید که

يُوْدِي اِلَى اِحْرَامٍ رَبِّ اِيَّاحَ تَوَلَّى اِلَى اِحْسَانٍ رَبِّ
 باز آرد بسا سودها که باز آید بسا نادانی که بر زبان آید بسا
 لِسَانًا اَتَى عَلَى اَنْسَانٍ رَبِّ خَوْفٌ يَعُودُ بِالْاَمَانِ رَبِّ
 زبان که باز آید بر زبان برسان بسا ترسی که باز گردد بآسایش بسا
 طَمَعٌ كَاذِبٌ لَا مَلَّ خَائِبٍ رَبِّ رَجَاءُ خَائِبٍ لَا مَلَّ كَاذِبٍ
 طبعی دروغی که باشد از برای امید بسا امید که نیاورد که باشد از برای آرزوی بسا
 رَبِّ حَرْبٌ خَبِثَ مِنْ لَفْظَةٍ رَبِّ ضَيَاءٌ غَرَسَتْ مِنْ
 بسا جنگی که نماید از برای بدی بسا سخن که نشاند شود در دل از
 لِحْظَةٍ رَبِّ مَقْبُوطٌ بِرَخَاءٍ هُدَاوُهُ رَبِّ مَرْحُومٌ مِنْ بِلَادٍ
 یک نگاه بسا شادمانی که اندازد و رنج و آسایش بسا رحم آورده بر و از بلاد که رفتاری که
 هُوْدًا وَ اَوْ رَبِّ مُثِيلًا مَصْنُوعٌ لَهُ بِالْبُلُوْىِ رَبِّ مَنَعٌ عَلَيْهِ
 انبلا و ای او باشد بسا کفایتی که بنکوب باشد مراد بگفتاری بسا نفعی که بر بسا
 مَسْتَدْرَجٌ بِالنَّعْيِ رَبِّ جَمَلٌ اَنْفَعُ مِنْ حِلْمٍ رَبِّ حَرْبٍ
 بجاست و بجا باشد از نفعی که بسا نادانی که سودمند تر باشد از پنداری بسا جنگی که
 اَعُوْذُ مِنْ سَلَمٍ رَبِّ سَكُوتٌ اَنْفَعُ مِنْ كَلَامٍ رَبِّ كَلَامٍ
 کسودمند تر باشد از آسایش بسا خاموشی که کورتر باشد از گفتن بسا گفتاری که در بیان بسا
 اَنْفَعُ مِنَ السَّكَامِ رَبِّ لَذَّةٌ فِيْهَا الْحَمَامُ رَبِّ عَنَ اَفْقٍ
 سودمند تر از ترها بسا مزه که در است مرگ بسا توانگری که در پیش بسا
 مِنْ فَقِيْرٍ رَبِّ اَهْلٍ اَحْقَرُ مِنْ كَلِّ حَقِيْرٍ رَبِّ فَقِيْرٍ اَعْيٍ
 از فقر حقیری بسا غایتی که حقیر تر باشد از هر حقیری بسا درستی که توان گفت بسا
 مِنْ كُلِّ عَيْتٍ رَبِّ فَقْرًا دِيَالْفَرِ الْبَاقِي رَبِّ غَدَاوَةٍ
 از هر توانگری بسا درستی که باز گردد بشانگی بسا آید از هر توانگری که ببرد او را بسا
 الْفَقْرُ الْبَاقِي رَبِّ مَخَوْفٌ لَا يَخْذَرُ رَبِّ قَاعِدٌ عَمَائِسِي
 در درستی بماند بسا جای ترس باشد از آن بماند بسا دانشمندی که بماند او را بسا

رَبِّ جَامِعٍ لِمَنْ لَا يَشْكُرُهُ رَبِّ قَرِيبٍ أَبْعَدُ مِنْ يَعْنِيهِ رَبِّ
 بسا که دور باشد از هر دوری بسا که نزدیک باشد از هر دوری بسا که دور باشد از هر دوری
 صَدِيقٍ حَسُوْدٍ رَبِّ يَبْعِدُ أَقْرَبُ مِنْ كُلِّ رَبِّ رَبِّ عَشِيرٍ
 دوستی که حسود باشد بسا دوری که نزدیک نباشد از هر نزدیک بسا خویشی که
 غَنِ جَبِيبٍ رَبِّ بِحَالٍ صَرَعَتْهُ حِيلَتُهُ رَبِّ مَعْرُوفٍ مِنْ
 دوست باشد بسا حیل کردی که انبیا در راه دورا حیل او بسا بیایا سازند از
 شَيْءٍ فِيهِ افْتَنَهُ رَبِّ صَدِيقٍ تَوْبَا مِنْ جَمَلِهِ لَا مِنْ يَنْتَهُ
 چیزی که در آن باشد بتاهی او بسا دوستی که بدی رسد از نادانی او ازینست او را بود که شکری باشد
 رَبِّ مَعْلُومٍ وَلَا ذَنْبَ لَهُ رَبِّ مَخْشُوكٍ وَلَا دِينَ لَهُ رَبِّ
 بسا ازینش یافتنی گناه که گناه باشد او را بسا دینا باشد او را بسا
 ذَنْبٍ مَقْدَارٍ لَعْقُوبَةٍ عَلَيْهِ أَعْلَامُ الْمَذِيبِ رَبِّ جَرَمٍ اغْتَنَّا
 گناهی که اندازه بازخواست برادر است بگناه کار بسا گناهی که کافی است
 مَنِ الْأَعْتَادُ عَنْهُ الْأَقْرَابُ رَبِّ مَوَاصِلَةٍ خَيْرٌ مِنْهَا
 عزیز آوردن از آن اقارب کردن با آن گناه بسا پیوستنی که پیوست از آن
 الْقَطِيعَةِ رَبِّ مَوْجِبَةٍ خَيْرٌ مِنْهَا الْفَيْعَةُ رَبِّ كَيْسٍ مِنْ
 برید داری بسا بخشش که برست از آن سوزش دادی بسا که برزد که از تو برزد
 ذَنْبِكَ تَسْتَصْغِرُ رَبِّ صَفِيٍّ مِنْ عَمَلِكَ تَسْتَكِينُ رَبِّ
 حاد بشود و تو کوچکتر یاری بسا که در کبرجک از عمل تو که تو برزد که دانی از آن بسا
 يَسِينُ أَمِيٍّ مِنْكَ كَيْسٍ رَبِّ صَفِيٍّ أَجْرٌ مِنْ كَيْسٍ رَبِّ مَعْرِفَةٍ
 اندکی که برست از بسا کوی که برزد که برآمد از تو برزد بسا شناختی که
 آدَّتْ إِلَى تَضَلُّكِ رَبِّ مَوَاصِلَةٍ أَدَّتْ إِلَى تَقْيِيدٍ رَبِّ
 بازگشت بسوی گمراهی بسا پیوستنی که باز آمد بسوی گمراهی بسا
 أَخْلَجَ لَمْ تَلِكْ أَمَلِكِ رَبِّ عِلْمٍ أَدَّى إِلَى تَضَلُّكِ رَبِّ مَمْلُوكٍ
 برآوردی که ندانیده است او را مار تو بسا دانشی که بازگشت بسوی گمراهی تو بسا مملو شدی تو

لا يستطيع

لَا يَسْتَطَاعُ فِرَاقُهُ رَبِّ قَابِئٍ لَا يَذْرُكُ الْحَاقِقَةُ رَبِّ نَاصِحٍ
 بسا که نتواند یافشاید از او بسا که نتواند یافشاید از او بسا که نتواند یافشاید از او
 مِنَ الدُّنْيَا عِنْدَكَ مَقْعَمٌ رَبِّ مُلْعَعٍ لِلْعِلْمِ لَيْسَ يُولَعُ
 از دنیا که نزد تو مقعد نهاده است بسا دعوی دانش کننده که نباشد دانشمند
 رَبِّ صَادِقٍ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا عِنْدَكَ مُكْذِبٌ رَبِّ مُخَذَّوْفٍ
 بسا راست گوید از بهر دنیا دنیا نزد تو دروغ گو داری او را بسا چیزی که از
 مِنَ الدُّنْيَا عِنْدَكَ غَيْرٌ مُحْتَسِبٍ رَبِّ أَمْرٍ غَيْرٌ مُوْتَمِنٍ
 از آن دنیا که در آن باشد در شمار باشد نزد تو بسا امری که در آن باشد قویان برزد
 رَبِّ رَاجِحٍ مِنْ دَجَرٍ رَبِّ وَاعِظٌ غَيْرٌ مُرْتَدِّعٍ رَبِّ عَالِمٍ غَيْرِ
 بسا منگ کننده که خود منگ بیند بسا بزد گوید که خود باز کند از ایمان بسا دانشمندی که سود بیند
 مُسْتَفِيعٌ رَبِّ خَيْرٌ وَأَفَاكٌ مِنْ حَيْثُ لَا تَنْتَقِبُهُ رَبِّ شَيْءٍ
 از او پیوستنی بسا چیزی که باز رسد تو از آنجا که تو چشم نداری بسا بدی که
 فَأَجَاكُ مِنْ حَيْثُ لَا تَحْتَسِبُهُ رَبِّمَا انْصَحَ غَيْرُ النَّاصِحِ
 ناگاه برسد تو از آنجا که بپنداری از آن بسا که بپندد تو غیر پندگو
 رَبِّمَا غَشَرَ النَّاصِحُ رَبِّمَا أَصَابَ الْآخِرُ قَصْدُهُ رَبِّمَا أَخْطَأَ
 بسا که بدی آموزد پندگو بسا که برسد کوی که بجای که خواهد بسا که خطا کند
 الْبَصِيرُ رُشِدُهُ رَبِّمَا كَانَ الدَّوَاءُ دَاءً رَبِّمَا كَانَ الدَّاءُ شَأْنًا
 چنان راه راست بخورد بسا که باشد دوا درد بسا که باشد درد شفا
 رَبِّمَا سَأَلْتَ الشَّيْءَ فَلَمْ تَطْعَمْهُ وَاعْطَيْتَ خَيْرَ أَمْنِهِ رَبِّمَا
 بسا که در خواهی چیزی و نه هدرت و داده شوی بسا که از آن بسا که
 شَرَفَ شَارِبِ الْمَاءِ قَبْلَ تَرْبِيهِ رَبِّمَا أَدْرَكَ الظَّنَّ الصَّوَابَ
 فرارسد برخواهد بشناخت که سیوا شود بسا که دریابد کمان راستا
 رَبِّمَا غَرَّ الطَّلَبُ وَالْاِكْتِسَابُ رَبِّمَا أَدْرَكَ الْعَاجِزَ حَاجَتَهُ
 بسا که گمراشد و در سر دین بسا که دریابد در مانده حاجت خود را

رَمَّا خَرَسَ الْبَلِيغُ عَنْ حِجَّتِهِ رَمَّا عَمِيَ اللَّيْلُ عَنْ الصَّوْءِ
 رَمَّا ارْتَجَعَ عَلَى الْفَصِيحِ الْجَوَابُ رَمَّا تَحَمَّتْ الْأُمُورُ
 رَمَّا تَنَقَّصَ السُّرُورُ رَمَّا انْتَبَهَتْ مِنْ بَاطِنِكَ رَمَّا
 ذَهَبَتْ مِنْ نَفْسِكَ رَمَّا وَرَدَتْ مِنْ حُكْمِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى ابْنِ أَبِي
 طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَرْفِ الرَّاءِ بِالْفَتْحِ الْمَطْلُوعِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 رَمَّا غَشِيَكَ فِي زَاهِدٍ فَنِكَ ذَكَرَ غَشِيَكَ فِي مَسْجِدِ جَمْدٍ
 رَاكِبُ الْعِصْيَةِ مِثْلُ زَاكِبِ الظُّلْمِ مَذْكُورُ الْبَوَارِ
 رَاكِبُ الطَّاعَةِ مُنْقَلِبُهُ الْجَنَّةِ رَاكِبُ الْعَجَلَةِ مُشْفٍ
 عَلَى الْكِبَرِ رَاكِبُ الْحَاجِّ مِتْعُورُ الْبِلَاءِ رَدَّ التَّهْوَى
 أَقْضَى لَهَا وَقَضَاهَا أَشَدُّ لَهَا رَاكِبُ الظُّلْمِ يَكُوبُهُ
 مَرْكَبُهُ رَاكِبُ الْغَيْفِ يَتَعَدَّى عَلَيْهِ مَطْلَبُهُ رَدَّ النَّفْسِ
 عَنِ الْهَوَى هُوَ الْجَمَادُ الْأَكْبَرُ رَدَّ الْحَجَرِ مِنْ حَيْثُ جَاءَكَ

فانه لا يرد

فَاِنَّهُ لَا يَرُدُّ الشَّرَّ إِلَّا الشَّرَّ رَدَّ النَّفْسِ عَنِ الْهَوَى هُوَ الْجَمَادُ
 النَّافِعُ رَدَّ الْحَرَجِ بِجِسْمِ الشَّرِّ وَالْمَطَامِعِ رَدَّ
 بِالْحِلْمِ ثَمَرَةُ الْعِلْمِ وَرُوحَانِيَةُ الْكَارَمِ وَادِ الْجَوَانِي حَا
 مِنْ هَوَا يَمُورُ رَدَّ النَّفْسِ عَنِ تَوِيلِ الْهَوَى
 عَنْ زَخَارِفِ الدُّنْيَا ثَمَرَةُ الْعَقْلِ رَدَّ النَّفْسِ عَنِ
 تَوِيلِ الْهَوَى ثَمَرَةُ النِّبْلِ رَدَّ قَبْلِ الْعَمَلِ نَجْمٌ مِنْ
 الزَّلَّةِ رَدَّ الْهَوَى مِنْ شِمَةِ الْعُقْلَانِ رَدَّ النَّفْسِ
 وَالْفَضْبِ جَمَادُ الْبِلَاءِ رَدَّ وَالْبَادِرَةُ بِالْحِلْمِ
 رَدُّ وَالْجَهْلِ بِالْعِلْمِ رَدَّ مِنْ نَفْسِكَ عِنْدَ الشَّيْءِ قَوَاتٍ
 وَأَقْبَى عَلَى كِتَابِ اللَّهِ عِنْدَ الشَّهَادَاتِ رَدَّ النَّفْسِ
 وَجَمَادُهَا عَنِ اهْوَيْتِهَا رَفَعَ الدَّرَجَاتِ وَيَضَاعِفُ كُنْهَ
 رِضَا الْمُتَّقِينَ غَايَةُ لَا تَذَرُكَ رِضَا اللَّهِ سَجَانِدُ غَايَةِ

فانه لا يرد

اقرب ما تدرك رضا الله سبحانه مقرون بطاعته
نزدیکترین از آنچه می یابید خشنودی بخدا که پاکست بوسه است بر زمان بر داری او
 رزقك يطلبك فارج نفسك من طلبه رضا
رزق تو را طلبد ترا برسانده زار نفس خود را از طلب او خشنودی تو
 عن نفسك من فساد عقلك رضاك بالدين
از نفس خود از فساد عقل است رضا خود را بدین
 من سوء اختيارك وشفاء جدارك رضي بالذل
از بدی کوفتنش بدی بدی بخودش بخواری
 من كشف ضئ لغفنه رخص الصنفاء تشرك الرحمة
نکند که غم و زیان خود را بشکارت نزد خیر مهربانی تا توانان زود بدارد رحمت دارد
 رضي بالحرم ان طاب الرزق من الليام راي الشيخ
خشنود شد بنا امید خواهنه روزی از ناکسازم بر
 احب الي من جلال الغلام ركوب الكهول اكسب
دوست تر است بستی من تازیانه جوان سواری ترسهارا بستی آورد
 الاموال ركوب الاطاع يقطع رقاب الرجال برغية
مالهارا سواری بر طهارت میبرد کدنها مرانرا از روی
 العاقل في الحكمة وبيعة الجاهل في الحماقة ركوب
خردمند در حکمت نادان در کوشش نادان سواری
 المعاطب عنوان الحماقة راي الجبل ميزان عقله
بر کارها بناه کند نوندر کوفت است اندیشه در ترازوی عقلاست قل
 رزقك لا مري مقدرك كنفذرا جاله راي العا
بر روزی هر مدی اندازد مشورت بخواهاند و عهده گزارد پیش خردمند
 نجي راي الجاهل يردى راي الرجل علي قدر تجربته
بی رهازد اندیشه ناخن بر رویارد اندیشه مرد بر اندازد از پادشاه است

رزق المرء

رزق المرء على قدر نيته ربك المعروف احسن من ابتدائه
روزنی مرد بر اندازه نیت است خداوند بیگونی بگوئی کند از اول تا آخر
 رفق المرء وسخاؤه بحببه الى اعدائه رخصه من لا يحرم
مهربانی و سخاوت او به دشمنان او و رخصه از آنکه محروم نکند
 تمنع الرحمة واستبقا من لا يتيه تلك الامته رسول
مانندارد رحمت را بپایند تا غش آنچه نمی یابند هلاک می کنند کورده فرستاده
 الرجل ترجمان عقله و كتابه ابلغ من نطقه و ويدا
مرد نماینده عقل است و نوشته او گویا تر است از گفتار او باغزار و شن شود
 سفر الظلام كان قد وردت الاضغان يوشك من اسرع
تاریکی باشد و تحقق که فرود آید جود گنما دزدی بکند اگر مشتاید
 ان الحق رسول الله سبحانه تراجمه الحق والسفر في الخلق
بازرسوزد فرستاده حقایق پاکست بیان کنندگان حق اند و پیام آورند که میان افردگار
 رتبة العلم اعلى المراتب راقب العواقب مع المطالب
بایم علم بلندترین پایه است چشم در پادشاه کارها تارچی از پناهها
 رسولك ترجمان عقلك واحتمالك دليل حيلك رسولك
فرستاده تو بیان کننده عقل است و بهر ماری تو نشان چشم فرستاده تو
 ميزان نيلك و قلمك ابلغ من ينطق عنك و فاهيته
ترازوی نسیج است و قلم تو گویا تر است از آنچه میگوید از تو و فاهیت از تو
 العيش في الامن زمانة العقل محبيري في القبح
زندگانی در ایمنی است از خنکی در روشن عقل مانسوی شود در شادی
 والخزف رضا العبد من نفسه مقرون بسخط ربه
و اندوه خشنودی برده از نفس خود نزدیک است بجنم پروردگار
 رضا المرء عن نفسه برهان سخافة عقله و رقبه الفعل
خشنودی مرد از نفس خود نماینده بیکی عقل است اندیشه بشارت کند

كَيْلًا لِعَابٍ بِمَا تَقْدِرُ وَيَدُ الْمَتَانِي أَفْضَلُ مِنْ يَدِهِ الْعَجَلِ
باید که در آنچه می توانی بکنی بیشتر از آنچه می توانی بکنی
 مَا وَدَّ أَنْ يَحْكُمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَمَّ فِي هَذَا الْقَوْلِ
آنکه می خواست که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب در حرف زدن و سخن گفتن
 زَكَاةُ الْعِلْمِ نَشْرُهُ زَكَاةُ الْبَحَاثَةِ يَذُلُهُ زَكَاةُ الْحِلْمِ الْإِحْتِمَالُ
زکوة دانش نشر آنست زکوة تحقیق و موزنه آنست زکوة حلم احتمال
 زَكَاةُ الْمَالِ الْإِفْضَالُ زَكَاةُ الْقُدْرَةِ الْإِنْصَافُ زَكَاةُ
زکوة مال افزدون و بخشش است زکوة توانایی دادگری است زکوة
 الْإِحْصَاءِ الْعِفَافُ زَكَاةُ الْفِطْرِ الْإِحْسَانُ زَكَاةُ اللِّسَانِ كَلَامُكَ
زکوة شمارش است زکوة فطری بنکونه کردن است زکوة لسان کلام تو
 مِنْ أَصَابَةِ السِّنَانِ زَكَاةُ الْبَيْتِ الْجِهَادُ وَالصِّيَامُ
از رسیدن سینه زکوة تن و غذا و روزه است
 زَكَاةُ الْبِسَادِ بِرُوحَانِ أَنْ وَصَلَهُ الْأَرْحَامُ زَكَاةُ الصَّحَّةِ
زکوة توانگری بنکونه و محاسبه و دوستی است زکوة تندرستی
 السَّعْيُ فِي طَاعَةِ زَكَاةُ الشَّجَاعَةِ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ زَكَاةُ
کوشیدن است در فرمان برداری خدا زکوة شجاعت و دینداری در راه خدا زکوة
 السُّلْطَانِ إِغْنَاهُ الْمَلُوفُ زَكَاةُ النِّعَمِ اصْطِنَاعُ الْمَرْوُوفِ
بادشاه فرمانداری پیچیده است زکوة نعمت نگاه داشتن است
 زَكَاةُ الْعِلْمِ بَذْلُهُ لِمُسْتَحِقِّهِ وَاجْتِهَادُ النَّقْصِ الْعَمَلُ بِزِيَادَةِ
زکوة علم دادن علم است به مستحق علم و کوشش و راد کردن نقص است
 زِيَادَةُ الْفِعْلِ عَلَى الْقَوْلِ أَحْسَنُ فَضِيلَةٍ وَنَقْصُ الْفِعْلِ
افزودن کردار بر گفتار است فضیلت است و کم کردن کردار
 عَلَى الْقَوْلِ أَقْبَحُ زِيَادَهُ زَكَاةُ طَوْلِ أَمَلِكِ فِي قَصْرِ جَلَالِكَ
بر گفتار زشت تر است تا کسیت یافتن از درازی امید خود در کوتاهی و عدم خود

ولا تفرك

وَلَا تَفْرَكْ حَتَّى جِسْمِكَ وَسَلَامَةُ أَمْسِكَ فَإِنْ مَدَّتْ الْعُمُرُ
و نغز و نگه داری تا تن و بدنت تو در سلامتی و در سکون و در برهه ای که زمان عمر
 قَلِيلَةٌ وَسَلَامَةُ الْجَنَمِ مُسْتَحِيلَةٌ زَيْنُ الْمُصَاحِبَةِ لَا
انگشت و تندرستی نمی آید کم یابی است آرایش و بود و باریست
 زَيْنُ الرِّيَاسَةِ الْإِفْضَالُ زَيْنُ الْعِلْمِ زَيْنُ النِّعَمِ الرَّحْمُ
آرایش و درازی افزدون و بخشش است آرایش علم آرایش نعمت و برکت است
 زَيْنُ الشِّمْرِ عِيَالُ الذَّمِّ زَيْنُ الدِّينِ الْعَقْلُ زَيْنُ الْمَلِكِ
آرایش کور و کورگی است آرایش آرایش حقارت است آرایش دین عقل است آرایش ملک
 الْعَدْلُ زَيْنُ الْإِيمَانِ الْوَرَعُ زَيْنُ الْعِبَادَةِ الْخَشْيَةُ
عدالت است آرایش ایمان و پرهیزگاری است آرایش برتر است
 زَيْنُ الْحِكْمَةِ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا زَيْنُ الدِّينِ الصَّبْرُ وَالْإِصْبَا
آرایش حکمت است زهد در دنیا آرایش دین شکیبایی و پختگی است
 زَلَّةُ الْعَالَمِ تَفْسِدُ الْعَوَالِمَ زِيَادَةُ بَيْتِ اللَّهِ أَمَلُ مِنَ
لغزب و عالم بنام میگرداند عالمها را زیاده خانه خدا ایمان است
 عَذَابِ جَهَنَّمَ زَلَّةُ الْعَالَمِ كَانِكُورِ السَّفِينَةِ تَغْرَقُ
از عذاب جهنم لغزب و لغزیدن عالم بگوشتن کشتی است غرق شدن است
 وَتَغْرَقُ مَعَهَا غَنَاهَا زَوَالُ النِّعَمِ يَمْنَعُ حَقُوقَ اللَّهِ مِنْهَا
و غرق میکند با خود غنای خود را ببرد و رفتن نعمت از دست بردن حقهای خداست و از غفلت
 وَالتَّقْصِيرُ فِي شُكْرِهَا زَلَّةُ الرَّاي تَأْتِي عَلَى الْمَلِكِ وَتُوزَنُ
و خود داری از شکستن لغزیدن از روی زبان می آید بر پادشاه و بر میزان
 بِالْهَلَاكِ زَهْدُكَ فِي الدُّنْيَا يُخَيِّدُكَ وَرَغْبَتُكَ فِيهَا تُرِيدُ
بیتاج و پرهیزگاری تو در دنیا میجویند تو را و در دنیا و در دنیا
 زَلَّةُ اللِّسَانِ تَأْتِي عَلَى الْإِنْسَانِ زَلَّةُ اللِّسَانِ أَشَدُّ مِنْ حُجْ
لغزب و زبان زبانی است لغزیدن و لغزیدن و لغزیدن

سَبَبُ الْحَيَّةِ السَّخَاءِ سَبَبُ لَا يَتَلَفُ الْوَفَاءُ سَبَبُ صَالِح
 سَبَبُ دُوسِ سَبَبُ سَخَاوَتِ سَبَبُ اِيْمَانِ سَبَبُ دُوسِ سَبَبُ رَاسِي
 الَّذِينَ الْوَرَعِ سَبَبُ فسادِ الْيَقِينِ الطَّعِ سَبَبُ صَالِح
 دِينِ بَرَجَرِ كَارِي سَبَبُ بَتَايِ دُوسِ دَانِي طِي اِيْتِ سَبَبُ رَاسِي
 الْاِيْمَانِ الْتَقْوَى سَبَبُ فسادِ الْعَقْلِ الْهَوَى سَبَبُ الشَّقَا
 اِيْمَانِ بَرَجَرِ كَارِي سَبَبُ بَتَايِ خُزْدِ اِيْمَانِ سَبَبُ دُوسِ
 حُبِّ الدُّنْيَا سَبَبُ زَوَالِ النِّعَمِ الْكُفْرَانِ سَبَبُ الْحَيَّةِ
 دُوسِ دِيْنَا سَبَبُ جَدَايِ نَفْسَا سَبَبُ اِيْمَانِ سَبَبُ دُوسِ
 الْاِحْسَانِ سَبَبُ الْعَطَبِ طَاعَةُ الْغَضَبِ سَبَبُ تَرْكِيَةِ
 نِيْكَوِيَا سَبَبُ بَتَايِ فَرَا نِيْ دَرَايِ خُشْمِ اِيْتِ سَبَبُ اِيْمَانِ
 الْاَخْلَاقِ حُسْنِ الْاَدَبِ سَبَبُ الْكِبَرِ الْحَسَدُ سَبَبُ الْفِتَنِ
 خَلْفَا خُزْدِ اِيْمَانِ سَبَبُ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ
 مَحَقُّدُ سَبَبُ السَّيَادَةِ السَّخَاءِ سَبَبُ الشَّحْنَاءِ كَثَرَةُ الْمَالِ
 مَالِ بَرَجَرِ كَارِي سَبَبُ مَقْتِي سَبَبُ سَخَاوَتِ سَبَبُ كِيْمَةِ سَبَبُ اِيْمَانِ
 سَبَبُ الْهِيَاجِ الْاِحْجَاجِ سَبَبُ زَوَالِ الْيَسَارِ مَنَعَ الْحَتَّاجِ
 سَبَبُ اِيْمَانِ سَبَبُ اِيْمَانِ سَبَبُ اِيْمَانِ سَبَبُ اِيْمَانِ
 سَبَبُ الْعِفَّةِ الْحَيَاءِ سَبَبُ صَالِحِ النَّفْسِ الْغُرُوفِ عَنِ الدُّنْيَا
 سَبَبُ اِيْمَانِ سَبَبُ اِيْمَانِ سَبَبُ اِيْمَانِ سَبَبُ اِيْمَانِ
 سَبَبُ الْفَقْرِ الْاِسْرَافِ سَبَبُ الْفَرَفَةِ الْاِخْتِلَافِ سَبَبُ الْفَنَاءِ
 سَبَبُ دُوسِ دَانِي دَانِي دَانِي دَانِي
 الْعِفَافِ سَبَبُ الشَّيْرِ غَلْبَةُ الشَّمْوِ سَبَبُ الْفُجُورِ الْخُلُوقِ
 بَرَجَرِ كَارِي سَبَبُ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ
 سَبَبُ الْوَقَارِ الْحُكْمِ سَبَبُ الْخَشْيَةِ الْعِلْمِ سَبَبُ السَّلَامَةِ
 سَبَبُ كَرَامِي كَرَامِي كَرَامِي كَرَامِي

الاصح

الصَّمْتِ سَبَبُ الْقُوَّةِ الْمَوْتِ سَبَبُ الْاِخْلَاصِ الْيَقِينِ
 خَامُوشِي سَبَبُ كَمِ شَدْنِ مَرَكَسِ سَبَبُ اِيْمَانِ سَبَبُ دُوسِ
 سَبَبُ الْوَرَعِ قُوَّةِ الدِّينِ سَبَبُ الْحَيَّةِ الشَّقَا سَبَبُ
 سَبَبُ بَرَجَرِ كَارِي بَرَجَرِ كَارِي بَرَجَرِ كَارِي
 فسادِ الدِّينِ الْهَوَى سَبَبُ فسادِ الْعَقْلِ حُبِّ الدُّنْيَا
 بَتَايِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ
 الْمَزِيدِ الشُّكْرِ سَبَبُ تَحْوِيلِ النِّعَمِ الْكُفْرِ سَبَبُ الْحَيَّةِ النِّشْيِ
 اِيْمَانِ شُكْرَا سَبَبُ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ
 سَبَبُ صَالِحِ النَّفْسِ الْوَرَعِ سَبَبُ فسادِ الْوَرَعِ الطَّعِ
 سَبَبُ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ
 سَبَبُ التَّبَذُّرِ رِسْوَالِ التَّبَذُّرِ مَا وَرَدَ مِنْ حُكْمِ اَمْرِ الْمَوْضِعِ
 سَبَبُ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ
 عَلِي ابْنِ ابي طالبِ حَمَّ فِي حَرْفِ الْمَسِينِ بِالْفَتْحِ الْمَطْلُوقِ قَالَتْ
 عَلِي ابْنِ ابي طالبِ حَمَّ فِي حَرْفِ الْمَسِينِ بِالْفَتْحِ الْمَطْلُوقِ قَالَتْ
 سَنَةِ الْكِرَامِ تَرَادُفُ الْاَنْعَامِ سَنَةِ الْاَيَّامِ قَبْحُ الْكَلَامِ سَبَبُ
 دُوسِ دَانِي دَانِي دَانِي دَانِي
 الْحِرْصِ الشَّرِّ سَبَبُ الْاَلْوَمِ الْحَسَدِ سَبَبُ الشَّرِّ الْحَقْدِ سَنَةِ
 اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ
 سَنَةِ الْكِرَامِ الْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ سَنَةِ الْاَيَّامِ الْحُجُودِ سَبَبُ الْكِرَامِ
 دُوسِ دَانِي دَانِي دَانِي دَانِي
 الْاِحْجَادِ سَبَبُ الْمَوْنِ الدُّعَاءِ سَبَبُ الْمَوْفِقِ الصَّبْرِ عَلَى الْبَلَاءِ
 اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ
 وَالشُّكْرِ فِي الرِّجَاءِ سَبَبُ السَّعَادَةِ الْمَرْءِ الْقَنَاعَةِ سَبَبُ الْمَذْنِبِ
 دُوسِ دَانِي دَانِي دَانِي دَانِي

الاستغفار سلاح الحارم الاستظهار سنة الأبرار حسن

الاستسدام سنة الأخيار لين الكلام وانشاء السلام

سوا الخلق شوم ولا ساءة إلى المحسن لوم سوا الخلق شر قرن

سوا النية داء دين سوا القدر بدل لوم الأصل سلطان

الدنيا ذل وعلوها سفاهة سوا التذنب سبب الندم سوء

سوا التذنب من متناحر الفقر سوا الظن بالمحسن شر لائم واقع

الظلم سوا الظن من لا يحون من اللوم سوا الظن بنفسه

الأمور ويعت على الشرور والدينا غرور ومتاعها

شور سلطان العاقل ينشئ مناقبه سلطان الجاهل يبدى

سامع جبر القول شئ بك القائل ساعدا خاك على كل حال

وزل معه حيث مازك سامع الغيبة احدا لمقايين ساءة

اهل الجنة

اهل الجنة الأتقياء المنقون سوف ياتيك اجلتك فاخل

في الطلب سوف ياتيك ما قدر لك ففرض في المكتسب

سوسوا ايمانكم بالصدقة وسوسوا انفسكم بالورع وداووا

مرضاكم بالصدقة سياسة النفس افضل سياسة وياسية

العلم اشرف رياسة سياسة الدين بحسن اليقين ساءة

اهل الجنة المخلصون سياسة العدل تلك لين في خرم

واستقصاء في عدل وافضال في قصد سوا الخلق يوحش

المقرب وينفر البعيد سرور المؤمن بطاعة ربه وخرنه على

على الرفيق قبل الطريق سلوا الله سبحانه العفو والعافية

وحسن التوفيق سأل عن الحار قبل الدان ساءة اهل الجنة

الاتقياء الابرار سنة خبيها عقول الرجال المصا

اهل الجنة

شکر اہلک بطول الثناء شکر من فوقک بصدق الوفاء
شکر مردم تو در داری شکر انبیا شکر الکر شکر خوار شکر براسی دوستی

شکر نظر بحسن الاخاء و شکر من دونک سبب العطاء
شکر مانند تو بخوبی مولد نیست شکر شکرت بجز ترا نیست رواه صاحبین بخشن

شکر المنع عصمه من الذقم، شکر الاله يد والنعم شکر
شکر انک نعمت دهد، بناه است از کیندا، شکر خدا
شکر

يُنْفِى مَزِيدَهَا وَيُوجِبُ تَحْدِيدَهَا؛ شَكَرَ النِّعَةَ أَمَانٌ

من خویلهها و کفیل بیایدها، شکر المومنین نظیر

در عمل او شکی منافق در عمل او و نسیان او شکر نعمه سالقه

فَضِي بَحْدُ يَدِهِمُ لَعَمَّ مَسْأَلَةٍ شَكَرًا لِّعَمَّا عَمَّا وَ

شکر النعم یوجب مزیدها و کفرها برهان چو دها شکر

النِّعْمَةُ أَمَانٌ مِنْ حُلُولِ النِّقْمَةِ بِشُكْرِ الْعَالَمِ عَلَى عَمَلِهِ

وَبِذَلِكَ الْمُسْتَحْفَاةُ بِشُكْرِكَ لِلتَّرَافِعِ عَيْنِكَ

وَمَرْضَى وَوَفَاءً شُكْرَكَ لِلسَّاحِطِ عَلَيْكَ لَوْ

فَمِنْهُ صَلَاحٌ وَتَوْفَاقٌ وَاعْمَلْ لِرَجُلٍ هُنَا بَوَالٍ

جَمْدُ مَوْدِي سَفَهَاكَ عَلَى مَنْ فِي دَرْجَتِكَ نَفَارَ كِنْفَاءِ

الدَّيْكَينِ. وَهَرَّاشْ كَهْدَاشِ الْكَلْبَيْنِ وَلَقَدْ يَتَفَرَّقَا

الَا بَجْرُوحَيْنِ أَوْ مَقْصُوحَيْنِ وَلَيْسَ ذَلِكَ فِعْلًا لِلْحَكَمَاءِ

وَلَا سِنَّةَ الْعُقُلَاءِ وَلَعَلَّهُ إِنْ يَحْلُمَ عَنْكَ فَيَكُونُ أَزَلًا

مِنْكَ وَاکْرَمَ وَأَنْتَ أَنْفَضَ مِنْهُ وَالْأَمُّ وَقَالَ تَعْلِيْلُ السَّلَامِ

في ذكر الله رسول الله صلى الله عليه وآله سنة

وَفَعَلَهُ الرُّشْدُ وَقَوْلُهُ الْفَصْلُ وَحُكْمُهُ الْعَدْلُ كَلَامُهُ بَيَانٌ

وَصَمِّتْهُ أَفْضَحُ لِسَانٍ سَلَوَا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ الْإِيمَانُ وَاعْمَلُوا

بِمَوْجِبِ الْقَرَنِ. سَكُونِ النَّفْسَ إِلَى الدُّنْيَا مِنْ عَظَمِ

سَكْرُ الْغَفْلَةِ وَالْغُرُوبِ أَيْعَدَ قَائِدَ مَنْ سَكَّرَ الْجُودَ

سؤال العقوبة من لوم الظفر **ماورين حكم** **استن المومنين**

علي ابن ابي طالب عم في حرف التثنية والـ عليه السلام

شکوه

شَكَرْتُ الْوَاهِبَ وَتَوَكَّلْتُكَ لَكَ فِي الْمَوْهُوبِ وَبَلَغَ أَشُدَّهُ
خداوند بخشنده را / در برگزیده دارنده / مراد / در غنیمت / در سبیل / بر کمال ایستادگی
 وَذَرَقْتُ بِنِ شَكَرِ الْإِحْسَانِ مِنْ أَنْتِي عَلَى مُسَدِّدِهِ ذِكْرُ
دروزی تو شد بنکوف / شکر / سکون کردن / آنست که ستایند / بر رساننده احسان / یاد کند
 بِالْحَمْدِ مَوْلَاهُ تَمَّا وَفَرَ مِنْ حَكْمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ
بنکوف / خداوند احسان / بخواهیم و در دیده از حکمت های / امیر المؤمنین / علی بن / این
أَيُّ طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَرْفِ الشَّيْنِ بِلَفْظِ شَرِّ
ای طالب / بر دیار سلام خدا / از / حرف / شین / بلفظ / شَر
 شَرُّ الْأَفْعَالِ مَا جَلَبَ لَا تَامَ شَيْءٌ الْأَمْوَالِ مَا أَكْتَسَبَ الْمَذَامُ
بدترین / کردارها / آنست که بد آورد و کند کارها را / بدترین / مالها / آنست که بد آورد / نیکو کرد
 شَرُّ الْأَعْرَاءِ مَا خَالَفَ الشَّرِيعَةَ شَيْءٌ الْأَفْعَالِ مَا هَلَمَ
بدترین / اندیشه ها / آنست که مخالف شریعت باشد / بدترین / کارها / آنست که خلاف کند
 الصَّنِيعَةُ شَرُّ النَّاسِ مَنْ يَظْلِمُ النَّاسَ شَرُّ النَّاسِ
بدترین / را / بدترین / مردمان / آنست که ستم کند / بر مردم / بدترین / مردمان
 مَنْ يَقْتُلُ النَّاسَ شَرُّ مَا صَحِبَ الْمَرْءُ الْحَسَنَةَ شَرُّ مَا سَكَنَ
آنست که بدی اندیشد / از بدی مردم / بدترین چیزی که همراه / مرد باشد / حسود است / بدترین چیزی که / کفر
 الْقَلْبُ الْحَقْدُ شَيْءٌ الْمَصَائِبُ الْجَهْلُ شَيْءٌ الْمُلُوكُ مِنْ خِلَافِ
بدل / بدخواهی است / بدترین / مائمه / نادان است / بدترین / پادشاهان / موال / خلاف
 الْعَدْلُ شَيْءٌ الْأَمْوَالُ مَا لَا يَفْنَى عَنْ صَاحِبِهِ شَرُّ الْأَمْوَالِ
عدل کند / بدترین / مالها / آنست که نیست بپایان نماند / خداوند خود را / بدترین
 مَا لَا يَنْفَقُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يُؤَدُّ زَكَايَهُ شَرُّ الْبِلَادِ بِلَادُ
مالست که نماند نشود / از / راه / خدا / و نماند نشود / زکوة از / بدترین / شهرها / بقیل
 لَا أَمِنْ فِيهِ وَلَا خَصِي شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَقْبَلُ الْعُذْرَ وَلَا

الذنب

الذَّنْبُ شَرُّ الْأَوْجَاتِ مَنْ لَا تَوَاتَى شَيْءٌ الْوَلَاةِ مَنْ يَخَافُهُ
گناه را / بدترین / زمان / آنست که خود را نکند دارد / بدترین / زمان دهان / آنست که بد ندارد
 شَيْءٌ الْأَزْكَاءُ الْعَاقُ شَيْءٌ الْأَخْلَاقُ الْكَذِبُ وَالنِّفَاقُ شَيْءٌ
بدترین / فرزندان آنست که / بدترین / خویشا / دروغ است / بدترین / بدترین
 أَخْوَانِكَ مِنْ أَرْضِكَ بِالْبَاطِلِ شَرُّ مَنْ صَاحِبُهُ الْخُفَا
برادران تو / آنست که خشنود کردار / باطل / بدترین / آنست که / نفاق است
 شَرُّ الْوُزَرَاءِ مَنْ كَانَ لِلْأَشْيَاءِ وَزِيرًا شَيْءٌ الْأَمْرُ مَنْ كَانَ
بدترین / وزیران / آنست که باشد / در بر مردمان / بدترین / زمان دهان / آنست که باشد
 الْهَوَى عَلَيْهِ أَمِيرًا شَيْءٌ الْعِلْمُ مَا أَفْسَدَتْ بِهِ رَشَادَكَ
آرزو / بود / فرمانده / بدترین / دانش / آنست که بتباه گویان / راه دلسر خود را
 شَيْءٌ الْعَمَلُ مَا أَفْسَدَتْ بِهِ مَعَادَكَ شَيْءٌ مَا لَقِيَ فِي الْقَلْبِ الْغُلُو
بدترین / کردار / آنست که بتباه گویان / از خود را / بدترین / چیزی که در جگر / ناپاک است
 شَرُّ مَا شَغَلَ الْمَرْءَ الْفُضُولُ شَيْءٌ الشَّيْءُ مَا جَرَى عَلَى السَّنَةِ
بدترین / چیزی که مشغول شود بآن / مرد زیاد که است / بدترین / ستایش / آنست که روان شود / و بتباهی
 الْأَشْيَاءُ شَرُّ أَخْوَانِكَ مَنْ أَخَوَجَكَ إِلَى مَلَادَةٍ وَالْحَاكُ
بدان / بدترین / برادران تو / آنست که محتاج کرد از تو / بدی بدار / و بتباه دهد
 إِلَى الْعَيْدَانِ شَيْءٌ لَا يَدُومُ خَيْرٌ مِنْ خَيْرٍ لَا يَدُومُ شَيْءٌ النَّاسِ
بدی / عذر آوردن / بدی که نباید / بدترین / از خود تو که نباید / بدترین / مردمان
 مَنْ يَرَى أَنَّهُ خَيْرٌ مِنْ النَّاسِ مَنْ لَا يَبَالِي أَنْ يَرَاهُ النَّاسُ
آنست که ببیند / خود را / بهتر از مردمان / بدترین / مردمان / آنست که / از کمیند او را / مردم
 مَسْبِيًا شَيْءٌ الْقَوْلُ مَا نَقَضَ بَعْضُهُ بَعْضًا شَيْءٌ أَخْوَانِكَ
بد / بدترین / کفار / آنست که باطل سازد / بعضان / بعضان / بدترین / برادران تو که
 مَنْ يَسْتَعِجِلْ لَكَ شَيْءٌ يَوْمَهُ شَيْءٌ النَّاسِ مَنْ لَا يَشْكُرُ النِّعَةَ وَلَا
آنست که نرا و از تو باشد / بدی و از کار / بدترین / مردمان / آنست که شکر / نعمت / بدترین / برادر

الْحَمْدُ

شَرُّ الْأُمُورِ السَّخَطُ لِلْقَضَاءِ شَرُّ الْفِتَنِ حُبُّ الدُّنْيَا شَرُّ النَّاسِ
 بَرِّينِ كَارِهًا خَشَمٌ كَرَفَتٌ هَسْرٌ بِرَحْمَةٍ خُذَابٌ بَرِّينِ فَتَنًا دُوسِي دِيَسَاتِ بَرِّينِ مُرْدَمَانِ
 مَنْ لَا يَتَّقِي بِأَحَدٍ لِسَوْظِنَهُ وَلَا يَتَّقِي بِهِ أَحَدٌ لِسَوْظِنَهُ فَعَلَهُ شَرُّ النَّاسِ
 اَشْتَكُ اَعْتَادُ كَنْزٍ بِرَكْبِي اَنْدَرُ كَانِي خُودِ دَاغَمَادُ كَنْزٍ رُودِ كَبِي اَبْرَارِي بِدِ كَارِي اَو بَرِّينِ مُرْدَمَانِ
 مَنْ تَقِيهِ النَّاسُ خَافَهُ شَرٌّ شَرُّ النَّاسِ مَنْ كَافِيَ عَلَى الْجَمِيلِ
 كَبَرِي هَسْرِي دَانُو مُرْدَمَانِ اَزْ بَرِّينِ بَرِّينِ اَو بَرِّينِ مُرْدَمَانِ اَشْتَكُ بِرَارِي اَو بَرِّينِ مُرْدَمَانِ
 بِالْبَيْعِ وَخِيَرِ النَّاسِ مَنْ كَافِيَ عَلَى الْبَيْعِ بِالْجَمِيلِ شَرُّ النَّاسِ
 بِرِّينِ مُرْدَمَانِ اَشْتَكُ عَوْفُوهُ دَشْتِي لَا بِرِّينِ مُرْدَمَانِ
 الطَّوِيلُ الْأَمَلُ السَّيِّئُ الْعَمَلُ شَرُّ أَفَاتِ الْعَقْلِ الْكَبِيرُ شَرُّ اخْلَافِ
 دَرَارِ اَمِيدِ بَرِّينِ اَو بَرِّينِ بَرِّينِ اَو بَرِّينِ بَرِّينِ
 الْفَنَسُ الْجَوِي وَمَا وَرَيْتُ حَكْمَ امْرِئٍ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى ابْنِ أَبِي طَالِبٍ
 فَنَسٌ سَمٌ اَمْتُ مَعْقُوبُ اَبْنُ دَارِشُدُ اَزْ حَكْمَتَايِ امْرِئٍ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى ابْنِ أَبِي طَالِبٍ
 عَمَّ فِي حَرْفِ الشُّنَنِ الْمَطَاقُ وَلَا عَمَّ شَاوِرٌ قَبْلَ أَنْ تَقْرَمَ وَفَكَرَ
 دَرِ حَرْفِ شُنَنِ اَمْطَقِ كَنْزِ حَفَرِ رَفِيقِ مُتَوَرِّدِ شَاوِرٌ كَنْزِ حَفَرِ رَفِيقِ مُتَوَرِّدِ
 قَبْلَ أَنْ تَقْرَمَ شَاوِرٌ وَي الْعُقُولُ يَأْمَلُ الزَّلَّ وَالْثَمَّ شَاوِرٌ
 بِشَرِّ اَزْ اَنْكُ قَدَمِ دَرِ كَارِي مُتَوَرِّدِ اَبْخَاوِ اَزْ اَنْكُ قَدَمِ دَرِ كَارِي مُتَوَرِّدِ
 فِي أُمُورِكَ الذِّنُّ يَخْشَوْنَ اللَّهَ تَرْتَدُّ شِدَّةُ الْحَقِّ مِنْ شِدَّةِ
 اَدْرَا كَارِهِي اَبْكَافِي كَارِي تَرْتَدُّ اَزْ اَنْكُ تَارِهِي اَبْكَافِي كَارِي تَرْتَدُّ
 الْحَسَنُ شَرَفُ الرَّجُلِ تَزَاهِيهِ وَجَمَالُهُ وَمُرُوتُهُ شَرَفُ الْمُؤْمِنِ
 حَسُودِي بَرِّينِ مُرْدَمَانِ خَزِي اَو بَرِّينِ مُرْدَمَانِ اَو بَرِّينِ مُرْدَمَانِ
 اِيْمَانُهُ وَغَرُّ بَطَاعَتِهِ شَاغِعُ الْحَيِّمْ وَخُضُوعُهُ بِالْمَعْدَةِ
 اِيْمَانِ اَو بَرِّينِ مُرْدَمَانِ اَو بَرِّينِ مُرْدَمَانِ اَو بَرِّينِ مُرْدَمَانِ
 شَاغِعُ الْمَذْنِبِ اقْدَارُهُ وَتَوْبَتُهُ اَعْتَادُ شَنْانِ بَيْنَ عَمَلٍ
 شَاغِعُ كَنْزِ اَقْدَارِ اَشْتَكُ دَرِ كَنْزِ اَقْدَارِ اَشْتَكُ دَرِ كَنْزِ اَقْدَارِ

لذته وشمته

لَذْتُهُ وَشَمْتُهُ شَمْتُهُ شَمْتُهُ شَمْتُهُ شَمْتُهُ شَمْتُهُ شَمْتُهُ شَمْتُهُ شَمْتُهُ شَمْتُهُ
 مَرْدَمَانِ دَرِ كَارِي خُودِ اَو بَرِّينِ مُرْدَمَانِ اَشْتَكُ بِرَارِي اَو بَرِّينِ مُرْدَمَانِ
 عَلَى قَدَرِ حَمِيَّتِهِ شَيْئَانِ لَا يُعْرِفُ فَضْلَهُمَا إِلَّا مَنْ فَقَدَهُمَا الشَّيْئَانِ
 بَرَارِي اَو بَرِّينِ مُرْدَمَانِ اَشْتَكُ بِرَارِي اَو بَرِّينِ مُرْدَمَانِ
 وَالْعَاقِبَةُ شَيْئَانِ لَا يُعْرِفُ قَدْرَهُمَا إِلَّا مَنْ سَلِمَ الْغَنَى وَالْقُدْرَةَ
 دَرِ كَارِي دَرِ كَارِي دَرِ كَارِي دَرِ كَارِي دَرِ كَارِي دَرِ كَارِي
 شَيْئَانِ لَا يُؤْنَفُ مِنْهُمَا الْمَرْضَى وَذَوُ الْقَرَابَةِ شَيْئَانِ لَا تَسْلَمُ
 دَرِ كَارِي اَزْ اَنْكُ يَنْدَرِ دَرِ كَارِي اَزْ اَنْكُ يَنْدَرِ دَرِ كَارِي اَزْ اَنْكُ يَنْدَرِ
 عَاقِبَتُهُمَا الظُّلْمُ وَالشُّنُّ شَيْئَانِ لَا يُبْلَغُ غَايَتُهُمَا الْعِلْمُ شَيْئَانِ
 دَرِ كَارِي اَزْ اَنْكُ يَنْدَرِ دَرِ كَارِي اَزْ اَنْكُ يَنْدَرِ دَرِ كَارِي اَزْ اَنْكُ يَنْدَرِ
 لَا يُؤْنَفُ تَوَابُهُمَا الْعَفْوُ وَالْعَدْلُ شَيْئَانِ تَمَامُ مَلَكَ الدِّينِ الْقَصْدُ
 تَوَابِ اَزْ اَنْكُ يَنْدَرِ دَرِ كَارِي اَزْ اَنْكُ يَنْدَرِ دَرِ كَارِي اَزْ اَنْكُ يَنْدَرِ
 وَالْبَقِيَّةُ شَيْئَانِ لَا يُؤْنَفُ مِنْهُمَا عَمَلُ حَسَنِ الْوَعْدِ وَالْإِحْسَانِ إِلَى
 دَرِ كَارِي دَرِ كَارِي دَرِ كَارِي دَرِ كَارِي دَرِ كَارِي دَرِ كَارِي
 الْمُؤْمِنِينَ شِدَّةُ الْحَرَمِ مِنْ قُوَّةِ الشَّرِّ وَصَفْقُ الدِّينِ شِدَّةُ الْحَبْلِ
 مُؤْمِنَانِ حَقِّي اَزْ اَنْكُ يَنْدَرِ دَرِ كَارِي اَزْ اَنْكُ يَنْدَرِ
 مِنْ عَمَلِ النَّاسِ وَصَفْقُ الْبَقِيَّةِ شِفَاؤُكَ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ
 اَزْ اَنْكُ يَنْدَرِ دَرِ كَارِي اَزْ اَنْكُ يَنْدَرِ دَرِ كَارِي اَزْ اَنْكُ يَنْدَرِ
 أَمَامَةُ شِفَاؤُكَ كَانَتْ الْإِنجَاءَ وَمَرْضَاةُ اللَّهِ مَرَامُهُ شِمْعَةُ
 دَرِ كَارِي اَزْ اَنْكُ يَنْدَرِ دَرِ كَارِي اَزْ اَنْكُ يَنْدَرِ
 الْعُقْلَاءُ قَلَّةُ الشُّبُهَةِ وَقَلَّةُ الْغَفْلَةِ شِمْعَةُ الْأَتْقِيَاءِ غَيْفَتُ الشُّرُكِ
 عَمَلَانِ كَمِ اَزْ اَنْكُ يَنْدَرِ دَرِ كَارِي اَزْ اَنْكُ يَنْدَرِ
 الْمَهْلَةُ وَالْتِنُّ وَدَلُّ الرَّحْمَةِ شَقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسَفْرِ الْخَاءِ
 بَحَالَتِ دَرِ كَارِي اَزْ اَنْكُ يَنْدَرِ دَرِ كَارِي اَزْ اَنْكُ يَنْدَرِ

زبني بنیله وبنی عار
 زبني بنیله وبنی عار
 زبني بنیله وبنی عار

شَوْقُوا أَنْفُسَكُمْ إِلَى يَوْمِ الْبَيْتِ فَخَبِّرُوا الْمَوْتَ وَتَمَقَّقُوا
 شوق خود را به روز قیامت بنمایانید بگوئید آسمانی بنشیند بر سر دست یارید مرکز را و دستش را در زمین سازید
 شَرَعَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ فَسَمِّهِمْ بِشَيْءٍ يَأْتِيهِمْ وَاعْرِضُوا
 راه ساختن است خدای بزرگوار را دین اسلام را اسمی که بخواهند و بخواهند از دین خود بگردانند
 أَرْكَانَهُ عَلَى مَنَاجِبِهِ شَيْءٌ الْأَعْدَاءُ أَيْقُنُوا عَوْدًا وَخَفَا
 گناهها و گناههای اینها را بر آنکه بخواهند از دین خود بگردانند و در دین خود بگردانند
 مَكِيدَةً شَيْءٌ لَا يَفْقَهُ أَطْرَاحُ الْكُفْلَةِ شَرْطُ الْمَصَاحِبَةِ
 در کید در دین امیرش انداختن کفالت شرط یاری
 فَلَا مَخَالَفَةَ شَيْنِ الْعِلْمِ الصَّلَفُ شَيْنِ السَّخَاءِ الشَّرِيفُ
 کی مخالفت است عیب دانش لا فاست عیب سخاوت اشراف کردن است
 شَيْعَتَنَا كَالْخَلْدِ لَوْ عَرَفُوا مَا فِي جَوْفِهَا لَأَكَلُوهَا شَيْعَتَنَا
 کرده ما همچو مکر مسلمات اگر دانستند آنچه در دین خود داشتند هر آینه بخورند و بکشند
 كَلَامُ رَجُلٍ طَبِيبٍ رِيحُهَا حَسَنٌ ظَاهِرُهَا وَبَاطِنُهَا وَقَدْ
 همچو مرغ اند خوش است بوی آن خوش است بیرون و اندرون آن مصلحت
 عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ذِكْرِ الْقُرْآنِ شَافِعٌ مُشْفَعٌ وَقَائِدُ
 دانسته رضی هم در یاد کردن قرآن شافع کننده شافع خواهد شد
 شَافِعُ الْخَلْقِ الْعَمَلُ الْحَقُّ وَلِزَمِ الصَّدَقِ شَارِكُ
 شافع خواهد خلق کردار بخاست و همراهی راستی است شرکت کند
 الَّذِي قَدْ أَقْبَلَ عَلَيْهِ الرِّزْقُ فَإِنَّهُ أَحَدٌ بِمَا نَحْطُ
 آنکه که بچاقوی رزق آورده باشد رزق پس در میان او سرازیر است بهر چه مندی
 وَخُلِقَ بِالْفَنَاءِ شَمَّةٌ ذَوِي الْأَلْبَابِ وَالْمَنِيِّ الْأَقْبَا
 و بساخته بر بود توانگری کردار خداوندان غنوها و غنمها
 عَلَى دَارِ الْبَقَاءِ وَالْأَعْرَاضِ عَنْ دَارِ الْفَنَاءِ وَالنَّوْلَةِ وَجَنَّةِ
 بر خانه بقا یعنی آخرت در و گردانیدن از خانه فنا و شیفگی است

الْمَأْوَى مَا وَرَدَ مِنْ حُكْمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى ابْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 قرارگاه است بعضی از آنچه وارد شده است از حکم امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب و روایت سلام خدا
 فِي حَرْفِ الصَّادِ بِلَفْظِ صِلَاحٍ عَمَّ صِلَاحُ الْعَمَلِ بِصِلَاحِ النِّيَّةِ
 در حرف ص ص در لفظ صلاح عام صلاح عمل بدین معنی است
 صِلَاحُ الْبَدَنِ الْحَيَّةُ؛ صِلَاحُ الْعَيْنِ الْبَدِينِ صِلَاحُ
 درستی بدن نامور است درستی چشم زنده گانی بخار بر دشت شایسته اندیش
 بِصِلَاحِ الْمُسْتَشِيرِ صِلَاحُ الْبَدِينِ الْوَدْعُ؛ صِلَاحُ النَّفْسِ قِلَّةُ
 بایزد مشورت جوئی است درستی دین بر عهد کار است درستی نفس در کم
 الطَّعْ؛ صِلَاحُ الْإِيمَانِ الْوَدْعُ وَفَسَادُهُ الطَّعْ؛ صِلَاحُ الْعَقْلِ
 طبعی است درستی ایمان بر عهد کار است و فساد ایمان طع است در کم درستی عقل
 الْأَدَبُ؛ صِلَاحُ التَّقْوَى تَجَنُّبُ الرِّبِّ؛ صِلَاحُ الْمَعَادِ الْخَوْشِي
 ادب است شایستگی بر عهد کاری دور نیست از گناه شایستگی آخرت بخوشی
 الْعَمَلُ؛ صِلَاحُ الْعِبَادَةِ التَّوَكُّلُ؛ صِلَاحُ الْبَرَّةِ الْعَقْلُ
 عمل است شایستگی پرستش توکل است شایستگی حال خلق خدمت
 صِلَاحُ الرَّعِيَةِ الْعَدْلُ؛ صِلَاحُ النَّفْسِ تَجَاهِدُ الْهَوَايِ
 شایستگی حال رعیت عدل است شایستگی نفس بجنگیدن با آرزوین
 صِلَاحُ الْآخِرَةِ رَفْعُ الدُّنْيَا؛ صِلَاحُ السَّرَّارِ بَرَاهَنُ الْبَصَا
 شایستگی کار آخرت بدور کردن دنیا است شایستگی برهان نورانیت
 صِلَاحُ الظَّوَاهِرِ عُنْوَانُ صِحَّةِ الصَّمَانِ؛ صِلَاحُ الْإِنْسَانِ
 شایستگی ظاهرها عنوان صحت صفت است شایستگی انسان
 فِي حُسْنِ اللَّسَانِ وَبَذْلِ الْإِحْسَانِ؛ صِلَاحُ الدِّينِ
 در خوشی زبان و در کار کردن احسان است درستی دین
 لِحُسْنِ الْيَقِينِ وَمَا وَرَدَ مِنْ حُكْمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى ابْنِ أَبِي طَالِبٍ
 بخوشی یقین است بعضی از آنچه وارد شده است از حکم امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب

عم في حرف الصاد باللفظ **المطل** ^{قوله} **لست** ^{قوله} **صحة الدنيا استا**
 و لثامنا الام **صحة الاجسام** من اثناء **الافساح** ^{قوله} **صحة** ^{قوله} **الافساح**
 من افضل الذخائر **صدق الايمان** و **صنائع الاحسان**
 افضل الذخائر **صحة الود** من كرم **العهد** **صحة الامانة**
 عنوان **حسن المعتقد** **صواب الراي** يوم الزلزلة **صواب**
الفعل **نزين الرجل** **صواب الراي** **بالدول** **ويذهب**
بذها **صيانة المرأة** **انعم** **بالحالها** **و ادوم** **بالحالها** **صواب**
انما **هل** **كالله** **من العاقل** **صن** **ايمانك** **من الشك**
فان الشك **يفسد الايمان** **كما يفسد الملح** **العسل** **صواب**
الراي **باحالة** **الا فكل** **صاحب** **السوق** **قطعة** **من النار**
صاحب **المقوف** **لا يعش** **وانا** **عش** **وجد** **مكاه** **صحية**
الاخبار **تكسب** **الخير** **كالبحر** **از** **امرت** **بالطيب** **حلت** **طيبا**
 صاحب السلطان

صاحب السلطان كراكب **الاسد** **يفيط** **بموضعه** **وهو** **عرف**
 بموضعه **صبرك** **على** **المصيبة** **تحفف** **الزينة** **وحر** **النش**
صدق **الجاهل** **متعوب** **متكرب** **صاحب** **المال** **متعوب**
والغالب **بالشي** **مفلوب** **صبر** **الدين** **حصن** **دولتك**
والشكر **حرز** **نعمتك** **فكل** **دولت** **يحوطها** **الدين** **لا** **تقلب**
وكل **نعمه** **بحر** **نها** **الشكر** **لا** **تسلب** **صاحب** **الاخوان** **بالاخسا**
وتعمد **الذنوب** **بالغفران** **صنائع** **المقوف** **تق** **مصارع**
صنائع **الاحسان** **من فضائل** **الانسان** **صاحب** **العقلاء**
تغم **واغرض** **عن** **الدنيا** **تسلم** **صلة** **الرحم** **تدر** **النعيم** **وتدفع**
النقم **صاحب** **العقلاء** **وجالس** **العلماء** **واغلب** **الهمم**
توافق **الملاء** **الاعلى** **صاحب** **الحكماء** **وجالس** **الحما** **اعرض**
عن **الدنيا** **تسكن** **جنة** **الماوى** **صحة** **الاشي** **ارتكيب**
 صاحب السلطان

كالرج اذا مر بالثمن حلت ثمنه صنایع المعروف بالثمن النعماء
 محبوبه که هرگاه بگذرد بر چیزی بدو بر می خورد بوی بد که در راه های دیگر میوزاند غنما را
 وتدفع البلاء: صفة الاخى عذاب الروح: صفة الری
 دور می گرداند بلا را هم صفتی کول شکر روح است هم صفتی دوست
 اللبيب حياة الروح: صفة الرحم من احسن الشيم: صفة
 عاقل زندگیانی روح است بوسه بخوبی از خوشترین کردارهاست بوسه
 اللحم مناة للعدو مشاة للنعم: صفة اللحم تسو العدا
 باخوشی وند بسیر ویازدن تا جهمت و بیستادن غنما است بوسه بخوبی در حال میگرداند دشمن را
 وتيق مصارع السوء صلوا لذي بينكم وبين الله تسعدوا
 دگر می دارد افتاد در بدی باز بسوزد باخه میان شما و میان خداست تا نیکنه شود
 صفة الارحام يتم الاموال ونسي الاجال: صدقة السی
 بوسه بخوبی شان آردی آورد مسو مال را و فراموش می گرداند و غنم کرد صدق دادن به پنهانی
 تطعم المخطئة: وصدق العلانية مشاة في المال: صل
 بی نشان از کاه را و صدقه آشکارا افزودنی است در مال برسان
 عملك ثباتك وسطوتك بر فیک وشرك بخيرك
 شتاب از خود را بشک خود را و از خستگی خود را بر می خودی و بدی خود را بشک خود
 وانصر العقل على الهوى تلك النبی: صدق بما سلف
 واری ده عقل خود را تا غالب شود بر اراده تاخاوند خرد هاشوی باور که از کوه کشته است
 من الحق واعتصم بمضی من الدنيا فان بعضها يشبه بعضا
 از راستی و بندگی با حق کشته است از دنیا پس درستی که بعضی از دنیا می ماند بعضی
 واخرها لا حق باق لها: صدقة العلانية تدفع صفة السوء
 و آخران پیوسته است باول آن صدق دادن آشکارا دفع میکند بدی بدی را
 صفة اللحم يوجب المحبة ويكتب العدو: صنيغ المالك
 بوسه بخوبی واجب می گرداند دوستی را در دردی آرد دشمن را بنگوی مال باید شود

بزواله: صديق كذا امرى عقله وعدوه جنة: صديق
 دوست هر مری عقل است و دشمن او نادانی است دوست
 في تعب صديق المجاهد معرض للعطب: صديقك من هلك
 در تعب صديق مجاهد است نادان بدو ازین صفتی دوست تو است که با او در راه
 وعدوك من اعمالك صبر الذين جنة حياتك والنقوى
 و دشمن و نسی که برای کز تر از بدی کردن دین را بپر زندگی خود و بر جهنم کاری را
 عداة وفاتك: صدق الرجل على قدر مروءة: صيانة المرن
 پناه وفات و نسی خود را می شود مرد بر اعازة مروءت است نگاه داشتن مرد
 علي قدر ياتيه: صن دينك بدنياك تنجها ولا تصن
 بر اعازة مروءت است نگاه داشتن خود را دنیا را خود تا سود دنیا و غرض است نگاه داشتن دنیا
 دنياك بدنياك فتحنس مما: صار الفسوق في الناس
 دنیا خود را دنیا خود که زبان کنی دنیا و غرض است دنیا را در مردم
 والعفاف عجباً وليس الاسلام لبس الفرو مقبلاً
 و نسی که بر جهنم کاری کار عجبی و نسیش اسلام بپوشش بوسه است که مان کوبه پوشش
 صن الدين بالدنيا شجيك ولا تصن الدنيا بالدن
 نگاه دار دنیا را دنیا را با نرها از دنیا نگاه دار دنیا را دنیا را
 فرديك: صل الذي بينك وبين الله سبحانه
 که پیش کشد ترا بوسه باخه میان تو و میان خداست و بسیار خداست
 بمنقلبك: صمت تعقبك السلامة خير من نطقك
 باجای باز کشد خود خاموشی که در پنهان از برای تو سلامتی است از گفتاری که
 الملامة: صمت يكسوك الكرامة خير من قولك
 رزق خاموشی که بر ستاندن با ستم است و غرضی است از گفتاری که العار
 الندامة صمت يكسبك الوقار خير من كلامك
 پشیمانی خاموشی که حاصل کند از برای تو احتشام است از گفتاری که پشیمانی

صَحْبَةُ الْأَشْيَارِ تُوجِبُ سُوءَ الظَّنِّ بِالْأَخْيَارِ صَحَّتْ مُحَمَّدٌ
 عاقبت به خبر من کلام بدم مغیبه صدق اخلاص
 المء يعظم رافته ونخل مشوبته صممتك حق تسنن
 اجمل من نطقك حجة تسكت صيام ايام البيض
 من كل شئ ترفع الدرجات ويعظم الثوابات صيام
 عن الفكر في الاثام افضل من صيام المر عن الطعاه
 صوم النفس عن لذات الدنيا انفع الصيام بصدقه
 صندوق سر صمت الجاهل ستره صدق الاجل
 كذب الامانة صلاه الرحم يوسع الاحال وينجي الاموال
 صلاه لارحام مشراه في الاموال مرفعة للاجال صلاه
 حجة ينجل لكم عمود الحق وانتم لا تعلمون والله معكم
 ولكن تتركوا اعمالكم صافوا الشيطان بالجهاده وخلصوا

بالمخالفة

بالمخالفة تنكروا انفسكم وتعلوا عند الله درجاتكم صلاه الارحام
 من افضل شئكم الكرام صلاه الرحم عمارة النعم ود قاعة النعم
 صلاه الرحم ينمي العدد ويوجب السؤدد وسئل عليه السلام
 عن العالم العلوي فقال صور عارته عن المواد عاليتها
 عن القوة والاستعداد تجلي لها فاشرفت وطال العبادت
 والقي في هويته امثاله فاظهر عنها افعاله وخلص الانسا
 زانفس ناطقة ان زكاه بالعلم والعمل فقد شابهت
 جواهر اويل عالمها وانا اعتدك مراجعتها وفارقت الاصد
 فقد شاركت بها السبع الشداد صبرك على جمع القصص
 نطفرك بالقرص صنفان لا يقبل الله سبحانه الاعمال
 الاممها اتقوا والا خلاص صوم الجسد الامساك عن الا
 بآداة اختيار خوف من العقاب ومرتبة في الثواب

صَوْمُ النَّفْسِ امْسَاكُ الْكَوَاسِ تَحْنِيسُ عَنِ سَائِرِ الْمَاءِ وَخَلْقُ
 روزه نفس نگاه داشتن و باز کردن دهان و خوردن و آشامیدن
 بَيْنَ جَمِيعِ اسْبَابِ الشَّرِّ صَوْمُ الْقَلْبِ خَيْرٌ مِنْ صِيَامِ اللِّسَانِ
 از همه سببهای شر بدی روزه دل بهتر است از روزههای زبان
 وَصَوْمُ اللِّسَانِ خَيْرٌ مِنْ صِيَامِ الْبُطْنِ صَابِرٌ فَا انْفُسَكُمْ
 و روزه زبان بهتر است از روزههای شکم صابر باشد و انفس شما
 عَلَى فِعْلِ الطَّاعَاتِ وَصَوْنُهُ عَنِ دَسِيسَاتِ تَحْدِثُ احْلَا
 بر کردار طاعات و نگاه داشتن از دسیسهای که در دنیا
 الْاِيْمَانِ تَمَامٌ وَرَدٌ مِنْ حُكْمِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ اَبِي تَالِبٍ عَمِ فِيهِ رُفُوعُ الصَّالِحِ
 ایمان تمام و رد شدن از حکم امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حق صالحین
قَالَ عَمِ ضَرُورَاتُ الْاَحْوَالِ تَذَرُ رِقَابَ الرِّجَالِ ضَرُورَاتُ الْاَحْوَالِ
 گفت عمن ضرورتها تذارت رقبتهای مردمان ضرورتهای حالات
 تَحْمِلُ عَلَى رُكُوبِ الْاَهْوَالِ ضَرُورَةُ الْفَقْرِ تَبْعُ عَلَى قَطْعِ الْاَمْرِ
 بار میزند بر سوار شدن بر احوال ضرورت فقر پیوسته است بر قطع امر
 ضَادُّو الْقَضْبِ بِالْحِلْمِ تَحْمَدُ وَاَعْوَابُكُمْ فِي كُلِّ مَنْ ضَالَّةَ الْعَالِ
 دشمنان قضاوت با حلم تحمید و اعوَاب شما در هر کس که ضالعه عالم
 الْحِكْمَةِ فَمِنْ اَحَقِّ مَا حِثُّ كَانَتْ ضَالَّةَ الْحَكَمِ الْحَكْمَةُ فَمِنْ
 حکمت است پس از حقترها حث کانت ضالعه حکم حکمت است پس از
 يَطْلُبُ مَا حِثُّ كَانَتْ ضَالَّةَ الْجَاهِلِ غَيْرُ مَوْجُودٍ ضَامُ الشُّمُوءِ
 میجوید از آنجا که حث کانت ضالعه جاهل غیر موجود ضام الشموء
 يَبْعَثُ عَلَى تَلْفِ الْمُنْجَةِ ضَلَالُ الدَّلِيلِ هَلَاكُ الْمُسْتَدَلِّ
 بر میانگذاشتن بر تلف منجی ضلال الدلیل هلاک المستدل
 ضِيَاعُ الْعُقُولِ فِي طَلَبِ الْفُضُولِ ضَلَّةُ الرَّايِ تَفْسِدُ الْمَقَالِ
 گم شدن عقول در طلب الفضول ضلته رای تفسد المقال
 گم شدن عقول در جست و جوی فضیلتها گم کردن اندیشه تباه میگرداند

ضلال العقل

ضَلَالُ الْعَقْلِ بَعْدَ مِنَ الرَّشَادِ وَيُفْسِدُ الْمَعَادَ ضَرُّ الْفَقْدِ
 ضلالت العقل بعد از انرشاد و تباه میگرداند مقادیر
 اخذ من اشر الفنا ضياع العمر بين الامال والمي خال
 سوده نوبت از دور تو انگیزی گم شدن عمر میان امیدها و دانه و نوبت گم شدن
 مِنْ اهْتَدَى يَفِي هُدَى اللَّهِ ضِيَاعٌ مَنْ كَانَ لَهُ مَقْصَدٌ
 هر که راه جست پیروی راه خدا گم شدن کسی که مقصد
 عَنِ اللَّهِ ضَرْبُ الْاَمْثَالِ تَضَرُّبُ كَاهِلِ الْعَمَلِ وَالْاَلْبَانِ
 عراز خدا زدن مثلها زده میشود از برای خداوند جزها و عقولها
 ضَامُ نَارِ الْغَضَبِ يَعْثُ عَلَى قُلُوبِ رُكُوبِ الْعُظْبِ ضَلَالُ
 هیزم آتش غضب عث بر قلوب رویانگیز ضلالت
 النَّفُوسِ بَيْنَ دَوَائِي الشُّمُوءِ وَالْفَضْبِ ضَادُّو الْكِبَرِ
 روحها را در میان دوائی الشموء و الضب ضاد و کبر
 بِالصَّبْرِ ضَادُّو الشَّرِّ بِالْعَفَةِ ضَادُّو الْفُسُوءِ بِالرِّقَةِ
 بصبر ضاد و الشر بالعفة ضاد و الفسوء بالرقه
 ضَادُّو الْخَيْرِ مِنَ الْقَنُوعِ ضَادُّو الْكِبَرِ بِالْقَوَاعِ ضَا
 دشمنان خیر من القنوع ضاد و کبر بالقواع ضا
 الْجَوْدِ بِالْعَدْلِ ضَادُّو الْهَوَى بِالْعَقْلِ ضَادُّو الْفُسْكَ
 بسخاقت بعدل ضاد و الهوى بالعقل ضاد و الفسك
 بِالْاِيْمَانِ ضَادُّو الشُّبْهِ بِالْخَيْرِ ضَادُّو الشُّمُوءِ بِالْفِعْ
 با ایمان ضاد و الشبه بالخیر ضاد و الشموء بالفعل
 ضَادُّو الطَّعْنِ بِالْوَرَعِ ضَادُّو الْاِسَاءَةِ بِالْاِحْسَانِ
 دشمنان الطعن بالورع ضاد و الاساءة بالاحسان
 ضَادُّو الْعُقْلَةِ بِالنُّظْمَةِ ضَادُّو الْعَنَاقَةِ بِالْفُطْنَةِ
 دشمنان العقلة بالنظمة ضاد و العناقاة بالفطنة
 دشمنان عقول را با نظم ضاد و عناقه را با فطنه

ضاد و الغضب بالحلم ضاد و الكبر بالانحسار
 دشمنان غضب را با حلم ضاد و کبر را با انحصار

طوبى لمن ذكر المعاد فاستكثر من الزاد طوبى لمن خزن
 خوشی مرا که یاد کند آخرت را بر بسیار زاد خوشی مرا که بیکوی کند
 الى العباد وتزود للمعاد طوبى لمن تحلب القنوع
 بهایندگان خدا دوست بردارد از برای آخرت خوشی مرا که بپوشد خود را بهوشش قناعت
 ويحب الاسراف طوبى لمن تحلب بالعفاف ورضى
 و دوری کند از زانیان از آنکه خوشی مرا که اراده شود بر چهره ناری دشتن شود
 بالكفاف طوبى لمن كذب مناه واخرب دنياه لغاف
 با بخت بسته باشد و خوشی مرا که دروغ داند از زوهای خود را و دیران باشد دنیای خود را از برای
 اخراه طوبى لمن اطاع محمدا تقواه وعصى مذهب ههنا
 آخرت خود خوشی مرا که فرمان برد از برای خود را و از برای کفر از برای خود را
 طوبى لمن نادر الهوى قبل تعلق ابواه طوبى لمن يادر
 خوشی مرا که بشاید در کشتن از زود پیش از بسته شدن درهای توبه و خوشی مرا که در شفاف
 العقل قبل ان يتقطع اشيا به طوبى لمن صلبت سره
 عمل بشناختن که بریده شود بیهوشی او خوشی مرا که شایسته باشد کفایت او
 وحسنت على نيته وغر عن الناس شى طوبى لمن سلك
 و نیکو باشد ظاهر حال او و با داشت از مردم بدی او خوشی مرا که خداوندی کند
 طريق السلامة ببص من بصر وطاعة هاداه طوبى
 راه سلامت را بدیده انکه بجا کند او را و فرمان راه نای که بفرماید او را خوشی
 لمن اخلص الله عماله وعلاه وحباه وبقضه واخذه وركه
 مرا که بکند که در این دنیا عمل او و علم او و دوستی او و دشمنی او و کفایت او و کفایت او
 وكلامه وصيته طوبى وفق لطاعته وحب خلقه
 و کلمات او و وصی او خوشی مرا که توفیق یابد از برای فرمان خدا و نیکو باشد کفایت او
 واخر نام اخره طوبى لمن ذل في نفسه وغرب طاعته
 و نگاه دارد کار آخر خود را خوشی مرا که خوار باشد در نفس خود و عزیز شود بطاعت خود

بفاعة

بفاعة طوبى لمن جعل الصبر مطية جاته والتقوى
 بفاعة خود خوشی مرا که بکند جرات با برکت بر چهره ناری را
 عده وفاته طوبى لمن يوسى قلبه برب اليقين طوبى
 بهای مردن خود خوشی مرا که تواند کرد از دل خود را بچنگد از خود را خوشی
 لمن عمل سنة الدين واقنع ان النبیین طوبى لمن قدم
 مرا که بکند سنت دین و بدو کند در پی پیغمبران خوشی مرا که در درود
 خالصا وعمل صالحا واكسب مذكورا واجتب محذورا
 در کاری بپایندگی از برای خدا و عمل کند عمل شایسته و درست آرد زیاده نماند را و دور شود از برای خود را
 طوبى لمن كابد هواه وكذب مناه ومرى غرضا واخر
 خوشی مرا که بکند کینه با دزدی خود و دروغ دارد غرضهای خود را و بدیندارد دلخواه را و نگاه دارد
 عوضا طوبى لمن ركب الطريقة الفاضلة ولم المحبة البضا
 عوضا خوشی مرا که سوار شود بر راه روشن و ملازم باشد بدین راه و روشن دین را
 وتو له بالآخرة وأعرض عن الدنيا طوبى لمن تقتله قابلا
 و شایسته شود بدو سی آخرت در دگرمان شود از دنیا خوشی مرا که کشتار و کشتی جایی
 الغرور طوبى لمن تعم عليه مشمات الامور طوبى
 مغروری و فریب دنیا خوشی مرا که پوشیده شود برود پوشیده های کارها خوشی
 لمن يادر الاجل واغتم المهل وتزود من العلم طوبى
 مرا که بکند که بشاید سوزی هر که و قیمت سیرد از زبان ماندگی را و توشه بردارد از کفر و شرارت خوشی
 لمن استشعر الوجع وكذب لامل ويحب الزل طوبى
 مرا که بداند که پوشش خود سازد توبه را و دروغ دارد امید دنیا را و دوری کند از لذت دنیا خوشی
 لمن خاف العقاب وعمل للحساب وصاحب العفاف
 مرا که بکند که بترسد جلیس کرد و عمل کند از برای در حساب و در برای کند با راستی
 وقنع بالكفاف ورضى عن الله سبحانه طوبى لمن كان
 و قناعت کند با خدا و با ما و بدیند دشتن شود از خدا و ناکست خوشی مرا که بکند که باشد

له من نفسه شغل شاغل والتكاس منه في راحة وعمل بطاعة
 مردار از افتراو گادی که داره اند او را از دردم از دوا سود که باشد و عمل کند بر فرمان برداری
 الله سبحانه طوبى لمن خاف قامن طوبى لمن ذكر المعاد
 خدای که پاکست خوشی مرا که بر سر این کرد خوشی مرا که در یاد کند آخرت را
 فأحسن طوبى لنفس أدت لربها فرحتها طوبى لعين هجر
 بر شوکت کند خوشی مرا که من در راه بر سر راه خود را فرزند خوشی مرا که چشمه را که از دوز
 في طاعة الله غمضها نائم و من هم أمن الموتين على أي طاعة
 آ در فرمان خدا بود شدن از خواب و نماند بر سر راه خود را فرزند خوشی مرا که چشمه را که از دوز
 ملكه السلام في حرف الصاء الملقظ السلام والسلام
 مردار سلام خدا در حرف طاء مطلق گفت حضرت مرتضی
 طاعة الهوى تنسب العقل طاعة النساء غاية الجهل طاعة
 فرمان برداری از دوز بتنه میگرداند عقلا فرمان برداری زنان کمال نادانی است فرمان برداری
 السموات تنسب الدين طاعة الحرم تنسب اليقين طاعة
 آرزو بتنه میگرداند دوزلا فرمان برداری از بتنه میگرداند یقینا فرمان برداری
 الامل تنسب العمل طاعة الجاهل تدل على الجهل طاعة الدنيا
 امید بتنه میگرداند عقلا فرمان برداری نادان راهی بود بر نادانی گذاشتن دنیا
 مهاجنة طلب الدنيا راس الفتنة طلب الجنة بلا عمل
 مهر دایمی هست است خواستن دنیا سر فتنة است خواستن بهشت به عمل شایسته
 حق طلب الثناء بغیر استحقاق خرق طالب الخیر من اللئام
 ابله است خواستن ستایش به سر اواری کولی است خواسته و جوینده خیر از ناکام
 محروم طالب الدنيا بالدين معاقبة مذموم طلب الجمع
 نا امید است جوینده دنیا به بدی باز خواسته و جوینده خیر است که آوردن
 بين الدنيا والاخرة من خداع النفس طالب الخير بعلى الشر
 میان دنیا و آخرت از فریبندای نفس است جوینده خیر بکردار بد

فاسد العقل

فاسد العقل والحق طلب المراتب والدرجات بغير عمل
 بتنه است عقلا و بتنه است یافتن از جستن بلبندیا و بیا بهای بند و به کردار شایسته
 جهل طاعة الجاهل وكثرة الفضول يدلان على الجهل
 نادانی است فرمان برداری نادان و بسیاری زیاد دوزی و فرمان برداری بتنه میگرداند
 طاعة المهدي تنجي طاعة الهوى تدل على طاعة دواعي الشر
 فرمان برداری راه راست بر حاکم فرمان برداری از دوز و عیال از فرمان برداری بتنه میگرداند
 تنسب عواقب الامور طول الفلک محمد العواقب وتنسب
 و بتنه میگرداند آخرهای کانه ها و دماهی و دوری اندیشه شود میگرداند آخرهای کارها و دماهی
 فساد الامور طول الاعتبار جدوا على الاستظهار طول
 بتنه کارها و درازی بتنه میگرداند میراند بر بافتن پشیمان درازی
 طول الاستظهار من شيم الا بئان طول الفتوت والنجود
 صبر کردن و زکوة ها و بتنه میگرداند استاد بنظر است و بحدود کردن
 ينجي من عذاب النار طالب الادب اختم من طالب الذ
 میگرداند از عذاب آتش جوینده ادب میگرداند از جوینده دنیا
 طلب الادب جمال الحبيب طريقنا القصص وسنتنا الرشيد
 جستن ادب زیبایی کوهر است راه ما میانه رویت و دوست داشته را
 طاعة الله سبحانه لا يجوزها الا من تذل الجحد واستفرغ
 فرمان برداری خدای که پاکست نمیبرد مگر آنکه بکوشد و دوز بریزد
 الحمد طول الامتنان بكدر صفوا لاحسان طعن اللئام
 تشکر را بسیاری منت نهادن بتنه میگرداند احسان را زدن زبان
 امضي من طعن السنان طاعة الله مفتاح سداد و صلاح
 گذران رفتن از زدن نیزه فرمان برداری خدا بکشد شایسته است درستی کار
 معاد طاعة الله اعلا عماد و اقوي عتاد طالب الاخرة يدرك
 آخرت فرمان برداری بلند تر است و سخت تر ساز تراست جوینده آخرت می یابد

منها امله ويايته من الدنيا ما قدر له طالع الدنيا بقوة
 از اخوت امید خود را در دنیا انداخته مرد را از خود برون دنیا فرستاده شود
 الاخرة ويذكر الموت حتى يأخذه بغيره ولا يدرك من الدنيا
 آخرت و در دنیا یاد دارد که تا آنکه میسر دارد و ناکاه در دنیا باید از دنیا
 الا ما قسم له طهر و اقلوبكم من الحسد فانه مضمك
 مگر آنچه بخشیده شده مرا و پاک سازید دلهای خود را از حسد پس سستی که حسد اندوه آرد
 مضمك طهر و اقلوبكم من الحسد فانه دامو لي و طيبوا
 لاغر گشتن پاک سازید دلهای خود را از حسد پس سستی که در دست بد و همان پاکیزد و خوش شود
 عن انفسكم نفسا و امشوا الى الموت شيئا شجيما
 از نفسهای خود نفس را ببرید به سوی مرگ رفتن بزرگ و بزرگ شود
 طاعة النساء تنزي بالنبلاء و تربي العقلاء طهر و
 فرمان برداری زنان عیبی آرد بزرگتر از آن بزرگتر از آن بزرگتر از آن بزرگتر از آن
 انفسكم من دنس الشهوات تذركوا ربيع الدرجات
 نفسهای خود را و از دنس شهوات تذکره باریق درجات
 طهر و اقلوبكم من دنس الشهوات تضا عفاكم الحنا
 پاک سازید دلهای خود را از دنس شهوات تا فرزند گردانید مرشدا و نیکو بکار
 طاعة النساء شيمة الحق طاعة المعصية بئس حيلة الهلك
 فرمان برداری زنان نشانه حق است فرمان برداری نافرمانی جزا خوی بنام است
 طلب السلطان من خداع الشيطان طاعة الغضب
 جست بادرشاه از فریبشای شیطان فرمان برداری خشم
 ندم و طغيان طاعة الشهوة هلك ومعصية مالك
 پشیمانی و گریه نیکو است فرمان برداری آرزو و نافرمانی از خداوند است
 طاعة الجور يوجب الهلك و ياتي على الملك طول التفكير
 فرمان برداری به ستم واجب میگرداند بنام خدا و بیادشای و درازی اندیشه کردن

يصلح عمو

يصلح عمو قبال التدبير طول التفكير يعدل رأي المشين طلب
 مناسب میگرداند از خدای جاده بری را درازی اندیشه کردن برای میسر شدن اندیشه مستور برین جنبش
 التعاون على اقامة الحق ديانة و امانة طلب النفاذ
 یاری کردن بر بایدهاشنق و اسبق دینداری و امانت است جست یاری
 على نضرة الباطل جنابة و خيانة طلاقه الوجه البش
 بر یاری باطل کلاه کاری و نا اسیق است کشاده بشادمانی و دشمن است
 والعطية و فعل الی و بدل الحجة داع الى محبة البرية
 دکار ینگو و در کار کردن و گفتن درود خواننده میبوی دوستی مردم
 و قال عليه السلام في ذكر رسول الله صلعم طيب ذوا بطيه
 و گفت حضرت مرتضی در یاد کردن حضرت مصطفی
 فدا حكم مرأته واجه مواسمه يضع ذلك حيث الحاجة برة
 تحقیق حکمت در بزرگوار و هر چه داد خود و نگاه داشت مگر چیزی که در حق حاجت است این مردم را بخواه حاجت ببرد آن
 من قلوب عی و اذان صم والسنة بكم و يتبع بد و اية
 از دلهای کور و گوشهای کور و نسیب بماند کند و پیروی میگرداند خود
 مواضع الغفلة ومواطن الحيرة وسيل عم عن القدر فقال
 هر جا غفلت کرد در آن مهوشی است و با عینا که میگردانید در برید مشیت از غفلت مرنفی اندر قدر برکت
 طريق مظلم فلا تسلكوه و تجر عینق فلا تجلوا بالحق و سئل الله
 راهی است تاریک پس مریو آن راه و در پایشان بمان پس در مریو در راه و در مریو در راه
 سبحانه فلا يتكلفون طوبى للزاهدين في الدنيا الراغبين
 بگشت پس مریو ایند خدا را بر شوی خوشی مریو کار را در دنیا و آرزو و شایان
 في الاخرة اولئك الذين اتخذوا الارض ساطا و اهلها
 در آخرت که ایشانند کسانی که گرفته اند زمین را شمشیر و دشا و زمین را
 فداشا و ماها طيبا و القرا شعا و الدعا دثارا و رقصوا
 افراشتنی و آب زمین را پاک و کلام خدا را جامه و دعا را پوشش و مریو اند

تفاوت من حکم امین مومنین علی بن ابی طالب عم فی حرف الظاهر
 و در است از حکمهای امیرالمومنین علی بن طالب
 و در است از حکمهای امیرالمومنین علی بن طالب

ظن المؤمن کفارة. ظلم المستشرق ظلم و خیانه. ظن الرجل علی
 گمان مومن اخذ کردن است ستم بر مشهور جو ستم است برد و خیانت با او گمان هر مرد بر
 قدر عقله. ظن الانسان مینان عقله و فعله اصد و شأ
 اندازه عقل در ستم گمان هر ادی ترازدی عقل او است در کار او را ستم ترین گواهی
 علی أصله. ظن العاقل اصح من یقین الجاهل ظلم الحق
 بر با کوه راو. گمان عاقل در ستم تراست در ستم تراستی نادان ستم کرد
 من نضر الباطل ظفر الکرم نخی ظفر اللیم بر دی ظفر الکرام
 انگر که یاری کرد باطل را بر دی کارای تراپی در ستم تراستی بر دی کارای تراپی شکست بر دی کارای تراپی
 عفو و احسان. ظفر الیام بجر و طغیان ظفر بالجر من طلبه
 در گذشت است و احسان بر دی کارای تراپی بر دی کارای تراپی بر دی کارای تراپی بر دی کارای تراپی
 ظفر الشی من رکیه. ظفر بالشیطان من غلب عضیه
 بر دی کارای تراپی بر دی کارای تراپی بر دی کارای تراپی بر دی کارای تراپی
 ظفر الهوی من انقاد لشهوة. ظلم المروء من یبصیر عینه
 بر دی کارای تراپی بر دی کارای تراپی بر دی کارای تراپی بر دی کارای تراپی
 ظفر بفرجة البشری من اعرض عن رخارف الدنیا. ظفر بجنة
 بر دی کارای تراپی بر دی کارای تراپی بر دی کارای تراپی بر دی کارای تراپی
 الماوی من غلب الهوی. ظلم الضعیف اغتسل الظلم. ظلم
 بر دی کارای تراپی بر دی کارای تراپی بر دی کارای تراپی بر دی کارای تراپی
 المستسلم اعظم الجرم. ظلم الاحسان بفتح الامتنان. ظلم نفسه
 بر دی کارای تراپی بر دی کارای تراپی بر دی کارای تراپی بر دی کارای تراپی
 من عصى الله و اطاع الشیطان. ظلم النجاء من مع العطا
 انگر که تا فرمان خدا کرد در فرمان برداری شیطان کرد ستم کرد بر سخاوت انگر که باز داشت

ظلم الله سبحانه

ظلم الله سبحانه في الآخرة منذ و لم ين اطاعه في الدنيا ظلم
 ستم خدا کرد با گستاو در قیامت قرار شد انگر که بر همان آورد در دنیا ستم کرد بر بدکاران
 بنفسه المقاد ظاهرا لله بالعباد من ظلم العباد ظلم المؤمن في
 بنده میگرداند اخذ کردن است ستم بر بدکاران از ستم بدکاران ستم کرد بر بدکاران
 عنوان شقایه في الآخرة. ظلم المعروف من وصعة في غير
 عنوان بر بختی او است در اخذ ستم بر شکوفی کرد است که بنده از البقاء
 أهله. ظلم نفسه من رضى بدار الفناء عوضا عن دار
 ناله و توان ستم کرد بر نفس خود انکه راغبی شد بخانه فنا یعنی دنیا در عوض کفر و خانه
 ظفر بجنة الماوی من اعرض عن سموات الدنيا ظلم الکرام
 بر دی کارای تراپی بر دی کارای تراپی بر دی کارای تراپی بر دی کارای تراپی
 و حدیثی ظلم اللیام نكد و ی. ظاهرا القرآن انق و باطنه
 در دنیا کاف و قاض کواریت ستم ناکسان بر دی کارای تراپی بر دی کارای تراپی
 مؤنق. ظلم النفس بحق ظاهرا الاسلام مشی و باطنه
 بر دی کارای تراپی بر دی کارای تراپی بر دی کارای تراپی بر دی کارای تراپی
 مؤنق مؤنق. ظلم النفس عما فی ایدی الناس هو الفناء
 بر دی کارای تراپی بر دی کارای تراپی بر دی کارای تراپی بر دی کارای تراپی
 الموجد ظلم النفس عن لذات الدنیا هو الزهد المحمود
 بر دی کارای تراپی بر دی کارای تراپی بر دی کارای تراپی بر دی کارای تراپی
 ظلم المؤمن من نزا هتیه عن المحارم و مبارکاته الی الکبار
 بر دی کارای تراپی بر دی کارای تراپی بر دی کارای تراپی بر دی کارای تراپی
 ظفر بشی المقام و اضع صنایعه فی الکرام. ظن ذوی حوش
 بر دی کارای تراپی بر دی کارای تراپی بر دی کارای تراپی بر دی کارای تراپی
 و الا لباب اقرب شی من الصواب. ظالم الناس یوم
 بر دی کارای تراپی بر دی کارای تراپی بر دی کارای تراپی بر دی کارای تراپی

مَكُوبٌ بِظُلْمٍ عَظِيمٍ مُعَذِّبٌ ظَلَمَ الْمَرْيُومَةَ وَيَضْرَعُهُ

ظلم الاحسان واضعه في غيب موضعه . ظلامه المظلو

مُهِلَهَا اللَّهُ وَلِيُفْعِلَهَا. ظِلْمُ الْيَتَامَى وَالْأُمَمِ. يَنْزِلُ النِّعَمُ

وتمهل نیکفازد ستم بریتیمان و کینزان فرد عیارده خستندار

وَيَسْلُبُ النِّعَمَ بِمَا وَرَدَ مِنْ حِكْمِ امْرِئِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيَّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ

فِي حَرْفِ الْعَيْنِ وَلَا عَمَّ عَلَيْكَ بِالْآخِرَةِ نَأْيُكَ الدُّنْيَا - ضَاعَ

حرفی کش حضرت مرثقی یزید آباد بنگاه ناشی آخر دنیا بیدستی و خوار

عليك بالحكمة فامد الحليّة الفاخرة عليك بالحياء فانه

موتوباد نماد دایمی حکمت دیور سرافرازنده است موتوباد شرمیکتی موتوباد شرمیکتی

عنوان الميزان عليك بالسجاء فانه ثمر العقل عليك يا ابا

نموده راستی است
بخوان و جویندی
بر تو باد
پسند
بود باز
علیک

فانه من العلم عليك بالمشاوره فانه ينجح الحزم

بالتق فانه خلق الانبياء عليك الرضا في الشدة والرخا

برحرکاری، برادرانی که برحرکاری
هذی بقا مبر است بر تو باد بخشتودی
ادرسخن و آسانی

عَلَيْكَ بِالسَّكِينَةِ فَإِنَّمَا أَفْضَلُ زِينَةٍ عَلَيْكَ بِالْعِلْمِ

بر تو باد بار امیدگی
بدرستی که آید بدگی
افزون تو به نور نیست
بر تو باد بنامش

فانه وراثة كريمة عليك بالاناءه فان المتاني حري

بوسه در سینه و دامن سجیده گذاشت. بدو یاد بار آمدیدی بوسه در سینه که از آمدن

بالأصابة. عليك باخلاص الدعاء فانه اخلق بالاجابة

پروپوژیشن: پیدائش کے بعد والدین کو دعا
بجائے والدین کو دعا

عید الشکر

عَلَيْكَ بِالشُّكْرِ فِي الشَّيْءِ وَالضُّرِّ. عَلَيْكَ بِالصَّبْرِ فِي الضُّقِّ

وَاللَّيْلُ عَلَيْكَ بِالْعَقْلِ فَلَا مَالَ أَعُوذُ مِنْهُ عَلَيْكَ بِالْفَنَاجِ

و کذا قاری بر قیاد بخزند مندی بس نیست مالی سود مند که از آن بر تو باد بقا عت

هَذَا فَلَا شَيْءَ أَدْفَعُ لِلْفَقَاءِ مِنْهُ. عَلَيْكَ بِالْأَدَبِ فَإِنَّهُ زِينَةُ

بسمیت فتح چربی دق کنند و دروش را آن بر تو باد یاد باد برسد و حق که ادب تیرا بد

الحَسْبُ عَلَيْكَ الْقُوَى فَاِنْهَا شَرَفُ الشَّيْءِ عَلَيْكَ بِالْأَوْ

فَانَّهُ حَقُّ الذِّمِّ عَلَيْكَ الْعَهْدُ ذَاكَ رَاغِبًا وَنَحْمًا اِي

فانه عجب الدين عليك بالعهدة فاما هذا العلم سرى عليك
بل منى لم يدر شاخت ديشته بود تو باد نهفتى من بدو من بجزاى هستى منتهى است تو تو باد

حَسَنَ الْخَلْقِ فَإِنَّهُ رَكَّعُكَ الْحَيَّةَ. عَلَنَكَ الشَّاشَةَ

مخوش خوشی پس بدست که آن دوستی آرد از این دوستی را بر تو باد بخوبی با این حساست

لَا تَهْجِجَالَةَ الْبُودَةِ. عَلَيَّكَ بِالْإِحْتِمَالِ فَإِنَّهُ سَتَرُ الْعُيُوبِ

دشمنی و دوستی است بر تو باد بر داری بس بدوستی آن و دشمنی عیسا است

يَلِيكَ يَذْكُرُ اللَّهُ فَإِنَّهُ يُبْدِ الْقَلْبَ عَلَىكَ بِالصِّدْقِ فَإِنَّهُ

توباد حنا بسدری گیاد رضا روشنائی دلست مروتیاد بواسی مروتیاد

فَإِنَّهُ خَلَقَ مَرَضِي. عَلَيْكَ يَا لَوْفَا

بر تو باد بر تو باد بر تو باد بر تو باد

انه اوتي جنة عليك بصلاح العقل فانه الزاد الى الجنة

اَلَا اِنَّكَ اِلٰهٌ رَّحِيْمٌ

دوماد : مرجع کادی بسوی حق است . نگاه دار دست بر توباد . با مانت بسوی بدست که

فَضْلُ دِيَانَةِ . حَمَلِكُ طَاعَةٍ تَعِزُّ بِحَالَتِهِ . عَمَلِكُ

و نیز دیانی است بر تو باد بر ما به برداری غرض توئی گفتند ستاد کانیان بر تو باد

مَنْ لَامَ
الْكس كہ

يحفظ كل امرئ لقلبه باضا عه عليك بالاحسان فانه افضل
 بنگاه داشتن هر چیزی که عذر تو او کند بضاعه کردن آن بر تو باد بر تو باد بر تو باد
 زراعة و ارج بضاعه عليك بالاخلاص فانه سبب
 کشتی است سودمند بر تو باد بر تو باد بر تو باد
 قبول الاحمال و شرف الطاعة عليك بالرفق فانه مفتاح
 قبول عملهاست و بندگی زمانه بر تو باد بر تو باد بر تو باد
 الصواب و سحیة اولى الالباب عليك بمقارن ذی العقل
 راستی است و دگر دار خداوندان خرد است بر تو باد بر تو باد
 والذين ختموا لاصحاب عليك بالقصد في الامور فمن
 دین مستقیم یا راست بر تو باد بر تو باد بر تو باد
 عدل عن القصد جار ومن اخذ به عدل عليك بازما
 بر تو باد از راست روی ستم کند و هر کس که بکمر راه راست بر تو باد بر تو باد
 العمل في النشاط والكسل عليك بالعفاف والقنوع
 کار در حزمی و کمال بر تو باد بر تو باد بر تو باد
 فمن اخذ به خفت عليه المونة عليك بالصبر والاحتساب
 بر تو باد بیکر راه قناعت بر تو باد بر تو باد بر تو باد
 فمن لم يمهأ هانت عليه المحسن عليك بالاستقامة والهلك
 بر تو باد بر تو باد بر تو باد بر تو باد
 والرجبة اليه في توفيقك وترتكب شايبة وحتك في
 در روی آوردن بسوی او در توفیق مان تو و گذاشتن تو هرگز نیستی را که در تو بر تو باد
 شمة او اسلمتك الي ضلالة عليك بمكارم الاخلاق
 بر تو باد بر تو باد بر تو باد بر تو باد
 الرجال فانما يقان مصارع السوء ويوجبان الجمال
 با مردان بر تو باد بر تو باد بر تو باد بر تو باد

عليك بالعفا

عليك بالعفاف فانه افضل شتم الاشراف عليك بترك
 بر تو باد بر تو باد بر تو باد بر تو باد
 التذنب والاشفاق والتخلق بالعدل والانصاف عليك
 بر تو باد بر تو باد بر تو باد بر تو باد
 بطاعة الله سبحانه فان طاعة الله فاضلة على كل شيء
 بر تو باد بر تو باد بر تو باد بر تو باد
 عليك بالاقتصاد بالله في كل امورك فانها عظم من كل
 بر تو باد بر تو باد بر تو باد بر تو باد
 عليك بلزوم الصمت فانه يلزمك السلامة ويؤمنك
 بر تو باد بر تو باد بر تو باد بر تو باد
 الندامة عليك باحسان الصفا فانهم زينة في الرخاوع
 بر تو باد بر تو باد بر تو باد بر تو باد
 في البلاء عليك بمنهج الاستقامة فانه يكسبك الكرامة
 بر تو باد بر تو باد بر تو باد بر تو باد
 ويكفيك الملامة عليك بتقوى الله في الغيب والشهاد
 بر تو باد بر تو باد بر تو باد بر تو باد
 ولزوم الحق في الغضب والرضا عليك بالعدل في الصد
 بر تو باد بر تو باد بر تو باد بر تو باد
 والعدو والقصد في الفقر والغنى عليك بلزوم الخلال
 بر تو باد بر تو باد بر تو باد بر تو باد
 وحسن البر بالعباد وذكر الله في كل حال عليك بالنك
 بر تو باد بر تو باد بر تو باد بر تو باد
 فانه يرشدك من الضلال ومصلح الاحمال عليك بالو
 بر تو باد بر تو باد بر تو باد بر تو باد

فَانْدُعُونِ الدِّينَ وَشِمَّةَ الْخُلَصِيِّينَ. عَلَيْنِكَ الصَّرْفَانَةُ

حضرت حصین و عبادۃ الموقنین علیک الحمد والاحسان

في اصلاح المعاد عليك بالنقية فانما شجرة الافاضل
 ذر ساحتها كراخه بر تو باد ش. بوستند بر تو باد كورار فاضل

عَلَيْكَ بِالصَّرْفِ يَا خُبْرًا قَائِدًا وَإِلَيْهِ يَرْجِعُ الْجَاهِلُ

عَلَيْكَ بِالصَّدَقِ فِي صَدَقٍ فِي أَقْوَالِهِ جَلَّ قَدْرُهُ. عَلَيْكَ

بِالرَّفِيقِ فَمَنْ رَفِيقٌ فِي أَفْعَالِهِ ثُمَّ أَمِيٌّ عَلَيْكَ مَوْحَا

مَنْ حَذَرَكَ وَهَذَاكَ فَإِنَّهُ يَحْذَرُكَ وَيَسْتَدَارُكَ

ما انكسر بنو ساندن و ما زاد و مرا از ديوي بس در مني تو راو بلند سازد تو را "دوماه رامت" فاد تو را

عليك بظا عدي يا مكي بالدين فانه مد يدك
موتوا - بن زمان بریداری - ای فرزندانم - بپوشید و بپوشید - ای فرزندانم -

وینجیک. علمک بالوع وایاک وغروب الطمع
 و میرزا... بر تو باد... و تو باد که دور شوی از عزیز طمع

فانه وخيم الرابع عليك يلزوم الصرفيه ياخذ الحازم

وَالْيَه تَوَلَّ الْجَارِعُ عَلَيْكَ الْقَصْدُ فَإِنَّهُ أَعُوذُ بِكَ مِنْ

عَلَى حَسَنِ الْعِيشِ وَلَكِنْ يَمْلِكُ أَمْرٌ حَتَّى يُعْزِزَ شَهْوَتَهُ

عليه السلام

عَلَيْ دِينِهِ عَلَيْكَ يَلْزُومُ الْيَقِينُ وَتَحْتَ الشَّكِّ فَلَيْسَ

للمرئيه اهلك من ادينه من غلبه الشك على امرئيه

مردی چندی به کشته شدی دین ادراسه آمدی و
عَلَيْكَ بِالصَّدَقَةِ نَجْ مِنْ دُأْوَةِ الشَّعْ عَلَيْكَ بِالسَّعِ

وَلَيْسَ عَلَيْكَ بِالْبَحْرِ عَلَيْكَ بِالْمُحَدِّثِ وَإِنْ لَمْ يَسْأَلْ

وَمَا وَرَدَ مِنْكُمْ إِلَّا غُلَّتْ الْأَنفُسُ مَا كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ إِلَّا قُلُوبًا غُلَّةً
وَمَا وَرَدَ مِنْكُمْ إِلَّا غُلَّتْ الْأَنفُسُ مَا كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ إِلَّا قُلُوبًا غُلَّةً

بَدَن
لَيْقَهُ اَزَامِ فَاَرَدْتَنِي مَرْحُومِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَتِي اَبْنِ اَتِي طَالِبِ
فَوَيْفَ الْاَمْرِ لَقِيْتُ رَاوُكَ فِي خَطَايَا اَلْاَمْرِ اَعْلَمُ الْاَمَامِ

[illegible]

عليكم بالحق البيضاء فاسألوها ولا استبد الله
والتوبة ذكركم خدا کا سرور و انوار

عنكم عليكم بأعمال الخبيث فساد رؤها ولا يكن عير
غير از شما بر شما مار کردن عملها بگویند پس شما بدویان را بگویند طوع

احق بها منكم. عليكم بالثواب والمواظقة واماكم المقام

والمهاجرة عليكم بالقصد في المطاع فإنه أبعد من
دوری موشماردی در حوزة شهابی است و این روش دورتر

السرف واصح للبدن واعون على العبادۃ علكم
الف كادی ودرهت سازنده توست توندا وادی همدی برینوستند بر شمایاد

بِرُجَيَاتِ الْحَقِّ فَأَرْزَمُوهَا وَإِيَّاكُمْ وَمَحَامِلَاتِ التَّزْهَاتِ

بیمای و خفا کننده
سود درستی که همراه شیرین من حیث حق
اوسا با باد دور از باید دید

عَلَيْكُمْ بِلِزُومِ الدِّينِ وَالتَّقْوَى وَالْيَقِينِ فَمَنْ أَحْسَنَ الْخُشْيَاءِ
وَمَنْ شَاكَ رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ بِلِزُومِ الْعَقَةِ وَالْأَمَانَةِ
فَانْتَهَا أَشْرَفُ مَا أَسْرَفْتُمْ وَأَحْسَنُ مَا أَغْنَيْتُمْ وَأَفْضَلُ
مَا أَخْرَجْتُمْ عَلَيْكُمْ فِي الْقُرْآنِ أَحْلَوْا جَلَالَهُ وَحَرَمُوا
حَرَامَهُ وَاعْمَلُوا بِحُكْمِهِ وَرَدُّوا مُشَاهِدَتَهُ إِلَى عَالِيهِ
فَإِنَّهُ شَهِدَ عَلَيْكُمْ وَأَفْضَلُ مَا بِهِ تَوَسَّلْتُمْ عَلَيْهِ
فِي قَضَاءِ حَوَائِجِكُمْ بِكِرَامِ الْأَنْفُسِ وَالْأَصُولِ نَحْجَ لَكُمْ
عِنْدَهُمْ مِنْ غَيْرِ مَطَالٍ وَلَا مَنٍّ عَلَيْهِمْ بِصَدَقِ
الْإِخْلَاصِ وَحُسْنِ الْيَقِينِ فَأَنْتُمْ أَفْضَلُ عِبَادَةِ الْمَقَرِّ
عَلَيْكُمْ بِدَوَامِ الشُّكْرِ وَلِزُومِ الصَّبْرِ فَأَنْتُمْ
يَنْتَازِ الْخَيْرَ عَلَيْكُمْ بِالسَّخَاءِ وَحُسْنِ الْخَلْقِ فَأَنْتُمْ
الرِّزْقِ وَتَوْجِبَانِ الْحَيَّةِ عَلَيْكُمْ فِي طَلَبِ الْحَوَائِجِ بِشَرِّ
رُذْوِي وَدَوَائِي سَيُكُونُ

النَّفُوسِ ذَوِي الْأَصُولِ الطَّيِّبَةِ فَأَنْتُمْ عِنْدَهُمْ أَفْضَلُ
وَمَنْ لَيْسَ بِأَنْزَكٍ عَلَيْكُمْ بِلِزُومِ الْيَقِينِ وَالتَّقْوَى
فَانْتَهَا سَعْيُكُمْ خَيْرُ مَا أَوْى عَلَيْكُمْ بِالْإِحْسَانِ
إِلَى الْعِبَادَةِ وَالْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ يَأْتُوا عِنْدَ قِيَامِ الْأَمْرِ
عَلَيْكُمْ بِالتَّقْوَى فَإِنَّهُ خَيْرُ زَادٍ وَخَيْرُ عِبَادَةٍ
عَلَيْكُمْ بِصُنَايِعِ الْمَعْرُوفِ فَأَنْتُمْ الزَادُ إِلَى الْمَعَادِ
عَلَيْكُمْ بِإِخْلَاصِ الْأَمَانِ فَإِنَّهُ السَّبِيلُ إِلَى الْجَنَّةِ وَالْجَنَّةِ
مِنْ النَّارِ عَلَيْكُمْ بِصُنَايِعِ الْإِحْسَانِ وَحُسْنِ الْبِرِّ
بِذَوِي الرَّحْمِ وَالْجَيْرِ أَنْتُمْ مَانِعُونَ فِي الْأَعْمَارِ
وَيَعْمُرَانِ الدِّيَارَ عَلَيْكُمْ بِحُبِّ آلِ بَيْتِكُمْ فَإِنَّهُ
حَقُّ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَالْوَجِبُ عَلَى اللَّهِ حَقُّكُمْ لَا تَرْوَنَ
قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى

وَالْحَقُّ

۱. بیاموزد ۲. دانش ۳. بداند ۴. درآموزد ۵. مردم را ۶. حق ۷. بیاموزد

عَلَيْكُمْ بِطَاعَةِ أَعْيُنِكُمْ فَأَتَمُّ الشَّهَادَةِ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ وَالشَّهَادَةُ لَكُمْ

علي الانصاف ترسخ المودة على قدام التراجي في الله تخلص

عند الله تعالى خداما و رعايا و من حرم امين المؤمنين علي بن ابي طالب

الحُبَّةُ عَلَى قَدْرِ قُوَّةِ الدِّينِ كَوْنُ خُلُوصِ النِّيَّةِ عَلَى قَدْرِ
وَصِفَاتِهَا بِرَأْسِهَا

فِي حَرْفِ الْعَيْنِ يَنْقُضُ عَلَى عَمٍّ عَلَى قَدِّ الْمَصْنُوعَةِ تَكُونُ الْمُتَوَكِّلُ عَلَى
أَمْرٍ حَرْفٍ عَيْنٍ نَقْطَ عَمٍّ إِمَّا تَذَوُّنَ عَمٍّ عَمٍّ شَدَّ ثَوَابَ بَرٍّ

النية لون من الله العطية على المشي لا حمدا في الت
 ي ماشد حلا دمشق موشم موشم كوفي شاميه

قد المونة كون من الله المعونة. على قد الراي كون الغيرة.

ولیس علیہ صمان الحج علی است و قله الفقه بالله
 بود صمان برآمدن کاد بر کمان و کی اعتماد کردن بخدا مناشد است
 میست

على قدر الهمة يكون الحكمة على قدر الحمية يكون الفهم على
ولا يدرى بمناذرة عمت بما شئت ناموس انما ذر ما شئت

[illegible]

قد لا يكون السجود على قدر سقم النفس كقول المرو
انذاره مردن يجب انذاره بخوارق بندي نفس يجب انذاره مردن

وَلَا يَمْلِكُ تَعْلَمُهُ وَلَا تَسْتَكْشِرُ مَا يَعْلَمُ عَلَى الصِّدْقِ وَالْإِيمَانِ

[illegible]

مَسْنَى الْإِيمَانِ عَلَى الْأَمَامِ أَنْ يُعْلَمَ حَقُّهُ وَلَا يَتَّبِعَهُ حُدُودُ الْإِسْلَامِ إِلَّا

عَلَى قَدَمِ الْكَوْكَانِ كُنْتُ الْوَقْدَ عَلَى قَدَمِ الْعَوَّلِ كُنْتُ الدِّبْنَ

نما - ایمان - برباد شاه و شیر و لست - اکو در امور - مراد - عقلت خود را - اسلام -
 حاورد من حکم امیر المومنین علی ابن ابی طالب - هم فی حرف العین -
 در حرف

عَلَى قَدَرِ الْبَلَاءِ يَكُونُ الْعِيَالُ الْخَيْرُ وَعَلَى قَدَرِ الدِّينِ يَكُونُ قُوَّةُ

بَلَفْظُ عِنْدَ **وَالْعَم** عِنْدَ اسْتِدَادِ الْفَرْحِ يَدٌ وَمَطَالِعِ الْفَرْحِ عِنْدَ

الْيَقِينِ، عَلَيَّ قَدِيرُ النُّعْمَاءِ، لَكُونُ مُضْطَضُّ الْبِلَاءِ، عَلَيَّ قَدَرُ

تنامي الشدايد تكون توقع الفرج عند تضائق خلق البلاد

الهمم يكون الحموم على قدر الفطنة تكون الغموم على العالم

مجلس شورای ملی

مجلس : چنانچه دولتها بر اختلافات
بینا عیاشند ادومها بر داشتند

يكون الرجاء عند الصدمة الاولى يكون صرا النبل عند
 تقارب الشدايد تطير فضايل الانسان عند نزول الشدا
 خرب حفاظ الاخوان عند الامتحان يكتم الرجال وبيهان
 عند الحيرة تستكشف عقول الرجال عند حضور الاجال
 تطير خيبة الامال عند هجوم الاجال تنفض الاملاني والاماني
 عند صحيح الضمائم يبدو غل السرايين عند تحقق الاخلا
 تستبين الضمائم عند الشدايد تذهب الاحقاد عند
 تظاهرها النعم تكثر الحساد عند نزول القدر يبين الصد
 من العدو عند كمال القدرة تظهر فضيلة الصبر عند
 العفو عند نزول المصائب وتعايب التوايب تظهر
 فضيلة الصبر عند توايب التوايب والاحسان يتعبدا الحري
 عند كثرة الافضال وشدة الاحتمال يحقق الخلافة

عند كثرة

عند كثرة العثار والذل تكثر الملامة عند معاينة احوال
 القيامة تكثر من المفرطين الندامة عند يدها المقاب
 تخشى عقول الرجال عند كثرة العثار تخشى عقول الرجال
 عند غزو الامال والاطماع يتخدد عقول الجمال وتخبر
 الباب الرجال عند العرض على الله سبحانه بتحقيق السعادة
 من الشقاء عند حضور السموات والذات تبين ورع
 الانبياء عند غلبة الغيظ والغضب تخبر حلم الحكماء عند
 الاثبات على النفس تبين جواهر الكرامة عند فسار العلل
 تفسد السرايين عند فسار البنية تنبع البركة
 كما قال حكيم المؤمنين عبد الله بن ابي طالب عليه السلام في حرو
 الغنى كلف عود قال عم عود نفسك الحميد فانه يحمل
 عنك الاحدونه ويخرج لك المثوبة عود نفسك الاستمنا

الحكماء

الحمد لله الذي هدانا لهذا
 الذي كنا لنهتدي لولا
 أن هدانا الله

لَا يَحْمِلُهُمْ مِنْ دُونِهِ عَجِبْتُ لِمَنْ خَافَ الْمَيَاتَ فَلَمْ تَكُفْ عَجِبْتُ
 لِمَنْ عَرَفَ سَوْءَ عَوَاقِبِ الذَّنَابِ كَيْفَ لَا يَكُفْ عَجِبْتُ لِمَنْ تَبَسَّطَ
 وَمَعَهُ الْجَنَاحُ وَهُوَ لَا يَسْتَفْقِرُ عَجِبْتُ لِمَنْ عَلِمَ شِدَّةَ انْتِقَامِ
 وَهُوَ مَقِيمٌ عَلَى الْأَعْيُنِ لِمَنْ كَانَ أَمْسٌ نَفْثَةً وَهُوَ فِي عَدَدِ
 جَنَّةٍ عَجِبْتُ لِمَنْ عَرَفَ أَنَّ اللَّهَ كَيْفَ لَا يَشْتَدُّ خَوْفُهُ عَجِبْتُ لِمَنْ لَغَفَلَ
 زَوَى الْأَلْبَابِ عَنْ حُسْنِ الْإِرْتِبَادِ وَلَا اسْتِقْدَادَ لِلْعَادِ
 عَجِبْتُ لِمَنْ عَرَفَ رَبَّهُ كَيْفَ لَا يَسْبِغُ لِدَارِ الْمَقَامِ عَجِبْتُ لِمَنْ
 سَرَّهَ نَفْسَهُ كَيْفَ يَأْسِسُ يَدَارِ الْفَنَاءِ عَجِبْتُ لِمَنْ يَشْدُ صَاحِ
 وَتَدَاوَلَ نَفْسُهُ فَلَا يَطْلُمُهَا عَجِبْتُ لِمَنْ يَنْكُرُ حُبَّ النَّاسِ
 وَنَفْسَهُ أَكْثَرَ شَيْءٍ مَعَانِيًا وَلَا يَمُرُّهَا عَجِبْتُ لِمَنْ يَصْدُقُ لَصْلًا
 النَّاسِ وَنَفْسَهُ أَشَدَّ شَيْءٍ فَسَادًا فَلَا يَصْلِحُهَا وَتَعَالَى صَدَاحُ
 غَيْرِهِ عَجِبْتُ لِمَنْ نَظَّمَ نَفْسَهُ كَيْفَ يَنْصُفُ عَيْنَ عَجِبْتُ لِمَنْ تَحَمَّلَ

نفسه كلف

نَفْسَهُ كَيْفَ يَعْرِفُ رَبَّهُ عَجِبْتُ لِمَنْ يَعْرِفُ دَوَاءَ دَائِهِ كَيْفَ لَا يَطْلُمُ
 وَإِنْ وَحْدَهُ لَمْ يَتَدَاوِيهِ عَجِبْتُ لِمَنْ لَا يَمْلِكُ أَجَلَهُ كَيْفَ يَطِيلُ
 أَمَلُهُ عَجِبْتُ لِمَنْ يَقُولُ أَنَّ لِلْأَعْمَالِ جَزَاءً كَيْفَ لَا يَحْسِنُ عَمَلَهُ
 عَجِبْتُ لِمَنْ يَفْرَحُ عَنْ رَفْعِ مَا عَرَاهُ كَيْفَ يَتَّقِ الْأَمْنَ مَا يَخْشَاهُ
 عَجِبْتُ لِمَنْ عَرَفَ أَنَّهُ مُنْقَلَدٌ عَنْ دِينِهِ كَيْفَ لَا يَحْسِنُ التَّوَدُّعَ
 عَجِبْتُ لِمَنْ شَرَى الْعَبِيدَ بِمَالِهِ فَتَقَرَّبَ كَيْفَ لَا يَشْتَرِي الْأَحْرَارَ
 بِأَحْسَنِه فَيَسْتَرْقِمَهُمْ عَجِبْتُ لِمَنْ يَتَعَبَّى فِي التَّكَلُّفِ مِنَ الْأَصْحَابِ
 كَيْفَ لَا يَصْجِبُ الْعُلَمَاءُ الْأَزْكَيَاءُ الْأَنْبِيَاءُ الَّذِينَ يَقِيمُ فَضْلًا
 وَتَهْدِيهِ عُلُومُهُمْ وَزِينَتُهُمْ عَجِبْتُ لِمَنْ جَلَّ بِأَيْتِهِ أَخُوهُ
 الْمُسْلِمُ فِي حَاجَةٍ فَيَمْتَنِعُ عَنْ قَضَائِهَا وَلَا يَكُفِي نَفْسَهُ لِلْخَيْرِ
 أَهْلًا فَمَتَّ أَنْ لَا تَوَابَ يَرْجَا وَلَا عِقَابَ يَتَّقِي افْتَرَحِدْ
 فِي مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ عَجِبْتُ لِمَنْ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ صَنَعَ الْأَمْرَ فِي

نفسه كلف

وَقَدَرَهَا وَأَنْ سَعَهُ لَا يَزِيدُهُ فَمَا قَدَرَهُ مِنْهَا وَهُوَ
 حَرِيصٌ وَأَيْبٌ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ عَجِبْتُ لِلشَّيْءِ الْخِجَلِ
 يَتَحَلَّلُ الْفَقْرَ الَّذِي مِنْهُ هَرَبَ وَيَقْتُوهُ الْغِنَاءُ
 الَّذِي آيَاهُ طَلَبُ فَعَيْشٍ فِي الدُّنْيَا عَيْشُ الْفَقْرِ
 وَنَحَاسَبُ فِي الْآخِرَةِ حَسَابَ الْأَغْنِيَاءِ عَجِبْتُ لِمَنْ
 يُقَالُ لَهُ الشَّرُّ الَّذِي يَعْلَمُ أَنَّهُ فِيهِ كَيْفَ يَخْطُ عَجِبْتُ
 لِمَنْ يوصَفُ بِالْخَيْرِ الَّذِي يَعْلَمُ أَنَّهُ لَيْسَ فِيهِ كَيْفَ يَرْضَى
 عَجِبْتُ لِمَنْ يَكَلِّمُ بِالْإِنْفَعَةِ فِي دُنْيَاةٍ وَلَا يَكْتَسِبُ لَهُ
 أَجْرًا فِي آخِرَةٍ عَجِبْتُ لِمَنْ يَكَلِّمُ فِيمَا أَنْ حَلَّى عَنْهُ ضَرَّةُ
 وَأَنْ لَمْ يَحْكَمْ عَنْهُ لَمْ يَنْفَعِهِ عَجِبْتُ لِمَنْ رَجَا فَضْلَ
 مَنْ قَفُوهُ كَيْفَ يَحْرَمُ مِنْ دُونِهِ مَا وَرَدَ مِنْ حُكْمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
 عَلَى أَرْبَعَةِ طُلُوبٍ فِي حُرُوفِ اللَّعِينِ بِاللَّفْظِ الْمَطْلُوقِ قَالَ

و قدرها و آن سعه لا يزيدنه فما قدره منها وهو
 حريص و ايب في طلب الرزق عجبتي للشيء الخجل
 يتحلل الفقر الذي منه هرب و يقوته الغناء
 الذي آياه طلب فعيش في الدنيا عيش الفقر
 و نحاسب في الآخرة حساب الأغنياء عجبتي لمن
 يقال له الشر الذي يعلم انه فيه كيف يخط عجبتي
 لمن يوصف بالخير الذي يعلم انه ليس فيه كيف يرضى
 عجبتي لمن يكلم بالانفعه في دنياه و لا يكتسب له
 اجرا في اخراه عجبتي لمن يكلم فيما ان حلّى عنه ضرة
 و ان لم يحكم عنه لم ينفعه عجبتي لمن رجا فضل
 من قفوه كيف يحرم من دونه ما ورد من حكم امير المؤمنين
 على اربعة طلوب في حروف اللعين باللفظ المطلق قال

عَفْوُكَ إِلَى الْحَقِّ خَيْرٌ مِنْ تَمَادِيكَ فِي الْبَاطِلِ عَوْدُكَ إِلَى الْحَقِّ
 وَإِنْ تَعَبَ خَيْرٌ مِنْ رَاحَتِكَ مَعَ لَوْ فَمِ الْبَاطِلِ عِلْمُ الْمَنَاقِقِ
 فِي لِسَانِهِ عِلْمُ الْمُؤْمِنِ فِي عَمَلِهِ عِلْمُ بِلَا عَمَلٍ كَسْبٌ بِالْأَمْرِ عِلْمُ
 بِلَا عَمَلٍ كَقُوسٍ بِلَا وَتَرٍ عِلْمٌ وَلَا يَنْفَعُ كَلِّهُ وَلَا يَنْجِعُ عَنْهُ الْقَنُوعُ
 خَيْرٌ مِنْ ذَلِّ الْخَضُوعِ عِلْمٌ لَا يَصْلُحُ ضَلَالٌ وَمَالٌ لَا يَنْفَعُكَ
 وَمَالٌ عِدَاوَةُ الْعَاقِلِ مِنْ صَدَاقِ الْجَاهِلِ عِلْمٌ بِلَا عَمَلٍ
 حُجَّةٌ عَلَى الْعَبْدِ عَالِمٌ بِمَعَانِي خَيْرٌ مِنْ جَاهِلٍ بِمَا عَدَّ
 عَبْدًا لَشَهْوَةِ أَذَلُّ مِنْ عَبْدٍ لِرَقِّ عَبْدِ الْمَطَامِعِ مُسْتَرْقٍ لِعَبْدِ
 أَيْدٍ الْعَقْلِ عَبْدُ الشَّهْوَةِ أَسِيرٌ لَا يَنْفَكُ اسْرُهُ عَنِ الْفَضِيحَةِ
 بِكَدِّ رَحْلَاوَةِ اللَّذَّةِ عِلَّةُ الْمَعْيَا دَاةُ قَلَّةِ الْمِيَالَةِ عَبْدُ الْحَرَصِ
 الْحَرَصِ بِمَحَاكِلِ الشَّفَا عَبْدُ الدُّنْيَا مُوَيْدُ الْفِتْنَةِ وَالْبِلَادِ
 عَلَمٌ وَاصِبًا بِكُمْ الصَّلَاةُ وَخَذُّهُمْ بِهَا إِذَا بَلَغُوا الْحُلُمَ

عفوك الى الحق خير من تماذك في الباطل عودك الى الحق
 و ان تعب خير من راحتك مع لوفم الباطل علم المناقير
 في لسانه علم المؤمن في عمله علم بلا عمل كسب بالامر علم
 بلا عمل كقوس بلا وتر علم و لا ينفع كله و لا ينجع عن القنوع
 خير من ذل الخضوع علم لا يصلح ضلال و مال لا ينفك
 و مال عداوة العاقل من صداق الجاهل علم بلا عمل
 حجة على العبد عالم بمعاني خير من جاهل بما عد
 عبدا لشهوة اذل من عبد الرق عبد المطامع مسترق لاعد
 ايدي العقل عبد الشهوة اسير لا ينفك اسره عن الفضيحة
 بكد رحلاوة اللذة علة المعيا داة قلة الميالة عبد الحرص
 الحرص بمحاكيل الشفا عبد الدنيا مويده الفتنة و البلاد
 علم و اصبا بكم الصلوة و خذوهم بها اذا بلغوا الحلم

عَادَةُ النَّبَلَةِ السَّخَاةُ وَالْكَلَمُ وَالْعَفْوُ وَالْحِلْمُ عَمَى الْبَصَرَ خَيْرٌ
 مِنْ كَثَرِ مِنَ الْبَطْنِ عَزِيمَةُ الْحَزَنُ تَطْفِي نَارَ الشَّرِّ عَظِيمُ الْجِدِّ وَطَوِيلُ
 لَا يَنْفَعُ إِذَا كَانَ الْقَلْبُ خَاوِيًا عِبَادًا اخْلُقُوا قَوْنًا اقْتَدَارًا
 وَمَرِيُونَ اقْتِسَارًا وَمَقْبُوصُونَ اخْتِصَارًا عَرَجًا عَنْ
 طَرِيقِ الْمَنَافِرَةِ وَضَعُوا تَحِيَّانَ الْمَفَاخِرَةِ عَاشِرًا هَلْ
 الْفَضْلُ تَعَدُّ وَتَقْبَلُ عِمَارَةُ الْقُلُوبِ فِي مَعَاشِرَةِ
 ذَوِي الْعُقُولِ عَيْنُ الْمَحَبِّ عَمِيَّةٌ عَنْ مَعَايِبِ الْمَحْبُوبِ
 قَاذِيهِ صَمَاءٌ عَنْ قَمَحٍ مَسَاوِيَةٍ عَرَفَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِنَفْسِهِ
 الْغَلَامُ يَحِلُّ الْعُقُودَ وَكُفَّ الْبَلَاءَ تَحْمَنُ اخْلَصْ لِنَيْتِهِ
 عَدَاوَةَ الْأَقَارِبِ امْضُ مِنْ لَسَعِ الْعَقَارِبِ مَعَاوِدًا
 الْكُرْ وَاسْتَحْيُوا مِنَ الْفَرَاغَةِ عَائِيَةً الْأَعْقَابِ وَنَارُ فِي
 يَوْمِ الْحِسَابِ وَقَالَ عَلَيْهِ الرِّضْوَانُ فِي حَقِّ مَنْ دُمَّتْ
 رُودُ قِيَامَتِهِ وَكَفَتْ حُفْرَةُ مَقْبَرَتِهِ عَلَيْهِ الرِّضْوَانُ دَرَجَتِي كَمَنْ

عاش

عَاشِرُ رَكَابٍ عَشْوَاءُ جَاهِلٍ وَرَكَابٍ جَهَالَةٍ عَادُ
 عَلَى نَفْسِهِ مُزِينٌ لَهَا سُلُوكُ الْحَالَاتِ وَبَاطِلُ لَتَزَهَاتُ عِلَّةُ
 الْكَذِبِ شَرُّ عِلَّةٍ وَزَلَّةُ الْمُتَوَقِّفِ أَشَدُّ زَلَّةً عَنِ الْيَمِّ
 مَذَلَّةُ وَضَلَالُ الْعَقْلِ أَشَدُّ ضَلَّةً عَنْوَانُ الْعَقْلِ مَدَارَةُ
 النَّاسِ عَنْوَانُ النَّبْلِ الْأَحْسَنُ إِلَى النَّاسِ عَصْوًا عَلَى التَّوَا
 فَاتَهُ أَنْبَاءُ السُّيُوفِ عَنِ الْهَامِ عَقُوبَةُ الْكِرَامِ أَحْسَنُ مِنْ
 عَقُوبَةِ اللَّيَامِ عَقُوبَةُ الْغَضُوبِ وَالْحُسُودِ تَبْدَأُ بِالنَّفْسِ
 عُرَّةُ الْأَسْرِ سَالُ الْأَسْرِ تَعَالَى عَمَلُ الْجَاهِلِ وَقَالَ وَعَلِمَهُ
 ضَلَالُ عَقُوبَةِ الْعَقْلَاءِ التَّلَوِيحُ عَقُوبَةُ الْجَهْلَاءِ التَّصْحِ
 عَقُوبَةُ الْجَهْلِ مُضَرَّةٌ وَالْحُسُودُ لَا تَدُومُ لِمُسْتَرَّةٍ عَدْلُ السُّلْطَا
 حَيَاةُ الرِّعْيَةِ وَصَلَاحُ الْبَرِيَّةِ عَاقِبَةُ الْكَذِبِ مَلَامَةٌ
 وَتَدَامَةُ عَاقِبَةُ الصِّدْقِ نَجَاةٌ وَسَلَامَةٌ حَاصٌّ يَقْرَبُ ذَنْبِهِ
 وَيُشِيَّاتُ بَابَانِ مَاسِيَتِي وَتَسَارُوتِي وَتَسَارُوتِي وَتَسَارُوتِي وَتَسَارُوتِي

وَالْحَقُّ دُونَ

خير من مطيع يفتح بعلمه عقل الى نظامه وادبه قوامه
 وصده امامته وشكره تمام علامة التي تكرر الكلام
 عند المناظرة والتخ عند المجاورة وغري عليه السلام
 رجلا مات له ولد ورزق له ولد فقال عظماء الله
 اجرك فيما اباد وبارك لك فيما افاد عزيمة الكيس
 وجده لا صلاح المعاد والاستكثار من الراد عقول
 الفضلاء في اطراف اقلها عود العزة يعيد
 مرامها حامل الدين للدين اجزاءه عند الله البار
 حامل سائر الناس بالانصاف وحامل المؤمنين بالاثبات
 عنوان فضيلة المر عقله وحسن خلقه علامة رضاء
 الله سبحانه عن العبد رضاء بما قضى به سبحانه له وعليه
 مما ورد من حكم امير المؤمنين على ابي طالب عليه السلام معروف
 بعض النعماء وادبته انجلى امير المؤمنين على ابي طالب عليه السلام معروف

الحسين

الحسين بلفظ غاية قال غاية الدين الايمان الايمان غاية
 اليقين الاخلاص غاية الاخلاص الاخلاص غاية الاسلا
 التسليم غاية التسليم الفوز بيدار النعيم غاية الدين الرضا
 غاية الدنيا الفناء غاية الآخرة البقاء غاية الحياة الموت
 غاية الموت الصوت غاية الامل الاجل غاية العلم حسن
 العمل غاية المومن الجنة غاية المعرفة الخشية غاية الكافر
 النار غاية المكارم الاشارة غاية الحزم الاستظهار غاية
 العبادة الطاعة غاية الاقتصاد الفناء غاية المعرفة ان
 يعرف المر نفسه غاية المر حسن عقله غاية الانصاف ان
 ينصف المر من نفسه غاية العدل ان يعدل المر في نفسه
 غاية الجهاد ان يسحق الرجل من نفسه غاية المجاهدة ان
 يجاهد المر نفسه غاية الجهاد تسبح المر بحمله غاية الجود بذل
 غاية الايمان ان يسحق الرجل من نفسه غاية المجاهدة ان
 يجاهد المر نفسه غاية الجهاد تسبح المر بحمله غاية الجود بذل

غاية الايمان
 بيان ايمان

المجهود غاية الدين الامر بالمعروف والنهي عن المنكر واقامة
 الحجة واداء غايه الخيانة خيانتا لخل الودود ونقض العهد
 غاية القتل الاعتراف بالجهل غاية الفضائل العقل غاية
 العلم الخوف من الله سبحانه غاية الايمان الموالاة والمعاداة
 في الله والتباعد في الله والتواصل في الله سبحانه غاية
 الفضائل العلم غاية العلم التكنية والحلم من حكم
 امير المؤمنين علي ابن ابي طالب في حروف الفين باللفظ
 المطلق قال غناء العاقل بعلم غناء الجاهل بماله غيرة
 الرجل ايمانه غير المرأة عدوان غير الرجل على قدر انفته
 غناء الفقير قناعتة غرور الدنيا بصغر غرور الهوى
 يخدع غرور الشيطان يسوق ويطلع غرور الامل بقصد
 العمل غرور الجاهل بحالات الباطل غيرة العقل بخدو
 علما قريب نادان بنا يدنها باطلت كرمه خرد سيرة

على استعمال

على استعمال المدل غيرة العقل تايي ذميم العقل غناء
 المؤمن بالله سبحانه غير المؤمن بالله سبحانه غرض الطرف
 من المروءة غير منقطع بالحكمة عقل مقبول بالعصب
 والشهوة غرض الطرف خير من كثير من النظر غرور الفكر
 بوجبا لا شر غرض الطرف من افضل الورع غرض نفسه من
 شربها الطمع غرض عقله من اتبعه الخدع غرض الطرف من
 كمال الطرف غطاء العيوب السخا والحقاف غير والقاد
 تسهل عليكم الطاعات غير منقطع بالقطات قلب متعلق
 بالشهوات غير الشيب ولا شهوا يا لهود من خلف الورع
 غير مدرك الدرجات من الطامع العادات غلبة الشهوة اعظم
 وملكها اشرف ملك غلبة الشهوة يبطل المصمة وتورد الهلاك
 غالبا انفسكم على ترك المعاصي يسهل عليكم مقادمتها
 افرد انفسكم بنفسها خرد ناسا ناسا ناسا كشد نفس

غير موقوف باليهود
وهذا كنه دعت بجهلها

الى الطامات غري يا دنيا من جهل حيلك وخفي عليه حيل
 يسوى طاعتها بغير اي دنيا اكثر ازاد حيلها و بپوش بپوش
 كيدك غلبه الهوى يسد الدين والعقل غشك من ارضاك
 مكر خرد افزوني آردو تبه ميكد دين و خردا نيك ساختن مكره خردا
 بالباطل واغراك بالملاهي والهلل غلبه الفل تبطل
 مبطل و فريباد بيازيها و مكره افزوني و مكره الطامات
 غزيمه الجذ غش الصديق والعذر بالمواثيق من خيانة
 اهل كوشدا بيازدوني و بپوشا و بپوشا از خيانت
 العهد غلبوا انفسكم على ترك العبادات تغلبها
 بپاقت قباد و جويد برفنها و خردا و بپوشا
 وجاهدوا أهواكم تملكوها وقال عليه الرضوان في
 وجاهد جويد باآذ وها و خرد باآذ او نشيد و خرد
 وصفه الدنيا غرارة غر و ما فيها فانية فان ما فيها في
 صفت كود دنيا دنيا خرد و دنيا فانية و فانية و دنيا
 وصفنا لئلا غرقا رها مظلمة افطار رها حامية قلود
 صفت الق جوشيده است و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا
 قطيعة امودها غالب الهوى مغالبة الخضم و حار به
 بپوشه است كاهل و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا
 محاربة العدو وعدو له لملك تملكه غنا العاقل بحالته
 بپوشه كود دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا
 و غرة قبا عتبه عرض الحق الرشا و عرض المبطل الفساد
 و ارجندي و بپوشه و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا
 عرض المؤمن اصلاح المعاد وقال عليه السلام في وصف
 دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا

الدنيا

الدنيا غرارة خزاره حاملة زائلة بآئدة نافذة غص
 دنيا تحت فريب و دنيا تحت فريب و دنيا تحت فريب و دنيا تحت فريب
 الطرف عن محاربه الله افضل عباد دة الدنيا يسام
 از محاربه خداي از فريب دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا
 و اسبابها رما غائب الموت احق منتظر و اقرب قادم
 و بپوشه است دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا
 عذرا الرجل مسه عليه غلبه الانسان فيمن يتسبط عليه اخطر
 بپوشه است دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا
 كبر و قال عليه الرضوان في توحيد الله تعالى غوص الفطن
 كبر و كبر و كبر و كبر و كبر و كبر و كبر و كبر و كبر و كبر
 لا تدرك و بعد الهمم لا تبلغه غر جهول امه فعاية
 و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا
 حسن عمله عطاء العيوب العقل غر و الامل بنفد الممل
 دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا
 و يدني الاجل غضب الملوك رسول الموت عطاء المساو
 دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا
 الصمت غاص الصدف في الناس و فاض الكذب و
 دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا
 استعملت المؤدة باللسان و تشاخوا بالقلوب غصوا
 دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا
 الايمان في الحروب فاته اربط اللجاش واسكن للقلوب
 دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا
 غطوا معانيكم بالسخا فانه ستر للعيوب حيلة الاكياس
 بپوشه است دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا و دنيا

مَدَارِسَةُ الْحِكْمَةِ غَارِيسُ شَجَرَةِ الْخَيْرِ تَجِدُهَا أَخْلَى مِنْ غَائِصِ
 الْفَرَسَةِ عِنْدَ امْتِكَانِهَا فَإِنَّكَ غَيْرُ مُدْرِكِهَا بَعْدَ قُوَّتِهَا
 غَالِبُ الشَّهْوَةِ قَبْلَ قُوَّةِ صِرَافَتِهَا فَإِنَّهَا انْ قُوَّتِهَا
 مَلِكُكَ وَاسْتِقَادُكَ لَمْ تَقْدِرْ عَلَى مُقَاوَمَتِهَا **مَقَامُ**
بِفَضْلِ قَالٍ فِي الذِّكْرِ حَيَاةُ الْقُلُوبِ فِي رِضَاءِ اللَّهِ غَايَةُ
 الْمَطْلُوبِ فِي الطَّاعَةِ كِفَايَةُ الْأَرْيَاحِ فِي الْغُرُوفِ عَنْ
 الدُّنْيَا دَرْكُ النَّجَاحِ فِي مَجَاهِدَةِ النَّفْسِ كَالِ الصَّلَاحِ فِي الْعَمَلِ
 لِذَارِ الْبَقَاءِ أَدْرَاكُ الْفَلَاحِ فِي الْمَوْتِ غِظَةُ أَوْ تَدَامَةُ
 فِي الْفُوتِ حَمِيَّةٌ أَوْ تَدَامَةُ فِي تَصَارُفِ الدُّنْيَا اِخْتِبَارُ
 فِي التَّكْوِينِ إِلَى الْفَعْلِ اِخْتِبَارُ فِي كُلِّ نَفْسٍ قُوَّتٌ فِي كُلِّ
 وَقْتُ مَوْتٍ فِي كُلِّ لَحْظَةٍ أَجَلٌ فِي كُلِّ وَقْتٍ عَمَلٌ فِي كُلِّ

نَظَرٌ غَيْرُهُ فِي كُلِّ حَرْبٍ مَوْعِظَةٌ فِي كُلِّ اعْتِبَارٍ اسْتِبْصَارُ
 فِي كُلِّ صَحَّةٍ اِخْتِبَارٌ فِي كُلِّ حَسَنَةٍ مَشْوَبَةٌ فِي كُلِّ سَلْبَةٍ
 عَقُوبَةٌ فِي الصَّبْرِ الظَّفَرُ فِي الزَّمَانِ الْعَبْرُ فِي تَصَارُفِ الْقَضَا
 عِمْرٌ لِأَوَّلَى الْأَلْبَابِ وَالنَّهْيُ فِي الْقِنَاعِ الْغِنَاءُ فِي الْخُصِ
 الْعَنَاءُ فِي تَصَارُفِ الْأَحْوَالِ تَعْرِفُ جَوَاهِرَ الرِّجَالِ فِي غُرُورِ
 الْأَمَالِ الْقَصَاءُ الْأَجَالِ فِي الشَّدَّةِ خَيْرُ الصَّدِيقِ فِي الضَّقِ
 يَتَبَيَّنُ حَسَنُ مَوَاسَاةِ الرَّفِيقِ فِي الرِّخَاءِ نَكُونُ فَضِيلَةً
 الشُّكْرِ فِي الْبَلَاءِ نَحَازَ فَضِيلَةَ الصَّبْرِ فِي حِفَاةِ الطَّهْرَةِ رَاحَةُ
 السُّوَيْدِ فِي الْقُدْرَةِ فِي الثَّانِي اسْتَظْهَارُ فِي الْعَمَلِ عِثَارُ
 فِي الشَّجَاءِ الْمَحَبَّةُ فِي الشَّجْعَانِ فِي الْجَوْرِ الطُّغْيَانُ فِي
 الْعَدْلِ الْإِحْسَانُ فِي السَّلَامِ الْإِيمَانُ فِي التَّوَكُّلِ حَقِيقَةُ
 الْإِيمَانُ فِي شُكْرِ النِّعَمِ دَوَامُهَا فِي كَرَمِ الْبَعْرِ وَالْهَافِي فِي صِلَةِ

الرَّحْمَ حُرْمَةُ النِّعَمِ فِي قَطِيعَةِ الرَّحْمِ حُلُولُ النِّعَمِ فِي لَوْحِ الْحَقِّ
 تَكُونُ السَّعَادَةُ فِي الشُّكْرِ تَكُونُ الزِّيَادَةُ فِي الْعَدْلِ صَالِحُ
 الْبَرِّيَّةِ فِي الْجَوْهَرِ هَلَاكُ الرَّعِيَّةِ فِي الدُّنْيَا عَمَلٌ وَلَا حَسَابُ
 فِي الْإِخْلَاصِ تَنَافُسٌ أُولَى اللَّهِ وَالْأَلْبَابِ فِي الْآخِرَةِ
 حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ فِي الْعَدْلِ اقْتِدَاءُ بِسَبَّةِ اللَّهِ وَثَبَاتُ
 الدُّوَلِ فِي كُلِّ مَعْرِفٍ إِحْسَانٌ فِي كُلِّ صَنِيعَةٍ امْتِنَانٌ
 فِي الْغَيْبِ الْعَجَبُ فِي الْغَضَبِ الْقَطْبُ فِي الْخَيْرِ الشَّفَادُ
 الْغَضَبُ فِي الْمَوْتِ رَاحَةُ السَّعَادَةِ فِي الدُّنْيَا رَاحَةُ الْآسِقِيَا
 فِي الْإِنْفَادِ لِعِبَادَةِ اللَّهِ كَفَرُ الدُّرْيَاحِ فِي اعْتِرَالِ أُنْبَاءِ
 الدُّنْيَا جَمَاعُ الصَّلَاحِ فِي الْعَوَاقِبِ شَافٍ أَوْ مَرِيخٌ فِي كُلِّ
 بَرٍّ شُكْرٌ فِي كُلِّ نَسْمَةٍ أَجْرٌ فِي الْمَوَاعِظِ جِلَاءُ الصَّدُورِ فِي
 إِخْلَاصِ النِّيَّاتِ تَجَاحُ الْأُمُورِ فِي الصَّبْرِ وَالسَّدَّةِ يُطَهَّرُ

حَسَنٌ

حَسَنُ الْمَوَدَّةِ فِي إِحْتِقَابِ الْمَطَالِمِ ذَوَالِ الْقُدْرَةِ
 فِي سَعَةِ الْأَخْلَاقِ كَفَرُ الْأَرْزَاقِ فِي حُسْنِ الْمَصَاحِبَةِ
 يَرْغَبُ الرِّفَاقُ فِي خِلَافِ النَّفْسِ رُسْدُهَا فِي طَلْفِ
 النَّفْسِ عَمَلٌ فِي الْأَسْتِثَارَةِ عَيْنُ الْهَدَايَةِ فِي طَاعَةِ
 الْهَوَى كُلُّ الْغَوَايَةِ فِي تَعَاقُبِ الْأَيَّامِ مُعْتَبَرٌ لَا تَامُ
 فِي الْمَطَالِمِ إِحْتِقَابُ الْأَتَامِ فِي الْقُرْآنِ نَبَأٌ مَا قَبْلَكُمْ
 وَخَيْرٌ مِنْ بَعْدِكُمْ وَحَكْمٌ مَا بَيْنَكُمْ فِي الْعَدُولِ سَعَةٌ وَنُزُلٌ
 صَاقٌ عَلَيْهِ فَالْجَوْرُ أَضْيَقُ فِي حُلِّ عِبَادَةِ اللَّهِ عَلَى أَحْكَامِ
 اللَّهِ اسْتِيفَاءُ الْحَقُوفِ وَكُلُّ الرِّفْقِ فِي السَّفَةِ وَكَثْرَةُ الْمَرْحِ
 الْحَقِّ فِي الْعَمَلِ النَّدَامَةُ فِي الْإِنَاءَةِ السَّلَامَةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ
 يَذْمُ السُّرُوفِ إِلَّا فِي صَنَائِعِ الْمَعْرُوفِ وَالْمُبَالِغَةِ
 فِي الطَّاعَةِ مَتَّاعٌ مِنْ حَكْمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ

بِالتَّذَرُّفِ فَفَكَرَ فِي الطَّاعَةِ بِحَدِّهِ وَكَانَ إِلَى الْعَمَلِ بِهَا فَفَكَرَ
 فِي الْمَعْصِيَةِ بِحَدِّهِ عَلَى الْوُقُوعِ فِيهَا فَفَكَرَ تَمَّ بِكُلِّ تَسْلَمٍ
 مِنَ الدَّلِيلِ فَفَتَدَارَى وَبِأَهْوَى مِنْ سِيَاسَةِ السَّقَلِ
 قَرَأَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَلَا يَفْقَهُ حَيْثُ فَاتَهُ مُذْرِكُكُمْ
 وَلَنْ تَعْرِضَ وَهْ، فَإِلَهَا حَسْبُ عَلَى ذَوِي عَقْلٍ أَنْ يَكُونَ
 عَمْرُ عَلَيْهِ حُجَّةً فَإِنْ تَعَدَّيْهِ أَيَّامُهُ إِلَى سَقْوَةٍ فَرَّ وَكُلَّ
 الْفَارِ مِنْ اللَّيْمِ الْأَخْوَى فَرَّ وَكُلَّ الْفَرِّ مِنَ الْمَنَاجِ
 الْمَنَاسِقِ، فَضَائِلُ الطَّاعَةِ تَسِيلُ دَفْعَ الْمَقَامَاتِ
 وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَقِّ مَنْ رَآهُ عَلَيْهِ فَتَاحُ مَهْمَا
 دَلِيلُ فَلَوَاتِ زَفَاعُ مَفْضَلَاتِ فَضِيلَةِ الْعَمَلِ الْعَمَلِ
 بِهِ فَضِيلَةُ الْعَمَلِ الْإِخْلَاصُ فِيهِ فَارِيقٌ مَنْ قَارَقَ الْحَقَّ
 إِلَى الْغَرَمِ وَدَعَا وَمَا رَضَى لِنَفْسِهِ فَازَ بِالْفَضِيلَةِ مَنْ غَالِبَ

غضبه

غَضَبَهُ وَفَكَرَ تَفَارَعَ شَهْوَتَهُ فَعَمِلَ الرِّيْبَةَ عَارُ وَالْوُقُوعَ
 بِالْعَيْنَةِ نَارٌ قَارَ مِنْ كَانَتْ سَيِّئَتُهُ الْإِعْتِبَارُ وَبَحِيَّتُهُ
 الْإِسْتِظْهَارُ فَوُتَ الْحَاجَةُ خَيْرٌ مِنْ طَلِبِهَا مِنْ غَيْرِ أَهْلِهَا
 قَالُوا لَوْ لَا هِيَ عَنْ رُسْدِهَا فَاسِيَةٌ عَنْ حُظِّهَا سَالِكَةٌ
 فِي غَيْرِ مَضْمَارِهَا كَانَ الْمَعْنَى سَوَاهَا وَكَانَ الْخَطَأُ فِي إِجْرَانِ
 دُنْيَا فَإِنْ بِالسَّعَادَةِ مَنْ أَخْلَصَ الْعِبَادَةَ فَعَمِلَ الْمَعْرِفِ
 وَأَغَاثَةِ الْمَلُوفِ وَأَقْرَاءَ الصُّيُوفِ إِلَهَ السِّيَادَةِ فَاقَ
 الْكَرِيمَ أَحْسَنَ مِنْ غَنَى اللَّيْمِ فَتَدَارَى اللَّيَامُ رَاحَةُ الْإِنَامِ
 فَاسْمَعُوا أَيُّهَا النَّاسُ وَعَوَا وَأَحْضُوا أَذَانَ قُلُوبِكُمْ
 فَفَهَّمُوا فَتَفَكَّرُوا أَيُّهَا النَّاسُ وَتَبَصَّرُوا وَاعْتَبَرُوا
 وَتَعَطَّوْا وَتَوَدَّوْا لِأَخِيَّةِ شَفَعَدٍ وَأَفِيَالِهَا مَوَاعِظُ
 شَافِيَةٍ لَوْ صَادَقَتْ قُلُوبًا زَاكِيَةً وَأَسْمَاعًا وَلَعِيَةً وَأَرْأَى

عَازِمَةً فَاتَّقُوا اللَّهَ تَقِيَّةً مِّنْ أَنْصَبِ الْخَوْفِ بِهَا تَه
 وَأَسْمُ الْتَّحِيدِ غِرَارُ نَوْمِهِ وَأَطْمَاءُ الرَّجَاءِ هَوَاجِرُ
 يَوْمِهِ فِيمَنِ الْإِيمَانِ مَا يَكُونُ ثَابِتًا مُسْتَقَرًّا فِي الْقُلُوبِ
 وَمِنْهُ مَا يَكُونُ عَوَارِي بَيْنَ الْغُلُوبِ وَالصُّدُورِ
 فَاتَّقُوا اللَّهَ تَقِيَّةً مِّنْ سَمْعٍ فَخْشَعٍ وَاقْتَرَفٍ فَاعْتَرَفٍ
 وَوَجَلِ فَعَمَلٍ وَخَازِرٍ فَبَادِرٍ فَالْبَدْرِ عِبَادَ اللَّهِ كَيْ
 الْحَيَّةِ وَفَرَجِ الْجَاهِلِيَّةِ فَاتَّهَ مَلَايِحُ الشَّيْطَانِ وَمَنَاجِ
 الشَّيْطَانِ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَقِّ مَنْ ذَمَّهُ قَالَ صُورَةُ
 صُورَةِ إِنْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ فَدَعِ الْإِسْرَافَ
 مُتَحِيدًا وَادْكُرْ فِي الْيَوْمِ غَدًا وَامْسِكْ مِنَ الْمَالِ
 بِقَدْرِ صُورَتِكَ وَقَدِّمِ الْفَضْلَ لِيَوْمِ حَاجَتِكَ
 فَافِقْ أَمَّا السَّامِعُ مِنْ غَفْلَتِكَ وَاخْتَصِرْ مِنْ غَفْلَتِكَ

عازمه فایستادند
 و اسم التحدید غریزای خواب و اطمینان رجاء هواجیر
 یومیه فیمانی ایمان مایکون ثابتا مستقر فی القلوب
 و منه مایکون عواری بین الغلوب و الصدور
 فاتقوا الله تقیه من سماع فخشع و اقترف و اعترف
 و وجل فعل و خازر فبادر فالبدر عباد الله کی
 الحیة و فرج الجاهلیة فاته ملایح الشیطان و مناجی
 الشیطان و قال علیه السلام فی حق من ذمه قال صوره
 صوره انسان و القلب قلب حیوان فدع الاسراف
 متحیدا و ادکر فی الیوم غدا و امسک من المال
 بقدر صورتت و قدّم الفضل لیوم حاجتک
 فافق امّا السامع من غفلتک و اختصر من غفلتک

وَأَشَدُّ دَازِرِكَ وَخَذُّ حَذْرِكَ وَادْكُرْ قَبْرَكَ فَإِنَّ
 عَلَيْهِ مَمْرَكَ فَاتَّقُوا اللَّهَ تَقِيَّةً مِّنْ أَيْقُنٍ فَاحْسِنِ
 وَعَبْرٍ فَاعْتَبِرْ وَحَذْرٍ فَانْزِجْ وَبَصْرٍ فَاسْتَبْصِرْ
 وَخَافَ الْعِقَابِ وَفَعَلَ الْيَوْمَ الْحِسَابِ فَاللَّهُ اللَّهُ
 عِبَادَ اللَّهِ أَنْ تَبْرُدَ دَوَائِدَ الْكِبَرِ فَإِنَّ الْكِبَرَ مَصِيدَةُ
 ابْلِيسَ الْعَظَمَى الَّتِي يَسْأُورُ بِهَا الْقُلُوبَ مَسَاوِدَةً
 السَّمُومِ الْهَاتِلَةِ فَاللَّهُ عِبَادَ اللَّهِ تَقِيَّةً مِّنْ شَغَلٍ بِالْفِكْرِ
 قَلْبِهِ وَارْحَبِ الذِّكْرَ بِإِسْنَانِهِ وَقَدِّمِ الْخَوْفَ لِأَمَانِهِ
 فَاتَّقُوا اللَّهَ جِهَةً مَا خَلَقَكُمْ وَاحْذَرُوا أَمْنَهُ كَنَهُ
 مَا حَذَرَكُمْ مِنْ نَفْسِهِ وَاسْتَحْقُوا مِثْلَهُ مَا أَعَدَّ لَكُمْ
 بِالشَّجَرِ لَصْدَقٍ مِّعَادِهِ وَالْحَذْرُ مِنْ هَوْلِ مِيعَادِهِ
 فَازْ مِنْ اسْتَصْحَبِ سُبُورِ الْهَدْيِ وَخَالَفَ دَوَائِعِي

و اشد دازرک و خذ حذرک و ادکر قبرک فان
 علیه ممرک فاتقوا الله تقیه من ایقن فاحسن
 و عبر فاعتبر و حذر فانزج و بصر فاستبصر
 و خاف العقاب و فعل الیوم الحساب فالله الله
 عباد الله ان تبرد دوائد الکبر فان الکبر مصیده
 ابلیس العظمی الّتی یساور بها القلوب مساویدة
 السموم الهاتلة فالله عباد الله تقیه من شغل بالفکر
 قلبه و ارحب الذکر بایسانه و قدّم الخوف لایمانه
 فاتقوا الله جهة ما خلقکم و احرصوا امّنه کنه
 ما حذركم من نفسه و استحقوا مثله ما اعدّ لکم
 بالشجر لصدق میعادیه و الحذر من هول میعادیه
 فاز من استصحب سبور الهدی و خالف دوائعی

وَأَشَدُّ

الْحَقِّي وَجَعَلَ الْإِيمَانَ عُدَّةً مَعَادِهِ وَالتَّقْوَى
 دُخْرَهُ وَزَادَهُ قَاتِلُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ تَقِيَةً مِنْ شَرِّ
 تَجْوِيدًا وَاحِدًا تَشْمِيرًا وَكَثْرَةً فِي مَعَالٍ وَبَادِرَةً وَجَلَّ
 قَاتِلُوا اللَّهَ تَقِيَةً مِنْ نَظَرِي فِي كَرِهِ الْمُؤْمِلِ وَمَا قَبِي
 الْمَصْدَرُ وَمَغِيَّةُ الْمَرْجِعِ فَتَدَارِكُ فَارِطًا الرَّالِ
 وَاسْتَكْتَرَتْ مِنْ صَالِحِ الْعَمَلِ قَالُوا رَوَّاحٌ مَرْتَهَنَةٌ يَثْقُلُ
 أَعْيَانُهَا مَوْقِفُهُ يَنْعَبُ أَيْمَانُهَا لَا يَسْتَرَادُّ مِنْ صَالِحِ
 عَمَلِهَا وَلَا يَسْتَعْتَبُ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ذِكْرِ الْآمِنِ
 بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهِي عَنِ الْمُنْكَرِ مِنْهُ الْمُنْكَرُ لِلْمُنْكَرِ
 بِيَدِهِ وَلِسَانُهُ وَقَلْبُهُ فَذَلِكَ الْمُسْتَكْمِلُ لِمَحَالِ الْخَيْرِ
 مِمَّنْ الْمُنْكَرُ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَالتَّارِكُ بِيَدِهِ فَذَلِكَ
 الْمُتَمِّكَ بِخَصْلَتَيْنِ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ وَمُصْنِعُ خَصْلَةٍ

از خود و کردار و ایمان و عده معاد و تقوی
 ذخیره و زاده قاتلوا الله عباد الله تقیه من شر
 تجوید و واحد تسمیر و کثرت در معالی و بادر و جل
 قاتلوا الله تقیه من نظری در کراهی مؤمل و ما قبی
 المصدر و مغیة المرجع فتدارک فاریط الرال
 و استکترت من صالح العمل قالوا رواح مرتنه ثقل
 اعیانها موقفه ینعب ایمانها لا یسترد من صالح
 عملها و لا یستعتب و قال علیه السلام فی ذکر المؤمن
 بالمعروف و الناهی عن المنکر من المنکر للمنکر
 بیده و لسانه و قلبه فذلک المستکمل لمحال الخیر
 ممن المنکر بلسانه و قلبه و التارک بیده فذلک
 المتممک بخصلتین من خصال الخیر و مصنع خصله

وَ مِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِلِسَانِهِ وَالتَّارِكُ بِيَدِهِ فَذَلِكَ مُصْنِعُ
 أَشْرَفِ الْخَصْلَتَيْنِ مِنَ الثَّلَاثِ وَتَمَّتْ بِكَ بَوَاحِدَةٍ مِنْهُمْ
 تَارِكُ الْأَنْكَارِ الْمُتَكَبِّرُ بِلِسَانِهِ وَبِيَدِهِ فَذَلِكَ
 مِمَّنْ بَيْنَ الْأَخْيَارِ فَيَا عَجَبًا وَمَا لِي لَا أَعْجَبُ مِنْ خَطَا
 هَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى اخْتِلَافِ حُجَّاهِ فِي دِيَانَتِهَا لَا تَقْصُرُونَ بَارِئِ
 نَبِيِّ وَلَا يَقْتَدُونَ بِعَلِّ وَصِيٍّ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِغَيْبٍ وَلَا يَقْبَلُونَ
 عَنْ غَيْبٍ يَعْمَلُونَ فِي الشُّبُهَاتِ وَكَاسِرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ
 الْمَعْرُوفِ فِيهِمْ مَا عَرَفُوا وَالتَّارِكِ فِيهِمْ مَا أَنْكَرُوا مَقْرَعُ
 فِي الْمَعْصَلَاتِ إِلَى انْقِسَامِ وَتَقْوِيلُ فِي الْمَهْمَاتِ عَلَى
 آيَاتِهِمْ كَأَن كَلَامَهُمْ إِمَامٌ نَفْسُهُ قَدْ أَخَذَ فِيمَا بَرَى بَغِيرَ وَتَقِيًا
 يَتَّبِعَاتٍ وَلَا أَسْبَابَ عَمَكَايَ فَرَضَ اللَّهُ سُجْدَانَهُ الْإِيمَانِ
 تَطَهَّرَ مِنَ الشُّرْكِ وَالصَّلَاةَ تَزَيَّحَ عَنِ الْكُفْرِ وَالزَّكَاةَ تَسِيدَا

و منهم المنکر بلسانه و التارک بیده فذلک مصنع
 اشرف الخصلتین من الثلاث و تمّت بک بواحدة منهن
 تارک الانکار المتکبر بلسانه و بیده فذلک
 ممت بین الاخیار فیا عجباً و ما لی لا اعجب من خطا
 هذه الامة علی اختلاف حجّاه فی دیانتها لا تقصرون باری
 نبی و لا یقتدون بعلی و صی و لا یؤمنون بغیب و لا یقبلون
 عن غیب ینعملون فی الشبهات و کاسرون فی الشهوات
 المعروف فیهم ما عرفوا و التارک فیهم ما انکروا مقرع
 فی المعصلات الی انقسام و تقویل فی المهمات علی
 آیاتهم کأن کلامهم امام نفسه قد اخذ فیما بری بغیر و تقیا
 یتبعتات و لا اسباب عمکای فرض الله سجّدانه الایمان
 تطهّر من الشکر و الصلوة تزهی عن الکفر و الزکوة تسید

المُرُوقِ وَالصِّيَامِ اسْتِلَاءَ لَاحِلٍ مِنَ الْحَقِّ وَالْحُجَّةِ تَقْوِيَةً لِلدِّينِ
 وَالجَّهَادِ دَعْوَا لِلْإِسْلَامِ وَالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةً لِلْعَوَامِ
 وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ دَعْوَا لِلتَّوْبَةِ وَصَلَةً إِلَى الْإِخْلَاصِ
 مِمَّا لِلْعَدَدِ وَالْقِصَاصِ حَقًّا لِلذِّمَّةِ وَأَقَامَةً لِلْحُدُودِ
 اعْظَامًا لِلْحَرَامِ وَتَرْكُ شُرْبِ الْخَمْرِ تَحْصِيلًا لِلْعَقْلِ وَحُجَّتًا
 السَّرْقَةِ إِجَابًا لِلْعَقَّةِ وَتَرْكُ الزِّنَا تَحْصِيلًا لِلْإِسْتِبَابِ وَ
 تَرْكُ اللَّوْاطَةِ تَكْثِيرًا لِلتَّنْبُلِ وَالشَّهَادَةِ اسْتِظْهَارًا لِعَلِيٍّ الْجَاهِلِ
 وَتَرْكُ الْكُذْبِ تَشْوِيقًا لِلصِّدْقِ وَالْإِسْلَامِ أَمَانًا مِنَ
 الْخَوَافِ وَالْإِمَامَةِ نِظَامًا لِلأَمَّةِ وَالطَّاعَةِ تَعْظِيمًا لِلْإِمَامَةِ
 قَدْ بَيَّنَّا مِنْ حُكْمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي حَرْفِهَا
 لَفْظًا قَدْ قُلْنَا قَدْ بَيَّنَّا مِنْ حُكْمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي حَرْفِهَا
 قَدْ يَكْبُو الْجَوَادُ قَدْ يَذْهَبُ الْمَرَادُ قَدْ يَجْمَعُ الْمَطَالِبَةُ تَحِيَّتُ

الطالب

الطَّالِبِ قَدْ تَفَاجَى الْبَلَاءُ قَدْ تَذَهَّلَ الرَّدِيَّةُ قَدْ تَغَيَّرَ الْإِمْنِيَّةُ
 قَدْ تَعَاجَلَ الْمُنِيَّةُ قَدْ تَزَيَّ الدُّنْيَا قَدْ تَبَعَّدَ الْفَرِيقُ
 قَدْ بَلَّغَ الصَّلْبُ قَدْ كَسَفَ الطَّنَّةُ النَّاصِحُ قَدْ بَغَضَ الْمُسْتَصْنِ
 قَدْ يَصْحُحُ غَيْرُ النَّاصِحِ قَدْ يَسْتَقِمُ الْمَعْوِجُ قَدْ يَسْتَظْهِرُ الْحَجُّ قَدْ
 أَصَابَ الْمُسْتَرْتَدُّ قَدْ أَخْطَأَ الْمُسْتَبِدُّ قَدْ سَعَدَ مَنْ جَدَّ
 قَدْ عَاجَزَ مَنْ وَجَدَ قَدْ يَصَابُ الْمُسْتَظْهِرُ قَدْ يَسْلَمُ الْمُخْتَرُ قَدْ تَعَمَّقَ
 الْأُمُورُ قَدْ يَنْقُصُ السُّرُورُ قَدْ تَكْذِبُ الْأَمَالُ قَدْ تَخْدَعُ
 الرِّجَالُ قَدْ يَعْطِبُ الْمُخْتَرُ قَدْ يَذِلُّ الْمُخْتَبِرُ قَدْ يَنْقُ
 الْحُرُومُ قَدْ يَنْصَرُّ الْمَطْلُومُ قَدْ يَغْلِبُ الْمَغْلُوبُ قَدْ يَذْهَبُ
 الْمَطْلُوبُ قَدْ يَذْهَبُ الْمَطْلُومُ قَدْ يَغْلِبُ الْمَغْلُوبُ قَدْ يَذْهَبُ
 قَدْ يَذْهَبُ الْمَطْلُومُ قَدْ يَغْلِبُ الْمَغْلُوبُ قَدْ يَذْهَبُ
 قَدْ يَذْهَبُ الْمَطْلُومُ قَدْ يَغْلِبُ الْمَغْلُوبُ قَدْ يَذْهَبُ

بِالْأَحْلَامِ قَدْ نَضِيَ الْكَلَامُ قَدْ تَجَمَّعَ الْمَلَامُ قَدْ تَرَا بِالْحَلَمِ غَيْرِ
 الْحَكِيمِ قَدْ تَغَرَّبَ الْآرَاءُ قَدْ تَجَدَّعَ الْأَعْدَاءُ قَدْ نَالَ النَجْمُ
 قَدْ تَعَيَّ أَنْدَمَالُ الْجَرَحِ قَدْ أَصَابَ الصَّخْرَ لَذَى عَيْنَيْنِ قَدْ
 يَنْفَصِلُ الْمُتَوَاصِلَانِ وَكَيْتَ جَمْعُ الْإِلْفَيْنِ قَدْ خَاطَرَ
 مَنْ اسْتَعْتَنَى بِرَأْيِهِ قَدْ جَهَلَ مَنْ اسْتَنْصَحَ أَعْدَاءَهُ قَدْ
 اُعْتَبِرَ مَنْ ارْتَدَّ قَدْ عَزَّ مَنْ قَبِعَ قَدْ كَفَى مِنَ السَّلَاحَةِ
 بِالْأَنْجَارِ قَدْ بَدَّيْهِ الْعَطَاءُ لِلْأَنْجَارِ قَدْ نَصَحَ مَنْ وَعَظَ قَدْ
 يَنْقُطُ مَنْ أَنْعَظَ قَدْ أَفْلَحَ التَّقِيُّ الصَّمُوتُ قَدْ يَبْذُرُ الْمُتَحَيِّرُ
 الْهَوُوتَ قَدْ تَصَلَّ مَنْ اتَّخَذَ لِدَوَاعِي الْهَوَى قَدْ اُعْتَبِرَ
 بِالْبَاقِي مَنْ اُعْتَبَرَ بِالْمَاضِي قَدْ وَضَحَتْ نَجْمَةُ الْحَقِّ لَطَائِفُهَا
 قَدْ اسْتَفْتَتِ السَّاعَةُ عَنْ وَجْهِهَا وَظَهَرَتْ لِعَلَامَةِ لِسَانِهَا
 قَدْ اُجَانَتْ السَّرَامُ لِأَهْلِ الْبَصَائِرِ قَدْ أَخَاطَ عِلْمُ اللَّهِ سَجَانَهُ

بالبواطن

بِالْبَوَاطِنِ وَاحْتَضَى الظُّوَاهِرَ قَدْ يَكُونُ الْيَاسُ إِذَا كَا
 إِذَا كَانَ الطَّمَعُ هَلَاكًا قَدْ حَرَّمَ بَعْدَ الْهَجْرَةِ اِعْرَابًا
 وَبَعْدَ الْمَوَالَاةِ أَخْرَابًا قَدْ تَوَرَّثَ الْحَاجَةُ مَا لَيْسَ لِلْمَرْءِ
 إِلَيْهِ حَاجَةٌ قَدْ أَوْجَبَ اللَّهُ شُكْرَهُ عَلَى مَنْ بَلَغَ سَوْلَهُ
 قَدْ يَقْطَعُ فَيَنْقُطُوا وَهَدَيْتُمْ فَأَهْدُوا قَدْ نَضَحَ مَنْ قَا
 نَصَحُوا وَبَصُرَتْ قَا بَصُرُوا وَأَنْشَدْتُمْ فَأَسْتَشِيرُوا
 قَدْ دَلَلْتُمْ أَنْ اسْتَدَلْتُمْ وَوَعِظْتُمْ أَنْ أَنْعَظْتُمْ وَنَصَحْتُمْ
 أَنْ اسْتَصَحْتُمْ قَدْ لَعْنِي يَهْلِكُ فِي لَهَبِ الْفِتْنَةِ الْمُؤْمِنُ
 وَيَسْلَمُ فِيهَا غَيْرُ الْمُسْلِمِ قَدْ غَابَ عَنْ قُلُوبِكُمْ ذِكْرُ الْأَجَالِ
 وَخَضَرْتُمْ كَمَا ذَبَّ الْأَمَالُ قَدْ ذَهَبَ عَنْ قُلُوبِكُمْ أَصْدَقُ
 الْأَجَلِ وَغَلِبَكُمْ غُرُورُ الْأَسَلِ قَدْ ذَهَبَ مِنْكُمْ الذِّكْرُ وَنَ
 وَالْمَتَذَكَّرُونَ وَبَقِيَ النَّاسُونَ وَالْمُنْتَاسُونَ قَدْ قَادَتْكُمْ

عَلَى الْكَذِبِ وَتَبَاعُثُوا عَلَى الصَّدَقِ قَدْ ظَهَرَ أَهْلُ الشَّرِّ
وَيَبْطِنُ أَهْلُ الْخَيْرِ وَفَاضَ الْكَذِبُ وَغَاضَ الصَّدَقُ قَدْ
أَوْجَبَ الْإِيمَانَ عَلَى مُعْتَقِدِهِ أَقَامَ سِنِينَ الْأَسْلَامَ وَالْفَرَقَ
قَدْ اسْتَدَارَ التَّيْمَانُ كَهَيْئَةِ يَوْمِ خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
قَدْ كُنِيَ الْقَبِيحُ حَتَّى قَلَّ الْحَيَاءُ مِنْهُ قَدْ كُنِيَ الْكَذِبُ حَتَّى
قَالَ مِنْ يَتَّقُ بِهِ مَا وَرَدَ مِنْ حُكْمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فِي حُرُوفِ الْقَافِ بِالْفَتْحِ الْمَطْلُوقِ قَافٌ
قُرْنَتِ الْحِكْمَةُ بِالْعِصْمَةِ قُرْنَتِ الْهَيْبَةُ بِالْحَيْبَةِ قُرْنَتِ
الْحَيَاءُ بِالْخِيَامِ قُرْنَتِ الْإِجْتِهَادُ بِالْوَجْدَانِ قُرْنَتِ
الْأَكْبَارُ بِالْمَلِكِ قُرْنَتِ الطَّمَعُ بِالذُّلِّ قُرْنَتِ التَّوَعُّعُ
بِالْعَنَاءِ قُرْنَتِ الْخَوْصُ بِالْعَنَاءِ قُرْنَتِ الْوَرَعُ بِالتَّقَى قُرْنَتِ
الْحَيَّةُ بِحُبِّ الدُّنْيَا قَلَّ مَا صَدَقَ الْأَمَالُ قَلَّ مَا يَعُودُ

الآدِبَارُ قَالًا قَلَّ مَا يَنْصِفُ اللِّسَانُ فِي شَرْحِ أَوْ
إِحْسَانٍ قَلَّ مَا تَذَوُّمُ مَعْدَةِ الْمُلُوكِ وَالْخَوَانِ قَلَّ
يُصِيبُ رَأْيَ الْعَجُولِ قَلَّ مَا تَذَوُّمُ خَلَّةِ الْمُلُوكِ قَلِيلٌ
يَذَوُّمُ خَيْرٍ مِنْ كَثِيرٍ مَنْقُطِعٌ قَلِيلٌ لَطَمٌ يَفْسِدُ الْوَرَعُ
قَتَلَ الْخَيْرُ رَاكِبَةً قَتَلَ الْقَنُوطُ صَاحِبَةَ قَطِيعَةِ الْأَحْمَقِ
خَرَّمَ قَطِيعَةَ الْقَاجِرِ عَنَّمُ قَلِيلٌ الْآدِبُ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ
النَّبُّ قَلِيلٌ الْحَقُّ يَذَوُّمُ كَثِيرًا بِالْبَاطِلِ كَمَا أَنَّ الْقَلِيلَ مِنَ
النَّارِ يَحْرِقُ كَثِيرًا بِالْحَطْبِ قَلِيلٌ لَكَ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ لِيَعْرَكَ
قَاتِلُ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ تَمْلِكُ رُشْدَكَ قَلِيلٌ مِنَ الْخَوَانِ
مَنْ يَنْصِفُ قَلِيلٌ مِنَ الْغَنِيَاءِ مَنْ يُؤَاسِي وَيَسْعِفُ
قَلِيلٌ يَذَوُّمُ عَلَيْكَ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُوكٍ قَلِيلٌ يَخْجِلُ حِيلَةَ
الْعَجُولِ أَوْ تَذَوُّمُ مَعْدَةِ الْمُلُوكِ قَلِيلٌ يَحْمِلُ مَغْبِتَهُ

عَنِ الْبَاطِلِ تَسْلَمُوا قَدْ مَوَّاجِرًا تَعْمُوا وَأَخْلَصُوا أَعْمَالَكُمْ
 تَسْعِدُوا قَدْ دَنَيْكَ عَلَى نَفْسِكَ أَفْضَلَ الْقُدْرَةِ وَأَمْرًا
 عَلَيْهَا خَيْرُ الْأَمْرِ قُوَّةُ سُلْطَانِ الْحِجَةِ أَغْطِي مِنْ قُوَّةِ سُلْطَانِ
 الْقُدْرَةِ قَطِيعَةُ الرَّحْمِ أَقْبَحُ الشِّمِّ قَطِيعَةُ الرَّحْمِ نَزِيلُ
 الْيَقِينِ قَطْعُ الْعَالَمِ عُدُّ الْمُتَعَلِّقِينَ قَرِينُ الشُّوْرِ شَرُّ قَرِينِ
 وَدَاءُ اللَّوْمِ دَاءُ دَقِيقٍ قَطِيعَةُ الْجَاهِلِ تَدُلُّ صِلَةَ الْعَاقِلِ
 قَبِيحٌ عَاقِلٌ خَيْرٌ مِنْ حَسَنٍ جَاهِلٍ قَطِيعَةُ الْعَاقِلِ لَكَ خَيْرٌ
 مِنْ قَفَاذِ الْجَمَلَةِ فَيْكَ قَصْرٌ مِنْ حُرْبِكَ وَفَيْكَ عِنْدَ
 الْمُقْدُورِ لَكَ مِنْ رِزْقِكَ تَحْرُزُ دِينَكَ قَرِينُ الشُّهْوَةِ
 مَرِيضُ النَّفْسِ مَعَاوِلُ الْعَمَلِ قَصْرٌ وَالْأَمَلُ وَخَافُوا نَفْعَةَ
 الْأَجْلِ وَبَادِرُوا صَالِحَ الْعَمَلِ قَلِيلُ الْمَقَالِ وَقَصْرُ الْأَمَالِ
 قَلِيلُ الْأَمَالِ تَخْلُصُ لَكَ الْأَعْمَالُ قَدِّ وَأَنْفُسُكَ بِالْحَاسِبَةِ

وَأَمَّا هَذَا

وَأَمَّا كَوْنُهَا بِالْمُخَالَفَةِ قَلِيلُ الدُّنْيَا يَدُ هَبْ بِكَبِيرِ الْآخِرَةِ وَقَالَ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ تَعَالَى قَرِيبٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ غَيْرِ
 مُلَابِسٍ يُعِيدُ غَيْرَ مُبَائِنٍ قُوَّةُ إِيمَانِكَ بِالْيَقِينِ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ
 الدِّينِ قَصْرُ أَمَلِكَ فَمَا أَقْرَبُ أَحْلَكَ قَاتِلُ مَوَالِكَ يَعْلَمُ
 وَقَصْرُكَ جَمَلُكَ قَضَاءُ اللُّوَارِمِ مِنْ أَفْضَلِ الْمَكَارِمِ فَإِنْ
 النَّاسُ فِي أَخْلَاقِهِمْ تَامَنُ مِنْ غَوَايِلِهِمْ فَجَمْعُ الْحَصْرِ خَيْرٌ
 مِنْ خَرَجِ الْحَدَرِ قَاوِمُ الشُّهْوَةِ بِالْقَمْعِ لَهَا نَظَرٌ قَدِيمٌ
 بَعْضُ أَيْكُنْ لَكَ وَلَا تَخْلُفُوا كَلَّا فَيَكُونُ عَلَيْكُمْ قَارِنُ أَهْلِ
 الْخَيْرِ لَكُمْ مِنْهُمْ وَبَيْنَ أَهْلِ الشَّرِّ بَيْنَ غَنَمٍ قَصْرُ الْأَمَلِ
 فَإِنَّ الْعَمَلَ قَصِيرٌ وَأَفْعَالُ الْخَيْرِ فَإِنْ لَيْسَ كَثِيرٌ قِيَامُ الْعَيْشِ
 حُسْنُ الْقَدْرِ وَبِلَاكُهُ حُسْنُ التَّدْبِيرِ قُوَّةُ الْحِلْمِ عِنْدَ
 الْغَضَبِ أَفْضَلُ مِنَ الْقُوَّةِ عَلَى الْإِنْتِقَامِ قَدْ مَوَّالِ الدَّارِ عِ

وَأَمَّا هَذَا

لَا يَتَّبِعْ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا فَإِذَا لَمْ يَعْمَلْ لِمَا اسْتَنْكَفَ الْجَاهِلُ

وَاٰخِرُ الْحَاثِرِ وَعَصَوْنَا عَلَى الْاَرْضِ اِسْقَانَهُ اَمْبَارُ السُّوْفِ

عَنِ الْهَامِ، قَدِمَ الْإِخْتِيَارُ فِي اخْتِازِ الْإِخْوَانِ فَإِنَّ الْإِخْتِيَارَ

معيار تفريق به بین الاحیاء والاشجار قدّم الاختیار
التسبیح للذکر بان میان نیکان و بدیان نیز نداد خبری بود

وَإِذَا اسْتَطَعْنَا فِي اخْتِيَارِ الْإِخْوَانِ وَالْأَهْلِيَّةِ

الاضطرار الى مقدار نية الاشتراك قليل الدنيا لا يدوم بقاؤه

وَكَثِيرًا مِّنَ الْيَوْمِ بِبَلَاءِهِ قُلْ مَنْ عِزِّي بِالذَّاتِ إِلَّا كَانَ بِهَا

هَلَاكُهُ قُلْ مَنْ أَكْثَرُ مِنْ فَضُولِ الطَّعَامِ إِلَّا لِنَمِّهِ

الاستقام **قَبُولُ عَذْرِ الْمُجْرِمِ مِنْ مُوَاجِبِ الْكُفْرِ وَمَحَاسِنِ**

الشَّمِ قَيْدَ وَقَوَادِمِ النِّعَمِ بِالشُّكْرِ فَمَا كُلُّ شَارِدٍ دِيمَرُ دَوْدَ

قَوَامُ الشَّرِيعَةِ الْأَمْرِ الْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَقَامَةُ

الحُدُودِ قِوَامَ الدُّنْيَا بِأَرْبَعِ عَالِمٍ يَعْمَلُ بَعْلَهُ وَجَاهِلِ

لَا يَسْتَكْبِرُ أَنْ يَتَعَلَّمَ وَغَنَىٰ جُودُهُ بِمَا لَهُ عَلَى الْفُقَرَاءِ وَفَقِيرٌ

أَنْ يَتَعَلَّمَ وَادَّ ابْنَ الْغَنِيِّ مَالَهُ بِاعِ الْفَقِيرَ آخِرَتُهُ بِدُنْيَاهُ

فَلَا الْعِزَاءُ كُمُ النَّفْسِ وَأَادُومُ لِلصَّحَّةِ قَلِيلٌ يَدُومُ

خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ مُنْقَطِعٍ قَلِيلٌ لِمَنْ طَمَعَ يَفْسِدُ كَثِيرُ الْوَرَعِ قَتْلُ

بغیرت از بسیاری که دیده شود اندکی از طمع با میلند و با بزرگواری

الحرم راکه قتل القنوط صاحبیه قصر و الأمل و بادرو

الْعَمَاءَ وَخَافُوا نَعْتَهُ الْأَجَلَ فَإِنَّهُ لَنْ يَرْجِعَ الْعَمْرُ

مَجْلَمُ رَحْمَةِ الرَّزْقِ وَمَقَاتِ الْيَوْمِ مِنَ الْوَزْقِ

وَمِنَافَاتِ امْسِر مِنَ الْعَمَلِ لَمْ رُجِ الْيَوْمَ

وایچه فوتمود اورد از عر اسید باشد
دوردا افزون از اسید باشد شود

م. السبعة خ. الم. راعها فما أو دعها من

[illegible]

عدل او جوی و حیدره
عدلی یا ازستم
بعضی از اینچه وارد شده از کهنای
امیر المومنین علی

بن أبي طالب في الحروف كاف بلفظ كل ثقت حصنة مرفوعة
زني ابي طالب

كاف بلفظ كل ثقت حصنة مرفوعة

هر خردمندی اندوخته‌ایست هر تناسلی غلبه‌ایست هر دانائی نرسافتی هر

عَارِفٌ عَارِفٌ كُلُّ قَانِعٍ غَنَى كُلُّ مُتَوَكِّلٍ مَلَكِي كُلُّ طَامِعٍ اسْتَبْرَأَ
 ششانی هر سودا است هر خوشبختی هر فکر است هر توکل کننده هر طمع است هر طمع است
 كُلُّ حَرِيصٍ فَقِيرٌ كُلُّ شَيْءٍ مَعَ كُلِّ مُسْلِمٍ مُوَفَّى كُلُّ مُعْتَمِدٍ
 هر از روی درویش است هر از روی پند است هر از روی پند است هر اعتماد است
 عَلَى نَفْسِهِ مَلَكِي كُلُّ مُتَكَبِّرٍ خَفِيَ كُلُّ قَانٍ يَسِيرُ كُلُّ رَاضٍ
 بر نفس خود افتاده است هر گردن نمی آنکست هر فاشونده آنکست هر خشنودی
 مُسْتَرِيحٌ كُلُّ بَرٍّ صَحِيحٌ كُلُّ حَسَنٍ مُسْتَانِسٌ كُلُّ قَانِطٍ
 اسوده است هر وارسته ندر است هر میگوید خنیز است هر توبی است
 آتِسٌ كُلُّ مُطْمَئِنٍّ مُكْرَمٌ كُلُّ عَاصٍ مُتَائِمٌ كُلُّ جَاهِلٍ مُفْتُونٌ
 ناله است هر در پنداری کرامت است هر نافرمانی گناه کار است هر نادانی فتنه پند
 كُلُّ عَاقِلٍ مُخْرَوٍّ كُلُّ عَافِيَةٍ إِلَى بِلَادٍ كُلُّ شَقَاءٍ إِلَى رَحَاءٍ
 هر عاقلی اندوهناک است هر دهانی بسوی گرفتاری هر بدبختی بسوی کفایت
 كُلُّ مُعْتَدٍ وَدِ مُنْقَضٌ كُلُّ سَرُوفٍ مُنْقَضٌ كُلُّ جَمْعٍ إِلَى شَتَا
 هر غمخواره است هر شادی هر شادی هر جمعیت هر جمعیت
 كُلُّ مُتَوَقِّعٍ آتٍ كُلُّ طَالِبٍ مُطْلُوبٌ كُلُّ غَالِبٍ بِالْثَرِّ مُغْلَبٌ
 هر چشم داشت است هر دست داشت هر جوینده هر جسته شده است هر غلبی بریدی شکست
 كُلُّ مُتَافِقٍ مُرِيبٌ كُلُّ آتٍ قَرِيبٌ كُلُّ قَرِيبٍ ذَا بَرٍّ كُلُّ رَاحٍ
 هر دو دوستی بدگمان است هر آینه نزدیک هر نزدیک هر دوستی هر سودا
 الَّذِي أَخْبَرَانِ كُلُّ مُعْرِوفٍ إِحْسَانٌ كُلُّ بَاطِنٍ فَكَانَ لَهُ
 دنیا زیان است هر نیکوئی هر نیکوئی است هر کوشه چنانست که پند
 كُلُّ آتٍ فَكَانَ قَدْ كُلُّ ذِي مَرْتَبَةٍ سَنِيَّةٌ مُخْشَوَةٌ كُلُّ شَيْءٍ
 هر رسیده و آید چنانست که بود هر خداوند پایه بسته حضور شده است هر چیزی
 بِمِثْلِ إِلَى جَنْبِهِ كُلُّ شَيْءٍ يَنْفَرُ مِنْ صِدْقِهِ كُلُّ أَمْرٍ يَمِيلُ
 میگذرد بسوی جنب خود هر چیزی میروم از دهن خود هر مردی میگذرد

الامثلة

إِلَى مِثْلِهِ كُلُّ طَيْرٍ يَأْوِي إِلَى شَكْلِهِ كُلُّ نَعِيمٍ دُونَ الْجَنَّةِ مُحَقَّقٌ
 بسوی مانند خود هر موی میگوید بسوی مانند خود هر آسایش بر سر است
 كُلُّ نَعِيمٍ الدُّنْيَا يَبُورُ كُلُّ عِلْمٍ لَا يُؤَيِّدُهُ عَقْلٌ مُضَلَّةٌ كُلُّ
 هر آسایش دنیا بیهوده میگذرد هر دانشی که نیندیشد از راه است هر گمراهی است
 عَزَّ لَا يُؤَيِّدُهُ دِينَ مُذَلَّةٌ كُلُّ يَوْمٍ لِيَسُوقَ إِلَى عَدَمٍ كُلُّ إِنْسَانٍ
 عزیز که نیندیشد دین خوار است هر روزی میراند بسوی فنا هر آدمی
 مُوَاحِدٌ جَنَابَةٌ لِسَانِهِ وَيَدُهُ كُلُّ شَيْءٍ فِيهِ حِيلَةٌ إِلَّا الْفَقْرُ
 همفکری پذیر است نگاه زبان خود دست خود هر چیزی که دور باد از خود
 كُلُّ الرِّضَا فِي الْقَنَاعَةِ وَالرِّضَا كُلُّ أَمْرٍ لَا قِجَامَةَ كُلُّ
 هر خشنودی در خشنودی و رضای نیست هر مردی در ستم است هر
 مُشْتَبِعٌ صَغِيرٌ مُتَالَهُ وَحَرَامٌ كُلُّ مُسْتَمِيٍّ بِالْوَحْدَةِ غَيْرًا لِلَّهِ
 کاد و سختی است جاسوسید دان و التجلا انداخته است هر چه نهم افتاد است هر خدای که
 سَجَانَهُ قَلِيلٌ كُلُّ غَرَبٍ غَيْرَ اللَّهِ سَجَانَهُ جَلَّ جَلَالُهُ ذَلِيلٌ
 پاکست او است هر عزیز غیر خدا بیلا است هر کرامت نزد کرامت و خوار است
 كُلُّ فَقِيرٍ يَسِدُّ إِلَّا فَقْرَ الْجَوْفِ كُلُّ دَاءٍ يَدَاوِي إِلَّا سُوءَ الْخَلْقِ
 هر درویشی بسته میشود مگر درویشی کوی هر دوا که میشود مگر بدخونی
 كُلُّ مُخْلَقٍ يَجِبُ إِلَى مَا يَدْرِي كُلُّ أَمْرٍ عَلَى مَا قَدَّمَ
 هر از پند را میکند در و کار هر چیزی که در پند خود هر مردی بماند به پند خود
 قَامَ وَمَا عَمِلَ مَجْرَى كُلُّ قَانِعٍ عَفِيفٌ كُلُّ قَوِيٍّ غَيْرُ اللَّهِ
 فزودا به و بماند کند جزایا به هر خشنودی در شکارت هر استواری غیر خدای
 سَجَانَهُ ضَعِيفٌ كُلُّ مَالِكٍ غَيْرَ اللَّهِ مُخْلَوٌّ كُلُّ مَا خَلَا الْيَقِينَ
 بیلا است هر خداوندی غیر خدا بنده است هر آنچه غیر یقین است
 ظَنُّ وَشَكُّ كُلُّ عَالِمٍ غَيْرَ اللَّهِ سَجَانَهُ مُعَلِّمٌ كُلُّ شَيْءٍ
 ظن و شک است هر دانایی غیر خدای که پاکست او آموزش پذیر است هر چیزی که

ينقص على الاتفاق الا العلم كل قادر غير الله سبحانه
 بمقدور كل باطن غير الله سبحانه ظاهر كل سر عند الله
 علانية كل شيء خاضع لله كل شيء خاشع لله سبحانه كل
 غالب غير الله تعالى مغلوب كل طالب غير الله مغلوب
 كل شيء يمل الى ما خلا طرف الحكم كل شيء يحسن نشره
 امانة وان لم يستكم كل مقتصر عليه كاف كل مازاد
 على الاقتصاد اسراف كل يوم يفيدك عبدا
 احبته فكر كل يسار الدنيا اعسار كل معاجل يسيل
 الانتظار كل مؤجل يتعطل بالشؤوف كل مغفل الدنيا
 خفيفة على الفتاح والضعيف كل حصد مازرع و
 يحزى بما صنع كل شيء يستطاع الا فقل الطباع كل
 شيء من الآخرة عيانه اعظم من سماع كل شيء من الدنيا
 جزى ما از آخرة

سماء اعظم من عيانه كل بلاء دون النار عافية كل امرئ
 طالب امنية ومطلوب امنية كل شيء يحتاج الى الاز
 كل حسب مستاه الا العقل والادب كل شيء بغير حزن
 ينزى الا العلم فانه يفرح بغير كل معروف انيل
 منها المعروف فانها مئة الساب محصنة من الغير كل
 مودة مبدية على غير ذات الله سبحانه صلال و
 الاعتماد عليها محال كل احوال الدنيا زلال وميلها
 سلب وانقال كل وقار يصيق بما جيل به الا وعاء
 العلم فانه يتسع كل امرئ يلقى بما عمل ويحزى بما صنع
 كل حسنة يرا د بها وجه الله تعالى فقلنا فتح الربا وخرتها
 فتح الجراء كل مدة من الدنيا الى انتهاء وكل حى فيها
 الى ممات ووفى ما ورد من حكم امير المؤمنين على بن ابي طالب
 سوى ترك شئونه است بطاخره واراد شئونه اركمته امير المؤمنين على ابن ابي طالب

الى العقل والعقل يحتاج
 سوى عقل عقل يحتاج

في حروف الكواكب باللفظ كـ قـ لـ م
در حروف كاف بلفظ كم
كفت حفرة مرتقى عليه السلام

کَمِّ مِّنْ ذَلِيلٍ اَغْرَ عَقْلَهُ كَمِّ مِّنْ عَنَّا اِذْ كَهْ جَهْلَهُ كَمِّ مِّنْ

عَقْلَ اسِرْ عِنْدَ هَوَى امين كَمْ مِنْ ذِي ثَوَةٍ خَطِيرِ صِيرُهُ

الدُّهْرُ فَيَا حَقِيرًا كَمَنْ عَنِ يُسْتَعْفَى عَنْهُ كَمَنْ فَقِيرٌ لَيْفَةً

إِلَيْهِ كَفَرْنَا نَعْمَ سَبِّهَاطِلْمُ كَمْ مِنْ دَمٍ سَفَكَهُ قَوْمٌ كَفَرْنَا

اِنْسَانٍ اَهْلَكَ لِيْسَانٌ كَمَنْ اِنْسَانٍ اِسْتَعْبَدَهُ اِخْيَانٌ

کَم مِّن مَّفْضُونٍ بِالنَّاءِ عَلَيْهِ كَم مِّن مَّعْرُوبٍ حَسْبَ الْقَوْلِ

فِيهِ كَمٌ مِنْ أَمَلٍ خَائِبٍ غَيْرِ أَيْ كَمٌ مِنْ طَالِبٍ خَائِبٍ وَ

مَرْزُوقٌ غَرَطَالِبٌ كَمَنْ لَذَّةٌ دَنَّةٌ مَنَعَتْ سَخَسَ

و با دو مقام که در من اکاۃ منفعت اکاممت که می باشد مشرفه منفعت

دو جای نام من اکه معیت اکلایه کم من سهوه معیت
بلند با حدیث بلند خدشوار با اندونی بلند

دوبه. کم من حرب جنت من لفظة کم من صباية الشيت
تبايه بلند تبا جنتك بديديد از دلفظ تبا دوسي بمستند

من لحظة كم من كلمة سكتت نعم كم من نظرة حلت حشره
اذ ياك نكاه بيا ياك عني بر مايد مفتحا ميا كاهوك ديه سارو ويكه شينيان

کَم مِّن مَّغْرُوبٍ أَلْسِنَتُهُ لِيهِ كَذِبٌ أَوَّاهٌ مُّنتَصِرٌ عَلَيْهِ كَم مِّن مُّسْتَدْرَجٍ بِإِلْحْسَانٍ إِلَيْهِ

كَمْ مِنْ طَامِعٍ بِالصَّخْرِ عَنْهُ كَمْ مِنْ يَفْعٍ بِالْصَبْرِ مِنْ غُلَقِ كَمْ

مِنْ مَعْبَسٍ قَسْرِكٍ بِالرَّفِيقِ كَمَنْ وَافَقَ بِالدُّنْيَا قَدْ جَعَلَتْهُ

کم من ذی طائفة الى الدنيا قد صرعه کم من ذی ابقه

حَقَّقَهُ الدُّنْيَا حَقًّا كَمَنْ يَذِي عِرَّةٍ رَدَّةُ الدُّنْيَا ذَلِيلًا

بِهِ دَانْدَاوَا دِنْيَا كَمِ اَمَلَا مَبَا خَدَادِ غَنِيخَكِ يَزْدَرْدَاوَا دِنْيَا خَدَا
كَمِ مَنِ مُتَلِي بِالنَّعَاءِ كَمِ مَنِ مَنَعِ عَلَيْهِ بِالْبَلَاءِ كَمِ مَنِ

مُحَمَّدٌ وَرَبِّهِ بِالْأَمَلِ مُضَيِّعٌ لِلْعَمَلِ كَمَا أَنَّ مَسْقُوفٌ بِالْعَمَلِ

حَتَّىٰ يَخُوضَ فِيهِ غَافِقَانِ كَذِبًا ۖ إِنَّهُمَا يُبَاسِلَانِ فِيهِ كَبِيرًا ۖ فَيَقْضِي الْكَأَمَ ۖ وَهُمَا مُبَدَّرَانِ ۖ فَذَرْهُمَا ۚ إِنَّكَ عَلَىٰ شَيْءٍ مُّشِيرٌ ۖ

ما انزلناك به يجمع عليه لا اجل ثم من صدقهم ليس بشي
معاودا دوده دروي که سغدي بناشو اذ و نه او مکر

الانزاله کمن قاله لست منه قمامه الا العناء کم من

الطباء هم من قالوا ليس من قضاية الا الشاة بعد
ابا عازقاركي موبنمورورا اقايسافمناد
١٢٠٠

مَوْتِ الْمَالِ لَا يَدْرِي لَهُ لَمْ يَنْبَغِ أَنْ يَمْلِكَ الْمَالُ أَنْ يَكُونَ سَيِّدًا لِلنَّفْسِ
 ايسلدار عجزت که در سايه امانت
 ميا ببالد و ميا ببالد
 مقتضی دون ببالد و ميا ببالد
 لم من بان مالا يسلمه لم من جامع

ما سوف نتركه لكم من موقوف راجع وحرید حاسبی
بکذا را باقی بماند از آنکه
چون غایت بود که

کد من فقر غنی و عیب مفتقر کم من خائف و قدیه خوف
سبا فقری که غنی باشد و عیب نوری که دورش باشد ایما ترسد که باز آید ایستاده ترس او

عَلَى قَرَارَةِ الْأَمْنِ كَمَنْ مُؤْمِنٌ قَازِبُهُ الصَّبْرُ وَحَسَنُ الطَّرِيقِ
 بِمَعْنَى الْأَمْنِ عَلَى مَنْ يُؤْمِنُ بِمَعْنَى الْقَازِبِ بِمَعْنَى الْمُسْلِمِ
 كَمَنْ خَزِينٌ وَقَدْ بَرَّخُنْهُ عَلَى سُرُورِ الْأَيْدِ كَمَنْ فَرَّجَ
 أَمْرًا مُؤَدِّيًا لِمَنْ يَأْتِيهِ بِمَعْنَى الْأَمْنِ بِمَعْنَى الْبَرِّ بِمَعْنَى الْفَرَجِ
 أَفْضَى بِهِ فَرَحًا إِلَى خَزْنٍ مُخْلَدٍ كَمَنْ خَرِصَ خَائِبٌ
 بِمَعْنَى الْأَمْنِ بِمَعْنَى الْفَرَحِ بِمَعْنَى الْخَزْنِ بِمَعْنَى الْخَرِصِ بِمَعْنَى الْخَائِبِ
 وَمَجْمَلُ لَمَجِبٍ كَمَنْ سَقَى حَضْرَةَ أَجَلَهُ وَهُوَ مُجَدِّ فِي
 الْمَطْلَبِ كَمَنْ عَظَّمَ حُجَّتَهُ خَافَ مَا هُوَ أَشَدَّ مِنْهُ كَمَنْ
 حَلَّالَةٌ زَخْرَفَتْ بَابَهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ سَجَّاهُ كَمَا زَخْرَفَتْ
 الدَّرْهَمُ الْخَاسَ بِالْفِضَّةِ الْمُؤَوَّهَةِ كَمَنْ عَالَمٌ فَاجِرٌ وَعَابِدٌ
 جَاهِلٌ فَاتَّقُوا الْفَاجِرَ مِنَ الْعُلَمَاءِ وَالْجَاهِلَ مِنَ الْمُتَعَبِّدِينَ
 كَمَنْ مَغْبُوطٌ بِنِعْمَةٍ وَهُوَ فِي الْأَخِرَةِ مِنَ الْهَالِكِينَ كَمَنْ
 مِنْ وَضِيعٍ رَفَعَهُ حَسَنٌ خَالِقُهُ كَمَنْ رَفِيعٌ وَضَعَهُ فَخْرُ خَلْقِهِ
 وَرَدَ مِنْ حُكْمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي حُرُوفِ
 الْكَافِ بِلَفْظِ كَيْفَ قُلْ كَيْفَ يَمْلِكُ الْوَرَعُ مَنْ
 كَيْفَ يَلْفِظُ كَيْفَ كَيْفَ حَضْرَةُ مَرْفُوعٍ بِمَعْنَى الْوَرَعِ بِمَعْنَى الْوَرَعِ

يَمْلِكُ الطَّمَعُ كَيْفَ تَصِفُوا فِكْرَهُ مَنْ يَسْتَدِيمُ السَّيِّعَ كَيْفَ
 يَفْعَلُ الْآخِرَةَ الْمُشْغُولُ بِالْأَدْنَى كَيْفَ يَسْتَطِيعُ الْإِخْلَاصَ
 مَنْ يَقْلِبُهُ الْهَوَى كَيْفَ يَتَدَيُّ الضَّلِيلُ مَعَ عَقْلَةٍ
 الدَّلِيلُ كَيْفَ يَسْتَطِيعُ صَلَاحَ نَفْسِهِ مَنْ لَا يَقْنَعُ بِالْقَلِيلِ
 كَيْفَ يَجُودُ مِنَ اللَّهِ هَارِبُهُ كَيْفَ يَسْلَمُ مِنَ الْمَوْتِ طَالِبُهُ
 كَيْفَ يَضِيعُ مِنَ اللَّهِ كَافِلُهُ كَيْفَ يَفْرَحُ بِعَمْرِ يَنْقُصُهُ السَّعَا
 كَيْفَ يَغْتَرِبُ بِسَلَامَةٍ جَنَمٍ مَعْرِضٍ لِلْآفَاتِ كَيْفَ يَجِدُ لَذَّةَ
 الْعِبَادَةِ مَنْ لَا يَصُومُ عَنِ الْهَوَى كَيْفَ يَقْدِرُ عَلَى أَعْمَالِ
 الرِّضَا الْمُتَوَلَّى الْقَلْبُ بِالْأَدْنَى كَيْفَ يَرْهَدُ فِي الدُّنْيَا
 مَنْ لَا يَعْرِفُ قَدْرَ الْآخِرَةِ كَيْفَ يَسْلَمُ مِنْ عَذَابِ
 اللَّهِ الْمُشْتَرِعُ إِلَى الْيَمِينِ الْفَاجِرَةُ كَيْفَ تَبْقَى عَلَى
 حَالَتِكَ كَيْفَ تَنْتَشِرُ الْمَوْتُ قَائِمًا زَيْدُكَ كَيْفَ
 وَالدُّهْرُ فِي أَحَالَتِكَ
 وَحَالُ الْوَرَعِ وَتَارِكُهُ أَمِيرُ

وَالدُّهْرُ فِي أَحَالَتِكَ
 وَحَالُ الْوَرَعِ وَتَارِكُهُ أَمِيرُ

يَصِيرُ عَلَى مَبَايِنَةِ الْأَصْدَادِ مَنْ لَمْ تَعْنَهُ الْحِكْمَةُ كَيْفَ يَصِيرُ
 عَنِ الشَّهْوَةِ مَنْ لَمْ تَعْنَهُ الْعِصْمَةُ كَيْفَ يَرَى بِالْقَصَاءِ
 مَنْ لَمْ يَصِدْ يَقِينَهُ كَيْفَ يَسْتَقِرُّ دِينَهُ كَيْفَ يَصْلَحُ غَيْرُهُ
 مَنْ لَمْ يَصْلَحْ نَفْسَهُ كَيْفَ يَعْدِلُ فِي غَيْرِهِ مَنْ يَظْلِمُ نَفْسَهُ
 كَيْفَ يَهْدِي غَيْرَهُ مَنْ يَظْلِمُ نَفْسَهُ كَيْفَ يَصِلُ إِلَى حَقِيقَةِ
 الزُّهْدِ مَنْ لَمْ يَمُتْ شَهْوَتُهُ كَيْفَ يَعْرِفُ غَيْرَهُ مَنْ جَهِلَ
 نَفْسَهُ كَيْفَ يَصْصَحُ غَيْرَهُ مَنْ نَفَرَ نَفْسَهُ كَيْفَ يَسْتَطِيعُ
 الْهُدَى مَنْ يَغْلِبُهُ الْمَوَى كَيْفَ يَدْعِي حَبْلَ اللَّهِ مَنْ سَكَنَ
 قَلْبَهُ حَبْلَ الدُّنْيَا كَيْفَ يَأْنِسُ بِاللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَوْحِشُ
 مِنَ الْخَلْقِ كَيْفَ يَجْتَمِعُ بِالْعِبَادَةِ مَنْ لَمْ يَعْزُ الْتَوْفِيقُ
 كَيْفَ يَنْفَصِلُ عَنِ الْبَاطِلِ مَنْ لَمْ يَصِلْ بِالْحَقِّ كَيْفَ
 يَخْلُصُ مِنْ عَنَاءِ الْحَرَضِ مَنْ لَمْ يَصْدُقْ تَوَكُّلُهُ كَيْفَ يَنْتَفِعُ

قلوب من لم يستقم
 دل آنکه راست نماند

بالنصحة

بِالنَّصِيحَةِ مَنْ يَلْتَذُّ بِالنَّصِيحَةِ كَيْفَ يَوْقُظُكَ بَيَاتُكَ نِمُّ اللَّهِ
 وَ قَدْ تَوَقَّطَتْ بِمَعَاصِيَةِ مَدَارِجِ سَطَوَاتِهِ كَيْفَ يَأْفُقُ
 مَنْ يَفْنَى بِبَقَايِهِ وَ لَيْسَتْ بِصِحَّةٍ وَ يُؤْنِي مِنْ مَآثِمِهِ مَا وَرَدَ
 مِنْ حُكْمِ الْمَوْمِنِينَ عَلَى ابْنِ أَبِي طَالِبٍ ع **فِي حَرْفِ**
الْكَافِ بِالْفَظِ كَفَى وَقَالَ **عَلَيْهِ السَّلَامُ** كَفَى بِالْعِلْمِ
 رِفْعَةً كَفَى بِالْجَهْلِ ضَعْفَةً كَفَى بِالْقَنَاعَةِ مِلْكًا كَفَى بِالشَّرِّ
 هَلَاكًا كَفَى بِالْعَقْلِ غِنًى كَفَى بِالْحَقِّ عَنَاءً كَفَى بِالْجَارِبِ
 مَوَدَّةً كَفَى بِالْعَقْلِ ضَلَالًا كَفَى بِجَهْدِهِ تَكْلَافًا كَفَى
 بِالشَّيْبِ نَذِيرًا كَفَى بِالْمَشَاوِدَةِ طَهِيرًا كَفَى بِالْفِكْرِ
 رُشْدًا كَفَى بِالْمَيَسُورِ رِفْدًا كَفَى بِالتَّوَاضُعِ شَرَفًا كَفَى
 بِالتَّكْبَرِ لَهْفًا كَفَى بِالسَّذِيرِ سَرَفًا كَفَى بِالْجَمِّ وَقَارًا كَفَى
 بِالسَّقِيَةِ عَارًا كَفَى بِالْقَرَأَنِ دَاعِيًا كَفَى بِالشَّيْبِ وَاعِيًا

بمیزان
 آنکه فکر
 بیدار کردن و بیدار کردن

و تحقیق که تو
 از حد کنی
 بسبب نافرمانی و بدوای در جای

آنکه نیست شود
 نفس خود
 و بهمان شود
 بخت درستی خود
 و بهمان
 انجلی می خورد
 بعضی از آن که در شود

در حروف

کاف
 بلفظ کفی
 و گفت حضرت مرتضی

براست
 برای افتاد که جهل
 برست بر نفس او ندی جز سستی

بدی
 برست بر نفس او ندی
 برست بر نفس او ندی

چند است
 برای کفایت
 برست بر نفس او ندی

چند است
 برای کفایت
 برست بر نفس او ندی

چند است
 برای کفایت
 برست بر نفس او ندی

چند است
 برای کفایت
 برست بر نفس او ندی

چند است
 برای کفایت
 برست بر نفس او ندی

چند است
 برای کفایت
 برست بر نفس او ندی

كَفَى بِالْأَجَلِ حَارِسًا، كَفَى بِالْعَدْلِ سَائِسًا، كَفَى بِالْإِغْتِرَارِ جَهْلًا
 كَفَى بِالْحَشِيَّةِ عَلَمًا، كَفَى بِالصَّحْبَةِ اخْتِيَارًا، كَفَى بِالْأَمَلِ اغْتِرَارًا
 كَفَى بِالْمَرْءِ مَعْرِفَةً أَنْ يَعْرِفَ نَفْسَهُ، كَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَنْ
 يَجْهَلَ نَفْسَهُ، كَفَى بِالْمَرْءِ رَذِيلَةً أَنْ يَعْجِبَ بِنَفْسِهِ، كَفَى
 بِالْمَرْءِ فَضِيلَةً أَنْ يَنْقُصَ نَفْسَهُ، كَفَى بِالْمَرْءِ كَيْسًا أَنْ يَعْرِفَ
 مَعَايِبَهُ، كَفَى بِالْمَرْءِ عَقْلًا أَنْ يَجْهَلَ فِي مَطَالِبِهِ، كَفَى بِالْيَقِينِ
 عِبَادَةً، كَفَى بِفِعْلِ الْخَيْرِ حَسَنَ عَادَةٍ، كَفَى بِالشُّكْرِ زِيَادَةً
 كَفَى بِالتَّوَّاضُعِ رَفْعَةً، كَفَى بِالتَّكْبَرِ صُغَةً، كَفَى بِالْإِنْيَارِ
 مَكْرَمَةً، كَفَى بِالْإِلْحَاحِ مَحْزَمَةً، كَفَى بِالْمَرْءِ أَنْ يَرْضَا عَنْ نَفْسِهِ
 كَفَى بِالْمَرْءِ مَنْقُصَةً أَنْ يَعْظُمَ نَفْسَهُ، كَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَنْ يَفْهَمَ
 مِنْ غَيْرِ عَجَبٍ، كَفَى بِالطَّرِيقِ شَاوِعًا لِلدِّبِ، كَفَى بِالْمَرْءِ
 غُرُورًا أَنْ يَتَّقَى بِكُلِّ مَسْئَلٍ لَهْ نَفْسُهُ، كَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا

أَنْ يَجْهَلَ

أَنْ يَجْهَلَ قَدْرَهُ، كَفَى بِالْمَرْءِ شُغْلًا بِمَعَايِبِهِ عَنْ مَعَايِبِ غَيْرِهِ
 كَفَى بِالْمَرْءِ شُغْلًا بِمَعَايِبِهِ عَنْ مَعَايِبِ النَّاسِ كَفَى بِالْمَرْءِ شُغْلًا
 بِنَفْسِهِ عَنْ النَّاسِ كَفَى خَيْرٌ عَنْ مَا بَقِيَ مِنَ الدُّنْيَا مَا مَضَى
 مِنْهَا، كَفَى بِالْمَرْءِ سَعَادَةً أَنْ يُوَقِّقَ فِي أُمُورِ الدِّينِ
 وَالدُّنْيَا، كَفَى عِظَةً لَذْوَى الْأَلْبَابِ مَا جَرَّ بَوَاءُ، كَفَى
 مَعِيرًا لِأَوَّلَى النَّهْيِ مَا عَرَفُوا، كَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَنْ يَجْهَلَ
 عَيْنَهُ، كَفَى بِالْمَرْءِ غِيَاوَةً أَنْ يَنْظُرَ مِنْ عِيُوبِ النَّاسِ
 إِلَى مَا خَفِيَ عَلَيْهِ مِنْ عِيُوبِهِ، كَفَى بِالْعَالِمِ جَهْلًا أَنْ
 يَنَاقِ فِي عِلْمِ عَمَلِهِ، كَفَى بِالْمَرْءِ كَيْسًا أَنْ يَقْتَصِدَ فِي مَآرِبِهِ
 وَعَمَلِهِ فِي مَطَالِبِهِ، كَفَى بِالظُّلْمِ طَارِدًا لِلنِّعَمِ وَجَالِيًا لِلنِّقَمِ
 كَفَى بِالْبَغْيِ سَالِبًا لِلنِّعَمِ كَفَى بِالسَّخَطِ عَنَّا، كَفَى بِالرِّضَا عَنَّا
 كَفَى بِالْمَرْءِ كَيْسًا أَنْ يَغْلِبَ الْهَوَى وَيَمْلِكَ الدِّهْنُ، كَفَى بِالْمَرْءِ

سَعَادَةً أَنْ يَعْرِفَ عَمَّا يَفْنَى وَتَسْوَلَهُ بِمَا يَبْقَى كَفَى بِالْمَرْجُوهَا
 از برای نجات آنکه بداند از آنچه نیست شود و روی آورد با آنچه باید پسند است مورد را از برای نجات
 أَنْ يَجْهَلَ عَيُوبَ نَفْسِهِ وَيَطْعَنَ عَلَى النَّاسِ بِمَا لَا يَسْتَطِيعُ
 آنکه نداند عیوبی نفس خود را طعن کند بر مردمان آنچه نتواند گفتی
 الْخَوَلُ عَنْهُ كَفَى بِالْمَرْءِ غَوَايَةً أَنْ يَأْمُرَ النَّاسَ بِمَا لَا يَأْخُذُ بِهِ
 از آن پسند است مورد را از برای گمراهی آنکه بفرماید مردم را آنچه خرد نکند
 وَيَنْهَى عَمَّا لَا يَنْتَهَى كَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَنْ يُنْكِرَ عَلَى النَّاسِ
 و بازدارد از آنچه حجاب نیست از آنکه انکار کند بر مردم
 مَا يَأْتِي مِثْلَهُ كَفَى بِالْمَرْءِ عَقْلًا أَنْ يَصْرِفَ هِمَّتَهُ فِي
 آنچه خرد آنچه نکند پسند است مورد را از برای غفلت آنکه بگرداند اندیشه خود در
 مَا لَا يَنْفَعُهُ كَفَى بِالرَّجُلِ عَقْلًا تَضَيُّعُ عَمَلِهِ فِيمَا لَا يَنْجِيهِ
 آنچه میاید او را پسند است مورد را از برای غفلت بودن صاحب کسب در آنچه نجات ندهد
 كَفَى كَيْسَانٍ أَنْ يَقِفَ عَلَى مَعَايِبِهِ وَيَقْصِدَ فِي مَطَالِبِهِ
 پسند است مورد را از برای نجات آنکه آگاه شود بر عیوب خود و میانزد روی کند در خواستهای خود
 كَفَى مَوَدًّا بِالنَّفْسِ تَحَنُّبٌ مَا كَرِهَتْهُ مِنْ غَيْرِكَ كَفَاكَ
 پسند است از برای دلبستگی دوری کردن از آنچه بد را می آورد از غیر خود پسند است
 مِنْ عَقْلِكَ مَا إِنْ لَكَ دُشْدُكَ مِنْ غَيْرِكَ كَفَاكَ
 از مرد تو آنچه است که اگر داری دشمن تو را از غیر تو پسند است
 مَوْجِبًا عَلَى الْكَذِبِ عِلْمُكَ بِأَنَّكَ كَاذِبٌ كَفَاكَ
 موجب کننده بر دروغ دانستن تو که بدانی که دروغ گوئی پسند است
 فِي تَجَاهُدَةِ نَفْسِكَ أَنْ لَا تَرْتَالَ أَبْدَالَهَا مَعَالِيًا
 در جنگ کردن با نفس خود آنکه همیشه حالی نباشی از آنکه غلبه کنی
 وَعَلَى أَهْوَاءِهَا عَاجِلًا وَمَا وَرَدَ مِنْ حِكْمٍ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ
 و بر آرزوهای نفس و چیزی که از دست از حکمت امیرالمومنین علیه

لَيْسَ ابْنُ طَالِبٍ فِي حُرُوفِ الْكَافِ بِلَفْظِ كَثْرَةٍ قَلِيلٌ
 این است طالبی در حروف کاف بلفظ کثرت کم
 كَثْرَةُ الْكَلَامِ مِثْلُ السَّمِيعِ كَثْرَةُ الصَّمْتِ يَكْثُرُ الْوَقَارُ
 بسیاری سخن مثل شنیدن را بسیاری خاموشی بسیار وقار را
 كَثْرَةُ الْإِلْحَاحِ يُوجِبُ الْمَنَعَ كَثْرَةُ الْإِوْفَاقِ يُفَاقُ
 بسیاری مطالب کردن موجب منع را بسیاری موافق موافق را
 كَثْرَةُ الْخِلَافِ شِقَاقٌ كَثْرَةُ الْهَدَرِ يَكْسِبُ الْعَارَ
 بسیاری ناسازی بدخترت بسیاری پهموده گشتی بدیدار و ننگ را
 كَثْرَةُ الْمَنِّ يَكْدِرُ الصَّنِيعَةَ كَثْرَةُ الْكَذِبِ يُوجِبُ
 بسیاری منت نهادن خرد میگرداند کثرت دروغ فاجعه میکند
 الْوَقِيعَةَ كَثْرَةُ الْبَشَائِرِ الْبَدَلُ كَثْرَةُ التَّعَلُّلِ آيَةٌ
 اتفاق را بسیاری کثرت بشارت بدست بسیاری بهانه خرد نشانه
 الْخُلُ كَثْرَةُ الصَّوَابِ يَنْبِي عَنْ وَقُورِ الْعَقْلِ كَثْرَةُ
 بخیلی است بسیاری راستی جزم میدهد از بسیاری عقل بسیاری
 السُّؤَالُ يُورِثُ الْمَلَالَ كَثْرَةُ الطَّمَعِ عُنْفَانٌ قِلَّةُ
 خواهش اندوه بسیاری طمع غنچه کمی
 الْوَدْعُ يَنْدُبُ قُورًا بِجَهْلٍ كَثْرَةُ الْإِمَانِ فِي مَنَافِدِ
 بدوختن بدوختن بسیاری نادانی بسیاری آرزوها از نجاتی
 الْعَقْلُ كَثْرَةُ حَيَاةِ الرَّجُلِ لَيْلُ الْإِيمَانِ كَثْرَةُ الْإِلْحَاحِ
 خردستی بسیاری بدوختن مرد کثرت ایمان است بسیاری مطالب کردن
 الرَّجُلُ يُوجِبُ حَمَانَةً كَثْرَةُ ضَحْكِ الرَّجُلِ يُفْسِدُ وَقَارَ
 مرد در کارها و گنج میگرداند کثرت خنده مرد قیام میکند کثرت وقار را
 كَثْرَةُ كَذِبِ الْمَرْءِ يُفْسِدُ بَهَاءَهُ كَثْرَةُ الْإِلْحَاحِ يُسْقِطُ الْهَيْبَةَ
 بسیاری دروغ گفتن مرد تباه میکند زیبائی او را بسیاری خرد کردن می اندازد شکوه را

كَثْرَةُ الْخَطَا
 بسیاری خطا کردن

تَكُنْ مَرْضِيًّا كُنْ صَادِقًا تَكُنْ وَفِيًّا كُنْ مَوْفِقًا تَكُنْ قَوِيًّا
 تاملی پسندیده باشی راست تاملی کادساخته باشی راست دان تاملی قویا
 كُنْ وَرِعًا تَكُنْ زَكِيًّا كُنْ مَتَرَهًا تَكُنْ تَقِيًّا كُنْ سَحِيحًا وَلَا
 باشی بهرکار تاملی پاک باشی حرم تاملی بهرکار باشی جوانمرد و مهربان
 مَبْدَرًا كُنْ مَقْدَرًا وَلَا تَكُنْ مُحْتَدَرًا كُنْ حَلُولًا الصَّبْرَ عِنْدَ
 اسرافکننده باشی اندازهکننده و مصلحتی بجایانده باشی صبر کنی در
 مَرِّ الْأَمْرِ كُنْ مُتَجَنِّبًا لِلْوَعْدِ وَفِيًّا بِالنَّذْرِ كُنْ أَبَدًا رَاضِيًّا
 نفعی کار باشی و قائلشده بوعده و عهده نذر باشی همیشه خشنود
 بِمَا يَأْتِي بِهِ الْقَدَرُ كُنْ مُشْعُولًا بِمَا أَنْتَ مُسْئِلٌ
 آنچه میسر آید از اندازه خدا باشی مشغول آنچه توانی سوال کنی و خواهی
 كُنْ زَاهِدًا قِيمًا يَرْغَبُ فِيهِ الْجَاهِلُ كُنْ فِي الْمَلَأِ وَقَوِيًّا
 باشی بهرکار در آنچه آرد و میسر دهدان قانع باشی در آشکارا و پنهان
 وَفِي الْخَلَاءِ ذَكُورًا بِالْبَلَاءِ مَحْشُورًا وَبِالْكَارِهِ مَسْرُورًا
 و در در میان یادکننده خدا باشی در بلا شادمان و در بایدها حرم
 كُنْ فِي الشَّدَائِدِ صَبُورًا وَفِي الزَّلَازِلِ وَقُورًا كُنْ
 باشی در سختیها و در جنبشها و زلزله کرام باشی
 فِي السَّرِّ أَوْ عِنْدَ الشُّكُورِ وَفِي الضَّرِّ أَوْ عِنْدَ الصُّورِ كُنْ
 در آسایشها و در شکر و در سختیها و در بیکاریها باشی
 جَوَادًا بِالْحَقِّ جَبَلًا بِالْبَاطِلِ كُنْ مُتَّصِفًا بِالْفَضَائِلِ
 بخشنده در حق و عجیل و جلیل باشی با راستی با قوت و شرف و فقر
 مَتَرِيًّا مِنَ الرَّذَائِلِ كُنْ لِمَا تَرْجُو أَقْرَبَ مِنْكَ لِمَا
 و صبر کنی از ناکیها باشی برای آنچه می آید زاری نزدیکتر از آنچه
 تَرْجُو كُنْ بِالْوَحْدَةِ إِنْ شِئْنَا بِقَرْنِ السَّوْءِ كُنْ
 امید کنی باشی با تنهایی و خوشکننده تر از تو بهمنشاندن بد باشی

المطلوم

لَا تَطْلُبْ عَوْنًا وَلَا نَصْرًا لَخَصْمًا كُنْ لَهْوًا غَالِبًا وَ لِلْحَاجَةِ
 نخواستن یاریکننده و دوستکار باش دشمن باش مراد و دوست خود را سرانده و مرد مستجاب
 طَالِبًا كُنْ عَالِمًا نَاطِقًا وَ مُسْمِعًا وَاعِيًّا وَ آيَاكَ أَنْ
 جوید باش دانای گویا و گوش دایزه نگاهدارنده و بر تباد کنی دانای
 تَكُونُ الثَّلَاثُ كُنْ جَوَادًا مُوَثِّرًا وَ مَقْصِدًا مُقْتَدِرًا
 باشی سه چیز مفید و دایزه باشی مرد دوستی را بپوشد و بپایان دود خوش و اندازنده نگاهدارنده
 وَ آيَاكَ أَنْ تَكُونَ الثَّلَاثُ كُنْ لِلْوَدِّ حَافِظًا وَ أَنْ
 و آیه کنی و تو را که دوستی و بپوشد و بپایان دود خوش و اندازنده نگاهدارنده
 لَتَجِدَ مَحَافِظًا كُنْ بِمَا لَكَ مَنَبَرًا وَ عَنِ مَالٍ غَيْرِكَ
 نیابی نگاهدارنده دوستی باشی به مال خود بخشنده و از مال غیر خود
 مُتَوَقِّعًا كُنْ مِمَّنْ لَا يَفْرُطُ بِعَنْفٍ وَلَا يَقْعُدُ بِهِ ضَعْفٌ
 بهر کار متوکل باشی از کسی که از خرد و بخت بروی و درستی و غشیت بروی و ناوایی
 كُنْ لَيْسًا مِنْ غَيْرِ ضَعِيفٍ كُنْ شَدِيدًا مِنْ غَيْرِ عَنُوفٍ كُنْ بَعِيدًا
 باشی نرم و در آنکه توان کنی باشی سخت و در آنکه در شرف باشی دور
 الْهَمِّ إِذَا طَلَبْتَ كَرِيمَ الطَّرِيقِ إِذَا غَلَبَتْ كُنْ جَمِيلًا
 و بکند هم اگر طلب کنی گرامی طریقی اگر غلبه کنی باشی زیبا
 الْعَفْوِ إِذَا اقْدَرْتَ عَامِلًا بِالْعَدْلِ إِذَا مَلَكَتْ كُنْ
 بخشنده اگر گاه که توان باشی عملکننده عدل اگر گاه که خداوند شوی باشی
 خَافِلًا فِي أَمْرِ دِينِكَ جَاهِلًا فِي أَمْرِ دُنْيَاكَ كُنْ فِي الدُّنْيَا
 خردمند در کار دین خود نادان در کار دنیا خود باشی در کار دنیا
 بَيِّنًا نَاكِ وَفِي الْآخِرَةِ يَقَالُكَ وَعَمَلُكَ كُنْ بَطِيًّا الْعُصْبِ
 بزرگوار و در کار آخرت بداند و کردار خود باشی کامل در حق
 سَرِيعًا الْفِي مَحَبَّةِ الْقَوْلِ الْعَذْرُ كُنْ عَامِلًا بِالْخَيْرِ نَاهِيًا
 شتابان در راستی و دوست مبدی و رفیق عذر باشی عملکننده بخیر منعکننده

وَمِنْ الظَّالِمِ إِذَا عَامَلْتَهُ كُنْ كَالْحَلَةِ إِذَا أَكَلْتَ أَكَلَتْ
 دزدان سمکار هرگاه که معاملاتی با او باشد همچو کسی که هرگاه که بخورد بخورد
 طَبِئًا وَإِذَا وَضَعْتَ وَضَعْتَ وَإِنْ وَقَعْتَ عَلَى عَوْدٍ
 بدان طبع هرگاه که بگذرد بگذرد و هرگاه که بر شلخ و شلخ
 لَمْ تَلْسِرْهُ كُنْ مَطِيعًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ وَبِذِكْرِهِ آيِسًا وَمَثَلُ
 ننگدانا ننگدانا بختی و ننگدانا بختی و یاد او و یاد او
 فِي خَالِ تَوَلَّيْكَ عَنْهُ أَقْبَالَ عَلَيْكَ يَدْعُوكَ إِلَى
 در حالی که تو کرد از سزدن خود از او در خواندن دورا و بخورند تو را بسوی
 عَفْوِهِ وَيَتَعَمَّدُكَ بِفَضْلِهِ كُنْ عَالِمًا بِالْحَقِّ عَامِلًا بِهِ
 آمرزش خود و دقتی بدو را بخشایش از خود بخور و دانایان و عین و مایه عاقلانه بدان
 يَحْيِيكَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كُنْ أَمْرًا بِالْمَعْرُوفِ عَالِمًا بِهِ
 زنده کند خداوند پاکست و بدان باین امر ممکنه بشود و دانایان
 وَلَا تَكُنْ مِمَّنْ يَأْمُرُ بِهِ وَيَنْهَى عَنْهُ فَتَقُولُ بِلَاغٍ وَمَتَّعْ
 و مباش از آنکه که بفرماند بشود و بدان باین امر ممکنه بشود و دانایان
 لِقَتِهِ رَبِّهِ كَوْنُوا عَلَى الدُّنْيَا نَازِحًا وَعَلَى الْآخِرَةِ
 خشم بود کار خود را با مشید بر سر دنیا و آخرت
 وَلَا هَا كَوْنُوا مِمَّنْ عَرَفَ فَنَاءَ الدُّنْيَا فَرَقْدَقِهَا
 بفرمان باشد از آنکه که شناخت برستند دنیا را بر بریزند در دنیا
 وَعَلِمَ بِفَاءِ الْآخِرَةِ فَعَمِلَ لَهَا كَوْنُوا قَوْمًا صَاحِبِينَ
 و دانست بآیداری آخرت را بر کرد از برای آخرت باشد کوهی و اولاد او شد باشد
 فَانْبَهَوْا كَوْنُوا قَوْمًا عَلِيمًا أَنَّ الدُّنْيَا لَنُيُوبٌ
 بر آیدان بآیدان باشد کوهی که دانست که دنیا نیست
 يَذَرُهُمْ فَاسْتَدَلُّوا كَوْنُوا مِنْ أَتْبَاعِ الْآخِرَةِ
 خانه ایشان ببرد انداید جای خود را باشد از فرزندان آخرت

وَلَا تَكُونُوا

وَلَا تَكُونُوا مِنْ أَتْبَاعِ الدُّنْيَا فَإِنَّ كُلَّ وَلَدٍ سَيَلْحَقُ
 و نهانند از فرزندان دنیا پس بدستی هر چیزی با نسی پیوندد
 يَا مَعْ تَقِمْ الصَّلَاةَ وَرُدَّ مِنْ حَمْلِ الْمَوَاسِينِ عَلَى
 بیاور خود دور قیامت بعضی از آنچه وارد شده از گناهان امیر المومنین علی
 ابْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حُرُوفِ الْكَافِ بِلَفْظِ كَلِمَا
 ابن ابی طالب علیه السلام در حروف کاف بلفظ کلمات
 وَمِمَّا مِنْ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ كَلِمًا قَاتِلَتْ أَجَلًا فَاحْسَنَ عَمَلًا كَلِمًا
 و کما از نیست کلماتی که مرقضی هرگاه که نزدیک شود بفرموده مرل پس نیکو شود در عمل و کردار هرگاه که
 أَخْلَصْتَ عَمَلًا بَلَغْتَ مِنَ الْآخِرَةِ أَمَلًا كَلِمًا كَثُرَ خَيْرٌ أَنْ
 پاکیزه سازی کردارها برسی از آخرت بامید هرگاه که بسیار شود خیر و نیکوکاری
 الْأَسْرَارُ كَثُرَ ضِيَاعُهَا كَلِمًا حَسِنَتْ نِعْمَةُ الْجَاهِلِ
 سراها بسیار شود ضایع شدن آن هرگاه که نیکو شود نعمت نادان
 أَوْ دَادَ قَحَا فِيهَا كَلِمًا أَنْ تَفْعَلَ رَتَبَةُ النَّاسِ نَقَصَ
 افزون شود او در قحاشی در آن نعمت هرگاه که بدست آورد رتبه الناس نقص
 النَّاسُ عِيْدَهُ وَالْكَرِيمُ صَدُوكَ كَلِمًا أَنْ دَا دَا لِمَرْ
 بای مردم نزد او و صاحب کرم بخواند آنرا هرگاه که افزون شود مرد
 بِالْدُّنْيَا شَغْلًا وَزَادَ فِيهَا وَلَهَا أَوْ رَدَّتْهَا الْمَسَاكِينُ
 بشغل و کار دنیا و افزون کرد آنرا بدینا بملای در آورد او را براهمی
 وَأَوْفَعَتْهُ الْمَهَالِكُ كَلِمًا لَا يَنْفَعُ يَضُرُّ وَالْدُّنْيَا مَعَ
 و بپزند او را در تباهاها هر آنچه سود نهد زیان کند و دنیا با
 خَلَاوَتِهَا تَمُرُّ وَالْفَقْرُ بَعْدَ الْغِنَى بِاللَّهِ لَا يَضُرُّ كَلِمًا زَادَ
 شمری خود است و در ویشی پس از تو کرمی در شناختن خداوند زیان نکند هرگاه که
 عَقْلُ الرَّجُلِ قَوِيَ إِيمَانُهُ بِالْقَدَرِ وَاسْتَحْفَ الْعَبْرُ كَلِمًا عَمِلَ
 خرد مرد توانا شود ایمان او بالقدر و استحضار عبرت از سبکها هرگاه که کرد

قَدَّرَ النَّاسُ الْمَنَاقِبَ عَلَيْهِ عَظُمَتِ الزَّرِّيَّةُ لِفَقْدِهِ كَلِمًا
 اندازد چنانکه آرد و کند شود بر آن بزرگ شود خدای سبب یافتن کلمه هرگاه که
 زَادَ عِلْمَ الرَّجُلِ زَادَتْ عِنَايَتُهُ بِنَفْسِهِ وَ بَدَلُ فِي
 افزون شود دانش فرد افزون شود مراقبت او و در کار کند
 بِرِيَاضَتِهَا وَ صَلَاحِهَا جَهْدَهُ كَلِمًا نَاكَدَتْ الْحَبَّةَ كَلِمًا
 ریاضت و اصلاح هر چه کلمه ناکدست محبته کلمه
 نَاكَدَتْ الْحَبَّةَ كَلِمًا قَوِيَّتِ الْحِكْمَةُ ضَعُفَتِ الشَّهْوَةُ
 ناکدست دانه محبت کلمه قویست حکمت ضعیفست شهوة
 كَلِمًا فَاتَكَ مِنَ الدُّنْيَا شَيْءٌ فَهُوَ غَيْمٌ كَمَا تَدْرِي تَدْرِي أَنْ
 کلمه فاتک از دنیا چیزی است که غیوم است چنانکه بدانی بدانی که
 كَمَا تَعِينُ نَعَانُ كَمَا تَرْحَمُ تَرْحَمُ كَمَا تَتَوَاضَعُ تَعُظُّ
 چنانکه یاری نماید چنانکه یاری نماید چنانکه فرو می آید چنانکه بزرگوار شود
 كَمَا تَرْجُو أَخْفَ كَمَا تَشْتَهِي عَفْ كَمَا تَقْدِمُ تَجِدُ كَمَا
 چنانکه امید داری چنانکه آرزو کنی چنانکه پیش رو کنی چنانکه پیش رو کنی
 تَزْرَعُ حَصْدًا كَمَا أَنَّ الصَّدَى يَأْكُلُ الْحَدِيدَ حَتَّى
 بکار داری چنانکه چمن آید چنانکه صدای آهن را می خورد چنانکه
 يَفْنِيهِ كَذَلِكَ الْحَسَدُ يَكْمِدُ الْجَسَدَ حَتَّى يَضْمِنَهُ كَمَا
 نیست می کشد اندوخته چنانکه حسد می کشد جسم را تا بضمیند چنانکه
 أَنَّ الْعِلْمَ يَهْدِي إِلَى الْمَوْتِ وَ يُنْجِيهِ كَذَلِكَ الْجَهْلُ يَضِلُّ
 دانش و آگاهی می کشد به سوی مرگ و نجات می بخشد چنانکه نادانی گمراه می کند
 وَ يُرِيدُ كَمَا أَنَّ الظِّلَّ وَالْجِسْمَ لَا يَفْتَرِقَانِ كَذَلِكَ
 و می کشد چنانکه سایه و بدن را نمی افتد چنانکه
 التَّوْفِيقُ وَالذِّينَ لَا يَفْتَرِقَانِ كَمَا أَنَّ الشَّمْسَ وَاللَّيْلَ
 توفیق و دین را نمی افتد چنانکه خورشید و شب

لا يجتمعان

لَا يَجْتَمِعَانِ كَذَلِكَ حُبُّ اللَّهِ وَ حُبُّ الدُّنْيَا لَا يَجْتَمِعَانِ
 نمی آیند چنانکه دوستی خدا و دوستی دنیا با هم جمع نمی شوند
 مَا وَرَدَ مِنْ حِكْمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 بعضی از آنچه وارد است از حکمت های امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب
 فِي حَرْفِ الْكَافِ بِالْفِطْرِ الْمَطْلُوقِ قَالُوا عَلَيْهِ السَّلَامُ
 در حرف کاف با الفطر المطلق گفت حضرت مرتضی علیه السلام
 كَسَبَ الْعَقْلُ كَفَّ الْأَذَى كَسَبَ الْعِلْمُ الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا
 بدست آوردن حزم بدست داشتن بختلالت حاصل کردن علم به بهیادیت در دنیا
 كَسَبَ الْإِيمَانَ لَزُومَ الْحَقِّ وَ نَصَحَ الْخَلْقَ كَسَبَ الْحِكْمَةَ أَجْمَالَ
 حاصل کردن ایمان لزوم حقاقت و نصیحت خلق بدست آوردن حکمت اجمال
 النُّطْقُ وَ اسْتِعْمَالُ الرِّفْقِ كَلَامُ الْعَالِمِ قِلَّةٌ قُوَّةٌ وَ جَوَادُ
 گفتار و به کار آوردن نرمی کلام عالم کم است قوت و جواد
 الْجَاهِلُ سَاكُوتٌ كَرُورُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارُ مَلِكٌ لَا قَاتَ
 نادان خاموشی است گذشت شب و روز پادشاه است که نیست
 وَ دَوَاعِي الشُّبُهَاتِ كَيْفِيَّةُ الْعَقْلِ يَدُلُّ عَلَى كَمِيَّةِ
 و دواعی شبهات کیفیست عقل می کشد بر کمیت
 الْعَقْلُ فَاحِشٌ لَهُ الْأَخْيَارُ وَ أَكْثَرُ عَلَيْهِ الْأَشْطَهَارُ
 حزم بی نیکویش است مصلحت ها و بیشترین بر او است اشرار
 كَسَبَ الْعَقْلُ الْأَعْيَارَ وَ الْأَشْطَهَارَ وَ كَسَبَ الْجَهْلُ
 حاصل کردن حزم بدست آوردن معیار و اشرار و بدست آوردن نادانی
 الْعُقْلَةُ وَالْأَعْيَارُ فَإِنَّ الْمَعْنَى سَوَاهَا وَ كَانَ الْخَطُّ
 عاقلی است و معیارها پس معنی سواها و خط
 فِي إِخْرَازِ دُنْيَاهَا كَمَالُ التَّعَمُّلِ مِنْ بِلَاهَا وَ شُكْرُهَا مُسْتَدِيمَا
 در اخراج دنیاها کمال است در رسیدن به دنیاها و شکر آنها مستمر

لِكُلِّ صَلَاحٍ عِلَّةٌ لِكُلِّ كَثْرَةٍ قِلَّةٌ لِكُلِّ نَاقِثٍ شِبْهَةٌ لِكُلِّ دَوْلَةٍ
 مَرَّةً كَرَامَةً سَبِيحَةً مَرَّةً بَسَائِدَةً مَرَّةً عَهْدٌ سَكِينَةٌ مَرَّةً عَهْدٌ شَدِيدٌ مَرَّةً عَهْدٌ رَخِيصٌ مَرَّةً دَوْلَةٌ
 بَرَّةٌ لِكُلِّ حَيٍّ مَوْتٌ لِكُلِّ شَيْءٍ قَوْتٌ لِكُلِّ أَقْبَالٍ
 ذِمَّةً مَرَّةً دَوْلَةً مَرَّةً جَزِيٍّ كَمُشَقٍّ مَرَّةً بَشَرًا
 إِذْبَارٌ لِكُلِّ مَصَابٍ اصْطِبَارٌ لِكُلِّ شَيْءٍ حِيلَةٌ لِكُلِّ
 وَاسِعَةٍ مَرَّةً مَرَامٌ دَوْلَةً مَرَّةً جَزِيٍّ جَارَةٌ مَرَّةً
 كِبَرٌ حَقٌّ لِكُلِّ جَمْعٍ فَرْقٌ لِكُلِّ مَقَامٍ مَقَالٌ لِكُلِّ
 أَجَلٍ مَرَّةً سَوْدٌ مَرَّةً كَرَامَةً مَرَّةً جَلِيلٌ مَرَّةً جَانِبٌ مَرَّةً كَفَارٌ مَرَّةً
 أَمْرٌ مَالٌ لِكُلِّ شَيْءٍ حِيلَةٌ وَحِيلَةُ الْمُنْطِقِ الصَّدَقُ
 كَارِغَةٌ مَالِيٌّ مَرَّةً جَزِيٍّ أَلْفِيٌّ مَرَّةً وَارِثٌ مَرَّةً رَاسِيٌّ مَرَّةً
 لِكُلِّ دِينٍ خُلُقٌ وَخُلُقُ الْإِيمَانِ الرِّفْقُ لِكُلِّ شَيْءٍ مِنْ
 مَرَّةً دِينًا مَرَّةً حَقٌّ مَرَّةً وَاسِعٌ مَرَّةً نَزَاتٌ مَرَّةً جَزِيٍّ مَرَّةً
 الدُّنْيَا انْقِضَاءٌ وَقَنَاءٌ لِكُلِّ شَيْءٍ مِنَ الْآخِرَةِ خُلُودٌ وَتَقَاءٌ
 دُنْيَا مَرَّةً تَرْكَمٌ مَرَّةً جَزِيٍّ مَرَّةً أَمْرٌ مَرَّةً بَازِيٍّ مَرَّةً
 لِكُلِّ أَمْرٍ عَاقِبَةٌ حَالَةٌ أَوْ مَرَّةٌ لِكُلِّ شَيْءٍ غَايَةٌ وَغَايَةُ الْمَرْءِ
 مَرَّةً كَانَتْ بَابٌ مَرَّةً شَرِيحٌ مَرَّةً جَزِيٍّ مَرَّةً بَابٌ مَرَّةً وَبَابٌ مَرَّةً
 عَقْلُهُ لِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ وَزَكَاةُ الْعَقْلِ اِحْتِمَالُ الْحَقِّ
 خَرَدٌ مَرَّةً جَزِيٍّ مَرَّةً زَكَاةٌ مَرَّةً عَقْلٌ مَرَّةً بَابٌ مَرَّةً
 لِكُلِّ شَيْءٍ فَضِيلَةٌ وَفَضِيلَةُ الْكِرَامِ اصْطِنَاعُ الرِّجَالِ لِكُلِّ
 مَرَّةً جَزِيٍّ مَرَّةً فَتْرَةٌ مَرَّةً نِكُونٌ مَرَّةً دَانَا مَرَّةً
 شَيْءٌ آفَةٌ وَآفَةُ الْخَيْرِ فَرِيْنُ السُّوءِ لِكُلِّ شَيْءٍ نَكْدٌ وَنَكْدٌ
 جَزِيٍّ مَرَّةً فَتْرَةٌ مَرَّةً فَتْرَةٌ مَرَّةً جَزِيٍّ مَرَّةً فَتْرَةٌ مَرَّةً
 الْعَرْمَقَارَةُ الْعَدْوُ لِكُلِّ رَنْقٍ سَبَبٌ فَاجْتِلُوا فِي
 عَمْرٍ مَرَّةً دُشْمَانٌ مَرَّةً مَعْنَى مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً

الطلب

الْطَلَبُ لِكُلِّ إِنْسَانٍ رَبٌّ فَابْعُدْ عَنْ الرَّبِّ لِكُلِّ أَمْرٍ
 دُشْمَانٌ مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً
 يَوْمٌ لَا يَبْعُدُوه لِكُلِّ أَحَدٍ سَائِقٌ مِنْ أَجْلِ وَجْدَةٍ لِكُلِّ
 مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً
 مُمْسِكٌ عَلَى مَنْزِلَةٍ عَلَيْهِ مَوْبِقٌ مِنْ جَزَاءٍ أَوْ عَارِفٌ مِنْ
 مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً
 عَطَاءٌ لِكُلِّ عَمَلٍ جَزَاءٌ فَاجْعَلُوا أَعْمَالَكُمْ لِمَا بَقِيَ وَذَرُوا
 دُشْمَانٌ مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً
 مَا يَفْنَى لِكُلِّ شَيْءٍ بَذَرٌ وَبَذَرُ الشَّرِّ الشَّرُّ لِكُلِّ ظَالِمٍ
 مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً
 عَفْوٌ لَا تَعْدُوهُ وَصَرَعٌ لَا تَحْطِيهِ لِكُلِّ ظَاهِرٍ
 مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً
 بَاطِنٌ عَلَى مِثَالِهِ قَبْلَ ظَاهِرٍ ظَاهِرٌ بَاطِنٌ بَاطِنٌ وَمَا حَبِثَ
 مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً
 ظَاهِرٌ حَبِثَ بَاطِنُهُ لِكُلِّ دَاخِلٍ دَهْشَةٌ قَائِدٌ وَالسَّلَامُ
 مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً
 لِكُلِّ قَادِمٍ حَيْرَةٌ فَابْسُطُوا لِكُلِّ شَيْءٍ بَذَرٌ وَبَذَرٌ
 مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً
 الْعَدَاوَةُ الْمَزَاحُ مَا وَرَدَ مِنْ حُكْمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ
 دُشْمَانٌ مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً
 ابْنُ أَبِي طَالِبٍ فِي حَرْفِ اللَّامِ بِالْمِطْلَقِ قَائِدٌ
 ابْنُ أَبِي طَالِبٍ دُشْمَانٌ لَامٌ بِلَفْظِ مَطْلُوعٍ لَفْظٌ مَرَّةً
 عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْحَقِّ دَوْلَةٌ لِلْبَاطِلِ حَوْلَةٌ لِلْكَلَامِ أَقَاتٌ
 مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً

بِالْحَرْبِ وَالزَّهَبِ بِالضَّرْبِ لِمَنْ قَرَّبَ الْبَعِيدَ وَ

بَعْدَ الْقَرِيبِ لَقَدْ أَخْطَا الْعَاقِلُ اللَّاهِيَ الرَّشِدَ

وَأَصَابَ ذَوَا الْاجْتِهَادِ وَالْجِدِّ لَقَدْ عَلِقَ بِنِيَاطِ

هَذَا الْإِنْسَانِ بَضْعَةٌ هِيَ أَنْجَبُ مَا فِيهِ وَذَلِكَ الْقَلْبُ

وَلَمْ يَوَاقِفْ مِنَ الْحِكْمَةِ وَأَضْدَا مِنْ خِلَافِهَا قَدْ سَخَّ

لَهُ الرِّجَارُ إِذْ لَهُ الطَّمَعُ وَإِنْ هَاجَ بِهِ الطَّمَعُ أَهْلَكَ

الْحَوْضَ وَإِنْ مَلَكَ الْيَاسَ قَتَلَهُ الْأَسَفُ وَإِنْ عَرَضَ

الْغَضَبُ اسْتَدْبَرَ الْغَيْظَ وَإِنْ اسْتَعْدَّ الرِّضَا نَسِيَ

التَّحَفُّظَ وَإِنْ غَالَتْ الْخُوفُ شَغَلَهُ الْحَذَرُ وَإِنْ اتَّسَعَ

لَا أَمِنْ أَسْلَبَتِ الْعِزَّةُ وَإِنْ أَصَابَتْهُ مُصِيبَةٌ فَضَحَّ الْجَنَعُ

وَإِنْ أَفَادَ مَا لَا أَطْعَاهُ الْغَنَى وَإِنْ عَطَّتْهُ الْمَقَادِرُ

شَغَلَهُ الْبَلَاءُ وَإِنْ جَهَدَ الْجَنَعُ قَعَبَ الْبُذْءُ الضَّعْفُ وَإِنْ

الْوَفَاءُ

أَفْطَى بِالشَّيْءِ كَطَنَةِ الْبَطْنَةِ فَكُلُّ بَقْصِيرٍ مَضَى وَكُلُّ

إِفْطَى لَهُ مُفْسِدٌ مِمَّا وَرَدَ مِنْ حُكْمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ

الْسَّلَامُ **فَالْ** كُنْ يَقْوَى بِالْجَنَّةِ إِلَّا السَّاعِي لَهَا لَنْ

يَجْزُوا مِنَ الشَّارِ إِلَّا الشَّارِكَ عِلْمًا لَنْ يَلْقَى جَزَاءَ الشَّيْءِ

إِلَّا عَامِلُهُ لَنْ يَجْزِيَ جَزَاءَ الْخَيْرِ إِلَّا قَائِلُهُ لَنْ يَلْقَى الشَّرَّ

وَأَصْنِيَا لَنْ تَلْقَى الْمُؤْمِنَ إِلَّا قَائِلًا لَنْ تَلْقَى الْعَجُولَ

مَحْمُودًا لَنْ يَصِفُوا الْقَمَلَ حَتَّى يَصِحَّ الْعِلْمُ لَنْ يَمُرَّ

الْعِلْمُ حَتَّى يُقَارَنَ بِالْجَلَمِ لَنْ يَجْعَ الْأَدَبُ حَتَّى

يُقَارَنَ الْعَقْلُ لَنْ يَجْدِيَ الْقَوْلُ حَتَّى يَصِلَ بِالْفِعْلِ

لَنْ يَتَعَبَّدَ الْحَرُّ حَتَّى زَالَ عَنْهُ الصَّبْرُ لَنْ يَحْصَلَ الْإِجْرَى

حَتَّى يَجْعَ الصَّبْرُ لَنْ يَعْدَمَ النَّصْرُ مِنْ اسْتِحْدَادِ الصَّبْرِ

لَنْ يَكُونَ الْفَيْءُ حَتَّى يَكُونَ الْفَيْءُ

لَنْ يَسْتَرْقِيَ الْإِنْسَانُ حَتَّى يَغْمُرَهُ الْإِحْسَانُ، لَنْ يَصْدُقَ
 الْخَيْرُ حَتَّى يَتَحَقَّقَ الْعِيَانُ، لَنْ يَسْكُنَ حَرَقُ الْجَوْشَانِ
 حَتَّى يَحَقِّقَ الْوَحْدَانُ، لَنْ تَقْطَعَ سِلْسِلَةُ الْهَيْدِيَانِ
 حَتَّى يَذُرَّكَ الثَّارُ مِنَ الزَّمَانِ، لَنْ يَجُوزَ الْحَيَاةُ
 إِلَّا مِنْ جَاهِدِ نَفْسَهُ، لَنْ تَخْرُجَ الْعِلْمُ إِلَّا مِنْ طِيلِ
 دَرْسِهِ، لَنْ يَذُرَّكَ الْكَمَالُ حَتَّى يَرْقَاعَ النِّقْصُ
 لَنْ تَوْجِدَ الْبَقَاءَ حَتَّى يَفْقِدَ الْخُرْصَ، لَنْ يَعْرِفَ جَلَاوَةَ
 السَّعَادَةِ حَتَّى تَذَاقَ مَرَارَةَ النُّجْسِ، لَنْ يَتِمَّ الْعَدْلُ
 حَتَّى تَزِلَ الْجَبَسَ، لَنْ تَهْتَدِيَ إِلَى الْمَعْرُوفِ حَتَّى تَضِلَّ
 عَنِ الْمُنْكَرِ، لَنْ يَتَحَقَّقَ الْخُرْجُ حَتَّى تَنْتَبِذَ مِنَ الشَّرِّ
 لَنْ تَتَّصِلَ بِالْخَالِقِ حَتَّى تَقْطَعَ عَنِ الْخَلْقِ، لَنْ يَذُرَّكَ
 الْحَيَاةُ مِنْ لَمَّا يَغْلُ بِالْحَقِّ، لَنْ يَجُوزَ الْمَوْتُ غَنَى

55

لَكَثْرَ مَالٍ، لَنْ يَسْلَمَ مِنَ الْمَوْتِ فَقِيلَ لَهُ لَنْ يَذْهَبَ
 مِنْ مَالِكَ مَا وَعَظْتَكَ وَجَازَكَ الشُّكْرُ، لَنْ يَصْعَ مِنْ
 سَعْيِكَ مَا أَصْلَحَكَ فَالْكَسْبُ الْآخِرُ، لَنْ يَقْدِرَ أَحَدٌ
 أَنْ يَخْصَنَ النِّعَمَ بِمِثْلِ شُكْرِهَا، لَنْ يَسْتَطِيعَ أَحَدٌ أَنْ يَشْكُرَ
 النِّعَمَ بِمِثْلِ الْإِنْعَامِ بِهَا، لَنْ يَسْقِكَ إِلَى رِزْقِكَ طَا
 لَنْ يَغْلِبَكَ عَلَى مَا قَدَّرَ لَكَ غَالِبٌ، لَنْ يَقُوَّ تَاكَ
 مَا قَسَمَ لَكَ فَاجْهَلْ فِي الطَّلَبِ، لَنْ تُذْرِكَ مَا
 زَوَى لَكَ فَاجْهَلْ فِي الْمَلَكْتَبِ، لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ
 حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكْتُمْ، لَنْ تَأْخُذُوا بِمِثْقَالِ الْكِتَابِ
 حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَقَضَهُ، لَنْ تَسْكُوا بِعَصْمَةِ الْحَقِّ حَتَّى
 تَعْرِفُوا الَّذِي نَبَذَهُ، لَنْ يَخْصَنَ الذَّوْلُ
 بِمِثْلِ شُكْرِهَا، وَلَنْ يَزِيلَهَا بِمِثْلِ بَذْلِهَا، لَنْ يَخْصَنَ الذَّوْلُ

بمثل العدل فيها، لن يهلك من اقتصد، لن يصغر من
 همد، لن يزكو العمل حتى يقارته العلم، لن يزان
 العقل حتى يواز به الحلم، لن يهلك العبد حتى يوثق
 شهوته على دينه، لن يصل العبد حتى يغلب شكه
 يقينه مما ورد من حكم امير المؤمنين علي ابن ابي طالب ع

في حرف اللام باللام الثانية بلفظ ليس قال ع
 اور حرف لام بلام تانيه بلفظ ليس كفت حضرة مرتضى

ليس لتوكل غنار، ليس لحريص غنار، ليس الملاق
 من خلق الانبياء، ليس الحسد من خلق الاتقياء، ليس
 مع طبيعة الرحم نماء، ليس مع الفجور غناء، ليس من
 خلق الكريم اذراع العار، ليس لهذا الجلد الرقيق
 صبر على النار، ليس للاجسام حجة من الاسفاه
 ليس الكذب من خلاق الاسلام، ليس العيان كالخبر

ليس كل عورة تظهر، ليس كل طالب برزوق، ليس لمكتبر
 صديق، ليس لشجاع رفيق، ليس كل مجمل بمجروم
 ليس بحكم من سلك ضرة الى غير حيم، ليس كل فرصة
 نصاب، ليس كل دعا و حجاب، ليس كل غائب يوب
 ليس كل من رمى نصيب، ليس لقاطع رحم قريب ليس
 لبحال حبيب، ليس مع الصبر مضيق، ليس مع الجمع
 متوبة، ليس السفة كالحلم، ليس الوهم كالفهم
 ليس للجمع تدبير، ليس لمن طلبه الله مجير، ليس للمعجب
 راي، ليس لملوك اخاء، ليس للكرم حروقة، ليس لحقوق
 اخوه، ليس لجود، ليس من الكرم طبيعة الرحم، ليس
 من التوفيق كفران النعم، ليس خبر من الخبر الا ثوابه
 ليس لشي من الشر الاعقاب، ليس من عادة الكرام

تَاخِرُ الْأَنْعَامَ . لَيْسَ مِنْ شَيْمِ الْكِرَامِ تَعَجُّلُ الْأَنْتِقَامِ
 واپس انداختن انعام / نیت از کردارهای صاحبان کرام / در کینه جوئی
 لَيْسَ لِلْآخِرِ آخِرًا إِلَّا الْأَكْرَامُ لَيْسَ لِنَفْسِكَ ثَمَنٌ إِلَّا
 نیست برای آخر آخری / مگر کسی داشته باشد / نیت جانهای شمارا / بهای مگر
 الْجَنَّةَ فَلَا تَتَّبِعُوهَا الْإِبْهَامَ لَيْسَ الرُّؤْيَا مَعَ الْأَبْصَارِ
 بهشت / بر مغشودان / نیت اندیشه / با دیدنها
 قَدْ يَكْذِبُ الْأَبْصَارُ أَهْلَهَا لَيْسَ لِابْلِيسَ وَهْوٌ
 و بدو روی اندازد / صاحب خود را / نیت فریضه ترا / کندی
 أَكْظَمُ مِنَ الْعُصْبِ وَالنَّسَاءِ لَيْسَ لِأَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ
 بزرگتر از خشم و زنان / نیت بر کسی / بعد از قرآن / دگر
 مِنْ فَاقَةٍ وَلَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ غَنَاءٌ لَيْسَ مَبْلَدُ
 از دروغی و نیست یکی را / بماندند و دانستند / نیت شهری
 أَحَقُّ مِنْكَ مِنْ بَلَدٍ خَيْرَ الْبِلَادِ مَا حَلَّكَ لَيْسَ الْخَيْرَانِ
 سزاوارتر تو / از شهری که بهترین شهرها باشد / نیت بهی / اگر
 يَكْثُرُ مَالُكَ وَلَدَكَ إِنَّمَا الْخَيْرَانِ يَكْثُرُ عَلَيْكَ وَيَعْظُمُ
 بسیار باشد مال تو و زودند تو / بکثرت بر تو / نیت و بزرگ باشد
 خَلْقُكَ لَيْسَ بِحُكْمٍ مِنْ ابْتَدَلَ بِأَبْسَاطٍ إِلَى غَيْرِ حُكْمٍ
 خلق تو / حکم نیست / اگر کسی بپوشد و گوید / بکسای / با غیر حکم
 لَيْسَ بِحُكْمٍ مَنْ قَصَدَ بِجَاحَتِهِ غَيْرَ كَرِيمٍ لَيْسَ مِنَ الْعَدْلِ
 نیست حکم / اگر برود / بجا جست خود / بپوشد و گوید / نیت اعدا التواضع
 الْقَصَا عَلَى الْيَقَةِ بِالظَّنِّ لَيْسَ مِنَ الْكِرَامِ تَنْكِيدُ الْمَتَنِ
 حکم بر اعتماد / بر ظن / نیت از کرم / تنگ کردن متنی
 مَالِئٍ لَيْسَ عَنِ الْآخِرَةِ عُوضٌ وَلَيْسَ الدُّنْيَا لِلنَّفْسِ
 بمت نهادن / نیت چیزی عوض از او / و نیست دنیا / بهای نفس

ثَمَنٌ لَيْسَ لَكَ بَاخٌ مِنْ أَحْتَجَّ إِلَى مَدَارَاتِهِ لَيْسَ بِرَفِيقٍ
 وطن / نیت برادر تو / اگر کسی / بخواهد / بماند / نیت همراه
 مَحْمُودُ الْحَقِيقَةِ مَنْ أَحْوَجُ صَاحِبِهِ إِلَى مَمَارَاتِهِ لَيْسَ
 سوده / حق / اگر کسی محتاج کرد / بپوشد / نیت
 لَكَ بَاخٌ مَنْ أَحْوَجَكَ إِلَى حَاكِمِ يَدِكَ وَبَيْتِهِ لَيْسَ لِلذَّوْرِ
 ترا برادر / اگر کسی محتاج کرد / بپوشد / نیت دروغ تو
 أَمَانَةٌ وَلَا لِفُجُورٍ صَيَانَةٌ لَيْسَ شَيْءٌ أَفْسَدَ لِلْأُمُورِ
 امانت / و نه بپوشد / خدای و نگاهداشته / نیت چیزی / بپوشد / نیت
 وَلَا أَبْلَغُ فِي أَهْلَاكِ الْجَهْدُ مِنَ الشَّرِّ لَيْسَ شَيْءٌ أَحْمَدُ
 و نیست مبالغه کننده تر / در پناه کردن مردم را / از بدی / نیت چیزی / مسوده تر
 حَاقِيَةٌ وَلَا الذَّمُّ مَغْنِيَةٌ وَلَا أَدْفَعُ بِسُوءِ آدَبٍ وَلَا
 بالان / و نه / بپوشد / نیت / و نه دفع کننده تر / بپوشد / نیت
 أَعُوْنُ عَلَى دَرْكِ مَطْلَبٍ مِنَ الصَّبْرِ لَيْسَ مَعَ الْخَلَّافِ
 یاری کننده تر / بر یافتن / ملامت / از هر / نیت / با دشمنی
 اِيْتِلَافٌ لَيْسَ مَعَ الشَّرِّ عَقَافٌ لَيْسَ فِي السَّرَفِ
 ایتم بپوشدن / نیت / با آن / بپوشد / نیت / در کرافت / نیت
 شَرَفٌ لَيْسَ فِي اقْتِصَادٍ تَلَفٌ لَيْسَ مِنْ خَالِطِ الْأَشْرَارِ
 بزرگی / نیت / در میاندروی / نیت / اگر کسی آمیزش کند / نیت
 يَذْمَعُ قَوْلُ لَيْسَ مَنْ أَسَاءَ إِلَى نَفْسِهِ بِذِي مَأْمُولٍ
 خداوند خند مندی / نیت / اگر کسی / بپوشد / نیت / خداوند امیدواری
 لَيْسَ فِي الْبَرِّقِ اللَّامِعِ مُسْتَمْتَعٌ لِمَنْ يَخُوضُ الظُّلْمَ
 نیست / در برق / درخشان / بهره مندی / مگر اگر / در تاریکی
 لَيْسَ لِأَحَدٍ مِنْ دُنْيَاهُ إِلَّا مَا اتَّقَعَهُ عَلَى امْرَأَةٍ لَيْسَ فِي الْغَرَبَةِ
 نیست حاصل هیچکس / از دنیای خود / مگر آنچه برساند / و نه / نیت / در غریبی

لَمْ يَصِفِ اللَّهُ سُجَّانَهُ الدُّنْيَا لِأَوَّلِيَّائِهِ وَلَمْ يَنْظُرْ
 بِنِسْبَةِ اسْتِغْنَاءِ خدای که پاکست او دنیا را از برای دوستان خود و بجای نگر
 عَلَى أَعْدَائِهِ لَمْ يَصِفِ بِالْمَرْوَةِ مَنْ لَمْ يَرْعِ ذِمَّةَ
 بدینا بر دشمنان خود صفت مروت یافته است آنکه نگاه ندارد
 أَوْ دَانَهُ وَ يَصِفُ أَعْدَاءَهُ لَمْ يَلْقَ مِنْ سِرِّ الدُّنْيَا
 دوستان خود را و داد نهد دشمنان خود را از شادی دنیا
 أَحَدٌ بَطْنًا إِلَّا مَحَبَّتَهُ مِنْ صَرَاتِهَا ظَهَرَ لَمْ يَفْسِدْ
 یکی یکی مگر آنکه بخشد دنیا از اندوه خود باو بختی تباہ نشود
 مَنْ كَانَتْ هِمَّةُ الدُّنْيَا عَوَصًا وَلَمْ يَفِضْ مَقْرَضًا
 آنکه باشد همت دنیاست و عوض دادن و بجای بگذارد فخر را
 لَمْ يَكْتَسِبْ مَا لَا مِنْ لَمْ يَصِلْهُ لَمْ يَرْزُقِ الْمَالُ مَنْ لَمْ
 بدست نیآورد و بدست مالی را آنکه مال شایسته ملاک کرد و روئی او نباشد مال آنکه
 سَفَقَهُ لَمْ يَضُقْ يَمِينَهُ عَنْ حَسَنِ الْخَلْقِ لَمْ يَفِضْ
 تفقه نگذاشت و مال را از حقش نبرد و حقش نیشاند و بجای
 نَفْسًا مَا قَدَّرَ لَهَا مِنَ الرِّزْقِ لَمْ يَذْهَبْ مِنْ مَالِهِ
 نفسی آنچه تقدیر کرده بر او را از روزی نبرد و از مال او
 مَا وَفَى عَرْضَكَ لَمْ يَضَعْ مِنْ مَالِكَ مَا فَتَى وَضْعَكَ
 آنچه نگاهدارد عرض ترا نماند از مال تو آنچه وامیکند و غرض ترا
 لَمْ يَفْعَلْ مَوَاعِظَ الزَّمَانِ مَنْ سَكَنَ إِلَى حَسَنِ الظَّنِّ
 ندانست و نشنید پندهای روزگار و از روزگار بیدار نگرفت آنکه ایم گرفت بسوی کار خوش
 بِالْأَيَّامِ لَمْ يَضَعْ أَمْرًا مَالَهُ فِي حَقِّهِ غَيْرًا وَ مَغْرُوفَةً
 با روزگار نگذاشت کار مال خود را در حق خود بفرمود و از مال خود بفرمود
 فِي غَيْرِ أَهْلِهِ الْآخِرَةِ اللَّهُ شَكَرَهُمْ وَ كَانَ لَغِيرِهِمْ
 و نکرد و نیکو با نااهل مگر آنکه حرام کرد و انداخت و بر او شکر آفرید و باستد و بر او

وَ هُمْ لَمْ يَجْعَلْ بِالْفَنَاءِ مَنْ لَمْ يَتَكَلَّفْ بِسِرِّ مَا وَجَدَ
 دوستی آنکه آنرا است که بگذرد و فناء آنکه بکشد و سیر ما آنچه یافت
 لَمْ يَجْعَلْ بِالْعَقَّةِ مَنْ اسْتَعْنَى مَا لَا يَجِدُ لَمْ يُطْلِعِ اللَّهُ سُجَّانَهُ
 آنرا است که بگذرد و عقیقه آنکه بکشد و استعنی ما که نیابد و خدا را که پاکست
 الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ وَلَمْ يَحْجِبْ عَنْ وَاجِبِ
 خرد ها را بر اندازه کردن بیان نمودن و صفت او و منع نکرده است خود را از
 مَعْرِفَتِهِ لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ سُجَّانَهُ الْخَلْقَ لَوْحَةً وَلَمْ
 نیافرید او را خدا را که پاکست خلق را از برای یکبارگی و ساخت
 لَيْسَتْ لَهُمْ لِمَنْفَعَةٍ لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ سُجَّانَهُ عِبَادَةً مِنْ
 ایشان را از برای سودی که بخشد و خالی نداشته خدای پاک بندگان خود را از
 حُجَّةٍ لَا زِمَةَ أَوْ حُجَّةً قَائِمَةً لَمْ تَرَهُ سُجَّانَهُ الْعُقُولَ فَجَبْرٌ
 بیانی نبوده یا از راهی راست بی نبوده خدای پاک را خد ها تا بفرمود
 عَنْهُ بَلْ كَانَ تَعَالَى قَبْلَ الْوَاصِفِينَ لَهُ لَمْ يَتَكَلَّفِ اللَّهُ
 از او بلکه بود او پیش از آنکه توصیف کنند او را خدا را که پاکست
 خَلَقَ مَعْقِلًا وَلَا أَمْرَهُ مَعْقِلًا لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ
 آفرید محض را که خالق ایشان را و نه کار ایشان را و خدای که پاکست
 سُجَّانَهُ عِبَادَةً مِنْ نَبِيِّ مُرْسَلٍ وَ كِتَابٍ مُزَكَّاةٍ لَمْ يَتَكَلَّفِ
 پاکست او بندگان خود را از برای پیروی که فرستاده او را و کتابی که فرو فرستاده در حق او
 سُجَّانَهُ فِي الْعُقُولِ فَيَكُونُ فِي مَهَبِّ فَكْرِهَا مَكْنَفًا
 خدای که پاکست در عقول که تا باشد و در کجاست فکر و اندیشه عقول را که پاکست
 وَلَا فِي زِيَارَتِ خَوَاطِرِهَا مَحْبَدًا مَصْرُفًا لَمْ يُطْلِعْ أَمْرًا
 و نه آنکه باشد در جایی که بپرورد و در جایی که بپرورد و اندیشه کرده و گذراند مایه نیکوکاری
 مِنَ الدُّنْيَا دِيمَةً رَخَاءً الْآهَتِ عَلَيْهِ حُرْنَةُ بِلَا لَمْ يَخْلُقْ
 از دنیا ابر فراخی و گشاده مگر آنکه و زیاده بپرورد ابر بلا نیافرید و نیافرید

سجانه است

اللَّهُ سَجَانَهُ عِبَادًا وَلَمْ يَتْرَكْكُمْ سُدًى، وَلَمْ يَدْعِكُمْ فِي
صَلَاتِهِ وَلَا عَمًى، لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ سَجَانَهُ فِي الْأَشْيَاءِ فَكَأَنَّهُ
كَمَا فِي دُنْيَاكَ وَتَابِلَكُنِي دُرِّيَابِدَ خَلَايَاكَ بَلَسَاوُ دَرَجَتَهَا تَابِلَسْتَه

فِيهَا كَانَتْ وَلَمْ يَبَاعِهَا وَقَالَ عَمَّا بَابُنْ، لَمْ يُوَفِّقْ
مَنْ اسْتَحْسَنَ الْقَبِيحَ وَأَعْرَضَ عَنِ النَّصِيحِ، لَمْ يَأْمُرْكُمْ اللَّهُ
بِالْأَمْرِ الْمُرِيدِ وَتَرْكُهَا وَدُرُودُهَا شُودُ

سَجَانَهُ، لَمْ يَقْتُلْهُ قَاتِلَاتُ الْغُرُوبِ وَلَمْ تَعْمَ عَلَيْهِ مِثْلُهَا
بِالْأَمْرِ، لَمْ يَفَكَّرْ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ مَنْ وَثِقَ بَرُودَ الْغُرُوبِ
بِوَسْوَئِهِ، لَمْ يَصْنَعْ بَقِيَّتَيْنِ مِنْ أَسْرَفٍ فِي الطَّلَبِ وَاحْتِدَانِ نَفْسِهِ
رَاسْتَقْدُ دَانِ لَكُنْ كَوَانِ كَارِي كَدِ دَرَجَسْتِ وَبِجَانِ نَفْسِهَا

فِي الْمَلَكُوتِ، لَمْ يَقْتُلْ مَنْ وَلَهُ بِاللَّعِبِ وَاسْتَقْتَمَرَ
بِاللَّهْوِ وَالطَّرْفِ مَا وَرَدَ مِنْ حُكْمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ
بِأَوْدَى وَخَوَسْتَدَى بَعْضِي أَرَاهُ دَرَسَ الْأَهْلِيَّ

أَبْنَاءُ طَالِبٍ فِي حُرُوفِ اللَّامِ بِاللَّامِ الثَّانِيَةِ بِلَفْظِ
أَبْنِ ابْنِ طَالِبٍ دَرُ حُرُوفِ لَامِ بِاللَّامِ ثَابِتَةٍ بِلَفْظِ

الْوَقَالِ لَوْ كُنْتُمْ الْغَطَارَ مَا أَنْزَلْتُمْ بِكُنْيَا، لَوْ
أَسْتَوْتُمْ قَدَمَايَ مِنْ هَذِهِ الْمَدَاحِضِ لَغَرَبَتْ أَسْتَاءُ
رَاسْتَايَسْتَه هَرُودَايَسْتَه أَنْ ابْنِ الْغَرَبِ بِنَعْمَا هَرَابِنَه تَغَرَبْتُمْ جَنَبَهَا

عَنْهُ وَتَمَّ بِهَذَا الْحَقِّ وَالْحَقُّ فِي حَقِّهِ
وَمِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَتَمَّ بِهَذَا الْحَقِّ وَالْحَقُّ فِي حَقِّهِ

لَوْ كُنْتُمْ

لَوْ صَرَبْتُ خَيْشُومَ الْمُؤْمِنِ عَلَى أَنْ يَبْعُضَنِي مَا ابْعَضَنِي
لَوْ صَبَبْتُ الدُّنْيَا عَلَى الْمَنَافِقِ يَحْتَلِبُ عَلَى أَنْ يَحْتَبِي
مَا أَحْتَبِي، لَوْ أَنَّ الْمَوْتَ يَشْتَرِي لَا اشْتَرَاهُ الْاَغْنِيَا
لَوْ رَأَيْتُ الْجَلَّالَ لَرَأَيْتُوهُ شَخْصًا مَشْهُوًّا، لَوْ
عَقَلُ أَهْلُ الدُّنْيَا لَخَرِبَتِ الدُّنْيَا، لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ
شَرِيكَ لَأَتَيْكَ رُسُلُهُ، لَوْ أَرْفَعَ الْحَقُّ لَا نَفْسَ غَيْرِ
غَيْرِ الْمَخْلُصِ مِنْ عَمَلِهِ، لَوْ ظَهَرَتْ الْأَجَالُ لَا انْقَضَتْ
الْأَمَالُ، لَوْ خَلَصَتْ النِّيَّاتُ لَزَكَتِ الْأَعْمَالُ، لَوْ صَحَّ
الْعَقْلُ لَا غَنَمَ كُلُّ مَرِيٍّ مَهْلِكٍ، لَوْ عَرَفَ الْمُنْقُولُ
نَفْسَهُ لَسَاءَ مَا يَرَى مِنْ عَيْبِهِ، لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْعِلْمِ
حَمَلُوهُ بِحَقِّهِ لَأَحْتَمَمَ اللَّهُ تَعَالَى وَمَلَائِكَتُهُ وَلَكِنَّمْ
حَمَلُوهُ لِطَلَبِ الدُّنْيَا فَقَتَمَ اللَّهُ تَعَالَى وَهَكَذَا

دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ
دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ
دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ
دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ

دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ
دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ
دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ
دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ

دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ
دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ
دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ
دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ

دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ
دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ
دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ
دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ

دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ
دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ
دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ
دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ

دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ
دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ
دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ
دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ دُرُودُهَا شُودُ

عَلَيْهِ لَوْ أَنَّ الْعِبَادَ حِينَ جَهَلُوا وَقَفُوا لَمْ يَكْفُرُوا
 بَرَان اگر اگر بندگان در آلهه گام نهادن کنند اگر شوند بر نادانی خود کار نشوند
 وَلَمْ يَصَلُّوا لَوْ أَنَّ النَّاسَ حِينَ عَصَوْا تَابُوا وَ
 وگناه نشوند اگر اگر آدمیان در آن حینی که نافرمانی خدا کنند توبه کنند
 اسْتَغْفَرُوا لَمْ يَغْدِبُوا وَلَمْ يَهْلِكُوا لَوْ رَأَيْتُمْ
 وطلبایان مرد در گشتند هر آینه عذاب نمیداد و هلاک نشوند اگر ببینید شما
 الْأَجَلَ وَمَسِيرَهُ لَا تَعْظُمُ الْأُمَلُ وَغَرُورُهُ
 مرگ را و گشتگاه او را هر آینه و غرور او را امیدوار و غیب دادن او را
 لَوْ فَكَّرْتُمْ فِي قُرْبِ الْأَجَلِ وَحُضُورِهِ الْأَمْرَ عِندَكُمْ
 اگر اندیشید گشتگاه شما در نزدیکی بودن مرگ و حاضر شدن آن هر آینه فکر کردن را
 حَلَاةَ الْعَيْشِ وَسُرُورَهُ لَوْ أَحْبَبْتُمْ جَبَلَاتِهَا قَتَلْتُمْ
 دنگانی شیرازی و شادی آنرا اگر دوست دارید هر آینه جنبش دهید
 لَوْ زَهَدْتُمْ فِي الشَّهَوَاتِ لَسَلَّمْتُمْ مِنَ الْآفَاتِ
 اگر بپرورید در آذوها هر آینه دستگیر کنید از تباهاها
 لَوْ صَحَّ يَقِينُكَ لَمَا اسْتَبَدَّتِ الْبَاقِي بِالْفَنَائِي
 اگر درست کرد یقین تو هر آینه غلبه نگیرد دنیای را از فتنه بانی
 وَلَا بَعَثَ السَّنَى بِالذَّنَى لَوْ اعْتَرَبْتَ بِمَا أَصْنَعْتَ مِنْ
 و فروغی بلند را بهجت با اگر بگیری آنچه ضایع کرده از
 مَا صَنَعْتَ عَمْرَكَ لَحَفِظْتَ مَا بَقِيَ لَوْ كُنَّا نَأْتِي مَا نَأْتِي نَقُونَ
 عمر که نشته خود هر آینه نگاه داری آنچه باقی مانده از عمر آنکه بکنیم آنچه شما میکنید
 لَمَا قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ وَلَا أَحْضَرُ لِلْإِيمَانِ عَوْدٌ لَوْ
 هر آینه نیاید اگر برای دین ستونی و سپهر گردد و مایمان را در حق اگر
 حَفِظْتُمْ حُدُودَ اللَّهِ سَجَّانَ لَعَلَّكُمْ مِنْ وَضَلِهِ
 نگاه دارید اندامهای خدا را هر آینه بپایانید در مرتعها از فتنه

الْمَوْعُودُ لَوْ يَكْلَمُ الْمَصَالِي مَا يَغْنَاهُ مِنَ الرَّحْمَةِ لَمَا
 بعد شده خود نماز گذار اگر بگردد از آن که غرض از بدی است از دست نهادن نماز
 وَرَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السُّجُودِ لَوْ لَمْ يَتَوَقَّعْ عَدْلَ اللَّهِ سَجَّانَ
 بلند کرد سر خود را از سجده اگر چه عداوت کند بنده را
 عَلَى مَقْصِدِهِ لَوْ جَبَّ أَنْ لَا يَقْصَى شُكْرُ النِّعَةِ لَوْ لَمْ
 بر نافرمانی او هر آینه و نگریند که نافرمانی او کرده نشود از برای شکر نعمت اگر مضد
 يَرْغَبُ اللَّهُ سَجَّانَ نَفِي طَاعَتِهِ لَوْ جَبَّ أَنْ يُطَاعَ
 مرغیب نیکو بند را در فرمان برداری خود هر آینه و بجز چنان بود که فرمان برداری او
 رَجَاءَ رَحْمَتِهِ لَوْ لَمْ يَنْتَهِ اللَّهُ سَجَّانَ عَنْ مَحَارِمِهِ
 از برای امید بستن او اگر چه منع نیکو خدا از حرامهای خود
 لَوْ جَبَّ أَنْ يَحْتَنِبَهَا الْعَاقِلُ لَوْ لَمْ تَحْتَاذِ لَوْ عَنْ نَصْرِ
 هر آینه و بجز چنان بود که دور کند از آن خردمند اگر فرغ نماید از باری کردن
 الْحَقِّ لَمْ تَنْهَوْا عَنْ تَقْوِيَنِ الْبَاطِلِ لَوْ تَمَيَّزَتْ
 حق بلا نمایند از دست کردن ایندن باطل اگر جدا و آشکار شوند
 الْأَشْيَاءُ لَكَانَ الصِّدْقُ مَعَ الشَّجَاعَةِ وَكَانَ الْجَبِينُ
 چیزیها هر آینه باشد که بدی با بدی راستی با دلیریت و بدی و ترسناکی
 مَعَ الْكُذِّبِ لَوْ رَأَيْتُمْ الْجَبَلَ رَجُلًا لَزِمْتَهُ
 با دروغ گفت اگر ببینید بزرگوار را بنگارید او را هر آینه میباید
 مَشَقَّهَا يَغْضُ عَنْهُ كُلُّ بَصَرٍ وَيَصْرِفُ عَنْهُ كُلُّ قَلْبٍ
 دشمنی که بهم و هژد از او هر چه بیند و میگردید از او هر دل
 لَوْ أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا عَلَى عِيدٍ رَفَعَا
 اگر آسمانها و زمین باشند بر بنده بهم در آمده
 ثُمَّ اتَّقَى اللَّهَ لَعَلَّ لَهُ مِنْهَا مَخْرَجًا وَرِزْقًا حَيْثُ
 پس آن بندگان بپروردگار خود را از خدا بگردانند خدا را از برای و راه برود و روزی که خدا را از برای

لَا يَحْتَسِبُ لَوْ رَأَيْتُمُ السَّجَّادَ رَجُلًا لَرَأَيْتُمُوهُ حَسَنًا
 گمان نداشته باشد اگر ببیند شما سجاده را بشکری هاینه بیند او را خوشترش کند
 لَيْسَ النَّاطِلِينَ لَوْ رَأَيْتُمُ الْإِحْسَانَ تَخْصُّوا لَرَأَيْتُمُوهُ
 تهم که اندید از او نیستند که آنرا تهمید هاینه بیند او را
 شَكْلًا جَمِيلًا يَفُوقُ الْعَالَمِينَ لَوْ رَأَيْتُمُ الْإِحْسَانَ
 صورتی زیبا که از مردم عالم برتر آید اگر ببیند او را
 تَخْصُّوا لَرَأَيْتُمُوهُ شَكْلًا جَمِيلًا يَفُوقُ الْعَالَمِينَ
 تهمید هاینه بیند او را صورتی زیبا که از مردم عالم برتر آید
 لَوْ رَأَيْتُمُ الْإِحْسَانَ رَجُلًا لَرَأَيْتُمُوهُ حَسَنًا لَيْسَ
 اگر ببیند او را تهمید هاینه بیند او را خوشترش کند
 النَّاطِلِينَ لَوْ رَخَّصَ اللَّهُ سَجَّادَهُ فِي الْكَرَامَاتِ
 تهمید که از او نیستند که آنرا تهمید هاینه بیند او را
 مِنَ الْخَلْقِ لَرَخَّصَ فِيهِ لَا نَبِيَّاهُ لَكِنَّهُ كَرِهَ إِلَيْهِمْ
 از آفریدن او را تهمید هاینه رخصت میداد آن که خداوند دوست داشت و ایشان را دوست داشت
 التَّكَابُرَ وَرَضِيَ لَهُمُ الْقَوَاعِصُ لَوْ كَانَتْ الدُّنْيَا
 بزرگواری و راضی بود برای ایشان از دنیا اگر بود دنیا
 عِنْدَ اللَّهِ مَحْمُودَةً لَا اخْتَصَّ بِهَا أَوْلِيَاءَهُ لَكِنَّهُ
 نزد خدا ستوده هاینه خاص میکرد آنرا اولیای خود را که رخصت میکرد
 صَرَفَ قُلُوبَهُمْ عَنْهَا وَمَجَاعَتُهُمْ مِنْهَا الْمَطَامِعُ
 گردانید دلها را از آن و گرسنگی ایشان از دنیا طمع داشتند از آن
 وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْأَشْيَاءِ الْخَفِيِّ مَا بَالُغُهُ وَفَاتَهُ
 گفت حضرت رقی علیه السلام در حق اشیا خفیه که بسیار است و فرات
 رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ لَوْ كَانَ جَبَلًا لَكَانَ قَبْدًا لَا يَرْتَفِقُهُ
 رحمت خدا بر او بود اگر باشد تخته کوه می بود هاینه می بود که نمی است او را

الْحَارُّ وَلَا يَرَى فِي عَلَيْهِ الطَّيْرُ لَوْ أَنَّ الْمَرْوَةَ لَمْ تَشْتَدْ
 گرم کننده و برین وقت پرو چهره می اگر آنکه مرده را سختی بود
 مَوْنَتُهَا وَلَمْ يَثْقُلْ مَحَلُّهَا مَا بَرَكَ الْبَيَّامُ لِلْكَرَامِ
 زحمت و گران می بود جای فرود آمدن در آن نمیکشد تکان از برای اهل کرام
 مِنْهَا مَبِيتُ لَيْلَةٍ وَلَكِنَّهَا اشْتَدَّتْ مَوْنَتُهَا وَفَقِلَ
 از مرده تعب کثیر بود در آن و تهمید هاینه بیند او را زحمت مرده و گرانست
 مَحَلُّهَا فَجَادَ عَنْهَا الْبَيَّامُ الْأَغَارَ وَحَمَلَهَا الْكَرَامُ الْأَبْرَارُ
 جای آن بجهت که شد از آن تکان و نادانان و برداشتند از آن اهل کرام و نیکوکاران
 لَقَدْ شَدْتُ أَنْ أَخْبِرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَجْرَجِهِ وَمَوْجِبِهِ
 اگر خواهم که خبر دهم هر مرد را از شما بآنکه بجا میروند و موجب آید
 وَجَمِيعُ شَأْنِهِ لَفَعَلْتُ وَلَكِنِّي أَخَافُ أَنْ تَكْفُرُوا
 و همه کار او را تهمید هاینه میکردم و مگر من ترسم از آنکه کافر شوند
 فِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَّا أَنِّي
 در کار من بر پیغمبر خدا صلوات خدا بر او باد و بدلاو با سلام خدا مگر آنکه من
 مُقْضِيهِ إِلَى الْخَاصَّةِ مِمَّنْ يَوْمَ ذَلِكَ مِنْهُ وَالَّذِي
 میدهم این عزیزان به حاجت مردم آنانکه که ایمان باشد درین چیز اذو بحق نصدا می کند
 بَعَثَهُ بِالْحَقِّ وَاصْطَفَاهُ عَلَى الْخَلْقِ مَا أَنْطَقَ إِلَّا
 فرستاد پیغمبر بحق و برگزید او بر خلق تهمید هاینه میگفت او مگر آنکه
 صَادِقًا وَلَقَدْ عَاهَدَ إِلَى ذَلِكَ كُلِّهِ وَبِمَهْلِكٍ مَنْ
 راستگو بود و بختیوق و عهد کرد بسوی من باین همه و بهلا شدن هر که
 يَهْلِكُ وَيَمْتَحَنُ مَنْ يَجُودُ وَمَا بَقِيَ شَيْءًا مِنْ عَلَى رَأْسِي
 تهمید هاینه میگفت و بختیوق و عهد کرد بسوی من باین همه و بهلا شدن هر که
 إِلَّا أَوْفَعُ فِي أَدْنَى وَأَفْضَى بِهِ إِلَى لَوْ جَبَتْ لَأَزِيدُوا
 مگر آنکه بختیوق و عهد کرد بسوی من باین همه و بهلا شدن هر که

بِالْبَابِ وَالْعَقُولِ لَمْ تَعِشْ لِبَهَائِهِ وَالْحَقِّ لَوْ
 وَبِحَقِّهَا اشكر الله تعالى
 لَقَبْتُ الدُّنْيَا عَلَى أَحَدٍ لَمْ يُصَلِّ إِلَى مَنْ هِيَ فِي
 باقی میماند دنیا بر یکی نیوسید بهیو المکر دنیا در
 يَكُنْ لَوْ عَقِلَ الْمَرْءُ عَقْلَ أَحَدٍ سَرَّهُ مِمَّنْ أَفْشَاهُ
 دوست است اگر در یابد مرد عقل خود را هر آنکه بگوید از آنکه اشکار میکند
 إِلَيْهِ وَلَمْ يَطْلُعْ عَلَيْهِ أَحَدٌ مِمَّا وَرَدَ مِنْ حِلْمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
 بهیو او وگاه تیشد بر آن هیچی یعنی از آنکه در دست از خطای امیرالمومنین
 عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَرْفِ اللَّامِ
 علی ابن ابی طالب
 بِالْفَرْقِ الْمَطْلُوقِ قُلُوبُ لِسَانِ الْعَاقِلِ وَرَأْيُ
 بلفظ مطلق گفت حضرت مرتضی م
 قَلْبِهِ لِسَانُ الْجَاهِلِ مِفْتَاحُ حَقِّهِ لِسَانُ الْعِلْمِ
 دل است زبان نادان کلید قباهی است زبان علم
 الصِّدْقِ لِسَانُ الْجَهْلِ الْخَرَقُ لِسَانُكَ يَهْتَضِكُ
 راستی است زبان نادان الخی است زبان تو میخندد از برای تو
 مَا عَقَدَتْهُ لِسَانُ الصِّدْقِ خَيْرٌ لِمَرْءٍ مِنَ الْمَالِ
 آنرا که خورفته بآن زبان راستی بهتر است از برای مرد از مالی که
 يورثه مَنْ لَا يَجِدُهُ لِسَانُ الْمُقْصِفِ قَصِيرٌ لِسَانُ
 میراث گذارد آنرا برای کسی که مشتاید او را زبان تقصیر کننده گنای است زبان
 الْبَرِّ مُشْهُرٌ بِدَوَامِ الذِّكْرِ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي
 نیکوئی از دوستی بدایم ذکر گفتن و گفت مرتضی برو باد سلام در
 حَقٍّ مَنْ ذَمَّ لِسَانَهُ كَالشَّهَدِ وَلَكِنْ قَلْبُهُ سَجَنٌ لِلْحَقِّدِ
 حق آنکسی که نکوهید او را زبان او همچو عسل است و لکن دل او زندان نیکوای است

لَيْكُنْ مَرَكَبُ الْقَضَاءِ وَمَطْلَبُكَ الرَّشْدُ لَنْ لِيَنْ
 بد باشد بار تو میانه روی و خواست تو راه راست تو نمی توانی مرا زده
 غَاظُكَ فَإِنَّهُ يَعْشُكَ أَنْ يَلِيَنَّ لَكَ لِسَانُكَ إِنْ
 درشتی کند با تو پس بدستی کند تو نزد دیکت آید نزدی کند با تو زبان خود را اگر
 امْسِكْهُ أَنْجَاكَ وَإِنْ أَطْلَقْتَهُ أَرَدَاكَ لِفَتْحِ الْمَعْرِفَةِ
 نگاه داری نگاه کن در آنرا و اگر بگشای آنرا بشکند ترا بسین شلوار
 دَارِسَةُ الْعِلْمِ لِفَتْحِ الْعِلْمِ التَّصَوُّدِ وَالتَّقْوَى
 در یافتن علم است بسین دانش بخاطر در آوردن و در یافتن است
 لِفَتْحِ الْخَوَاطِرِ الْمَذْكُورَةِ لِفَتْحِ الرِّيَاضَةِ دَارِسَةُ
 البسین خاطرها گفت و گو است بسین ریاضت دانش خواندن
 الْحِكْمَةِ وَغَلِيَّةُ الْعَادَةِ لِحُظِّ الْإِنْسَانِ بِأَيْدِ قَلْبِهِ
 حکمت و اقدار و دردن غلظت و کثرت نگاه کردن آدمی با دلی دل است
 لَنَا حَقٌّ إِنْ أَعْطَيْنَاهُ وَالْأَرْكَبُ أَعْجَازُ الْإِبِلِ وَإِنْ
 ما داشت بر مردم اگر داده شود به حق خوش و اگر نه سوار شود بر شتران خود و اگر نه اگر نه
 أَحَالُ السَّرِيِّ لَنَا عَلَى النَّاسِ حَقُّ الطَّاعَةِ وَالْوَلَايَةِ
 راه سفر در آنرا باشد ما داشت بر مردم فرمان براری و فرمان روای و فرمان روای
 وَلَهُمْ مِنَ اللَّهِ حَسَنُ الْجَزَاءِ لِأَهْلِ الْإِعْتِبَارِ بَصِيرٌ
 در این است از خدا پاداش بخوبی از برای اهل بینش زده شود
 الْأَمْثَالُ لِأَهْلِ الْفَهْمِ تَصَرُّفُ الْأَقْوَالِ لِسَانُ
 مثلها از برای اهل در یافتن و داده شود گفتارها زبان
 الْمَرَايَ جَمِيلٌ وَفِي قَلْبِهِ الدَّاءُ الْخَبِيلُ لَوْ وَمِ
 خردنا زیباتر و در دل او دود و دلت کاذب پیوستن
 الْكَرِيمُ عَلَى الْهَوَانِ خَيْرٌ مِنْ صَحْبَةِ اللَّيْمِ عَلَى الْإِحْسَانِ
 با اهل کرم بخوار است بهتر است از هم نشینی با کس بر نیکوئی

لِقَاحِ الْإِيمَانِ تِلَاوَةُ الْقُرْآنِ، لِسَانُكَ تَسْتَعِينُكَ
آمین ایمان بخواندن قرآن زبان تو میباید

مَا عَقَدَتْهُ وَنَفْسُكَ تَقْضِيكَ مَا الْفَتْهُ لِقَاءُ أَهْلِ
آنچه محکمه بآن و نفس تو میدهد گردن را آنچه خرد بآن رسیدن بآنها

الْمَعْرِفَةِ عِمَارَةُ الْقُلُوبِ وَمُسْتَقَادُ الْحِكْمَةِ لِسَانُ
شناختن امدادی دلهاست و فایده گرفتن حکمت از زبان

الْحَالِ أَصْدَقُ مِنْ لِسَانِ الْمَيَالِ لِسَانُ الْبَرِّ
حال راستگوتر است از زبان کفار زبان نیکو

يَا بِي سَفَهَ الْجَهْلُ لَذَّةُ الْكِرَامِ فِي الْأَطْعَامِ
ای پسر نادانان لذت بزرگان در خوردن است

وَلَذَّةُ اللَّيَامِ فِي الطَّعَامِ **وَرَدَ مِنْ حَمَلِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ**
و لذت ناکسان در خوردن است بعضی از اینها در دست امیرالمومنین

عَلَى ابْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حُرُوفِ الْمِيمِ بِالْمِيمِ
ع علی ابن ابی طالب علیه السلام در حروف میم میم

أَحْسَنَ مَنْ أَسْلَمَ سَلَمَ مَنْ نَعِمَ عِلْمَ مَنْ اعْتَرَلَ
نیکوتر کسی که مسلمان شد هر که استقامت کرد هر که استوار شد هر که گرفت

سَلَمَ مَنْ عَقَلَ فَعَمَ مَنْ عَرَفَ كَفَ مَنْ عَقَلَ
سالم کسی که خردمند شد هر که خردمند شد هر که دانست هر که گرفت

عَفَ مَنْ اخْتَرَا عَتَلَ مَنْ أَحْسَنَ ظَنَّهُ أَهْمَلَ
عف کسی که برگزید هر که خیر یافت هر که نیکو گشت هر که دانست

مَنْ سَاءَ ظَنَّهُ تَامَلَ مَنْ عَمِلَ بِالْحَقِّ غَمَ مَنْ رَكَبَ
کسی بد شد گمان او اندیشه نهاد هر که عمل بحق نمود غم کسی که سوار شد

الْبَاطِلِ نَدِمَ مَنْ مَلَكَ هَقَاةً ضَلَّ مَنْ مَلَكَ الطَّمَعِ
باطل بد شد هر که خداوند او گمراه شد هر که خداوند او سرکش شد

ذَلَّ مَنْ تَفَهَّمَ فَمَ مَنْ تَحَلَّمَ حَلِمَ مَنْ عَمِلَ ذَلَّ
خوار شد هر که خواست در یافت هر که بردباری خواست هر که تشنه شد

مَنْ قَلَّ ذَلَّ مَنْ تَامَلَ اعْتَبَرَ مَنْ تَقَارَفَ افْتَقَرَ
هر که کم نماید هر که اندیشه کرد پیروز شد هر که نزاعید در پیش شد

مَنْ تَفَصَّلَ خَدِمَ مَنْ تَوَقَّى سَلِمَ مَنْ أَكْثَرَ مَلَ
هر که بخشش نمود خدمت کرده شد هر که خدا را گشت یافت هر که بسیار سخن گوید

مَنْ تَكَلَّمَ بِنَفْسِهِ قَلَّ مَنْ تَهَوَّرَ نَدِمَ مَنْ سَالَ
هر که خود را بسیار گفت کم شد هر که دلیری کرد بد شد هر که بر رسید

عَلِمَ مَنْ تَوَقَّى وَفَى مَنْ تَكَبَّرَ حَقَّ مَنْ نَالَ
دانست هر که گواهی نمود هر که گران شد هر که کبر کرد هر که بخورد

اسْتَيْطَالَ مَنْ عَقَلَ اسْتَيْقَالَ مَنْ أَكْثَرَ هَجَى مَنْ
دندان دراز شد هر که خردمند شد هر که سرور شد هر که بسیار گفت هر که گشت

مَلَكَ اسْتَبَاتَ مَنْ اسْتَشْهَدَ عَلِمَ مَنْ اسْتَسْلَمَ سَلِمَ
خداوند شد برگزید هر که شهادت داد هر که دانست هر که استقامت کرد

مَنْ عَالِمٌ أَحْسَنَ السُّؤَالِ مَنْ أَخْلَصَ بَلَّغَ الْأَمَالِ
هر که دانست نیکوتر در خواست را هر که پاکیزه شد رسانید بامیدها

مَنْ تَقَاصَعَ رَفَعَ مَنْ حَلِمَ أَكْرَمَ مَنْ اسْتَحْيَى حَرَمَ
هر که فروتنی کرد بلند شد هر که بردباری نمود گرامی شد هر که ناسمجی نمود

مَنْ عَمِلَ عَمَلٍ مَنْ يَدُلُّ مَا لَجَلْ مَنْ يَدُلُّ عِرْصَةَ
هر که دانست عمل نمود هر که مال خود را داد هر که بداند عرصه

ذَلَّ مَنْ نَوَى كُلَّ كَيْفٍ مَنْ قَنَعَ عَنَى مَنْ سَافَسَ شَمَّ
خوار شد هر که توکل کرد حاجت بولند هر که قانع بود هر که بدو کرد دشنام

مَن اَبْرَه شَم مَن عَقْل جَهْل مَن جَهْل اَهْمَل
 هر که ببالد کند دشنام داده شود هر که غافل شود نادان گردد هر که نادان شود فزاد کند
 مَن ظَلَم ظَلَم مَن حَقَّر نَفْسَه عَظَم مَن نَعِيَ كَسِر
 هر که ستم کند ستم ببرد هر که کوچک دارد نفس خود را بزرگ داشته شود هر که نیکو کند بشکند
 مَن اَعْتَرَحَذَر مَن اَنْصَفَ اَنْصَفَ مَن اَحْسَنَ
 هر که بدتر کرد کاره کرد هر که داد دهد داد داده شود هر که نیکو کند
 الْمَسْأَلَةُ اُسْعِفَ مَن عَمِلَ بِالْحَقِّ رَجَحَ مَن عَقَلَ
 در حواست را حاجت روا شود هر که عمل بخیر کند سودمند شود هر که خردمند شود
 سَمَحَ مَن نَصَرَ الْبَاطِلَ خَسِرَ مَن عَصَرَ كَسِرَ مَن
 آسان کرد هر که یاری باطل کرد زیان برد هر که کرد نیکو شکستید هر که
 اُسْتَدْرَكَ اَصْلَحَ مَن نَصَرَ الْحَقَّ اَفْلَحَ مَن اطَاعَ
 در پیاید شایسته کرد هر که یاری حق کند درست شود هر که فرمان برداری کرد
 وَ بَهْ مَلِكٌ مَن اطَاعَ هَوَاهُ هَلَكَ مَن يَطِيعَ اللَّهَ
 برود دگر خرد را جزا ندهد هر که فرمان از خود برد هلاک شود هر که فرمان برد خدا را
 يَفْقَهُ مَن تَغَلَّبَ هَوَاهُ يَغْنَمُ مَن قَنَعَ شَبَعَ مَن قَنَعَ
 باور دورد هر که پیستد آرد و بر آید غنیمت شود هر که قناعت کند میرشد هر که قناعت دارد
 قَنَعَ مَن اَيَقَنَ اَفْلَحَ مَن اتَّقَى اَصْلَحَ مَن هَابَ
 قانع شود هر که دست آید اطمینان کرد هر که بپرهیزد شایسته کرد هر که شگوه ناید
 خَابَ مَن قَصَرَ عَابَ مَن دَانَ تَحَصَّنَ مَن عَدَلَ
 زیان برد هر که نقص کند عیب ببرد هر که بپستی ناید در پناه باشد هر که عدل کند
 تَمَكَّنَ مَن خَافَ اَمِنَ مَن وُقِيَ اَحْسَنَ مَن يَضْبُرُ
 قویا یابد هر که بترسد ایمن کرد هر که قوی یابد نیکو کند هر که بریند
 يَنْظُرُ مَن يَجْعَلُ يَغْنَمُ مَن عَاشَ مَاتَ مَن مَاتَ
 نرونگار بیند هر که می ستاید برود آید هر که زنده شود بمیرد هر که مرد

قَامَتْ مَن اَحْبَكَ نَهَكَ مَن اَبْقَضَكَ اَعْرَاكَ
 بنیست شد هر که دوست دارد ترا می کند ترا از بدی هر که دشمن دارد ترا بماند ترا
 مَن اَيَقَنَ يَنْجُ مَن حَسِنَ يَقِيْنَه يَرْجُ مَن صَبَرَ نَالَ
 هر که درست داند برهد هر که نیکو شود دانش او امیدوار گردد هر که صبر کند برسد
 الْمَتَى مَن حَرَصَ شَقِيَ وَ بَعِيَ مَن عَقَلَ قَنَعَ
 بآید هر که ادا نکرد بد بخت شود و بیخ ادا شود هر که خردمند شود قانع گردد
 مَن جَادَ اَصْطَنَعَ مَن خَافَ اَذْلَجَ مَن اَخْتَجَ بِالْحَقِّ
 هر که بخشد نیکو کند هر که بترسد بیکو کند هر که دست درازد بحق
 فَلَحَ مَن تَقَاعَسَ اَعْتَاقَ مَن عَمِلَ اِسْتَنَاقَ مَن
 دشوار شود هر که پشت بخیزد ازاده کرد هر که گاد کند آرد و مندر کرد
 اِسْتَنَاقَ سَلَا مَن اَحْبَرَ قَلَا مَن جَادَ سَادَ مَن
 آرد و مندر کرد آسایش ببرد هر که آگاه شود برهد هر که عشت سود و میر شود
 نَفْهَمَ اَنْزَادَ مَن سَلَّ اِسْتَفَادَ مَن عَلِمَ اَهْتَدَى
 دریابد میفزاید هر که بپرسد سود ببرد هر که دانست راه یافت
 مَن اَهْتَدَى نَجَا مَن قَنَعَ بِقِسْمِهِ اِسْتَرَاخَ مَن
 راه یافت دهد هر که قانع شد بر بخش خود آسود هر که
 وَ فَنِيَ بِالْفَضَاءِ اِسْتَرَاخَ مَن عَمِلَ بِالْحَقِّ نَجَا مَن
 خستد باشد بحکم خدا هر که آسود هر که حق کرد نهید هر که
 مَنعَ الْعَطَا مَنعَ الشَّاءَ مَن عَامَلَ بِالرِّفَقِ عَمَّ مَن
 باز داشت دهن را منع کرد سپاس را هر که گاد کند بنوی غنی شود هر که
 عَامَلَ بِالْعَنَفِ نَدِمَ مَن خَالَفَ النَّصِيحَ هَلَكَ مَن
 گاد کند بددستی پشیمان شود هر که مخالف کند بزدل هلاک شود هر که
 خَالَفَ الْمَشُورَةَ اَرْسَلَكَ مَن عَقَلَ صَبَّتْ مَن تَلَمَّزَ
 مخالفه مشورت را ببرد آید هر که خردمند شود خاموش گردد هر که تلمذ کند

مَمَّتْ، مَنْ أَنْعَمَ قَضَى حَقَّ السَّيِّئَةِ دَةً، مَنْ شَكَرَ اسْتَحَقَّ
 ختم بنده هر کس انعام کند مجاورد حق محقر را هر کس شکر کند سزاوارتر
 الزَّيَادَةُ، مَنْ ظَلَمَ اقْتَدَى امْرَأَةً، مَنْ جَارَ قَضَى عَمْرٍ
 افزونی را هر کس ظلم کند تباها کند کار خود را هر کس هم کند بشکند عجز خود
 مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ أَكْمَلَ الثَّقَى، مَنْ مَلَكَ هَوَاهُ مَلَكَ
 هر کس جنگ کند با نفس خود تمام کند بهر کار کند هر کس خداوند شود اندوخت خود را
 الثَّقَى، مَنْ طَلَبَ عَيْبًا وَجَدَهُ، مَنْ اسْتَرْشَدَ الْعِلْمَ
 خود را و عقلمند را هر کس طلب عیب کند بیابد آنرا هر کس طلب راه دانستگی کند
 ارْتَدَّ، مَنْ اسْتَحْدَّ الصَّبْرَ أَخَذَهُ، مَنْ اسْتَرْشَدَ
 دانه ناپیدا و آرزای طلب هر کس طلب بندگی کند بهر ان طلب اندوخت خود را
 الْعَقْلَ ارْتَدَّ، مَنْ طَالَ فِكْرُهُ حَسَنَ نَظَرِهِ
 اندوخت کند عطا دهد خود را هر کس که دراز باشد اندیشه او خیر باشد پیش او
 مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ ذَكَرَهُ، مَنْ تَكَلَّمَ فِي سُلْطَانٍ صَغِيرَةٍ
 هر کس یاد خدا کند خدا یاد او کند هر کس بگوید در پادشاهی خود کوچک شود او
 مَنْ مَنَّ بِأَخِيَانِهِ كَثُرَتْ، مِنْ عَذَابِ لِسَانِهِ كَثُرَ
 هر کس منت نهد بر دوستان خود بزرگ شود از عتاب او هر کس که سخن باشد زبان او بیدار شود
 إِخْوَانُهُ، مَنْ حَسُنَ جَوَارُهُ كَثُرَ حَيْرَانُهُ، مَنْ اسْتَعَانَ
 برادران او هر کس که نیکو باشد همسایگی او بسیار باشد همسایه او هر کس یاری جوید
 بِاللَّهِ أَعَانَهُ، مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ بَطُلَ أَمَانُهُ، مَنْ بَصُرَ
 انصاف خدا یا نیکو کند هر کس ایمان شود انصاف باطل شود هر کس بیند بیند
 عَيْنَكَ فَقَدْ بَصَحَكَ، مَنْ مَدَّحَكَ فَقَدْ ذَمَّكَ
 عیب ترا تحقیق کند بدهد ترا هر کس ستاید ترا تحقیق کند میگذرد ترا
 مَنْ بَصَحَكَ فَقَدْ أَخَذَكَ، مَنْ صَدَّقَكَ فِي نَفْسِكَ
 هر کس بدهد ترا تحقیق کند بلند سازد ترا هر کس راست کرد اندر ترا دروغ تو

فَقَدْ ارْتَدَّ

فَقَدْ ارْتَدَّ، مَنْ قَنَعَ بِرَأْيِهِ هَلَكَ، مَنْ اسْتَشَارَ
 تحقیق کرد تدارک راست نماید هر کس که قانع شود با اندیشه خود تباها شود هر کس مشورت کند
 الْعَاقِلُ مَلَكَ، مَنْ قَنَعَ لَمْ يَغْنَمْ، مَنْ تَوَكَّلَ
 باعادل خداوند شود هر کس قانع کند عجز خود را غنی نشود هر کس توکل کند
 لَمْ يَغْنَمْ، مَنْ اصْنَعَ عَلَيْهِ النِّظْمَ، مَنْ أَقْلَ الْإِسْتِشَالَ
 اندوخت نپسید هر کس طمع کند علم خود را سست کند هر کس که خواست زیاده را
 سَلَفَ، مَنْ أَكْثَرَ الْإِسْتِشَالَ نَدِمَ، مَنْ أَخَى فِي اللَّهِ
 مصلحت نماند هر کس بسیار طلبد زیاده را ندمد هر کس برادر شد در نزد خدا
 عَمَّ، مَنْ أَخَى الدُّنْيَا حَرَّمَ، مَنْ دَاخَلَ مَدَاخِلَ
 بخش برد هر کس برادر شد در دنیا ناپسندید هر کس در دروازه های
 السُّوءِ اَتَمَّ، مَنْ كَثُرَ الْحَاجَةُ حَرَّمَ، مَنْ كَثُرَ
 بد هر کس تمام شود حاجت خود را ناپسندید هر کس بسیار شود
 مَقَالَ سَكَمَ، مَنْ أَصْلَحَ نَفْسَهُ مَلَكَهَا، مَنْ أَهْمَلَ
 کند او بشمارد هر کس شایسته کرد اندر نفس خود خداوند نفس شود هر کس واکدارد
 نَفْسَهُ أَهْلَكَهَا، مَنْ أَكْرَمَ نَفْسَهُ أَهْلَانَتْهُ، مَنْ وَثَّقَ
 نفس خود را تباها کند او هر کس گرامی دارد نفس خود را خوار کند نفس او را اعتماد کند
 بِنَفْسِهِ خَانَتْهُ، مَنْ سَاعَى الدُّنْيَا قَانَتْهُ، مَنْ قَعَدَ
 بر نفس خود خائن گرداند او را هر کس بکوشد از برای دنیا بستمند از او هر کس بنشیند
 عَنِ الدُّنْيَا طَلَبَتْهُ، مَنْ قَالَبَ الْأَقْدَارَ غَلَبَتْهُ
 از طلب دنیا دنیا طلب کند او را هر کس غالب آید بر اندازها غالب کند اندازها
 مَنْ صَارَعَ الدُّنْيَا صَرَعَتْهُ، مَنْ عَقَى الدُّنْيَا
 هر کس کشید دنیا بادیست دنیا بپزند او را هر کس غافل ماند از دنیا بادیست
 أَطَاعَتْهُ، مَنْ أَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا آتَتْهُ، مَنْ حَسَنَ
 دنیا فرمان او برد هر کس روگرداند از دنیا بادیست او هر کس نیکو باشد

ظَلَمَهُ حَسِبْتَ يَتِيمَهُ مَنْ سَاءَ ظَنُّهُ سَاءَتْ طَوِيلَتُهُ
کازاو نیکو نامند یمن او هر کس بد شود کازاو بد شود اندیشه او

مَنْ صَدَقَ أَصْلَهُ دِيَانَتُهُ مَنْ كَذَبَ أَفْسَدَ مَرْقَتَهُ
هر کس راست گفت دین او خردا هر کس دروغ گفت تپاه کرد و دروغ را

مَنْ قَنَعَ حَسِبْتَ عِبَادَتَهُ مَنْ أَعْتَزَلَ حَسِبْتَ
هر کس قنعه نیکو شد برست او هر کس گوشه گرفت نیکو شد

وَهَادَتْهُ مَنْ لَسَى اللَّهُ أَنْشَاءَ نَفْسَهُ مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ
بهر کازاو هر کس فراموش کرد خدا را فراموش کرد خود را هر کس بد شد خوی او

عَدَبَ نَفْسَهُ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ اسْتَنْصَحَ مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ
نیکو شد نفس او هر کس فرمان خدا را بدید یاری یافت هر کس یاد کرد خدا را

اسْتَنْصَحَ مَنْ أَهْمَلَ نَفْسَهُ حَسِبَ مَنْ اسْتَقْبَلَ
پیشانی هر کس فرو گذاشت نفس خود را بیگانه شد هر کس پیش رفت

الْأُمُورَ أَيْضَ مَنْ اسْتَدْرَأَ الْأُمُورَ خَيْرٌ مَنْ
کارها را بهتر یافت هر کس بر انداخت کارها را سرگشته شد هر کس

اسْتَسْلَمَ إِلَى اللَّهِ اسْتَظْهَرَ مَنْ انْظُرَ الْعَوَاقِبَ
کرد نهاد بسوی خدا چشیدان یافت هر کس در عاقبت کارها را بدید

صَبَرَ مَنْ وَثِقَ بِاللَّهِ عَنِي مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ
شکیبایی کرد هر کس اعتماد کرد بر خدا توکل کرد هر کس توکل کرد بر خدا

كَفَى مَنْ حَاسِبَ نَفْسَهُ رَيْحَ مَنْ اسْتَدْرَكَ
حکمه روا شد هر کس شمار کرد نفس خود را سود برد هر کس دریافت

قَوَارِطَ أَصْلِهِ مَنْ قَالَ بِالصِّدْقِ أَمَحَّ مِنْ عَمَلٍ
فوت شد قیاس خود را شایسته کرد هر کس بر راستی گوید کم بواشد هر کس عمل کرد

بِالْحَقِّ أَفْلَحَ مَنْ خَادَعَ اللَّهَ خُدْعَ مَنْ صَارَعَ الْحَقَّ
بجای حق شکست خورد هر کس فریب دهد خدا را فریب خورد هر کس که گشتی کرد با حق

صَرَعَ مَنْ ظَلَمَ يَتِمَاعِقَ أَوْلَادِهِ مَنْ ظَلَمَ رَعِيَّتَهُ
بنالافتاد بدید هر کس ستم کند یتیمی را نافرمانی کند اولاد او هر کس ظلم کند بدید خود

نَصْرَ أَصْدَادِهِ مَنْ أَفْحَشَ شَفَا حَسَادَهُ
یاری کند دشمنان خود را هر کس بگشاید حسودان خود را هر کس

لَا مَسَاءَ مِيلَادِهِ مَنْ اسْتَعْنَى بِعَقْلِ صِلٍ مَنْ
ناکسی کند بگذراند نهد از خود را هر کس یاری نیاند بگذرد بگذرد هر کس

اسْتَبَدَّ بِرَأْيِ زَلٍ مَنْ أَطَاعَ أَمْرَ مَنْ عَصَى اللَّهَ
سوی خود کند باندیشد خود را بفرز هر کس فرمان برداری کند فرمان خود را هر کس نافرمانی خدا کند

ذَلَّ قَدْرَهُ مَنْ كَثَرَ كَلَامُ زَلٍ مَنْ كَثَرَ نَقَصُهُ
خوار شود قدر او هر کس بسیار شود سخن او بفرز هر کس بسیار شود پستی او

مَلَّ مَنْ اتَّقَى اللَّهَ وَ قَاهُ مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ كَفَاهُ
ملول شود هر کس بترسد از خدا را نگاهدارد او را هر کس توکل کند بر خدا خدا کا دارد او را

مَنْ اغْتَصَمَ بِاللَّهِ نَجَاهُ مَنْ اسْتَشْجَلَ فَلَا نَفْسَهُ
هر کس بچسبید به خدا نجات یابد هر کس طلب نصیحت کند تو او را بدیدند هر کس

وَعَطَلَ فَلَا تَوْحِشَهُ مَنْ عَرَفَ اللَّهَ لَوْحَهُ مَنْ
بند دهد او را تو او را بر میان هر کس شناخت خدا را شفافیت هر کس

عَرَفَ نَفْسَهُ تَحَرَّدَ مَنْ عَرَفَ الدُّنْيَا تَنَهَّدَ مَنْ
هر کس شناخت خود را بگشاید هر کس شناخت دنیا را بریزد هر کس

عَرَفَ النَّاسَ تَقَرَّدَ مَنْ عَدَّ رِسَالَهُ عَدْرَهُ
شناخت مردم را تنه شد هر کس بپوفا کرد عیبها را سخت او را بپوفا کرد هر کس

مَنْ مَكَرَ حَاقَ بِهِ مَكْرُهُ مَنْ جَارَ أَهْلَكَ جَوْرَهُ مَنْ
هر کس مکر کرد بازگشت باو مکر او هر کس ستم کند هلاک کرد او را ستم او هر کس

ظَلَمَ ذَمَّ بِهِ ظُلْمَهُ مَنْ جَهَلَ قُلَّ اعْتِبَارُهُ مَنْ
ستم کند نیکو کند باو ستم او هر کس نادان شود کم گردد اعتبار او هر کس

عَمَلٌ كَثِيرٌ عَنَارَةٌ، مَنْ ظَلَمَ عَظُمَتْ صَرَعَتُهُ، مَنْ بَغَى
 شایسته کرد بسیار شود افتادن او هرگز شکست بخورد
 عَمَلٌ هَلَكَةٌ، مَنْ قَالَ بِالْحَقِّ صَدَقَ، مَنْ عَامَلَ
 زود رسد تباهاو هرگز سخن گوید راست داشته شود هرگز عمل کند
 بِالرِّفْقِ وَفَقٌّ، مَنْ نَدِمَ فَقَدْ تَابَ، مَنْ تَابَ
 بزمی توفیق یابد هرگز پشیمان شود از گناه توبه کرده بود هرگز توبه کند
 فَقَدْ أَنَابَ، مَنْ عَدَلَ نَفَذَ حُكْمَهُ، مَنْ ظَلَمَ أَوْفَقَهُ
 بختیگر بازگشتن هرگز عدل کند دوان شود حکم او هرگز ظلم کند
 ظَلَمَ، مَنْ شَكَرَ دَامَتْ نِعْمَتُهُ، مَنْ صَبَرَ هَانَتْ مُصِيبَتُهُ
 ظلم او هرگز شکر کند پاید برو نعمت او هرگز صبر کند اسان شود رنج او
 مَنْ كَثَرَ كَلَامُهُ كَثُرَ مَلَامُهُ، مَنْ كَثُرَتْ هِمَّتُهُ كَثُرَ
 هرگز بسیار شود سخن او بسیار شود سرزنش او هرگز بسیار شود همت او بسیار شود
 إِهْتِمَامُهُ، مَنْ عَصَى نَفْسَهُ وَصَلَّاهَا، مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا
 کوشش او هرگز نافرمانی نکند نفس خود را بمشاند نفس خود را بخدا هرگز دوست دارد چیزی را
 لَهَجَ بَدْرٍ، مَنْ كَثُرَتْ حِرْصُهُ ذَلَّ قَدْرُهُ، مَنْ أَطَاعَ
 یاد او بگردد هرگز بسیار شود آزار او غار شود قدر او هرگز فرمانبرداری نکند
 نَفْسَهُ قَتَلَهَا، مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ جَاهَدَهَا، مَنْ جَاهَدَ
 نفس خود را بکشد نفس خود را هرگز بشناسد نفس خود را بجنگد با نفس خود را هرگز خشنامد
 نَفْسَهُ أَهْلًا، مَنْ عَظَّمَ نَفْسَهُ حَقَّرَ، مَنْ صَانَ نَفْسَهُ وَفَّقَ
 نفس خود را از گدازد نفس خود را هرگز بزرگ دارد نفس خود را کوچک دارد نفس خود را نگاه دارد نفس خود را بزرگ دارد
 مَنْ عَمِلَ بِشَيْءٍ بِلَى بِهِ، مَنْ أَكْثَرَ مِنْ شَيْءٍ عَرَفَ بِهِ، مَنْ
 هرگز سود کرد چیزی را بخرید هرگز بسیار کرد چیزی را شناختن شود بآن هرگز
 مَرَجَ اسْتَحْفَ بِهِ، مَنْ أَحْبَبَ بِنَفْسِهِ شَيْئًا مِنْ كَثَرِ حِلْمٍ
 خرد کند سبکی دارد با او هرگز خود بینی نکند سخن گوید و با او هرگز بسیار شود

نِيلَ، مَنْ كَثُرَتْ سَفْعَتُهُ اسْتَرْدِلَ، مَنْ جَهَلَ وَجْهَهُ
 راست آید کار او هرگز بسیار شود الجواو هرگز خاری یابد هرگز نداند درویشی
 الْأَرَاءِ أَعْيَتْهُ الْحَيْلُ، مَنْ عَاشَ فَقَدْ أَحْبَبَتْهُ
 اندیشه ها را هیچ آید او هرگز حیلها هرگز دراز نیست عمر او دوست دارد او
 مَنْ كَثُرَ ضَحْكُهُ قَلَّتْ هَيْبَتُهُ، مَنْ خَشِيَ اللَّهَ كَثُرَ
 هرگز بسیار شود خنده او کم شود هرگز ترسید از خدا بسیار شد
 عِلْمُهُ، مَنْ كَظُمَ غَيْظُهُ كَمَلُ حِلْمِهِ، مَنْ مَلَكَ نَفْسَهُ
 دانست او هرگز فرو برد خشم خود را تمام شد بر دلی او هرگز خداوندی نکند نفس خود را
 عَلَا آخِرُهُ، مَنْ مَلَكَتْهُ نَفْسُهُ ذَلَّ قَدْرُهُ، مَنْ
 بلند شد کار او هرگز خداوندی نکند او را نفس او غار شود قدر او هرگز
 تَأَجَّرَ رَجَحَ، مَنْ تَوَخَّى الصَّوَابَ انْحَجَّ، مَنْ عَمِلَ
 باززدگان کرد سودش هرگز برادری را راستی گفت هرگز مایه زد او هرگز عمل کند
 لِلدُّنْيَا خَيْرٌ، مَنْ دَاخَلَ السَّهَاءَ حَقَّرَ، مَنْ صَامَ
 از برای دنیا زیان کرد هرگز در آمد در میان ایمان کوچک داشت او هرگز مجرب دارد
 الْعُقْلَاءُ وَفَرٌّ، مَنْ قَبِضَ يَدَهُ خَافَ الْفَقْرَ
 با عقلان بدو یابد هرگز بزم نگردد دست خود را درویشی
 فَقَدْ تَعَمَّلَ الْفَقْرَ، مَنْ سَأَلَ اللَّهَ سَلَّمَ، مَنْ عَالَ
 بختیگر بکشد فقر خود را بدویشی هرگز استیغاث با خدا بسلامت ماند هرگز مشغول شد
 اللَّهُ قُصَمَ، مَنْ حَارَبَ اللَّهَ حُرِبَ، مَنْ غَالَبَ
 با خدا شکست خورد هرگز جنگ کند با خدا بجنگد با خدا هرگز از او نمی آید
 الْحَقُّ غَالِبٌ، مَنْ كَثُرَ مِنْ أَجْلِ اسْتِحْجَلِ، مَنْ كَثُرَ
 برحق مغلوب گردد هرگز بسیار شود هزل او نادان دارد دانش هرگز بسیار شود
 خَرَقَ اسْتَرْدِلَ، مَنْ جَاهَدَ عِلْمًا عَادَاهُ، مَنْ كَثُرَ
 تاوان او ناکرد آرد دانش هرگز نداند دانشی و دشمنی و زدن او هرگز بسیار شود

مَنَاءُ قَلِّ رَضَاهُ، مَن حَاسِبَ نَفْسَهُ سَعِيدٌ، مَن
 امیدوار و کم شود هرگز بشمارد هرگز خوشدعا و بشمارد هرگز
 كَثُرَ بِهِ حُجْدٌ، مَن عَانِدَ الْحَقَّ قَتْلَهُ، مَن تَشَاعَلَ
 بسیار شود بیکو سگده شود هرگز سگدازد هرگز
 بِالْزَّوْجَانِ شَغْلَهُ، مَن تَمَسَّكَ بِمَا لِحَقَّ، مَن تَخَلَّفَ
 با زنانه زمانه او را مشغول کند هرگز دست درازد هرگز
 عَنَّا مَحَقٌّ، مَن اتَّبَعَ أَمْرًا سَبَقَ، مَن رَكِبَ غَيْرَ
 از ما کاهید هرگز پیروی کند هرگز پیروی کند هرگز
 سَفِينَتَا غَرِقَ، مَن تَأَلَّفَ النَّاسَ أَحْبَبَهُ، مَن
 کشتیها غرق شود هرگز پیوند دارد هرگز دوست داردش هرگز
 عَانِدَ النَّاسَ مَقْبُوهٌ، مَن مَقَبَّتْ نَفْسَهُ أَحَبَّهُ اللَّهُ
 سگدازد مردم هرگز دشمن داردش هرگز دشمن داردش هرگز
 مَن أَهَانَ نَفْسَهُ أَكْرَمَهُ اللَّهُ، مَن قَلَّتْ تَحَرُّبُهُ
 هرگز خوار کند هرگز با فقره کرامی دارد او را هرگز کم کرد از مالش او
 خُدْعٌ، مَن قَلَّتْ مَيَالَا تَهْ صِرْعٌ، مَن قَدَّمَ الْخَيْرَ
 فریب داده شود هرگز کم کرد مال داشت او را هرگز بهر دارد جزا
 عَنَّمْ، مَن دَارَى النَّاسَ سَلِمَ، مَن اسْتَرْشِدَ
 بجز بدید هرگز مدارا کند مردم بسلامتند هرگز طلب راه را میکند
 عَوِيًّا صَلَّ، مَن اسْتَحَدَّ دَلِيلًا ذَلَّ، مَن
 از گواه گمراه شود هرگز طلب بلندی کند از خوار خود شود هرگز
 مَثَلُ مَشِيرَةٍ يَبْطُلُ نَذِيرُهُ، مَن سَاءَ تَدْبِيرُهُ
 کم کند مشوره بین خود را باطل شود باده او هرگز بد کند تدبیر خود را
 نَعْمَلُ تَدْمِيرُهُ، مَن دَامَ كَسَلُهُ خَابَ أَمَلُهُ
 نشاند بوسیله هلاک کرد خود را هرگز دایم کاه کند زیان کند امید خود را

من طالع

مَن طَالَ أَمَلُهُ سَاءَ عَمَلُهُ، مَن أَطَاعَ الرَّأْيَ ارْتَبَكَ
 هرگز نماز شود امیدوار بشود غللو هرگز فرمان برد از پیش خود را بپا شود
 مَن خَالَفَ الْحَزْمَ هَلَكَ، مَن أَعْمَلَ الرَّأْيَ عَنِمَ
 هرگز مخالف سازد هرگز هلاک شود هرگز از پیش خود را بپا کرد بجز بدید
 مَن تَطَرَّبَ فِي الْعَوَاقِبِ سَلِمَ، مَن أَخَذَ بِالْحَزْمِ
 هرگز در مقامها بنگرد بسلامت ماند هرگز بگردد راه آگاه را
 اسْتَظْهَرَ، مَن أَصْنَعَ الْحَزْمَ تَهَوَّرَ، مَن عَمِلَ بِالسَّيِّئِ
 پشیمان باید هرگز اکار و اصناف کند بیابان و دلیر گردد هرگز عمل بدی کند
 مَلَكٌ، مَن كَادَ بِالْأُمُورِ هَلَكَ، مَن اسْتَعْمَلَ الرَّفَقَ
 خداوند شود هرگز تخفیر نکند در کارها هلاک شود هرگز نرمی بکار دارد
 عَنَّمْ، مَن رَكِبَ الْعَنْفَ نَدِمَ، مَن اسْتَهَانَ بِالرِّجَالِ
 بجز بدید هرگز سوار کند بر درستی پشیمان شود هرگز خدای کند با مردم
 قَلَّ، مَن جَهَلَ مَوْضِعَ قَدَمِ زَلَّ، مَن جَحَلَ
 کم کرد هرگز ندانند جای باغداد خود را بفرجه هرگز بجز بدید
 بِمَالِهِ ذَلَّ، مَن جَحَلَ بِدِينِهِ جَلَّ، مَن نَصَحَكَ
 بپا شود هرگز خوار شود هرگز بجز بدید بدین خود بزد شود هرگز نصیحت خود را
 أَشْفَقَ عَلَيْكَ، مَن وَعَظَكَ أَحْسَنَ إِلَيْكَ، مَن
 مهربانی کند بدو هرگز بنگوید ترا بگوئی کند با تو هرگز
 اسْتَعَانَ بِالْعَقْلِ سَدَّدَهُ، مَن اسْتَرْشِدَ الْعِلْمَ
 یاری خواهد یافت بقتل برود و هدایت او را هرگز راه راست طلبد انعم
 أَرَشَدَهُ مَن لَا يَعْقِلُ يَهِنُ، وَمَن يَهِنُ لَا يَقُوفُ
 راه اندازد او را هرگز عقل ندارد خوار بپزد هرگز خوار بپزد هرگز
 مَن بَدَّلَ عِرْصَتَهُ حَقَّرَ، مَن صَانَ عِرْصَتَهُ وَفَّرَ
 هرگز بدهد عرصه خود را کوچک شود هرگز نگاه دارد عرصه خود را بزرگ داشته شود

مَنْ لَا دِينَ لَهُ لَا مَرْوَةَ لَهُ . مَنْ لَا مَرْوَةَ لَهُ لَا هِمَّتَ
 هر کس را دین نیست مروت نیست او را هر کس مروت نیست همت نیست
 لَهُ . مَنْ لَا أَمَانَةَ لَهُ لَا إِيْمَانَ لَهُ . مَنْ أَحْبَبَ
 او را هر کس را امانت نیست ایمان نیست هر کس را دوست دارد
 السَّوَالِ عِلْمٌ . مَنْ فَهِمَ اعْتَدَ الْعِلْمَ . مَنْ صَبَرَ
 درخواست کند بداند هر کس دریافت دانست و انزوا هر کس صبر کرد
 خَفَّتْ مَحَبَّتُهُ . مَنْ جَنَّ عَظُمَتْ مُصِيبَتُهُ . مَنْ
 سبک شد رنج او هر که زیاده کرد بزرگ شد مایه او هر کس
 بَدَّلَ جَاهَهُ اسْتَحْدَى . مَنْ بَدَّلَ مَالَهُ اسْتَعْبَدَ
 بهد از منفعت خود سودمند شد هر کس بهد مال خود را خداوند بند شد
 مَنْ عَدَلَ عَظُمَ قَدْرُهُ . مَنْ ظَلَمَ قُصِمَ عَمْرُهُ . مَنْ
 هر کس عدل کند بزرگ شود اندازه او هر کس ستم کند شکست بخورد عمر او هر کس را
 لَا نَتَّ كَلِمَتَهُ وَجِبَتْ مَحَبَّتُهُ . وَمَنْ سَاءَتْ سِيرَتُهُ
 نهم شود گفتار او واجب شود دوستی او هر کس بد شود کردار او
 مَنِيَتْ . مَنْ حَارَتْ أَقْصَبَتْ . زَالَتْ قُدْرَتُهُ
 مانع شود هر کس جستم باشد فنا شود توان او توان او
 مَنْ رَافَتْ أَحَدًا قَصُرَ أَمَلُهُ . مَنْ رَغِبَ فِيمَا
 هر کس جستم دارد بکوتاهد عمر او هر کس آید او هر کس آرزو کند در بخت
 عِنْدَ اللَّهِ أَخْلَصَ عَمَلُهُ . مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ
 نزد خداست بآنگونه که داند کردار خود را هر کس بشناسد نفس خود را بحق خود
 عَرَفَ رَبَّهُ . مَنْ كَثُرَتْ ضَحْكُهُ مَاتَ قَلْبُهُ . مَنْ
 بشناسد برود کار خود را هر کس که بسیار بخندد ببرد دل او هر کس
 أَطْلَقَ غَضَبَهُ تَعَجَّلَ حَقُّهُ . مَنْ أَطْلَقَ طَرْفَهُ
 باز کرده خشم خود را میتابد بپای خود هر کس بکشد چشم خود را از کسی

کتمان

كَثُرَ اسْفَهُ . مَنْ كَثُرَ مَزَاحُهُ اسْتَحَقَّ . مَنْ كَثُرَ
 بسیار شود بیجا شود هر کس زیاد مزاح او بسیار شود هر کس بسیار شود
 كَذِبُهُ لَمْ يَصْدُقْ . مَنْ صَاقَ حَلَقَهُ مَلَأَ أَهْلَهُ
 دروغ تو راست ندادند او را هر کس را تاراج کرد مملکت او را اهل او
 مَنْ غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ ظَهَرَ عَقْلُهُ . مَنْ أَسْبَغَ الْمَسِيرَ
 هر کس غالب شود براندوی خود آشکارا شود عقل او هر کس بشکافت در رفتار
 أَدْرَكَ الْمُقْبِلُ . مَنْ آمَنَ بِالنُّقْلِ كَمَا هَبَ لِلرَّحْلِ
 دریابد جای ازگشت هر کس باور دارد آنچه خود بداند از برای رفتن
 مَنْ أَطْمَعَ عَدَاوَةً قَلَّ كِبَرُهُ . مَنْ وَافَقَ هَوَاهُ
 هر کس آشکارا کند دشمنی خود را کم نماید عمر خود را هر کس برآورد با دلی خود
 خَالَفَ رُشْدَهُ . مَنْ عَادَ دَلِيلَهُ حَقَّقَ كَرَمَهُ
 مخالف کند باده دانست خود هر کس را باده شود تقیای او کاهید شود کرم او
 مَنْ قَوِيَ هَوَاهُ ضَعُفَ عَزَمُهُ . مَنْ سَاءَ ظَنُّهُ
 هر کس قوی شود آرزوی او ناتوان شود عزم او هر کس بد باشد گمان او
 سَاءَ وَهْمُهُ . مَنْ تَفَقَّهَ فِي الدِّينِ كَثُرَ مَنِّ
 بد باشد اندیشه او هر کس دانست دین او افزون شود هر کس
 أَدْرَعَ الْحِرْصَ افْتَقَرَ . مَنْ مَلِكُهُ لَمْ يَعْرِفْ لِسْرَهُ
 در پوشد بپوشاند هر کس را قانع و دزدی او شناخته شود در شادمانی
 مَنْ جَهِلَ قَدْرَهُ عَدَا طُورَهُ . مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ
 هر کس نداند قدر خود را بکندد الاطوار خود را هر کس بسیار شود گفتار او
 كَثُرَ سَقَطُهُ . مَنْ تَفَقَّهَ مَقَالَهَ قَالَ غَلَطَهُ . مَنْ أَحْسَنَ
 بسیار شود پیوسته کردی او هر که جست و جو کرد گفتار خود را کم کرد غلط او هر کس زیاده کرد
 إِلَى جَيْرَانِهِ كَثُرَ حِدْمُهُ . مَنْ كَثُرَ سَكْرَتُهُ ضَاعَتْ
 با همسایگان خود بسیار شود خدمتکاران او هر کس بسیار شود سکر او افزون شود

نعم من كثرة القوة استحق من افق الحج غرق
 نعم من كثرة ضحك استزدل من كثرة هزل استجمل
 من اعتزل سلم و رعة من قنع قل طمعه من
 كابد الامور عطب من علب عليه العطب
 لم يامن العطب من اعجب برائه صل من
 ركب هواه ذل من تكبر على الناس ذل
 من اظهر عنم بطل حزم من ذكر ك وفقد
 انزرك من كثرة حدة قل عتابه من قل
 عفا ساء خطابه من عجب يزدحزما
 من يقين يزد يقينا من يستيقن يعمل
 جاهدا من يتدد يد دشا من عمل يزد
 قوة من يقصر في العمل يزد دفترة من

انفرد

انفرد كفى الاخران من سئل غير الله استحق
 الحرمان من عاندا الحق صرعه من اغتر بالامل
 خدعه من كثرة حرصه قل يقينه من كثرة
 فسد دينه من كثرة خلطه تقبته
 من عرف الله كملت معرفته من خاف الله
 قلت مخافته من كف اذاه لم يعاده احد من
 اتقى قلبه لم يدخل الحسد من خلصت مودته
 احتملت دالة من كثرت زيارته قلبت بشاشته
 من حفظ لسانه اكرم نفسه من اتع هواه اردى
 نفسه من عرف نفسه جل امره من غش نفسه
 لم يتضح غيره من عرف بالصدق حاز كذبه
 من عرف بالكذب لم يقبل صدقه من رضي

بِالْقَضَاءِ طَابَ عَيْشُهُ مَنْ تَحَلَّى بِالْحِلْمِ سَكَنَ
 با برضا باشد هرگز از دست ندهد هرگز از دست ندهد هرگز از دست ندهد
 طمشته مَنْ سَاسَ نَفْسَهُ أَذْرَكَ السِّيَاسَةَ مَنْ
 سبکاو هرگز سیاست نکند نفوذ را در یابد سیاست را هرگز
 بَدَلْ مَعْرُوفًا أَسْحَقَ الرِّيَاسَةَ مَنْ اسْتَمْتَعَ بِأَيِّ
 بدهد معجز خود را سزاوار شود سزاواری را هرگز بخود نرسد
 النِّسَاءِ فَبَدَّ عَقْلَهُ مَنْ عَاقَبَ الْمَذْنِبَ بَطُلُ
 از زنان بپا شود خرداو هرگز عقوبت نکند کاهکار را باطل شود
 فَضْلُهُ مَنْ تَعَاهَدَ نَفْسَهُ بِالْحَذَرِ آمِنَ مَتَّ
 فضل او هرگز نگه دارد نفوذ را بکاره جوی آمین شود هرگز
 أَتَقِنَ بِالْجَزَاءِ أَحْسَنَ مَنْ صَغُرَتْ هِمَّتُهُ بَطُلَتْ
 آتین دارد با جزا نیکوتر کند هرگز کوچک شود همت او باطل شود
 فَضِيلَتُهُ مَنْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْخِرَافُ عَظُمَتْ ذِلَّتُهُ
 فضیلت او هرگز غالب شود ذو از بزدل شود خردی او
 مَنْ صَحَّتْ دِيَانَتُهُ قَوِيَتْ أَمَانَتُهُ مَنْ زَادَتْ
 هرگز درست شود دیانت او توانا شود امانت او هرگز زیاده نباشد
 شَهْوَتُهُ قَلَّتْ حُرُوقَتُهُ مَنْ سَاءَ خَلْقُهُ صَارَ
 اندو او کم شود مرد او هرگز بد بود خلق او نازل شود
 رِزْقُهُ مَنْ كَرُمَ خَلْقُهُ اشْتَعَرَ رِزْقُهُ مَنْ حَسِنَتْ
 روزی او هرگز کرامی بود خلق او فراوان شود روزی او نیکو بود
 سِيَاسَتُهُ وَجِبَتْ طَاعَتُهُ مَنْ حَسِنَتْ سِرِّيَّتُهُ
 سیاست او واجب شود فرمان برداری او هرگز نیکو بود اندرون او
 حَسِنَتْ عَلَانِيَتُهُ مَنْ طَالَ عَدْوَانُهُ زَالَ سُلْطَانُهُ
 نیکو بود بیرون او هرگز راد از بود ستم او دور شود از وادشاهی او

مَنْ آمِنَ الزَّمَانَ خَانَهُ وَمَنْ أَعْظَمَهُ أَهَانَهُ مَنْ
 هرگز این شود از دست ندهد هرگز از دست ندهد هرگز از دست ندهد
 أَحْسَنَ الْمُلْكِ آمِنَ الْهَلَاكَةِ مَنْ جَارَ مَلِكٍ عَجَلَ
 نیکوتر کند پادشاهی را آمین شود از تباهی هرگز در پادشاهی بشتابد
 هَلَكَهُ مَنْ ضَعُفَ حَدُّهُ قَوِيَ صَدُّهُ مَنْ رَكِبَ
 هلاک شود بسوی تباهی خود هرگز ضعیف بود کوشش او شد و صد کرد و سوار کرد
 حِدُّ قَهْرٍ صَدُّهُ مَنْ زَرَعَ الْعَدُوَّانَ حَصَدَ
 کوشش کرد دشمن خود را هرگز بکار داد غم ستم بد رود
 الْخُسْرَانِ مَنْ تَعَزَّزَ بِاللَّهِ لَمْ يَدِرْ لِسُلْطَانٍ مَنْ
 زیان را هرگز عزت جود بخدا خدا نکرده انداورد پادشاهی هرگز
 اعْتَصَمَ بِاللَّهِ لَمْ يَضُرَّهُ شَيْطَانٌ مَنْ كَثُرَتْ خِفَاتُهُ
 بناد جود بخدا ضرر رساند او را شیطان هرگز بسیار شود ترس او
 قَلَّتْ آفَتُهُ مَنْ كَثُرَتْ فِكْرَتُهُ حَسِنَتْ عَاقِبَتُهُ
 کم کرد دیار دگر او هرگز بسیار شود اندیشه او نیکو کرد آخر کار او
 مَنْ كَثُرَتْ تَجَرِبَتُهُ قَلَّتْ غِرَّتُهُ مَنْ نَظَرَ فِي الْعَوَاقِبِ
 هرگز بسیار شود اندیشه او کم کرد فریبش او هرگز بنزد در کار آخرها
 آمِنَ مِنَ النَّوَائِبِ مَنْ أَحْكَمَ مِنَ التَّجَارِبِ سَلِمَ
 آمین شود از زاریها هرگز استوار کرد از آزمایشها سلامت
 مِنَ الْمُعَاطَبِ مَنْ طَلَبَ السَّلَامَةَ لَزِمَ الْأَسْتِقَامَةَ
 از تباها هرگز مجتهد دستوری بسوزند توبه اسلکی
 مَنْ كَانَ صَدَقًا لَمْ يَعْدِمِ الْكَرَامَ مَنْ اسْتَضَلَّ
 هرگز راست نماند باشد کم کند کرامی بود در راه هرگز سارگاری کرد
 الْأَصْدَادَ ابْلَغَ الْمَرَادِ مَنْ عَمِلَ لِلْمَعَادِ طَفَرَ بِالسَّدَادِ
 یادش را هرگز عمل کند از برای آخره فیروزگار کرد با سواد

مَنْ تَأَخَّرَ تَدْبِيرَهُ تَقَدَّمَ تَدْبِيرُهُ مِنْ نَصَحَ مَسْتَشِيرُهُ
 هر کس با تأخیر اندازد تدبیر خود را جلد کار خود را پیشرفت دهد
 هر کس با تأخیر اندازد تدبیر خود را جلد کار خود را پیشرفت دهد
 صَاحِبُ تَدْبِيرٍ مِنْ سَاءَ تَدْبِيرٍ يَطْلُ تَقْدِيرُهُ
 صاحب تدبیر از بد تدبیر باطل شود
 هر کس را بد تدبیر باشد باطل شود
 مَنْ ضَعُفَتْ أَرْأُوهُ قَوِيَّتْ أَعْدَاؤُهُ مِنْ رَكِبَ
 هر کس را ضعیف کرد از دشمنان او قوی شد دشمنان او
 هر کس را ضعیف کرد از دشمنان او قوی شد دشمنان او
 الْعَجَلُ أَدْرَكَ الزَّلَلَ مَنْ فَعَلَ مَا شَاءَ لَفِي
 عجل رسید زلزله را هر کس کرد آنچه خواهد
 هر کس عجل کرد زلزله را رسید
 مَا شَاءَ مَنْ طَلَبَ لِلنَّاسِ الْغَوَائِلَ لَمْ يَأْمِنْ
 آنچه خواست هر کس جستجوید برای مردم غیبهها
 هر کس جستجوید برای مردم غیبهها
 السَّلاَمُ مَنْ خَانَ وَزِيرَهُ بَطَلَ تَدْبِيرُهُ مِنْ
 آسایش هر کس را خیانت کرد وزیر او باطل شد تدبیر او
 هر کس را خیانت کرد وزیر او باطل شد تدبیر او
 غَشَّ مَسْتَشِيرُهُ سَلَبَ تَدْبِيرَهُ مَنْ كَثُرَ اِغْتِبَارُهُ
 غش کرد مستشیر او سلب کرد تدبیر او هر کس زیاد استیشاره
 هر کس زیاد استیشاره کند سلب شود تدبیر او
 قَلَّ عِشَارُهُ مَنْ سَاءَ اخْتَارُهُ قَبِحَتْ آثَارُهُ
 کم بود عیش او هر کس را بد استیشاره داشت زشت کرد آثار او
 هر کس را بد استیشاره داشت زشت کرد آثار او
 مَنْ أَعْمَلَ اجْتِهَادَهُ بَلَغَ مَرَادَهُ مَنْ وَفَّقَ
 هر کس را عمل کرد کوشش خود را رسید مقصد او هر کس را وفق
 هر کس را عمل کرد کوشش خود را رسید مقصد او هر کس را وفق
 لِرِشَادِهِ تَزَوَّدَ لِمَعَادِهِ مَنْ خَافَ سَوْطَكَ
 برای هدایت خود گرفتار گرفتار خود هر کس را ترس
 هر کس را ترس از خود داشت گرفتار گرفتار خود
 تَمَّتْ مَوَاتِكَ مَنْ وَفَّقَ بِأَحْسَانِكَ إِنَّكَ أَشْفَقَ
 تمام شد مرگ تو هر کس را وفق کرد با احسان تو
 هر کس را وفق کرد با احسان تو
 عَلَى سُلْطَانِكَ مَنْ تَجَمَّعَ الْغُصَصُ أَدْرَكَ الْفَرْصُ
 بر پادشاهی تو هر کس را جمع شد غصص رسید فرصت
 هر کس را جمع شد غصص رسید فرصت

مَنْ غَافَصَ الْفَرْصَ آمِنَ الْغُصَصِ مَنْ قَتَعَ لِقِصَمِ
 هر کس بدست آورد فرصت را آمین شود غصص را
 هر کس بدست آورد فرصت را آمین شود غصص را
 اللَّهُ اسْتَقْنَى مَنْ لَمْ يَقْنَعْ بِمَا قَدَّرَ لَمْ تَقْنَى مَنْ طُنَّ
 خدا ایستادگی کرد هر کس را قانع نشود آنچه خداوند
 خدا ایستادگی کرد هر کس را قانع نشود آنچه خداوند
 بِكَ خَيْرٌ أَفْضَلُ قِظْتَهُ مِنْ رَجَاكَ فَلَا تَحْتَبِ
 با تو بهتر است از آنچه تو امید داشتی
 هر کس را بهتر است از آنچه تو امید داشتی
 أَمَلْ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ لِحَاجَةِ إِلَيْهِ مَنْ وَثِقَ بِاللَّهِ
 امیدوار هر کس را ایمان آورد بحاجت او
 امیدوار هر کس را ایمان آورد بحاجت او
 فَوَ كَلَّ عَلَيْهِ مَنْ فَوَّضَ أَمْرَهُ إِلَى اللَّهِ سَدَّدَهُ
 فزگرفت بر او هر کس را فوض کرد امر خود را
 فزگرفت بر او هر کس را فوض کرد امر خود را
 مَنْ اهْتَدَى بِهَدَى اللَّهِ أَرْشَدَهُ مَنْ أَقْرَضَ
 هر کس را راهبرد به راه خدا هدایت او
 هر کس را راهبرد به راه خدا هدایت او
 اللَّهُ جَرَاهُ مَنْ سَأَلَ اللَّهَ اعْطَاهُ مَنْ لَا جِي
 خدا را برد هر کس را دعا کرد
 خدا را برد هر کس را دعا کرد
 الرِّجَالُ كَثُرَ أَعْدَاؤُهُ مَنْ كَثُرَ كَذِبُهُ قَلَّ بَهَاؤُهُ
 مردان زیاد شد دشمنان او هر کس زیاد کرد دروغ او کم شد
 مردان زیاد شد دشمنان او هر کس زیاد کرد دروغ او کم شد
 مَنْ سَأَلَ النَّاسَ كَثُرَ أَصْدِقَاؤُهُ وَقَلَّ أَعْدَاؤُهُ
 هر کس را سأل کرد مردم زیاد شد دوستان او
 هر کس را سأل کرد مردم زیاد شد دوستان او
 مَنْ عَانَ الْحَقَّ لَزِمَ الْوَهْنُ مَنْ اسْتَدَامَ
 هر کس را سخت کرد حق پیوستد ضعف هر کس را استدام
 هر کس را سخت کرد حق پیوستد ضعف هر کس را استدام
 أَلَمَ عَلَى عَلَيْهِ الْحُزْنُ مَنْ سَلَا عَنِ الدُّنْيَا
 اندوه آمد بر او اندوه هر کس را سلا کرد از دنیا
 اندوه آمد بر او اندوه هر کس را سلا کرد از دنیا
 أَنْتَ رَاغِمٌ مَنْ تَعَاهَدَ نَفْسَهُ بِالْمَحَاسِبَةِ آمِنٌ
 دنیایا بدوستی و برادری هر کس را تعاهد کرد با محاسبات
 دنیایا بدوستی و برادری هر کس را تعاهد کرد با محاسبات

فِيهَا الْمَدَامَةُ مَنْ يَعْطِي بِالْمَدَامَةِ يَعْطِي بِالْمَدَامَةِ
 حذر از نفس انداختن هرگز بدهد بدست کوتاه فاده شود بدست
 الطَّوِيلَةُ مَنْ صَنَعَ الْعَارِفَ الْجَمِيلَةَ حَانَ الْمَجْدَةِ
 دراز هرگز بخشد بخشی زیبا باندست بدست
 الْجَوِيلَةُ مَنْ أَغْنَى عَنْهُ بَاعَ اللَّهُ سَبْحًا زَبَعِيهِ
 فراوان گشت زیانده از امر که هر روز خلا
 مَنْ أَحْبَبَ مَنْ تَقْدَى الْيَقِينُ إِلَى الشَّكِّ وَالْحَقِّ
 گشت بی بهره از انکار که بدکشت ایهین بسوی شک و تردید
 مَنْ لَيْسَ الْخَيْرُ تَعْرِى مِنَ الشَّرِّ مَنْ مَلَكَ الْخَبْرُ
 هرگز در بر شایسته از شر هرگز خداوندی کرد زدی کرد
 حَرَمَ قَضِيَّةَ الصَّبْرِ مَنْ لَا آخَالَ لَا خَيْرَ فِيهِ مَنْ
 عدم ماند از قوت صبر هرگز برادر نیست بدست کرد
 لَا عَقْلَ لَهُ لَا تَرْجِيهِ مَنْ قَلَّ آدَبُ كَثُرَتْ مَسَاوِيهِ
 عقل نیست امید دارد از او هرگز کثرت ادب و بسیارست بدیهای او
 مَنْ اقْتَدَى لِحْ الشَّرِّ وَلَقِيَ الْمَحْذُورَ مَنْ رَضِيَ
 هرگز کدرد بر دریا های بدی برسد بخشی که از آن حذر باید کرد هرگز خشنود شود
 بِالْمَقْدُورِ الْكَفَى بِالْمَيُوسِرِ مَنْ كَثُرَتْ شَطَطُهُ كَثُرَ
 آنچه از برای او کافی باشد آنچه میسر شود او را هرگز بسیار شود سم دردی بسیار شود
 كَثُرَ سَخَطُهُ مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ لَعْنُهُ مَنْ كَثُرَتْ
 دشت کوفت او هرگز بسیار شود سخن او بسیار شود بدهد کفر و دشمنی او هرگز بسیار شود
 زِينَتُهُ كَثُرَتْ غَيْبَتُهُ مَنْ كَثُرَ مِنْ أَحَدٍ قُلْتُ هَيْبَتُهُ
 زینت دشت کوفت او هرگز بسیار شود غیبت کردن او هرگز بسیار شود مزاح او کم شود شکر او
 مَنْ أَقْشَى سَرَّكَ صَنَعَ أَمْرَكَ مَنْ أَطَاعَ أَمْرَكَ
 هرگز آشکارا کند سرترا صانع کند کار ترا هرگز فرمان بر کرداری فرمان کند

أَجَلَ قَدْرِكَ مَنْ ارَادَ السَّلَامَةَ فَعَلِيهِ بِالْقَصْدِ
 بزدل سازد قدر ترا هرگز سلامتی خواهد بود با او که میاندردی خواهد کرد
 مَنْ غَالِبَ الصَّدْرُكَ الْحَيَّةَ مَنْ وَجَدَ مَقُورًا
 هرگز افزون آید بدشمن سواری کند بر اسب کوشش هرگز بناید بخورد
 عَذَابًا يَرْتَوِي مِنْهُ فَلَمْ يَغْنَمْ يَوْشَكَ أَنْ يَنْطَلِمَا
 کوارا که میله شود از آن و از غنیمت شود نزدیک باشد آنکه تشنه شود
 وَيَطْلُبُهُ فَلَا يَجِدُهُ مَنْ جَعَلَ دِينَ الْهَدْلِ
 و بخیزد آن بخورد و نیابد از او هرگز بگرداند بدشمن خود را هرگز
 لَمْ يَعْرِفْ جَدَّهُ مَنْ غَالِبَ مَنْ فَوْقَ قَهْرٍ مَنْ
 دانسته نشود جد او هرگز افزونی جوید بر او که بر تران باشد مستکبر هرگز
 تَحَبَّرَ عَلَى مَنْ دُونَ كَيْسٍ مَنْ اسْتَعَشَّ النَّصِيحَ
 نیکو کند بر امر که کم از او باشد شکسته شود هرگز بدکارا بددراست
 اسْتَحْسَنَ الْقَبِيحَ مَنْ لَزِمَ الشَّيْءَ عَدَمَ النَّصِيحِ مَنْ
 نیکو شمرد زشتی هرگز پیوندد بدی که کم از بدی هرگز
 مَنَعَ بَرًّا مَنَعَ شُكْرًا مَنْ صَنَعَ مَعْرُوفًا نَالَ أَجْرًا
 باز داد نیکویی را باز داشته خود از شکر هرگز بکرد نیکویی ببرد و سد
 مَنْ خَفِزَ مَتَى الْكُتُبِ مَذْمُومَةً مَنْ عَانَدَ الْحَقَّ
 هرگز عیار آرد بدگویی را کس کند نیکو را هرگز سرکشی نماید انصاف
 كَانَ اللَّهُ خَصْمَهُ مَنْ عَدِمَ الْقِنَاعَةَ لَمْ يُغْنِهِ الْمَالُ
 خدا بامش خصم او هرگز کم کند قناعه را بخیناز نکرد اندوختن مال
 مَنْ هَانَ عَلَيْهِ بَدَلُ الْأَمْوَالِ تَوَجَّهَتْ إِلَيْهِ
 هرگز اسان شود درو دادن ماله ها روی آرد بسوی او
 الْأَمْوَالُ مَنْ غَرَّتْهُ الْأَمَانِيُّ كَذِبَتُهُ الْأَمْوَالُ
 ماله ها هرگز مغرور سازد او آرزو ها دروغ بگرداند او را امیدها

مَنْ قَوِيَ يَقِينُهُ لَمْ يَرْتَبْ، مَنْ عَدِمَ انْصَافَهُ لَمْ
 يَصْحَبْ، مَنْ كَثُرَ رَأْيُهُ لَمْ يَأْمِنْ الْعَلَطُ، مَنْ كَثُرَ مَقَالُهُ
 لَمْ يَعْدِمِ السَّقَطُ، مَنْ لَزِمَ الْإِسْتِقَامَةَ لَمْ يَعْدِمِ
 السَّلَامَةَ، مَنْ لَزِمَ الصَّمْتَ أَمِنَ الْمَلَامَةَ، مَنْ
 أَشْفَقَ عَلَى نَفْسِهِ لَمْ يَظْلِمْ غَيْرَهُ، مَنْ اعْتَصَرَ تَصَارُفَ
 الزَّمَانِ حَذَرَ غَيْرِهِ، مَنْ عَرَفَ قُدْرَةَ لَمْ يَضَعِ بَيْنَ
 النَّاسِ، مَنْ أَلَسَ بِاللَّهِ اسْتَوْحَشَ مِنَ النَّاسِ
 مَنْ عَدَّتْ الْقِتَاعَةَ لَمْ يَغْنِهِ الْمَالُ، مَنْ عَمِلَ
 أَنْ يَتَوَاحَّدَ يَقُولُهُ فَلْيَقْصُرْ مِنَ الْمَقَالِ، مَنْ خَلَا
 بِالْعِلْمِ لَمْ تَوْحِشْهُ خَلْوَةٌ، مَنْ تَسَلَّى بِالْكَتَبِ لَمْ
 يَفْتِنْهُ سَلَوَةٌ، مَنْ تَفَكَّرَ بِالْحِلْمِ لَمْ يَعْدِمِ اللَّذَّةُ
 مَنْ كَانَ مُتَوَكِّلًا لَمْ يَعْدِمِ الْإِعَانَةُ، مَنْ كَانَ

خوبی

خَرِصًا لَمْ يَعْدِمِ الْإِعَانَةُ، مَنْ قَطَعَ مَعْرُودَ احْسَانِهِ
 قَطَعَ اللَّهُ مَوْجُودَ امْكَانِهِ، مَنْ كَانَ مُتَوَاضِعًا
 لَمْ يَعْدِمِ الشَّرَفُ، مَنْ كَانَ مُتَكَبِّرًا لَمْ يَعْدِمِ
 التَّلَافُ، مَنْ أَسَاءَ إِلَى يَتَوَقَّعُ مِنْهُ جَمِيلٌ، مَنْ
 أَسَاءَ إِلَى أَهْلِهِ لَمْ يَتَّصِلْ بِتَامِيلٍ، مَنْ كَثُرَ
 بَاطِلُهُ لَمْ يَتَّبِعْ حَقَّهُ، مَنْ كَثُرَ نِفَاقُهُ لَمْ يَعْرِفْ
 وَفَاقَهُ، مَنْ كَثُرَ سَخَطُهُ لَمْ يَعْرِفْ رِضَاَهُ، مَنْ
 كَثُرَتْ أَدْوَاؤُهُ لَمْ يَعْرِفْ شِفَاؤَهُ، مَنْ غَلَبَ
 غَضَبُهُ تَعَرَّضَ لِعَظْمِهِ، مَنْ غَلَبَتْ عَلَيْهِ شَهْوَتُهُ
 لَمْ تَسْلَمْ نَفْسُهُ، مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يَسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ
 مَنْ وَصَّعَهُ ذُبَابَةٌ أَدَبَهُ لَمْ يَرْفَعْ شَرَفَ حَسَبِهِ
 مَنْ أَعْطَى الدَّعَاءَ لَمْ يَحْرَمِ الْإِجَابَةَ، مَنْ أَعْطَى

خوبی

الا ستغفار لم يعدد المغفرة من الهمة الشكر لم
 طلب او زش نیت کرد اند آموزش را هر کس را بدل دارد شکر
 يعدد ما الزيادة من احبنا بقلبه وكان معنا
 کم نمود اند و زیادتی رفت هر کس دوست دارد ما را بدو خود و با شد با ما
 يساين و قاتل عدونا سيفه فهو معنا في
 بزرگان خود و جنگ کند با دشمن ما بشمشیر خود بر او بمات در
 الجنة في درجتنا من احبنا بقلبه واعاننا
 بهشت در پائین ما هر کس دوست دارد ما را بدو خود و یاری کند ما را
 يساين ولم يقا تل معنا بيده فهو معنا في الجنة
 بزرگان خود و جنگ کند با دشمن ما بمشقه با دشمن ما بدو خود بر او بمات در بهشت
 دون درجتنا من اعطى التوبة لم يحرم القبول
 در منزلت ما هر کس داده شود از توبه محروم نماند از قبول
 من اخلص العمل لم يعدد المأمول من خالط
 هر کس پاکیزه کرد اند کردار را کم کند امید داشته را هر کس آمیزش کند
 الناس ناله مكرهم من اعزل الناس سلم
 با مردم برسد باو مکر ایشان هر کس گوشه کرد از مردم بسلامت شد
 من شريهم من لانت عركته و حبت محبته
 از شر ایشان هر کس نرم باشد عرو او و نجس کرد دوستی او
 من حنت عركته و حبت محبته من حنت
 هر کس نیکو باشد خرد او و اجس کرد دوستی او
 خليفته طابت عشرته من اكثر مسئلة الناس
 آفرینش او پاکیزه باشد ذندگانی او هر کس بسیار کرد اند «درخواست را از مردم
 دل من صان نفسه عن المسئلة جل من ساء
 خوار شود هر کس نگاه دارد نفس خود را از درخواست بزدل شود هر کس ساء

خلقه عذب نفسه من ساء اديبه شان حسنه من
 خد او خوشی باشد نفس او هر کس را بداد اید و عیب او خنواو هر کس
 خاف الله لم يشف غيظه من خالط الناس
 بتند از خدا شفا نیابد خشم او هر کس آمیزش کند با مردم
 قل و رعه من ملكته الدنيا اكثر صرعه من
 کم شود بهر کدی او هر کس را خداوندی کند دنیا بسیار شود افتادن او هر کس
 كثر سيرة كانت الحرق بيده من قارن صده
 بهوشاند سر خود را خست و خیر بدست او باشد هر کس نزدیکی جوید با دشمن
 اصنى حسده من شرف نفسه كثر عقا طه
 لا غر شود بدو هر کس را بلند باشد نفس او بسیار باشد مهربانی او
 من كثرت عواطفه كثرت معارفه من اعجب
 هر کس را بسیار باشد مهر با منده او بسیار باشد شگفتی او هر کس را بجزا در
 اراؤه غلبته اعداؤه من جانب الاخوان
 اندیشای او افزون بود دشمنان او هر کس بگانی جوید با برادران
 على كل زيب قل صدقاؤه من قعد بحسبه
 بر هر کجائی کم باشد دوستان او هر کس بنشیند با کوهی را
 نهض بآدبه من اخره عدا ديه لم يقدر
 افزون آید تبوی او اید او هر کس براندازد او را بخاد او بدو نیافد او را
 كما و تحسبه من لزم الطمع عدم الوداع
 ستیری و درشتی کوهر او هر کس بهوست باطمع کم کرد بهر کدی را
 من رافه زبرج الدنيا ملكته الخدع من
 هر کس نیکو نماید او را مال و زینت دنیا خداوندی او کند و بهیها هر کس
 علم ما فيه ستر على اخيه من خضع قلبه
 دانستن عیبی را که در او پوشید آنرا بر بردار خود هر کس را ترسید دل او

خَشَعَتْ جَوَارِحَهُ مِنْ أَحَبِّهَا بِقَلْبِهِ وَانْقَضَتْ بِلِسَانِهِ
ترسید اندامهای او هر کس دوست داشتند را بدست خود و دشمن داشتند را بزدل خود
 فَهَوِيَ فِي الْجَنَّةِ مَنْ رَعَى الْإِيْتَامَ رَعْيَ بَنِيهِ
چرا در بهشت است هر کس که گلهائی کرد بپسران خود نگاه داشته شود
 مَنْ اغْتَرَى بِغَيْرِ اللَّهِ سُبْحَانَ ذَلِكَ مَنْ اهْتَدَى
هر کس مغرور شود بغير خدا خدا شود هر کس راه میبرد راه میبرد
 بِغَيْرِ هُدَى اللَّهِ صَلَّى مَنْ فَعَلَ الْخَيْرَ فَيَنْفُسِهِ بَدَا
بغير راهنمایی خدا کم شود هر کس کرد نیکی بپس جانش کفر را بداند
 مَنْ فَعَلَ الشَّرَّ فَعَلَ نَفْسَهُ اِعْتَدَى مَنْ خَالَفَ
هر کس بدی کرد پس جانش کرد بپس خود هم کرده هر کس مخالفت
 هَوَاةَ اطَاعَ الْعِلْمَ مَنْ عَصَى غَضَبَهُ اطَاعَ
اندیشه خود کرد چنانکه بپس خود کرد نافرمانی چنانکه بپس خود کرد
 الْعِلْمَ مَنْ عَصَى نَفْسَهُ لَمْ يَسْخَطْ أَحَدًا مِنْ رَضَى
علم نمود هر کس راضی نشود به چشم خود بخشم درین راه و هرگز خود
 رَضَى بِحَالِهِ لَمْ يَغْفِرْهُ الْحَسَدُ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ لَمْ
بحال خود نکرده سازد او را حسودی هر کس بر نگارد نکرده
 يَحْكَمْ مَنْ لَمْ يَتَعَلَّمْ لَمْ يَعْلَمْ مَنْ لَمْ يَمْلِكْ
چشم نباشد هر کس نیاموزد نداند هر کس خلافت ندی نکند
 لِسَانَهُ نَدِمَ مَنْ لَمْ يَرْحَمْ لَمْ يَرْحَمْ مَنْ لَمْ
زبان خود را پشیمان شود هر کس رحم نکند برون نکند
 يَرْتَدِّعُ فَجْهَلٍ مَنْ لَمْ يَفْضَلْ لَمْ يَنْبَلْ مَنْ تَسَلَّى
و این نه ببرد نادانتر از او هر کس قیامت بخیرد نرسد
 عَنْ الْمُسْلُوبِ كَانَ لَمْ يَنْبَلْ مَنْ صَبَرَ عَلَى الْبَلِيَّةِ
از آنچه از او بر بایدد مهمانست که از او رنجور نشود هر کس صبر کند بر بلا

كَانَ لَمْ يَنْبَلْ مَنْ لَمْ يَنْجِهْ الْحَقَّ أَهْلَكَ الْبَاطِلُ
بجانت کم هر کس که نجات داد حق بپناه کند او را باطل
 مَنْ لَمْ يَصْدَقْ الْعِلْمَ أَصْلَهُ الْجَهْلُ مَنْ لَمْ
هر کس را فایده نبخشد دانستن کم کند او را نادانی هر کس
 لَيْسَ نَفْسُهُ أَصْنَاعَهَا مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النِّعَمَ عَوَّقَ
نیست است کند نفس خود را صانع کند نفس خود را شکر نکند نعمت را بترک آن شود
 بِزَوَالِهَا مَنْ لَمْ يَنْجِهْ الصَّبْرَ أَهْلَكَ الْجُرْعُ مَنْ لَمْ
پس برون رفتن بپس از دست داد صبر را بپس بپایانی هلاک کند او را کداری
 يَصْلَحُ الْوَرَعَ أَفْسَدَهُ الطَّمَعُ مَنْ لَمْ يَتَعَرَّضْ
بپس از دست داد بپس بپس از دست داد طمع هر کس در نیفتد
 لِلتَّوَائِبِ تَعَرَّضَتْ لَهُ التَّوَائِبُ مَنْ رَاقَبَ الْعَوَائِدَ
بپس از دست داد بپس از دست داد بپس از دست داد هر کس چشم دارد از عوارض
 أَمِنَ الْمُعَاتِبَ مَنْ لَمْ يَعْطِ قَاعِدًا لَمْ يُعْطِ قَائِمًا
ایمن شود از تنبیهها هر کس که نشسته ندهند ایستاده بپس ندهند
 مَنْ لَمْ يَعْطِ قَائِمًا مَنَعَ قَائِمًا مَنْ لَمْ يَقْصِرْ الْكِرَامَةَ
هر کس بپس ندهند ایستاده بپس ندهند بپس ندهند بپس ندهند
 قَوْمَتَهُ الْإِهْمَانَةَ مَنْ لَمْ يَصِلْ حَسَنَ الْمَدَارَةِ
بپس ندهند ایستاده بپس ندهند بپس ندهند بپس ندهند
 أَصْلَهُ حَسَنَ الْمَكَافَاةِ مَنْ لَمْ يَدْعُ وَهُوَ مُحْمَوٌّ
اصل خود را بپس ندهند ایستاده بپس ندهند بپس ندهند بپس ندهند
 يَدْعُ وَهُوَ مَذْمُومٌ مَنْ لَمْ يَسْمَعْ وَهُوَ مُحْمَوٌّ
بپس ندهند ایستاده بپس ندهند بپس ندهند بپس ندهند
 يَسْمَعُ وَهُوَ مَذْمُومٌ مَنْ لَمْ يَحْسِنِ الْإِسْتِعْطَافَ
بپس ندهند ایستاده بپس ندهند بپس ندهند بپس ندهند

قَوْلُ يَلَا اسْتِخْفَافَ مَنْ لَمْ يَحْسِنْ اِلَّا قِتْصَادَ
 اَهْلَكَ الْاِسْرَافَ مَنْ لَمْ يَجَاهِدْ نَفْسَهُ لَمْ يَسَلْ
 الْفُتُورَ مَنْ لَمْ يَتَدَمَّهِ الْحَزْمُ اخْرَجَهُ الْعَجْزُ مِنْ
 عَجْزٍ عَنْ حَاضِرٍ لَيْسَ فَهُوَ عَنْ غَايِبَةٍ اَعْجَزَ وَ مِنْ
 غَايِبَةٍ اَعْوَزَ مَنْ اَبَانَ لَكَ عَنْ عَيْبِكَ فَهُوَ
 وَ دَوْدَكَ مَنْ سَاكَ تَرَكَ عَيْبَكَ فَهُوَ عَدُوُّكَ
 مَنْ لَمْ يَجِدْ لَمْ يَجِدْ مَنْ لَمْ يَسْمَعْ لَمْ يَسْمَعْ
 لَمْ يَجِدْ لَمْ يَجِدْ مَنْ حَسِبْتَ سِرَّتَكَ لَمْ يَجِدْ احَدًا
 مَنْ سَاوَتْ سِرَّتَكَ لَمْ يَأْمَنْ اَبَدًا مَنْ اغْتَرَبَ بِغَيْرِ اللَّهِ
 سُبْحَانَهُ اَهْلَكَ الْغُرُ مَنْ اَعْجَبَ بِرَأْيِهِ اَهْلَكَ الْعِجْزَ
 مَنْ سَخَطَ عَلَى نَفْسِهِ اَرْضَاهُ رَبُّهُ مَنْ رَضِيَ عَنْ
 نَفْسِهِ اسْخَطَرَ رَبُّهُ مَنْ رَكِبَ الْبَاطِلَ اَهْلَكَ مَرْكَبَهُ

برای کوه شود هر کس بی ادب باشد او را
 هلاک کند او را هر کس در خوشی اندازد
 از حاضر بودن غریبه و غایب را از غایت
 از حاضر بودن غریبه و غایب را از غایت
 از حاضر بودن غریبه و غایب را از غایت
 از حاضر بودن غریبه و غایب را از غایت
 از حاضر بودن غریبه و غایب را از غایت
 از حاضر بودن غریبه و غایب را از غایت
 از حاضر بودن غریبه و غایب را از غایت

من تقدی

تَعَدَّى الْحَقُّ صَاقَ مَذْهَبِهِ مَنْ قَوَّى عَلَى نَفْسِهِ
 تَنَاهَى فِي الْقُوَّةِ مَنْ صَبَرَ عَنْ شَهْوَتِهِ تَنَاهَى
 فِي الْمُرُوءَةِ مَنْ أَثَرُ عَلَى نَفْسِهِ بِالْعِزِّ فِي الْمُرُوءَةِ
 مَنْ كَمَلَ عَقْلُهُ اسْتَرَانَا بِالشَّهَوَاتِ مَنْ صَدَّقَ
 وَ رَعَا اجْتَنَبَ الْحَرَمَاتِ مَنْ اسْتَعَانَ بِاَلِ
 الضَّعِيفِ اَبَانَ عَنْ ضَعْفِهِ مَنْ وَاَدَّ الضَّعِيفَ
 اَعْرَبَ عَنْ سَخَفِهِ مَنْ اسْتَصْلَحَ عَدُوَّهُ رَآدِيَهُ
 عَدُوَّهُ مَنْ اسْتَفْسَدَ صَدِيقَهُ نَقَصَ مِنْ عَدَدِهِ
 مَنْ لَمْ يَعْتَمِدْ عَلَيْهِمْ مَنْ جَهَلَ النَّاسَ اسْتَأْمَنَ
 إِلَيْهِمْ مَنْ اسْتَعْلَى بِذِكْرِ اللَّهِ طَبِثَ اللَّهُ ذِكْرَهُ
 مَنْ اسْتَعْلَى بِذِكْرِ النَّاسِ قَطَعَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ
 عَنْ ذِكْرِهِ مَنْ اتَّبَعَ أَجْرَتَهُ بِدُنْيَا رَجَعَهَا

در گذرد از حق مثل شود هر کس بر نفس خود
 تمام شود در قوه هر کس صبر کند از لذت خود تمام شود
 در مروءة هر کس فایده دگر بر نفس خود در مروءة
 هر کس تمام کرد خرد او خردی کند با لذت و با
 بر هر کاری ببرد و بچید از هر امری
 از ضعیف آشکارا کند هر کس دوستی با نیکو نماید
 با دشمن خود از بخردی خود با دشمن خدا بفراید
 بهمان خای خود هر کس قناعت دوست خود جوید کم کم از پناههای خود
 هر کس اعتماد کرد بر ایشان هر کس ندانست مردم را اینست
 بسوی ایشان هر کس مشغول شد بپاد خدا پاک گرداند خدا را با او
 هر کس مشغول شود بپاد مردم ببرد او را خدا
 از یاد کردن خود هر کس خرید آخرت خود بدنیای خود سود کرد در دنیا

عرف الناس

كَانَ حَكِيمًا، مَنْ مَلَكَ غَضَبُهُ كَانَ حَلِيمًا، مَنْ اتَّقَى

او حکیم باشد هر کس خداوندش کند خشم خود را حلیم باشد هر کس ترسید

وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَانُوا كَرِيمًا مَن مَّلَكَ شَهْوَتُهُ كَانَتْ تَقِيًّا

مَنْ حَفَظَ عَهْدَهُ كَانَ وَفِيًّا، مَنْ عَمِلَ بِطَاعَةٍ

اللَّهُ كَانَ رَاضِيًا. مَنْ أَحْسَنَ عَمَلَهُ بَلَغَ أَمَلَهُ

مَنْ يَلِغْ أَمَلَهُ فَلَيَنْتَوِقْ حُلُولَ أَجَلِهِ مَنْ آدَى

ذِكْوَةٌ مَالِهِ وَفِي سَخِّ نَفْسِهِ، مَنْ تَوَرَّعَ عَنْ
 ذِكْوَةٍ مَالِهِ وَفِي سَخِّ نَفْسِهِ، مَنْ تَوَرَّعَ عَنْ

الشهوات صان نفسه، من استاذن على

اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَذِنَ لِي مِنْ رِيعِ بَابِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ
بعضاً چاکا کا نڈ اورا هرکي يکويہ دوزخمت حذرآ

فَتَحَّلَّ، مِنْ الشَّكْلِ عَلَى الْأَمَانَةِ مَا دَرَسْتُ دُونَكَ

مَنْ سَأَلَ النَّاسَ سِتْرَ عَيْوَبٍ، مَنْ تَتَّبَعَ

عیوب الناس کشف عورته ، من اعتر عقه

استیان من افشای بی استودعه فخرخان

اسکارا شود عقل او هرگز آشکارا کند سری را با و میرده باشد حقیق که خیانت کند

بَدَنَهُ مِنْ كَثْرَتِهِ مَا يَدْحُرُهُ مِنْ طَالِ عَمَرِهِ كَثُرَتْ
 هرکس بسیار شود رخ او همیشه باشد اندوه او هرکس دراز گردد عزا او بسیار شود

مَصَائِبُهُ مَنْ كَثُرَتْ شَرُّهُ لَمْ يَأْمَنْ مَصَاحِبُهُ

مَنْ قَدَّمَ عَقْلَهُ عَلَى هَوَاهُ حَبِثَ مَسَاعِيَهُ
 هر که بجز خود را بخود خرد / بلیذوی خود نیکو باشد / کوششهای او

مَنْ كَلَّمَ بِالْأَدَبِ قُلْتُ مَسَاوِيَةً

نَفْسَهُ فِي صَفَرٍ لَمْ يَنْتَهِ إِلَيْهِ لَبْرُهُ
بِالْفَرْخِ وَدُرُوحِي رَاسْتِي زَيْنَبِ سَدِيدِ بَزْدِ كُوخِ
مِنْ سَالِ هَرِ كِي بِرِ مَدِ
فَكَهْ مَنَ كَرِهَ وَحَمَلَا صَانَةَ ثَلَاثَا

صَفَرُ اجَابَتِي بَیْرَهْ، من لم وجعاً اصحابه
کودکی خود جواب دهد در بزرگی خود هر کی پویشد در دیار کور صد

اَللّٰهُمَّ سَخِّنْ لِّكَ اَنْ تَكُنَ اللّٰهُ مُعَارِفِهِ

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَا خَافَهُ مِنْ لَمْ يَغْيِرْ بَغِيرَهُ لَمْ يَسْطَرْ

لا حیا له لا حیات و
حیات باشد
خبر می باشد و
من کلمت بالعلم فقد احسن الى نفسه
نفسه

لیفقه از برای خود هر کس بار کرده شود بم ۲ تحقیق یکنوا کرده شود

مَنْ اسْتَهْتَرَبَ الْأَدَبَ فَقَدْ زَانَ نَفْسَهُ مَنْ

فقه سبقت

باجلالت شرف نفسه

من و فی بعضه اعرب عن کرم من ملک

هنگام وفات
بعد از

مَنْ طَلَبَ الزِّيَادَةَ وَقَعَ فِي الْفَقْصَانِ مَنْ كَتَمَ
 الْأَحْسَانَ عَوِيتَ بِالْجُرْمَانِ مَنْ مَنَعَ الْإِحْسَانَ
 سَلَبَ الْإِمْكَانَ مَنْ أَدَامَ الشُّكْرَ اسْتَدَامَ الْبِرَّ
 مَنْ تَرَكَ الشَّرَّ فَتَحَتْ عَلَيْهِ أَبْوَابُ الْحَيِّ مَنْ
 زَرَعَ خَيْرًا حَصَدَ أَجْرًا مَنْ اصْطَنَعَ خَيْرًا اسْتَفَادَ
 شُكْرًا مَنْ عَمَلَ فِكْرَهُ أَصَابَ جَوَابَهُ مَنْ فَكَّرَ
 قَبْلَ الْعَمَلِ كَثُرَ صَوَابُهُ مَنْ أَحْسَنَ الْمَصَاحِبَةَ
 كَثُرَ أَصْحَابُهُ مَنْ نَصَحَ فِي الْعَمَلِ نَصَحَتْهُ الْحَازِنَةُ
 مَنْ أَحْسَنَ الْعَمَلَ حَبِطَتْ لَهُ الْمَكَافَاةُ مَنْ قَلَّ
 النَّصِيحَةُ سَلِمَ مِنَ الْفَضِيحَةِ مَنْ عَشَّ سُسْتِشِيرَهُ
 سَلَبَ تَدْبِيرَهُ مَنْ سَاءَ تَدْبِيرُهُ تَعَجَّلَ تَدْمِيرُهُ
 مَنْ عَمَرَ نِيَاهَ خَوْفِ مَالٍ مِنْ عَمْرِ آخِرَتِهِ بَلَغَ أَمَالَهُ

من صدق

مَنْ صَدَّقَ مَقَالَ زَادَ حِلَالَهُ مَنْ جَرَى مَعَ الْهَوَى
 عَثَرَ بِالرَّدَى مَنْ اغْتَرَا الدُّنْيَا اغْتَضَّ بِالْمُنَى مَنْ
 رَكِبَ الْحَقَى أَدْرَكَ الْعَمَى مَنْ خَالَفَ رِشْدَهُ تَبِعَ
 هَوَاهُ مَنْ اطَّاعَ هَوَاهُ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ مَنْ
 عَصَى نَصِيحَةَ نَصْرِيَّةٍ نَصَرَ صِدْقَهُ مَنْ كَثُرَ هَلَاكُهُ بَطَلَ جَدُّهُ
 مَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ هَوَاهُ أَفْلَحَ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ عَقْلُهُ
 افْتَضَحَ مَنْ آمَنَ شَهْوَتَهُ أَجَى مَوْتَهُ مَنْ صَعَفَتْ فِكْرَتُهُ
 قَوِيَتْ عِزَّتُهُ مَنْ أَحْسَنَ الْكُشْبَ حَسُنَ لَشَأُهُ
 مَنْ أَسَاءَ اجْتَلَبَ سُوءَ الْجَزَاءِ مَنْ قَلَّتْ تَخَافَتُهُ
 كَثُرَتْ آفَتُهُ مَنْ جَارَتْ وَلايَتُهُ زَالَتْ دَوْلَتُهُ
 مَنْ غَلَبَ شَهْوَتُهُ صَانَ قَدْرَهُ مَنْ اطَّاعَ اللَّهَ

یقینه حسنت عبادته من رضى بالقضاء طابت
 دوستی او نیکو شود برستادی و بندگی او هر که خستود کرد بر زمانه خدا نیکو کرد
 علیه من حسنت سیاسته دامت ریاسته
 نیکو کانی او هر که نیکو باشد فرماند و آفریند باید کرد سرداری او
 من حسنت نفسه عز معیرا من شیهت نفسه
 هر که نیکو باشد نیکو عز باشد نیکو استی هر که از دور کرد نیکو
 دل مؤسرا من حرص على الآخرة ملك من
 خدا کند با نیکو نیکو از دور کرد بر آخرت خداوند نمود هر که
 حرص على الدنيا هلك من راقب أحدا غتم
 از دور کرد بر دنیا هلاک شود هر که چشم دارد مخدود غنیمت شود
 مهله من قصر امله حسن عمله من اطال امله
 نیکو کانی خود را هر که کوتاه شود امیدوار نیکو شود عمل او هر که حلال کرد اند امیدوار
 أفسد عمله من ذكر المنية نسي الامنية من
 بیهوده کرد اند عمل خود را هر که یاد کرد مرگ را فراموش کرد از دور کرد هر که
 اخلاص النية تزه عن الدنيا من كثرت مناه
 پاکیزه کرد اند نیت را پاک کرد از ناکلی هر که بسیار شود امیدوار
 قل رمضان من تبع مناه كثرت مناه من كثرت
 کم کرد خستود او هر که پیروی کند بسیار کرد پیروی او هر که بسیار شود
 سخط لم يعتب من قنع كفى مذلة الطلب
 خشم او عتاب کند هر که قانع کند باز دهد انحرای خواستاری
 من صدق یقینه لم يرتب من انعم عليه فشكر
 هر که راست کرد دوستی او نیکو و بیفتد هر که نعمت را نیکو کرد و بیفتد
 کمن ابتلى فصبر من رضى بالقدر اسحق بالغير
 همچو استی که بیاد می افتد پس صبر کند هر که راضی شود آنچه خداوند داد و نیکو کرد و سبک نمود کوههای را

من استعان باليعة على المعصية فهو الكفور من
 هر که بتاجید بر نافرمانی خدا پیراست ناسپاس هر که
 سخط للمقدور حل به المحذور من حسنته
 خشم کرد بآنچه خداوند شد و او را فرود آید ناسپاسی هر که نیکو باشد نیکو
 فان بالجنة من زاد شيعه كظنه البطنة
 باز شد بهشت هر که افزون کرد ترسناک و بخت آورد او شکم خالی
 من كظنه البطنة حجبته عن الفطنة من اطاع
 ده هر که بخت ندارد شکم خالی باز دارد او را از دور کرد نیکو فرمان داری
 الله سبحانه عن نصره من كرم القناعة زال فقره
 خدا کند عزیز کرد باوری او هر که پیوندد باقناعة دور شود درویشی او
 من قل اكل صفا فكره من اغترل حسنته
 هر که کم کرد خوردن او نیکو کرد خوردن او هر که کینه داشتی کرد نیکو کرد
 زهادته من توقع حسنت عبادته من
 پیرکار داری هر که پیرکار کرد نیکو کرد برستادی او هر که
 و اری الناس آمن مكرهم من اغترل الناس
 مدارا کند با مردم ایمین شود از مکر ایشان هر که کلاه کرد از مردم
 سلم من سیر من رضى بالمقدور قوى یقینه
 قادر شد از ترس ایشان هر که راضی شود بآنچه تقدیر شده استوار کرد یقین او
 من زهد في الدنيا حسن دينه من الهه
 هر که زهد کردی کند در دنیا نیکو باشد دین او هر که بداند قدرت
 العظمة آمن الزلل من امد التوفيق احسن
 نگاه داشتی خود از گناه این کرد از لغزشیدن هر که یاری کند توفیق نیکو کرد اند
 العمل من تحرقه الله و وضعه من
 عمل را هر که سوز گشتی کند خوار کرد اند خدا او را و پندارد او را هر که

تَوَاضَعُ عِظْمُهُ لِلَّهِ سَجَانَهُ وَرَفَعَهُ مِنْ كَثَرِ
 قدامت کرد. بزرگوارند او را. خداوند بزرگوارند او را. هرگز بسیار کرد
 اِحْسَانَهُ اَحَبَّهُ اِخْوَانَهُ مِنْ حَسَنَتِ كَفَايَتِهِ
 نیکوئی او. دوست دارد او را. برادران او. هرگز نیکو باشد. بمآورد او
 اَحَبَّهُ سُلْطَانَهُ مِنْ عَامِلٍ بِالْبَغْيِ كَوْنِهِ فِي
 دوست دارد او را. پادشاه او. هرگز عاملی که با بغی است. به
 مَنْ سَلَّ سَيْفَهُ الْعُدُوَّانِ قِتْلًا مِنْ اسْتَنْصَحَ
 هرگز. بکش. دشمن. جنگاوست. کشته شود. بآن هرگز. طالب است. باشد
 اللَّهُ جَازَ التَّوْفِيقَ، مَنْ أَطَاعَ التَّوَانِي صَبَحَ
 از خدا. توفیق یابد از خدا. هرگز فرمان برد. کاهلی را. صبح کرد. اند
 الْحَقُّوقَ، مَنْ صَدَّقَ الْوَأَشَى أَفْسَدَ الصَّدُوقَ
 حقها را. هرگز راست داند. بخواهد. تباہ کرد. دوست را
 مَنْ زَهَّدَ فِي الدُّنْيَا لَمُتَقَتَهُ، مَنْ رَغِبَ فِيهَا
 هرگز. بیهوده کرد. در دنیا. فوت کند. او را. هرگز. آرزو کند. دنیا
 اَتَعَبَتْهُ وَاسْتَقْتَهُ، مَنْ صَدَّقَ لَهْجَتَهُ قَوِيَتْ
 بر خیزد او را. و بخت کند او را. هرگز راست باشد. گفتار او. استوار گردد
 حُجَّتُهُ، مَنْ أَحَبَّنَا فَلْيَعْمَلْ بَعْلَنَا وَلِيَجْلِبِ الْوَرَعُ
 حجت او. هرگز دوست دارد ما را. باید که عمل کند بعلما. و بپوشد لباس. و بپوشد
 مَنْ كَانَ يَسِيرًا لِدُنْيَا لَا يَفْتَنُ لَمُتَغَيِّنِهِ مِنْ
 هرگز. باندن. از دنیا. قانع نباشد. بی نیاز گردد. از
 كَثِيرَهَا مَا جَمَعَ، مَنْ انْ تَابَ بِالْإِيمَانِ اشْرَكَ
 بسیار از دنیا. آنچه گرد آورد آنرا. هرگز. توبه کرد. ایمان. شرک
 مَنْ أَبَدَا أَصْفَحَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ، مَنْ تَفَكَّرَ فِي ذَاتِ
 هرگز آغاز کند. و بگذارد اندر خود را برای حق. تباہ شود. هرگز اندیش کند. در ذات

اللَّهُ سَجَانَهُ الْحَدَّ، مَنْ تَذَكَّرَ بَعْدَ السَّفَرِ اسْتَعَدَّ
 خدا. بزرگوارند او را. هرگز یاد آورد. دوری سفر را. آماده شود از برای
 مَنْ عَيُوبِ النَّاسِ فَلْيَبْدَأْ بِنَفْسِهِ، مَنْ طَلَبَ
 هرگز از عیوبی مردم. باید که آغاز کند. بکفر عیب خود. هرگز طلب کند
 سَيِّئًا نَالَ أَوْ بَعْضَهُ، مَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ كَثُرَ
 چیزی را. بمسد یا بجز. هرگز راضی شد. از نفس خود. بسیار کرد
 السَّخَاظَ عَلَيْهِ، مَنْ يَذَلُّ مَعْرُوفٌ كَثُرَ الرَّاعِبُ
 خشم کننده. هرگز بدو. بخشنده. بسیار شود. آید و کند
 إِلَيْهِ، مَنْ حَسَنَ خُلُقَهُ سَهَّلَتْ لَهُ طَرِيقَ مَنْ
 تسوی او. هرگز نیکو کرد. خفا. آسان شود. بر او. کارد شود بر او
 شَكَرَ الْمَعْرُوفَ فَقَدْ قَضَى حَقَّهُ، مَنْ حَسِبَ
 شکر کند. نیکو و بخشنده. حقش را. داده است. حقش را. هرگز نیکو باشد
 كَلَامَهُ كَانَ الْبَيْحَ أَمَامَهُ، مَنْ سَارَ كَلَامَهُ كَثُرَ مَلَالُهُ
 گفتار او. باشد. دزدی. در پیش او. هرگز بد باشد. گفتار او. بسیار شود. ملال
 مَنْ رَغِبَ فِي السَّلَامَةِ الزَمَ نَفْسَهُ الْإِسْتِقَامَةَ
 هرگز. آرزو کند. در سلامتی. لازم کند. از نفس خود. راستی را
 مَنْ اسْتَطَارَ الْجَهْلَ فَقَدْ عَصَى الْعَقْلَ، مَنْ عَفَا
 هرگز. بستاند. نادان را. محقق. نافرمانی کرده. عاقل را. هرگز در گذشت
 عَنْ الْجَرَائِمِ فَقَدْ أَخَذَ بِجَوَامِعِ الْفَضْلِ، مَنْ تَطَلَّبَ
 از گناهها. محقق جهانست که. هر عقل دارفته. دیرست آمده. هرگز میجوید
 الْعِزَّ بِغَيْرِ حَقٍّ يَذَلُّ، مَنْ يَطْلُبُ الْهُدَايَةَ مِنْ
 عزیز را. بی سزاوری. خوار میکند. هرگز راه نمائی میجوید
 غَيْرِ أَهْلِهَا يَضِلُّ، مَنْ تَفَكَّرَ فِي آيَةِ اللَّهِ سَجَانَهُ
 نااهل. گمراه میشود. هرگز فکر کند. در نعمتهای خدا. بکنت

بحث
بارشید

وَفَقَّ ^{هر کس} ^{تفکر کند} ^{در ذات} ^{خدا} ^{کافر شود} ^{هر کس} ^{مَن} تَفَكَّرَ فِي ذَاتِ سُبْحَانَهُ تَزِدُّهُ ^{مَن}
 اَمْسَكَ عَنْ فَضُولِ الْمَقَالِ ^{خود را باز دارد} ^{از زیاده} ^{سخنی} ^{گویی دهد} ^{بجز منداو} شَهِدَتْ بِعَقْلِهِ
 الرِّجَالِ ^{مردمان} ^{هر کس} ^{همیشه کند} ^{با اذان} ^{باید که آماده شود} ^{از برای گفت} مَن جَالَسَ الْجَهَالَ فَلَيْسَتْ لَهُ الْقِيَلُ
 وَالْمَقَالِ ^{و کوفی} ^{هر کس} ^{بسیار} ^{یاد مراد کند} ^{فانهد از} مَن أَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ نَجَا مِنْ
 خِذَاعِ الدُّنْيَا ^{دنیای} ^{هر کس} ^{اندک کند} ^{در آسایش} ^{احزوت} ^{عقبت} مَن رَغِبَ فِي نَعْمِ الْآخِرَةِ قَنَعَ
 بَيْسَرِ الدُّنْيَا ^{باندگی} ^{از دنیا} ^{هر کس} ^{منتهد} ^{بیکو کند} ^{انداختن} ^{شکرا و} مَن مَنَعَ بِمَعْرِفَةِ اسْقَاطِ شُكْرِهِ
 مَن أَعْجَبَ بِعَمَلِ أَحْطَا آخِرِهِ ^{هر کس} ^{نیکو بندارد} ^{عمل خود را} ^{تجاه کند} ^{فرموده را} ^{هر کس} ^{بگرداند} ^{هم} ^{الایش خود را} مَن جَعَلَ كُلَّ هِمَّةٍ
 لِآخِرَتِهِ ظَفِرًا بِمَا مَوْلَى ^{از برای آخرت خود} ^{ظرفی} ^{باید} ^{بامید خود} ^{هر کس} ^{نگاه دارد} ^{درباره خود را} مَن اَمْسَكَ لِسَانَهُ
 اَمِنْ نَدَمٍ ^{این شود از پشیمانی خود} ^{هر کس} ^{خود را نگاه دارد} ^{از} ^{زیادتی} ^{داست} ^{بایستد} مَن اَمْسَكَ عَنِ الْفَضُولِ عَدِلَتْ
 رَايَا تَهُ لِلْعُقُولِ ^{نشانی خود را} ^{از برای خود} ^{مندیها} ^{هر کس} ^{مواظف شود} ^{بر باطل} ^{بلغه} ^{قدم او} مَن تَكَبَّ الْبَاطِلُ زَلَّ قَدَمُهُ
 مَن كَسَاهُ الْحَيَاءُ تَوَبَّ خَفِيَ عَنِ النَّاسِ عَيْبُهُ ^{در هر کس} ^{پوشاند} ^{توهم} ^{جام خود را} ^{پوشید} ^{مکرر} ^{از مردمان} ^{عیب او} مَن قَارَنَ ضِدَّهُ كَشَفَ عَيْبُهُ وَعَدَبَ قَلْبُهُ
^{هر کس} ^{نزدیک} ^{شود} ^{بر دشمن خود} ^{اشخاص} ^{باشد} ^{غیب او} ^{و خفی} ^{باید} ^{دلاو}

مَن عَرَفَ بِالْحِكْمَةِ لَاحِظَتَهُ الْعَيُونُ بِالْوَقَارِ ^{هر کس} ^{منا شود} ^{بجمله} ^{چشمها} ^{موسی و} ^{نگران} ^{باشد} ^{بکران} ^{و بزرگی} ^{هر کس} ^{مَن}
 تَقَرَّى عَنِ الْقَدَحِ ^{بهنده شود} ^{از بهر کاری} ^{در دست} ^{پوشش} ^{مندان} ^{هر کس} ^{مَن} اَذْرَعَ جَلَبَابَ الْعَارِ
 اسْتَعْلَى ^{مشغول شود} ^{بآنچه} ^{مشاها و} ^{فوت شود از او} ^{انچه شایسته است} ^{هر کس} ^{مجدد} مَن تَلَبَّ
 مِنَ الدُّنْيَا مَا يَرْصِيهِ ^{از دنیا} ^{آنچه} ^{خشود که} ^{انداور} ^{بسیار شود} ^{پیشانی او} ^{و در از شود} ^{در خفا و} كَثُرَتْ حِمَمُهُ وَطَالَ نَعْيُهُ
 مَن عَرَفَ عَنِ الدُّنْيَا اِنَّهُ صَاغِرٌ ^{هر کس} ^{مردود} ^{از دنیا} ^{دنیای} ^{بسیار} ^{واید} ^{زایگان} ^{هر کس} ^{مَن} رَزَقَ
 الدِّينَ ^{دین} ^{تحقیق} ^{دردن} ^{و شود} ^{بمورد} ^{دنیا} ^{واحت} فَتَدْرُوقَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
 مَن اَخْطَا سَهْمَ الْمَنِيَّةِ قَيْدَهُ الْهَمُّ ^{هر کس} ^{مندان} ^{تیر} ^{مرا} ^{مرا} ^{بکند} ^{او را} ^{هری} ^{هر کس} ^{مَن} قَبِلَ
 عَطَاكَ ^{دستور} ^{تحقیق} ^{یادی} ^{کند ترا} ^{بر کرم} ^{هر کس} ^{مَن} رَزَقَ
 دَرَجَاتِ الْهَمِّ عَظَمَتُهُ الْاَمُّ ^{بسیار} ^{همه} ^{بندد} ^{از اندا و} ^{مردمان} ^{هر کس} ^{مَن} سَامَحَ نَفْسَهُ
 فَمَا يَحْتَطِلُ شَقَا هَا فَمَا لَا يَحْتَطِلُ ^{در آنچه} ^{دوست دارد} ^{دراست} ^و ^{در آنچه} ^{دوست ندارد} ^{هر کس} ^{مَن} شَغَلَ
 نَفْسَهُ بِمَا لَا يَحْتَاجُ صَبْرًا ^{کرد} ^{از نفس خود را} ^{بآنچه} ^{واجب} ^{نشد} ^{برو} ^{صانع} ^{کند} ^{از کار خود} ^{آنچه} ^{مردود} ^{باشد} ^{هر کس} ^{مَن}
 قَامَ بِشَرِّ اَطْطِ الْحَرِيَّةِ اَهْلُ الْعَقْلِ ^{بایستد} ^{بشرطهای} ^{از اولی} ^{مرا و از} ^{ادی شود} ^{هر کس} ^{مَن} قَصَرَ عَنِ

أَحْكَامُ الْحَرِيَّةِ أَعِنْدَ إِلَى الرَّقِّ مَنْ أَصَحَّ يَشْكُو
 قوماى آزادى باذکردد بسوى بندگى داري هر كس باندازد كند انكه شكايت كند
 مَصِيْبَةٌ نَزَلَتْ فَأَيُّهَا يَشْكُو أَرَبَهُ مَنْ أَفْنَى عَمْرُهُ
 از تمام فرودايد ماتم باو بران باشد كه شكايت كند برورد كار خود هر كس ميت كند برورد
 فِي غَيْرِ مَا يَنْجِيهِ فَقَدْ أَصْنَعَ مَطْلَبُهُ مَنْ الْكُتْبُ
 قدايح در قضاى بخشد او را تحقيق كند مناسبت خود هر كس بدست آرد
 مَا لَا مِنْ عَمْرٍ حَلَهُ أَضْرَ بِأَجْرَتِهِ مَنْ تَأْتِيهِ الْأُمُورُ
 مانو را كه حلال نباشد زيان رساند بر خست خود هر كس يارى يابد در كادها
 ظَفَرُ بَغْيَتِهِ مَنْ سَمَا إِلَى الرِّيَاسَةِ صَبَرَ عَلَى مُضَضِّ
 خرد و كار كردد با دوى خود هر كس بلند شود بر سردارى بشكيبد بر سوختگها
 السِّيَاسَةِ مَنْ قَصَرَ فِي السِّيَاسَةِ صَغُرَ فِي
 سياست هر كس قصير كند در سياست كوچك شود در
 الرِّيَاسَةِ مَنْ أَجْرَى عَلَى السُّلْطَانِ فَقَدْ تَعَرَّضَ
 سردارى هر كس نيلوى كند بر بادشاه بحقيق برابر
 لِلْهَوَانِ مَنْ سَبَّلَ مَا لَا يَسْتَحِقُّ قَوْلًا بِالْجَوَانِ
 خوارى رود هر كس بخواد آنرا كه سزاواران نباشد بر او شود بنويدي
 مَنْ دَارَى أَمْنًا دَهْ أَمِنْ الْمَخَارِبِ مَنْ فَلَ
 هر كس مداراوشكيباى كند با دشمنان خود ايمن گردد از جنگها هر كس اندر نيستد
 فِي الْعَوَاقِبِ أَمِنْ الْمَعَاطِبِ مَنْ أَهْمَلَ الْعَمَلَ
 در پايانهاى كار ايمن گردد از تباها هر كس كاهل كند در كار
 بِطَاعَةِ اللَّهِ سَخَانَهُ ظَلَمَ نَفْسَهُ مَنْ كَشَفَ ضَرْعَهُ
 فرمان خداى باز سم كند بر نفس خود هر كس آشكارا كند اندوه خود
 عَدَبَ نَفْسَهُ مَنْ رَكِبَ الْأَهْوَالَ الْكُتْبُ الْأَمْوَالِ
 نفس خود را شكست كند هر كس سوارى كند بر قوسها بدست آرد مانها

مَنْ كَمَلَ الْأَفْصَالَ بَذَلَ النُّوَالَ قَدْ السُّوَالَ مَنْ
 هر كس تمام كند دشمنهاى زياده را بدهد بخشش را بپرداز خواست هر كس
 كَمَ الْأَطْبَاءَ مَرَصَهُ خَانَ بَدَنَهُ مَنْ عَوَدَ نَفْسَهُ
 بپرساند از طببيان بپاى خود خانت كند باز خود هر كس عود كند نفس خود را
 بِالْمَرَاءِ صَارَ دَيْدَنَهُ مَنْ أَسَدًا مَعْرُوفًا إِلَى غَرَاهِلِهِ
 بپيتر جوئى بگردد بشناو هر كس اسوار كند نيكو را با آقا اهل
 ظَلَمَ مَعْرُوفٍ مِنْ وَفَقٍ بَغْرٍ وَالدُّنْيَا فَعَدَا مِنْ
 ستم كرده باشد با نيكو هر كس بپناه جزيب دنيا عقيقه اير كند بپند
 مَخُوفٍ مَنْ أَعْطَى فِي غَيْرِ الْحَقِّ فَقَدْ قَصَرَ عَنِ
 از انچه بايد رسيد از او هر كس بدهد در جاهاي نامرأ بحق كند كراهت
 الْحَقِّ مَنْ بَعَا هَذَا مَوَادِدَهُ فَقَدْ ضَيَعَ الصَّدَقَ
 حقها هر كس نگاه داشت او كند لادوستى كند خود تحقيق كند ضايع گردانده باشد دوست را
 مَنْ كَثُرَ عَضْبُهُ لَمْ يَعْرِفْ رِضَاهُ مَنْ وَادَكَ
 هر كس زياد شود خشم او شناختن نتوان خستوى او را هر كس دوستى كند با تو
 لَا مَرْوَلِي عِنْدَ انْقِصَائِهِ مَنْ قَلَّ عَقْلُهُ كَثُرَ هَرَلُهُ
 از بركارى بر كودد از دوستى هر نگاه كند بر ابدان كار هر كس را كاهش خرد او بسيار باشد مژگانو
 مَنْ وَاحَدَ نَفْسَهُ صَانَ قُدْرَتَهُ وَحَمِدَ عَوَاقِبَ
 هر كس بگردد بر نفس خود نگاه دارد اندازد خود را وسوده گرداند پايان
 أَمْرَهُ مَنْ أَهْمَلَ نَفْسَهُ أَفْسَدَ أَمْرَهُ مَنْ أَظْهَرَ
 كار خود را هر كس با ذكارد نفس خود را تها كند كار خود را هر كس آشكارا كند
 فَرَّهْ أَدَلَّ قُدْرَتَهُ مَنْ قَنَعَ بِقَسَمِ اللَّهِ اسْتَفْنَى
 درويشى خود را حذر كند از اندازد خود را هر كس قانع شود بجز خدا بى نيادى بايد
 عَنِ الْخَلْقِ مَنْ اعْتَرَى بَغْيَ الْحَقِّ أَذَلَّهُ اللَّهُ بِالْحَقِّ
 از مردم هر كس مغرود شود بغير از راستى خوار گرداند خدا او را براستى

مَنْ اَكْتَسَبَ حَرَامًا اخْتَفَبَ اَنَامًا. مَنْ اخْتَذَ الْحَقَّ
 هر کس بدست آورد حرامی بردارد کما همدا هر کس بپازد راستی را
 لِحَامًا اخْتَذَهُ النَّاسُ اِمَامًا. مَنْ كَثُرَتْ فِكْرُهُ
 سرفراز بگردان مردم بشوای خود هر کس را بسیار شود اندیشه
 فِي الْمَعَاصِي دَعَتْهُ اِلَيْهَا. مَنْ تَرَفَّقَ فِي الْاُمُورِ
 در دافز ماینها بخواند دافز ماینها و بسوی خدا هر کس زنی آورد در کادها
 اَذْرَكَ اَرْبَهُ مِنْهَا. مَنْ قَعَدَ عَنْ طَلَبِ الدُّنْيَا
 دریابد حاجت خود را از آن هر کس فراموش کند از جستن دنیا
 قَامَتْ اِلَيْهِ. مَنْ كَثُرَ فِكْرُهُ فِي اللِّذَاتِ عَمِلَتْ
 دنداشت کرد و رسید او هر کس را بسیار باشد اندیشه او در لذت
 عَلَيْهِ. مَنْ شَكَرَكَ مِنْ غَيْرِ صَنِيعَةٍ فَلَا تَأْتِي
 در لذت نماند هر کس شکر کرد ترا بی آنکه سبکی با او کنی پس این مسأله
 ذَمٌّ مِنْ غَيْرِ طَبِيعَةٍ. مَنْ اَمَرَكَ بِاصْلَاحِ نَفْسِكَ
 از بد گفتن او ترا بی آنکه با او بدخواهی کنی هر کس بفرماید ترا بشایسته گردانیدن خود
 فَهُوَ اَحَقُّ مِنْ طَبِيعَةٍ. مَنْ كَثُرَ حَسَنُ الصَّنِيعَةِ
 پس او مزاوارتر است که فرماید بر او را هر کس بسیار کند نیکی و خیر را
 اسْتَوْجِبَ قَبْحَ الْقَطِيعَةِ. مَنْ صَبَرَ عَلَى مِمَّا لَا ذِي
 مزاوار آن شود که از بدستی برداری که شود هر کس صبر کند بر آنچه بخشنده
 اَمَّا عَنْ صِدْقِ التَّقْوَى. مَنْ اسْتَشْهَدَ الْعَاوِي
 با دنا بد از راستی بر هر کاری هر کس راه مانی جوید از گناه
 عَمِيَ عَنْ نَهْجِ الْهُدَى. مَنْ عَتَبَ عَلَى الذَّهْلِ طَال
 ناپیدا شود از راه راست هر کس عتاب و کلامی نداد بد و کار دراز شود
 مَعْتَبَهُ. مَنْ نَقَذَى الْحَقَّ صَاقَ مَذْهَبِهِ. مَنْ
 کلامندی او هر کس در کردد از راستی تنگ شود راه رواو هر کس

احبال الذکر

احبَّ الذِّكْرَ الْجَمِيلَ فَلْيَبْدُلْ مَالَهُ. مَنْ رَغِبَ
 دوست دارد یاد کردن زیبارا باید که بدهد مال خود را هر کس آرد و کند
 فَيَمَّا عِنْدَ اللَّهِ يَلْغُ غَايَةَ اَمَالِهِ. مَنْ تَكَرَّرَ سُوءُ الْاَلِ
 در آنچه نزد خداست بپند بپندای هر کس را بپایند خواست خود را
 لِلنَّاسِ صِحْفَهُ. مَنْ طَلَبَ مَا فِي اَيْدِي النَّاسِ
 از مردم بپند بپندای هر کس بخواند از آن که مردم مانست
 حَقَّقُوهُ. مَنْ جَمَعَ الْمَالَ لِيَتَّقِيَ بِهِ النَّاسَ اطَاعُوهُ
 بخار و کجکند او را هر کس گرد آورد مال را تا سود ببرد از مردم فرمان بفرمان کند
 وَمَنْ جَمَعَ لِنَفْسِهِ اضَاعُوهُ. مَنْ قَلَّ اَبْصَرُ
 هر کس نذر کند مال را از برای خود ضایع کند مردم او را هر کس اندیشه کند بپند
 الْمَعَاقِبِ. مَنْ لَهِيَ عَنِ الدُّنْيَا هَانَتْ عَلَيْهِ
 بایان کادها را هر کس بپازی گرفت کارد بپازا اساد گشت برو
 الْمَصَائِبِ. مَنْ سَأَلَ فَوْقَ قُدْرِهِ اسْتَحَقَّ
 مانها هر کس درخواست بالاتر از انداز خود سترا و اندویشد
 الْحَرَمَانَ. مَنْ انْتَصَرَ بِاَعْدَاءِ اللَّهِ اسْتَوْجِبَ
 فریبی شد هر کس یاری خواست از دشمنان خدا سترا و ارشد
 الْخِذْلَانَ. مَنْ خَشِنَتْ عَرِكَتُهُ اَقْفَرَتْ حَاشِيَتُهُ
 بخواری هر کس در شکست خوای حاجتمندی گرفت نذر کرد او
 مَنْ اسْتَقْصَى عَلَى صَدِيقٍ اِنْقَطَعَتْ مَوْدَّةُ
 هر کس بر بداری اختیار کرد بر دوست خود بریده شد دوستی او
 مَنْ تَلَّنَ حَاشِيَتَهُ لَيْسَتْ دَمٍ مِنْ قَوْفِ الْمَوْدَّةِ
 هر کس را تنی بپاید نذر کار او دوستی او دوستی
 مَنْ اَطْرَحَ الْحَقَّ اسْتَرَاخَ قَلْبُهُ وَلِيَهُ. مَنْ
 هر کس انداخت بداندونی را آسان یافت دل او و عقل او هر کس

اسْتَقْصَى عَلَى نَفْسِهِ اَمِنْ اسْتَقْصَا غَيْرُهُ عَلَيْهِ . مَنْ
 بریدوار و اختیار کرد بر نفس خود اینست که بپندارد و بخواهد از هر
 لَفْزِ بَاسٍ عَلَى الْمَاضِي وَلَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ اخَذَ
 غلبه شد بر گذشته و نگرشید به آینده بحقوق که برستاده
 الذُّهْدَ بِطَرَفِيهِ . مَنْ شَكَرَ مِنَ النِّعَمِ عَلَيْهِ فَقَدْ
 دور کرد از هر دو طرف از نعمت و شکر کرد از نعمت و بحقوق
 كَافَاهُ . مَنْ قَابَلَ الْاِحْسَانَ بِاِفْضَالٍ مِنْهُ فَقَدْ
 چنان کرد که در برابر او برافزاید و برافزاید و بحقوق
 حَازَاهُ . مَنْ تَشَبَّعَ إِلَى الشَّهَوَاتِ تَشَبَّعَتْ إِلَيْهِ
 احسان بجای آورد هر که تشنه شود از شهوات تشنه شود بسوگو
 الْآفَاتِ . مَنْ تَرَقَّبَ الْمَوْتَ سَارَعَ إِلَى الْخَيْرَاتِ
 آفتها هر که چشم داشت مرگ را سارعت نمود به نیکیها
 مَنْ اسْتَنَاقَ إِلَى الْجَنَّةِ سَلَاحِينَ الشَّهَوَاتِ
 هر که آرد و ببرد از شهوات و در دست آرد و دروها
 مَنْ اسْتَفْتَقَ مِنَ النَّارِ اجْتَبَ الْمُحَرَّمَاتِ . مَنْ
 هر که رسید از آتش دوری جست از حرامها
 احَبَّ الدَّارَ الْبَاقِيَةَ لَهَا عَنِ الدَّارِ . مَنْ اشْبَعَا
 دوست داشت خانه باینده را غافلتر از لذتها هر که آگاه شد
 قَلْبَهُ التَّقْوَى فَازْعَمَلَ مِنْ سَاءِ خَلْقِهِ مَلَأَ اهْلًا
 دل خود را بپرهیزگاری رسید بمل خود هر که بد شد و خوار و ملول شود
 مَنْ اسْتَطَالَ عَلَى النَّاسِ سُلْبُ الْفُتُوْدَةِ . مَنْ
 هر که بر مردم برافزاید و برافزاید و برافزاید
 عَفَّ خَقَّ وَزَرَهُ وَعَظَّمَ عِنْدَ اللَّهِ وَكُدْرَهُ . مَنْ
 مددگشت از کجاست اسان شد نگاه او و بزرگ کند نزد خدا و بزرگ کند و بزرگ کند

بحق

حَمَى فِي مِيدَانِ اَمَلِهِ عَرَا جَلَهُ . مَنْ سَعَى لِدَارِ
 که گشت در خرد لنگاه امید خود در افتاد و بزرگ خود هر که شتابید از برای
 اَقَامَتْهُ خَلَصَ عَمَلَهُ وَكَثُرَ وَجَلُهُ . مَنْ كَثُرَتْ نِعَمُ اللَّهِ
 آفرید خود بپنداشت عمل او و بسیار گشت تو راو هر که بسیار شد نعمت خدا
 عَلَيْهِ كَثُرَتْ حَوَاجِ النَّاسِ إِلَيْهِ . مَنْ زَادَ عَلَيْهِ
 بر او بسیار شد حاجت مردم بسوگو و بپنداشت و بپنداشت
 عَلَى عَقْدٍ كَانَ وَبِالْإِعْلَاءِ . مَنْ كَثُرَ حِرْصُهُ
 بر عقداو آن دانش گرفتاری شد بر او هر که بسیار شد از او
 كَثُرَتْ شَقَاؤُهُ . مَنْ كَثُرَ مَنَاهُ طَالَ عَنَاوُهُ . مَنْ صَوَّرَ
 بسیار شد بدبختی او هر که بسیار شد آرد و بپنداشت و بپنداشت و بپنداشت
 الْمَوْتَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ هَانَ أَمْرُ الدُّنْيَا عَلَيْهِ . مَنْ
 مرگ را در میان دو چشم خود آسان شد کار دنیا بر او هر که
 كَرُمَ دِينُهُ عِنْدَهُ هَانَتْ الدُّنْيَا عَلَيْهِ . مَنْ ظَلَمَ
 گرامی شد دین او نزد او آسان شد دنیا بر او هر که ستم کرد
 نَفْسَهُ كَانَ لَغِيْرًا ظَلَمَ . مَنْ اسْتَعْدَلَ بِغَيْرِ الْمُهْمَةِ
 نفس خود را بغير خود با شد و بپنداشت و بپنداشت و بپنداشت
 ضَيَّعَ الْأَهَمَّ . مَنْ اسْرَفَ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا مَاتَ
 ضایع کرد دین خود در طلب دنیا بپنداشت و بپنداشت و بپنداشت
 فَقِيرًا . مَنْ كَانَ عِنْدَ نَفْسِهِ عَظِيمًا كَانَ عِنْدَ اللَّهِ
 درویش هر که باشد نزد خود عظیم باشد نزد خدا
 حَقِيرًا . مَنْ احْتَجَّتْ إِلَيْهِ هَنْتٌ عَلَيْهِ . مَنْ صَبَرَ
 کوچک هر که بپنداشت و بپنداشت و بپنداشت و بپنداشت
 عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ سَجَانَهُ رَعَوْصُهُ اللَّهُ سَجَانَهُ خَيْرًا
 بر فرمان برداری خدا بپنداشت و بپنداشت و بپنداشت و بپنداشت

مَا صَبَرَ عَلَيْهِ. مَنْ كَتَمَ مَكُونَهُ دَانَهُ عَجْزُ طَبِيبِهِ عَنْ
 آنکه صبر کرده است بر آن هر کس پنهان خود را در پنهان خود را
 سَفَاثَةٍ مَنْ رَفَعَ بِلَا كَفَايَةٍ وَصَنَعَ بِإِحْيَانَةٍ
 دواختن هر کس بلا آورد و بی کفایتی و ساختن در کجایی
 مَنْ خَافَ سُلْطَانَهُ بَطَلَ أَمَانُهُ مَنْ كَثُرَ إِحْيَانُهُ
 هر کس بترسد از پادشاه خود باطل شود امان او هر کس بسیار شود بیگانه
 كَثُرَ خَدَمُهُ وَأَعْوَانُهُ مَنْ أَشْتَهَانَ فِي الْأَمَانَةِ
 بسیار شود خدمتکاران و یارانش هر کس خواهی کند در امانت
 وَقَعَ فِي الْخِيَانَةِ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ قُدْرِهِ أَلْرَضِ
 افتاد در خیانت هر کس بایستد نزد اندازه خود گراید
 النَّاسُ مَنْ تَعَدَّى حَدَّهُ أَهَانَهُ النَّاسُ مَنْ
 مردم هر کس در گذرد از حد خود خوار کند او را مردم هر کس
 أَنْفَ مِنْ عَمَلِ اضْطِرَّاهُ ذَلِكَ إِلَى عَمَلِ حَيْرِيْنِهِ
 بختیکردن و پشیمانی کار خود را بچاره سازد این را خدا از آنکه برساند بجای بخت از آن
 مَنْ أَغْلَظَكَ بِقَمِ السُّفْهِ عَلَيْهِ فِعْظُهُ بِحُسْنِ
 هر کس درشتی کند بر تو کوفی بدو بر بدو او را خوشتر
 الْحِلْمَ عَنْهُ مَنْ صَلَّحَ مَعَ اللَّهِ سَبَّحَانَهُ لَمْ يُفْسِدْ
 بردباری از آن هر کس صلح کند با خدا سبانه کاری کند
 مَعَ أَحَدٍ مَنْ فُسِدَ مَعَ اللَّهِ لَمْ يُصْلَحْ مَعَ أَحَدٍ
 با هیچ کس هر کس تباه شود با خدا سادکاری کند با هیچ کس
 مَنْ فُسِدَ مَعَ اللَّهِ لَمْ يُصْلَحْ مَعَ أَحَدٍ مَنْ اسْتَكْفَرَ
 هر کس تباه شود با خدا هر کس استغفار کرد
 مِنْ أَبْوَيْهِ فَقَدْ خَالَفَ الرُّشْدَ مَنْ جَهِلَ نَفْسَهُ
 از مادر و پدر خود تحقیق که مخالف راه راست کند هر کس نداند نفس خود را

کالیغرا

كَانَ بَغِيْرًا جَهْلًا مَنْ تَجَلَّى عَلَى نَفْسِهِ كَانَ عَلَى غَيْرِ
 او باشد بیخیزد نادانتر هر کس تجلی کند بر نفس خود باشد بر غیر خود
 أَجَلًا مَنْ زَهَّدَ فِي الدُّنْيَا اسْتَهَانَ بِالْمَصَابِتِ
 بخیلتر هر کس از دنیا دور کند در دنیا خوار بیفتد بمصائب
 مَنْ شَرَفَتْ نَفْسُهُ تَرَهَّأَ عَنْ ذِلَّةِ الْمَطَالِبِ
 هر کس را بلند شود تقصیر او با کمترین دارد فقر را از خوارگی خلاصتها
 مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ لَمْ يَهْضَمْ عَنْ يَأْقَانِيَّاتٍ مَنْ
 هر کس بشناسد نفس خود را خوار نگردد از فقر و بجزای نیست شومزه هر کس
 خَافَ الْعِقَابَ انْصَرَفَ عَنِ السَّيِّئَاتِ مَنْ اتَّبَعَ
 بترسد از گرفت خدا برگردد از گناهها هر کس بپروی کند
 نَفْسَهُ فِيمَا لَا يَنْفَعُهُ وَقَعَ فِيمَا يُضِرُّهُ مَنْ بَدَّلَ
 نفس خود را در آنچه سود نبخشد او را در افتد در آنچه زیان بخشد او را هر کس بداند
 بَرَّهُ اسْتَهَانَ ذِكْرَهُ مَنْ قَرَّبَ بَرَّهُ يَقْدَرُ صِدْقَهُ
 بجز خود را شمرت نکرد نام او هر کس نزد پادشاهان خیزد در برابر او استند آواز
 وَ ذَكَرَهُ مَنْ اسْتَقْبَلَ بِالْفَضْلِ قَاتَهُ مِنْ مَهْمَةٍ
 و نام خود را هر کس استقبال شود بپایه کار بهما فوت شود از کار او
 الْمَأْمُولُ مَنْ شَاوَرَ ذَوِي الْعُقُولِ اسْتَضَاءَ
 امید داشت او هر کس مشورت کند با خردمندان روشنایی پیدا
 بِأَنْوَارِ الْعُقُولِ مَنْ كَرَّمَ عَلَيْهِ عِرْضَهُ هَانَ
 بپوششهای خدما هر کس گرامی شود بر عرزا خوار گردد
 عَلَيْهِ الْمَالُ مَنْ كَرَّمَ عَلَيْهِ الْمَالُ هَانَتْ عَلَيْهِ الرِّجَالُ
 برو مال هر کس گرامی شود برو مال خوار شود برو مردان
 مَنْ ظَلَمَ الْعِبَادَ كَانَ اللَّهُ سَبَّحَانَهُ خَصْمَهُ مَنْ
 هر کس ستم کند بر بندگان باشد خدا دشمن او هر کس

عَدَلَ فِي الْبِلَادِ لَشَرِّ اللَّهِ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ. ^{علاکت در شهرها بریزد خدا بر او رحمت خود را هر کس بدهد مال خود را} مَنْ بَذَلَ مَالَهُ
 اسْتَرْقَ الرِّقَابَ. ^{بند بسازد خود را بخریدن کسان را هر کس بدهد مال خود را} مَنْ اسْتَرْقَ الْجَوَابَ لَمْ يَدْرِكْ
 الصَّوَابَ. ^{حق را نرسد بشارت و راستی هر کس بدهد مال خود را} مَنْ شَاوَرَ ذَوِي النَّهْيِ وَالْأَلْبَابِ
 فَازَ بِالْبَحْرِ وَالصَّوَابِ. ^{رسد به دریا و راستی هر کس بدهد مال خود را} مَنْ بَذَلَ مَعْرُوفَهُ مَالَتِ
 إِلَيْهِ الْقُلُوبُ. ^{بسیار دلها هر کس بدهد مال خود را} مَنْ بَذَلَ الثَّوَالَ قَبْلَ السُّؤَالِ
 فَهُوَ الْكَرِيمُ الْمَحْبُوبُ. ^{افست اهل قریه دوست داشته هر کس بدهد مال خود را} مَنْ انْفَرَدَ عَنِ النَّاسِ
 انْتَبَهَ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ. ^{خود کرد بخدا هر کس بدهد مال خود را} مَنْ اسْتَعْنَى عَنِ النَّاسِ اغْنَاهُ
 اللَّهُ سُبْحَانَهُ. ^{خدا او را هر کس بدهد مال خود را} مَنْ عَمِلَ بِالْحَقِّ مَالٌ إِلَيْهِ الْخَلْقُ
 مَنْ اسْتَعْمَلَ الرِّفْقَ اسْتَدْرَكَ الرِّزْقَ. ^{هر کس عمل کند بر راستی اندوخته بسیار شود} مَنْ اسْتَحْجَرَ
 مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ فَهُوَ أَخْمَقُ. ^{هر کس استعجّل از حرف حق کمترین را} مَنْ وَجَدَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ
 لَمْ يَشْبَهْهُ بِالْخَلْقِ. ^{هر کس خدا را دیدند بخلق نماند} مَنْ قَرِئَ بِقِسْمِ اللَّهِ لَمْ يَتَهَبَّ
 فِي الرِّزْقِ. ^{در روزی هر کس حریف کند بدست و بر پای داشتن حق توفیق یابد} مَنْ جَاهَدَ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ وَفَّقَ

مَنْ شَاوَرَ

مَنْ شَاوَرَ الرِّجَالَ شَارَكَهَا فِي عَقُولِهَا. ^{هر کس مشورت کند با مردمان شریک شود با ایشان در عقول ایشان هر کس عمل کند} النَّاسُ بِالْإِسَاءَةِ كَانُوا بِهَا. ^{باز مردمان بپیدی جزای او دهند هر کس بپیرد طمع بشمار} مَنْ اخَذَ الطَّمَعَ شَعَارًا
 خِزَعَتَهُ الْخَبِيَّةُ خِرَارًا. ^{بزدلی در آرد او را خفیه و دیان زدگی هر کس تاوان شود از حق نگویند} مَنْ تَكَبَّ عَنِ الْحَقِّ تَكَبَّرَ
 عَمَّا قَبْلَهُ. ^{هر کس با مانده باشد درون او و بیرون او هم دسار کار باشد کردار او} مَنْ طَافَ بِسِرِّهِ عَانِيَتُهُ وَوَافَقَ فَعَلَهُ
 مَقَالَتَهُ فَهُوَ الَّذِي آدَى الْأَمَانَةَ وَخَقَّقَتْ عَدَالَتَهُ. ^{با کفایت او است آنکس عای آورده باشد و درست گردانیده باشد عدالت خود را} مَنْ وَجَّهَ رَغْبَتَهُ إِلَيْكَ وَجَبَتْ مَعُونَتُهُ عَلَيْكَ
 مَنْ مَدَّحَكَ بِمَا لَيْسَ فَيْكَ فَهُوَ خَلِيقٌ أَنْ يَذِمَّكَ. ^{هر کس بگوید اندوختن خود را بسوی تو فاجح است یا بدی کردن او بدو هر کس بپسندد ترا با آنچه نباشد در تو بپسندد ترا} مَنْ لَبَّطَ يَدَهُ بِالْإِنْعَامِ حَصَّنَ
 نَفْسَهُ مِنَ الْإِنْضَامِ. ^{نفس خود را از بیدار کردن هر کس سبک نگوید دهش نعمت را} مَنْ لَبَّطَ يَدَهُ بِالْإِنْعَامِ
 فَلْيَعُدْ مِنَ الْإِنْعَامِ. ^{باید که بداند از حبس نعمت هر کس بند بگوید بگردشهای دور کار} مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ الْمَوْتِ رَضِيَ مِنَ
 الدُّنْيَا بِالْكَفَافِ. ^{دنیایا با کفایت از آنکه در که او را بسپارد کرد هر کس قانع باشد نفس او یاری کند او نفس او} مَنْ قَنَعَتْ نَفْسُهُ أَعَانَتْهُ

عَلَى التَّوَاهِدِ وَالْعَفَافِ، مَنْ كَرُمَتْ نَفْسُهُ اسْتَانَ
 بر پاکبازی و بر هر کاری هر که در کرامت باشد نفس او آسان پذیرد
 بِالْبَذْلِ وَالِاسْتِغَاثِ، مَنْ آيَقَنَ بِالْآخِرَةِ سَلَا
 دهنده و سانداری را هر که یقین داند آخرت را و استغاثه
 عَنِ الدُّنْيَا، مَنْ آيَقَنَ بِالْمَجَازَاتِ لَمْ يُؤْتِرْ غَيْرَ الْحُسْنِ
 از دنیا هر که یقین داند مجازات را برنگزید غیر از نیکوکاری
 مَنْ آسَسَ أَسَاسَ الشَّرِّ اسْتَسَهَ عَلَى نَفْسِهِ، مَنْ سَلَّ سَيْفَ
 هر که بنهاد بنیاد شر استسهاه بر نفس خود هر که برکت شمشیر
 الْبَغْيِ اخْتَدَى فِي رَأْسِهِ، مَنْ عَدَلَ فِي سُلْطَانِهِ اسْتَعْنَى
 مسموم بفلان کده خود را در سر او هر که عدل کند در بادشاهی خود بخیر گذارد
 عَنِ اغْوَابِهِ، مَنْ اسْتَفَقَ عَلَى سُلْطَانِهِ قَصُرَ عَنْ
 از یاری گاه خود هر که بترسد بر بادشاهی خود بایستاده کند
 عُدْوَانِهِ، مَنْ قَعَدَ عَنْ حِلَّتِهِ قَامَتَهُ الشَّدَائِدُ
 ستمکاری خود هر که از نشستن از چادر خود برخیزد از برای او سختیها
 مَنْ نَامَ عَنْ عُدْوِهِ انْبَهَتْهُ الْمَكَائِدُ، مَنْ نَامَ عَنْ
 هر که خواب کند با دشمن خود بیدار کرد اندوای مکههای دشمنان هر که خواب کند از
 نَصْرَةِ وَلِيِّهِ انْبَهَتْهُ بَوَاطَةُ عَدُوِّهِ، مَنْ كَانَ فِي
 سرانجام یاری دوست خود بیدار شود و بخت آوردن دشمن او هر که جدا دهد
 الْإِحْسَانَ بِالْإِسَاءَةِ فَقَدِ بَرَى مِنَ الْمَرْوَةِ، مَنْ
 نیکو کردی را بدی کردن بدی که می شد از مروت هر که
 اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ خَفَّتْ وَطْأَتُهُ عَلَى أَعْدَائِهِ، مَرَّ اسْتَحْفَ
 خود چاره جوید بآنکه خود استبداد کرد بر دشمنان خود هر که سبب شود
 بِمَقَالِهِ اسْتَشْقَلَ وَطْأَةُ مُعَادِيهِ، مَنْ قَالَتْ
 دوست دار خود را گران شود ناشناخت آوردن دشمن او هر که را کم شود

فضائل

فَضَائِلُهُ صَغُفَتْ رَسَائِلُهُ، مَنْ اعْتَرَجَ بِجَالِهِ فَضُرَّ عَنْ
 از فضیلتها و در دستش دیرین باشد فرستادهها و هر که مغرور شود برود کار خود کوتاه گردد
 احْتِبَالُهُ، مَنْ اسْتَحَلَّ مَعَادَاةَ الرِّجَالِ اسْتَحْتَبَ عَلَى
 اندیشه او هر که میزبان دارد دشمنی را با مردان بکشد و در کتاف
 مَعَانَاةَ الْقِتَالِ، مَنْ غَنِيَ عَنِ الْجَارِبِ غَمَى عَنِ الْعَوَا
 دینهای کارزار و جرب هر که توکل کرد از دشمنها از غایبها
 مَنْ رَاقَبَ الْعَوَاقِبَ سَلِمَ مِنَ النَّوَائِبِ، مَنْ أَرْعَى
 هر که چشم دارد بر مآقیها فارغد از ناریها و مآقیها هر که در پیوستد
 جَنَّةَ الصَّبْرِ هَانَتْ عَلَيْهِ النَّوَائِبُ، مَنْ أَقْبَلَ عَلَى النَّصِيحِ
 بهر صبر و استقامت بود مانها هر که روی آورد بر بندگی
 انْعَزَلَ عَنِ الْقَبِيحِ، مَنْ اسْتَعْنَى عَنِ النَّصِيحِ عَشِيَّتُهُ
 دور کرد از دشتی هر که بخیر گذارد از بدی خود فوید او را
 الْقَبِيحِ، مَنْ اغْتَرَّ بِمَسَالِمَةِ الزَّمَنِ انْغَضَ بِمَصَادِقَةِ
 دشتی هر که مغرور شود باشتی کردن دینکار غمگین شود از فرو رفتن
 الْحَيِّ، مَنْ اغْتَرَّ بِالْعَبْرِ لَمْ يَبْقَ بِمَسَالِمَةِ الزَّمَنِ، مَنْ
 دینکار هر که بنزدیک بردههای روزگار اعتماد کند باشتی کردن دینکار هر که
 جَهَلَ مَوْضِعَ قَدَمِ عَثْرٍ بَدَّ وَاعِي نَدَمِهِ، مَنْ ظَلَمَ
 نداند جای باغادین خود را بر داید از خواستههای دشمنان شده هر که ستم کند
 قُصَمَ غَمُّهُ وَدَمَّرَ عَلَيْهِ ظَلَمُهُ، مَنْ أَخْرَجَ مَا بَعْنَهُ دَفَعَ
 بشکست غم خود را ویران سازد او را ستم او هر که بیدارد آنچه را که شاید او را
 إِلَى مَا بَعْنَهُ، مَنْ لَمْ يُغْنِهِ الْعِلْمُ فَلَيْسَ يُغْنِيهِ الْمَالُ
 یاد آنچه نباید او را هر که بخیر گذارد اندوای دانش نیست آنکه توکل کرد اندوای او را
 مَنْ أَحْسَنَ الْوَفَاءَ اسْحَقَّ الْأَمْطَقَارَ، مَنْ قَوَّى دِينَهُ
 هر که نیکو کند و قالا سزاوار کرد بر کندگی را هر که استوار کرد دین او

بده شود

آتین بالجاء و رضى بمواقع القضاء من احسن
 یقین آورد بخدا و خوشتر کرد بوضع مکان هرگز نیکو نگردد
 الکفایه استحق الولاية من شکر علی غفره
 کارها را استوار کرد دایمی هرگز شکر کند بر نیکوین
 دم علی غیر اساة من طلب ما لا يكون صنع مطلبه
 نگویند که بر ناکردن بدی هرگز بخواهد از آنکه نباشد مایع کند غایت خود را
 من انار کما من الشر کان فيه عطية من آمل
 هرگز بر نیکنه شریک ندارد بقی او در آن باشد هرگز امید دارد چیزی را
 ما لا يمكن طال رقبته من اعرض عن نصيحة الناصح
 نتواند بود جدا کرد چشم داشتی او هرگز نگوید از شنیدن نصیحت بزرگوار
 اخرف بمكده الكاشح من غلب هواه على عقله
 سوخته شود بداندیشی بفرمانده هرگز غلبه شود از هوا بر عقل
 طهرت عليه الفضايح من تاجرک بالتضح و قد اخل
 استکار کرد بزرگو رسوائی ها هرگز با درکار کند از راستی حقیقت و نیکوین
 لك الرجح من قاته العقل لم يعدم الذل من قعد
 از برای تو سود را هرگز نیست کرد عقل او کم نکرد خلایق را هرگز نشد
 ببال عقل قام به الجهل من عدم غور العلم
 با او عقل بر خاست از نادانی هرگز کم کرد با یاد علم را
 صد عن شرايع الحكم من ارتقى من مشرب
 بر گشت از راههای حکمت هرگز میرایسد از سیرجته
 اعلم تجلب جلباب العلم من وقر عالما فقد
 علم در پوشید سربوش علم را هرگز بزرگوار داند دانشمند را محقق شد
 وقر ربه من اطاع امامه فقد اطاع ربه من
 بزرگوار داشته پیروی کرد از خداوند هرگز فرمانبرداری نکرد بر خداوند هرگز

ثبت له الحكمة عرف العبد من انتصر بالله عز نصره
 پایید از برای او حکمت شناخت بنده را هرگز یا فوجیت خدا عز و جل را و داد
 من استطاع بالله سبحانه اعجز قهره من صح يقينه
 هرگز بشتی جت بخداوند پاکست او تاوان که اندازد با او هرگز با دست گشت یقین او
 و هد في المرآ من صبر على طول الاذى ابا عن
 بهر گمانی نمود در سینه برون هرگز صبر کند در آذنی و بخت باز نمود از
 صدق الثقی من اكتفى بالتلويح استغنى عن التصريح
 راستی را بهر گمانی نمود هرگز قانع شد بنمودن چهره و چشم از آشکارا کردن
 من كذب سوء الظن با حسنه كان اذا عقل صحيح
 هرگز دروغ داشت بدگمانی را در حق مردم بخیر گمانی گشت او خداوند عقل درست
 و قلب مستريح من صحبه الحياء في قوله ز امله
 و دل آسوده هرگز را داشت شرم در گفتار خود جدایی جسته اند
 الحياء في فعله من احسن مصاحبة الاخوان استدا
 نداشتی در کردار او هرگز نیکو کرد مادی را با برادران پاینده
 منه الوصلة من احسن الي الناس استدام منه
 او را پیوند هرگز نیکوئی کرد با مردم پاینده گشت از او
 المحبة من عامل الناس بالجميل كافوه به من
 دوستی هرگز بکند دوست با مردم نداد از زیاده کرد بفرموده برادران هرگز
 تكبر في ولايته كثر عند عزله ذلته من احوال في
 نیکوین کرد در داری خود بسیار شود در عزلا و خدای او هرگز خفتنی کند در
 ولايته امان عن حمايته من عاقب معتدرا كثرت
 داری خود باز نیاید از ابله خود هرگز عذاب کند عذر او رنده را بسیار شود
 اساتة من جرى في ميدان اسبائه كى به جرمه من
 بزرگوار آید هرگز بکرد در میدان بدی خود پیرو او را نگاه او هرگز

فَقَضَى مَا سَلَفَ مِنَ الْإِحْسَانِ فَهُوَ كَامِلٌ الْحَرِيَّةِ مِنْ
 دلاله دارد ایچ باید که ناپدیدن از سبکی کردن بر او کامل است داناوی هرکس
 عَمِلَ بِالْعَدْلِ حَسَنَ اللَّهِ مُلْكًا مِنْ عَمَلٍ بِالْجَوْرِ عَجَل
 عمل کند بعدل خدا پناه بادشاهی او باشد هرکس عمل کند بستم بنشاید
 اللَّهُ سُبْحَانَهُ هَلَكَةً مِنْ أَحْسَنِ إِلَى رَعِيَّتِهِ لَيْسَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ
 خدا درهلا کردن او هرکس بنکوف کند باریعت خود بنشاید و بکسر خدا
 عَلَيْهِ جَنَاحَ رَحْمَتِهِ وَأَذْخَلَ فِي مَغْفِرَتِهِ مَنْ أَحْبَبَ
 در او بر رحمت خود را و در آرد او را در آمرزش خود هرکس بچسبند
 بِحَسَنِ حَالَتِهِ قَصْرَ عَنْ حَسَنِ حِيلَتِهِ مَنْ كَانَ ذَا
 بخوبی حال خود کوتاهی در حیل او از خوب کردن از این خود هرکس خداوند
 حِفَاطًا وَقَارًا لَمْ يَفِدْ مِنْ حَسَنِ الْإِحَادِ مَنْ هَمَّ أَنْ
 نگه داشتی بحد و وقار نماند از حسی از احاد بر او را هرکس غفلت کند
 يَكْفِي عَلَى مَعْرُوفٍ فَقَدْ كَفَى مَنْ غَضِبَ عَلَى مَنْ
 بخانه دهد بر کسی را محقق که داده باشد جز از او هرکس خشم گیرد بر آنکس که
 لَا يَقْدِرُ عَلَى مَضَرَّةٍ طَالَ حَرْفٌ وَعَدَبَ نَفْسَهُ مَنْ
 توان نباشد بر زبان رساند و دراز کرد آکل او و خوش کرد و شتر او هرکس
 أَصْحَى الشَّرَّ لَغْوِهِ فَقَدْ بَدَأَ نَفْسَهُ مَنْ كَرِهَتْ عَلَيْهِ
 در دل گیرد بدی را از بادهای خود محقق که آغاز کرده باشد بر کسی که او باشد درو
 نَفْسَهُ لَمْ يَهْنَأْ بِالْمَعْصِيَةِ مَنْ حَدَّثَ نَفْسَهُ بِكَاذِبٍ
 نفس خود را نماند با معصیه هرکس سخن از طمع در و کند با نفس خود
 الطَّمَعُ كَذَّبَتْهُ الْعَطَشُ مَنْ سَأَلَ النَّاسَ رَجَحَ
 طمع دروغ گوید با او دهش هرکس بپرسد مردم سودمند
 السَّلَامَةُ مَنْ عَادَى النَّاسَ اسْتَحْمَلَ السَّادَةَ
 سلامت هرکس دشمنی ورزد با مردم ضربه پشیمانی جسد

مَنْ عَادَى

مَنْ تَجَلَّى بِالْإِنصَافِ بَلَغَ مَرَاتِبَ الْأَشْرَافِ مَنْ اقْتَصَحَ
 هرکس انصاف کرد برساند او را برسد پناه او برسد برتران هرکس قناعت ورزد
 بِالْكَهَافِ إِذَا هُوَ إِلَى الْعَفَافِ مَنْ لَبَسَ الْكِبْرَ وَالشَّرَفَ
 با بخت او با بپوشید برساند او را هرکس بپوشد جامه بزرگی و کبر و شرف
 خَلَعَ الْفَضْلَ وَالشَّرَفَ مَنْ يَذَلُّ فِي ذَاتِ اللَّهِ مَالُهُ
 بکشد جامه افتخاری و برتری را هرکس بدهد در رعایای خدا مال خود را
 عَمِلَ لِمَا خَلَفَ مَنْ رَكِبَ مِحْجَةَ الظُّلْمِ كَرِهَتْ آيَاتُهُ
 بنشاید از برای او عوض از مال هرکس در بیدار شد از ستم نشت کرد در کارهای
 مَنْ لَمْ يَنْصِفِ الْمَظْلُومَ مِنَ الظَّالِمِ عَظُمَتْ آثَامُهُ
 هرکس نماند داد مستمرد را از ظلم بزرگ کرد کثرت او
 مَنْ عَامَلَ رَعِيَّتَهُ بِالظُّلْمِ لَزَّالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دَوْلَتُهُ
 هرکس عمل باریعت خود بستم کند هرگز نیست کرداید خدا دولت او را
 وَعَمِلَ بَوَارِهِ وَهَلَكَ مَنْ لَهَجَ قَلْبُهُ بِحُبِّ الدُّنْيَا
 و بنشاید بسوی او برانی و بجای او هرکس بپوشد دنیا بدوستی دنیا
 التَّائِبُ مِنْهَا ثَلَاثٌ هُمْ لَا يَحِبُّهُ وَخَرِصٌ لَا يَتَكَلَّمُ
 باز گیرد از دنیا سرچرخها اندر او دور نشود از او دانی که نماند او را
 وَأَمَّا لَا يَذَرُكَ مَنْ جَارَ مُلْكُهُ تَمَّتِ النَّاسُ هَلَاكًا مَنْ
 و امیدوار که در بیدار او را هرکس ستم کند بادشاهی او آرد و کند برمان بپا او هرکس
 عَقَلَ اغْتِرَابَ نَفْسِهِ وَاسْتَظْهَرَ نَفْسَهُ مَنْ جَهَلَ انْعِمَاءَ
 خود مندرست بنده بگمروند و بپشتی جوید از برای نفس خود هرکس نادان کرد مغرور شود
 بِنَفْسِهِ وَكَانَ يَقْوَمُ شَيْءًا مِنْ أَمْنِهِ مَنْ سَاءَ تَوَكُّلُ
 بنفس خود و باشد در و نانو بدو از وی در و او هرکس بپوشاند از تو
 عَيْنَاكَ وَعَائِلُكَ فِي غَيْبِكَ هُوَ الْعَدُوُّ قَا حَذَرُهُ
 عیب ترا و عیب کند ترا در غیبت تو بر او است دشمن تو از و بخاره کی

مَنْ يَصْرِكْ عَيْبَكَ وَحَفَظَكَ فِي غَيْبِكَ فَهُوَ
 هر کس بنماید تو عیب ترا نگاهداشتی تو کرد بد برفت بر اوست
 الصَّدِّيقُ فَاحْفَظْ مَنْ كَانَ لَكَ مِنْ نَفْسِهِ نِقْطَةً كَانَ
 دوست تو نگاهدار او را هر کس باشد مراد از نفس خود بماند
 عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ حِفْظٌ مَنْ بَدَّلَ لَكَ جَهْدَ عَيْنَيْهِ
 او از جانب خدا نگاهدار هر کس بدهد و در کار کند از بخت و کوشش عینیت خود را
 فَابْدِلْ لَكَ جَهْدَ شُكْرِكَ مَنْ عَدَلَ عَنْ وَاحِدٍ الْمَسَالِكِ
 ببرد و در کار کند از برای او کوشش شکر خود را هر کس عدل کرد از راههای روشن
 سَبَلَ سَبِيلِ الْمَهَالِكِ مَنْ أَحَدَ سِنَانِ الْغَضَبِ
 برود بر راههای تنگ هر کس بترکد بینه خشم خود را
 اللَّهُ سُبْحَانَهُ قُوَى عَلَى اسْتِدْ بَاطِلٍ مَنْ عَزَى
 از برای خدا استوار کرد بر باطل سخت هر کس مغرور شود
 بِالشَّهَوَاتِ أَبَاحَ نَفْسِهِ الْغَوَائِلَ مَنْ كَثُرَتْ نِعَمٌ
 با شهوات باز کرد نفس خود هلاکبار را هر کس بسیار کرد نعمت
 اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَلَيْهِ كَثُرَتْ حَرَاجُ النَّاسِ إِلَيْهِ فَإِنْ
 خدا بر او بسیار کرد طبعهای مردمان به سوی او ببارد
 قَامَ فِيهَا يَمَّا أَوْجَبَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ فَقَدْ عَرَضَ صَهَا
 بایست درین نعمت آنچه واجب کرد خدا بر حق که بدید و بداند نعمت را
 لِلدَّوَامِ وَإِنْ مَنَعَ مَا أَوْجَبَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ فِيهَا
 بایستی و اگر منع کند از آنکه خدا واجب کرد اینها را در آن نعمت
 فَقَدْ عَرَضَ صَهَا لِلدَّوَالِ مَنْ انْتَعَكَ مُؤَمَّلًا فَقَدْ
 محقوق بدید و بداند نعمت نیستی هر کس ساند و بگوید و آید و بگوید محقوق
 أَسْلَفَكَ حَسَنَ الظَّنِّ بِكَ فَلَا خَيْبَ طَنَّهُ مَت
 بخاطر که نایب است از حسن گمانی به تو بر روی هر مکرر آن گمان او را هر کس

الفر

أَنْصَرَّ زَلَّتْ صَغَرَتْ عِنْدَهُ زَلَّ غَيْرُ مَنْ لَمْ يَعْرِفِ الْخَيْرَ
 دید لغزیدن خود را که چنان گذارد زده لغزیدن غیر خود را هر کس شناسد خردا
 مِنَ الشَّرِّ فَهُوَ مِنَ الْبَهَائِمِ مَنْ ضَعُفَ شَيْءٌ فَهُوَ
 از شر بر او از جهل پیاپی است هر کس ناتوان شود از بدی خود بر او
 عَنْ شَيْءٍ غَيْرِهِ أَضْعَفُ مَنْ غَلَبَ عَلَيْهِ غَضَبُهُ وَشَقُّهُ
 از بدی غیر خود ضعیف تر است هر کس غلبه کرد بر خشم او و از بدی او
 فَهُوَ فِي حَيِّزِ الْبَهَائِمِ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ كَانَ لِعَيْنِهِ
 بر او در شمار چهار پیاپی است هر کس شناخت نفس خود را غیر خود را
 أَعْرِفْ مَنْ لَا إِخْوَانَ لَهُ لَا أَهْلَ لَهُ مَنْ لَا صِدِّيقَ لَهُ
 شناسا تر است هر کس باشد برادران او کس ندارد هر کس دوست نیست
 لَا زُخْرَ لَهُ مَنْ لَا دِينَ لَهُ لَا حَاجَةَ لَهُ مَنْ لَا إِيمَانَ لَهُ
 هیچ و بیانی نیست هر کس دین نیست و رستگاری نیست هر کس ایمان نیست
 لَا أَمَانَةَ لَهُ مَنْ وَثِقَ بِأَنْ مَا قَدَّرَ لَهُ لَنْ يَفُوتَهُ
 ادا امانت نیست هر کس اعتماد کند بر آنچه جفت و مقدر شده ادا و فرستاده شود
 اسْتَرَاحَ قَلْبُهُ مَنْ أَصْرَعَ عَلَى ذَنْبِهِ اجْتَرَى عَلَى
 استراحت کرد دل او هر کس بخوابد بر گناه خود دلبری کرد بر
 سَخَطَ رَبِّهِ مَنْ اسْتَغْلَى فِي ضُرُورَةٍ فَقَوَّتهُ ذِي لِكَ
 خشم برورد کار خود هر کس مستغلت شد با بخت ادا و کار نیست وقت کرد اندازد این مشغول
 مَنَفَعَتُهُ مَنْ أَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ قَلَّتْ فِي الدُّنْيَا
 سودمندی او را هر کس بسیار کرد یاد مرگ را کم گشت در دنیا
 وَغَيْبُهُ مَنْ حَفَرَتْ لَهُ لَاحِيَهُ بَرًّا أَوْ قَعَهُ اللَّهُ تَعَالَى
 از غیبت او هر کس بکند از برای برادر خود چاهی بندگان او را خدا
 فِي بَيْتِهِ مَنْ سَأَلَ تَذْبِيحَهُ كَانَ هَلَاكُهُ فِي تَذْبِيحِهِ
 در چاه خود هر کس بپرسد تذبذب او باشد تباهی او در چاه او

مِنَ الْكَثَرِ مَنْ يَكْرَاهُ الْآخِرَةَ قَلْبًا مَعْصِيَتَهُ مِنْ مَلِكٍ
 هر کس بسیار کند یاد آخرت کرده گناهکاری او هر کس خداوندی کند
 شَهْوَةً كَمَلَتْ رَوْقَهُ وَحَسِبَتْ عَاقِبَتَهُ مِنْ كَرَمٍ
 آرزوی خود را تمام باشد جوانمردی او و نیکو کردد آخر کار او هر کس کرامت باشد
 عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهْوَةٌ مِنْ نَاقِشِ الْإِخْوَانِ
 بروی نفس او خوار گردد بروی آرزوی او هر کس سینه بکند بایستادگان خود
 قَلَّ صَدِيقُهُ مِنْ سَاءِ خَلْقٍ قَلَّ صَاحِبُهُ وَرَفِيقُهُ
 کم گردد دوست او هر کس بد باشد خلق او و دل کند او را بد او و همراه او
 مَنْ زَلَّ عَنِ الطَّرِيقِ وَقَعَ فِي حَبْرَةِ الْمَضِيقِ مِنْ
 هر کس بگردد از راه راست بپفتد در مرکب تلخی هر کس
 دَعَاكَ إِلَى الدَّارِ الْبَاقِيَةِ وَأَعَانَكَ عَلَى الْعَمَلِ
 بخواند ترا بسوی خانه پاینده و یاری کند ترا بر عمل
 لَهَا قَوْلُ الصَّادِقِ الشَّفِيقِ مَنْ مَنَعَ الْمَالَ مِنْ
 از برای آخرت بخواست دوست مهربان هر کس مال را از تنگدستی
 يَحْمَدُهُ وَرَثَتُهُ مِنْ لَا يَحْمَدُهُ مَنْ قَضَى حَقَّ مَنْ لَا يَقْضِي
 و ستایند او را و پسران او را از کسی که ستاید او را هر کس بپردازد حق آنی که بپایند
 حَقَّهُ فَقَدْ عَدَهُ مِنْ أَسْخَاغِ الْبَلِّ كَانَتْ طَاعَتُهُ
 حق او را پس بنده سازد او را هر کس محتاج شود بتوبیت باشد فرمانبردار او
 لَكَ بِقَدْرِ حَاجَتِكَ إِلَيْكَ مَنْ أَخَافَكَ لَكَ يَوْمَكَ
 مرزا با اندازه احتیاج تو بتوبیت هر کس بترساند ترا از برای آنکه این سازد ترا
 خَيْرَ لَكَ مِنْ يَوْمِكَ لَكَ خِفَاكَ مِنْ حَاطِ الْبَعْمِ
 بهتر است مرزا از آنکه این سازد ترا از برای آنکه بترساند هر کس بگردد در این نعمت را
 بِالشُّكْرِ حَيْطَ بِالْمَزِيدِ مِنْ سَعْيٍ بِالْمَنِيَةِ حَادِيَهُ الْقَرَبِ
 ببا تشکر هر گاه از برای آنکه بگردد در سستی جگر و یاد او نزدیکی

وَمَقَّةَ الْبَعِيدِ مَنْ سَاحَ نَفْسَهُ فِيمَا حَيْبُ الْعَبِيدِ
 در غم گذارد او را هر کس اسیر کردد در آنچه دوست دارد روح آرد او را
 فِيمَا يَكْرِهُ مَنْ ضَرَبَ يَدَهُ عَلَى فُحْزِهِ عِنْدَ مُصِيبَتِهِ
 در آنچه نشت دارد او را هر کس بزند دست خود را بر دامن خود نزد مآلای
 فَقَدْ أَخْطَأَ آخِرَهُ مَنْ أَسْمَرَ عَيْنَ فِكْرِهِ بَلْغَ كَسْهِ
 محقق تمام کند نزد خود را هر کس بپزد چشم را بپزد بپایان
 هِمَّتِهِ مَنْ بَلَغَ جُحْدَ طَاقَتِهِ بَلَغَ كِبَارَ دَتِهِ
 همت خود هر کس برسد بکوشش توانای خود برسد بپایان خواسته خود
 مَنْ رَاقَ زَنْجِ الدُّنْيَا أَعْقَبَتْ نَاطِقِيهَا مِنْ
 هر کس را بگویند از این دنیا دبی در آید هر دو چشم او را بپسندی هر کس
 حَفَرَ لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ بَيْرًا وَقَعَ فِيهَا مِنْ أَثَمِ نَفْسِهِ
 بکند از برای برادر مؤمنی حوضی در افتد در آنجا هر کس تمام گناهکاری خود را
 مِنْ خَدَاعِ الشَّيْطَانِ مَنْ خَالَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ
 ایمان شد از زبیر شیطان هر کس مخالف نمود با نفس خود تحقیق کرد
 غَلَبَ الشَّيْطَانُ مَنْ أَلَسَ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ لَمْ يَرَحِشْهُ
 غالب آید بر شیطان هر کس خوف نداشت بخواندن قرآن زمانه او را
 مَفَارِقَ الْإِخْوَانِ مَنْ شَكَّى ضَرَّهُ إِلَى غَيْرِ مُؤْمِنٍ
 جدائی بپزدان هر کس شکایت کردد از غم خود بسوی بی ایمانی
 فَكَأَنَّمَا شَكَّى إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ مَنْ شَكَّى ضَرَّهُ إِلَى مُؤْمِنٍ
 بپس چنانست که شکایت کردد از خدا بپس چنانست که شکایت کردد از غم خود بسوی مؤمنی
 فَكَأَنَّمَا شَكَّى إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ مَنْ عَظَّمَ صِعَابَ
 بپس چنانست که شکایت کردد از خدا بپس چنانست که شکایت کردد از غم خود بسوی مؤمنی
 الْمَصَائِبِ انْتَبَلَأَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِكِبَارِهَا مِنْ أَطَاعِ
 گرفتار کردد از خدا او را بپس بپزد بپایان هر کس فرمان برد

نَفْسِهِ فِي شَهْوَتِهَا فَقَدْ اَعَانَهَا عَلَى هَلَكَتِهَا. مَنْ اخَّرَ
 نَفْسَهُ ^{در از روی نفس} ^{عجز کرد} ^{باید کرده نفس را} ^{بمهراد کند نفس} ^{هرگز و این اندازد}
 الْفُرْصَةَ عَنْ وَقْتِهَا فَلْيَكُنْ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قُوَّتِهَا.
 مَنْ تَتَّبَعَ عَوْرَاتِ النَّاسِ كَشَفَ اللَّهُ عَقْرَتَهُ
 مَنْ ^{هرگز پیوسته} ^{عصوات مردم را} ^{خدا اسکار کند} ^{سرفشان او را}
 قَالَتْ طَمَعُهُ خَفَتْ عَلَى نَفْسِهِ مَوْتَهُ مَنْ نَظَلَ
 عَلَى اسْرَارِهِ جَارَهُ انْهَكَتْ اسْتَارُهُ. مَنْ بَحَثَ
 عَنْ اسْرَارِ غَيْرِ اَظْهَرَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ اسْرَارَهُ. مَنْ تَتَّبَعَ
 الْعُيُوبَ حَرَّمَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مَوَدَّاتِ الْقُلُوبِ
 مَنْ رَغِبَ فِي زُخْرُوفِ الدُّنْيَا فَانْهَ الْبَقَاءُ الْمَطْلُوبُ
 مَنْ كَشَفَ حِجَابِ اخِيهِ اَكْشَفَتْ عَوْرَاتِ بَنِيهِ
 مَنْ اَقْتَصَرَ فِي اَكْلِهِ كَثُرَتْ حِجَّتُهُ وَصَلَتْ فِكْرَتُهُ
 مَنْ عَمِيَ عَنْ زَلَمَةِ اسْتَعْظَمَ زَلَمُ غَيْرِهِ. مَنْ تَرَكَ الْعِجَبَ
 وَالتَّوَانِي لَمْ يَنْزِلْ بِهِ مَكْرُوهٌ مَنْ بَلَغَ غَايَةَ مَا حَبَبَ

فَلْيَسْقُوقَ

فَلْيَسْقُوقَ غَايَةَ مَا يَكْرَهُ. مَنْ دَقَّ فِي الدِّينِ نَظَرَ جَلَّ
 يَوْمَ الْعِتَمَةِ خَطَرُهُ. مَنْ سَلَّ سَيْفَ الْعَدُوِّ اِنْ
 سَلَبَ عَنِ السَّالِطَانِ. مَنْ حَرَّمَ السَّابِلَ مَعَ الْقُدْرَةِ
 عَوَّقَ بِالْجُرْمَانِ. مَنْ جَادَ فِي سُلْطَانِهِ عَدِمَ عَوْدَتَهُ
 زَمَانَهُ. مَنْ اسْتَوْحَشَ مِنَ النَّاسِ اَمْرًا بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ
 مَنْ اغْتَنَى بِنَفْسِهِ اسْلَمَتْهُ اِلَى الْمَعَاطِبِ. مَنْ رَجَعَ عَنْ
 نَفْسِهِ ظَهَرَتْ عَلَيْهِ الْغَايِبُ. مَنْ اتَّخَذَ قَوْلَ اللَّهِ
 سُبْحَانَهُ دَلِيلًا هُدِيَ اِلَى الْاَلَى فِيهِ اَقْوَمَ. مَنْ اتَّخَذَ
 طَاعَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ سَبِيلًا فَانْ بِالَّتِي هِيَ اَعْظَمُ
 مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا عَنَّقَ نَفْسَهُ وَارْضَى رَبَّهُ
 مَنْ خَلَا عَنِ الْعَمَلِ قَلْبُهُ رَضِيَ عَنْ رَبِّهِ. مَنْ يَكُنْ
 اللَّهُ خَصْمَ يَدْخُضُ حِجَّتَهُ وَيَكُونُ كَرَحْمًا. مَنْ اسْتَقْبَلَ

در از روی نفس
عجز کرد
باید کرده نفس را
بمهراد کند نفس
هرگز و این اندازد

عَنِ الْكَثِيرِ مَنْ أَتَى عَلَى نَفْسِهِ اسْتَحَقَّ اسْمُ الْفَضِيلَةِ
 از بسیار هر که بر کند بر نفس خود سزاوار شود نام از قوی را
 مَنْ جَلَّ بِمَا لَا يَمْلِكُ بِالْعِزِّ فِي الرِّذَالَةِ مَنْ اتَّقَى اللَّهَ
 هر که بزرگوار شد با آنچه خداوند آن نباشد با عزت در رذیلت هر که از خدا ترس شد
 سُبْحَانَ جَلِّهِ مَنْ كُلِّ هِمٍّ فَرَجًا وَمِنْ صَنِيقٍ
 آنکه بزرگوار شد از هر غمی رهایی و از هر تنگی
 مَخْرَجًا مَنْ صَرَخَ بِإِلَهِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَحَقَّ اللَّهُ أَدَى
 کس که دادی هر که صیحه زد بر بلا خدا بر جان داشت که حق خدا را
 وَعِقَابُهُ أَتَقَى وَتَقَابَهُ رَجَى مَنْ تَبَصَّرَ فِي الْفِطْنَةِ
 و انداخت از بخت و از بخت از بخت هر که بینا شود در ذرری
 تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ مَنْ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ عَرَفَ الْعَبْرَةَ
 ثابت شد از برای او دانستن هر که ثابت کرد مراد حکمت بشناسد پندگیری
 مَنْ عَرَفَ الْعَبْرَةَ فَكَأَنَّمَا عَاشَ فِي الْأَوَّلِينَ مَنْ
 هر که بشناسد پندگیری را بجهانست که در میان مردم پیشینان
 اسْتَسْلَمَ لِلْحَقِّ وَأَطَاعَ الْحَقَّ كَأَنَّمَا كَانَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ مَنْ
 کد نهد حق را و فرمانبرد صاحب حق را ازینکه کاندان باشد هر که
 تَعَمَّقَ لَمْ يَنْبِ الْإِلَاحُ مَنْ كَثُرَ مَرَاهُ بِاطِلَ دَامَ
 بتواند ببرد نمی شکند قدر حق بسوی حق هر که بسیار شود حق او باطل بیاید
 عَنَّا عَنْ الْحَقِّ مَنْ هَالَكَ مَا بَيْنَ يَدَيْهِ تَكْصَرُ عَلَيْهِ عَقْبَتُهُ
 و بجا او از حق هر که بریزد از آنکه در دست اوست باز گردد و باز نماند در دست او
 مَنْ عَمِيَ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ غَرَسَ الشَّكَّ بَيْنَ جَنْبَيْهِ مَنْ
 هر که تاریک شود از آنچه در دست اوست بستاند شک را در هر دو پهلو خود هر که
 غَلَبَتِ الدُّنْيَا عَلَيْهِ عَمِيَ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مَنْ أَصْلَحَ
 غالب شود دنیا بر او کور شود از آنچه میان هر دو دست اوست هر که بسازد

امروا

أَمْرًا حَرِيصًا أَصْلَحَ اللَّهُ لَهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ مَنْ عَمِدَ دُنْيَاهُ أَفْسَدَ
 کار را حریص خود را اصلاح خدا مراد کار دنیای خود را هر که عمارت کند دنیای خود را
 دِينَهُ وَأَخْرَبَ آخِرَهُ مَنْ قَاتَلَ جَهْلَهُ بَعَلَ قَارِبًا
 دین خود را و خراب سازد آخره خود را هر که جنگ کرد با نادانی خود بپای خود رسید
 الْحِطُّ الْأَسْعَدُ مَنْ ضَمَّهِ الْأَقْرَبُ أَيْحَ الْآبَعَدُ
 بخش سعادت مند هر که ضایع شود از نزدیک شود دور شود مراد دوری
 مَنْ عَامَلَ النَّاسَ بِالْمَسَاحَةِ اسْمَتُ بَصِيحَتِهِمْ مَنْ
 هر که دینداری کند با مردم بجا نرزد بهر که کرد نه گفتن ایشان هر که
 رَضِيَ مِنَ النَّاسِ بِالْمَسَالِمَةِ سَلِمَ مِنْ غَوَايِلِهِمْ مَنْ
 راضی از مردم باشتی مصلحت نماید از تنبای ایشان هر که
 اسْتَقَمَ مِنَ الْخَبَائِثِ أَبْطَلَ فَضْلَهُ فِي الدُّنْيَا وَقَاتَلَ ثَوَابَ
 کینه خوار شد از کجاده کار باطل کرد اند از کشتن خود را در دنیا و قوت شود از او ثواب
 الْآخِرَةِ مَنْ اتَّخَذَ طَاعَةَ اللَّهِ بِصَاعَةً اتَّتَهُ الْأَرْبَاحُ
 آخرت هر که بیکد فرمانبرداری خدا سرمایه برسد باو سودها
 مِنْ غَيْرِ تِجَارَةٍ مَنْ أَنْكَرَ عَيُوبَ النَّاسِ وَرَضِيَ بِالنَّفْسِ
 از غیر بازرگانی هر که دانست عیوب مردم و پسندانا از برای خود
 فَذَلِكَ الْأَحْمَقُ مَنْ أَرَى عَلَى غَيْرِهِ مَآيَا يَتَّبِعُهُ فَذَلِكَ
 پس اوست نادان هر که سوزش کند غیر خود را آنچه با او میرسد سزاوست
 الْأَخْرَقُ مَنْ اقْتَصَرَ عَلَى الْكَفَافِ تَعَجَّلَ الزَّاحَةُ وَ
 کدل هر که قانع شود بآنچه او را پسنداند بشاید بسوی آسایش
 تَبَوَّأَ حِفْظَ الدَّاعَةِ مَنْ أَحَبَّ رَفْعَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
 بجای دهد از خود خواه شود با هر که دوست دارد بلندی دنیا و آخرت را
 فَلْيَمُقَّتْ فِي الدُّنْيَا الرَّفْعَةَ مَنْ تَذَلَّلَ لِابْنَاءِ الدُّنْيَا
 بایکد دشمن دارد در دنیا بلندی را هر که خوار شود از برای اهل دنیا

عَشَّ النَّاسُ فِي دِينِهِمْ فَإِنَّهُ مُعَايِدٌ لِلَّهِ سَجَانَهُ وَلِوَسْوَعِهِ
 مردم را بد سازد دودین داری بحقیق که او سرگز است با خدا دودین داری
 مَنْ أَطَالَ الْحَدِيثَ فِيمَا لَا يَنْبَغِي فَقَدْ عَرَّضَ نَفْسَهُ
 هر کس دراز کند سخن را در آنچه مستلزم نیست عین با نداد نفس خود را
 لِلْمَلَاةِ مَنْ زَاغَ سَارَتْ عِنْدَهُ الْحَسَنَةُ وَحَبِلَتْ
 از برای سرزدن هر کس از خود بگردد بد نماید نزد او نیکویی و نیکو نماید
 عِنْدَهُ السَّيِّئَةُ وَسَكَرَ سَكَرَ الصَّلَاةُ مَنْ اعْتَذَرَ بِغَيْرِ
 نزد او بدی و مست شود مستی کراهی هر کس عذر آورد ببی
 ذَنْبٍ أَوْ جَبَلَ عَلَى نَفْسِهِ الذَّنْبَ مَنْ طَلَبَ مِنَ الدُّنْيَا
 گناهی و اجبر کند بر نفس خود گناه را هر کس بجوید از دنیا
 شَيْئًا فَإِنَّهُ مِنَ الْآخِرَةِ أَكْثَرُ مَا طَلَبَ مَنْ سَكَنَ قَلْبَهُ
 چیزی از دست دهد از آخرت بیشتر آنچه بخواهد هر کس اطمینان دهد ملاقات
 الْعِلْمَ بِاللَّهِ سَجَانَهُ سَكَنَهُ عَنْ خَلْقِ اللَّهِ مَنْ أَحَبَّ
 دانش با خدا اطمینان بخدا او را از خلق خدا هر کس دوست دارد
 أَنْ يَكْمَلَ إِيْمَانَهُ فَلْيَكُنْ حُبُّهُ لِلَّهِ وَبُغْضُهُ لِلَّهِ وَرِضَاةُ
 از آنکه کامل گردد ایمان او باید که باشد دوستی او با خدا و دشمنی او با خدا و خوشنود
 لِلَّهِ وَخُطْرُ اللَّهِ مَنْ جَعَلَ الْحَمْدَ خِتَامَ التَّعْمِيقِ جَعَلَهُ اللَّهُ
 بخدا و خطره خدا را هر کس بگرداند ستایش را ختام بگرداند خدا را
 سَجَانَهُ مِفْتَاحَ الْمَزِيدِ مَنْ جَعَلَ الْحَقَّ مَطْلَبَهُ لَا يَزِيدُ
 کسب بخدا مفتاح افزونی هر کس بگرداند حق را حاشیه خود نوم گردد
 لَهُ الشَّدُّ وَقَرَبٌ عَلَيْهِ الْبَعِيدُ مَنْ طَلَبَ خِدْمَةَ السُّلْطَانِ
 مله شد و محنت و نزدیک گردد نزد هر کس بجوید خدمت پادشاه را
 بغير ادب خرج من السَّلامَةِ إِلَى الْعَطَبِ مَنْ طَلَبَ
 بی سرمایه ادب بیرون آید از راه سلامت بسوی هلاک هر کس بجوید

وَلَا يَزِيدُ

الدنيا

الدُّنْيَا بِعَمَلِ الْآخِرَةِ كَانَ أَبْعَدَ مَا طَلَبَ مَنْ كَانَتْ
 دنیا بکار آخرت باشد دور بود آنچه طلب نماید هر کس خواهد
 الْآخِرَةَ هِمَّتَهُ بَالِغَ مِنَ الْخَيْرِ غَايَةِ أَمْنِيَّتِهِ مَنْ أَكْثَرَ
 آخرت باشد ببرد از خیر بیان اندوی خود هر کس بسیار کرد
 أَكَلَهُ قَلَّتْ حَاجَتُهُ وَتَقَلَّتْ عَلَى نَفْسِهِ عَنْ مَوَاهِبِ الدُّنْيَا
 خوردش او کم کرد تنگتر شد بر نفس او و بر نفس او از موهب دنیا
 مَوْنَتُهُ مَنْ سَخَتْ نَفْسُهُ عَنْ مَوَاهِبِ الدُّنْيَا فَقَدْ
 بار او هر کس بر کند بر نفس خود از غششه دنیا عین خود
 اسْتَكْمَلَ الْعَمَلِ مَنْ أَحْسَنَ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهِ فَقَدْ
 کامل کرد عین هر کس نیکو کرد بسوی کسی بدی کرد با او تحقیر
 أَخَذَ جَوَامِعَ الْفَضْلِ مَنْ أَحَبَّ فَوْزَ الْآخِرَةِ فَعَلِيهِ
 گرفت برای خود هر کس دوست دارد فزونی آخرت بداد
 بِالْتَّقْوَى مَنْ أَحَبَّ نَيْلَ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى فَلْيَغْلِبْ
 به تقوی هر کس دوست داشت رسیدن درجای بلندی با برتری
 الْهَوَى مَنْ مَلَكَ مِنَ الدُّنْيَا شَيْءٌ فَإِنَّهُ مِنَ الْآخِرَةِ
 آرزو هر کس خداوند چیزی شود از دنیا جزای از آخرت
 أَكْثَرَ مَا مَلَكَ مَنْ تَرَكَ لِلَّهِ سَجَانَهُ شَيْئًا عَوَضَهُ اللَّهُ
 بیشتر از آنکه ملکه هر کس نداشت برای خدا چیزی را عوض آن دهد خدا
 خَيْرًا مِمَّا تَرَكَ مَنْ أَصْغَفَ الْحَقَّ وَخَذَلَ أَهْلَهُ
 بهتر از آنکه گذاشته هر کس در غفلت حق را و خوار کرد اندر حق را او را
 الْبَاطِلَ وَقَتْلَهُ مَنْ قَصَرَ فِي أَيَّامٍ قَبْلَ حُصُولِ أَجَلِهِ
 باطل و بکشد او را هر کس خود را بکشد در روزگار پیش از حاضر آمدن اجله
 فَقَدْ خَسِرَ عَمْرَهُ وَأَضَرَّ أَجَلَهُ مَنْ اسْتَعَانَ بِدَوَى الْإِلَهَاءِ
 حقیق که زیان کند عمر خود را و زیان رساند با مرگ او هر کس یاری طلبد بخداوندان خد

سَبِيلَ الرِّشَادِ، مَنْ اسْتَشَارَ ذَوِي النُّهَى وَالْإِلَهَاءِ
 بَرَدِ رَدَّاهِ رَاسْتِیِ مَرُکِ یادی طلبید مستور کند بخداوندان خودها
 قَانَ بِالْجُرمِ وَالسَّدادِ، مَنْ فِي سُلْطَانِهِ وَكَثْرَ عَدَاوَتِهِ
 بَرَسَدِ بَاکاهی وَرَاسْتِیِ وَاسْتَوادی مَرُکِ در بادشاهی خود و بسیار کند دشمنی خود را
 هَدَمَ اللَّهُ سَجَانَهُ بَنِيَانَهُ وَهَدَّارَكَانَهُ، مَنْ عَدَلَ رَبِّهِ
 دِرَادِکِ خدای تعالی و بیکند که کانی او را و بشکند که شاهی او را مَرُکِ عدل کرد در
 سُلْطَانِهِ وَبَدَلَ إِحْسَانَهُ أَعْلَى اللَّهِ شَانَهُ وَأَعْرَأَ عَوَانَهُ
 بادشاهی خود و بدهد بیکونی خود را بلند کرد اند و عزا کرد اند واری کند کار او را
 مَنْ أَكْثَرَ مَدَارِسَةَ الْعِلْمِ لَمْ يَنْسَ مَا عَلَّمَ وَاسْتَفَادَ مَا لَمْ يَنْسَ
 مَرُکِ بسیار کند از مدرسه علم را مَرُکِ فراموش نکند از آنکه فرا گرفته و یاد کند از آنکه یاد گرفته
 مَنْ أَكْثَرَ الْفِكْرَ فِيمَا نَعَلَ اتَّقَنَ عِلْمَهُ وَفَقَهُ مَا
 مَرُکِ بسیار اندیشه کند در آنچه آموخته است استوار گردد علم او و دریابد از آنکه
 لَمْ يَكُنْ يَفْقَهُ، مَنْ عَقَلَ يَقْظًا مِنْ عَقْلِهِ وَتَاهَبَ لِرَحْمَتِهِ
 ندانسته و در نیافتن مَرُکِ خود منداشد بهادر شود از بخود خود و آماده کرد از برای خود
 وَعَمَرَ دَارَ قَامَتِهِ، مَنْ خَشَعَ لِعِظْمَةِ اللَّهِ سَجَانَهُ ذَلَّتْ
 نابالغ کرد اند خانه آخرت را مَرُکِ بزرگوار شد نزد پروردگار خدا و خوار شود
 لَهُ الرُّقَابُ، وَمَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ تَهَلَّتْ لَهُ الصَّعَابُ
 نَزْدِ او که دشواری کند دشواری مَرُکِ توکل کند بر خدا آسان شود بر او دشواریها
 مَنْ اخْتَذَ اخْتَارًا مِنْ غَيْرِ اخْتِبَارِ الْحِجَاهِ الْأَصْطِفَارِ إِلَى
 مَرُکِ بیکرد برادری بخواند خبر از شود از ظلال و بجاورد کرد اند او را بجاوردی
 مِنْ أَفْقَى الْأَشْرَارِ، مَنْ اخْتَذَ اخْتِبَادَ حَسَنِ الْإِخْتِبَارِ
 بهمراهی بدان مَرُکِ بیکرد بهد از حسن خبر آری صلاح او را
 دَامَتْ صَحْبَتُهُ وَتَاكَّدَتْ مَوْدَّتُهُ، مَنْ لَمْ يَتَقَدَّمْ
 باید همراه او و استوار گردد دوستی او مَرُکِ پیش ندارد در

افشار

اختیار الإخوان الاختیار دفعه الاعتزاز الى صحبة
 قد نزدیکان جمله کتب از حال ایشان بپردازد
 الاشرار من صبر نفسه وقر و بالتواب طفر
 میدان هرگز مبرکند بر نفسرا بزرگو و کز اندک و بتواب دست نیابد
 و لله سبحانه ضاع و ثوابه باع من و تح نفسه على
 ضایع گردانید باشد و ثواب خدا فروخته هرگز سود نرزد کند نفس خود را
 العیوب از تدعت عن كثرة الذنوب من حاسب
 عیبها یاد کرد از گناه بسیار هرگز بشمارد
 نفسه و قف على عیوب و احاط بذنوب فاستقال
 نفس خردا گناه شود بر عیبهای نفس و فراموشد بگناهان نفس خرد بر اندازد
 الذنوب و اصل العیوب من شاق و عرت علیه
 و ببارد عیبها هرگز سختگیر نکند درشت شود برو
 طرق و اغسل علیه امره و ضاق علیه مخرج من
 راههای گداو و نادر و اشود برو کار او و تنگ کرد برو برون شد از عید و کار او
 رفق بمصاحبه فقه و من اعتف به اخرج ففارق
 نرمی کند بیا یار خود عواهی کند یار با او و درستی کند بیا یار خود فکند سازد او را
 من کثر من احد لم یخل من حقد علیه و مستحق به
 هرگز با بسیار شود مزاح او غلی نباشد از بددند و بداند از دشمنی و سبک ساختن او را
 من لم یعظ بالناس و عظ الله الناس به من
 هرگز بپذیرد بحرم خدا بپند دهد مردم را با او هرگز
 طاع الله سبحانه لم یضه من اسخط من الناس
 فرمان برد خدا را انکس که خشم کند برو از مردم آن
 من رضى بقسم الله سبحانه لم یحزن على ما فات
 هرگز راضی نشود بچشمه خدا اندوه نکشد بر آنچه از او فوت شود

اطلاع من جریع و فتنه عذاب و امر الله خانم
فرمانده ای هر که داری کند بر غیر خود را بعبادت که باشد
معه و باشد

مَنْ أَيْقَنَ بِالْقَدَرِ لَمْ يَكُنْ تَبْمَانَاةً مَزَعَتْ الدُّنْيَا
 هر کس باور دارد قدر را اندوهرکین نشود بآنچه رسد با او هر کس بشناسد دنیا را
 لَمْ يَحْزَنْ عَلَى مَا أَصَابَهُ مِنْ رَحَى بِالْقَدَرِ لَمْ يَكُنْ
 غم نخورد بر آنچه رسد با او هر کس راضی شود بقدر عین مشاهده را
 الْحَذَرُ مَنْ لَمْ يَتَعَلَّمْ فِي الصِّغَرِ لَمْ يَتَقَدَّمْ فِي
 کاهه گیری هر کس نیاموزد در کودکی نمیتواند در
 الْكِبَرِ مَنْ فَهِمَ مَوَاعِظَ الزَّمَانِ لَمْ يَسْكُنِ إِلَى حَسَنِ
 بزرگی هر کس دریابد موعظای روزگار آرام نگردد تا آخر عمر کافی
 الظَّنَّ بِالْأَيَّامِ مَنْ عَرَفَ خِدَاعَ الدُّنْيَا لَمْ يَغْتَرَّ
 بارود کار هر کس بشناسد فرمایای دنیا را مغرور نشود
 مِنْهَا تَحَالَاتِ الْأَحْلَامِ مَنْ رَضِيَ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ
 از دنیا بخوابد و خیالهای بآورد هر کس خشنود شود بآنچه دود داده خدا
 لَمْ يَحْزَنْ عَلَى مَا فِي يَدَيْهِمْ مَنْ ضَعُفَ عَنْ حِفْظِ
 اندوه نکشد بر آنچه در دستهای او باشد هر کس ناتوان گردد از نگاهداشتن
 سِرِّهِ لَمْ يَقُولْ سِرِّهِمْ مَنْ عَرَفَ الْآيَاتِ لَمْ يَقْضِ
 مخوفد توانای حفظ از دنیا هر کس بشناسد دور کار را غافل نشود
 عَنْ الْإِسْتِعْدَادِ مَنْ اسْتَصْلَحَ الْأَصْدَادَ بَلَغَ الْمَرَادَ مَنْ
 از آماده شدن هر کس استیجید باد شمتان برسد بر مراد هر کس
 عَدِمَ الْقَمْعَ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى لَمْ يَنْتَفِعْ بِوَعْدِ وَعَظِ
 کم گرداند عیال از خود را که از خداست سود نگیرد بپند بید کو
 مَنْ كَانَ لَمْ يَنْفُسِهِ زَا جُرْكَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَ
 هر کس باشد از نفس خود منع کننده باشد بدو از خدا
 حَافِظًا مَنْ تَعَرَّضَ لِلْبَاسِ الْقَوَى لَمْ يُشْتَرِ شَيْئًا
 نگهانی هر کس بپوشد از پوشش بهر کاری پوشیده نشود بجیزی

مناسب

وَمَنْ أَحْبَبَ لِرَأْسِهِ فَلْيُؤْتِ
 و هر کس دوست دارد سرش را باید که بخرد

مِنْ أَسْبَابِ الدُّنْيَا مَنْ أَحْبَبَ السَّلَامَةَ فَلْيُؤْتِ الْفَقْرَ
 از اسباب دنیا هر کس دوست دارد سلامت را باید که بخرد فقر
 الزَّهْدُ فِي الدُّنْيَا مَنْ عَمِلَ بِطَاعَةِ اللَّهِ سَجَّانَهُ لَمْ يَنْهَ
 بزمی گزینی در دنیا هر کس عمل کند بفرمان پروردگار فقر نشود
 غَمٌّ وَلَمْ يَغْلِبْهُ خَصَمٌ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ انْتَهَى
 غمی و غالب نشود بر او دشمنی هر کس بشناسد نفس خود را تحقیق که برسد
 إِلَى غَايَةِ كُلِّ مَعْرِفَةٍ وَعَالِمٌ مَنْ غَلَبَ عَلَيْهِ سَوَاءُ الظَّنِّ
 بیابان هر شناسنی و هر دانشی و هر کس غالب شود بر او بد گمانی
 لَمْ يَتْرِكْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلِيلٍ صُلْحًا مَنْ مَلَكَ الْهَوَى
 نماند میان او و میان برادر یا دوستی هر کس را خداوند کند از خود
 لَمْ يَقْضِ مِنْ نَصُوحٍ نَصْحًا مَنْ عَجَزَ عَنْ أَعْمَالِهِ أَدْبَرَ
 قبول کند از پند کو بندی هر کس عاجز شود از کارهای خود باز گردد
 فِي أَحْوَالِهِ مَنْ أَقْلَعَ غَيْرَ اللَّهِ سَجَّانَهُ الْكَذِبَ أَمَالَهُ
 در کارهای خود هر کس از خود کند غیر خدا را بدو غم خورد
 مَنْ عَرَفَ اللَّهَ سَجَّانَهُ لَمْ يَشَقَّ أَبَدًا مَنْ لَمْ يَحْقُقْ أَهْلًا
 هر کس بشناسد خدا را بد بخت نشود هرگز هر کس نتواند از کسی
 أَبَدًا مَنْ لَزِمَ الْمَشَاوَرَةَ لَمْ يَعْدِمْ عِنْدَ الصَّوَابِ
 از راه هر کس پیوندد با مشورده کم نکند نزد راست آمدن
 مَا دَخَاوَعِيَدَ الْخَطَاءِ عَاذِرًا مَنْ أَتَى رَحَى رَبِّهِ
 نشاید را و نزد خطا عذر کورا هر کس برکزیند خشنودی پروردگار
 قَادِرٌ فَلْيَتَكَلَّمْ بِكَلِمَةٍ عَدْلٍ عِنْدَ سُلْطَانٍ حَبِيبٍ
 توانا را باید که بگوید سخن عدل نزد پادشاه سمعکار
 مَنْ لَمْ يَجَازِ الْأَسَاةَ بِالْإِحْسَانِ فَلَيْسَ مِنَ الْكِرَامِ
 هر کس خوار نگردد بدی را به نیکی او نباشد از اهل کرام

لَمْ يَحْزَنْ
 هرگز نشود

مَنْ لَمْ يَحْسِنِ الْعُقُوفَاءَ سَاءَ بِالْإِنْتِقَامِ. مَنْ لَمْ يَرْصِدْ
 هرگز نیکو از نگاه در نگردد بدی کند بکینه خدای هرگز راضی نشود
 بِالْقَضَاءِ دَخَلَ الْكَفَرِ دِينَهُ. مَنْ لَمْ يُوَفِّقْ بِالْحَزَاءِ
 در باید کفر در دین او هرگز توفیق نیابد بحزن و غم
 أَفْسَدَ الشَّكَّ نَفْسَهُ. مَنْ لَمْ يَسْتَعِنْ بِاللَّهِ عَنِ الدُّنْيَا
 تباه کرد اندک مثل فقر او هرگز بی نیاز گردد بخدا از دنیا
 فَلَا دِينَ لَهُ. مَنْ لَمْ يُوَفِّرْ لَاحِزَةً عَلَى الدُّنْيَا فَلَا عَقْلَ
 دین نیست در او هرگز بر نگزیند آخرت را بدین دنیا خدمت نیست
 لَهُ. مَنْ لَمْ يُوَكِّدْ قَدِيمَ حِدِيثِهِ شَانَ سَلَفِهِ وَخَانَ
 ماورا هرگز استوار نگردد اندک نیکو و همت را بپدر عینا کرد و نیکو نگذاشته او
 خَلْفَهُ. مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ لَفْظُهُ وَمَنْ كَثُرَ هَوَاهُ
 نیکو نگذاشته او هرگز بسیار شود گفتار او بسیار شود پیرو او و هرگز را بسیار کرد مزاج او
 كَثُرَ خَوْفُهُ. مَنْ لَمْ يَرْحَمْ النَّاسَ هَبَّ اللَّهُ تَعَالَى
 بسیار کرد بافتن او بر پا هرگز رحم نکند بر مردم منع کند خدا از او
 رَحْمَتَهُ. مَنْ لَمْ يَنْصِفِ الْمَظْلُومَ مِنَ الظَّالِمِ سَلَبَهُ
 رحمت خود را هرگز داد نهد ستم بر او از ستمکار برباید
 اللَّهُ تَعَالَى قَدَرَتَهُ. مَنْ لَمْ يَكْتَسِبْ بِالْعِلْمِ مَا لَا يَكْتَسِبُ
 خدا از او توانا او را هرگز بدست نیارد بعلم مال بداند
 بِحِجَالِهِ. مَنْ لَمْ يَعْمَلْ بِالْعِلْمِ كَانَ حُجَّةً عَلَيْهِ وَقَالًا
 بان دلیلی بر او هرگز کار نکند بعلم باشد بهانه برو و گرفتار او
 مَنْ لَمْ يَكُنْ لِسُخَاوٍ وَلَا حَيَاءٍ فَلَمْ يَمُتْ خَيْرٌ مِنَ الْحَيَاةِ
 و هرگز که او را نباشد در سخاوت و حیاء مردن بهتر است او را از زندگی
 مَنْ لَمْ يَكُنْ هَمُّهُ مَا عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَ لَمُ يَدْرِكْ مَسْنَاهُ
 هرگز که نباشد قصد و تقوا آنچه نزد خدا اخلاص است در نیابد آرزوهای خود را

مَنْ لَمْ يَكُنْ

مَنْ لَمْ يَصْبِرْ عَلَى مَضَى التَّعْلِيمِ بَقِيَ فِي ذُلِّ الْجَهْلِ
 هرگز صبر نکند بر مودش آموزگاری بماند در خوارگی نادانی
 مَنْ لَمْ يَهْدِ بِنَفْسِهِ لَمْ يَنْتَفِعْ بِالْعَقْلِ. مَنْ لَمْ يَقْبَلْ
 هرگز بآیند نگرداند نفس خود را سود نکند بهر هرگز قبول نکند
 الثُّقُوبَ عَطِيتْ خَطِيئَتَهُ. مَنْ لَمْ تَسْكُنِ الرَّحْمَةَ قَلْبَهُ
 توبه را بدست داد گناه او هرگز آرام نبخشد رحمت خدا را
 قُلْ لِمَا قَالَهُ عِنْدَ حَاجَتِهِ. مَنْ لَمْ تَعْرِفْ الْكُرْمَ مِنْ
 اندک رسد رحمت خدا او نزد حاجتمند او هرگز که کم در
 طَبْعِهِ وَلَا تَرْحَمَهُ. مَنْ لَمْ يَرْحَمْ مِنْ صَدِيقِهِ إِلَّا بِإِثَارِهِ
 طبیعت او نبینی بر رحم مکن هرگز خشنود نکرد بپدر دوست خود بپدر او
 عَلَى نَفْسِهِ دَامَ سَخَطُهُ. مَنْ كَانَتْ صَحْبَتُهُ فِي اللَّهِ سَجَاةً
 بر نفس خود بپاید خشم او هرگز را باشد همیشه او در رضای خدا
 كَانَتْ صَحْبَتُهُ كَرِيمَةً وَمَقْدَرُهُ مُسْتَقِيمَةً. مَنْ لَمْ يَكُنْ
 باشد همیشه او گرامی و دوستی او راست و پایدار هرگز نباشد
 مَقْدَرُهُ تَرَبُّبًا فِي اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَاحْذَرَهُ فَإِنَّ مَقْدَرَهُ لَسِيمَةٌ
 دوستی او در رضای خدا گذارد کرد از او بدوستی دوستی او پست است
 وَصَحْبَتُهُ مَسْقُوفَةٌ. مَنْ تَلَا اللَّهُ سُبْحَانَ سَلَامٌ وَمِنْ حَارِبَةٍ
 و همیشه او سفوت هرگز استی کند با خدا بسلامت داد او را و بدو حاربه
 حَرَبَةٍ. مَنْ لَمْ يَكُنْ أَفْضَلَ خِلَالِ أَدَبِهِ كَانَ أَهْوَنَ
 خدا را بکنند با او هرگز را نباشد از او توبه ادب او باشد پست ترین
 أَخْوَالَ عَطِيَّةٍ. مَنْ لَمْ يَحِطِ النِّعَمَ بِالشُّكْرِ لَهَا فَقَدْ عَرَضَهَا
 خاها را و هلاک او هرگز فراموش کرد نعمت را بشکر نکرد بچین کرد بر او
 لَذْوِهَا. مَنْ لَمْ يَحْمِلْ مَوْنَةَ النَّاسِ فَقَدْ أَهْلَقَهُ
 نعمت را بپستی هرگز بر نگردد گرامی مردم را حقیق کرد از او خوار کرد

لَا تَقَالِهَا، مَنْ يَحْتَمِلُ مِنَ الْمَكَالِدِ قَبْلَ وَفَوْعِهَا لَمْ يَنْفَعِ
 هر کس بپاید کرده از کیدها بشمارد و آتش کیدها سود بخشد
 لَا تَسْتَعِزَّ عِنْدَ هَجُومِهَا، مَنْ اسْتَعَانَ بَعْدَ وَهٍ عَلَى حَاجَتِهِ
 بپیشانی نزد ابوی کرد کیدها هر کس راوی جوید بدشمن خود بجاخت خود
 زَادَ دَعْدَ امْنِهَا، مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ سَجَانَهُ أَضَارَتْ
 زیاده شود و دیوار آخرت هر کس توکل کرد بر خدا دور شد کرد
 الشَّهَابَاتِ وَكَفَى الْمُؤَنَاتِ وَأَمِنَ الشَّيَاطِ، مَنْ
 مرورا چرخهای پوشیده و بپاید در ایستهای او و امن کرد از رنجها هر کس
 لَمْ يَتَقَدَّمْ إِخْلَاصَ النِّيَّةِ فِي الطَّاعَاتِ لَمْ يَظْفَرْ
 پیش نرود پاکیزگی نیت را در طاعتها ظفر نیابد
 بِالْمَثُوبَاتِ، مَنْ لَمْ يَصْبِرْ عَلَى كَذِبٍ صَبَرَ عَلَى الْإِفْلَاسِ
 بر نواها هر کس صبر نکند بر دروغ و کشتن خود باید که صبر کند بر مفقود
 مَنْ لَمْ يَنْتَفِعْ بِالنَّاسِ، مَنْ لَمْ يَتَضَعْ عِنْدَ نَفْسِهِ لَمْ
 هر کس سود نکند بفر خود مردم هر کس بفر خود نزد خود
 يَنْتَفِعْ عِنْدَ غَيْرِهِ، مَنْ لَمْ يَضِلْ نَفْسَهُ لَمْ يَضِلْ غَيْرَهُ
 بپند نکند نزد غیر خود هر کس گم نشود نفس خود گم نشود غیر خود
 مَنْ لَمْ يَسْتَظْهِرْ بِالْيَقْظَةِ لَمْ يَنْتَفِعْ بِالْحَفْظَةِ، مَنْ
 هر کس بپشتوی نشود بپیداری سود نبرد به نگهبانان هر کس
 لَمْ يَكُنْ أَمْلَكَ شَيْءٍ بِعَقْلِهِ لَمْ يَنْتَفِعْ بِمَوْعِظَةٍ، مَنْ
 نباشد خداوند تر چیزی بر او عقل او باشد سود نکند به بپنداری هر کس
 لَمْ يَوْقِنْ قَلْبَهُ لَمْ يَطْعَمْ عَمَلُهُ، مَنْ لَمْ يَمْلِكِ الْآخِرَةَ لَمْ
 دانستد انکار کرد دل او زمان او نبود عمل او هر کس کاندکد از برای آخرت
 يَنْتَلِ أَمَلَهُ، مَنْ لَمْ يَمْلِكِ شَهْوَتَهُ لَمْ يَمْلِكْ عَمَلَهُ
 نرسد با تدوی خود هر کس که خداوندی از وی خورد نکند خداوند عمل نشود

لَمْ يَنْتَفِعْ
 سود نکند

مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْإِحْسَانَ لَمْ يَعُدْ إِلَّا الْخِرْمَانَ، مَنْ لَمْ
 هر کس شکر نیکو کردن نکند باز نکرد و پاو مکر تو میدی هر کس
 يَصْدُقَ اللَّهَ سَجَانَهُ خَوْفَهُ لَمْ يَنْتَلِ أَمَانَ
 راست نیارد از خدا ترس خود را نرسد از خدا پاو دستکاری
 مَنْ لَمْ يَحْمِلْ قَبْلًا لَمْ يَسْمَعْ جَمِيلًا، مَنْ لَمْ يَدْرِ شَهْوَتَهُ
 هر کس نیکو نکند نیکو نشود هر کس نداند شهوة خود
 بِاللَّيْلِ لَمْ يَزَلْ عَلِيلًا، مَنْ لَمْ يَضِلْ عَلَى اخْتِيَارِ
 بپوشد شهوة همیشه بیمار باشد هر کس گم نشود بر نیتش
 اللَّهَ سَجَانَهُ لَمْ يَضِلْ اخْتِيَارَهُ لِنَفْسِهِ، مَنْ لَمْ يَضِلْ
 خدا نکند گم نشود نیتش بر خود از برای نفس خود هر کس گم نشود
 عَلَى آدَبِ اللَّهِ سَجَانَهُ لَمْ يَضِلْ عَلَى آدَبِ نَفْسِهِ
 ادب خدا نکند ادب نفس خود نباشد
 مَنْ لَمْ يَكُنْ لِعَقْلِ يَزِينَهُ لَمْ يَنْتَلِ، مَنْ لَمْ يَصْحَبْ
 هر کس نباشد مرورا خردی که تبارد او را راست نباشد هر کس همراه نکند
 الْإِخْلَاصَ عَمَلَهُ لَمْ يَقْبَلْ، مَنْ لَمْ يَضِفْ مَنَّهُ حَافِوَهُ
 اخلاص او با عمل خود مقبول نگیرد هر کس داد و استاند از او شرم او
 لَمْ يَضِفْ مَنَّهُ دِينَهُ، مَنْ لَمْ يَخْلُقْ لَمْ يَنْتَفِعْ بِقَرِينَتِهِ
 نشانداده ترا از او قریب او هر کس خدای خود بخشد با او همیشگی او
 مَنْ لَمْ يَكُنْ لِمَنْ دُونَهُ لَمْ يَنْتَلِ حَاجَتَهُ، مَنْ لَمْ يَدْرِ ابَ
 هر کس نباشد از برای کتو از خودش نرسد بجاخت خود هر کس مدد نکند
 مَنْ فَوْقَهُ لَمْ يَدْرِكْ بَعِيَّتَهُ، مَنْ لَمْ يَعْرِفْ مَضَرَّةَ
 بالکس که بر تراز دست در نیابد از وی خود را هر کس نشناسد مضرت
 الشَّيْءِ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْإِمْتِنَاعِ مَنَّهُ، مَنْ لَمْ يَنْفَعِ الْخَيْرُ
 چیزی را توانا نباشد بر منع نفس خود از آن هر کس نشاند سود نیکو

بِحَسَنِ
 نیکو نباشد

لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْعَمَلِ بِهِ مَنْ لَمْ يُعِنَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَلَى
توانا نشود بر کردن خیر هر کس را یاری نکند خدا

نَفْسِهِ لَمْ يَنْتَفِعْ بِمَوْعِظَةٍ وَاعِظَةٍ مَنْ لَمْ يُعْتَبِرْ بِغَيْرِ الدُّنْيَا
نفس او سود نکند سود نکند به بند به نکوی هر کس به بند نکند به غیر دنیا

وَصَوْفِهَا لَمْ يَجْعَلْ فِيهِ الْمَوَاعِظَ مَنْ ظَفَرَ بِالدُّنْيَا
و کد نهاده او از نگرفت در او بستم هر کس دست یابد بر دنیا

نُصِيبَ وَمَنْ فَاتَتْهُ تَعِبَ مَنْ حَارِبَ النَّاسَ حَرْبَ
بر یابد و هر کس دست یابد بر دنیا به کشد هر کس جهاد کند با مردم آن جنگیده

وَمَنْ أَمَرَ السَّلْبَ سَلَبَ مَنْ خَافَ اللَّهَ سَجَانًا مَنَةً
د هر کس امر کرد در بختن مال نبردند شود بزرگی از او هر کس بترسد از خدا این کد و اند

اللَّهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَنْ خَافَ النَّاسَ أَخَاؤُ اللَّهِ سَجَانًا
خدا او را از هر چیزی هر کس بترسد از مردم بترسد خدا او را

مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَنْ جَعَلَ مَلَكًا خَادِمًا لِدِينِهِ افْتَادَ كُلَّ
از هر چیزی هر کس برگزاند پادشاهی خود را خدمتکار دین خود کرد خدا او را هر

سُلْطَانٍ مَنْ جَعَلَ دِينَهُ خَادِمًا لِلْمَلِكِ طَعَفَ فِيهِ كُلَّ
پادشاهی هر کس برگزاند دین خود را خدمتکار پادشاهی خود طعنه کشد در او هر

إِنْسَانٍ مَنْ تَهَاوَنَ بِالذِّينِ هَانَ وَمَنْ غَالَبَهُ الْحَقُّ
آدمی هر کس خدای کند بآیین خاد شود و هر کس غالب یابد بر حق

لَا نَ مَنْ تَشْرَبَ لِقَابَ التَّقَى لَمْ يَنْزِلْ مَنْ أَمَلْ
نم نشود هر کس بنوشد لقبهای بهر کاری را پوشش او هر کس آرد و کند

لِقَابَ الْحَسَنِ لَمْ يَتَكِدْ أَمَالَهُ مَنْ رَخَّصَ لِنَفْسِهِ ذَهَبَتْ
لقاب نیکوای کم نکرد اندامیدهای خود را هر کس فراوان کند خواسته نفس خود را

بِرَبِّهِ مَذَاهِبَ الظُّلَمِ مَنْ دَهَنَ نَفْسَهُ هَجَّتْ بِرَبِّهِ
باز خواسته در راه رویهای تاریکی هر کس مدام کند با نفس خود انبوهی کند با الهی

الْمَعَاصِيَ الْحَرَّمَ مَنْ كَانَ عَرْضُهُ الْبَاطِلَ لَمْ يَذَرِكِ الْحَقَّ
نگاههای حرام هر کس را باشد خواسته او باطل در نیاید حق

وَلَوْ كَانَ أَشْهَرُ مِنَ الشَّمْسِ مَنْ كَانَ مَقْصَدُهُ الْحَقُّ
و اگر چه باشد روشن تر از آفتاب هر کس را باشد مقصد او حق

أَذْرَكَ وَلَوْ كَانَ كَثِيرَ اللَّبَسِ مَنْ لَمْ يَتَذَرِكْ نَفْسَهُ
در یابد حق اگر چه باشد بسیار پوشیده هر کس در نیاید نفس خود را

بِأَصْلَاحِهَا أَعْضَلَ دَوَاهُ وَاعْيَى شِفَاؤُهُ وَعَدَمُ
بناشته کرد اندک دوا و نماند برادر دوا و عدم

الطَّبِيبِ مَنْ قَصَرَ فِي الْعَمَلِ ابْتِلَاهُ اللَّهُ سَجَانًا بِالْهَوَى
طیب را هر کس قصیر کند در عمل شایسته گرفتار کند خدا او را با ذوق

وَلَا حَاجَةَ لِلَّهِ سَجَانًا فِيمَنْ لَيْسَ لَهُ فِي نَفْسِهِ وَمَالِهِ نَصِيبٌ
و حاجتی نیست خدا را با آنکه نباشد او را در نفس او و مال او بخشی

مَنْ طَالَ حَزَنُهُ عَلَى نَفْسِهِ فِي الدُّنْيَا أَقْرَبَ اللَّهُ عَيْنَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ
هر کس را دراز شود اندوه او بر نفس خود در دنیا روشن گرداند خدا او را در روز قیامت

وَاحِدَةً دَارَ الْمَقَامَةِ مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ هَانَتْ لَهُ الصِّعَالُ
و فرود آورد او را در خانه بایستد هر کس توکل کند بر خدا آسان شود مر او را دشواری

وَتَسَهَّلَتْ عَلَيْهِ الْأَسْبَابُ وَتَبَقَّ الْخَفْضُ وَالْكَرَامَةُ
و آسان شود بر او سببها و جای گیرد بجای خرد داشتی او و کبری داشتی

مَنْ اتَّخَذَ دِينَ اللَّهِ لَهْوًا وَلَعِبًا أَدْخَلَهُ اللَّهُ سَجَانًا النَّاسِ
هر کس بگیرد دین خدا بطرب و بازی دارد خدا او را در آتش

مَعْلَدٍ فِيهَا مَنْ عَظُمَتْ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ وَكَبُرَ مَوْقِعُهَا
همیشه باشد در مان هر کس بزرگ دارد دنیا در چشم خود و بزرگ جای دیدن

فِي قَلْبِهِ وَآثَرَهَا عَلَى اللَّهِ وَانْقَطَعَ إِلَيْهَا صَارِعًا لَهَا
در دل خود و بر کند دنیا بر خدا و بریداری بریداری بشود بگردد بنده دنیا

الزمان از عمر و من استسلم اليه لم يسلم من الخ عليه
 بمانند ببرد و در او از ما ببرد بمانند بمانند بمانند
 الفرف فليكثر من قول لا حول ولا قوة الا بالله
 درویشی بمانند بمانند بمانند بمانند بمانند
 العلى العظيم من باع الطمع بالياس لم يستطع
 بلند بمانند بمانند بمانند بمانند بمانند
 عليه الناس من افتر بالشذير اخق بالافلاس
 بمانند بمانند بمانند بمانند بمانند
 من الذى يرجو فضلك اذا قطعت ذوى رحك
 کس بمانند بمانند بمانند بمانند بمانند
 من الذى يثق بك اذا عدت و بدفت عهدك
 بمانند بمانند بمانند بمانند بمانند
 من استشر الشعب بالدنيا ملات خميره استحانا
 بمانند بمانند بمانند بمانند بمانند
 لها و فص على سويد اقلبه هم يشغله و عنه
 بمانند بمانند بمانند بمانند بمانند
 حتى نر حتى يوحى بكظمه فيلقى بالقضاء منقطعا
 بمانند بمانند بمانند بمانند بمانند
 انهار ههنا على الله فباؤه بعيدا على الاخوان
 بمانند بمانند بمانند بمانند بمانند
 لهناؤه من مات على فراشه وهو على معرفه
 بمانند بمانند بمانند بمانند بمانند
 ربه وحق رسوله وحق اهل بيته مات شهيدا
 بمانند بمانند بمانند بمانند بمانند

ووقع اجره على الله سبحانه و استوجب تقارب
 بمانند بمانند بمانند بمانند بمانند
 ما نوى من صالح عمله و قامت نيته مقام اصلاية
 بمانند بمانند بمانند بمانند بمانند
 سيفه فان لكل شئ اجلا لا يعدوه من رياه
 بمانند بمانند بمانند بمانند بمانند
 الهوان اطراه الكرامه من لم يصح الكرامه اصله
 بمانند بمانند بمانند بمانند بمانند
 الامانه من طلب الشراب طال تعب و كثر عطشه
 بمانند بمانند بمانند بمانند بمانند
 من امل الرى من الشراب خاب امله و مات
 بمانند بمانند بمانند بمانند بمانند
 يعطشه من اعم على الكفور طال غيظه من
 بمانند بمانند بمانند بمانند بمانند
 اغناط على من لا يقدر عليه مات بغظه من
 بمانند بمانند بمانند بمانند بمانند
 لم يرض وجهه عن مسئلتك فاكرم وجهك عن
 بمانند بمانند بمانند بمانند بمانند
 من عرف شرف معناه صانه عن دناره
 بمانند بمانند بمانند بمانند بمانند
 شهوته و زور مناه من جعل الله سبحانه مؤيلا
 بمانند بمانند بمانند بمانند بمانند
 رجائيه كفاه امر دينه و دنياه من عاقب بالذنب
 بمانند بمانند بمانند بمانند بمانند

سبحانه
و تعالی

وَلَا فَضْلَ لَهُ، مَنْ مَارَى السَّفِيهَ فَلَا عَقْلَ لَهُ، مَنْ
 از دین نداشتند او را هر کس بسترزد با نادان نباشد او را خرد هر کس
 صَدَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ نَحْنُ، مَنْ أَشْفَقَ عَلَى دِينِهِ سَلِمَ
 راست و اندر حذر از هر کس که بگریزد از دین خود بر دین خود ببرد
 مِنَ الرَّدَى، مَنْ زَهَّدَ فِي الدُّنْيَا قَرَّتْ عَيْنَاهُ بِحُجَّةِ
 از افشاندن هر کس که بگریزد از دنیا در دین خود دوش شود هر دو چشم او نهشت
 الْمَأْوَى، مَنْ كُنَ فِيهِ ثَلَاثُ سَلَمَاتٍ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ
 از هر کس باشد در دو مسکن کردن نهد دینا و آخرت
 بِأَمْرِ الْمَعْرُوفِ وَيَأْمُرُ بِالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُنْصَحِي عَمَّةَ
 آنکه امر کند بفرمان حق و بگوید امرش کند و منع کند از نامشروع و حرام و بدشروع
 وَيَحَافِظُ عَلَى حُدُودِ اللَّهِ جَلَّ وَعَلَا، مَنْ سَمَحَتْ
 و مدام کند بر حکمت خداوند که بزرگ و بلند است هر کس جفاغری کند
 نَفْسُهُ بِالْعَطَا اسْتَعْبَدَ أَبْنَاءَ الدُّنْيَا، مَنْ لَمْ تَنْفَعَكَ
 با فقر خود برهنش بپناه سازد اهل دنیا هر کس سود ندهد ترا
 حَيَاتُهُ فَقَدْ مَنَ الْمَوْتَى، مَنْ لَمْ يَحْتَمِلْ زَلَالَ الصَّدِيقِ
 زندگیا و بر بپردازد او را از مردگان هر کس بر ندارد لغزیدن دوست را
 مَاتَ وَجَيْدًا، مَنْ لَمْ يَتَّقِ وَجْهَ الرَّجَالِ لَمْ يَتَّقِ
 تنهایی بر هر کس نترسد از روی مردان نترسد
 اللَّهُ سُبْحَانَهُ، مَنْ لَمْ يَسْتَحْيِ مِنَ النَّاسِ لَمْ يَسْتَحْيِ
 از خدا هر کس شرم ندارد از مردم شرم ندارد
 مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ، مَنْ جَمَعَ لِمَعَ الْخَيْرِ عَلَى الدُّنْيَا
 از خدا هر کس گرداید با از دینا
 الْجَلَّ بِهَا فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِمُؤَدَى الْوَعْدِ مِنَ اعْتِمَادِ
 بخشنی بدینا بر تحقیق دست درزند بر عهد و استون ناکسی هر کس تکیه کند

عَلَى الدُّنْيَا

عَلَى الدُّنْيَا فَهِيَ الشَّقَى الْمَحْرُومُ، مَنْ لَمْ يُحْسِنْ ظَنَّهُ اسْتَحْسِنَ
 بدینا بر او است بد بخت نلایمید هر کس که نماند نیکو نباشد برسد
 مِنْ كُلِّ أَحَدٍ، مَنْ طَلَبَ صَدِيقَ صِدْقٍ وَقِيًّا طَلَبَ
 از هر کس هر کس بجوید دوست را راست با وفا طلب شود
 مَا لَا يُؤْجَدُ مَنْ دَنَتْ هِمَّتُهُ فَلَا تَصْحَبُهُ، مَنْ هَانَتْ
 آنچه در دسترس نیست هر کس که بپایستد همت او با او مضاجیر مشو هر کس که طراست
 عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَلَا خَيْرَ، مَنْ يَجَلُّ بِالرَّحْمَةِ عَلَى نَفْسِهِ جَادَ بِهِ
 برو لغز او بر نیست بفراد هر کس بجلل باشد بکار خود بر نفس خود بخشد بزرگوار
 عَلَى بَعْلِ عُرْسِهِ، مَنْ لَمْ يَتَعَاهَدْ عَلَى فِي الْخَلَاءِ فَفُتِحَ
 بر شوهر عروس خود هر کس نگاهداشتی نکند علی خود را در پستیانی و در اسباب
 فِي الْمَالِ، مَنْ لَمْ يَزِنْ هِدْيَ الدُّنْيَا لَمْ يَكُنْ لَهُ
 در مالش هر کس بزرگ دینا او را نباشد
 نَصِيبٌ فِي جَنَّةِ الْمَأْوَى، مَنْ حَدَمَ الدُّنْيَا اسْتَحْدَمَتْ
 بخشی در بهشت هر کس خدمت کند دنیا دنیا خدمتکار سازد او را
 وَمَنْ خَدِمَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ خَدَمَتْهُ، مَنْ كَثُرَتْ طَاعَتُهُ
 و هر کس خدمت کند خدا را دنیا خدمت او کند هر کس بسیار باشد طاعت او
 كَثُرَتْ كَرَامَتُهُ، وَمَنْ كَثُرَتْ مَعْصِيَتُهُ وَجِبَتْ أَهْلَاتُهُ
 بسیار باشد کرامت او و هر کس بسیار باشد نگاه او واجباید خوار داشتی او
 مِنْ حَسَنَاتِ سَقِيَّةٍ وَطَابَتْ عَلَيْهِ وَجِبَتْ مَوَدَّةُ
 هر کس نیکو باشد و نیکو باشد دوستی او و پاکیزه باشد و دوستی او
 مِنْ رَكِبِ الْعَجَلِ رَكِبَتْهُ الْمَلَائِكَةُ، مَنْ اطَاعَ التَّوَّابِينَ اطَاعَ
 هر کس سوار شود بر ستار بزرگ سوار شود بر وی هر کس فرمانبرد کاهل را فرمانبرد
 بِهَ الْإِثْمَانَةِ، مَنْ اتَّقَى اللَّهَ وَقَاهُ مِنْ حُدَايَا اللَّهِ أَغْنَاهُ
 بپشیمانی هر کس بترسد از خدا خدا را نگاهد هر کس متاثر نکند خدا را

وَرَكْعَةً مِنْ قَنَعٍ عَرٍّ وَاسْتَغْفِرُ مَنْ طَمَعَ ذَلَّ وَنَعَتِي
 مَنْ كَرِمَتْ نَفْسُهُ صَغُرَتْ الدُّنْيَا فِي عَيْنَيْهِ مَنْ
 حَسُنَ خُلُقُهُ كَثُرَ مَحَبُّوهُ وَأَسْنَتُ النَّفُوسِ بِهِ مَنْ
 اسْتَعَانَ بِالْحِمْلِ عَلَيْكَ غَلَبَكَ وَتَفَضَّلَ عَلَيْكَ مَنْ نَقَلَ
 إِلَيْكَ فَقَالَ عَنْكَ مَنْ بَلَغَكَ شِمْلَكَ فَقَدْ شِمْلَكَ
 مَنْ شَرِدَ لَكَ بِالْبَاطِلِ شَهِدَ عَلَيْكَ بِمَثَلِهِ مَنْ
 أَلْحَقَ فِي سُؤَالِهِ دَعَا إِلَى حَرَمَانِهِ مَنْ كَلَّفَكَ مَا
 لَا يَطِيقُ فَقَدْ أَفْنَاكَ فِي عَصِيَانِهِ مَنْ حَصَّنَ سِرَّهُ
 مِنْكَ فَقَدْ أَتَمَّكَ مِنْ شُكْرِكَ لَكَ غَيْرَكَ فَقَدْ
 سَأَلَكَ مِنْ قَبْلِ مَعْرِفَتِكَ فَقَدْ أَذَلَّ لَكَ جَلَالَتَهُ
 وَمَعْرِتَهُ مَنْ قَبِلَ مَعْرِفَتَكَ فَقَدْ بَاعَكَ عِزَّتَهُ
 وَمَوْرُتَهُ مَنْ صَحَّتْ مَعْرِفَتُهُ انْصَرَفَتْ عَنِ الْعَالَمِ

وَرَكْعَةً: هرگز یک رکعت از نماز نگیرد
 قَنَعٍ عَرٍّ: هرگز قناعت نکند
 اسْتَغْفِرُ: می بخشد
 طَمَعَ: حرص کرد
 ذَلَّ: گم شد
 نَعَتِي: صفت من
 كَرِمَتْ: بزرگواری
 نَفْسُهُ: نفسش
 صَغُرَتْ: کوچک شد
 الدُّنْيَا: دنیا
 عَيْنَيْهِ: چشمانش
 حَسُنَ: خوب شد
 خُلُقُهُ: خلقش
 كَثُرَ: زیاد شد
 مَحَبُّوهُ: محبتش
 اسْنَتُ: زنجیر
 النَّفُوسِ: نفسها
 اسْتَعَانَ: استیاض کرد
 بِالْحِمْلِ: با بار
 غَلَبَكَ: بر تو غالب شد
 تَفَضَّلَ: تفضل کرد
 نَقَلَ: برد
 شِمْلَكَ: شمل تو
 بَلَغَكَ: رسانید
 شِمْلَكَ: شمل تو
 شَرِدَ: گم شد
 بِالْبَاطِلِ: با باطل
 شَهِدَ: شهادت داد
 بَمَثَلِهِ: به مثابه
 أَلْحَقَ: پیوست
 فِي سُؤَالِهِ: در خواهشش
 دَعَا: دعا کرد
 إِلَى حَرَمَانِهِ: به حرمانش
 كَلَّفَكَ: مجبور کرد
 مَا لَا يَطِيقُ: آنچه توان ندارد
 أَفْنَاكَ: نابود کرد
 فِي عَصِيَانِهِ: در عصیانش
 حَصَّنَ: محکم کرد
 سِرَّهُ: رازش
 مِنْكَ: از تو
 أَتَمَّكَ: تمام کرد
 مِنْ شُكْرِكَ: از شکر تو
 غَيْرَكَ: غیر تو
 فَقَدْ: چنانچه
 سَأَلَكَ: پرسید
 مِنْ قَبْلِ مَعْرِفَتِكَ: پیش از معرفت تو
 أَذَلَّ: ذلیل کرد
 جَلَالَتَهُ: جلالتش
 وَمَعْرِتَهُ: و معرفتش
 قَبِلَ: پذیرفت
 مَعْرِفَتَكَ: معرفت تو
 بَاعَكَ: فروخت
 عِزَّتَهُ: عزتش
 وَمَوْرُتَهُ: و مروتش
 صَحَّتْ: درست شد
 مَعْرِفَتُهُ: معرفت او
 انْصَرَفَتْ: برگشت
 عَنِ الْعَالَمِ: از عالم

الْفَائِي نَفْسَهُ وَهَمَّتْهُ مَنْ سَلَبَهُ الْحَوَادِثُ مَا لَا أَفَادَ
 الْحَذَرُ مَنْ نَوَالَتْ عَلَيْهِ كِبَارُ الزَّمَانِ كَسَبَتْهُ
 فَضِيلَةُ الْقَبْرِ مَنْ بَرَّ وَالِدَيْهِ بَرَّ هُوَ وَلَدُهُ مَنْ
 لَمْ يَرَبِّ مَعْرُوفٍ فَكَانَتْ لَهُ نَيْفَتُهُ مَنْ عَتَبَ
 عَلَى الدَّهْرِ طَالَ مَعْتَبُهُ مَنْ لَا يَنْفَعُكَ صِدَاقَتُهُ
 ضَرَّتْكَ عِدَاوَتُهُ مَنْ لَا يَتَغَاوَلُ عَنْ كَثِيرٍ مِنَ الْأُمُورِ
 تَنَقَّصَتْ عِلَّتُهُ مَنْ كَانَ نَفْعُهُ فِي مَضَرَّتِكَ
 لَمْ يَخْلُ فِي كُلِّ حَالٍ مِنْ عِدَاوَتِكَ مَنْ لَمْ يَنْصَحْكَ
 فِي صِدَاقَتِهِ فَلَا يَعْذَرُهُ مَنْ عَشَّكَ فِي عِدَاوَتِهِ
 فَلَا تَأْمُرْ وَلَا تَعْذَلْ مَنْ أَيْسَرَ شَيْءٌ سَلَا عَنَهُ
 مَنْ صَدَقْتَ لَهُجَّتَهُ صَحَّتْ حُجَّتُهُ مَنْ عَطَفَ عَلَيْهِ
 اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ ابْلِيَاهُ مَنْ وَكَّلَ بِهَ الْمَوْتَ اخْتِاجُهُ

الْفَائِي: فائز
 نَفْسَهُ: نفسش
 وَهَمَّتْهُ: دگرگشت
 مَنْ: هر که
 سَلَبَهُ: برباید
 الْحَوَادِثُ: حوادث
 مَا لَا أَفَادَ: آنچه نفع ندارد
 الْحَذَرُ: گداز
 مَنْ: هر که
 نَوَالَتْ: برسانید
 عَلَيْهِ: بر او
 كِبَارُ الزَّمَانِ: بزرگان زمان
 كَسَبَتْهُ: کسب کرد
 فَضِيلَةُ الْقَبْرِ: فضیلت قبر
 مَنْ: هر که
 بَرَّ: برآید
 وَالِدَيْهِ: پدر و مادرش
 بَرَّ هُوَ وَلَدُهُ: برآید او و فرزند او
 لَمْ يَرَبِّ: نگه ندارد
 مَعْرُوفٍ: معروف
 فَكَانَتْ لَهُ نَيْفَتُهُ: چنانچه شد برای او نایف
 مَنْ عَتَبَ: هر که عتاب کرد
 عَلَى الدَّهْرِ: بر روزگار
 طَالَ مَعْتَبُهُ: دراز شد معتابش
 مَنْ لَا يَنْفَعُكَ: هر که نفع ندارد
 صِدَاقَتُهُ: دوستی او
 ضَرَّتْكَ عِدَاوَتُهُ: بر تو ضرر رسانید عداوتش
 مَنْ لَا يَتَغَاوَلُ: هر که نتواند
 عَنْ كَثِيرٍ مِنَ الْأُمُورِ: از بسیاری از امور
 تَنَقَّصَتْ عِلَّتُهُ: کم شد علتش
 مَنْ كَانَ نَفْعُهُ: هر که نفعش
 فِي مَضَرَّتِكَ: در زیان تو
 لَمْ يَخْلُ: نگذاشت
 فِي كُلِّ حَالٍ: در هر حال
 مِنْ عِدَاوَتِكَ: از عداوت تو
 مَنْ لَمْ يَنْصَحْكَ: هر که نصیحت نکرد
 فِي صِدَاقَتِهِ: در دوستی او
 فَلَا يَعْذَرُهُ: عذر ندارد
 مَنْ عَشَّكَ: هر که عداوت کرد
 فِي عِدَاوَتِهِ: در عداوتش
 فَلَا تَأْمُرْ وَلَا تَعْذَلْ: نه امر کن نه عذر ده
 مَنْ أَيْسَرَ شَيْءٌ: هر که آسانتر چیزی
 سَلَا عَنَهُ: فراموش کرد
 مَنْ صَدَقْتَ: هر که راستی
 لَهُجَّتَهُ: لهج او
 صَحَّتْ حُجَّتُهُ: درست شد حجتش
 مَنْ عَطَفَ: هر که عطوف
 عَلَيْهِ: بر او
 اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ: شب و روز
 ابْلِيَاهُ: برباید
 مَنْ وَكَّلَ: هر که وکالت کرد
 بِهَ الْمَوْتَ: به او مرگ
 اخْتِاجُهُ: محتاج کردن او

وَأَفْنَاهُ مَنْ زَرَعَ الْإِحْسَانَ حَصْدًا مَحْسَنًا مَنْ مَنَ بِالْإِحْسَانِ
 وَبَنَى بِهِ الْبَنَاءَ بَنَى بِحَسَنَاتِهِ بَنَى بِحَسَنَاتِهِ بَنَى بِحَسَنَاتِهِ
 فَكَانَتْ لَهُ مَحْسَنَاتٌ مِنْ أَشْيَاءِ ذَلِكَ مَنْ اسْتَدَامَ قَرْعَ
 الْبَابِ وَلَجَّ وَلَجًا مَنْ غَفَلَ عَنْ حِرَافَتِ الْإِيَّامِ
 أَقْبَضَهُ الْحَمَامُ مَنْ أَقْبَضَتْهُ نِكَابَةُ الْإِيَّامِ أَقَامَتْهُ
 مَعُونَةُ الْكِرَامِ مَنْ شَتَّ نَارَ الْفِتْنَةِ كَانَ وَقُودًا لَهَا
 مَنْ بَاعَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نِعْمٍ أَلْحَتْهُ فَقَدْ ظَلَمَهَا مَنْ
 صَحِبَ الْإِقْتِصَادَ دَامَتْ صَحْبَةُ الْغِنَاءِ وَجَبَّ الْإِقْتِصَادُ
 فَقَرَّةٌ وَخِلَّةٌ مَنْ كُنْتُ سَيِّئًا فِي بَلَاءٍ بِهِ وَجَبَّ عَلَيْهِ
 الْبَلَاءُ فِي عِلَاجِ دَائِهِ مَنْ عَانَدَ الْحَقَّ قَتَلَهُ وَمَنْ
 نَعَدَ عَلَيْهِ ذَلِكَ مَنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ زَلَّ وَأَصْلَحَ
 مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النِّعْمَ مَنَعَ الزِّيَادَةَ مَنْ لَمْ يَهْدِلْ
 نَفْسَهُ قَضَى سَوْءَ الْعَادَةِ مَنْ عَدَلَ سَفَهَا فَقَدْ
 نَفَسَ خُودًا وَسَوَّاهُ بِدُخَانٍ وَبِنَفْسِهِ

عَرَضَ لِنَفْسِهِ مَنْ أَتَرَكَ بَشِيرَةً فَقَدْ أَتَرَكَ عَلَى
 نَفْسِهِ مَنْ سَاءَ لَفْظُهُ سَاءَ حَقُّهُ مَنْ أَطْلَقَ طَرَفَ الْخَلْبِ
 حَتَفَ مَنْ أَطْلَقَ لِسَانَهُ أَبَانَ عَنْ سَخِيفَةٍ مَنْ وَصَلَ
 وَهُوَ مُعَدَّمٌ خَيْرٌ مِنْ جَفَاكَ وَهُوَ مُكَلِّمٌ مَنْ اسْتَبَدَّ
 بِرَأْيِهِ فَقَدْ خَاطَرَ وَغَرَّزَ مَنْ أَطْمَانَ قَبْلَ الْإِحْتِيَا
 نٍ لَمْ يَنْجُ مَنْ أَبْرَمَ سَيْمًا مَنْ حَفِظَ التَّجَارِبَ أَصَابَتْ
 أَعْيَالَهُ مَنْ تَجَنَّبَ الْكُذْبَ صَدَقَتْ أَقْوَالُهُ مَنْ
 كَانَ لَيْسَ فِي اللَّيَامِ حَاجَةٌ فَقَدْ خَذَلَ مَنْ تَجَلَّبَّ الْقَبْرَ
 وَالْقَنَاعَةَ عَزَّ وَنَبَلَ مَنْ سَلَا عَنْ مَوَاهِبِ الدُّنْيَا
 عَزَّ مِنَ الْحَقِّ الْعِقَّةُ وَالْقَنَاعَةُ خَالِفَتُهُ مَنْ حَسَنَتْ
 نِيَّتُهُ أَمَدَّهُ التَّوْفِيقُ مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ أَعْوَزَهُ الصَّدَقُ
 وَالزَّفِيقُ مَنْ لَمْ يَحْسِنْ خِلَافَتَهُ لَمْ يَحْمَدْ طَرَأَتُهُ مَنْ

لَمْ يَكِلْ عَقْلَهُ لَمْ يَقُمْ بِنَاقَةٍ مِنْ صَبْرٍ عَلَى طَاعَةِ
هرگز تمام نباشد عقل او این توان بود ادبها را هرگز صبر کرد بر طاعت خدا
اللَّهُ وَعَنِ مَعَاصِيهِ فَهَوَّ الْجَاهِدُ الصَّبْرُ مِنْ اعْتِمَادِ
و از الله و عین معاصیه فهو الجاهد الصبر من اعتماد
عَلَى الرَّأْيِ وَالْقِيَاسِ فِي مَعْرِفَةِ اللَّهِ صَلَّ وَتَصَعَّبَتْ
بر رای و قیاس و معرفت الله صل و تصعبت
عَلَيْهِ الْأُمُورُ مِنْ ضَاقَتْ سَاحَتُهُ قَلَّتْ رَاحَتُهُ
بر او کارها هرگز تنگ شد سینه او کم کرد آسایش او
مَنْ أَدْعَى مِنَ الْعِلْمِ غَايَتَهُ فَقَدْ أَظْهَرَ مِنَ الْجَهْلِ نَهَائِيَتَهُ
هرگز کسی که دانش را بیان کرد از نادانی بیان را
مَنْ ظَنَّ بِنَفْسِهِ خَيْرًا فَقَدْ أَوْسَعَ صَبْرًا مَنْ وَرَدَ
هرگز کسی که بفرموده خود نیکی کرد عفو کرد از خود هرگز فرو داد
مَنْ هَلَّ الْفَقَارُ وَی مِنْ مَشَارِبِ الصَّفَاءِ مَنْ تَشَاغَلَ
در آسایش و فراق میسر شود از سرچشمه های روشنایی هرگز مشغول در
بِالسُّلْطَانِ لَمْ يَتَفَرَّغْ لِلْأَخْوَانِ مَنْ اسْتَقَادَهُ هَوَاهُ
باز شاه نبرد از برای برادران هرگز که کشید بسوی خود او را از دست
اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِ الشَّيْطَانُ مَنْ كَفَّتْ شَرُّهُ قَارَحَ خَيْرُهُ
غلبه کرد بر او شیطان هرگز که اندارد بدی خود را امیدوار خیر او را
مَنْ جَلَّ عَلَيْكَ بَيْتُهُ لَمْ يَسْمَحْ لَكَ بَيْتُهُ مَنْ نَصَرَ الْحَقَّ
هرگز بخیلی کرد بر تو خانه دینی هرگز که نماند دینی هرگز یاری کرد خدا
عَنْ مَنْ نَصَرَ الْبَاطِلَ نَكِمَ مَنْ كَسَرَ الشَّرَّ عَصَمَ مَنْ
بخشید بر هرگز که یاری کرد باطل را پشیمان شود هرگز که نشت از بدی را امان بود هرگز
تَرَحَّمْ رَحِمَ مَنْ صَمَّتْ سِلْمٌ مَنْ أَيْقَنَ رَحْمًا مَنْ صَدَّقَ
رحم کند رحمت کند هرگز خاموش شود سبلا منت هرگز دست نداد امیدوار کرد هرگز که راست

خَا مَنْ تَفَكَّرَ فِي عَظَمَةِ اللَّهِ أَلَسَ مَنْ اسْتَعْنَى
دعای باید هرگز اندیشه کند در بزرگی خدا نوسید شود هرگز بی نیاز شود
يَا أَلَمَانِي أَلَسَ مَنْ لَمْ يَحْتَمِلْ حِرَادَةَ الدَّوَاءِ دَامَ الْمَلُ
باید هرگز که تحمل کرد دوا را باید در دوا
مَنْ لَمْ يَصْبِرْ عَلَى مَضْجِ الْحَيَّةِ طَالَ سَفَهُهُ مَنْ
هرگز صبر نکرد بر سوزش مار سوزش کند نادان شود هرگز
اسْتَعَدَّ لِسَفَرِهِ فَرَعْنِيًا حَضَرَهُ مَنْ اعْرِفَ بِالْجِرَائِ
همیشه بود از برای سفر در خود در چشم او هرگز از کردی بخاکان
اسْتَحَقَّ الْمَغْفِرَةَ مَنْ بَذَرَ شَيْئًا حَصْدَهُ مَنْ قَدَّمَ
سزاوار آمدش کرد هرگز که بکار چندی بدو داد هرگز پیش کرد
خَيْرًا وَجَدَهُ مَنْ احْتَاجَ إِلَيْكَ وَجَبَ اشْفَاؤُكَ عَلَيْكَ
خیر را پیدا کرد هرگز محتاج شود به تو و ایستاد بر تو
مَنْ رَغِبَ فِي حَيَاتِكَ فَقَدْ تَعَلَّقَ بِجِوَارِكَ مَنْ
هرگز آرزو کند در زندگی تو عین که دست در زند برشته است از تو هرگز با
طَالَ صَبْرُهُ خَرَجَ صَدْرُهُ مَنْ سَكَنَ الْوَقْدَ صَدْرُهُ
در آید صبر او نعل شود سینه او هرگز که آرام کرد و فدا کرد در سینه او
أَمِنَ النَّاسُ عَذْرَهُ مَنْ عَرَسَ فِي نَفْسِهِ مَحَبَّةَ انْفِرَاعِ
ایمن کردند مردم از بسوزانی او هرگز بنشاند در نفس خود دوست محبت انفراف
الطَّعَامِ جَنَى ثَمَارِ فَنُونِ الْأَسْقَامِ مَنْ أَعَانَ عَلَى
طعام را بچیند میوه ها بمارضات و ماکون هرگز یاری کرد بر
مَوْمِنٍ فَقَدْ بَرَى مِنَ الْإِسْلَامِ مَنْ أَحْسَنَ الْإِعْتِبَارَ
بوی مومنی بچیند که جدا شود از مسلمانان هرگز نیکی کرد بپندار
اسْتَحَقَّ الْإِعْتِبَارَ مَنْ نَظَرَ بَيْنَ هَوَاهُ أَفْتَنَ وَحَايَ
سزاوار آمدش کرد هرگز نگاه کند چشم آرزوی خود بپشته داشت و سر کرد

لَمَّا نَزَّ السَّبِيلُ زَاغَ وَجَاهُ مَنْ مَاتَ لَكَ حُرْمَةٌ
 از مین راه سبیل زاع و جاز من مایک حرمه
 الاسلام فَقَدِمْتَ إِلَيْكَ بِأَوْثَقِ الْأَسْبَابِ مَنْ عَمِلَ
 اسلام بقدمت الیک باوثق الاسباب من عمل
 الْمَرْابُ تَقَطَّعَتْ لَهُ الْأَسْبَابُ مَنْ اعْتَدَّ وَقَفَدَ
 المراب تقطعت له الاسباب من اعتد و قفد
 اسْتَقَالَ وَأَنَابَ مَنْ عَاكَفَ عَلَيْهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ
 استقال و اناب من عاکف علیه اللیل والنهار
 فَتَدَاوَاهُ وَأَنْبَلِيَاهُ إِلَى الْمُنَابَا أَدْنَاهُ مَنْ فَتَدَا
 فتد او و انبلیاه الی المنابا ادناه من فتد او
 أَحَا فِي اللَّهِ فَكَمَا تَمَافَقَ أَشْرَفُ أَعْصَا مَنْ بَالَعَ
 احا فی الله فکما تمافقا اشرف اعصا من بالعا
 فِي الْخَصَامِ آيَمٌ وَمَنْ قَصَرَ عَنْهُ خَصَمٌ مَنْ قَصَرَ عَنْ
 فی الخصام آیم و من قصر عنه خصم من قصر عن
 فَعَالَ الْخَيْرِ خَيْرٌ وَنَدَمَ مَنْ جَفَا أَهْلَ دُخْمٍ فَتَدَشَانِ
 فعال الخیر خیر و ندم من جفا اهل دخم فتدشان
 كَرَمٌ مَنْ مَنْ يَمْزُجُ فِي أَقْدِهِ مَنْ اسْتَوَ طَاءَ مَنْ كَبِ
 کرم من من یمزج فی اقدیه من استو طاء من کب
 الصَّبْرُ ظَفَرٌ مَنْ اخْتَرَقَ قَلْبَهُ وَهَجَى مَنْ كَفَرَ النِّعَمَ حَلَّتْ
 الصبر ظفر من اخترق قلبه و هجا من کفر النعم حلت
 بِالنِّعَمِ مَنْ سَاكَتَ فَمَا لَمْ يَكُنْ تَكَلَّمَ فَعِيمٌ مَنْ كَلَنْتَ
 بالنعم من ساکت فاما لم یکن تکلم فعیم من کلانت
 لَفُكْرَةٌ فَلَيْسَ فِي كُلِّ شَيْءٍ عِبْرَةٌ مَنْ خَبِثَ عَصْرُهُ سَاءَ
 لفکره فلیس فی کل شیء عبره من خبث عصره ساء
 مراد اندیشه بر او راست در هر چیزی نبی هر کس بلیشود کوه او بد بشود

حَجْرٌ مَنْ كَرَّمَ مُحَمَّدًا حَسَنَ شَهَدَةٍ مَنْ تَاهَرُ الْفُرْصَةِ
 حجر من کرم محمد حسن شهاده من تاهر الفرصة
 مِنَ الْغُصَّةِ مَنْ عَدَلَ عَنْ وَاضِحِ الْحِجَةِ عَرَقَ فِي
 من الغصة من عدل عن واضح الحجة عرق فی
 الْحَجَّ مَنْ كَشَفَ مَقَالِيبَ الْحُكَمَاءِ انْتَفَعَ بِحَقَائِقِهَا
 الحج من کشف مقالیب الحكماء انتفع بحقایقها
 مَنْ اغْتَبَرَا الْأُمُورَ وَقَفَتْ عَلَى مُصَادِقِهَا مَنْ أَحْسَنَ
 من اغتبرا الامور و قفت علی مصادقها من احسن
 الْأَسْتِمَاعَ تَعَمَّلَ الْإِسْتِفَاعَ مَنْ اغْتَبَرَا الدُّنْيَا
 الاستماع تعمل الاستفعا من اغتبرا دنیا
 قُلْتُ مِثْلَ الْأَطْمَاعِ مَنْ لَمْ يَدْنِبْ نَفْسَهُ فِي الْكِبَابِ
 قلت مثل الطمعا من لم ینب نفسه فی الکباب
 أَعْلَمَ لَمْ يَحْزَنْ قَصَبَاتِ السَّيْنِ مَنْ لَمْ يَمْدَدْهُ التَّوْفِيقُ
 اعلم لم یحزن قصبات السین من لم یمدده التوفیق
 لَمْ يَنْبِ إِلَى الْحَقِّ مَنْ رَزَمَ مِنْ حُكْمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ
 لم ینب الی الحق من رزم من حکم امیر المؤمنین علی
 ابْنُ ابْنِ طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حُرُوفِ الْمِيمِ بِالْمِيمِ الْمَكْسُورَةِ
 ابن ابی طالب علیه السلام فی حروف المیم بالمیم المکسورة
 نَلِظْتُ مَنْ قَلَّ مِنَ النِّعَمِ الصَّدِيقُ الصَّدُوقُ مَنْ
 نلظت من قلل من النعم الصدیق الصدوق من
 الْعَقُوقُ اضَاعَ الْحَقُوقُ مَنْ الْأَجَالِ انْقِصَاءُ
 العقوق اضاع الحقوق من الاجال انقصاء
 السَّاعَاتِ مِنَ السَّاعَاتِ يَوْ لَدُ الْآفَاتِ مِنَ الْفَرَاغِ
 الساعات من الساعات یو لد الافات من الفراغ

تَكُونُ الصَّبُورَةُ مِنَ الْخِلَافِ تَكُونُ الثَّبُورَةُ مِنَ اللَّيَامِ
 از بهکاردیت از دشمنی است دیرین افتادن سید در و خنجر قلی
 تَكُونُ الرَّحْمَةُ مِنْ صِغَرِ الْهَمَّةِ حَسَدُ الصِّدِّيقِ عَلَى
 از کرم و اهل کرم می باشد از کوچکی همت است حسودی دوست بر
 الْيَعْمَى مِنْ كَمَالِ الْعِلْمِ الْعَمَلُ مَا يَقْتَضِيهِ مِنْ كَمَالِ الْعَمَلِ
 نعمت عمل کردن بمقتضای علم از کمال علم است خنجر ظاهر و دغل
 حَسَنُ الْإِخْلَاصِ فِيهِ مِنْ أَفْجَحِ الْعَدْرِ إِذَا دَاعَى السَّيْرَ
 از کمال علم است از دشمن ترین بوفائی است فاش کردن سر
 مَنْ أَعْظَمَ الْمَكْرَ تَحْتِ بَيْنِ الشَّرِّ مَنْ مَآئِنِهِ يُؤْتِي الْحَذَرَ
 بزرگترین بدی از بزرگترین مکر است از ایمانی از حذر حد و نگاره جوی و ایمان
 مِنْ أَفْضَلِ الْإِيمَانِ الرِّضَا بِمَا يَأْتِي بِهِ الْقُدْرُ مِنْ
 خوشی با آنچه قدرت بر آن رفته ایمان فاضل تر است از
 الْحَزْمُ قُوَّةُ الْعَزْمِ مِنَ الْكَرَمِ صِلَةُ الرَّحْمِ مِنَ الْكَرَمِ
 از کمال است استوار و عزم از کمال است بوسه بخورش تمام دادن نعمت
 إِيْتَامُ النِّعَمِ مِنَ الْكَرَمِ حَسَنُ الشِّيمِ مِنَ الْكَرَمِ
 از کمال است خوشی کردار از کمال است از کمال است
 الْوَفَاءُ بِالذِّمِّ مَنْ أَفْجَحَ الْمَذَامِ مَدْحُ اللَّيَامِ مِنْ صَحْبَةِ
 وفا به عهدا سودن ناکسان از دشمن ترین بگوشتها از صحبت
 الْأَجْسَامِ قَوْلُكَ الْأَسْقَامِ مِنْ مَطَاوِعِ الشَّهْوَةِ
 بدنهها بپادشاه از امید میشود از کردن تقاد از دزد
 تَضَاعُفُ الْإِثَامِ مِنَ الشَّقَاءِ إِحْتِقَابُ الْحَرَامِ
 افزونی گناههاست بگناههاست قبول کردن حرام از بدبختی است
 مِنْ أَفْجَحِ الظُّلْمِ ظُلْمُ الْكِرَامِ مِنْ صَنِيقِ لَعْنِ لَزُومِ
 از دشمن ترین ظلمی است ستم اهل کرم ایستادن در وطن از نیکی خوست

الْوَطَنُ مِنَ اعْظَمِ الْحَنِّ دَوَامُ الْفِتَنِ مِنَ الْفَسَادِ
 از بزرگترین محبت دیرین قتل صلح کردن و قتل
 اصْغَارُ الرِّقَادِ مِنَ الشَّقَاءِ اِفْسَادُ الْمَعَادِ مِنَ الْإِيمَانِ
 از تنگی است از بدبختی است بقاء کردن آخرت از ایمان است
 حِفْظُ اللِّسَانِ مِنَ الْكِرَامِ اخْتِمَالُ جَنَابَاتِ الْإِخْرَانِ
 نگاه داشتن زبان از کرم است برداشتن گناههای بپادشاه
 مِنْ عَلَامَاتِ الْخِذْلَانِ إِيْمَانُ الْخَفَائِجِ مِنْ
 از نشانههای خوارگیست ایمان داشتن ناز استخوان
 شَرَفُ الْهَمَّةِ بِذَلِّ الْإِحْسَانِ مِنَ الْمَرْقَةِ تَعَهُدُ
 احسان کردن از بلند همت است از مردود نگاه داشتن
 الْجَبَرَانِ مِنْ شَرِّ أَيْطِ الْإِيمَانِ حَسَنُ مَصَاحِبَةِ الْإِخْوَانِ
 همسایگان از سوطهای ایمان خوش صحبتی با برادران
 مِنَ الثَّوَالِي يَتَوَلَّدُ مِنَ الْحَقِّ لَا تَكُنْ عَلَى الْأَمَلِ
 از غمزداری ناپیدا میشود نیکو بزرگوار کردن از املی است
 مِنْ عَلَامَةِ الْإِقْبَالِ اصْطِنَاعُ الرِّجَالِ مِنْ عَلَامَةِ
 از نشانههای دولت است میگوئی کردن با مردان از نشانههاست
 الْإِذْ بَارِمْقَارَتِ الْأَرْذَالِ مِنَ الْإِعْرَاقِ كَرَمُ الْإِخْلَافِ
 نیکبختی است همیشه کردن با ناکسان از نیکو خورنها از بلند همتی است
 مِنْ هَبِي النِّعَمِ سَعَةِ الْأَرْزَاقِ مِنْ أَشَدِّ عِيُوبِ
 فراخی رزق و روزی از نعمتهای کوار است از سخت ترین عیوب است
 الْمَرْءُ أَنْ تَخْفَى عَلَيْهِ عِيُوبُهُ مِنْ عَلَامَاتِ الْكَرَمِ
 مرد آنکه پنهان نشود بر او از عیوب او از نشانههای کرم است
 تَعَجُّلُ الْمُتَوَبَةِ مِنْ عَلَامَاتِ الْوَمِ تَعَجُّلُ الْعَفْوِ
 تشاب کردن در پادشاهان از تشابههای ناکلی است تشاب کردن در پادشاهان و تشاب

من یحیی الایمان و الاخوان
 من یحیی الایمان و الاخوان
 من یحیی الایمان و الاخوان

مِنْ أَحْسَنِ الْفَضْلِ قَبُولُ عَذْرٍ الْجَانِي ^{بپذیرفتن عذر گناهکار} مِنْ أَحْسَنِ ^{از بهترین}
 الْكُرَمِ الْأَحْسَانِ إِلَى الْمُسَى ^{از بهترین کرمهاست} مِنْ أَوْ كَدَّ سَبَابِ الْعَقْلِ ^{بپذیرفتن عذر گناهکار}
 رَحْمَةُ الْجَهْلِ ^{رحمت ابله} مِنْ السَّعَادَةِ التَّوْفِيقِ لِصَالِحِ الْأَعْمَالِ ^{از بهترین نعمهاست}
 مِنْ عِلَامَةِ الشَّقَاءِ غَشَّ الصَّدِيقِ ^{از نشانههای ناکامی است} مِنْ عِلَامَاتِ
 الْكُومِ الْعَذْرِ بِالْمُؤَاتِقِ ^{از نشانههای ناکامی است} مِنْ عِلَامَةِ الْعَقْلِ مُصَاحِبَةِ
 ذَوِي الْجَهْلِ مِنْ كَمَالِ الْبَيْعِ وَفُورِ الْعَقْلِ ^{از بهترین نعمهاست} مِنْ
 أَشَدِّ الْمَصَائِبِ الْجَهْلِ ^{از شدتترین مصائب است} مِنْ كَمَالِ الْحَمَاقَةِ الْإِخْتِيَالِ
 فِي الْفِتَاوَةِ ^{در درویشی} مِنْ الْمَرْقَةِ الْعَمَلِ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ فَوْقَ
 الطَّاقَةِ ^{استقامت کردن از دستنی مرده از بهترین نصیحتهاست} مِنْ أَحْسَنِ الْمَصِيحَةِ الْإِبَانَةِ عَنِ الْقَبِيحِ
 مِنَ الْكِبَرِ التَّوْفِيقِ الْإِخْذَ بِالْمَصِيحَةِ ^{قبول کردن نصیحت از بهترین توفیق است} مِنْ عِلَامَاتِ
 الْكُومِ سَوَى الْجَوَارِ ^{ناگس است بدو همسایگی} مِنْ عِلَامَاتِ الشَّقَاءِ الْإِسَاءَةِ
 إِلَى الْأَخْيَارِ ^{بپذیرفتن عذر گناهکار} مِنْ سُوءِ الْإِخْتِيَارِ مَحَبَّةُ الْأَسْرَارِ ^{پسندیدن از بهترین}

من اعظم

مِنْ أَعْظَمِ الْفَجَائِعِ إِصْنَاعُ الْمُتَنَاعِ ^{صانع کردن تنوعها} مِنْ أَحْسَنِ
 الْحَيَاةِ خِيَانَةُ الْوَدَاعِ ^{از بدترین خیانتهاست} مِنْ أَفْجَحِ الْكُومِ غَيْبَةُ
 الْأَخْيَارِ ^{ناگس است} مِنْ أَعْظَمِ الْحَقْمِ مَوْلَاةُ الْفَجَّارِ ^{برادر می کردن با بد عملان از بدترین بلههاست} مِنْ
 كُفُورِ الْإِيمَانِ الصَّبْرُ عَلَى الْمَصَائِبِ ^{صبر کردن بر مصائب است} مِنْ أَفْضَلِ
 الْحَزْمِ الصَّبْرُ عَلَى التَّوَائِبِ ^{از بهترین است} مِنْ مَهَانَةِ الْكُذِبِ
 جُودُهُ بِالْيَمِينِ لِفِرْسِخْلَفٍ ^{خود دادن سوگند از برای کسی که سود ندهد} مِنْ كَمَالِ التَّعَمُّدِ التَّحَلِّيِ
 بِالسَّخَاءِ وَالتَّعَفُّفِ ^{از کمال نعمت الهی است} مِنْ الْمَرْقَةِ غَضُّ الطَّرْفِ
 وَمَشْيُ الْقَصْدِ ^{از مروءة است} مِنْ الْكُرَمِ اصْطِنَاعُ الْمَعْرُوفِ
 بَدَلُ الرَّفْدِ ^{با مردم زخم است} مِنْ الْمَرْقَةِ طَاعَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَحُسْنُ
 التَّقْدِيرِ ^{از مال مذود می دوری نمودن و نیکوئی نمودن نیکوئی کردن از مروءت} مِنْ الْعَقْلِ مَحَابَّةُ التَّذِيرِ وَحُسْنُ
 التَّذِيرِ ^{از اشراف است} مِنْ أَشْرَافِ أَعْمَالِ الْكَرِيمِ تَعَاْفُلُ
 عَمَّا يَعْلَمُ ^{از بهترین است} مِنْ أَحْسَنِ أَعْمَالِ الْقَادِرِ أَنْ يَغْفِرَ

فَحَلَمَ مِنَ الْعِصْمَةِ نَقْدًا مَعَاصِي مِنْ صَبَقِ الْخَلْقِ
 قهر بردار کند تا فرمایند خدا بختی کردن از بزرگوار است از تنگی خردست
 الْخُلُوعُ وَسُوءُ الْمَقَاصِي مِنَ الْخُرْقِ الْعَمَلَةِ قِيلَ
 بخیلی و بدی بر بد و اریها از الهی است شتابیدن پیش
 لَا مُمْكَانَ وَالْإِنَادَةُ بَعْدَ إِصَابَةِ الْفُرْصَةِ مِنْ نَكْدِ
 از نداشتن و ماستکی و کاهلی پیش از رسیدن فرصت از نداشتن عیشی
 الدُّنْيَا تَغِيصُ الْاجْتِمَاعَ بِالْفَرْقِ وَالْمُتَرَفِّعِ
 دنیا است تا غرق گردانیدن جمعیت را بهر کندی و ستادی را
 بِالْفُصَّةِ مَنْ عَقَلَ الرَّجُلُ أَنْ لَا يَتَكَا بِكَامًا
 بزم و شنگدی از خرد آنکه نکویدم بمرحزیه که
 احاط به علم من فضل الرجل أن بما احتمله
 فرا رسید دانش و بان از فضل مرد است آنکه با آنچه بردارد
 حِلْمٌ مِنْ شَيْءٍ الْكَرَمُ بِذِلِّ التَّدْيِ مِنْ أَمَارَاتِ
 بردباری از کردهای کرم است دادن کردهای از مشاغلای
 الْخَيْرِ كَفَّ الْأَذَى مِنْ كَمَالِ الْكَرَمِ تَغْيِيلُ الْمُتَوَبِّهِ
 خیر است باز داشتن دینها از کمال کرم است عجز کردن بنواب
 مِنْ كَمَالِ الْحِلْمِ تَأْخِيرُ الْعُقُوبَةِ مِنْ حَقِّ الْمَلِكِ
 از کمال بردباریست بر انداختن عذاب کردن از حق پادشاه آفت که
 أَنْ يُسَوِّسَ نَفْسَهُ قَبْلَ رَعِيَّتِهِ مِنْ حَقِّ اللَّيْلِ
 سیاست کند نفس خود را پیش از سیاست رعیت حق خرد است
 أَنْ يَغْدَرَ سَوْءًا عَمَلًا وَفِيهِ سِرٌّ مِنْ شَقَاوَةِ جَدِّهِ
 آنست که بشمارد بدی عمل خود را و درین سر از بدی بخت او
 وَنَحْسَهُ مِنْ حَقِّ الْعَاقِلِ أَنْ يَقْهَرَهُ هَوَاهُ قِيلَ
 و نخواست بخندد از حق و منکر سازد و آری او آنست که بخت سازد و آری او پیش

صَدَّهِ مِنْ حَقِّ الرَّاعِي أَنْ تَخْتَارَ لِنَفْسِهِ مَا يَحْتَنَانِ
 آردن خود از او را چندان آنست که بگزیند آردن نفس خود آنچه بگزیند
 لِرَعِيَّتِهِ مِنْ شُرَاطِطِ الْمَرْوَةِ التَّرَهُ عَنْ الْحَرَامِ
 از برای رعیت از شرایطی مروست بگزرده بودن از حرام
 مِنْ لَوْ أَرِزِمَ الْوَرَعُ التَّرَهُ عَنْ الْإِثَامِ مِنْ أَحْسَنِ
 از بروندهای بزمکاری بگزرده بودنت از گناهها از خردنی
 الْعَقْلُ التَّحْلِي بِالْحِلْمِ مِنْ لَوْ أَرِزِمَ الْعَدْلُ التَّشَاهِي
 عقلست از استی برداری از و استهای عدالت با ناستان
 عَنِ الظُّلْمِ مِنْ تَمَامِ الْمَرْوَةِ أَنْ يَسْتَحْيِي مِنْ نَفْسِكَ
 از ستم از کمال مروست آنکه شرمکاری از نفس خود
 مِنْ أَفْضَلِ الْوَرَعِ أَنْ لَا تُشْدِي فِي خَلْقِكَ مِنْ
 از افزونترین بهر رعیت آنکه آفتابکنی در تمهاتی خود
 الظَّهَارِ فِي عَلَانِيَتِكَ مِنَ النَّيْلِ أَنْ يَبْذُلَ
 آشکارا کردن آن در آشکارای حال خود از راستی است آنکه بدهد
 الرَّجُلُ نَفْسَهُ وَيَصُونُ عَرْضَهُ مِنْ اللُّومِ أَنْ يَصُونِ
 مرد جان خود را و نگاهدارد ناموس خود را از ناگهانی است آنکه نگاه دارد
 الرَّجُلُ مَالًا وَيَبْذُلُ عَرْضَهُ مِنْ شَقَاوَةِ الْمَرْوَةِ
 مرد مال خود را و بدهد ناموس خود را از بدبختی است
 أَنْ يَفْسِدَ نَفْسَهُ مِنَ الشَّقَاوَةِ أَنْ يَصُونِ الْمَرْءَ دُنْيَا
 آنکه بپاشد نفس خود را از بدبختی است آنکه نگاهدارد مرد دنیا خود را
 بَدِينِهِ مِنْ اعْظَمِ اللُّومِ إِخْرَازُ الْمَرْءِ نَفْسِهِ وَاسْلَامُ
 بدین خود از بزرگترین ناگهانی است نگاه داشتن مرد نفس خود را و اسلم
 عَمَلِهِ مِنْ أَقْبَحِ الْكِبَرِ تَكْبِيرُ الرَّجُلِ عَلَى ذَوِي رَحْمَةٍ
 عریضی دهش و از نشت کردن بزرگوار است بزرگ کردن مرد بر حریفان

وَأَنْبَاءُ جَنَّتِهِ، مِنْ طَبَائِعِ الْأَغْيَارِ أَتَقَابِ النَّفُوسِ
 ودرهم جنس خود از خفاهی بکافیت برنج انداختن نفسها
 فِي الْأَحْيَاكِارِ مِنْ شَيْمِ الْأَنْبَارِ حَمَلِ النَّفُوسِ عَلَى
 در بر آلودگی از گدھای نیکو کارانت باز داشتن نفسها بر
 الْأَيْثَارِ، مِنْ طَبَائِعِ الْجَهَالِ الشَّرِّعِ إِلَى الْغَضَبِ
 با تمیز نیک از خفای نادان است شتابیدن بسوی خشم
 فِي كُلِّ حَالٍ، مِنْ سُوءِ الْأَخْيَارِ مُقَابَلَةِ الْأَكْفَاءِ
 در همه حال از بد کردن بدیهاست علیه جستن بر مانند خود
 وَمَعَادَاةُ الرَّجَالِ، مِنْ كَفَارَاتِ الذُّنُوبِ
 و در نمی کردن با مردان از کفارت گناهان
 الْعِظَامِ إِثَارَةُ الْمَلُوفِ، مِنْ أَفْضَلِ الْمَكَارِمِ
 بزرگوار آینه دوسوی کردن مجاهدات از افزونترین نیکو بهاست
 تَحْمِلُ الْمَعَارِمِ وَأَفْرَاءُ الضُّيُوفِ، مِنْ أَفْضَلِ
 بر گرفتن گناهان و بزرگ داشتن مهمانان از افزونترین
 الْفَضَائِلِ اصْطِنَاعُ الصَّنَائِعِ وَبَيْتُ الْمَعْرُوفِ
 فضیلتهاست کردن نیکو بهای و اشکار کردن نیکو فی
 مِنْ عِلَامَاتِ السَّبِيلِ الْعَمَلُ بِسِيَةِ الْعَدْلِ مِنْ
 از نشانههای راست روی عمل کردن با بخود دوست داشتن عدالت از
 كَمَالِ الشَّرَفِ الْأَخْذُ بِجَوَامِعِ الْفَضْلِ، مِنْ كَرَمِ
 کمال بختیست عمل کردن بجمعی دانستن از نیکو فی
 النَّفْسِ الْحَمْلُ بِالطَّاعَةِ، مِنْ أَكْرَمِ الْخَلْقِ الْحَمْلُ
 نفس را حمل بر طاعت از استغنیان بر خدای از استغنیان
 بِالْقَنَاعَةِ، مِنْ أَمَارَاتِ الدُّنْيَا لِتَقْطُ الْحِرَاسَةَ
 بقناع از نشانههای دولتست بپاداری از برای نگهانی

الْأُمُورِ مِنْ كَمَالِ السَّعَادَةِ السَّعْيُ فِي صَلَاحِ الْجُمُودِ
 کادها از کمال سعادتست کوشیدن در سالکوی مردم
 مِنَ الْوَاجِبِ عَلَى الْغِنَى أَنْ يَضَعَ عَلَى الْفَقِيرِ يَمَالَهُ
 واجباتست بر بزرگوار آنکه بخیلی نکند بر درویش بمال خود
 مِنَ الْوَاجِبِ عَلَى الْفَقِيرِ أَنْ لَا يَبْذُلَ مِنْ غَيْرِ
 واجباتست بر فقیر آنکه نهد بی آنکه
 اضْطُرَّ رِسْقًا، مِنَ الْوَاجِبِ عَلَى ذَوِي الْحَبَاهِ
 مضطرب و مجاره شود خواست را از واجباتست بر خدا و ندان بزدکی
 أَنْ يَبْدُلَ لَطَالِيهِ، مِنَ الْمَفْرُوضِ عَلَى كُلِّ عَالِمٍ
 آنکه بدهد او بخراشده خود فرضست بر هر دانشمندی
 أَنْ يَصْفُونَ بِالْوَرَعِ جَانِبَهُ وَأَنْ يَبْدُلَ عِلْمَ لَطَالِيهِ
 آنکه نگاهدارد بپرهیزگاری خدا را و آنکه بدهد دانش خود را بطلب خود
 مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَنْ لَا يَعْصِي
 از خوار دی دنیا بر خدا آنست که نافرمانی نشود
 الْإِثْمَانِ، مِنْ دَمَامَةِ الدُّنْيَا عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ
 مکر در دنیا از بتایه دنیا نزد خدا
 أَنْ لَا يَمِيلَ مَاعِدُهُ إِلَّا بِرُكْحَا، مِنْ أَفْضَلِ
 آنست که نتوان رسید بخدا مگر بر لاد دنیا از افزونترین
 الدِّينِ الْمَرْقُوقَةِ وَلَا خَيْرَ فِي دِينٍ لَيْسَ فِيهِ مَرْقُوقَةٌ
 دینی مروشت در دینی نباشد دران مروقت
 مِنْ تَمَامِ الْمَرْقُوقَةِ التَّنَزُّعُ عَنِ الدُّنْيَا، مِنْ الْحَزْمِ
 از کمال مروقت بایزگی از ناکسی از آگاهی است
 التَّاهِبُ وَالْإِسْتِعْدَادُ، مِنَ الْعَقْلِ التَّوَدُّ لِيَوْمِ
 توانایی و آمادگی در هر کار از عقلست نوست گرفتن از برای روز

المعاد من أفضل المعروف اعانة الملهوف من
 آخرت از افزونترين بنكوفى است فزادى افشاده از
 احسن المكارم بت المعروف من افضل الاعمال
 بهترين بنكوبهاست اشكارا كردن بنكوفى از افزونترين علمهاست
 اكتاب الطاعات من افضل القدر اجتناب
 بدست آوردن ظلمات از افزونترين بهيكادست دورى جستن
 المحرمات من اعظم الشقاوة الفساوة من
 از حرامها از بزرگترين بدبختى است سختى از
 اقبح الشيم الفباوة من احسن الدين النصع من
 زشتترين كوداكوى كوداست از بهترين دين بدكوبى است از
 افضل النصع الاشارة بالصلح من اقبح الخلق
 از دوزخ بهترين اشاره كردن بامنى از زشتترين خويشت
 الشخ من اعود الغبا لمدولة الاكارم من
 بخيلى از سودمندترين بختهاست دولت نيكويان از
 احسن المكارم تجنب المحارم من تمام الكرم
 بهترين بنكوبهاست دورى از حرامها از كمال كرم است
 اتمام النعم من افضل المروءة صلة الرحم
 تمام كردن نعمتها از زياده ترين مروت است دوستى بخويشت
 من احسن الامانة رعى الذم من احسن الاخلاق
 از بهترين امانت نگاه داشتن عهدها از بهترين بنكوبهاست
 الايثار من احسن الاختيار صحة الاخبار
 دادن مال از بهترين كزينش است يادى نيكايان
 من اللوم سوء الخلق من الفحش كثرة الخلق
 از ناكسى است بد خلق از زشتى است بسيارى ناكافى

من السعادة

من السعادة فتح الطلبة من الحرم حسن التجربة
 از سعادت است بر آوردن كار جويندگان از كاهى است خوبى از مياشت
 من سعادة المؤمن ان يضع معروفه عند اهله
 از نيكبختى مردست بگنهد و بدهد بخشش و بنكوفى خود را نزد ستودار بنكوفى
 من توفيق الحق اكتسابه المال من حله من الخوف
 از توفيق از يادگست بدست آوردن مال از دجلال از بايست
 العبادة قبل الامكان من الحق الدلالة على
 شايدين بخش انقلاش بودن از كدامست ده نمودن و پرديد
 السلطان من الكرم حسن الشيم من اشرف
 سلطان و بادشاه از نيكوفى است خوبى كوداها از بلندترين
 الشيم حياطة الذم من افضل المروءة صيانة
 كوداهاست نگاه آوردن عهدها از افزونترين نگاهداشتن
 الحرم من الحرم صحة العزم من الدين التجاوز
 نكاهى از كاهى است درسى از دين است در گذشتن
 عن الجرم من البلية سوء الطوية من الشقاوة
 از نگاه از گرفتار گشت بدى درون از بدبختى است
 فساد النية من الحرم الوقوف عند الشهة من
 تباهى اندیشه از كاهى است ايستادن نزد پوشيدگى كار از
 العزة بالله سبحانه ان يصير المرأى على المعصية وتمنى
 مغرور گشتن و تحت زناى نال آنكه تحت ايستد مرد بر نگاه و اميد دارد
 المغفرة من علامات الخذلان استحقاق الصبح
 از مغفرت از نشاى خوار گشت بنكوبمردن زشتى
 من علامات الادبار سوء الظن بالنصح من التبل
 از نشاى پلنگدست بدى بجان بر بندگى از راستى است

أَنْ يَنْقُطَ لَاجِبُ حَقِّ الرِّغْمَةِ إِلَيْكَ وَتَتَعَابَا عَيْنَاكَ
 الْخِيَانَةُ عَلَيْكَ مِنَ الْكُرَمِ أَنْ تَحَاوِرَ عَنِ الْإِسَاءَةِ
 إِلَيْكَ مِنْ تَمَامِ الْمُرُوءَةِ أَنْ تَنْسَ الْحَقَّ إِلَيْكَ وَتَذْكُرَ
 الْحَقَّ عَلَيْكَ مِنْ دَلَالَةِ أَقْبَالِ الدَّوَلَةِ قِلَّةِ الْقُوَّةِ
 مِنْ كَمَالِ الْحَزْمِ الْإِسْتِعْدَادِ لِلثَّقَلِ وَالنَّاهِبِ
 لِلرَّحْلَةِ مِنْ دَلَالَةِ الْحِذْلَانِ الْإِسْتِهَانَةِ بِحَقِّهِ
 الْإِحْسَانَ مِنْ كَمَالِ الْإِيمَانِ مَكَافَاةَ الْمُسَى بِالْإِحْسَانِ
 مِنْ دَلَالَةِ الْإِيمَانِ الْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ مِنْ تَمَامِ
 الْمُرُوءَةِ إِجَادَةُ الْوَعْدِ مِنْ دَلَالَةِ الْعَقْلِ الشُّطُوقِ
 بِالْمُتَوَاقِبِ مِنْ دَهَانِ الْفَضْلِ صَائِبُ الْجَرَابِ
 مِنْ دَلَالَةِ الْحَقِّ دَالَّةٌ بِغَيْرِ آلٍ وَصَلَتْ بِغَيْرِ
 الشَّرَفِ مِنَ الْإِقْتِصَادِ سَحَاءٌ بِغَيْرِ سَرَفٍ وَمُرُوءَةٌ
 بِلَهْدِي وَبِرَبِّي

مِنْ غَيْرِ تَلَفٍ مِنْ فَضْلِ عَمَلِكَ اسْتِقْلَالُكَ لِعَمَلِكَ
 مِنْ كَمَالِ عَمَلِكَ اسْتَظْهَارُكَ عَلَى عَمَلِكَ مِنْ
 الْحِكْمَةِ طَاعَتُكَ لِمَنْ فَوْقَكَ وَإِجْلَالُكَ مِنْ بَيِّنَةٍ
 طَبَقَتِكَ وَأَنْصَافِكَ مِنْ دَوْبِكَ مِنْ أَشْرَفِ الشَّرَفِ
 الْكَفِّ عَنِ الشُّذِيرِ وَالشَّرَفِ مِنَ الْمُرُوءَةِ أَنَّكَ
 إِذَا سَأَلْتَ أَنْ تَتَكَلَّفَ وَإِذَا سَأَلْتَ أَنْ تَخْفَفَ
 مِنَ الْمُرُوءَةِ أَنْ تَقْصِدَ فَلَا شَرَفَ وَفَقْدَ فَلَا
 تَخْلَفَ مِنْ أَشْرَفِ الْعِلْمِ الْحَقْلِيِّ بِالْحِلْمِ مِنْ
 أَشْرَفِ الشُّمِّ الْوَفَاءُ بِالذِّمِّ مِنْ أَفْضَلِ الْإِحْسَانِ
 وَأَحْسَنَ الْإِسْطِظْهَارِ أَنْ تَقْدِرَ فِي الْقَضَاءِ وَتَجْرِبَ
 فِي الْعَاقِبَةِ وَالْخَاصَّةِ عَلَى السَّوَاءِ مِنْ سَقْوَةِ الْإِحْتِيَابِ
 مَغَالِبَةُ الْأَكْفَاءِ وَمُكَاشَفَةُ الْأَعْدَاءِ وَمُنَاقَاةُ
 كَرَمِشِ زِيَادَتِي كَرَمِشِ بَرِيكَتِكَ وَشُكْرًا لَكَ وَفَرَحًا بِجِسْتِكَ

مَنْ يَقْدِرُ عَلَى الصَّوَاءِ مِنْ عِلَامَاتِ الْعَقْلِ الْعَمَلِ
 بمانند توانا باشد بر زبان رسانیدن از مشافهی عقلت عمل کردن
 بَسْتَةُ الْعَدْلِ مِنْ عِلَامَاتِ الْإِقْبَالِ سَدَادُ
 بآنچه خواهش عدل باشد از مشافهی دولتت راستی
 الْإِقْتِدَالُ وَالرَّفْقُ فِي الْأَفْعَالِ مِنْ أَفْضَلِ
 کفایتها و نرمی در کردارها از افزونترین
 الْإِسْلَامُ الْوَفَاءُ بِالْأَمَامِ مِنْ أَفْضَلِ الْبِرِّ بِرُ الْإِيْتَامِ
 مسلمانست وفای آوردن به پسر خود کردن از افزونترین بیکوئی است
 مِنْ تَقْوَى النَّفْسِ الْعَمَلُ بِالطَّاعَةِ مِنْ شَرَفِ
 از پرهنگاری نفس است عمل کردن به فرمان برداری از بلندترین
 الْمَهْمَةُ لِرُومِ الْقِنَاعَةِ مِنْ أَفْضَلِ الْإِحْتِيَارِ الْحَلِي
 همت است و استیلا بقتل از افزونترین کوشش است از استیلا
 بِالْإِيْتَارِ مِنْ أَفْضَلِ الْإِحْسَانِ إِلَى الْإِيْتَارِ
 بهوش از خوشترین بیکوئی است باینسان
 مِنْ أَفْضَلِ الْأَعْمَالِ مَا وَجَبَ الْجَنَّةِ وَاجْتَنَابِ
 از افزونترین عملهاست آنچه واجب کرداند بهشت را و پرهیزانند از
 الْبَيَارِ مِنَ الْخُرْقِ تَرْكُ الْفُرْصَةِ عِنْدَ الْإِمْكَانِ مِنْ
 از دوری از گزینی است از دست دادن فرصت نزد توانایی از
 كَمَالِ الْإِنْسَانِ وَوَفْقُ فَضْلِ اسْتِعَارِهِ بِنَفْسِهِ
 کمال انسان و بسیاری فیض انسان را بکلی خود
 الْقُصَانِ مِنَ السُّودِّ الصَّبْرُ لِمَسْمَاعِ شَكْوَى
 از مهریت صبر کردن به شنیدن شکایت
 الْمَلْهُوفِ مِنَ الْمَرْوَةِ اِحْتِمَالِ جَنَائِمِ الْمَعْرُوفِ
 و در دل افتاده از مجامعت بد داشتن تا او را بخوابد و بیکوئی را

من ندارد

مِنْ أَمَارَاتِ الْإِحْمَقِ كَثْرَةُ تَلَقُّبِهِ مِنْ عِلَامَاتِ حَسَنِ
 از نشانههای حماقت بسیار تکرار کردن نام از نشانههای حسن
 السَّجِيَّةُ الصَّبْرُ عَلَى الْبَلِيَّةِ مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ أَنْ يَكُونَ
 کردار است صبر بر بلاها از بیکوئی است مدست آنکه باشد
 صَنَائِعُ عَيْدٍ مَنْ يَشْكُرُهُ وَمَعْرُوفٌ عِنْدَ مَنْ لَا يَكْفُرُهُ
 نیکی کردن بخدا و با کس که شکر او گوید و بیکوئی نزد آنکس که نیاسی نکند
 مِنْ تَوْفِيقِ الرَّحْمَنِ وَصَنَعَ شَرِّ عَيْدٍ مَنْ لَيْسَ لَهُ
 از توفیق از مددست مددست از توفیق از مددست
 إِحْسَانُهُ عَيْنٌ مَنْ يَشْكُرُهُ مِنْ أَكْثَرِ الْمَصَائِبِ الْإِحْيَاءِ
 و بیکوئی کردن او با کس که شکر او گوید از بزرگترین مآلهاست بجان
 حَاجَتُهُمْ إِلَى مَدَارَةِ الْأَشْرَارِ مِنَ الْحِكْمَةِ أَنْ تَنَارِعَ
 حاجت ایشانست بسوی مدارای بدان از حکمت است آنکه نزاع کنی
 مِنْ فَوْقِكَ وَلَا تَسْتَدِلْ لِمَنْ دُونَكَ وَلَا تَقَالِي
 بآنکه بر تو است و مدارای بآنکه در دین است و عطف بندی
 مَا لَيْسَ فِي قَدْرِكَ وَلَا يَحَالِفُ لِسَانُكَ قَلْبَكَ
 آنچه را که در دین تو نیست و مخالف کردن زبان خود را با دل خود
 وَلَا قَوْلَكَ فِعْلَكَ وَلَا يَتَكَلَّمُ فِيمَا لَا تَعْلَمُ وَلَا تَتْرَكَ
 و گفتار خود را و کار خود و نگویی آنچه را که ندانی و ترک کنی
 الْأَمْرَ عِنْدَ الْإِقْبَالِ وَتُطْلِبُهُ عِنْدَ الْإِدْبَارِ مِنْ
 کار را نزد آمدن دولت و بجوی کار را نزد برفتار دولت از
 فَضِيلَةِ النَّفْسِ الْمُسَارِعَةِ إِلَى الطَّاعَةِ مِنْ عَزِّ النَّفْسِ
 زیادتی نفس است مسابقیدن بسوی مدست از عزت نفس
 لِرُومِ الْقِنَاعَةِ مَا وَرَدَ مِنْ حِكْمِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
 بآنچه از استیلا وارد است از حکمتهای امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب در

الحکم المفقود من قوله ما ورد من حکم امیر المؤمنین
 بعضی از آنچه وارد است از حکمتهای امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب در

مَا نَدِمَ مِنْ اسْتَحْكَامٍ، مَا ضَلَّ مِنْ اسْتِشَارٍ، مَا أَذْنَبَ
 بِمَا نَدِمَ مِنْ اسْتِحْكَامٍ، بِمَا ضَلَّ مِنْ اسْتِشَارٍ، بِمَا أَذْنَبَ
 مَنْ اعْتَذَرَ، مَا اعْتَبَرَ مِنْ اعْتَفَرٍ، مَا أَصِيبَ مِنْ صَبْرٍ
 مَا ذَلَّ مِنْ أَحْسَنِ الْفِكْرِ، مَا خَابَ مِنْ لَزِمِ الصَّبْرِ
 مَا كَلَّ طَالِبُ خَيْبٍ، مَا كَلَّ رَامِي صَدَبٍ، مَا كَلَّ غَائِبٍ
 يَوْبٍ، مَا كَلَّ مَفْتُونٍ بِعَائِبٍ، مَا كَلَّ مُذْنِبٍ بِعَائِبٍ
 مَا تَوَقَّعَ الْكَفَافِ اسْتِرَافٍ، مَا دَوَّنَ الشَّرَّ عَفَافٍ
 مَا تَكَلَّمَ الْأَوْصِيْعُ، مَا تَوَاضَعَ الْإِرْفِيعُ، مَا حَقَّرَ
 نَفْسَهُ إِلَّا عَاقِلٌ، مَا نَقَصَ نَفْسَهُ إِلَّا كَامِلٌ، مَا
 أَعْجَبَ بَرَاءَهُ إِلَّا جَاهِلٌ، مَا أَضْرَّ الْحَاسِنَ كَانْعَجَبٍ
 مَا خَالَ الْفَضَائِلَ كَاللَّبِّ، مَا أَصْلَحَ الدِّينَ كَالْتَقْوَى
 مَا جَاءَ الْعَقْلَ كَالهَوَى، مَا أَفْسَدَ الدِّينَ كَالدُّنْيَا
 مَا زَنَّا غَيْرَ قَطٍّ، مَا فَحَرَّكَ رَمَقًا، مَا أَقَلَّ

رَاحَةُ الْحُسُودِ، مَا أَنْكَدَ عَيْشَ الْحَقُودِ، مَا أَنْكَرَتْ اللَّهُ
 سَجَانَهُ مُنْذَرُ عَرَفَةِ، مَا شَكَّكَتْ فِي الْحَقِّ مُنْذَرُ آيَةِ
 مَا كَذَّبَتْ وَلَا كَذَّبَتْ، مَا صَدَلَّتْ وَلَا صَدَلَّتْ
 مَا سَعِدَ مِنْ شَقِيٍّ إِخْوَانُهُ، مَا عَزَّ مِنْ ذَلٍّ حَبِيبَانُهُ
 مَا أَقْرَبَ الْحَيَاةَ مِنَ الْمَوْتِ، مَا أَبْعَدَ الْأَسِيدَ مِنَ
 الْفَوْتِ، مَا تَزَيَّنَ مَتْنٌ بِمِثْلِ طَاعَةِ اللَّهِ، مَا تَقَرَّبَ
 مَسْقَرٌ بِمِثْلِ عِبَادَةِ اللَّهِ، مَا أَقْرَبَ الْأَجَلَ مِنَ
 الْأَمَلِ، مَا أَفْسَدَ الْأَمَلَ لِلْعَمَلِ، مَا أَقْطَعَ الْأَجَلَ
 لِلْأَمَلِ، مَا طَالَ أَحَدٌ فِي الْأَقْصَى الْعَمَلِ، مَا شَرَّ
 بَعْدَ الْجَنَّةِ بَشَرٌ، مَا خَيْرُ بَعْدَ النَّارِ خَيْرٌ، مَا أَلْسَبَ
 الشَّرَّ بِمِثْلِ التَّوَاضُعِ، مَا أَصْلَحَ الدِّينَ كَالْوَدْعِ
 مَا أَجْلَبَ الْمَقْتِ بِمِثْلِ الْكِبَرِ، مَا حَصَّنَتْ النِّعَمَ بِمِثْلِ

الشكر ما حصل لأجر بمثل اغاثته الملهوف ما
 شكر حامل نذر با هر چه
 الشكر بمثل بدل المعروف ما استرقت
 کس کند شکر با هر چه
 الاغاث بمثل الاخوان ما كدرت الصنائع بمثل
 کرد نداد با هر چه
 الامتنان ما افصح الحفا واخسن الوفاء ما افصح
 مت نهادن چه در شکر است
 النخط واخسن الرضا ما افقر من ملك ففما ما ما
 ختم در خوش است خوشدوی
 من اخي علما ما يعطي البقاء من احبه ما يتجوا
 هر که دانه کرد ایند را داده شود با پسندی با هر که دوست دارد او را دهانی نیاید
 من الموت من طلبه ما ظفر من ظفر لا ثمة به
 از مرد هر که بجوید آنرا فرو نکاشد هر که دستافت نگاه برود
 ما علم من لم يعمل بعلم ما عقتل من طال امله
 نداشتن امر که عمل نکرد بفرمود
 ما احسن من اساء علم ما هلك من عرف قدره
 نیکی نکرد هر که بدست عمل خود را براه نشد هر که بشناخت اندازه خود را
 ما عقتل من عدا طوره ما كان الرفق في شئ الا
 خود مندا نهاد هر که در کرد از طوره باشد نرمی در چیزی مگر که
 ز انه ما كان الخرق في شئ الا سانه ما انقص
 بگواهی بخند او را البلی باشد در چیزی مگر که عیب آید چو شکست
 التوم لعزائم اليوم ما اهدم الثوبه لعظام الجرم
 خراب الدینها کارهای روز را چه خراب میسازد توبه نخاهای بزرگ را

ما اكثر

ما اكثر من يعترف بالحق ولا يقطيه ما اكثر من
 چه بسیار است آنکه میبندد اعتراف حق میباید و حال که نیندازد حق را چه بسیار است آنکه
 يعلم بالعلم ولا يتبعه ما اقرب البقعة من الطلو
 میداند دانش پیروی نمیکند نزدیکی ختم خدا با ستمکار
 ما اقرب النصرة من المظلوم ما اعظم عقاب
 چه نزدیکی یاری بستمیده چه بزرگ است عقاب باری
 الباغي ما استنبط الصواب بمثل المساورة ما
 ستمکار نکشود راه راستی با هر چه مسوره کردن
 ما تاكدت الحر بمثل المصاحبة والمجاورة
 اسوار نکند ایند با هر چه با هر چه یاری و همسایگی
 ما تاال الحمد من عداه الحمد ما اذرك الحمد من
 نرسید بزندگاری آنکه در گذشت از دوستی در یافت بزندگاری با هر که
 قاته الحمد ما كذب عاقل ولا نفا مؤمن ما ارباب
 که فوت کرد او را کوشش با حق دروغ نگفت هیچ عاقل و دانا نکرد هیچ مؤمنی کاندنند خد
 مخليص ولا شك موقن ما آمن بالله من سكر الشك
 هیچ بالکند و سگ کننده نبود هیچ دست یابی ایمان نیاورد آنکه که ارام بخشد
 قلبه ما انجز الوعد من مطلب ما هبنا العطاء
 دل او را بجای آورد وعده را آنکه که کاه کرد در آن کوار نکرد دهش را
 من من به ما اقرب التماس من عجل السراح
 آنکه که منت نهاد بطای خود نزدیکان نکشت نرمی با هر که شناخت بسوی خود کای و عجل
 ما البعد الصلاح من ذي الشر الوقاح ما احسن
 چه دور است شایستگی از خداوند بلی و بی شرمی چه خوب است
 الجود مع الاعسار ما افصح النخل مع الاكثار
 بخشش با دست تنگی چه درشت است انجلی با بسیار مال

اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَنِ تَبَيُّنِ الْأَوْعَافِ عَنْهُ، مَا حَصَلَ
خدا را هیچ چیز از حد او جدا نیست
الدَّوْلُ مِثْلُ الْعَدْلِ، مَا اجْتَلَبَ سَخَطُ اللَّهِ
دولت را همچو عدل بدیدنی آورد خشم خدا را هیچ چیز
سُبْحَانَهُ مِثْلُ الْخَلْدِ، مَا آمَنَ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ مَنْ
هیچ چیز همچو بختی ایمان نیابد بخدا آنکه
قَطَعَ رَحْمَةً، مَا يَقْنُ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ مَنْ تَرَعَ عَهْوَهُ
بریداری رحمت را آنچه بداند بخدا آنکه نگاهدارد عهد خود را
وَذِمَّةً، مَا حَفِظْتَ الْأَخُوَّةَ مِثْلَ الْمَوَاسَاةِ، مَا أَقْرَبَ
و پیمانهای خود را نگاه داشت برادری را همچو همجواری
الْبُؤْسُ مِنَ الْعَيْمِ وَالْمَوْتُ مِنَ الْحَيَاةِ، مَا أَخْلَصَ
سخنی با ساینده بودن از زندگی پاکیزه نکرد آینه
الْمَوَدَّةُ مِنْ بَيْضِ، مَا اكْتَلَّ السَّيَادَةُ مِنْ لَمْ يَسْمَحْ
دوستی را آنکه بداند تمام نکرد مطهری را آنکه جوهری نکرد
مَا أَفْخَشَ عِلْمٌ، مَا وَجَّهَ كَيْفَ، مَا جَارَ شَرِيفٌ، مَا زَانَا
دشنام و دشمنی را هر چه بداند نماید در راه حق بداند بداند
عَقِيفٌ، مَا وَقَّحَ الْحَاحِلُ، مَا أَفْخَحَ الْبَاطِلُ، مَا عَقَلَ
هیچ هفتگی چیزی سر است نادان چیزی است باطل بی خردی
مَنْ يَخْلُ بِأَخْبَانِهِ، مَا عَقَدَ إِيْمَانَهُ، مَنْ لَمْ يَحْفَظْ
آنکه بخشد با بندگان خود نیست سوگندهای خود را افاسد بر بندگان
لِسَانَهُ، مَا ظَلَمَ مِنْ خَافِ الْمَضْرَعِ، مَا غَدَرَ مَنْ أَيْقَنَ
زبان خود را ستم نکرد آنکه رسید از بقیه بی وفایی نکرد آنکه بداند
بِالْمَرْجِعِ، مَا اخْتَلَفَ دَعْوَانِ إِلَّا كَانَتْ إِخْلَافُهُمَا
جای آنکه گفت هیچ یک از دو و با خواندن مخالف هم نشدند مگر آنکه یکی از آن دو

صَلَاةُ مَا تَوَاصَعَ أَحَدٌ إِلَّا ذَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ حِلَالَةً
نزدیکی هر که کرد هیچ یک مگر آنکه از خود دورا خدا
مَا أَغْطَمَ نِعْمَتُ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا وَمَا أَصْغَرَهَا فِي نِعَمِ
چیز زدگست نعمتهای خدا در دنیا و چه کوچکتر است نعمتهای او در آخرت
الْآخِرَةِ، مَا سَادَ مَنْ اخْتَلَجَ إِخْوَانَهُ إِلَى غَيْرِهِ
آخرت منتهی باشد آنکه محترمان باشد برادران او بغیر او
مَا اسْتَعْنَيْتَ عَنْهُ خَيْرٌ مِمَّا اسْتَعْنَيْتَ بِهِ، مَا صَبَرْتَ
آنچه بنیاز داشتی از آن بهتر است از آنچه بنیاز داشتی آنکه صبر کردی
عَنْ خَيْرٍ مِمَّا التَّذَذُّتَ بِهِ، مَا أَقْرَبَ الْحَيِّ مِنَ الْمَيِّتِ
از نیامدن آن بهتر است از آنکه بدانی از آن که نزدیک است از آنکه دور است
لِلْحَاقِ بِه، مَا أَبْعَدَ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ لَا يَنْقُطُ عَنْهُ
دور است از آن که دور است از آنکه نزدیک است از آنکه دور است
مَا آمَنَ عَذَابَ اللَّهِ مِنْ لَمَّا مِنْ النَّاسِ شَرٌّ، مَا عَشَرَ
این که عذاب خدا را بداند از آنکه بداند از آنکه بداند از آنکه بداند
فَقَسَهُ مِنْ يَنْفَعُ غَيْرَهُ، مَا سَابَّ اثْنَانِ إِلَّا غَلَبَ
نفس خود را آنکه بداند از آنکه بداند از آنکه بداند از آنکه بداند
الْأَمَهُمَا، مَا تَلَا جَاثِنَانِ إِلَّا ظَهَرَ اسْفَهَامَا، مَا مِنْ
در بخش هر دو نفر و در دو نفر از آنکه بداند از آنکه بداند از آنکه بداند
شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ مِنْ أَنْ يُسَالَ مَا قَسَمَ
چیزی دوست داشته تر میبوی خدا از آنکه خواسته شود از آنکه بداند
اللَّهُ سُبْحَانَهُ بَيْنَ عِبَادِهِ شَيْئًا أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ
خدا را سبوح است در میان بندگان خود چیزی را که از عقل بهتر باشد
مَا خَلَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ شَيْئًا عَيْنًا فَيَلْهُو، مَا تَرَكَ اللَّهُ
نیافرید خدا چیزی را تا ببرد تا او را نیازی نداشته باشد خدا

سَبَّحْنَاكَ يَا سُدِّي فَيَلْعُوا مَا انْقَصَتْ سَاعَةٌ مِنْ
دَهْرِكَ إِلَّا يَنْقُطَةُ مِنْ عَمَلِكَ مَا قَدَّمْتَ الْيَوْمَ تَقْدِمُ
عَلَيْهِ غَدًا فَا مَهْدُ لِقَائِكَ وَقَدْ مَلِئُوكَ مَا
دُنْيَاكَ الَّتِي تَحْتَ إِلَيْكَ خَيْرٌ مِنَ الْآخِرَةِ الَّتِي
قَبْهَا سَوْءُ النَّظَرِ عِنْدَكَ مَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ
مَا سَاءَ دَالِعِيَاءُ مِثْلَ الْجَهَالِ مَا بَعْدَ التَّيْبِنِ إِلَّا
الْبَلْسُ مَا مِنْ جُهَادٍ أَفْضَلَ مِنْ جُهَادِ النَّفْسِ
مَا قَدَّمْتَ مِنْ دُنْيَاكَ فَلْيَنْفِكْ وَمَا أَخَّرْتَ مِنْهَا
فَلْيَعْدَوْ مَا قَالَ النَّاسُ لِسَيِّ طُغْيَانِي الْآوَقْدِ خِيَاءُ
لَهُ الدَّهْرُ يَوْمَ سَوْرٍ مَا مَرَجَ آخِرُ مَرْجِ الْآخِرِ مِنْ
عَقْلٍ فَحْجَةٍ مَا لَتَدَّ أَحَدٌ مِنَ الدُّنْيَا لَذَّةَ الْآ
كَانَتْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَصَا مَا زَادَ فِي الدُّنْيَا
بِأَنَّ الدُّنْيَا لَوْ دُرٌّ وَزَيْلَتِ تَنَكُّدِي نَفَرٌ وَهَجَزِي دَرِ دُنْيَا

الانقص

الْأَنْقَصُ فِي الْآخِرَةِ مَا أَقْرَبَ الرَّاحَةَ مِنَ التَّعَبِ
مَا أَجْلَبَ الْحِرْصَ لِلنَّصَبِ مَا أَقْرَبَ النِّعَمَ مِنَ الْبُؤْسِ
مَا أَقْرَبَ السُّعُودِ مِنَ الْخُوسِ مَا أَخْسَرَ مِنَ الْبَيْسِ
لِي فِي الْآخِرَةِ نَصِيبٌ مَا اسْتَجْعَلَ الْبَرَى وَاحْسَنُ
الْمُرُيبِ مَا كَانَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِيُضِلَّ أَحَدًا وَلَيْسَ
اللَّهُ يَظْلِمُ الْعَبِيدَ مَا كَانَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِيَقْطَعَ
عَلَى أَحَدٍ بَابَ الشُّكْرِ وَيَعْلُقَ عَنهُ بَابَ الْمَزِيدِ
مَا زَالَتْ عَنْكُمْ نِعْمَةٌ وَلَا غَضَارَةٌ عَيْشٍ إِلَّا بَدَأَ نَفْسًا
أَحْرَقَتْهَا وَمَا اللَّهُ يَظْلِمُ الْعَبِيدَ مَا أَنْزَلَ
الْمَوْتَ مَنَزَلَةً مِنْ عَدَدِ غَدَا مِنْ أَحَالِهِ مَا آمَنَ بِمَا
حَرَّمَ الْقُرْآنَ مِنْ اسْتَحْلَةٍ مَا أَعْظَمَ الْمُصِيبَةَ فِي
الدُّنْيَا مَعَ عَظَمِ الْفِتْنَةِ غَدًا مَا بَالَتْ مِنْ دُنْيَاكَ
بِأَنَّ الدُّنْيَا لَوْ دُرٌّ وَزَيْلَتِ تَنَكُّدِي نَفَرٌ وَهَجَزِي دَرِ دُنْيَا

الانقص

الدُّنْيَا تُدْرِكُونَ وَ لَّا تُخْزِيكُمُ الْكَثِيرُ مِنَ الْآخِرَةِ

خَيْرُ مَوْنَةٍ مَا بَالَكُمْ تَوَمَّلُونَ مَا لَا تَدْرِكُونَ وَ تَجْمَعُونَ

مَا لَا تَأْكُلُونَهُ وَ تَبْنُونَ مَا لَا تَسْكُونُونَ مَا لِلدُّنْيَا

عَمَلُكُمْ وَ لَكِنْ هِيَ غَرَضٌ مَا الْعَاجِلَةُ خَلَقَتْكُمْ

وَ لَكِنْ هِيَ أَخَذَتْ مَا أَقْلَ الثَّقَةِ الْمُؤْتَمِنِ

وَ مَا أَكْثَرَ الْخَوَانَ مَا أَكْثَرَ الْأَخْوَانَ عِنْدَ الْخِفَانِ

وَ أَقْلَهُ عِنْدَ حَادِثَاتِ الزَّمَانِ مَا حِلُّ الرَّجُلِ

حَمَلًا أَتَقَلُّ مِنَ الْمَرْوَةِ وَ مَا تَزْنِي الْإِنْسَانُ إِلَّا

بِزَيْنَةٍ أَحْمَلُ مِنَ الْفِتْوَةِ مَا أَحْسَنُ بِالْإِنْسَانِ أَنْ

يَقْنَعَ بِالْقَلِيلِ وَ يَجُودَ بِالْجَزِيلِ مَا أَفْجَحُ بِالْإِنْسَانِ

ظَاهِرًا عَلِيلًا وَ بَاطِنًا جَمِيلًا مَا أَهْتَنِي ذَنْبٌ

أُمَهَلْتُ فِيهِ حَتَّى أَصْلِيَ رَكْعَتَيْنِ مَا أَفْجَحُ بِالْإِنْسَانِ

الذُّنُوبُ

أَنْ يَكُونَ ذَا وَجْهَيْنِ مَا لِبْنِ آدَمَ وَالْفَخْرُ وَ الْوَلَدُ

نُطْقُهُ وَ آخِرُهُ جِيفَةٌ لَا يَرِيذُ نَفْسَهُ وَ لَا يَدْفَعُ حَتْفَهُ

مَا قَصَمَ ظَهْرِي إِلَّا رَجُلَانِ عَالِمٌ مَتَّحِكٌ وَ حَاضِلٌ

مَتَّحِكٌ هَذَا يَنْفِرُ عَنْ حَقِّهِ يَتَّحِكُ وَ هَذَا يَدْعُو

إِلَى الْبَاطِلِ يَتَّحِكُ مَا لِبْنِ آدَمَ وَالْعَجَبُ أَوْ لِنُطْقِهِ

وَ آخِرُهُ جِيفَةٌ مَذْرُوءَةٌ وَ هُوَ بَيْنَ ذَلِكَ يَحْمِلُ

الْعَذْرَةَ مَا مِنْ شَيْءٍ مِنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ

يَأْتِي الْآلِيَةَ فِي شَهْوَةٍ مَا مِنْ شَيْءٍ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ

يَأْتِي إِلَّا فِي كَرِهٍ مَا قَضَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَلَى عَبْدٍ

قَضَاءً فَرَضِي بِهِ إِلَّا كَانَتْ الْخُرْقُ فِيهِ مَا أَعْطَى اللَّهُ

سُبْحَانَهُ الْعَبْدَ شَيْئًا مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ

إِلَّا بِحَسَنِ خَلْقِهِ وَ حُسْنِ نِيَّتِهِ مَا دَفَعَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ

قُدْرَةٌ

222

عَنِ الْبُكَاءِ عَلَى نَفْسِكَ مَا لَكَ وَأَنْ اِدْرَكَتْهُ شَفَاكَ

بصلاحه عن الاستمتاع به وان تمتع به نقصه

عَلَيْكَ ظَفَرُ الْمَوْتِ بِكَ مَا أَحْضَى الْإِنْسَانُ أَنْ يَكُونُ لَهُ

سَاعَةً لَا يَشْغَلُهُ عَنْهَا شَاغِلٌ يَحَاسِبُ فِيهَا نَفْسَهُ

فَيَنْظُرُ فِيمَا كَسَبَ لَهَا وَعَلَيْهَا فِي لَيْلِهَا وَنَهَارِهَا

مَا الْمَغْبُوطُ إِلَّا مَنْ كَانَتْ هَيْئَتُهُ نَفْسَهُ لَا يَفْتَهُ عَنْ

حَاسِبَتِهَا وَمَطَالِبَتِهَا وَمَحَاسِدَتِهَا مَا الْمَغْرُورُ إِلَّا الَّذِي

ظَفَرُ مِنَ الدُّنْيَا بِأَذْنِ سَهْمِهِ كَالْأَخْرِ الَّذِي ظَفَرُ

مِنَ الْآخِرَةِ بِأَعْلَى هَيْئَتِهِ مَا الْمَغْبُوطُ الَّذِي فَازَ مِنْ

دَارِ الْبَقَاءِ بِبَغْيَتِهِ كَالْمَغْبُوطِ الَّذِي فَازَ مِنَ النَّعَمِ

بِسُوءِ اخْتِيَارِهِ وَشَفَوْتِهِ مَا وَلَدْتُمْ فَلِلْآبِ وَمَا

بَنَيْتُمْ فَلِلْخَرَابِ وَمَا جَعَلْتُمْ فَلِلذَّهَابِ وَمَا عَمَلْتُمْ

فَفِي كِتَابِ

فَفِي كِتَابِ مَدْخَلِ يَوْمِ الْحِسَابِ مَا أَقْرَبَ الدُّنْيَا

مِنَ الذَّهَابِ وَالشَّيْبِ مِنَ الشَّبَابِ وَالشُّكِّ مِنَ

الْإِزْتِيَابِ مَا أَوْدَعَ أَحَدٌ قَلْبًا سِرًّا إِلَّا أَخْلَقَ اللَّهُ

سُحَابًا مِنْ ذَلِكَ السُّرُورِ لَطْفًا فَإِذَا نَزَلَتْ بِهِ

نَائِبَةٌ جَرَى إِلَيْهَا كَالْمَاءِ فِي الْخَيْدَارِ حَتَّى يَطْرُقَهَا

عَنْهُ كَمَا تَطْرُقُ الْعَرَبِيَّةُ مِنَ الْإِبِلِ مَا مِنْ عَمَلٍ أَحَبَّ

إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنْ ضَرْبِ كَيْفَتِهِ رَجُلٌ عَنْ رَجُلٍ مَا بَاتَ

لِرَجُلٍ عَيْدِي مَوْعِدٌ قَطُّ فَبَاتَ يَتَمَلَّلُ عَلَى فِرَاشِهِ

لِيَعْدُوا بِالطَّرَفِ جَاحِثُهُ مَنْ تَمَلَّلَ عَلَى فِرَاشِهِ

حِينَ صَاعًا عَلَى الْخُرُوجِ إِلَيْهِ مِنْ دَيْنٍ عِدَّةٍ وَخَوْفًا مِنْ

عَا كَوْفُوجِ الْخَالِفِ فَإِنْ خَالَفَ الْوَعْدَ لَيْسَ مِنْ

خَلْقِ الْكِرَامِ مَا فَرَارَ الْكِرَامُ مِنَ الْحِمَامِ كَفَرًا بِهِمْ

مِنَ الْخُلُقِ وَمَقَارَنَةُ اللَّيَامِ مَا أَصْدَقَ الْمَرْءَ عَلَى نَفْسِهِ
 و از خصلت و مقارنه ایام چه گواهی است بر خود
 وَأَيُّ شَاهِدٍ عَلَيْهِ كَفَعَدَ وَلَا يَعْرِفُ الرَّجُلُ إِلَّا بِعَمَلِهِ
 و کدام گواه و چه گواهی دهد بر او و شناخته میشود مرد
 كَمَا لَا يَعْرِفُ الْغَرِيبُ مِنَ الشَّجَرِ إِلَّا بِعِنْدِ حُصُونِ الثَّمَرِ فَتَدُلُّ
 همچو آنکه نمی شناسد غریب از درخت مگر نزد حاضر شدن میوه بر درخت
 الْأَثْمَارُ عَلَى أَصُولِهَا وَيَعْرِفُ لِكُلِّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهَا
 میوهها بر درختهای خود و شناخته میشود هر خداوند فضل را فضل او
 كَذَلِكَ يَعْرِفُ الْكَرِيمُ بِأَدَابِهِ وَيَفْتَضِحُ اللَّيْمُ بِزَوَائِلِهِ
 بچنین شناخته میشود صاحب کرم بر ستمهای او و فرومایه بباکیهای خود
 مَا اسْتَعْطَفَ السُّلْطَانُ وَلَا اسْتَسْلَحَ سَحِيمَ الْغَضَبَانِ
 پسران نمیکردند پادشاه را و بر وی نیکند کوفی خشمناک را
 وَلَا اسْتَمِيلُ الْمَهْجُورُ وَلَا اسْتَنْجَحَ صِغَابُ الْأُمُورِ
 و از او و منزه نمیکردند دور افتاده را و بر عیال آورد کارهای دشوار را
 وَلَا اسْتَدْفَعَتْ الشُّرُورُ بِمِثْلِ الْهَدْيَةِ مَا عَسَى أَنْ يَكُونَ
 و دفع نمیکند بدیها را بهیچ چیز همچو خیری از خود و خستایدان نزدیکیست آنکه باشد
 بَقَاءُ مَنْ لَمْ يَوْمَ لَا يَعِدْهُ وَطَالِبُ حَيْثُ مِنْ أَجَلِهِ
 بایمانی آنکه باشد او را و روزی که درنگ در آن روز و آنکه بایمانی باشد جمعی بود از مصلحت
 يَحْدُوهُ مَا وَهَنَ الدِّينُ كَثُرَ أَقَامَةُ دِينِ اللَّهِ
 درنگ در آن است و خوار نمیکردند دین را بهیچ چیز و بپای داشتن دین خدا
 سَجَانَهُ وَتَضْيِيعُ الْفَرَائِضِ مَا صَانَ الْأَعْرَاضَ
 نگاه داشتن و ضایع کردن و زایل کردن و نگاه داشتن عرضها را بهیچ چیز
 كَمَا لَا عَرَضَ عَنِ الدُّنْيَا وَسُوءُ الْأَعْرَاضِ مَا مِنْ شَيْءٍ
 همچو دور کردن از دنیا و بدخواهیها نیست هیچ چیز

آخر

أَخْلَبَ لِقَلْبِ الْإِنْسَانِ مِنْ لِسَانٍ وَلَا أَصْدَقَ لِنَفْسٍ مِنْ
 و از آشنایی و در بیان دل انسانها از زبان و نیست هیچ چیز چنانکه از نفس ایشان را
 شَيْطَانٍ مَا مِنْ شَيْءٍ يَحْصُلُ بِهِ الْأَمَالُ أَبْلَغَ مِنْ إِيْمَانٍ
 شیطان نیست هیچ چیز حاصل شود بآن امیدها نامتو از ایمان
 وَإِحْسَانٍ مَا اسْتَعِيدَ الْكَرَامُ مِثْلَ الْكَرَامِ مَا أَفْجَحَ شَيْءٌ
 و احسان بنده نکرداند اهل کرام را بهیچ چیز گواهی داشتن چه داشت که باشد
 اللَّيَامُ وَآخِرُ سَجَايَا الْكَرَامِ مَا حَفِظَ عَيْنَكَ مِنْ حَفِظِ
 ناگهان و چه خوبست غریبهای اهل کرام نگاه داشت کارشان را هرگز نگاهداشت
 عَيْنِكَ مَا آلاكَ جُهْدًا فِي الصُّحَّةِ مِنْ ذَلِكَ عَلَى
 عیب ترا چه نفع داد و ز کماخت ترا در بندگان گفتی آنکه در دهن تو کرد ترا
 عَيْنِكَ وَحَفِظَ عَيْنَكَ مَا قَدَّمَتْهُ مِنْ خَيْرٍ فَعَيْدُ
 بر عیب تو و نگاه داشت سر ترا آنچه پیش میفرستی از خیر برادر تو را
 مَنْ لَا يَجْسُرُ الثَّوَابَ وَمَا أَرْكَبَتْهُ مِنْ شَرٍّ فَعَيْدُ مَنْ
 کم نمیکرداند ثواب را و آنچه مشغول میشود از بدی آن نزد الهی است
 لَا يَعْجِزُ الْعِقَابُ مَا نَلَتْ أَحَدًا عَلَى إِذَاعَةِ سِرِّي أَدْنَتْ
 نمیتوان نیست از بزدادن زسیدم یکی بر فاش کردن سرنمودن چنانکه بودم
 بِمَا صُنِّقَ مِنْهُ مَا رَفَعَ الْمَرْءُ كَهْمَهُ وَلَا وَضَعَهُ كَسْهَوَهُ
 بان مثل گیرد از او بلند سازد مرد را چیزی بچوشت او و نیندازد در را همچو شوه او
 مَا أَخْلَقَ مِنْ عَذْرَاءٍ لَا يُوْفَى لَهُ مَا أَفْجَحَ الْقَطِيعَةُ بَعْدَ
 چه سواد است آنکه بوفای کند بانکه وفا کرده نشود مراد را چه جز سب بر بیداری پس
 الصِّلَةُ وَالْجَمْعُ بَعْدَ الْإِخَاءِ وَالْعِدَاوَةُ بَعْدَ الصَّفَا
 از پیوند و جمع بعد از برادری گرفتن و دشمنی پس از صفا
 وَزَوَالُ الْأَلْفِ بَعْدَ اسْتِحْكَامِهَا مَا أَنْفَعَ اللَّهُ عَلَى عَيْدٍ
 و کم شدن دوستی پس از استوار شدن بنحسباید احدا بر بنده

الْأَخْمَقُ مِنْ أَشَدِّ الْعَنَاءِ مُصَاحِبَةُ الْجَاهِلِ مِنْ أَعْظَمِ
 بِالْأَخْمَقِ إِذَا تَحْتَرَيْنِ بِنَهْاسَتِ يَارِي كَرْدَنِ بِنَامَادَانِ اذْ بَرْدِ كَرْدَنِ
 الْبَلَاءِ مُتَقَى الشَّرِّ كَمَا عَلَّ الْحَيُّ مُتَقَى الْمَعْصِيَةِ
 بِلَا سَتِ بِرِهِنْدَه اذْ شَرِّ هُوَ خَرَكْتَه اَمَسْتِ بِرِهِنْدَه اذْ شَرِّ خَرَكْتَه
 كَمَا مِلَّ الْبَرُّ مُخَالَفَةُ الْهَوَى شِفَاءُ الْعَقْلِ مُجَاهَدَةُ
 هُوَ كَسْتَه نِيكُوْنِي اَمَسْتِ دَمْنِي كَرْدَنِ بِالْأَرْذُو شِفَاءُ خَدَمْتِ جَلَا كَرْدَنِ
 النَّفْسِ عَنَّا نِ السَّلِّ مِرَادَةُ الدُّنْيَا حَلَاوَةُ الْآخِرَةِ
 بِالْأَفْسِ مَوْدَارِ دَا سَمْنَتِ دُنْيَا شَرِيْخِي خَرَكْتِ
 مَقَاتِلُ الدُّنْيَا أَهْوَنُ مِنْ مَقَاتِلِ الْآخِرَةِ
 بِأَدَهَائِ دُنْيَا اَسَا نَزَمْتِ اذْ بِأَدَهَائِ اَخْرَجْتِ
 مِرَادَةُ الْخَيْرِ مِنَ التَّضَرُّعِ إِلَى النَّاسِ مَدَاوَةُ الْوَحْدَةِ
 تَلْفِي تَنْبِيْهِ بِهَرَبِ اذْ دَارِي بِهَرَبِ هَمِيْشَه تَهْفِي جَسْتِ
 أَسْلَمُ مِنْ خَلَطِ النَّاسِ مِرَادَةُ الصَّبْرِ يَدُ هِمَا حَلَاوَةُ
 بِسَلَامَتِ تَرَسْتِ اذْ اَمِيْشِ بِأَرْذَمِ تَلْفِي مَبْرِيْ بِرَدِ شَرِيْخِي
 الظُّفْرُ مُصَاحِبُ الدُّنْيَا هَذَفَ النَّوَابِ وَالْغَيْرِ
 فِرْوَدَكَا دَارِ يَارِ دُنْيَا بِهَرَبِ بِلَا هَا دُكْرَه شَرِيْخِي خَرَكْتِ
 مِرَادَةُ النَّصِيحِ أَنْفَعُ مِنْ حَلَاوَةِ الْعُشِّ مَلَا زَمَةُ
 تَلْفِي بَنْدِ سَوْدَمَنْدِ تَرَسْتِ اذْ شَرِيْخِي بِدَا مَوْنِيْ وَابَسْتِ كُوْنِيْ
 الْوَقَارُ نَوْصُ دَنَاةِ الطَّيِّشِ مَعَالِجَةُ التَّرَالِ تَطَهُّرُ
 كُوْنِيْ اَبْنِ سَبَكْدَه اَنْدِ اذْ نَا كَسِيْ سَبَكِيْ دَوَا كَرْدَنِ اَفْتَادَا كَانِ اَشْكَا رَا مِيَكْدَه
 شَجَاعَةُ الْإِبْطَالِ مَقَاسَاةُ الْإِفْلَادِ وَلَا مِلَاقَاةُ
 دِلِيْ دِلِيْزَا شَخِيْخِي نَابُو كُوْنِيْ خَدَمْتِ تَلْفِي خَرَكْتِ
 الْأَذْلَالُ مَقَارِبَةُ الرُّجَالِ فِي خَلَا نَقْمِ أَمِنْ مِنْ
 تَلْفِي وَخَارِ نَزْدِكَا سَدَنِ بِأَرْذَمِ دُرِ خَرِيْخِي اَشْكَا اَبْنِ سَبَكْدَه اَنْدِ

غزل

غَفَّ بِالْأَهْلِ مُنَاقَشَةُ الْعُلَمَاءِ يَنْجِي قَوَائِدِمَ وَتَكْسِبُ
 تَبَاهِي اَشْكَا فَا كَوِيْدَنِ عِلْمَا رَا مِي خَرَكْتِ سَوْدَهَائِ اَشْكَا بِطَا مِيَكْدَه
 فَضَائِلُهُمْ مَوْدَةُ الْآبَاءِ نَسَبُهُ بَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ مَوْدَةُ
 اَشْكَا اَشْكَا دُوسْتِي بِلْدَانِ خَرِيْخِي اَمَسْتِ مِيَانِ فِرْدَمَا كَانِ دُوسْتِي
 ذَمُّهُ الَّذِينَ بِطَيَّةِ الْإِنْقِطَاعِ دَائِمَةُ الثَّبَاتِ وَالْبَقَاءِ
 خَدَاوِيْدِ دِيْنِ دِيرِ بَرِيْدَهَارِي بِدِيرِدِ وَهَمِيْشَه بِبَارِدِ وَبَانَدِ
 مَسَرَّمُ الْكِرَامِ بِذَلِ الْعَطَاءِ مَسَرَّمُ اللَّيَامِ سَوَاءُ الْجَنَاءِ
 خَرِيْ نِيكُو كَارَانِ دُرِ خَشِيْدِنِ عَطَا سَتِ خَرِيْ نَا كَانِ جَزَا دَا دَسْتِ بِدِيرِ
 مِفْتَاحُ الْخَيْرِ التَّوْبَةُ مِنَ الشَّرِّ مِفْتَاحُ الطَّهْرِ لَزُومُ
 كَلِيْدِ نِيكُوْنِيْ جَدَا نِيْ جَسْتِ اَزْ بَدِيْ كَلِيْدِ فِرْوَدِيْ وَبَسْتِ
 الصَّبْرُ مَنَانُ عَةِ الْمُلُوكِ تَسْلُبُ الْبَغْيَ مُجَاهَدَةُ اللَّهِ
 بِصَبْرِ جَنْدِ جَسْتِ بِأَدَا شَاهَانِ مِي هَانْدِ نَهْمَا رَا اَشْكَا اَكْرَدِنِ
 سُبْحَانَهُ بِالْمَعَاصِي تَعَجُّلُ النِّقَمِ مُجَالِسَةُ الْعَوَامِ تَفْسِدُ
 نَا فَرِيْ نَهْمِيْ هَذَا مِي شَا يَدِ سَوْدَمَنْدِ هَذَا هَمِيْشَه بِأَرْذَمِ تَبَاهِيْ مِيَكْدَه
 الْعَادَةُ مَنَانُ عَةِ السُّقُلِ تَشِينُ السَّادَةَ مُجَالِسُ
 خَدَا تَزَاعِ كَرْدَنِ بِأَدَوْنَانِ دُوسْتِ عَمِيْشِيْ اَرْذَمِ اَنْدِ اَشْكَا هَا
 الْأَسْوَابُ مَحَاضِرُ الشَّيْطَانِ مُجَالِسُ الْهَوَى تَفْسِدُ
 اَزْ اَشْكَا جَا مَزْ سَدَنِ شَيْطَانَتِ اَشْكَا هَائِيْ بِأَدِيْ تَبَاهِيْ مِيَكْدَه اَنْدِ
 الْأَيَّامُ مَلُوكُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ الْفَقْرَاءُ الْبَرُّ أَصْوَفُ
 اِيْمَا نَزَا بِأَدَا شَاهَانِ دُنْيَا وَآخِرَتِ فَرِيْخَانِ خَشْتُوْنَدِ
 مَلُوكُ الْحَيَّةِ الْإِنْقِيَاءُ الْمُخْلِصُونَ مَثَلُ الدُّنْيَا الظُّلُمُ
 بِأَدَا شَاهَانِ نَهْمْتِ بِرِهِنْدَه كَارَانِ بِأَكْرَهْ دُورِ اَنْدِ مَانَدِ دُنْيَا مِي خَرَكْتِ
 إِنْ وَقَفْتُ وَإِنْ طَلَبْتَهُ بَعْدَ مُجَاهَدَةِ النَّفْسِ أَفْضَلُ
 اَرِ بِاِيْسْتِي وَكِرِ بِهَرَبِيْ اَرْزَا دُورِ سَوْدِ جَلَا كَرْدَنِ بِالْأَفْسِ جَهَنَمِ

جهاد ملازمة الطاعة خير عتاده، موت الولد خاصة
 مملکت و ابستی بطاعت خدا بهتر از ملازمت او است مردن فرزند شکسته
 النظر، موت الولد صدق في الكبد، موت
 بنیاست مردن فرزند شکسته در جگر مرد
 الأخ قص الجناح واليد، موت الزوجة حزن
 برادر بریده شدن دست و کمره شدن پیکر مردن زن اندوه
 ساعة مرقاة الرجل صدق لسانه، مرقاة الرجل
 ساعتی است مردی مرد در راستی زبان گوشت مردی مرد
 في احتمال عثرات اخوان، مؤدة الاحق كشيرة
 در احتمال افتادن افتادگیها و بارهای برادران دوست نادان همدردی
 النار ياكل بعضها بعضا، مؤدة أبناء الدنيا تزول
 آتش است که بخورد بعضی از بعضی را دوستی فرزندان دنیا برکاد می افتد
 لا أدنى عارض يعرض مؤدة الحق تزل كل كمين ول
 نماند کمین که بیدارید دوستی الهاد بر طرف می شود بجز بطلان
 السراب و تقشع كما تقشع الضباب، مغرب الكلال
 کور آب و بیکارید و دور می شود همچو دامن میهن جای نشاندن سخن
 القلب و مستودع الفكر و مقوّة العقل و مبدی
 دلست و جای پنهان سخن اندیشه است و راست آورنده سخن حقیقت است و آشکار کننده
 اللسان و جسر الخوف و روح المعنى و حلته
 زبانست و زنجیر خوف است و روح معنی است و حلیه سخن
 الاعراب و نظام الصواب مقاساة الاحمق
 اعراب است و نظام بوسطگان راستی است و مقایسه با احمق
 عذاب الروح، مداومة الذكر قوة الارواح
 شکنجه روح است مداومت ذکر خدا خردش و دهر او جانها

و مفتاح الصلاح مؤدة الجحالم متغيرة الاحوال
 و کلید شایستگی است دوستی نادانان کردنده است کاهلایان
 و تشکية الانتقال، مثل الدنيا كمثل الحنة لين
 و تزديت کدشان مانند دنیا همچو مازست که نرمست
 منها و السمت القاتل في حرفها يهوى اليها الغنى
 ذوقان و دهر آکنده است در سخن آن اندر و می کند بسوی آن فریبده
 الجاهل و يحذر هذا واللب العاقل مصاحب
 نادان و بکاهه میگرداند صاحب خردمند یار
 الا شرار كراكب البحر ان سلم من الفرق لم يسلم
 بدان همچو سوار دریاست اگر سلامت ماند از غرق شدن سلامت نمی ماند
 من الفرق مغلوب الشهوة اذل من مملوك الرق
 از جلد الهیایا ذیر دست آرزو غارت دست از برده اسیر
 مغلوب الهوى ذائم الشقا مولى الرق، ما دخلك
 ذیر دست آرزو بدخل کبلی و همیشه بنده است ستاینده تو
 بما ليس فيك مستهزى بك فان لم تسعفه بنو مالك
 به آنچه نباشد در تو مستحق کینه است لا تو پس اگر ندی بفر غلطی خود را
 بالغ في ذمك وهجائك، مناصحك شفيق عليك
 مبالغه کند در نکوهش تو و بدگویی تو مناصحتی تو شریف است بر تو
 محسن اليك ناظر في عواقبك مستدرك فوائدك
 نیکوئی کننده است بسوی تو نگاه کننده است در آخرهای کار تو در پایداری است از قوتی شده
 ففى طاعته رشادك و فى مخالفته فسادك
 پس در فرمانبرداری او راه راستست و در نافرمانی او تباهی است
 ماضى يومك فانت و آتیههم و فناءك مغتيم
 روز گذشته تو و روز آینده است و نابود تو در آید و فانی غنیمت

فَبَادَرُ فِيهِ فِرْعَوْنُ الْأَمَّكَانَ وَأَيَّاكَ أَنْ تَتَّقَ بِالزَّمَانِ
 مَوَاقِفَ الشَّيْطَانِ بِسُخْطِ الرَّحْمَنِ وَتَرْضَى الشَّيْطَانِ
 وَتَشِينِ الْإِنْسَانَ مَتَى أَشْفَى عُنْطَى إِذَا عَضِيتَ أَحِينَ
 اعْجَزْ فَيَقَالَ لِي لَوْ صَبَرْتَ أَمْ حِينَ أَقْدَرُ فَيَقَالَ لِي
 لَوْ عَمِقْتُ مَدَمِنَ الشَّهَوَاتِ صَرِيعَ الْآفَاتِ مُقَارِنِ
 السَّيِّئَاتِ مُوقِنِ بِالتَّعَاتِ سَكِينِ ابْنَ آدَمَ مَكِينِ
 الْأَجَلَ مَكُونِ الْعِلَلِ مَحْفُوظِ الْعَمَلِ بَقَا لِيَقَّةِ
 وَلَقَبْنَاهُ الْفِرْقَةَ وَقَتْلَهُ الشَّرْقَ مَا لَمْ تَحْدَأْ عَلَى
 إِذْ أَعْرَسَ سِرِّي إِذْ كُنْتُ بِإِحْصَانِهِ حَامِلَةً أَعْدَاءِ
 اللَّهِ فِي دَوْلَتِهِمْ لَقِيَهُ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَحَذَرِ مِنْ
 مَعَارِكِ الْبَلَاءِ فِي الدُّنْيَا فَجَاهِدْهُ الْإِعْدَاءُ فِي
 دَوْلَتِهِمْ وَمُنَاصَلَتِهِمْ مَعَ قُدْرَتِهِمْ تَرَكَ لِأَمْرِ اللَّهِ
 دَوْلَتَيْنِ وَنَهْدَ الْإِنْسَانِ بِمَا تَوَانَى أَيْتَانِ تَرَكَ أَمْرَ خَدَاكَ دَفْتِ

وَقَرَعْنِ

فَبَادَرُ فِيهِ فِرْعَوْنُ الْأَمَّكَانَ وَأَيَّاكَ أَنْ تَتَّقَ بِالزَّمَانِ
 مَوَاقِفَ الشَّيْطَانِ بِسُخْطِ الرَّحْمَنِ وَتَرْضَى الشَّيْطَانِ
 وَتَشِينِ الْإِنْسَانَ مَتَى أَشْفَى عُنْطَى إِذَا عَضِيتَ أَحِينَ
 اعْجَزْ فَيَقَالَ لِي لَوْ صَبَرْتَ أَمْ حِينَ أَقْدَرُ فَيَقَالَ لِي
 لَوْ عَمِقْتُ مَدَمِنَ الشَّهَوَاتِ صَرِيعَ الْآفَاتِ مُقَارِنِ
 السَّيِّئَاتِ مُوقِنِ بِالتَّعَاتِ سَكِينِ ابْنَ آدَمَ مَكِينِ
 الْأَجَلَ مَكُونِ الْعِلَلِ مَحْفُوظِ الْعَمَلِ بَقَا لِيَقَّةِ
 وَلَقَبْنَاهُ الْفِرْقَةَ وَقَتْلَهُ الشَّرْقَ مَا لَمْ تَحْدَأْ عَلَى
 إِذْ أَعْرَسَ سِرِّي إِذْ كُنْتُ بِإِحْصَانِهِ حَامِلَةً أَعْدَاءِ
 اللَّهِ فِي دَوْلَتِهِمْ لَقِيَهُ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَحَذَرِ مِنْ
 مَعَارِكِ الْبَلَاءِ فِي الدُّنْيَا فَجَاهِدْهُ الْإِعْدَاءُ فِي
 دَوْلَتِهِمْ وَمُنَاصَلَتِهِمْ مَعَ قُدْرَتِهِمْ تَرَكَ لِأَمْرِ اللَّهِ
 دَوْلَتَيْنِ وَنَهْدَ الْإِنْسَانِ بِمَا تَوَانَى أَيْتَانِ تَرَكَ أَمْرَ خَدَاكَ دَفْتِ

وَقَرَعْنِ

مَلَأَ قَطِيعَةً بَعْدَ الصَّلَاةِ وَالْجَنَاءِ بَعْدَ الْإِحْسَانِ
 سوزن دهنی از کدای پس بودت سوزن دهنی بر بادوست
 وَالْعَدَاوَةِ بَعْدَ الصَّفَاءِ وَزَوَالِ الْآلَةِ بَعْدَ
 سوزن دهنی پس است هم شدن هوند بر
 اسْحَاكِهَا مِثْلَ مِثْلِ الْخَامِ الْمَشْفِقِ ظَفَرٍ مِثْلَ مِثْلِ
 از استواری هوندت مشوره کردن الا که مهران فرزندت مشوره کردن
 الْجَاهِلِ الْمَشْفِقِ خَطَاةَ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ سُبْحَانَكَ عَلَى عَبْدِكَ
 با نادان مهران خطاست هم انعامی نکرد خدا بر بنده
 نِعْمَةً فَظَلَمَ فِيهَا إِلَّا كَانَ حَقِيقًا أَنْ تَزِيلَهَا عَنْهُ
 نعمتی که بر ظلم کرد که در آن نفعی ندارد که از آن نفعی ندارد که از آن نفعی ندارد
 مَا كَرِهَتْ عَلَى عَيْنِ نَفْسِهِ الْأَهَانَاتِ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ
 که نخواست بر بینه نقر او میکرده خوار شد دنیا در چشم او
 مَا أَقْرَبَ الْيَقِينِ مِنْ أَهْلِ الظُّلْمِ وَالْعُدْوَانِ مَحَالَسَةِ
 نزدیکست ختم خدا با اهل ستم و ظلم و خنثی
 أَهْلُ الدُّنْيَا مَنَاشَاةٌ لِلْإِيمَانِ قَائِدَةٌ إِلَى طَاعَةِ السُّلْطَانِ
 اهل دنیا جای ترک ایمانست و کشنده است بهرمان بوداری سلطان
 مَعْرِفَةُ اللَّهِ سُبْحَانَكَ أَعْلَى الْمَعَارِفِ مَعْرِفَةُ النَّفْسِ الْفَعْلِ
 شناختن خدا برترین شناختن است شناختن نفس سودمند
 الْمَعَارِفِ مِلَالُ الْمَرْوَةِ صِدْقُ اللِّسَانِ وَكَذَلِ
 شناختن است اصل دینکاری راستی زبانست و نیکویی
 الْإِحْسَانِ مِلَالُ الْحَيَاةِ لَزُومُ الْإِيمَانِ وَصِدْقُ
 عبادت آوردن اصل دینکاری وابستگی با ایمان و راستی
 الْإِيمَانِ مُسْتَعْمَلُ الْبَاطِلِ مُعَذِّبُ الْمَلُومِ مُسْتَعْمَلُ
 دانستن است بکار آوردن باطل عذاب یافتن است بکار آوردن

الخاص
 الباطل

الْخُصْ شَقِيٌّ مَذْمُومٌ مَعَاجِلَةُ الْإِنْقَامِ مِنْ شِمِّ الْيَامِ
 از بخت نیکو است بدخت نیکو است بدخت نیکو است بدخت نیکو است
 مَعَاجِلَةُ الذُّقْبِ بِالْعُقْرَانِ مِنْ أَخْلَاقِ الْكِرَامِ مَوَدَّةُ
 شتابیدن از نگاه بسوی آمدن از خویشتن کرامت دوستی
 الْعَوَامِ تَنْقِطِعُ كَانَقِطَاعِ السَّحَابِ وَتَنْقَشِعُ كَمَا
 عوام می برد همچو بریدن ابر و از هم می کشد همچو
 تَنْقَشِعُ السَّرَابُ مُوَافَقَةُ الْأَحْصَابِ تَذْيِيمُ
 کشیدن سراب موافقت با ارباب تزیین
 الْأَصْطِحَابِ وَالرُّفُوفِ فِي الْمَطَالِبِ يَسِيرُ الْأَسْبَابِ
 یاری را در خواستاری و زنی در خواستاری یاری را در خواستاری
 وَسَبِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَسَافَةِ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ
 و بر سبیل شد از خفا و رفیق از مقدار راهی که میان مشرق
 وَالْمَغْرِبِ فَقَالَ مَسِيرَةُ يَوْمِ الشَّمْسِ مَحَالَسَةُ الْحَكَمَاءِ
 و مغربت بر گفت که بگذرد راه آفتابست هم نشین حکیمان
 حَيَوةُ الْعُقُولِ وَشِفَاءُ النُّفُوسِ مَسْقُوفٌ نَفْسُهُ
 زندگی دلهاست و دوا و شفاهت بهره او و بهره دهده نفس خود را
 بِالْمَوْتِ مِنْ هَيُومِ الْأَحَالِ عَلَى أَكْثَرِ الْخَطِّ مَعَاشِرِ
 بنوبه از کثرت آوردن مرگ بر بیش است
 النَّاسِ إِنَّ الشَّيْءَ نَفَاقِصُ الْإِيمَانِ نَفَاقِصُ
 مردمان حقیق که زمان ناقصان ایمان اند و ناقصان هن
 الْعُقُولِ نَفَاقِصُ الْخَطُوطِ قَامَاتُ نَقْصِ الْإِيمَانِ مِنْهُمْ فَفَعُولُ
 عقل اند و ناقصان بخشنند اما نقصان ایمان ایشان نشینند
 فِي أَيَّامِ حَيْضٍ عَنْ الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ وَالْإِنْقِصَانِ
 در روزهای حیض ایشان از نماز و روزه و ناقصان

حُطُوطِيْنَ فَمِثْرَانِ هُنَّ عَلَى نَصْفِ مَوَارِيثِ الرِّجَالِ
میراث مردان است نیم چندانکه میراث مردان
 وَأَمَّا نَقْصَانٌ عَقُولُهُنَّ فَشَهَادَةُ امْرَأَتَيْنِ كَشَهَادَةِ
فاما نقصان عقل ایشان نیست که گواهی دو زن
 رَجُلٍ فَاتَّقُوا شَرَّ النِّسَاءِ وَكُونُوا مِنْ خِيَارِهِنَّ
بگریزید از شر زنان و باشید از بهترین ایشان
 عَلَى حَدِّ مَثَلِ الْمُنَافِقِ كَمَثَلِ الْخَطَلَةِ الْخَضِرَةِ
بر وزن و کوز مانند منافق همچو درخت خضلاست سبز باشد
 أَوْ رَاقِطًا لَمْ يَمْدَاقَهَا مِثْلُ الْمُؤْمِنِ كَالْأُتْرَاجَةِ
بر کهای آن و تلخ باشد زده آن مانند مومن همچو ترنج است که
 طَبِطْ طَعْمَهَا وَرُحُّهَا وَرَدُّ مِنْ حَكِّ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
خوبست طعم آن و بوی آن بجز از این در دست حکامی امیرالمومنین
 عَلَى ابْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تَحْرِيفِ الْبُحْرَانِ الْبَاسِطِ
علی ابن ابی طالب علیه السلام در تحریف بحران باسط
 نَعْمَ مِنْ ذَلِكُ يَقُولُهُ نَعْمَ الدَّلِيلُ الْحَقُّ نَعْمَ الرَّفِيقُ
نعم از اینچنین است گفتار حق و رفیق است
 الرَّفِيقُ نَعْمَ الْحَسِبُ حَسَنُ الْخَلْقِ نَعْمَ الْبَرَكَةُ سَعَةٌ
رفیق است نیکو گوهر است خوبی خلق است نیکو افزون است روزی
 الرِّزْقُ نَعْمَ الْهُدَى الْهُدَى الْمَوْعِظَةُ نَعْمَ الْعِبَادَةُ
روزی است نیکو بزرگواری است بزرگواری است نیکو پرستش است
 الْخَشْيَةُ نَعْمَ الْمُرُورُ الْوُفُ نَعْمَ الذِّخْرُ الْمَعْرُوفُ نَعْمَ
ترس است نیکو مردیست مردمهران نیکو اندوخته است نیکو کردن نیکو
 السَّيِّئَةُ السَّكِينَةُ نَعْمَ الْحِطُّ الْقَتْلُ نَعْمَ الْكُفْرُ الطَّاعِنُ
کداریست آرمیدگی نیکو بخشنی است خرسندی نیکو گنجی است فرمانبرداری

نعم المطاهرة

نَعْمَ الْمَطَاهَرَةُ الْمَشَاوَرَةُ نَعْمَ الْعِبَادَةُ الْعِزَّةُ نَعْمَ الْقَرِينُ
نیکو بهشتی است مشاوری کردن و دانستن نیکو پرستش است شرفی نیکو همشنگ است
 الدِّينُ نَعْمَ الطَّارِدُ لِلشَّكِّ الْمَقِينُ نَعْمَ قَرِينُ
دین نیکو براندازنده شک است درست دانی نیکو همشنگ است
 الْعَقْلُ الْأَدَبُ نَعْمَ النَّسَبُ حَسَنُ الْأَدَبِ نَعْمَ قَرِينُ
عقل و ادب نیکو بوندیست خوبی ادب نعم همشنگ است
 الْحِلْمُ الصَّمْتُ نَعْمَ الدَّلَالَةُ حَسْبُ السَّمْتِ نَعْمَ قَرِينُ
عفو و خاموشی نیکو راه است خشنی میاوندان نیکو همشین
 الْعِلْمُ الْحِلْمُ نَعْمَ وَزِيرُ الْإِيمَانِ الْعِلْمُ نَعْمَ قَرِينُ
علم است خرد نیکو وزیر است ایمان علم نیکو همشنگ است
 السَّخَاةُ الْحَيَاءُ نَعْمَ قَرِينُ الْإِيمَانِ الرِّضَاءُ نَعْمَ الْجَنَّةُ
سخاوت و رازداری نیکو همشنگ است ایمان خشنودی نیکو کداریست
 السَّخَاءُ نَعْمَ الْخَلِيقَةُ الْوَفَاءُ نَعْمَ الزَّادُ حَسَنُ الْعَمَلِ
سخاوت نیکو خلق است وفاداری نیکو آتش است خوبی عمل
 نَعْمَ الدَّوَاءُ الْأَجَلُ نَعْمَ عَوْنُ الْعَمَلِ قَصْرُ الْأَمَلِ
نیکو دوا است مرگ نیکو یاری دهنده است عمل کوتاهی امید
 نَعْمَ الشَّفِيعُ الْأَعْتَدَانُ نَعْمَ السَّيِّئَةُ الْوَقَارُ نَعْمَ
نیکو شفاعت کننده است عذر آوردن نیکو کداریست کداری و آمیدگی نیکو
 الطَّارِدُ لِلْهَمِّ الرِّضَاءُ بِالْقَضَاءِ نَعْمَ عَوْنُ الشَّيْطَانِ
براندازنده اندوه است خشنودی بفرمان خدا نیکو یاری کننده شیطان است
 اتِّبَاعُ الْهَوَى نَعْمَ الْأَعْتَادُ الْعَمَلُ لِلْعِبَادِ نَعْمَ
پیروی کردن آردو نیکو آماده است کردار نیکو کردار برای آخرت نیکو
 زَادُ الْمَعَادِ الْإِحْسَانُ إِلَى الْعِبَادِ نَعْمَ الْحَاجِرُ عَنِ الْمَعَايِ
افزودنده آخرت نیکو کردن با بندگان خدا نیکو بازدارنده است از گناهان

المحارم نفس المرء خطاه الى اجل نعمة الجاهل كرويه
 از حرامها مژدن قدم زدن اوست بنوعی دل نیت تادان مجموعیت
 على منزلة نفسك اقرب اعدائك اليك يوم
 کبر و بزر و بزره باشد فقر تو تنبیل توین دشمنانست قسوتو خنق تو
 على يمين خير من صلوة في شك نعمة لا تشكر
 بود انش درست بختت از نمازی که در شک باشد غمی که سکون کند شکر
 كسبية لا تغفر نزول القدر يسوق الحذر نزول
 بگو گاهی است که غنیه نشود قدر دامن قدر بگو میگرد بر کاره کردن قدر دامن
 القدر يعي البص نزه نفسك عن كل دنية وان
 قدر کور میگرداند دیدار بال کردن فقر خود را اهر ننگی و اگر چه
 ساقك الى الرغائب بكن الجواب من نكير
 براندا بر روی آرزوها رشتی جواب از دشتی
 الخطاب نظر النفس للنفس العناية بصلاح النفس
 گاه از میخیزد نگرین نفس ال برای نفس مهربانی و یاد داری دست داشتن نفس
 قال الفوز الاكبر من طفر مغرفة النفس نصحاء
 رسید بفرزنی بزرگو هر کس دست یافت نفس بود که نیت تو
 بين الملاء تقرع بكذا الدين المطمع وصالح
 در میان کرده سر دگر است تنگی دین از طمع است و شایستگی دین
 لودع يصف العاقل احتمال ويصفه تعاقل
 در بریزد کار است نغمه عقل عاقل بر داریست و نغمه دیگر تعاقل
 نحن اقننا عمود الحق و هلمنا جوش الباطل
 ما برای باشی ستون حقا و شکست لشکهای باطل را
 نزهوا انفسكم عن لذات و تبعات الشهوات
 بگریزه گردانید نفسهای خود را از بلبیدی لذتها و تبعات گناههای شهوات

نزهوا اذيانكم عن الشهوات و صولوا انفسكم عن
 بگریزه گردانید از بلبیدی شهوات و نگاه دارید نفسهای خود را از
 مواقف الرب الموقبات نظر البصر لا يجدي
 جایهای ایستادن همان که آنها به کشته اند دیدن دیدن سود نکند
 في اعميت البصيرة تدم القلب بكفرا الذنب و يحض
 هرگاه کور شود بینائی و دیدار دل گناه گناه میبرد و میبکشد
 الجبرية تفوق ذبا لله من المطامع الدنية و الهيم
 گناه را بپناه میگردانند از طمعهای دنیست و همتی
 الغير المرصنة تفوق بالله من سباب العقل و فتح
 بپندارند بپناه میگردانند از کفری خرد و دشتی
 الرل و يستعين بنظام المروحة حسن الاخوة
 لغزیدن و بگو و یاری میجویم بهم بپوشن ساز و دمی بخوبی برادر است
 و نظام الدين حسن اليقين تحمد الله سبحانه على
 و بهم بپوشن دین خوبی درست است ستایش میکنی خدا را بپایه
 ما وفق من الطاعة و زاد عنه من المعصية نعم الله
 توفیق داد بفرمان برداری و داد از توفیق بداد نافرمانی را نعمهای خدا
 سبحانه اكثر من ان تسكره الا ما اعان الله تعالى
 بجز شکر از آنکه ما شکر آنجا بودیم مگر آنکه یاری کند خدا
 عليه و ذنوب ابن آدم اكثر من ان تغفر الا ما
 همان و گناهان فرزندان آدم بیشتر از آنست که آمرزیده شود مگر آنکه
 عف الله عنه سأل الله لميته تامة و جبال الغصا ما
 درگذرد خدا از آن بخوام از خدا تمامی نعمتهای او را و کوهها را بپایه
 نحن اعوان المؤمنان و انفسنا نصيب الحروف من
 ما یاری کنان مکها و ما نهائیم و نفسهار نشانههای مرگست برانجا

اَيْنَ تَرْجُوا الْبَقَاءَ وَهَذَا الدَّلِيلُ وَاللَّيْلُ زُلْمٌ بَرَقَا
امید دارم باینکه در این شب روز بر خیزد
 مِنْ شَيْءٍ شَرٍّ قَالُوا لَا اسْرَعَ الْكَرْهُ فِي هَذَا مَا بَيْنَنَا
از چیزی بدتر بماند را مگر آنکه می شناید بعدی در خواب کردن آنچه مناجات ما
 وَتَفْرِيقِ مَا جَمَعْنَا نِظَامَ الدِّينِ مُخَالَفَةُ الْهَوَى
و بیاکنده کردن آنچه گرد آورده ما سادگاری دین در مخالفت از دوست
 وَالتَّزَهُ عَنْ الدُّنْيَا نَاجُوا بِالطُّغْيَى وَصَلُوا السُّيُوفَ
و بازگشت از دنیا بر بند در جزا بر شمشیرها بر شاییدن شمشیرها
 بِالْحِطْيِ وَطِيبُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ نَفْسًا وَامْشُوا إِلَى الْمَوْتِ
بدیدن و پاک کردن اینها از نفسهای خود و روانه شوید بسوی مرد
 مَشْيًا شَجًّا نِظَامَ الدِّينِ خَصْلَتَانِ أَيْضًا فَكَمْ
روان شدن شین ساز دادن دین در دو وجهت فاداستادن تو
 مِنْ نَفْسِكَ وَمَوَاسَاةِ أَخْرَايَاكَ نَفْسُكَ عَدُوٌّ
از نفس خود و اسان گرفتن ابرادر خود نفس تو دشمنیست
 مُحَارِبٌ وَصِدٌّ مَوَاسِيَةٌ إِنْ غَفَلْتَ عَنْهَا قَتَلَتْكَ
جدا جو و دشمنیست و همراهیست اگر غافل شوی از آن بکشد تو
 نَزَلَ نَفْسُكَ دُونَ مَنَازِلِهَا يَنْزِلُكَ النَّاسُ فَوْقَ
فرود آید نفس خود را بپایین جای او تا فرود آید ترا مردم بالاتر
 مَنَازِلِكَ نَاطِلُ قَلْبِ اللَّيْلِ بِبَيْصِ رُسْدِهِ وَبِعَرَفِ
از منزلت تو نگاه کننده بر دل خرمند آن دیدن می بیند راه راست خود را
 عَوْرَةِ وَرُسْدِهِ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّ بَعْرَ قَدَرِهِ وَكَلَا
با آن کار خود را و راه خود را نیکو بگذاشته است آنکه بتناسد اندازد خود را
 يَخَاوُزُ حُدُودَهُ نَفَاقُ الْمُؤْمِنِ ذَلَّ بِحُدُودِهِ فِي نَفْسِهِ
و در گذرد از حد خود دوروی مسلمان خواریت گزینی باید در نفس خود

نزد من

نَفْسُهُ عَنْ كُلِّ دِينَةٍ نَفْسُكَ وَأَنْذِلْ فِي الْمَكَارِمِ جَهْدَكَ
بیاکنده ساز از هر نامی نفس خود را و در کار کن و در کار کن و در کار کن
 تَخْلَصُ مِنَ الْمَآثِرِ وَتَحْرُفُ الْمَكَارِمِ نَسِيتُ مَا ذَكَرْتُمْ
تادها را بانی از اثرهای بد و بد پناه آری نیکو بپایا فراموش کردید آنچه یاد گرفتید
 وَأَمْنُكُمْ مَا حَذَرْتُمْ فَأَهْ عَلَيْكُمْ وَأَلْكُمْ وَفَشَلْتُمْ
و این شریک از آنچه کو بختید بر سر بکشید و بر بکشید و بیاکنده گشت
 عَلَيْكُمْ أَمْرُكُمْ نَالَ الْعَرْشِ مِنْ لُزْمِ الْقَنَاعَةِ نَالَ الْقَفْرِ
بر شما کار شما رسید به عزت هر کسی و ابسته شایسته رسید به فقر و بی
 مِنْ وَفْقِ الطَّاعَةِ نَالَ الْغِنَى مِنْ رِزْقِ الْيَاسِ عَمَّا
آنکه توفیق طاعت یافت رسید به ثروتی آنکه بخت او شد توفیق از آنچه
 فِي أَيْدِي النَّاسِ وَالْقَنَاعَةُ بِمَا أُوتِيَ الرِّضَا بِأَ
در دستهای مردم طاعت و خشنودی بآنچه داده شود خشنودی
 الْقَضَاءُ فِي ذِكْرِ الْقُرْآنِ نَوْرٌ لِمَنْ اسْتَضَاءَ بِهِ وَشَاهِدٌ
بهرمان خود را در یاد کردن قرآن قرآن نور است مرا آنرا که طلبم روشنی کند و گواه است
 لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ وَقَلَامٌ لِمَنْ حَاجَّ بِهِ وَعِلْمٌ لِمَنْ قَضَى
مرا آنرا خصومت کند بآن و نظمت مرا آنرا که بخیرید بآن و دانست مرا آنرا که حکم کند
 فِي ذِكْرِ جَهَنَّمَ نَارٌ شَدِيدَةٌ كُلُّهَا عَالٍ لِحَبَابِهَا سَاطِعٌ
در یاد کردن دوزخ آتش است سخت گزید آن بلمندست و از این بپایان گشت
 لَهَا مَتَابِخٌ سَعِيرٌهَا مَبْغِطٌ زَفِيرٌهَا بَعِيدٌ حُمُودُهَا
فرا مانان تلخوست است از دوزخ آن خفتنا گشت آوازهها دورست سرمدن آن
 ذَاكَ وَقُودُهَا مَخُوفٌ وَعِيدُهَا نَجَاسٌ صَدَقَ
افزود خست بیاکنده آن رساننده است بآن کردن آن قارچید هرگز راست گزید
 إِيْمَانُهُ وَهُدًى مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِهِ نِظَامُ الْمَرْوَةِ مُحَاضَرَةٌ
باور و استخدا و راه یافت آنکه نیکو داند مسلمان خود را ساز دادن مردی چگونه است

احبك على طاعة الله سبحانه وصدقه عن معاصيه
 و ان تكثر على ذلك ملامه نظام الكرام موالاة
 الاخيان ومواساة الاخوان نظام الفتوة
 احتمال عثرات الاخوان وحسن العهد الجيران
 نكاح العلم الكذب نكاح الحد اللعب نحن دعاة
 الحق وامة الخلق والسنة الصديق من اطاعنا ملك
 ومن عصانا هلك نحن باب حطة وهو باب
 السلم من دخله اسلم ونجا ومن خالف عنه
 هلك نحن الفرق الوسطى بها يلحق التالي واليهما
 يرجع العالي نحن امناؤ الله سبحانه على عباديه
 ومقيمي الحق في بلادهم بنا يتجوا المقالي وبننا
 يهلك المعادي نحن شجرة النية ومحط الرسالة
 قلاك ميشود و بختی کندهای ما درخت بیغامبوی نماییم و جای ما کن سفیری نماییم

و مختلف

وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَبِنَايِيعِ الْحِكْمَةِ وَمَعَادِنِ الْعِلْمِ
وَلَا تُفَكِّرْ فِي كُنْهٍ بَازِشْكَنْانِ وَفُجْهَمَایِ مَكْتُتِ وَكَانْهَایِ دَالِشْ
نَاصِرِنَا وَمُحِبِّانَا نَیْظُرُ الرَّحْمَةَ وَعَدُوْنَا وَمُغْضِنَا
وَدُوسْتِ ارْمَا جَنَمِ مِیْدَارِدِ دِهْمَدِ دِهْرَانِی خُذِ الْوَاوِ دُشْمَنِهَا
نَیْظُرُ السَّطْوَةَ نَحْنُ الشُّعَارُ وَالْأَصْحَابُ وَالسُّلْطَانَةُ
جَنَمِ مِیْدَارِدِ خَنَمِ افْرُزْ خُذَارَا مَیْلَمِ بَیْرَمِ بَغَامِیْرِ وِیْدَارَانِ وَیْمِیْنَانِ
وَالْأَبْوَابُ وَلَا تَقْنِی الْبُیُوتِ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا
وَتَوْنَانِ مَدَنِ دَرْخَانِهَا مَلِكِ اَزْدَدِهَا
وَمَنْ آتَاهَا مِنْ غَیْرِ أَبْوَابِهَا كَانِ سَارِقًا لَا تَعْدُوهُ
وَمَلِكِ بَیْلِدِ بَسُوْیْ نَیْخَانِ اَزْغَرِ دِهَایِ اَرْخَانِ دَرْدُوسْتِ دَرْنَكْزِدَانِ
الْعُقُوبَةُ نَسْأَلُ اللَّهَ سَجَانَهُ مَنَازِلَ الشُّهَدَاءِ
دُرْمِیْخَوَامِ اَزْدَدَانِی كِبَاكِتَاوِ مَنُزْهَایِ شَهِیْدَانِ
وَمَعَاشِ السَّعْدَاءِ وَمَرَافِقِ الْاَنْبِیَاءِ وَالْاَبْرَارِ
وَنِیْكَوْكَارَانِ بَنِیْخَتَانِ وَهَرَاوِ بَنِیْغَامِیْرَانِ وَنِیْكَوْكَارَانِ
نَفُوسُ الْاَخْبَارِ نَافِرَةٌ عَنْ نَفُوسِ الْاَشْرَارِ نَفُوسُ
نَفْهَایِ نِیْكَوْكَارَانِ دَمْنَدِهْ اَسْتِ اَزْ نَفْهَایِ بَدِكَارَانِ نَفْهَایِ
الْاَبْرَارِ اَبْدًا تَابِیْ اَفْعَالِ الْفَجَّارِ مَهَاوِ رَدِّ مَنِ حَكْمِ
نِیْكَوْكَارَانِ هَمِیْشَهْ بَیْرَمِ اَزْ مِیْزَنْدِ كَرْدَارِ هَایِ بَدِكَارَانِ بَعْضِیْ اَزْ بَیْ دَرْدُوسْتِ اَرْخَمَایِ
اَمِیْرُ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلِیُّ ابْنِ اَبِیْ طَالِبٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ
اَمِیْرُ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلِیُّ ابْنِ اَبِیْ طَالِبٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ
حَرْفُ الْمَسَارِ مِنْ ذَٰلِكَ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
هَآءِ اَزْ یَسْتِ كَفْتَارِ حَضْرَةِ مَرْتَقِیْ
هَدَى اللَّهُ سَجَانَهُ اَحْسَنَ الْهَدَى هَدَى مِّنْ
دِهْ غُودِنِ حُدَایِ بَالِ مَهْمَنْ مِیْنِ دِهْ مَنَایِ اَسْتِ دِهْ یَا فِتْ هَرَكِ

شَعَرَ قَلْبِهِ التَّقْوَى هَدَى مِنْ تَجَلِبٍ جَلِيبِ الدِّينِ
 کاهی آفت دلاوی بهر کادی را کافت اکثر که در پوشید برپوش دین را
 هَدَى مِنْ أَدْرَعِ لِبَاسِ الصَّبْرِ وَالْيَقِينِ هَدَى
 راه یافت اکثر که در پوشید برپوش صبر و یقین را راه یافت
 مِنْ حَسَنِ إِسْلَامٍ هَدَى مِنْ اخْلَصَ إِيْمَانَهُ هَدَى
 اکثر که میگویند مسلمانان را راه یافت اکثر که پاکیزه شد ایمان او راه یافت
 مِنْ سَلَمٍ مَقَادَتِهِ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَرَسُولَهُ وَوَلِيَّ امْرِئِهِ
 اکثر که بزرگداشت زمام خود را به سوی خدا و پیوسته بفرمانگزاره
 هَدَى مِنْ أَطَاعَ رَبَّهُ وَخَافَ دِينَهُ وَقَالَ
 راه یافت هر که فرمان برد پروردگار خود را و ترسید آنگاه خود را و گفت بعضی مرتقی
 عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ذِكْرِ الْمَلَائِكَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَسْرَاءُ
 در یاد کردن ملائکه و فرشتگان برایشان را سلام خدا بردگان
 إِيْمَانٍ لَمْ يَفْكُمْ مِنْهُ زَيْغٌ وَلَا عَكْوَلٌ هَلَكَ فِي
 ایمانند جدا نمیشوند ایمان که بیدار ایمان و در گشتن دو کوبیده گشتند
 رَجُلَانِ مُحِبَّ غَالٍ وَبَغْضٍ قَالِ هَلَكَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ
 که دوست دارد و باغضی بسیار کرده دوستی و دشمنی دارد و آنکه دشمنی بهاد اکثر که شناخت
 قَدَرَهُ هَلَكَ مَنْ لَمْ يَحْزِنْ سِرَّهُ وَامْرَهُ فِي ذِكْرِ
 اندازه خود را بهاد شد اکثر که نگاه داشت سر خود را و در یاد کردن
 الْمُنَافِقِينَ هَمْلَةُ الشَّيْطَانِ وَحِمَّةُ النَّارِ أُولَئِكَ
 منافقان ایشان را کوه شیطانند و کوه کینه کاه ایشانند ایشانند
 حَزْبُ الشَّيْطَانِ إِلَّا إِنْ حَزِبَ الشَّيْطَانُ هَمْلُ
 گروه و لشکران شیطان اکاه باشد گروه شیطان
 الْخَاسِرُونَ وَرَوَى أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرَّ عَلَى بَرَخِ
 زیان کاهانند و روایت کرد شد آنکه حضرت مرتضی که است بر مرتبه

قد انفرج

قَدْ انْفَرَجَ فَقَالَ هَذَا مَا لَكُمْ عَلَيْهِ الْأَمْسَ تَتَنَافَسُونَ
 انفرج شده بود بفرگفت اینست که هوس دارید بر آن امروز آرزو میکشید بر آن
 وَرَوَى مِنْ طَرِيقٍ آخَرَ أَنَّهُ مَرَّ عَلَى مِنْبَلَةٍ فَقَالَ هَذَا
 و روایت بطریق دیگر آنکه حضرت مرتضی که است بر مرتبه ایشانند ایشانند
 مَا يَجْلِبُ بِهِ الْبَاحِلُونَ هَلَكَ مَنْ أَفْتَرَى وَخَابَ مَنْ
 آنچه بخلی گستران غیلان یعنی برانجام مالدی که باطل است و بجهت آنکه در جبهه میزند هر که
 ادَّعَى هَلَكَ مَنْ أَصْلَحَ الْهَوَى وَاسْتَقَادَهُ الشَّيْطَانُ
 دعوی کرد بهاد شد اکثر که گناه کرد او را آرزو دشمن او را شیطان
 إِلَى سَبِيلِ الْعَمَى هَلَكَ مَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ وَوَقَفَ
 بهاد یعنی کاه بهاد شد اکثر که راضی شد از نفس خود و اعتماد کرد
 بِمَا اسْتَوَلَتْ بِهِ هَهَاتَا مِنْ نَيْلِ السَّعَادَةِ السَّكُونِ الْهَوْنِ
 آنچه فریب داد او را دورا دور شد آرزو رسیدن سعادت رسیدن بسوی کاهلی مانا
 وَالْبَطَالَةِ فِي ذِكْرِ نَبِيٍّ هِيَ مُحَاجَّةٌ مِنْ لَزِيدِ الْعَيْشِ
 و کاهلی که در آرزو رسیدن بهاد در یاد کردن بنی امیه آن کرده گشت از راه زندگانی نامن
 يَطْعَمُونَهَا بَرَهَةً وَيَلْفُظُونَهَا جَهْلَةً هَلَكَ مَنْ بَاعَ
 به بخورند زمانی آنکه از زندگانی و می اندازند هکرا هلاک شد آنکه فروخت
 الْيَقِينَ بِالْشَيْءِ وَالْحَقَّ بَاطِلًا وَالْأَجَلَ بِالْعَاجِلِ
 یقین را بهاد و حق را به باطل و دینار را به آنحضرت
 هَلْ يَنْتَظِرُ أَهْلُ مَدَّةِ الْبَقَاءِ إِلَّا أَوْتَهُ الْفَتَاءُ مَعْرُوبٌ
 چشم نمیدارند اهل زمان باینده که مکرر و کارهای دشواری را بآنها نزدیک
 الرُّؤَاةِ وَأَزْوَافُ الْأَنْبِقَالِ هَلَكَ خِرَانُ الْأَمْوَالِ
 رؤا و وزیدی در گردیدن بهاد شد خزینه هان ماله ها
 وَهُمْ أَحْيَاءُ وَالْعُلَمَاءُ بِأَقْوَنَ مَا بَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ
 و حال آنکه خود را زنده میدانند و علماء و دانا باینده اند تا دم که باقی اند شب و روز

اَعْيَانِهِمْ مَفْقُودَةٌ وَأَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ
مفقودان را با نیست و مودتها و امثال ایشان در دلهای هستند
 هَلَكَ مَنْ اسْتَمَنَّ إِلَى الدُّنْيَا وَأَمْسَرَهَا دِينَهُ فَمَوْجِثُ
بناشد آنکه که این شد بسوی دنیا و موره یار کردند وین خود را برادر هر چه
 مَالَتْ مَالِ إِلَيْهَا فَدَاخِلُهَا هَمَّتْ وَمَغْبُودَةٌ هَلْ
میل دادند که میل کرد بسوی دنیا و عفتت چنانست که گرفتار است اندیشه خود مضای خود چشم
 يَنْتَظِرُ أَهْلُ غَضَاظَةِ الشَّابِّ الْإِخْوَانِ الْهَرَمِ هَلْ
نمیدارند خداوندان تازی جوانی مکره راستی و بوفالند بملی را
 يَنْتَظِرُ أَهْلُ غَضَاظَةِ الْقَحَّةِ الْأَنْوَازِ السَّكَمِ هَلْ رَفَعَ
چشم نمیدارند خداوندان تازی تندرسی مکره و دایندگی بملی را بداندند
 عَمَلُ الْأَقَارِبِ أَوْ تَنْفَعَكُمُ التَّوَابِ هَيْهَاتَ مَا
از شما یاری نمیخواهند و نیست آنکه سود دهد شما را کانی که کرد اگر نمیکنند درست یکانی
 تَنَالْتُمْ إِلَّا مَا قَبْلَكُمْ مِنَ الْخَطَايَا وَالذُّفُوبِ هَلْ مِنْ
نزد دیدن ملکوت آنکه مثل شما بود از حق همان نیست
 خَلَاصٍ أَوْ مَنَاصٍ أَوْ مَلَاذٍ أَوْ مَعَادٍ أَوْ قَرَارٍ أَوْ مَجَارٍ
رهائی یا گریزگاری یا پناهی یا امیدگاری یا آرام گرفتن یا جانی رفتن بسوی خود
 هَوْنٌ عَلَيْكَ فَإِنَّ الْأَمْرَ قَرِيبٌ وَالْإِصْطِبَابُ قَلِيلٌ
آسان گیر بخود کاردا تحقیق که مکره نزدیک و ناری و همتی اندک
 وَالْمَقَامُ يَسِيرٌ هَذَا رَفِيقُ الْبَاطِلِ بَعْدَ كُتُومٍ وَصَالٍ
و جایی است است بهوده گفت گنایزده در باطل پس از آنکه ختمها فرو خورده و ملل آورد
 الدَّهْرُ صَيَالُ السَّبْعِ الْعَقُورِ هَيْهَاتَ لَوْلَا الْبَقِيَّةُ لَكُنْتَ
زمانه همچو مله آوردن جانور درنده کزنده دوست کار اگر نمی بود که خدا بقیه
 أَذَى الْعَرَبِ هَيْهَاتَ أَنْ يَفُوتَ الْمَوْتُ مَنْ طَلَبَا وَنَجُوا
بلایا سارنده ترین قوم عرب دوست آنکه نیست کرد از مکر طلب با آنکه برجا

مِنْهُ هَرَبٌ هَيْهَاتَ لَا يَخْلُجُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ فِي جَنَّتِهِ
از او گریختن در دست از خدا و نیزید خدا که با کس از درگاه نیست خود
 وَلَا يَبَالُ مَا عِنْدَهُ إِلَّا بِمَرْضَانِهِ هَيْهَاتَ أَنْ يَخْوَ الظَّالِمُ
در سبیل نتوان آنکه از خدا بگریزد و بگریزد خود دوست آنکه نهایی بادر ستمکار
 مِنَ الْإِيمِ عَذَابِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَعَظِيمُ سَطَوَاتِهِ هُوَ اللَّهُ الَّذِي
از عذاب سخت خدا که باز از خشمهای او خشن تر است خدا دوست خدا که است خدا که
 تَشْهَدُ لَهُ أَعْلَامُ الْوُجُودِ عَلَى قَلْبِ ذَوِي الْحُجُودِ وَبِهِ
کماهی میدهد خدا که او شانهی هستی بر دل خداوندان انکار و منکران و در
 وَصِفُ الدُّنْيَا هِيَ الصَّدُودُ وَالْعَبُودُ وَالْعَنُودُ وَالْحَيُودُ
و صف دنیا گفته شد است بر کردند سرکش سترکار و در کردان
 الْمَيُودُ وَالْحَدُودُ الْكَفُودُ فِي وَصِفِ الْقُرْآنِ هُوَ الَّذِي
بخراش چینه فریخته نامهای در وصف قرآن دوست آنکه
 لَا تَزِيغُ بِهِ الْأَهْوَاءُ وَلَا يَلْتَبِسُ بِهِ الْآرَادُ هَلَكَ الْفَرْجُ
نمیکرد اندر آرزوها و پوشیده نشود با او مکر و اللیها بناشد شادی گمان
 بِاللَّيْنِ نِيَامُ الْقِيَمَةِ وَخَالِ الْمَحْرُوفُونَ جَاءَ هَلْ نَسْطُ
بدینا قدور قیامت و هلاک یافتند محرومان بدینا چشم داشت ستمکار
 إِلَّا فَرِحَ بِكَ يَدُ فُقَرَاؤُ غَنِيًّا بَدَلِ عَمَدِ اللَّهِ سُبْحَانَ
مکران فقیری که سختی کند از فقیری یا تو نگر که هرگز نعمتهای خدا را
 كَفَرًا أَوْ خِيَلًا إِنْ خَلَّخَ خَلَقَ اللَّهُ وَفَرَا أَوْ
بنامهای یا خجلی که ببرد بخجلی را یا خود را برای
 مَمَرٌ دَاكَانَ بَاذِ نِعَنِ سَمَاعِ الْحِكْمَةِ وَفَرَا فِي ذِكْرِ
سرکشی که باشد کوشاو از شنیدن حکمت کوانی در یاد کردن قرآن
 الْقُرْآنِ هُوَ الْفَضْلُ لَيْسَ بِالْهَزْلِ هُوَ الْثَابِتُ
و صف قرآن است جدا کننده میان حق و باطل نیست بازی است کویا

بِالشَّيْءِ الْعَظِيمِ وَالْأَمْرِ الْفُضْلِ هُوَ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينِ
بماه راست و فرمایند بافرقی است دشمنان استوار است و ستوار
و الذِّكْرُ الْحَكِيمُ هُوَ وَحْيُ اللَّهِ الْأَمِينِ وَحَبْلُ
و یاد و کفایت استوار است مقام راست خدای و سرور است
الْمَتِينِ وَهُوَ دَبْعُ الْقُلُوبِ وَيَنْبِغُ الْعِلْمُ وَهُوَ
استوار و استوار است دلهای و چشمهای دانش و استوار
الصِّرَاطُ هُوَ هَدًى لِمَنْ آتَمَّ بِهِ وَزِينَةً لِمَنْ تَجَلَّى بِهِ
راه راست است و استوار است و استوار است و استوار است
وِعِصْمَةٌ لِمَنْ اعْتَصَمَ بِهِ وَحَبْلُ مَنْ تَمَسَّكَ بِهِ هَذَا
و پناه است و استوار است و استوار است و استوار است
اللِّسَانُ جُمُوحٌ بِصَاحِبِهِ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ لِأَخْرَجِهِ وَكُلُّ
زبان و استوار است و استوار است و استوار است
حَدِّهِ لِمَنْ قَلْبُهُ فِي ذِكْرِ الْإِسْلَامِ هُوَ أَيْلُ الْمَتَاهِجِ
که مشر او از برای یاد است و یاد کردن و صفای است و استوار است
نِيرُ الْوَلَايَةِ مَشْرِقُ الْأَقْطَارِ وَنَبْعُ الْعَالِيَةِ وَقَالَ
دو شست و آمدن او در خشت کونهای و استوار است و استوار است
عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَقِّ الْأَشْيَاءِ الْجَمْعِي رِضْوَانُ اللَّهِ تَعَالَى
حضرت مرفعی در حق استوار است و استوار است
عَلَيْهِ هُوَ سَيْفُ اللَّهِ لَا يَنْبِغُ عَنِ الضَّرْبِ وَلَا الْكَيْلِ
بروید او و استوار است و استوار است و استوار است
الْحَدُّ لَا يَسْتَوْهِيهِ يَدُهُ وَلَا يَنْتَبِيهِ يَدُ غَوَايِهِ وَنَبْعُ
دم او و استوار است و استوار است و استوار است
مَنْ ذَمُّهُ هُوَ بِالْقَوْلِ مُدِلٌ وَمِنْ الْعَمَلِ مُفِيدٌ
کس که نکوهش کرد او و استوار است و استوار است و استوار است

وَعَلَى النَّاسِ طَاعِنٌ وَلِنَفْسِهِ مُدَاهِنٌ هُوَ سَيِّدُ
و بر مردم طعن کننده است و بر نفس خود مدح کننده است و دریا قهر
مَهْلَةٌ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ يَهْوَى مَعَ الْعَافِينَ وَيَعْدُو
مهلست از خدا و استوار است و استوار است و استوار است
مَعَ الْمَذْنِبِينَ بِلا سَبِيلٍ قَاصِدٌ وَلَا إِمَامٌ قَائِدٌ
با گناه کاران بیغیر راه راستی و بی پیشوای داهبر
وَلَا عِلْمٌ مَبِينٌ وَلَا وَدُنٌ مَتِينٌ هُوَ خَشْيَةُ الْمَوْتِ
و بی دانش روشن و بی دین استوار است و استوار است
وَلَا يَخَافُ الْقَوْتَ هَبْ مَا أَنْكَرْتَ لِمَا عَرَفْتَ وَمَا
و بی ترسد از نیستی بخش از آنکه شناسی و از آنکه شناسی و از آنکه
بَجَهَلَتَ لِمَا عَلِمْتَ هَبْ اللَّهُمَّ لَنَا رِضَاكَ وَاعْتِنَا عَنْ
ندانی و از آنکه دانستی بخش ای خدا ما را خوشنودی خود و بی بیاد کردی از ما را
مَدِّ الْأَيْدِي إِلَى سَوَالٍ هَوَاكَ أَعْدَى عَلَيْكَ
دست کردن و دستها بسوی خواست از روی تو و دشمن ترست بر تو
مِنْ كُلِّ عَدُوٍّ قَاعِلِيهِ وَإِلَّا أَهْلَكَ هَمُومُ الرَّجُلِ
از هر دشمنی بر غلبه شود و اگر نه هلاک کند ترا اندیشهها و همتای مرد
عَلَى قَدَرِ هِمَّتِهِ وَغَيْرَتِهِ عَلَى قَدَرِ حِمِيَّتِهِ ثُمَّ الْكَافِرُ
بر اندازد همت اوست و غیرت مرد بر اندازد تا بر اوست اندیشه کافر
لِدُنْيَاهُ وَسَعْيُهُ لِعَاجِلَتِهِ وَغَايَتُهُ شَهْوَتُهُ فِي حَقِّ مَنْ آتَى
از برای دنیا و سستی او از برای دنیا و استوار است و استوار است
عَلَيْهِمْ هُمُ يَمُومُ الْعِلْمَ عَلَى حَقِيقَةِ الْإِيمَانِ وَبِأَشْرَافِ
برایشان و استوار است و استوار است و استوار است
رُوحُ الْيَقِينِ فَاسْتَسْهِلُوا مَا اسْتَوْعَى الْمَرْفُوعُونَ وَأَسْهَلُوا
روح و استوار است و استوار است و استوار است

بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ وَصَوُّوا الدُّنْيَا بَأْدَانِ
 آنچه در می دارند از آن نادانان و بانی کردند با دنیا بپنداری خردگر
 اَوْ رَاحَهَا مَعْلَقًا بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى أُولَئِكَ خَلَفَ اللَّهُ
 جای آن را بدنه آویخته و در بسته است محل اعلی یعنی عالم قدس ایشانند خلیفه حق
 سُبْحَانَكَ فِي أَرْضِهِ وَالِدَعَاةُ إِلَى دِينِهِ آدَاهُ سَتُوقًا إِلَى
 بان در زمین خدا و خوانندگان خلقند بسوی دین خود در آید از ادو و منی که
 رَوَيْتُمْ فِي وَصْفِ آلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 بدیدان ایشانست در وصف آل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 هُمْ دَعَاءُ لِمُ الْإِسْلَامِ وَلَا يَحِ الْإِغْتِصَامُ بِهِمْ
 ایشانند ستودنی اسلام و در آید و در پیوسته به ایشان
 عَادَ الْحَقُّ فِي نَصَابِهِ قَاتِحِ الْبَاطِلِ عَنْ مَقَامِهِ وَالْقَطْعُ
 باز گردد حق در جای خود و دور شد ایشان باطل از جای خود و برید ایشان
 لِسَانَهُ عَنْ مَنبَتِهِ عَقَلُوا الَّذِينَ عَقِلُوا وَغَايَةُ وَرَعَايَةُ
 زبان باطل از جای و میدن خود دانستند دین را بجا و دانستند ایشان و نگهداشتن
 لَا عَقْلَ سَمَاعٍ وَرَوَاهُ هُمْ مَوْضِعَ سَيِّدِ رَسُولِ اللَّهِ
 نه دانستن شنیدن و گفتن ایشانند جای سز رسول خدا
 صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَحَمَاهُ آخِرُهُ وَعِيَهُ عِلْمٌ وَمَوْئِلُ
 صلوات الله علیه و آله و حمایت کنندگان فرمان او و جایگاه دانست او و پناه
 حَكْمٌ وَكُفُوفٌ كَتَبَهُ وَحَالٌ دِينُهُ هُمْ كَرَامَةُ الْإِيمَانِ
 حکمهای او و پناه جای در شمای او و سر دشتی دین او ایشانند که صاحب ایمان گرامی دانسته
 وَكُنُوزُ الرَّحْمَنِ إِنْ قَالُوا صَدَقُوا وَإِنْ كَفَرُوا
 و گنجهای خداوند اگر گفتند راست گفتند و اگر کذب گفتند
 لَمْ يَسْتَقُوا هُمْ كُنُوزُ الْإِيمَانِ وَمَعَادُنِ الْإِحْسَانِ
 بپوش گرفتند دین برایشان ایمان گنجهای ایمانستند و کانهای نیکوئی ایشانند

النص

إِنْ حَكَمُوا عَدْلًا وَإِنْ حَاجُوا خَصَمُوا هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ
 اگر حکم کردند عدل کردند و اگر حاجت گرفتند خصومت کردند ایشان بنیاد دین
 وَعِمَادُ الْيَقِينِ الْيَقِينُ نَبِيُّ الْعَالِي قَوْمٌ يَلْحَقُ الثَّانِي
 و ستون یقین اند یقین ایشانست میرسد هر کس به ایشان و ایشان پیوندد هر چه او
 هُمْ مَصَابِيحُ الظُّلُمِ وَيُنَايِغُ الْحُكْمِ وَمَعَادُنِ الْعِلْمِ
 ایشان چراغهای تاریکی و جنبه حکمت و کانهای علم
 وَمَوَاطِنُ الْحِلْمِ هُمْ عَيْشُ الْحِلْمِ وَمَوْتُ الْجَهْلِ
 و جاههای حلم ایشانند زندگانی حلم و مرگ نادانی
 يَخْبِرُكُمْ حِلْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ وَصَمْتُهُمْ عَنْ مَنْطِقِهِمْ لَا
 خبر میدهد شما را ایشان از علم ایشان و خاموشی ایشان از گفتار ایشان
 يَخَالِفُونَ الْحَقَّ وَلَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَهَوَ بَيْنَهُمْ صَامِتٌ
 مخالفت نمیکند با حق و اختلاف نمیکند در حق پس حواست در میان ایشان
 نَاطِقٌ وَشَاهِدٌ صَادِقٌ مَا وَرَدَ مِنْ حُكْمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
 گویا و گواه راست بسوی از آنچه واردست از حکمتی امیرالمومنین
 عَلَى إِبْرَاهِيمَ طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَرْفِ الْوَاوِ
 علی ابن ابی طالب علیه السلام در حرف واو
 مِنْ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَدَ الْكَرِيمُ نَقْدًا وَتَحْقِيقًا
 ازینست گفتار حضرت مرتقی و وعده دادن صاحب کرم نقد و تحقیق
 وَعَدَ الْكَرِيمُ سَوِيْفٌ وَتَقْلِيلٌ وَلَدَ السَّوِيْفِ مَهْدِمٌ
 وعده ناکر بفرز انداختن است و پنهان جستن و فرزند بد ویران میکند
 الشَّرَفُ وَبِشْنِ السَّلَفِ وَلَدَ السَّوِيْفِ يَعْنِي السَّلَافَ
 بلندی را و عجب می آورد بگذشتگان فرزند بد عزیز میگرداند گذشتگان را
 وَيُقْسِدُ الْخَلْفَ وَرَعُ الرَّجُلِ عَلَى قَدَرِ دِينِهِ
 و تباه میسازد پس ماندگار بر هر کاردی مرد بر اندازه دین اوست

سُبْحَانَهُ وَابْعُثُوا مَنْ يَنْفَعُنِي فِي اللَّهِ سُبْحَانَهُ
 وَاصِلُوا مَنْ تَوَاصَلُونِي فِي اللَّهِ وَاهْجُرُوا مَنْ تَهْجُرُونِي
 فِي اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَزَاءُ السُّوءِ أَعْقَابُ الظَّالِمَةِ وَ
 اخْرَاجُ الْأَثَمَةَ وَلَا تَلْجُزْ شِرَارَ الْأَمَةِ وَاعْجَبِي
 أَتَكُونُ الْخِلَافَ بِالصَّحَابَةِ وَلَا تَكُونُ بِالصَّحَابَةِ وَالْقُرْآنَ
 وَاللَّهُ مَا كُنْتُ وَبِشِيمَةٍ وَلَا كَذِبْتُ كَذِبَةً وَفُوفَ
 الْمَالِ عَوْضٌ بِابْتِدَاءِ الْمَالِ وَصَلَحَ الدِّينَ
 بِإِسَادِ الدُّنْيَا وَقَدْ أَلْبَسَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كُلَّ
 حَيْلٍ بِمَا لَهَا عَلَى الْفُقَرَاءِ وَكُلَّ عَالِمٍ بِأَعْيُنِ الدِّينِ
 بِالْأَنْبِيَاءِ وَأَضَعُ الْعِلْمَ عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ ظَالِمٌ لَهُ
 وَأَضَعُ مَقَرُّوهُ عِنْدَ غَيْرِ مُصْنِعِهِ وَدَعُ
 الْمُؤْمِنِينَ يَنْظُرُونَ فِي عِلْمِهِ وَدَعُ الْمُنَافِقِينَ لَا يَنْظُرُونَ إِلَّا

در غنی کنی با من کنی کنی در خستود خدا
 بهر چه بویید با من بویید با او در خستود خدا و جدا کنی جدا کنی
 در خستود خدا و زیوان بی یاری کان ظاهر است
 و برادران نگاه کار آمدن میکان میکان قوم اند بیکدیگر و بدین وجه
 دایمی باشد خلیفه بود در صحابه و یاری یاری سحر خیز می شود
 بچند کار بهمانند از من حق را دروغ نگوی و دروغ گفتی بسیاری
 مال عوض خوار داشتن مالست و صادق دین
 بپوشیدن تا بپوشد از دنیا و هر چه در دنیا است هر چه است
 بپوشی است که بپوشد بپوشد و ایشان در دنیا و آخرت
 بدینا منفذ دهد و اهل علم نزد اهل علم هم گفته است عباد
 منفذ می شود و دروغ می گویند تا سزاوار او خلیفه گفته می شود و بپوشد
 مؤمنان را می شود در علم او بر می خیزد منافق ظاهر می شود و مکرر

سأفانه

فِي لِسَانِهِ وَاللَّهُ مَا فَحِشِي مِنَ الْمَوْتِ وَارِدُ كَرِهَتِهِ
 وَلَا طَالِعَ انْكِرَتِهِ وَلَا كُنْتُ إِلَّا كَعَاذِبٍ وَرَدَّ وَطَالِبٍ
 وَحَدَّ وَاللَّهُ مَا مَتَعَ الْحَقُّ أَهْلَهُ وَأَزَاحَ الْحَقُّ
 عَنْ مُسْتَحَقِّهِ إِلَّا كُلَّ حَافِرٍ جَاحِدٍ وَمُنَافِقٍ مُلْحِدٍ
 وَلَنْ أَمْنَهُنَّ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الظَّالِمَ فَلَنْ يَفُوتَهُ أَخْذُهُ
 وَهُوَ بِالْمِرْصَادِ عَلَى مَجَازِ طَرِيقِهِ وَمَوْضِعِ الشَّجَا
 مِنْ مَجَازِ رَيْقٍ وَخِفَاءٍ مَا جَامِدٌ يَقْطُرُ السُّؤَالَ
 فَانْظُرْ عِنْدَ مَنْ يَقْطُرُ وَزِدْ صَدَقَةَ الْمَثَانِ يَغْلِبُ
 أَخْرَهُ وَحَدَّةُ الْمَرْءِ خَيْرٌ مِنْ قَرْنِ السُّوءِ وَضَعُ
 الصَّنِيعَةَ فِي أَهْلِهَا تَكُنْتَ الْعَدُوَّ وَتَقَى السُّوءَ
 وَحَدَّثَ الْمَسَالِمَ مَا لَمْ تَكُنْ وَهَنْ فِي الْإِسْلَامِ
 أَتَجْعَلُ مِنَ الْقِتَالِ وَحَدَّثَ الْحِلْمَ وَالْإِحْتِمَالَ

در زبان او و خداوند که در کینه است از مرگ در سنده که در شرمه است
 و نه پدید آید و نه پدید آید و نه پدید آید و نه پدید آید
 و حد و خداوند که در حق است از اهل حق و نه پدید آید و نه پدید آید
 از مرگ و از حق مکر هر کافر مکر و منافق ملحد
 و اگر ماله که بخشد ظالم را پس گفتند که در حق است
 و در میان دورا بر سر گذرگاه راه او و دعای اندر هیکل
 از گذرگاه افتادگی در حق است ایستاده که در پند آید در خواست
 بر نگاه کن نزد که در چوکی میریزی آنرا نگاه صدقه دادن مست نماند زیاده است
 بر تو را و شهادی مرد بهر صورت از هشتاد بد بینا همدان
 می گوئی کردن با سزاوار می گوئی رد و می رود دشمن را و نگاه می دارد از بدی
 با منم اشقرا اگر نباشد سستی در اسلام
 از کشته تر از جنگ با منم حلم را و صبر را

انصُرْ لِي مِنْ سَحَابِ الرَّجَالِ وَاللَّهُ لَا يُعَذِّبُ اللَّهَ
 سَجَاتِهِ مُؤْمِنًا بَعْدَ الْإِيمَانِ إِلَّا سَوْفَ ظَنِّهِ وَسَوْفَ
 خَلِيفَ وَصُولِ الْمَرْءِ إِلَى كُلِّ مَا يَتَغَيَّرُ مِنْ طَيْبٍ عَلَيْهِ
 وَأَمِنْ سِيرَةٍ وَسَعَةٍ رِزْقٍ يَحْتَسِبُ نَيْتَهُ وَسَعَةٍ مِنْ
 خَلْقِهِ وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّشْمَةَ مَا اسْتَلَمُوا
 وَلَكِنْ اسْتَسْلِمُوا وَالْكَفْرَ فَلَمَّا وَحَدُوا أَعْوَانًا عَلَيْهِ
 أَغْلَبُوا مَا كَانُوا اسْتَوْفُوا وَأَظْهَرُوا مَا كَانُوا أَنْظَفُوا
 وَالَّذِي بَعَثَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا لِيَتَلَبَّسَ بِلَبْسَةٍ وَلِيَعْرِضَ لِنَاسٍ
 غَرِبَالَةٍ وَلِيَسْطَاطَ سَوْطُ الْقُدْرِ حَتَّى يَعْلُوا اسْفَلَكَ
 أَغْلَاكُمْ وَلِيَسْقُوتَ سَابِقُونَ كَأَنَّهُمْ قَصَصٌ وَأُولَئِكَ
 سَابِقُونَ كَأَنَّهُمْ سَابِقُونَ وَاللَّهُ لَنُؤْتِيَنَّ عَلَى
 حَسْبِ السَّعْدَانِ مَسْهَدًا وَاجْتِبَاءً فِي الْأَعْدَالِ مَصْقَدًا

احبابی

أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ ظَالِمًا لِبَعْضِ
 العبادِ أَوْ غَاصِبًا لِبَعْضٍ مِنَ الْخُطَامِ وَكَيْفَ أَظْلَمَ
 لِنَفْسٍ لَيْسَ بِهَا بَلَاءٌ قَتَلَهَا وَبَطَلَ فِي الثَّرَى
 خَلْوَهَا. وَلَقَدْ عَلِمَ الْمُتَحَفِّظُونَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ
 اللَّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ لَمْ يَأْرَدْ عَلَى اللَّهِ
 سُبْحَانَهُ وَلَا عَلَى رَسُولِهِ سَاقِطٌ. وَلَقَدْ وَاسَيْتُهُ
 وَوَلَّيْتُهُ بِنَفْسِي فِي الْمَوَاطِنِ الَّتِي تَنْكِصُ فِيهَا الْأَنْطَالُ
 وَتَسَاحَرُ عَنْهَا الْأَقْدَامُ خَذَهُ أَكْرَمَنِي اللَّهُ بِهَا
 وَلَقَدْ بَدَلْتُ فِي طَاعَتِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 جُهْدِي وَلَقَدْ جَاهَدْتُ أَعْدَاءَهُ بِكُلِّ طَاقَتِي وَفَيْتُهُ
 بِنَفْسِي. وَلَقَدْ أَفْضَى إِلَيَّ مِنْ عِلْمِ مَا لَمْ يَفِضْ بِهِ
 إِلَى أَحَدٍ غَيْرِي. وَلَقَدْ فَضَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

وَقَم

الله

[illegible]

الْإِنْفُسَ لَا مَسَ عَلَى مَاتَ لَا تَفْرَحُ بِمَا هُوَ آتٍ
 مگر نفس جز در آن مگر بشود بر آنچه فرزند شده شد مسرور باشد آنچه آن می رسد
 لَا تَقُولَنَّ مَا يَسُوءُكَ جَوَابَ لَا تَفْعَلَنَّ مَا يَعْزُكَ مَعَايَا
 مگوی آنرا که جواب بدستوی مگر آنرا که فکرت میزد ترا عیب آن
 لَا تَطْمَعُ فِيمَا لَا يَسْتَحِقُّ لَا تَسْتَطِيلُ عَلَ مَنْ لَا يَسْتَحِقُّ
 طمع مگر در آنچه سزاوار آن نباشی دست دراز مکن بر آنکه بدو توانی
 لَا تَعْنِ قُوَّةً عَلَى ضَعِيفٍ لَا تَوَثِّرْ دِينَكَ عَلَى شَيْءٍ يَهِنٍ
 بادی مکن توانا بر ناتوان بر مگرین ناکو نیست در پیش تو چیزی بدین
 لَا تَخَفْ إِلَّا ذَنْبَكَ لَا تَبْرَحِ إِلَّا ذَنْبَكَ لَا تَتَّقَنَّ
 مگر از گناه خود مگر از گناه خود امیدوار مگر از پروردگار خود اعتماد مکن
 بِعَهْدٍ مَنْ لَا دِينَ لَهُ لَا تَمُخَّ وَذَلِكَ مِنْ لَوْ فَاءَ
 بر عهد آنکه دین نباشد او را مده و مخش دوستی خود را با کسی که وفا نمائند
 لَا تَقْصِبَنَّ مِنْ لَعَقْلٍ لَا تَوَغِّنْ فِي سَوْءَةٍ
 مراد را بادی مکن ناگزیر عقل نباشد او را مباد
 سِرِّكَ مِنْ لَا أَمَانَةَ لَهُ لَا تَرْغِبَنَّ فِي مَوْءَدَةٍ
 سحر خود را با کسی که امانت نباشد او را اردو مکن در دوستی کسی
 مَنْ لَا تَكْشِفُهُ لَا تَرْهَدَنَّ فِي شَيْءٍ حَتَّى تَعْرِفَ لَا
 که آشکارا نماند او را اردو مکن در چیزی تا آنکه بشناسی او را
 تَقَدَّمَنَّ عَلَى أَمْرٍ حَتَّى خَبِرَهُ لَا تَسْتَجِرْ مِنْ نَفْسِكَ
 در مرو بر کاری تا آنکه بدانی او را رولمذار از نفس خود
 مِمَّنْ غَيْرِكَ سَتَتَّكِرْ لَا تَصْغُرَنَّ مَالُكَ فِي غَيْرِ
 آنرا که از غیر خود دست نهاری ضایع مگردان مال خود در نامشروع
 مَعْرُوفٍ لَا تَحْدَثْ بِمَخَافٍ تَكْذِيبِهِ لَا تَصْدَقْ
 مگر آنرا که برتری که ترا دروغ و دروغدان باور مگذار

من يقابل

مَنْ يَقَابِلُ صِدْقَكَ بِكَذِبِهِ لَا فَسَادَ مِنْ خِفَافٍ
 آنکه بر تو برتری که با راستی گفتن تو بدو دروغ و کذب گفتن بخوابد از آنکه که بدی
 مَنَعَهُ لَا تَغَالِبَنَّ مَنْ لَا تَقْدِرُ عَلَى دَفْعِهِ لَا تَقْدِرْ
 از منع او زیاده مگری بر آنکه که توانا نباشی بدفع آن و عده مگر آنرا که
 مَا تَعْرِجُ عَنِ الْوَفَاءِ بِرٍ لَا تَضْمَنْ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ
 نتوان مانی از آنکه عبادی را که ضامن شوی از آنکه توانا نباشی
 الْوَفَاءُ بِرٍ لَا تَخْبِرْ عَمَّا لَمْ يَخْطُ عَلَيْهِ لَا تَرْجُحْ مَا نَعَفَ
 امانت بر آنکه خبر مکن از آنکه زبانی تو بچشم امیدوار از آنکه بدی
 بِرِجَائِكَ لَا تَأْمَنُ إِلَّا بِرِجَائِكَ فِي أَمْنِكَ وَرَحْمَتِكَ
 با امید آنکه این بشود از بلا در امنیت خود و رحمتی خدا که بخود
 لَا تَقْدِمْ عَلَى مَا تَحْتِجُّ الْعِزَّةَ لَا تَغْمِرْ عَلَى مَا
 پامنه بر کار دی که بدی که لا تقان شوی از آن روی میاورد بر آنچه
 قَسْبِينَ الرَّشْدِ فِيهِ لَا تَغَاوِلْ مَنْ لَا يَقْدِرُ
 اشکارا نه بینی راه راست را در آن غافل مباش از آنکه نتوانی
 عَلَى الْإِنْتِصَافِ مِنْهُ لَا تَقْدِرَنَّ شَرَّ مَا أَدْرَكَتْ
 داد خود از او که رفتی شمار بدی از آنکه بدی
 بِيْزَجْرِ لَا تَتَكَلَّمْ بِكَلِمَاتٍ تَعْلَمُ قَلْفِي بِذَلِكَ جَهْلًا
 با زجری مگو هر آنچه بدانی که بدی است این از نهی نادانی
 لَا تَمْسُكْ عَنِ الطَّهَارِ الْحَقِّ إِذَا وَحَدَّتْ لَهَا أَهْلًا
 نگاه مدار خود را از آشکارا کردن حق هرگاه بیانی مراد را سزاوار حق
 لَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ وَانْظُرْ إِلَى مَا قَالَ لَا تَرْخِصْ
 نگاه مکن بسوی آنکه گفت و بنظر کن بسوی آنچه گفت در امانت
 لِنَفْسِكَ فِي شَيْءٍ مِنْ سَيِّئِ الْأَقْوَالِ وَالْأَفْعَالِ لَا تَقْسُدْ
 از برای نفس خود در چیزی از بدی گفتارها و کردارها تیرا مکن

مَا يَجِبُكَ صَلَاحٌ لَا تَقْلُقْ بَابًا يَجْعَلُكَ افْتِحَاحٌ لَا
 انگره بانی کدورتا صاحب آن مبدی دردی که نادان کرد اندر آن شود دان
 تَذَعْنِ وَأَصْحَى وَقَدْ فَعَلْتَ الْأُمُورَ الْمَأْخُذَةَ لَا
 کادرو بدیعی استکارا مکرر که از حدی حقیق که کارهای رسوا کننده کرده باشی
 تَطْمَعُ فِي كُلِّ شَيْءٍ فَكُنْ بِذَلِكَ عَزَّةً لَا تَرْغَبْ
 طمع میکنی در هر آنچه بشنوی که بپنداری است کار از برای عزت از دو ممکن
 فِي كُلِّ شَيْءٍ وَيَذْهَبْ وَكُنْ بِذَلِكَ مَفْرَدَةً لَا تَقْطَعْ
 در هر آنچه نیست شود و برود که بر است این ترا زیان براندوست
 صَدِيقًا وَإِنْ كَفَرَ لَا تَأْمَنْ عَدُوًّا وَإِنْ شَكَرَ
 از دوست و اگر کافر شود از دشمن از دشمن استوار بماند
 لَا تُشَاوِرْ عَدُوَّكَ فَاسْتَرْ وَخَيْرُكَ لَا تَكُنْ
 مشورت میکنی با دشمن خود و پیوسته از او و خیر خود را باید بپندارد
 أَهْلَكَ وَذَوُوكَ اسْتَفَى النَّاسِ بِكَ لَا تَسْتَكْرِتْ
 مردم تو و صاحبان تو را به بهترین مردم بسیار راز میکنی
 الْعَطَاوَانُ كَثْرًا فَإِنْ حَسَنَ الشَّيْءُ الْكَثْرَةُ مِنْهُ لَا تَسْتَعِظُ
 عطا و بخشش را اگر چه بسیار باشد بدوستی که مستاجر خوب بدوست است از آن بزرگواران
 الْقَوْلُ وَإِنْ عَظُمَ فَإِنْ قَدَّرَ السُّؤَالَ اعْظَمْ مِنْهُ
 دهش را اگر چه بزرگ باشد حقیق که اندازه خواست بزرگتر است از آن
 لَا تَخَاطِبْ بَشِيرًا رَجَاءً الْكَثْرَةُ مِنْهُ لَا تَخَاطِبْ بَشِيرًا رَجَاءً
 امید چیزی را با طبع بزرگان و بسیار باشد بستان
 الْجَوُّجُ فِي فَحْصِلٍ لَا تُشَاوِرْ وَتُفِي فِي أَمْرِكَ مَنْ
 با سیر کار در هیچ طایفه ای مردم مسوده میکنی در کار خود
 يَجْهَلُ لَا تَتَكَلَّمُ فِي أُمُورِكَ عَلَى كِسَلَانٍ لَا تَبْجَحْ
 نادان نمکبیز میکنی آن کارهای خود را بر کامی استوار

فَضْلٌ مَثَانٌ وَلَا تَأْمَنْ الْأَخْلَقَ الْخَوَّانَ لَا تَزِدْ مِنْ أَحَدٍ
 دهش را از دست نماند و ناست مردان ابتدا از است را عیب کن و کم مردان کویا
 حَتَّى تَسْتَنْطِقَهُ لَا تَسْتَغْطِنَ أَحَدًا حَتَّى تَشْكُكَ شَفْ
 تا آنکه بگفارد و نداری او را بزرگ شمار کویا تا استکار کردی آنی
 مَعْرِفَةٍ لَا تَتَّقِ مَنْ يَدُ بَعْ سِرِّكَ لَا تَصْطَنِعْ مَنْ يَكْفُرُ
 شناختن و اعتماد میکنی با کسی که قاتل کند سورتا نیکو نمیکنی با کسی که ناسپاس نگوید و فرستد
 تَرَكَ لَا تَطْلُعْ زَوْجَكَ وَعَبْدُكَ سِرِّكَ فَيَسْرِقَا
 اگر چه مسافر زن خود را و بنده خود را که اینان ترا سرزدند
 لَا تُشْرِفْ فِي شَهْوَتِكَ وَغَضَبِكَ فَيُرِيَا نَكَ
 کرامتکاری میکنی در آرزوی خود و خشم خود که عیبنا را میبازند ترا
 لَا تَرْغَبْ فِي الدُّنْيَا فَتُخْشِرَ آخِرَتَكَ لَا تَغْرَابُ الرِّذَالُ
 آرزو میکنی در دنیا که بزیان داری آخرت خود را فریب بخور با کسی که
 فَتَسْقُطَ قِيَمَتُكَ لَا تَغَالِبِ الْجَاهِلَ فَيَمُتَكَ وَغَايِبُ
 میبازد از بیخای خود را زیادتی و غلبه بخور بر نادان که خشم کند بر تو و کد کند
 الْعَاقِلُ خَيْرٌ لَا تَسْتَصَغِرَنَّ عَدُوًّا وَإِنْ ضَعُفَ
 با خردمند که دوست دارد ترا کوچک شمار دشمن را اگر چه ناتوان باشد
 لَا تَدْنِ السَّائِلَ وَإِنْ أَسْرَفَ لَا تَسْتَرْفِكَ الطَّمَعُ
 دو ممکن گذارا و اگر چه کرامتکاری کند بیخوار باید که برده نسا از تو را طمع
 وَكُنْ عَزِيزًا وَلَا تَمْتَعَنَّ الْمَغْرُوفَ وَإِنْ لَمْ حَبِدْ
 و باش وادسته باید که با نداری خیر را و اگر چه بیانی
 عَزِيزًا لَا تَمَارَحِ الشَّرِيفَ فَيَحْقِدَ عَلَيْكَ لَا تَلَاخِ
 چیزی که نیکو تر کنی برزاع میکنی با بلند پایتر بدی ندیده بر تو میزور
 الَّذِي فَحَصَّرَ عَلَيْكَ لَا يَغْلِبُ غَضَبُكَ حِلْمُكَ
 خشم آن کسی که ویر شود بر تو باید که زیاده نشود خشم تو بر حلم تو

لَا يَبْعَدَنَّ هَوَاكَ عَلَيْكَ لَا تَطْمَعِ الْفُطْمَاءَ فِي حَيْفِكَ
باید که دور نگردد از روی تو در هم تو طمع میکند از بزرگان در ستم کردن تو
 لَا تَفْلِسِ الصُّعْفَاءَ مِنْ عَذَابِكَ لَا تَصْرَعْ عَلَى مَا يَعْقِبُ
نوسیدگان را از آزار تو از عدل خود سخت همان در آنچه در پی آرد
 لَا تَفْعَلْ عَلَى مَا يَشِينُ الْغُرُوبَ وَالْإِسْمَ لَا
کار را به کاری که آزار دهد غروب و اسم
 تَضَعُ مِنْ رَفْعِ التَّقْوَى لَا تَرْفَعْ مِنْ رَفْعَةِ الدُّنْيَا
میگذاری از برافزایش تقوا را برافزایش دنیا را
 لَا تَقْتُلْ مَا قُتِلَ وَزَرَكَ لَا تَفْعَلْ مَا يَصْعَقُ قَدْرَكَ
مکو آنچه کشته شده و زار آن را مکن آنچه را که میترساند اندازه ترا
 لَا تَكُونُوا لِلْعَمَلِ اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَلَيْكُمْ احْذَرُوا لَا تَكُونُوا
نباشید برای عمل خدا را بزرگوار دارید بر شما بپرهیزید
 لِفَضْلِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَيْكُمْ حَسْبَادًا لَا تَخَافُوا ظِلَّ رُبِّكُمْ
برافزایش خدا را بزرگوار دارید بر شما بپرهیزید از ستم اوستم بپرهیزید
 بَلْ خَافُوا ظِلَّ أَنْفُسِكُمْ لَا يَغْلِبُ الْخَوْصُ مَكْرَكُمْ
بلکه بترسید از ستم نفسهای خود باید که افزون نیاید از برصغیر شما
 لَا تَتَسَوَّعُوا عِنْدَ الْعَمَلِ تَشَاكُرَكُمْ لَا تَكْرَهُوا سَخَطَ مَنْ رَضِيَ
فراموش نکنید در نزد نعمت شکر شما را نترسید از خشم کسی که خشنود از او
 الْبَاطِلُ لَا تَوَادُّوا الْكَافِرَ وَلَا تَصَاحِبُوا الْحَبَاهِلَ
باطل دوستی مکنید با کافر و با دوستان بیهوده
 لَا تَهْتَكُوا أَسْتَارَكُمْ عَيْدٌ مَنْ يَعْلَمُ أَسْرَارَكُمْ لَا تَفْضَحُوا
پرده خود را از برای آنکه دوستی خشم خود را و اگر نادانی کند بر شما نماند
 أَنْفُسَكُمْ لَسْتُمْ قَوَامُكُمْ وَإِنْ جَهِلَ عَلَيْكُمْ حَاسِلُ
نفس خود را از برای آنکه دوستی خشم خود را و اگر نادانی کند بر شما نماند

فليس

فَلَيْسَ حِلْمُكُمْ لَا تَسْتَحِينَ أَحَدًا إِذَا سَأَلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُونَ
باید که فروخ سازید بر کسی را که پرسد از آنچه نداند
 يَقُولُ لَا أَعْلَمُ لَا يَسْتَفْهِنُ مَنْ لَمْ يَكُنْ يَعْلَمُ أَنْ يَعْلَمَ
بگوید نمیدانم باید که تفحص نکند از کسی که نداند چیزی را از آنکه بیاموزد
 لَا تَرْخَصُوا أَنْفُسَكُمْ فَتَذْهَبَ بِكُمْ فِي مَذَاهِبِ الظُّلَمِ
در خست مکنید و بگذارید بر خود را در راه های تاریکی
 لَا تَذَاهَبُوا فَيَقْتَحِبْكُمْ إِلَّا ذَهَابًا عَلَى الْمَقْصِدَةِ لَا
نرم گویید و در راه دوری آرد بپاراز نرم گوی برداشته از راه و گاه
 تَقُولُوا إِنَّمَا نَعْرِفُونَ فَإِنَّ أَكْثَرَ الْحَقِّ فِيمَا تَنْكَرُونَ
مگویید از آنکه بداند بدستی که بیشتر حق است که دشمنید از آنرا
 لَا تَبْقَادُوا مَا تَجْهَلُونَ فَإِنَّ أَكْثَرَ الْعِلْمِ فِيمَا لَا تَعْرِفُونَ
دشمن مباشید از آنکه ندانید بدستی که بیشتر دانش است که دشمنی شماست از آنرا
 لَا تَصْدَعُوا عَلَى سُلْطَانِكُمْ فَتَذْمَوْا عَيْبَ أَمْرِكُمْ لَا تَسْتَجْلِبُوا
در سر مرنساید و بپراکنده شوید برادشاه خود که بشماران شوید بپراکنده خود را
 بِمَا لَكُمْ يَجْعَلُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لَكُمْ لَا تَطِيعُوا الْأَدْعِيَاءَ الَّذِينَ
بآنچه شما دارید خدا را بپرهیزد فرمان مبرید خواستار از آنرا
 شَرِيحٌ يَصِفُكُمْ كَذَرَهُمْ وَخَاطَبٌ يَصْحَكُ مِنْ ضَرْبِهِمْ
اشامیدند با شریح صاف خود و توبت بپراکنده ایشانرا بخندد از ضربتی بپراکنده ایشانرا
 وَادْخُلْ حَقِّكَ فِي بَاطِلِهِمْ لَا تَحْدِثِ النَّاسَ كَلِمًا
و در آید در حق خود را در باطل ایشانرا مگو بپراکنده مردم هر آنچه
 تَسْمَعُ فَكُنْ بِذَلِكَ خَرَقًا لَا تَرُدَّ عَلَى النَّاسِ كَلِمًا
می شنوی که بپسند است این را نادانی باز مگردان بر مردم هر آنچه
 حَدَّثُوكَ فَكُنْ بِذَلِكَ حَقًّا لَا تَذْكُرُ الْمَوْتَى سُبْحَانَ
مگویند با تو که بپسند است این در ابلیس یاد مکن مردگان را بپسند

المشيه لا تزدرين العالم وان كان حقيرا لا تعظمين
 الاحق وان كان كبيرا لا تسطن يدك على
 من لا تقدر على دفعها عنه لا تسرعن الى ان رفع
 موضع في المجلس فان الموضع الذي ترفع اليه
 خير من الموضع الذي تحط عنه لا تظلمن من لا يجد
 ناصرا الا الله لا تجعلن نفسك توكلا الا على الله
 ولا يكن لك رجا الا الله لا تشغلنك عن العمل
 للآخرة شغل فان المدة قصيرة لا تنافس في
 مواهب الدنيا فان مواهبها حقيرة لا تسرعن
 الى الغضب فيسلط عليك بالعادة ولا تطمعن
 نفسك فيما فوق الكفاف فتغلبك بالرهادة
 لا تفرجن بسقط غرك فانك لا تدري ما يحدث

بكل الزمان

بك الزمان لا تمتنعن من فعل المعروف والاحسان
 فتسلب الامكان لا تطرن بالظفر فانك لا تأمن
 ظفر الزمان بك لا تغترن بالامن فانك ما خفون
 من مامتك لا تشهن بظا غيرك فانك لن تملك
 الاصابة ابدا لا تتبعن عيوب الناس فان لك
 من عيوبك ان عقلت ما سعلك ان تعيب احدا
 لا تقاولن الا مضافا ولا منضافا لا ترسدن الا
 صريرا لا تعدن عدة لا تشقن نفسك الخناها
 لا تغترن بمجاملة العبد وقائه كالماء وان اطيل
 اسخانه بالنار لم تمتنعن من اطعائه لا تقود نفسك
 لغية فان معادها عظم الجرم لا تقود نفسك
 اليمن فان الخلاف لا يسلم من الاثم لا تأمن صديقك

بكل الزمان

حَتَّى تَخْتَبِرَهُ وَكُنْ مِنْ عَدُوِّكَ عَلَى سِدِّ الْحَذَرِ لَا تَأْنِسْ
 تا آنکه بر حال او خبر آرسوی و باش از دشمن خود سخت بپزد
 مِنْ الزَّمانِ إِذَا مَنَعَ وَلَا يَتَّقِ بِهِ إِذَا أَعْطَى وَكُنْ مِنْهُ
 از دور کار هرگاه که مانده از دشمن را ده و فاعل تو را هرگاه که بدهد و باش از او
 عَلَى أَعْظَمِ الْحَذَرِ لَا يُوَسِّسُكَ إِلَّا الْحَقُّ لَا يُوَحِّدُكَ
 بر بزرگوار جدی لایکه جوینگر دواتو ملحق و زماند ترا
 إِلَّا الْبَاطِلَ لَا تَجْعَلْ عِرْضَكَ عَرْضًا لِقَوْلِ كُلِّ
 مکر باطل مکر دان عری خود را در برابر گفتار هر
 قَائِلٍ لَا تَجْعَلْ لِسَانَكَ إِلَّا بِمَا كَتَبَ لَكَ آخِرُهُ وَتَجْعَلْ عَنْكَ
 گوینده مکر زبان خود را مکر آنکه نوشته شود مرزا تو ایستاد و بگوید که میگوید
 أَجْرَهُ وَتَجْعَلْ عَنْكَ نَشْرَهُ لَا تَعْرِضْ لِعَدُوِّكَ وَهُوَ مُقِيلٌ
 از تو برانگیزه شدن را برای مکر با دشمن خود در حالیکه او صاف است
 فَإِنْ أَقْبَالَهُ يُعِينَهُ عَلَيْكَ وَلَا تَعْرِضْ لَهُ وَهُوَ مُدِيرٌ
 بدوستی که اقبال یاری میکند او را بدوست کردن و برای مکر با دشمن خود در حالیکه او مدبّر است
 فَإِنْ أَدْبَارَهُ يَكْفِيكَ أَمْرُهُ لَا تَحِلَّ نَفْسُكَ مِنْ فَكْرِ نَيْدِكَ
 بدوستی که برافشاند او بدوستی که او را بدوست کند و فکر خود را از اندیشه خود بپزد
 حِكْمَةً وَعِزَّةً نَفْسُكَ عِصْمَةً لَا تَحْبِبِ الْمَالِيقَ فِيزِنَ
 دین و بزرگواری خود را بپزد و دوستی که او را بدوست کند و دوستی که او را بدوست کند
 لَكَ فَعْدٌ وَبِعْدُ إِنَّكَ مِنْهُ لَا يَكْتَفِ فَتَحْ وَلَا تَقْطُرْ
 مرزا که داد و میگوید تا آنکه تو را بدوست کند و بدوستی که او را بدوست کند
 فَتَقْطُرْ لَا تَحِلَّ فَتَقْطُرْ وَلَا تَقْطُرْ فَتَقْطُرْ لَا تَقْطُرْ
 وافی بخشود که بدوستی که او را بدوست کند و بدوستی که او را بدوست کند
 سَانَكَ فَمَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْسِهِ هَلَكَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَمَنْ اتَّبَعَ
 باندیش خود که هرگاه که باندیش خود کار کند تباه شود بروی اگر تو مکر که هرگز همی

ارْتَبِكَ لَا تَسْرِعْ إِلَى النَّاسِ مِمَّا يَكْرَهُونَ فَيَقُولُونَ فَبِكَ
 هلاک شود مشتبه میروی مردم با آنچه دشمن از آن استرس میکنند در حق
 مَالًا يَغْلِبُونَ لَا تَجْعَلْ عَوَامِنَ قَلِيلٍ مِمَّا أَكْرَهْتُمْ فَيُوقِعُكُمْ
 آنچه غنید انداز بدی از آنکه در اندکی زاری کنید از آنکه بدو کند شود به شما
 فِي كَثَرِ مِمَّا يَكْرَهُونَ لَا تَسْأَلَنَّ عَمَّا لَمْ يَكُنْ فِي الَّذِي فَدَكَ
 در بسیاری آنچه زشت میباشد از آنچه نباشد پس دناچه باشد
 عِلْمَ كَافٍ لَا تَسْتَفِيزَنَّ بَعْدَ الْقُرْآنِ فَإِنَّهُ مِنْ كُلِّ دَارٍ
 از آنکه بیرون پسند است بفرز قرآن هر دوی را
 شَفَارَ لَا تَسْتَرْفِقَنَّ الطَّمَعُ وَقَدْ حَقَّكَ اللَّهُ حُرًّا
 دواست باید که برده نشازد ترا طمع و عقوبت که داند ایستاد خدا آزاد
 لَا تَعْرِضْ لِمَعَامِي اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَاعْمَلْ بِطَاعَتِهِ لَكُنْ لَكَ
 بر امر تا فرمایند خدای کرد و عمل کن بطاعت او باشد مرزا
 زُخْرًا لَا تَنْتَدِمَنَّ عَلَى عَفْوٍ وَلَا تَبْتَلِجَنَّ بِعُقُوبَةٍ وَلَا
 بر اندوختن از میبندد بر خشنود نگاه و شاد مشو بگرفت
 تَهْتَمَنَّ إِلَّا فِيمَا يَكْسِبُكَ أَجْرًا لَا تَسْعَ إِلَّا فِي اِغْتِنَامِ
 و مکرش مکر دناچه بدست آید برای مرزا مکر در غنیمت شمردن
 لَا يَكْثُرَنَّ الدَّخُولُ عَلَى الْمُلُوكِ فَإِنَّهُمْ إِنْ صَحِبْتُمْ
 بسیار مکر دان و در حق بر باد شلفا ترا بر باد شلفا ترا اگر صحبت داری
 مَلُوكَ وَإِنْ نَصَحْتُمْ غَشُوكَ لَا تَصْغَبَنَّ أَبْنَاءَ الدُّنْيَا
 فراموش سازند و اگر بپزد و ایستاد بدوستی که او را بدوست کند و بدوستی که او را بدوست کند
 فَإِنَّكَ إِنْ أَفْلَلْتَ اسْتَقْلَمَكَ وَإِنْ أَكْثَرْتَ حَسَدُوكَ
 بدوستی که تو اگر اندک و کم کردی کم شمارند ترا و اگر افزون و بسیار شوی حسد بر ندو تو
 لَا تَرْغَبْ فِي خَالِطَةِ الْمُلُوكِ فَإِنَّهُمْ يَسْتَكْرُونَ
 آرزو مکن در آمیزش باد شاهان بدوستی که ایشان بسیار می شمارند

مِنَ الْكَلَامِ رَدَّ السَّلَامَ وَتَسْتَقِلُّونَ مِنَ الْعَقَابِ ضَرْبِ
 از سخن گفتن تو در سلام را در سخن گفتن تو از بازخواست
 الرِّقَابِ لَا تَنْتَهِ الْخَطَابُ فَيَسُوكَ نَكِيرَ الْجَوَابِ
 گردن زدنی را بد مگو سخن را که بد مگو انداز برای تو جواب است را
 لَا تَشْرَعَنَّ إِلَى بَابِ دَرَةٍ وَجَدْتَ عَنْهَا مَتَدُ وَحَةً لَا
 مشاب نیستی شتابدنی که بیابی از آن تا تو ای غف
 تَطْلُبِينَ طَاعَةَ غَيْرِكَ وَطَاعَةَ نَفْسِكَ عَلَيْكَ مَمْتَنَةٌ
 مجو فرمان برداری غیر خود را و حال آنکه فرمان برداری نفرتی بدو دشوار باشد
 لَا تَعْلَمَنَّ إِلَى صَدِيقٍ وَاشْ فَإِنْ تَشَبَّهَ بِالنَّاصِحِينَ
 مشاب نیستی بدو دوست غلط اگر خود را به ناصحان مانند سازد
 فَإِنَّ السَّاعِيَ ظَالِمٌ لِمَنْ سَعَى بِهِ غَاشٍ لِمَنْ سَعَى إِلَيْهِ
 پس بدو سستی که بدخواه است بدو که میگوید و بدو که میگوید و بدو که میگوید
 لَا مَنَعَكُمْ رِعَايَةَ الْحَقِّ لِأَحَدٍ عَنْ إِقَامَةِ الْحَقِّ عَلَيْهِ
 ایستادگی را که نگذار و شما را ایستادگی را که نگذار و شما را ایستادگی را که نگذار
 لَا تَسْتَبِطِ إِجَابَةَ دَعَائِكَ وَقَدْ سَدَدْتَ طَرِيقَهُ
 نمی گشاید راه قبول دعا تو و محقق که بسته باشی راه قبول دعا را
 بِاللَّذُنُوبِ لَا تَحَارِبْ مِنْ يَعْصِمُ بِالذِّينِ فَإِنَّ
 بیکاهان جنگ مکن با آنکه که پناه میگیرد بدین بدوستی که
 مَغَالِبُ الدِّينِ فَخْرُوبِ لَا تَغَالِبْ مَنْ تَسْتَظْهِرُ
 علیه و اینوی کننده بدین است و شکسته است از تو و غیر بدو که پشت از دهد
 الْحَقِّ فَإِنَّ مَغَالِبَ الْحَقِّ مَغْلُوبٌ لَا تَأْمَنْ مَلَأَ لَا
 بحق بدوستی که از تو پیروی کند بدین است ایمن باشی بدو که
 وَإِنْ تَحَلَّى الصِّلَةَ فَإِنَّهُ لَيْسَ فِي الْبَرِّ خَاطِئَةٌ مُسْتَمْتَعٌ
 و اگر چه راسته باشد بهرانی و پیوندی بدوستی که نیست در بر حق حجتی

مستعمل

مُسْتَمْتَعٌ لِمَنْ يَخُوضُ الظُّلْمَ لَا يَكُونُ لَكَ الْمَضْمُونُ
 بهره مند کسی که در می رود در تاریکی باید که باشد از برای تو کارساز دنیا
 طَلَبُ أَوْلَى مِنَ الْمَفْرُوضِ عَلَيْكَ عَلَيْهِ لَا تَمْتَحِنُ الدُّنْيَا
 جستجو که اولی باشد از امری فرض و آشکار باشد بدو و اقتدار که علم و پرستی دنیاست
 دِينُكَ فَإِنْ مِنْ أَمْتِ الدُّنْيَا دِينُهُ زَفَتْ إِلَيْهِ بِالسَّقَا
 دین خود را بدوستی که هرگز نخواهد دنیا را بجهل خود عرو و سر کرده شود بدو و بدین
 وَالْعَنَاءُ وَالْحَنَّةُ وَالْبَلَاءُ لَا تَتَّبِعُوا لِأَخْرَجَ بِالدُّنْيَا
 و بیخ و اندوهش و کوفتاری و مغرور شدی از حق را بدین
 وَلَا تَسْتَبِدُّ لَوِ الْفِتَاءَ بِالْبَقَاءِ وَلَا تَجْعَلُوا نَفْسَكُمْ
 و عرص میگردی فتنه را به بقا و مکر دانید فتنه را از خود
 سَكَا وَلَا عَلِمَكُمْ جَهْلًا لَا تَجْهَلْ نَفْسُكَ فَإِنَّ الْجَاهِلَ
 سفا و دانستی خود را نادانی نادان عباس از فقر خود بدوستی که نادان
 مَعْرِفَةِ نَفْسِهِ جَاهِلٌ بِكُلِّ شَيْءٍ لَا يَفْقَهُنَّكُمْ وَلَا يَفْقَهُكُمْ
 بدانست فقر خود نادانست بهر چه باید که بشنود در پیش از شما و از شما بدین
 الْحَقِّ وَلَا يَطُوقَنَّ عَلَيْكُمْ الْأَمَدُ وَلَا يَغْرَبْكُمْ الْأَمَلُ
 اردو و دراز نشود بر شما بالان کار امید و مغرور و نگر و از شما را اندو
 فَإِنَّ الْأَمَلُ لَيْسَ مِنَ الدِّينِ فِي شَيْءٍ لَا يَقُولَنَّ مَا لَا يَفْعَلُهُ
 بدوستی که اردو از دین نیست در چیزی مکر از آن که نمی
 فَأَمَّا لَنْ يَحْضُرُوا فِي ذَلِكَ مِنْ عَجْرِ بَلْ مَكَ وَدَمَ تَكْسِيهِ
 بگردستی که در خالی نباشی بدین گفتار از نادانی که بدو بسته تو کرد و تو که هستی
 لَا تَعْتَدِ زَيْنَ أَمْرِ اطْعَمَ اللَّهُ مَسْجَانَهُ فِيهِ فَكْفَى
 عذر میآورد از کار بدی در زمان برداری خود کنی در آن که پسند است
 بِذَلِكَ مَنَقِبُهُ لَا تَكْثُرَنَّ مِنَ اللَّيْمِ فَإِنَّهُ إِنْ صَحَبَكَ
 این تا ستایش بسیار مایش با ناگس بدوستی که اگر با تو همراه شود

نَعْمَ حَسَدُكَ وَإِنْ طَرَفَكَ نَابِيَةٌ قَدْ فَكَ لَا تَحْزَنْ
 حَسَدِ صَدِيقِكَ صَدِيقًا فِيمَا دَى صَدِيقِكَ لَا تَحْزَنْ
 الدَّيْبُ بِالْعُقُوبَةِ وَأَنْتَ بَيْنَهُمَا لِلْعَفْوِ مَوْضِعًا
 تَحْزَنْ بِهَ الْأَجْرِ وَالْمَشُوبَةِ لَا يَدْعُونَكَ ضَيْفَ
 لَدَيْكَ فِي عَهْدِ اللَّهِ إِلَى الْيَنْكُثَ فَإِنْ صَبَرَ
 عَلَى ضَيْقِ نَزْوِ الْأَفْرَاجِ وَفَضْلِ عَاقِبَتِهِ خَيْرٌ لَكَ
 مِنْ عَذْرِ تَخَافَ تَبِعْتَهُ وَحِيطَ بِكَ مِنَ اللَّهِ لَا حِيلَ
 الْعُقُوبَةُ لَا تَشْرَعُ إِلَى بَارِدَةٍ وَلَا تَحْلُلُ بِعُقُوبَةٍ
 وَحَدَّثَ عَنْهَا مَدُوحَةً فَإِنَّكَ ذَلِكَ مِنْهُ وَحَتَّى
 لِلَّذِينَ مَقَرَّبُ مِنَ الْغَيْبِ لَا تَطْعَمُوا الشَّاءَ فِي الْمَعْرِفَةِ
 حَتَّى لَا يَطْعَمَ فِي الْمَنَكْرِ لَا تَسْتَعْمَلُوا الرِّأْيَ فِيمَا لَا
 يَدْرِكُ الْبَصَرَ وَلَا تَتَغَلَّظْ إِلَيْهِ الْفِكْرُ لَا تَدْخُلْتَ

سأفشدتك

فِي مَشُورَتِكَ بِخِيَلٍ فَيَعْدِلُ بِكَ عَنِ الْقَصْدِ وَيَعْدِلُ
 الْفَقْرُ لَا تَشْرِكْ فِي رَأْيِكَ جِيَانًا يَضَعُكَ عَنِ الْآخِرِ
 يَعْظُمُ عَلَيْكَ مَا لَيْسَ بِعَظِيمٍ لَا تَقْدَمُ وَلَا تَخْجُمُ إِلَّا
 تَقْوَى اللَّهِ وَطَاعَتِهِ تَطْفُرُ بِالْخَيْرِ وَالنَّهْجِ الْفَتْوَى لَا تَسْتَشِيرُ
 الْكَذَّابَ فَإِنَّهُ كَالسِّرَابِ يَقْرُبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَيَبْعُدُ
 عَلَيْكَ الْقَرِيبَ لَا يَكُونُ مِمَّنْ لَا يَنْفَعُهُ الْمَوْعِظَةُ
 إِلَّا إِذَا بَالَغَتْ فِي آيَاتِهِ فَإِنَّ الْعَاقِلَ يَقْظُ بِالْأَدَبِ
 وَالْمَهَامُ لَا تَرْتَدِعُ إِلَّا بِالضَّرْبِ لَا تَشْرِكْ فِي
 مَشُورَتِكَ حَرِيصًا يَهْوِي عَلَيْكَ الشَّرُّ وَيُزِيلُكَ
 الشَّرُّ لَا يَكْبُرُ عَلَيْكَ ظَلَمٌ مِنْ ظَلَمِكَ فَإِنَّهُ لَيْسَ
 فِي مَضَرَّتِهِ وَتَنْفَعُكَ وَمَا جَاءَ مِنْ لَيْسَ لَكَ أَنْ
 سَوَاهُ لَا يَكُونُ أَفْضَلَ مَالِيَّتٍ مِنْ دُنْيَاكَ بِالْفَوْعِ

لَذَّةً وَاسْتِعْظِيمًا وَلَكِنْ أَحْيَا حَقَّ وَامَانَةً بَاطِلًا لَا
 لَذَّةً وَمَثَلُ مَنْ خَفِيَ بِأَيْدِيهِمْ أَنْ يَنْدَرُكَ وَيُؤَيِّدُونَ بَاطِلًا
 يَقْطَعَنَّ تَأَخُّرَ اجَابَةِ الدَّعَاءِ فَإِنَّ الْعَطِيَّةَ عَلَى قَدْرِ
 بَابِكَ نَبْرَةً أَنْتَ أَمِيرٌ بِهَا فَتَدُونَ دُونَ عَطَاكَ كَرَمًا بِرَأْدَانِهِ
 النِّبَّةُ وَرَبَّمَا تَأَخَّرَتْ الْإِجَابَةُ لِيَكُونَ ذَلِكَ أَعْظَمَ
 فِتْنَةً وَبِئْسَ الْوَسِيلَةُ إِلَى الْفِتْنَةِ وَهِيَ الْخُلُوعُ تَأَلُّفًا
 لِأَجْرِ السَّائِلِ وَاجْزَلُ لِعَطَاءِ السَّائِلِ لَا تَضَعُ نِعْمَةً
 مَرْدٍ خَافِئَةً وَافْزُونُكَ عَطَاكَ بِخَشْيَةٍ
 مِنْ نِعْمِ اللَّهِ سُبْحَانَ عَيْدِكَ وَلِيَرَّ عَلَيْكَ أَثَرُ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ
 مِنْ نِعْمَتِهِ خَدَاؤُكَ بِكَتَوِّدٍ وَبِأَيْدِيهِ بَدِيدًا بِرُتُوْكَ أَثَرُكَ الْغَامُ كَمَا
 بِهِ عَلَيْكَ لَا تُنَادِ عَدُوَّكَ وَلَا تَفْرَحْ صَدِّيقَكَ
 بِأَنْ يَمُوتَ دَرِيْفَتِ لَدُنْكَ مَوْتُكَ بِدُوسْتِ خُودِ
 وَاقْبَلِ الْعُذْرَ وَإِنْ كَانَ كَذِبًا وَدَعْ الْجَوَابَ عَنْ
 وَبِئْسَ الْعُذْرُ عَذْرًا أَرَجُ دَرِيْفَتِ لَدُنْكَ مَوْتُكَ بِدُوسْتِ خُودِ
 قُلُوبَهُ وَإِنْ كَانَ لَكَ لَا تَذْكُرِ اللَّهَ سُبْحَانَ سَاهِيًا
 وَتَكْبَرُ وَارْجُ بَانْدُ سَوْدِ مَرْتَبَةٍ بِأَيْدِيهِمْ خَدَاوَا
 وَلَا تُنْسِهَ لِأَهْلِيًا وَادْكُرْهُ ذِكْرًا كَامِلًا يُوَافِقُ فِيهِ
 وَفَرَامُوشِ مَكْرُ خَدَاوَا بِبِزَارِي وَبِأَيْدِيهِ لَدُنْكَ مَوْتُكَ بِدُوسْتِ خُودِ
 قَلْبِكَ لِسَانَكَ وَيُطَاقِبُ أَصْمَارَكَ إِعْلَانَكَ وَلَنْ
 دَلَاوَا كَازِبَانُ تَوَّابِي وَبِأَيْدِيهِ لَدُنْكَ مَوْتُكَ بِدُوسْتِ خُودِ
 تَذْكُرْهُ حَقِيقَةً الذِّكْرُ حَقٌّ تَنْسِي نَفْسِكَ فِي ذِكْرِكَ
 خَدَاوَا بِجَانِكِ حَقِيقَةٍ ذِكْرُكَ تَأَلُّفًا فَرَامُوشِ مَكْرُ خَدَاوَا بِبِزَارِي وَبِأَيْدِيهِ لَدُنْكَ مَوْتُكَ بِدُوسْتِ خُودِ
 وَتَفْقِدَهَا فِي أَحْرَاكَ لَا تَقْنُ عَمْرَكَ فِي الْمَعَاصِي
 وَكَمْ وَفَايَاكَ كَرَمًا فِي فَرْخِ دُرْكَ خُودِ نَيْتِ مَكْرُوفَانِ عَرُودَا دُرْكَ هَمَّاكَ أَكْرَجِيْرِيْكَ

فَتَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا بِلَا أَمَلٍ لَا تَصْرِفْ مَالَكَ فِي الْمَعَاصِي
 بِمَرْدُودِيْ دُنْيَا لَدُنْكَ دُرْكَ خُودِ خَرَجَ مَكْنُ مَالِ خُودَا دُرْكَ هَمَّاكَ أَكْرَجِيْرِيْكَ
 فَتَقْدَمَ عَلَى دِيْنِكَ بِالْعَمَلِ لَا تَفْتَنَكَ دُنْيَاكَ بِحُسْنِ
 بِشَرِ دُرْكَ خُودِ دُرْكَ هَمَّاكَ أَكْرَجِيْرِيْكَ دُنْيَاكَ بِحُسْنِ
 الْعَوَارِيْ فَعَوَارِ الدُّنْيَا تَرْجِعُ وَيَبْقَى عَلَيْكَ مَا حَقِيقَتُهُ
 فَيَنْهَى عَارِيَّتِي كَدِ نَهْنَهَائِي عَارِيَّتِي دُنْيَاكَ بِحُسْنِ
 مِنَ الْحَاوِرِ لَا تَغْرِبْكَ الْعَاجِلَةُ بِزُورِ الْمَلَأْهِي فَإِنَّ
 أَرْحَامَهَا بِأَيْدِيهِمْ مَكْرُوفَانِ عَرُودَا دُرْكَ هَمَّاكَ أَكْرَجِيْرِيْكَ
 لِلَّهِ يَنْقُطِعُ وَيَلْزَمُكَ مَا الْعَسَمِ الْإِثْمُ لَا تَوُخِّرْ
 بَارِي بِرَبِّهِ دُرْكَ خُودِ دُرْكَ هَمَّاكَ أَكْرَجِيْرِيْكَ
 أَمَّا الْمُحْتَاجُ إِلَى عَدْفَاتِكَ لَا تَدْرِ مَا يَغْرُضُ لَكَ
 عَطَاوَانِ مَحْرُوجِ رَا بِزَارِي بِدُرْكَ خُودِ دُرْكَ هَمَّاكَ أَكْرَجِيْرِيْكَ
 وَلَوْ فِي غَدٍ لَا تَتْرِكِ الْاجْتِهَادَ فِي إِصْلَاحِ نَفْسِكَ
 وَارَا فَرَا تَرَا مَكْنُ كُوشِ رَا دُرْكَ هَمَّاكَ أَكْرَجِيْرِيْكَ
 فَإِنَّهُ لَا يُعْنِيكَ عَلَيْهَا إِلَّا الْحَدُّ لَا تَضَعَنَّ حَقَّ أَحْيَاكَ
 بِدُرْكَ خُودِ دُرْكَ هَمَّاكَ أَكْرَجِيْرِيْكَ
 إِنَّمَا لَا عَلَى مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ فَلَيْسَ لَكَ مَا خِ مَتَّ
 بِبِكْرِيْكَ دُرْكَ خُودِ دُرْكَ هَمَّاكَ أَكْرَجِيْرِيْكَ
 أَصْعَبَتْ حَقَّةً لَا تَحْدِثِ الْجَهَالَ بِمَا لَا يَعْلَمُونَ
 قَضَائِيْ كُنِي حَقَاوَا مَكْرِيْ بَانْدَانَانِ بِخُودَاكَ أَتِيَانِ نَمِيدَانِيْكَ
 فَيَكْذِبُونَكَ بِهِ فَإِنَّ لِعِلْمِكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَحَقَّةً
 كَرَجِيْرِيْكَ دُرْكَ خُودِ دُرْكَ هَمَّاكَ أَكْرَجِيْرِيْكَ
 عَلَيْكَ بِذَلِكَ الْمُسْحَقَّةِ وَمَنْعُهُ عَنْ غَيْرِ مُسْحَقَّةٍ لَا يَكُونَنَّ
 بِرُتُوْكَ دُونَ نَيْتِ بِيْرَاوَا وَبَانْدَانِيْكَ نَيْتِ أَزْمَانِ وَارَا بِأَيْدِيهِمْ خَدَاوَا

اخوك على الاساءة اقوى منك على الاحسان اليه لا يكون
 براد تو بر بدی کردن قاتل از تو بدی کردن تو بدی کردن باید بدی
 اخوك على قطيعك اقوى منك على صيلته لا تعذر
 براد تو بر بدی کردن از تو قاتل از تو بدی کردن تو بدی کردن
 بعهدك ولا تخقرن ذمتك ولا تحتك عدوك
 بهمان خود و کجاست دشمن و باید که جان و مال خود را در خطر نهد
 فقد جعل الله سبحانه عهده وذمته أمنا له
 بقیق که داده است حدای بال بهمان کردن را دشمن اینها
 لا تكفرن عهد غيرك فقد جعلك الله سبحانه
 مهابت بنده غیر خود محقق که داده است خدا را
 حرا فما خير خير لا يبال إلا بشر وليس لاسيال إلا
 آزاد نیست خبر آن خبری که نرساند مگر بشر و نیست کسی که اسیر نکند مگر
 بعسر لا تملك المرأة ما جاوزت نفسها فان المرأة رجحانه
 بدستوارى مالک نباشد آن چیزی که در گذشته است از نفرو درگاه
 وليست بقهر مائة لا تقتل ما لا تعلم فان الله سبحانه
 نیست و نه صد نفر را که ندانند مگر آنرا بدی کردن خدا
 قد قرض عليك على كل جوارحك فريضة يحجبها
 و نه که داده است بر تو بر همه اندامهای تو فريضة
 عليك يوم القيمة لا تنصبن نفسك لحرب الله
 بر تو در روز قیامت باز مدار نفی خود را از برای جنگ با خدا
 فلا بد لك بنقمته ولا غناك عن رحمته لا يكن
 که اگر چنانکه بجزایر رسد مرز او نیست و او را نیازی از او نیست باید که نباشد
 المحسن والمسي عندك سواء فان ذلك ينهد المحسن
 نیکوکار و بدکار نزد تو برابر بدی کردن که اینکار آرد و می بخشد که کار را

في الاحسان ويتابع المسي الى الاساءة لا تخاسدوا
 در نیکو کردن و با دوستی به دوستی می پیوندد و با دشمنی به دشمنی
 فان الحسد يا كل الايمان كما ياكل النار الحطب ولا
 بدی دوستی که حسودی می خورد ایمان را بخاک می کشد و آتش همدرا
 تباعضوا فانيما الخالفه لا تنقض سنة صالحه عملها
 دشمنی نکنید بدی دوستی که دشمنی می زند است مشر و فتنه دهنده را که عمل صالح را
 واختمت الالف لها وصليت الرعية عليها لا يفتونك
 و گرد آمده باشد از روی ایمان و صلح کرده باشد رعیت بران باید که بدی کردن را
 ما يقول الناس فيك فانه ان كان كما يقولون
 آنچه میگویند مردم درباره تو بدی دوستی که اگر باشد بخاک می کشد
 كان ذنبا عجبت عقوبته وان كان على خلاف
 گناهی باشد که عتابش شده باشد و اگر باشد بخلاف
 ما قالوا كانت حسنة لم عملها لا فتحموا ما
 آنچه گفتند نوابی باشد که تو کرده باشی آنرا تحت در پیوند در این
 استقبلتم من فور الفتنه واميطوا عن سبيلها وحلوا
 برگیرید آنرا از فتنه های بسیار و دور شوید از راه آن و بگذارید
 وقصد السبيل لها لا تدعون الى مبارزة وان دعيت
 میانه آن راه را نمی بخواه شوید از آن بخوان و بخوابه میوی و میوه نوری را و اگر خواند باشی
 دعيت اليها فاجب فان الداعي اليها باغ والباعى
 دعوتی داری بنشانی بدی دوستی خواننده دعوتی داری سمی کار است و سمی کار
 مصروع لا تستكثرن من اخوان الدنيا فانك ان
 افتاده است بسیار میگویند از شما دوستان دنیا بدی دوستی که اگر
 عجزت عنهم تحولوا اعداء وان مثلهم كمثل النار
 اگر نتوان شوی از ایشان دشمن تو میگردند و بدی دوستی که ایشان همچنانند که آتش

كثير يحرق وقليلها ينفع لا تحمل هم يومك الذي
 بشاران عیون زانند واندک آن سودی بخشد یار من اندوه روزی که
 لذیاتك على يومك الذي قد أتاك فإنه إن يكن من
 بنامد است تو برانده روزی که حقیق آمد است تو پس بدستی که او و نایده
 عَمَلُكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فِيهِ رِزْقُكَ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ
 عمر تو باشد برساند بنو خداوند و رزق تو و اگر نباشد از تو
 مِنْ عَمَلِكَ فَمَا هَمُّكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ مِنْ أَجْلِكَ لَا تَصْحَبْ
 از عمر تو بر چیست اندوه تو بهای آن روز که نیست از برای تو صحبت ماز
 مِنْ فَاتَةِ الْعَقْلِ وَلَا تَصْطِنِعْ مِنْ خَائَةِ الْأَصْلِ فَإِنَّ
 بالسر که نیستند باشد از عقل و نیکویی من با سر که نافرماند اصل او بدستی که
 مَنْ لَا عَقْلَ لَهُ يَضُرُّكَ مِنْ حَيْثُ يَرَى أَنَّهُ يَنْفَعُكَ
 اگر چه عقل نباشد زمان میرساند تو از آنجکه میبندد که او سودی بخشد تو
 وَإِنْ مِنْ لَا أَصْلَ لِيَسِي إِلَى مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهِ لَا تَعْبُ
 و بدستی که اگر کای او را اصل نیست بدستی که بسوی آنکه نگوید با او عیب من
 غَيْرُكَ بِمَا تَأْتِيهِ وَلَا تَعَاوِبَ غَيْرَكَ عَلَى ذَنْبٍ تَرْحُصُ
 غیر خود را آنچه بر می آید عیب او و بازخواست من غیر خود را و گناهی که در او میداری
 لِنَفْسِكَ فِيهِ لَا تَجْعَلْ ذَنْبَ لِسَانِكَ عَلَى مَنْ سَدَّكَ
 نفس خود را در آن مگردان نهی و لای خود را و کسی که سخن در آن
 لَا تَشْتَعِلْ بِمَا لَا يَمْنُكَ وَلَا تَكْلِفْ فَوْقَ مَا يَكْفِيكَ
 مشغول مشو آنچه تشاید ترا و مکن بار سختی را بر بالای آنچه مستغنی
 وَاجْعَلْ كُلَّ هَمِّكَ لِمَا يَنْجِيكَ لَا تَضْعُرَنَّ خَدَّكَ
 و بگردان هر اندیشه خود را از برای آنچه نجات دهد ترا مگردان روزی خود را
 وَلَا يَنْ جَانِبَكَ وَتَوَاضَعْ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ الَّذِي رَفَعَكَ
 و نرم دار خوی خود را و فروتنی کن از برای خداوندی که بلند ساخت ترا

لا يَزِدُّكَ

لَا يَزِدُّكَ فِي اصْطِنَاعِ الْمَعْرِفَةِ قَلَّةٌ مِنْ يَسْكِرَهُ
 مگرداند ترا در کردنی تو در کفر که مگرداند ترا
 فَقَدْ يَسْكُرُكَ عَلَيْهِ مَنْ لَا يَنْتَفِعُ بِشَيْءٍ مِنْهُ وَقَدْ نَدَرَكَ
 حقیق که مگرداند ترا بر آن که سود نبرد چیزی از آن بگردانی و حقیق که تو را
 مِنْ شَيْبِ الْيَاكِرِ أَكْثَرُ مِمَّا اصْنَعُ الْكَافِرُ لَا تَقُولِينَ
 از شکر از شکر کننده از آنکه فرموده او را ناسپاس نوسید مگردان
 مَذْنِبًا فَمَا كَيْفَ عَاكِفٍ عَلَى ذَنْبِهِ خَتَمَ لَهُ بِالْمَغْفِرَةِ وَكَمْ
 گناه کار را که به کسی که بایستد بر گناه خود و آخر شود کار او با عفو و بسا
 مِنْ مُقْبِلٍ عَلَى عَمَلٍ هُوَ مُفْسِدٌ لِحُجَّتِهِ لَيْسَ فِي آخِرِ عَمَلِهِ
 از روی آورنده بر کارش که او نباه کند آن عمل را او پلایان کار او در آخر او
 يَا نَبِيَّ اللَّهِ لَا تَرْكَبُوا إِلَى جَهَنَّمَ وَلَا تَقَادُوا لِأَهْوَائِكُمْ
 یا نبی خداوند میل مکنید بسوی نادانها و گردنی نهید مراد از فعل خود را
 فَإِنَّ النَّارَ لَا يَهْدِي إِلَيْهَا إِلَّا جَهْدُ الْمُتَرَلِّ عَلَى شَفَاجِرٍ هَاهُنَا
 بدستی که فرود آید این منزل بر لب جوی جهنم اقتاده است
 لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ أَنَّ أَحَدًا أَوْلَى بِفَعْلِ الْخَيْرِ مِنِّي
 باید که گوید نگذارد ترا آنکه بگوید بر تو از من خیر از من
 فَيَكُونُ وَاللَّهِ كَذِبًا إِنَّ لِلْخَيْرِ وَالشَّرِّ أَهْلًا
 بر می آید بشود عجزا بجهنم بدستی که خیرا و شررا صاحبی هست
 فَمَنْ تَرَكَتُمُوهُ كَفَاكُمْ أَهْلًا لَا تَجْعَلْ أَكْثَرَ هَمِّكَ
 بر هر کاه که شما بگذاردی بر او را صاحبان خیر مگردان بیشتر اندیشه خود را
 بِأَهْلِكَ وَوَلَدِكَ فَإِنَّهُمْ أَنْ يَكُونُوا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ تَعَالَى
 بر او میان خود و خداوند بر او بی ایمان اگر باشد دوستان خود را
 فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَا يَصْنَعُ وَلِيَّةً وَإِنْ أَعَدَّ اللَّهُ قَوْمًا
 بدستی که خدای باری صانع مگرداند دوست خود را فکر دشمنان خدا نیست

و ان يتركوا

هَمَّكَ بِأَعْدَاءِ اللَّهِ لَا تَحْتَنِ أَحَدَكُمْ حِينَ لَا مَتَّ عَلَى مَا
 الذی تو بران دشمنان خدا باید که ناله کند یکی از شما همچون ناله کردن بلند و از آن برای
 زَوَى عَنْهُ مِنَ الدُّنْيَا لَا تَفْرَحْ بِالْعَيْشِ وَالرِّخَاءِ
 گدازد کرد از وی چیزی از دنیا شاد مشو بتو تری و فراتی زندگانی
 وَلَا تَعْتَمِدُوا بِالْفَقْرِ وَالْبَلَاءِ فَإِنَّ الذَّهَبَ يَحْرُبُ
 و عین مشو و درویشی و گرفتاری بدستی که ند از مود میشود
 بِالنَّارِ وَالْمُؤْمِنُ يَحْرُبُ بِالْبَلَاءِ لَا تَصْحَبِ إِلَّا عَاقِلًا
 با آتش و مومن از مود میشود گرفتاری صحبت مدار مکر با عاقل
 وَلَا تَعَاشِرِ إِلَّا عَالِمًا ذَكِيًّا وَلَا تَفُودْ سِرَّكَ إِلَّا
 و زندگانی مکران مکر عالم باک و مبادر سر خود را مکر
 بِمُؤْمِنٍ وَفِيًّا لَا تَعْمَلْ عَلَى يَوْمِكَ هَمَّ سَنَتِكَ كَمَا
 بمومن وفادار با دین کار امروز خود را یکسال خود را که می پند
 كُلُّ يَوْمٍ مَّا قَدَرَكَ فَإِنْ تَكُنِ السَّنَةُ مِنْ عَمَلِكَ فَإِنَّ
 هر روز آنچه اندازه شده بر کار باشد آن سال از عمر تو برود
 اللَّهُ سُبْحَانَهُ سَيَاتِيكَ فِي كُلِّ عَدَجٍ جَدِيدٍ مَا قَسَمَ لَكَ
 خدا سبحان تو را در هر صبح تازه آنچه عجز است
 وَإِنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ عَمَلِكَ فَمَا هَمُّكَ بِمَا لَيْسَ لَكَ لَا تَقْضِ
 و اگر نباشد آن سال از عمر تو پس چیست خود را تو آنچه نباشد مرزا قضای تو
 نَافِلَتِي فِي وَقْتِ فَرِيضَةٍ أَبَدًا بِالْفَرِيضَةِ ثُمَّ مِلْ
 منزهه در هنگام فریضه کردن هرگز بفریضه پس بگذر بعد از آن
 مَا بَدَأَكَ لَا تَخْلُفْ وَرَأَى شَيْئًا مِنَ الدُّنْيَا
 آنچه بدیاد مرزا و این مکر از چیزی دنیا
 فَإِنَّكَ تَخْلُفُ لَا خَدْرَ جَلِينَ أَمَّا رَجُلٌ عَمِلَ فِيهِ بَطَاطَةُ اللَّهِ
 پس کسی که بگذرد میگذارد از برای کسی از دهر و یا آنست که او مریت کند و آنست که خداوند

سُبْحَانَ قَسَدٍ بِمَا شَقِيتَ بِهِ وَأَمَّا رَجُلٌ عَمِلَ فِيهِ بَطَاطَةُ اللَّهِ
 سبحان تو بران دشمنان خدا باید که ناله کند یکی از شما همچون ناله کردن بلند و از آن برای
 اللَّهُ سُبْحَانَهُ فَكُنْتَ عَفْوًا عَلَى الْمَعْصِيَةِ وَلَيْسَ أَحَدًا
 خدا سبحان تو را در هر صبح تازه آنچه عجز است
 هَذَيْنِ حَقِيقًا أَنْ يُؤْتِرَهُ عَلَى نَفْسِكَ لَا تَنْتَحِ مِنْ
 این دو کار حقیقت آنست که بر تو تری بر نفس خود را از مود میشود
 فَإِنَّهُ الْعَقْلُ وَلَا تَتَّقِ مِنْ خَانَةِ الْأَصْلِ فَإِنْ مَنْ قَاتِلُ
 و عاقل و اعتماد مکن بر اصل و اصل او را مکر با عاقل
 الْعَقْلُ يَفْشِي مِنْ حَيْثُ يَنْصَحُ وَمَنْ خَانَ الْأَصْلَ يَفْسُدُ
 عقل او پراشود از آنجاست که بدهد و مکر با عاقل اصل او فاسد کند
 مِنْ حَيْثُ يَصْلُحُ لَا تَرْخِصْ لِنَفْسِكَ فِي مَطَاوَعَةِ الْهَوَى
 از آنجاست که بدهد و مکر با عاقل اصل او فاسد کند
 وَأَيْتَارُ لَدَاتِ الدُّنْيَا فَيَفْسُدُ دِينُكَ وَلَا تَصْلُحُ وَتَحْسُرُ
 و آیتار دین دنیا فاسد کند دین تو را و اصلاح تو را و تضرع تو را
 نَفْسِكَ وَلَا تَبْرَحْ لَا تَتَّحِلْ لِي مِنْ أَحْسَنِ إِلَيْكَ مِنْ
 نفس خود را و مکر با عاقل اصل او فاسد کند
 أَسَارًا إِلَى مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهِ مَعَ الْإِحْسَانِ لَا تَعْنِ عَلَى
 اسیران را به کسی که به تو احسان کند با تو مکر با عاقل اصل او فاسد کند
 مَنْ أَنْفَعَكَ عَلَيْكَ مَنْ أَعَانَ عَلَى مَنْ أُنْعِمَ عَلَيْهِ سَلَبُ
 مکر با عاقل اصل او فاسد کند
 الْإِمْكَانُ لَا تَدَسَّ مِنْ جَالٍ بَلِغَهَا بِغَيْرِ آلٍ وَلَا تَفْرَحْ
 امکان از دهر و مکر با عاقل اصل او فاسد کند
 بِمَرْتَبَةٍ بَلِغَهَا مِنْ غَيْرِ مَرْتَبَةٍ فَإِنَّ مَا يَنْبَغِيهِ الْإِتِّقَاقُ
 با باریک برسان بی سزاواری بدرستی که از آن میرسد هر چه دینی سزاوار

بهر حال استحقاق لا تكن ممن يرجو الآخرة بغير عمل
 و يسوف القوة بطول الأمل يقول في الدنيا
 يقول الزاهدون و يعمل فيها يقول الزاهدين لا تلتبس
 الدنيا بعمل الآخرة ولا توثر العاجلة على الآجلة
 فان ذلك شئمة المنافقين و سحبة المارقين لا
 يغرنك ما أصبح فيه أهل الغرور بالدنيا قائما
 هو ظل مجدود إلى أجل محدود لا تكن غافلا
 عن دينك خيصالك على دنياك مستكبرا عما يبقى عليك
 مستغلا عما يبقى لك فيؤدبك ذلك إلى العذاب
 الشديد لا تلتبس بالسلطان في وقت اضطراب
 الأمور عليه فان الحركه كاديسلم راكبه مع ساكونه
 فكيف مع اخلاص راحة و اضطراب امواج
 بهر چه باشد باریشانی باد های که بر دواورد و بر بنیانی جوشه های او

لا تخفون صغائر الأثام فانها الموقبات و من احاطت
 به موقبات اهلكته لا تمارحن صدقا فيعاديك
 ولا عدوا فيؤدبك لا تكثرن الضحك فتذهب
 همتك و لا المزاح فتستخف بك لا تكثرن
 العتاب فانه يورث الضغينة و يدعو إلى البغضاء
 و استعيب لمن رجوت عتابه لا تزلوا عن
 الحق و اهله فانه من استدل بنا أهل البيت
 هلك و فاته الدنيا و الآخرة لا تكثرن الخلوة
 بالنساء فمملئناك قتلهم و استبق من نفسك و
 عقلك بالانطاعه لا تخلو النساء انفتاحكم
 و استغفروا عنهم ما استعظم فانهم يكثرن من الامتنان
 و يكفون الاحسان لا تكن فيما نورد كحاطب ليل
 و تباها كسید در احسان مباح در روی و درانی بخی می دهد که او تله

و تباها كسید در احسان مباح در روی و درانی بخی می دهد که او تله

وَعَتَاء سَبِيلٍ لَا تَمْلِكُ نَفْسُكَ لَعَنُورٍ وَالطَّمَعُ لَا يَجْتَبِ
 دَمِ كَسَنده ناه نرند و کجی ادر دوزخ حذر دوزخ حذر دوزخ حذر دوزخ حذر
 دَوَاعِي الشَّرِّ فَإِنَّهُمَا يَنْسِفَانِكَ الشَّقَا وَالْذُلَّ لَا تَخُنْ
 طاهر از باشد برادر دوزخ دوزخ دوزخ دوزخ دوزخ دوزخ دوزخ دوزخ
 مِنْ أَمْتِكَ وَإِنْ خَانَكَ وَلَا تَشْنِ عَدُوَّكَ وَإِنْ
 با امیر که امیر که امیر که امیر که امیر که امیر که امیر که امیر که
 شَانِكَ لَا تَصْحَبْ مَنْ يَحْفَظُ مَسَاوِيكَ وَيَلْبَسِي
 عیب دوزخ دوزخ دوزخ دوزخ دوزخ دوزخ دوزخ دوزخ
 قَضَائِكَ وَمَعَانِيكَ لَا تَقَاحْ مِنْ نَيْسَرٍ مَنَاقِيكَ
 دامنش دامنش دامنش دامنش دامنش دامنش دامنش دامنش
 وَيَنْشُرْ مَثَالِيكَ لَا تَطْلُبِ الْإِخَاءَ عِنْدَ أَهْلِ
 و اشکار امیر که امیر که امیر که امیر که امیر که امیر که امیر که امیر که
 الْحِفَاوَةِ أَطْلُبْهُ عِنْدَ أَهْلِ الْحِفَاوَةِ الْوَفَاءِ لَا تَنَازِعْ
 سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم سهم
 السُّقْمَاءَ وَلَا تَسْتَهْزِئْ بِالنِّسَاءِ فَإِنَّ ذَلِكَ بَرَزِي
 با نادان با نادان با نادان با نادان با نادان با نادان با نادان با نادان
 بِالْعُقُلَاءِ لَا تَكُونُوا عِنْدَ الْأَهْوَاءِ وَالْمَطَالِعِ لَا تَكُونُوا
 عاقلان عاقلان عاقلان عاقلان عاقلان عاقلان عاقلان عاقلان
 مَسَابِيحَ وَلَا مَذَابِيحَ لَا تَسْأَلُوا إِلَّا اللَّهَ سُجَّانَهُ
 بسیار کرد بسیار کرد بسیار کرد بسیار کرد بسیار کرد بسیار کرد بسیار کرد بسیار کرد
 فَإِنَّهُ إِنْ أَعْطَاكُمْ أَوْ كَرَّمَكُمْ وَإِنْ مَنَعَكُمْ خَازِنَكُمْ لَا تَقْسِلْ
 بر دوزخ دوزخ دوزخ دوزخ دوزخ دوزخ دوزخ دوزخ
 مَا لَا تَعْلَمُ فَتَرْتَمِ بِأَخْبَارِكُمْ بِمَا تَعْلَمُ لَا تَحْرِمِ الْمُضْطَرَّ وَإِنْ
 انرا که ندانی انرا که ندانی انرا که ندانی انرا که ندانی انرا که ندانی انرا که ندانی انرا که ندانی انرا که ندانی

أَشْرَفَ لَا تَخْبِ الْجَنَاحَ وَإِنْ الْخَفَ لَا تَخْبِرْ إِلَّا
 نگاه بسیار دوزخ دوزخ دوزخ دوزخ دوزخ دوزخ دوزخ دوزخ
 عَنْ نَفْتِهِ فَيَكُونُ كَذَّابًا وَإِنْ أَخْبَرْتَ عَنْ غَيْرِ فَإِنَّ
 از راست که از راست که از راست که از راست که از راست که از راست که از راست که
 الْكَذِبَ مَهَانَةٌ وَذُلٌّ لَا تَسْتَنْدِرَنَّ عَلَيْكُمْ فَرَقَ بَعْدَهَا
 دوزخ دوزخ دوزخ دوزخ دوزخ دوزخ دوزخ دوزخ
 كَرَّةً وَلَا حَوْلَةَ بَعْدَ صَوْلَةٍ وَأَعْطُوا السُّيُوفَ حَقَّوْفَهَا
 ای که دیدن ای که دیدن ای که دیدن ای که دیدن ای که دیدن ای که دیدن ای که دیدن ای که دیدن
 وَأَوْقِصُوا الْحَرْبَ مَصَارِعَهَا وَأَزْعُرُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى
 و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند و بکنند
 الطُّغْنِ الدَّعْوَی وَالضَّرْبِ الطَّلَبِ وَأَمِيتُوا الْأَصْوَاتِ
 نیده ندن نیده ندن نیده ندن نیده ندن نیده ندن نیده ندن
 فَإِنَّهُ أَطْرَدُ الْفُشْلَ لَا تَطْمَعَنَّ فِي مَقْعَدِ الْمُلُوكِ
 بر دوزخ دوزخ دوزخ دوزخ دوزخ دوزخ دوزخ دوزخ
 فَإِنَّهُمْ يُوْحِشُونَكَ أَلَسْ مَا تَكُونُ وَمَ يَنْقُطِعُونَكَ
 بر دوزخ دوزخ دوزخ دوزخ دوزخ دوزخ دوزخ دوزخ
 قَرِيبَ مَا تَكُونُ الْهَمُّ لَا تَطْمَعُ فِي كَلِمَاتٍ تَسْمَعُ فَكُفِّي
 نزدیک که باشی نزدیک که باشی نزدیک که باشی نزدیک که باشی نزدیک که باشی نزدیک که باشی نزدیک که باشی
 بِذَلِكَ حَقِّقْ لَا تَغْرُبْكَ الْأَمَانِي وَالْحَدَّعْ فَكُفِّي
 این ترا ای این ترا ای این ترا ای این ترا ای این ترا ای این ترا ای این ترا
 بِذَلِكَ حَقِّقْ لَا تَغْرُبْكَ الْأَمَانِي وَالْحَدَّعْ فَكُفِّي
 این ترا ای این ترا ای این ترا ای این ترا ای این ترا ای این ترا ای این ترا
 عَنْ الْأَسْبَعَادِ لِمَا هَوَيْتَ مَا وَرَدَ مِنْ حُكْمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ
 از امانه شدن از برای آنکه آید است بعضی از آنچه وارد است از حکمهای امیرالمومنین علی

بسیار کرد

ابن ابی طالب علیه السلام فی خوف لا یلفظ فی کلمة من کلماته
ابن ابی طالب علیه السلام

لا راحة لیسود لامودة لحدود لا اخوة لمولک
نیست آسایش سودا نیست دوستی یللدون را نیست برادری عیال را

لا مروءة لخیل لا حیاء لکذاب لا دین لمزنیاب
نیست مردمی عیال را نیست شرم کذبا نیست دین بدکارا

لا مروءة لعناب لا امانة لمکور لا ایمان لعنوق
نیست مردمی غیبت گند را نیست امانه مکر گند را نیست ایمان بیوفارا

لا اخوة لمالول لا امانة لعیول لا عقل کالتذنب
نیست دوستی عیال را نیست راست آمدن شتاب گند را نیست عقل کالتذنب

لا جهل کالتذنب لا عباداة کالتفکیر لا تصحیح
نیست جهل نادانی جهل دادن بی اندازه نیست هیچ پرستی بچو اندیشه کردن نیست تصحیح بدلی

کالتخذیر لا فقر لعافل لا غناء لجاهل لا عمل
نیست تذکره ساندن نیست درونی خردمند نیست توانگری ناکار نیست کار

لعافل لا ورع کالکف لا مروءة کالغض الطرف
غافل را نیست هیچ برهنگاری بجهل دشتن از کسی نیست هیچ مردی بجهل پوشیدن چشم

لا حیل کالصمت لا فحشاء کالنهب لا عز کالطاعة
نیست هیچ برهنگاری بجهل پوشیدن نیست هیچ بی حیای بجهل غارت نیست هیچ عزیزی بجهل طاعت

لا کین کالقتاعة لا ذکر کالعلم لا فضیلة کالاحسان
نیست هیچ کین بجهل قناعت نیست هیچ انداختن بجهل دانش نیست هیچ فضیلتی بجهل احسان

لا هدایة کالذکر لا رشید کالغیر لا حیل
نیست هیچ هدایتی بجهل تذکر نیست هیچ رشیدی بجهل غیر نیست هیچ برهنگاری بجهل حیل

کالادب لا دل کالطلب لا کرم کالتقوی
بجهل ادب نیست هیچ خدای بجهل جستن نیست هیچ کرمی بجهل پرستاری

لا عدو کالهوی لا زینة کالادب لا ریح کالتواب
نیست هیچ دشمنی بجهل آرزو نیست هیچ آرایش بجهل دین نیست هیچ سوی بجهل توبه

لا ورع کالتهوی لا علم کالخشیة لا حسرة
نیست هیچ برهنگاری بجهل آرزو نیست هیچ دانش بجهل خشوع نیست هیچ پشیمانی

کالتقوة لا عباداة کالصمت لا غنا کالعقل لا فقر
بجهل تقوا نیست هیچ پرستی بجهل خاموشی نیست هیچ بی نیازی بجهل عقل نیست هیچ دینی

کالجهل لا حیل کالصفا لا بینة کالشح لا ایمان
بجهل نادانی نیست هیچ برهنگاری بجهل صفا نیست هیچ بند بجهل شح نیست هیچ ایمان

کالصبر لا انیة مع کفر لا داء کالحسد لا شرف
بجهل صبر نیست هیچ نفی با نسیبی نیست هیچ دردی بجهل حسد نیست هیچ شرف

کالسؤدد لا میراث کالادب لا جمال کالحسب
بجهل سوارگی نیست هیچ برتری بجهل ادب نیست هیچ زیبایی بجهل کرامت

لا معونة کالتوفیق لا عمل کالتحقیق لا شرف
نیست هیچ یاری بجهل توفیق نیست هیچ کرداری بجهل تحقیق نیست هیچ بلندی

کالعلم لا ظهیر کالحلم لا اذ کالتقوی لا اسلام
بجهل علم نیست هیچ پستی بجهل حلم نیست هیچ تندی بجهل تقوا نیست هیچ مسلمان

کالرضا لا سیم کالحیا لا فضیلة کالتخا لا
بجهل راضی نیست هیچ کرداری بجهل سیم نیست هیچ فضیلتی بجهل تخا نیست هیچ بخاوه

ذکر کالتواب لا خلل کالادب لا نرا همة
نیست هیچ انداختن بجهل توبه نیست هیچ دوستی بجهل ادب نیست هیچ بالگری بجهل نرا همة

کالتوسع لا شرف کالتواضع لا سودة کالظلم
بجهل توسع نیست هیچ بلندی بجهل تواضع نیست هیچ سودی بجهل ظلم نیست هیچ برهنگاری

لا سید کالعلم لا وفاء کالصمت لا مریح کالموت
نیست هیچ برتری بجهل علم نیست هیچ بزرگی بجهل خاموشی نیست هیچ آسایش بجهل موت نیست هیچ آسایش بجهل موت

لَا لَذَّةَ تَبْنَعُ لَا حَيَاءَ لِحَرِيصٍ لَا حَقَّ لِحُجُوجٍ
 نیست مزه بناخوشی نیست نرم از دورا نیست حق بخت از دورا
 لَا رَأْيَ لِلْجُوجِ لَا حِلَّ كَالْتِفَافِ لَا عَقْلَ كَالْتَجَاهِلِ
 نیست اندیشه سز و کارا نیست حل بر داری نیست عقل بجهل و نادانان
 لَا اخْلَاصَ كَالصَّحِّحِ لَا غَرَبَ كَالشَّحِّ لَا عِبَادَةَ كَالخُشُوعِ
 نیست هیچ پاک درونی نیست غروب نیست عبادت بجهل نیست خشوع بجهت
 لَا عِنَاءَ كَالْفَنُوعِ لَا ظَمْرَ مَعَ بَغْيٍ لَا وَرَعَ مَعَ غِيٍّ
 نیست بی نیازی بجهل نیست فزونی با تمع نیست هیچ بگریزانی
 لَا بَيَانَ مَعَ عِيٍّ لَا دِينَ لِسَيِّئِ الطَّرِيقِ لَا صَبِيحَةَ لِمُتِّينٍ
 نیست هیچ بیان کردن بجهل نیست دین بدکارا نیست صبحگاه بجهل
 لَا يَدُمُ لَكثيرَ الرِّفْقِ لَا عَيْشَ لِسَيِّئِ الخُلُقِ لَا دَوَاءَ
 نیست هیچ بمان کردن بجهل نیست زندگی بجهل نیست دوا بجهل
 لِمَشَقُوفٍ يَدَائِبِ لَا شِفَاءَ لِمَنْ كَمَّ طَبِيبَهُ دَاوَةَ
 نیست هیچ بمان کردن بجهل نیست دوا بجهل نیست دوا بجهل
 لَا بِنَاشَةِ مَعَ انْزَامٍ لَا سَوْدَ مَعَ انْقِطَاعٍ لَا عِثَارَ
 نیست هیچ بمان کردن بجهل نیست سود بجهل نیست عیار بجهل
 مَعَ صَبْرٍ لَا بِنَاءَ مَعَ كِبَرٍ لَا مِرْقَ مَعَ شَحٍّ لَا عِدَاوَةَ
 نیست هیچ بمان کردن بجهل نیست بنا بجهل نیست مرگ بجهل نیست عداوت بجهل
 مَعَ نَصَحٍ لَا حَيَاءَ مَعَ عَدَمٍ لَا صِحَّةَ مَعَ نَمٍّ لَا قِنَاعَ
 نیست هیچ بمان کردن بجهل نیست حیاء بجهل نیست صحت بجهل نیست قناع بجهل
 مَعَ شَرِّهِ لَا عَقْلَ مَعَ شَهْوَةِ لَا حِرْمَ مَعَ عِزَّةٍ لَا فُطْنَةَ
 نیست هیچ بمان کردن بجهل نیست عقل بجهل نیست حریم بجهل نیست فطنه بجهل
 مَعَ بَطْنِهِ لَا آدَبَ مَعَ غَضَبٍ لَا شَرَفَ مَعَ سُوءِ آدَبٍ
 نیست هیچ بمان کردن بجهل نیست ادب بجهل نیست شرف بجهل نیست سوء ادب بجهل

لَا دِينَ مَعَ هَوًى لَا مَحَبَّةَ مَعَ كَثْرَةِ مَرَاءٍ لَا مَعْرِفَةَ
 نیست دین با آرزو نیست دوستی با بسیاری سبزه نیست معرفت با معرفت
 مَعَ كَثْرَةِ مَنٍّ لَا اِيْمَانَ مَعَ سُوءِ طَبَقٍ لَا اَصْلَالَ مَعَ ارْشَادٍ
 نیست بسیاری منت نیست ایمان با بدی طبع نیست اصلال با ارشاد
 لَا هَلَالَ مَعَ اقْتِصَادٍ لَا اَصْلَاحَ مَعَ اِفْسَادٍ لَا غِنَا
 نیست بتهایی نیست باقتضای نیست اصلاح با فساد نیست غنی با غنی
 مَعَ اِشْرَافٍ لَا اِفَاقَ مَعَ عَفَافٍ لَا اَصْلَالَ مَعَ هُدًى
 نیست با اشراف نیست با افاق نیست اصلال با هدایت
 لَا عَقْلَ مَعَ هَوًى لَا يَزْكَو مَعَ الْجَهْلِ مَذْهَبٌ
 نیست عقل با آرزو نیست زکوة با نادانی نیست مذهب با نادانی
 لَا يَذُرُكَ مَعَ الْحَقِّ مَطْلَبٌ لَا ثَوْبَ الْعَقْلِ
 نیست چیزی را بجهل نیست با حق نیست ثوب بجهل
 مَعَ اللَّعِبِ لَا تَجَانَةَ كَالْعَمَلِ الصَّالِحِ لَا شَيْئَ
 نیست بازی با بازی نیست باجناحت بجهل نیست هیچ بجهل
 كَالْوَدُودِ الْبَاسِحِ لَا قَرِينَ كَحَسَنِ الخُلُقِ لَا وَرَعَ كَحَيْثُ
 نیست دوست بجهل نیست یار بجهل نیست ورع بجهل
 الْاَنَامُ لَا زَهْدَ كَالْكَلْبِ عَنِ الْحَرَامِ لَا عِزَّةَ كَالثَّقَةِ
 نیست انعام بجهل نیست زهد بجهل نیست عزت بجهل
 بِالْاَيَّامِ لَا جِهَادَ كَجِهَادِ النَّفْسِ لَا وَفْقَهُ لِمَنْ لَا يَدْنُمُ
 نیست ایام بجهل نیست جهاد بجهل نیست وفقه بجهل
 لَدُنَّ دُسٍّ لَا عِبَادَةَ كَادَا الْفَرَايِضِ لَا قُرْبَةَ بِالْمَوَافِقِ
 نیست دوس بجهل نیست عبادت بجهل نیست فرایض بجهل نیست قربت بجهل
 اِذَا ضَرَبَ بِالْفَرَايِضِ لَا اَوْفَايَةَ اَمْنَعُ مِنَ السَّلَامَةِ
 نیست اگرچه بجهل نیست فرایض بجهل نیست اوقایه بجهل نیست امنیت بجهل

إِلَّا بِالْحَيَّةِ لَا تَقْدِرُ التَّقْوَى الْأَعْلَى الشَّهْوَةَ لَا تَدْفَعُ
 الْمَكَارِهِ إِلَّا بِالصَّبْرِ لَا تَحْطُ الْبَغْيُ إِلَّا بِالشُّكْرِ لَا تَكْمَلُ
 الْمَرْوَّةُ إِلَّا بِاللَّيْبِ لَا يَصِيرُ عَلَى الْحَقِّ إِلَّا الْحَارِمُ
 لَا رَيْبَ لَا تَقْوَى كَالْكَفِّ عَنِ الْحَارِمِ لَا مَرْوَةَ
 كَالْتَنَزُّهِ عَنِ الْمَأْثِمِ لَا حَيَّةَ أَقْوَى مِنْ أَجَلٍ لَا غَادِرَ
 أَخْذَعَ مِنْ أَمَلٍ لَا ذُخْرَ أَنْفَعُ مِنْ صَالِحِ عَمَلٍ
 لَا حَسْبَ أَرْفَعُ مِنَ الْأَدَبِ لَا نَسَبَ أَوْضَعُ مِنْ
 الْبَقَصِ لَا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ لَا فُقْرَ اسْتَدُّ
 مِنَ الْحَقْلِ لَا حَافِظَ أَحْفَظُ مِنَ الصَّمْتِ لَا قَادِمَ
 أَقْرَبُ مِنَ الْمَوْتِ لَا وَاعِظَ أَبْلَغُ مِنَ النَّصِيحِ لَا سَوْدَةَ
 اسْوَدَّ مِنَ الشَّيْخِ لَا شَرَفَ أَعْلَى مِنَ الْإِيمَانِ لَا قَضِيَّةَ
 أَجَلٍ مِنَ الْإِحْسَانِ لَا أَضْمَانَ عَلَى الزَّمَانِ لَا رَسُولَ

البلغم

أَبْلَغُ مِنَ الْحَقِّ لَا بَرَّ جَانٍ أَوْضَحُ مِنَ الصِّدْقِ لَا دَاءَ
 أَدْوَى مِنَ الْحَقِّ لَا خَلْقَ أَشْنُ مِنَ الْخُرْقِ لَا كَثْرَ
 أَنْفَعُ مِنَ الْعِلْمِ لَا عِزَّ أَرْفَعُ مِنَ الْحَمِّ لَا وَحْشَةَ
 أَوْحَشَ مِنَ الْعُجْبِ لَا سَيِّئَةَ أَقْبَحُ مِنَ الْكُذِبِ لَا
 لِبَاسَ أَجْمَلَ مِنَ السَّلَامَةِ لَا سَلَاكَ أَسْلَمُ مِنَ الْإِسْقَامَةِ
 لَا يَغْتَمُ أَجَلَ مِنَ التَّوْفِيقِ لَا سَيِّئَةَ أَفْضَلُ مِنَ التَّحْقِيقِ
 لَا جَمَالَ أَزِينُ مِنَ الْعَقْلِ لَا سَوْأَةَ أَشْنُ مِنَ الْحَقْلِ
 لَا فَخْرَ أَفْضَلُ مِنَ الصِّدْقِ لَا نَاحِجَ أَنْصَحُ مِنَ الْحَقِّ
 لَا سَيِّئَةَ أَشْرَفُ مِنَ التَّوْفِيقِ لَا مَعْقِلَ أَحْزَنُ مِنَ الْوَرَعِ
 لَا سَيِّئَةَ أَذَلُّ مِنَ الطَّمَعِ لَا حَصْنَ أَمْنَعُ مِنَ التَّقْوَى
 لَا دَلِيلَ أَرْشَدُ مِنَ الْهُدَى لَا شَيْءَ أَصْدَقُ مِنَ الْأَجَلِ
 لَا شَيْءَ أَكْذَبُ مِنَ الْأَمَلِ لَا فَاوَّ أَسَدُ مِنَ الْجَوِّ

عند البلاد الحازم لا يرى الجاهل الأمفطاً لا تلقى
 الا حق الأمفطاً لا يغش العقل من انتصه لا يسلم
 الدين من تحصن به لا تعصم الدنيا من النجا اليها
 لا تلقى الاماني لمن عول عليها لا يذل من اغش بالحق
 لا يغلب من حجب بالصدق لا يعز من الحما الى الباطل
 لا يفلح من تخج بالذائل لا خير في المعروف المحصا
 لا خير في لذة لا يبقى لا خير في العمل الامع العيله
 لا خير في خلق لا يزيته حلم لا خير في معين مهن
 لا خير في صدق ضنين لا خير في حكم حابر
 لا شيء احسن من عفو قادر لا خير في شهادة
 خائن لا خير في قول الافاكين لا خير في علوم
 الكذابين لا لذة لصيق ميثان لا يذم ايديا

عواقب الاخسان لا تملك عشرات اللسان لا عني
 الا بالطاعة لا عني الا بالقناعة لا راي الا
 لمن لا يطماع لا دين الخداع لا لقمه اسد من القسوة
 لا فتنة اعظم من الشهوة لا رزية اعظم من
 دوام سقم الجسد لا بلة اعظم من الحسد
 لا لذة في شهوة فانية لا عيش اهناء من العافية
 لا غائب اقرب من الموت لا جازن افضل
 من الصمت لا ينصر المظلوم بلا ناصر لا ينصف
 البر من الفاجر لا ينصف عالم من جاهل
 لا يحلم عن السفه الا العاقل لا ينصف الكريم
 من اللئيم لا يعرف حق الحاكم السفه لا مركب اجمع
 من اللجاج لا وزن اعظم من وزر عني منع محتاجا

اخوانه، لا یحمد الا من نذل احسانه، لا یجوز الغفران
برادمان خود را ستوده نشود مگر آنسوی که بذل کند احسان خود را

الحمد لله

اِنْ دُجَارَكَ لَا اِذْ دُجَارَ لِمَنْ لَا اِقْلَاعَ لَهُ لَا مَرْوَةَ لِمَنْ
 نیست بخشن ملودا نیست دجش مرانکه نیست برکدی مراد نیست مودی مرانکه
 لَا هِمَّةَ لَهُ لَا ظَفَرَ لِمَنْ لَا صَبْرَ لَهُ لَا نَجَاةَ لِمَنْ
 نیست همت مراد نیست ظفری مرانکه نیست صبر مراد نیست نجاتی مرانکه
 لَا اِيْمَانَ لَهُ لَا اِيْمَانَ لِمَنْ لَا يَفْتِنُ لَهُ لَا صِيَانَةَ لِمَنْ
 نیست ایمان مراد نیست ایمان مرانکه نیست آفتابی مراد نیست نجاتی مرانکه
 لَا وَرَعَ لَهُ لَا اَصَابَةَ لِمَنْ لَا اِنَاعَةَ لَهُ لَا عِلْمَ لِمَنْ لَا حِلَّ لَهُ
 نیست ورعی مراد نیست اصابتی مرانکه نیست اناعتی مراد نیست علم مرانکه نیست حلی مرانکه
 لَا هِدَايَةَ لِمَنْ لَا عِلْمَ لَهُ لَا اِيْمَانَ لِمَنْ لَا اِيْمَانَ لَهُ لَا
 نیست هدایتی مراد نیست هدایتی مرانکه نیست ایمان مراد نیست ایمان مرانکه
 حِمَّةَ لِمَنْ لَا اِنْفَةَ لَهُ لَا عَهْدَ لِمَنْ لَا وُقَاةَ لَهُ لَا اَمَانَةَ
 نیست حمت مرانکه نیست انفی مراد نیست عهد مراد نیست وقایه مراد نیست امانتی مراد
 لِمَنْ لَا دِينَ لَهُ لَا دِينَ لِمَنْ لَا يَفْتِنُ لَهُ لَا يَكُونُ الْعَمَلُ
 نیست دین مرانکه نیست دین مراد نیست دین مرانکه نیست آفتابی مراد نیست ایمان
 حَيْثُ يَجُوزُ السُّلْطَانُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ حَتَّى وَلَا مَتَانِ
 اینجا که ستم کند بادشاه در زود در بهشت کوبد و مست نماند
 لَا يَقُومُ عِزُّ الْقَصَبِ بِدَلِّ الْاَعْدَاءِ لَا تَقِي لَذَّةَ
 نباید عزت آرمندی ختم بخواردی عذرخواستن زسد مزه
 الْمُعْصِيَةِ بَعْدَ اَيِّ ثَابٍ لَا يَنْقِي الشَّرَّ مِنْ فِعْلِهِ
 در نافرمانی پسکنی شر نمی بزداید از کردید مرانکه
 اَلَا مَنْ يَتَّقِيهِ فِي قَوْلِهِ لَا يَكْرُمُ الْمَرْءُ نَفْسَهُ حَتَّى يَهْتِنَ
 مرانکه بهیزم از گفتار بد کسی ندارد مرد نفس خود را تا آنکه خواهد دارد
 مَا لَا يَمُحُّ حَسَنَ الْقَوْلِ اِلَّا بِحَسَنِ الْعَمَلِ لَا يَنْفَعُ قَوْلُ
 مال خردا تمام شود و خوبی گفتار مگر بخوبی کردار سودمند است

بغير عمل

بغير عمل لَا يَكْمُلُ صَالِحُ الْعَمَلِ اِلَّا بِصَالِحِ النِّيَّةِ لَا اَقْصَرَ
 نمی شود تمام نشود علامت نیست مگر بشایستگی نیست حقیر نیست
 الْمُؤْمِنُ عَنْ اِخْتِمَالٍ وَلَا يَجْعَلُ لِرَبِّهِ لَا يَعْرِفُ قَدْرَ
 مؤمن از آنکه برسد به بلایه و نارد و نکرده و بلایه لاقتضاست قدر
 مَا بَقِيَ مِنْ عَمَلِهِ اِلَّا بِبَيِّ اَوْ صَدِيقٍ لَا يَنْفَعُ اِجْتِهَادُ
 آنچه باقی ماند از عمارت مگر بفری یا دوستی بغایت زحمت و کوشش
 بغير رفيقٍ لَا يَعْتَبِرُ بِمَعْوَدَةٍ مِنْ لَادِنٍ لَهُ لَا يُفَوِّقُ
 بدون رفیق رسالتش را برود دوستی آنکه او را درین نماند اعتمادش را کرد
 بَعْدَ مَنْ لَادِنٍ لَهُ لَا يَقْتُلُ عَمَلٌ مَعَ تَقْوَى وَكَيْفَ
 پس ایمان آنکه او را درین نماند عمل کم نشود با پرهیزکاری و چون کم شود
 يَقْتُلُ مَا يَتَقَبَّلُ لَا يَكُونُ التَّحَلُّ مَوْسِمًا حَتَّى لَا يَبَالِي
 آنچه پذیرفته شود نباشد مرد مومن با آنکه نیاندیشد آنکه
 مَا ذَا اسَدٍ مَوْتُهُ جُوعٌ وَلَا يَأْتِي تَوْبُهُ اِبْتِدَالٌ لَا يَسْتَحْفُ
 چه چنانکه مرگش گرسنگی و آنکه که او را توبه نیاید و نیاید
 بِالْعِلْمِ وَاهْلٍ اِلَّا اَخْوَقٌ جَاهِلٌ لَا يَتَكَبَّرُ اِلَّا كُلُّ وَصِيْعٍ
 با علم و جاهل مگر کور نادان بزرگوار مگر هر ذلیل
 حَامِلٌ لَا يَحْسِنُ عِنْدَ الظَّنِّ يَا لِهَيْبَةِ سُبْحَانَهُ اَلَا كَانَ اللَّهُ
 حامل گمراه کننده نزد آنکه گماند یا لایبیت سبوحانه ای که خدا
 سُبْحَانَهُ عِنْدَ احْسَنَ ظَنِّهِ فِي وَصْفِ الْقُرْآنِ لَا يَفِي
 سبوحانه نزد بهترین گمان او در وصف قرآن نیست کرد
 عَجَائِبُهُ وَلَا يَنْقُضُ غَرَائِبُهُ وَلَا يَخْلِي الشَّهَادَاتِ اِلَّا بِ
 عجایب او و نیاید ببرد و نیاید ببرد و نیاید ببرد
 لَا يَكْمُلُ اِيْمَانُ الْمُؤْمِنِ حَتَّى يَعُدَّ الرَّخَاءَ فِتْنَةً وَالكَلَاءَ
 تمام نشود ایمان مومن تا آنکه شمارد فراخی را فتنه و بلایه

نَعْمَ لَا يَرْصِي الْحَسَدُ عَمَّنْ حَسَدَهُ إِلَّا بِمَوْتِهِ أَوْ ذَوَالِ
 النِّعَمِ لَا يَقِيمُ أَمْرَ اللَّهِ إِلَّا مَنْ يَصْنَعُ وَلَا يَخْدَعُ
 وَلَا تَغْرَمُ الْمَطَامِعُ لَا يَكْمُلُ السُّودُ إِلَّا بِتَحْمَلِ الْأَثْقَالِ
 وَاسْتِدَاءِ الصَّنَائِعِ لَا يَكْمُلُ الشَّرَفُ إِلَّا بِالسَّخَاءِ
 وَالْقَوَاعِصُ لَا يُودَعُ الْجَهْلُ إِلَّا حَذَّ الْحَيَامِ
 لَا يَقُومُ السَّفِينَةُ إِلَّا بِإِكْرَامِ لَا يَحْقِيقُ الْمَكْرُ السُّوءُ
 إِلَّا بِأَهْلِهِ لَا يَغَابُ الرَّجُلُ إِلَّا بِخَذْفِهِ وَانْمَاءِ عِيَابِ
 يَأْخُذُ مَا لَيْسَ لَهُ لَا تَغْلُوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمِ اللَّهِ كَحَبْ
 أَمَا ظَاهَرًا مَشْهُورًا أَوْ بَاطِنًا مَعْمُورًا لَوْلَا تَبَطُّعُ اللَّهِ
 وَتَبَاتُّهُ لَا يَكُونُ الصَّدِيقُ صَدِيقًا حَتَّى يَحْفَظَ
 أَخَاهُ فِي غَنِيَّتِهِ وَتَكِبَتِهِ وَوَقَاتِهِ لَا يَذُرُكَ أَحَدٌ
 مَا يَرُدُّ مِنَ الْآخِرَةِ إِلَّا بِتَرْكِ مَا شَتَّى مِنَ الدُّنْيَا

لا يَأْمَنُ

لَا يَأْمَنُ مَجَالِسُ الْأَشْرَارِ عَوَائِلُ الْبَلَاءِ لَا يَحْمِلُ الصَّدِيقُ
 الصَّدْفَ عَنْ الْمَوَدَّةِ فَإِنْ خَفِيَ لَا يَنْقِلِ الْوُدَّ وَدُ
 الْوَفَى عَنْ حِفَاظَةِ قَارِنِ أَفْضَى لَا يَنْفَعُ الْعُدَّةُ إِذَا مَا انْقَضَتْ
 الْمَوَدَّةُ لَا تَدُومُ عَلَى عَدَمِ الْإِنْصَافِ الْمَوَدَّةُ
 لَا يَنْفَعُ الْإِيمَانُ بَعْدَ تَقْوَى لَا يَنْفَعُ الْعَمَلُ لِلْآخِرَةِ
 مَعَ الرِّغْبَةِ فِي الدُّنْيَا لَا يَتْرُكُ النَّاسُ شَيْئًا مِنْ دُنْيَاكُمْ
 إِلَّا ضَلَّاحَ آخِرَتِهِمْ إِلَّا عَوَضَهُمُ اللَّهُ سُجَّانَةً خَيْرًا مِنْهُ
 لَا يَتْرُكُ النَّاسُ شَيْئًا مِنْ دُنْيَاكُمْ إِلَّا ضَلَّاحَ دُنْيَاكُمْ إِلَّا
 فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُوَ أَضْرَمُنُهُ لَا يَنْفَعُ الْعَاقِلُ أَنْ يَقِيمَ
 عَلَى الْخُوفِ إِذَا وَحِدَ إِلَى الْأَمْنِ سَبِيلًا لَا يَلْقَى
 الْمُؤْمِنُ حَسُودًا وَلَا حَقُودًا وَلَا يَخْذِلُ لَا يَجْمَعُ تَدْبِيرُ
 مَا لَا يَطَاعُ لَا خَيْرَ فِي الْمُنَاجَاةِ إِلَّا لِرَجُلَيْنِ عَالِمِ طَاطِقٍ

لا يَأْمَنُ

وفاحة الاحسان وحرصات الرحمن ومدرحة الشيطان
 لا تشع اعوذ على الانسان من حفظ اللسان و بذر
 الاحسان لا يعدم الصبور الطفر وان اطال به
 الزمان لا يشع يدخره الانسان كالانسان بالله
 سبحانه وصنايع الاحسان لا يستقيم قضاء
 الحوائج الاثلاث بتصغيرها لتعظم وسرورها لتطهر
 وتنجيها لتهتاء لا يدرك احد رفعة الاخرة الا
 باخلاص العمل وقصير الامل ولزوم التقوى
 لا يتوهم خلاوة اللذة مرارة الآفات لا توازي لذته
 المعصية فضوح الاخرة واليم العقوبات لا يضر
 علم الحق الا من اتقن جلاوة عاقبته لا يفوز
 بالجنة الا من حسنت سريرته وخلصت نيته

وفاحة الاحسان وحرصات الرحمن ومدرحة الشيطان
 لا تشع اعوذ على الانسان من حفظ اللسان و بذر
 الاحسان لا يعدم الصبور الطفر وان اطال به
 الزمان لا يشع يدخره الانسان كالانسان بالله
 سبحانه وصنايع الاحسان لا يستقيم قضاء
 الحوائج الاثلاث بتصغيرها لتعظم وسرورها لتطهر
 وتنجيها لتهتاء لا يدرك احد رفعة الاخرة الا
 باخلاص العمل وقصير الامل ولزوم التقوى
 لا يتوهم خلاوة اللذة مرارة الآفات لا توازي لذته
 المعصية فضوح الاخرة واليم العقوبات لا يضر
 علم الحق الا من اتقن جلاوة عاقبته لا يفوز
 بالجنة الا من حسنت سريرته وخلصت نيته

لا يترك العمل بالعلم الا من شئت في الثواب عليه
 لا يعمل بالعلم الا من اتقن بفضل الاخر فيه لا يترك
 المروءة الا باحتمال جنایات المعروف لا يتحقق
 الصبر الا بمقاسات صدام المألوف لا يكون المؤمن
 الا حليما رحيما لا يصدر عن القلب السلام الا
 المعنى المستقيم لا يروى من خلا عن الادب
 وصبا الى اللعب لا يفلح من ولد باللعب و
 استهتر بالاهو والطرب لا يستغنى عما مل من
 استزادة من عمل صالح لا يستغنى الحازم ابدا
 عن راي سيد راجح لا يتصف من سيفه قط الا
 بالحلم عنه لا خير في المعروف الى غير عرف
 لا يزكو عند الله سبحانه الاعقل كما روف ونفس

لا يترك العمل بالعلم الا من شئت في الثواب عليه
 لا يعمل بالعلم الا من اتقن بفضل الاخر فيه لا يترك
 المروءة الا باحتمال جنایات المعروف لا يتحقق
 الصبر الا بمقاسات صدام المألوف لا يكون المؤمن
 الا حليما رحيما لا يصدر عن القلب السلام الا
 المعنى المستقيم لا يروى من خلا عن الادب
 وصبا الى اللعب لا يفلح من ولد باللعب و
 استهتر بالاهو والطرب لا يستغنى عما مل من
 استزادة من عمل صالح لا يستغنى الحازم ابدا
 عن راي سيد راجح لا يتصف من سيفه قط الا
 بالحلم عنه لا خير في المعروف الى غير عرف
 لا يزكو عند الله سبحانه الاعقل كما روف ونفس

لا يترك العمل بالعلم الا من شئت في الثواب عليه

بنية لا تشي احسن من عقل مع علم وعلم مع حلم
 وعلوم مع قدرة لا ينفع اللثم احدا الا عن رغبة
 او رغبة فاذا زالت الرغبة والرغبة عاد الى
 جوفهم لا بغية اهنا من الامن لا بسوء اقبح من الحق
 لا خيرة في قلب لا يخشع وعين لا تدمع وعلم لا ينفع
 لا خير في عمل الا مع اليقين والورع لا يستكن
 الحكمة قلبا مع حب شهوة لا حكمة الا بغضمة لا
 قوي اقوى من قوي على نفسه فملكها لا عاجز
 اعجز من اهل نفسه فاهلكها لا عني مع سوء تدبير
 لا فقر مع حسن تدبير لا يكون العالم عالما لا بحسد
 من فوق ولا يخسر من دون ولا يأخذ على
 شيئا من خطايا الدنيا وروى من امير المؤمنين
 ع

ابن ابي طالب عليه السلام في حروف الباء
 لا تشي احسن من عقل مع علم وعلم مع حلم
 وعلوم مع قدرة لا ينفع اللثم احدا الا عن رغبة
 او رغبة فاذا زالت الرغبة والرغبة عاد الى
 جوفهم لا بغية اهنا من الامن لا بسوء اقبح من الحق
 لا خيرة في قلب لا يخشع وعين لا تدمع وعلم لا ينفع
 لا خير في عمل الا مع اليقين والورع لا يستكن
 الحكمة قلبا مع حب شهوة لا حكمة الا بغضمة لا
 قوي اقوى من قوي على نفسه فملكها لا عاجز
 اعجز من اهل نفسه فاهلكها لا عني مع سوء تدبير
 لا فقر مع حسن تدبير لا يكون العالم عالما لا بحسد
 من فوق ولا يخسر من دون ولا يأخذ على
 شيئا من خطايا الدنيا وروى من امير المؤمنين
 ع

لا تشي احسن من عقل مع علم وعلم مع حلم

يَنْبَغِي لِمَنْ عَرَفَ سُرْعَةَ رِخْلَيْهِ أَنْ يَجْنِبَ النَّهْبَ لِقَلْبِهِ
می سزد مرازانکه بشناسد سُرْعَتِ پاها را از دنیا آنکه نیکو سازد سزد
 يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَتَقَدَّمَ لِأَخْرَجَتِهِ وَيَعْمِدَ إِلَى أَقَامَتِهِ يَنْبَغِي
می سزد خردمند را آنکه پیش از آنکه از برای اخراجت خود دستاوردی و با ازان سزد
 لِمَنْ عِلْمُ سُرْعَةِ زَوَالِ الدُّنْيَا لَمْ يَرْهَقْ فِيهَا يَنْبَغِي
مراکز که علم در سُرْعَتِ زوالِ دنیا در آنکه بر هر چه در دنیا می سزد
 لِمَنْ أَيْقَنَ بِيَقِينٍ الْآخِرَةَ وَدَوَامِهَا أَنْ يَجْعَلَ لَهَا
مراکز که ایمان در سُرْعَتِ حاصل کند بپایان آنکه عمل کند از برای آخرت
 يَنْبَغِي لِمَنْ عَرَفَ سُبْحَانَ أَنْ يَرْغَبَ فِي مَا لَدَيْهِ يَنْبَغِي
می سزد مراکز که بشناسد حق را آنکه آرزو کند در آنچه نزد اوست می سزد
 لِمَنْ رَغِيَ يَقْضَاءَ اللَّهِ سُبْحَانَ أَنْ يَتَوَكَّلَ عَلَيْهِ يَنْبَغِي
مرازانکه راضی شود بفرمان خدا آنکه توکل کند می سزد
 لِمَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ أَنْ لَا يَفَارِقَ الْحُزْنَ وَالْحَدَرَ
مراکز که بشناسد نفس خود را آنکه جدا نشود از دود و غم
 يَنْبَغِي لِمَنْ عَرَفَ الزَّمَانَ أَنْ لَا يَأْسَ مِنْ صُرُوفِ الْعَبْرِ
می سزد مرازانکه بشناسد دودگار را آنکه افسوس نباشد از گذشتن اوقات و تغییرات
 يَنْبَغِي لِمَنْ عَرَفَ النَّاسَ أَنْ يَزْهَدَ فِي مَا فِي أَيْدِيهِمْ
می سزد مرازانکه بشناسد مردم را آنکه بیزهش در دستهای ایشان
 يَنْبَغِي لِمَنْ عَرَفَ الْأَشْرَادَ أَنْ يَحْتَرِلَهُمْ يَنْبَغِي لِمَنْ
می سزد مرازانکه بشناسد بدکاران را آنکه از ایشان بخوار گردد می سزد مرازانکه
 عَرَفَ الْفُجَّارَ أَنْ لَا يَجْعَلَ عِلْمَهُ يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكْتَسِبَ
بشناسد بدکاران را آنکه مکسب نماید می سزد مراکز که بدکاران را
 بِمَا لَهُ الْحَدُّ وَيَصُونَ نَفْسَهُ عَنِ الْمُسْلَى يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ
بمال خود متاثر و نگاهدارد نفس خود از خواستن می سزد آنکه باشد

أَفْعَالُ الرَّجُلِ أَحْسَنُ مِنْ أَفْعَالِهِ وَلَا يَكُونُ أَفْعَالُهُ أَحْسَنَ
کردارهای مرد بهتر از گفتارهای او و نباشد گفتارهای او خیرتر
 مِنْ أَفْعَالِهِ يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَخَاطِبَ الْجَاهِلَ مُخَاطَبَةً
از کردارهای او می سزد مراکز که سخن گوید با نادان و سخن گفتن
 الطَّبِيبِ لِلْمَرِيضِ يَنْبَغِي أَنْ يَتَدَاوَى الْمُؤْمِنُ أَدْوَاءَ الدُّنْيَا
طبيب بیمار می سزد آنکه در آنکه مؤمن در دنیای دنیا
 كَمَا يَتَدَاوَى ذَوَا الْعِلَّةِ وَخِجَتِي مِنْ شَهَوَاتِهَا وَلَذَائِهَا
بیمار که دوا کند خود را صاحب علة و بیهوش از آرزوهای دنیا و مزه های دنیا
 كَمَا يَخْتَمِي الْمَرِيضُ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ عِلْمُ الرَّجُلِ زَائِدًا
بیمار که می بیزد بیمار می سزد آنکه باشد دانش مرد زیاد
 عَلَى نَظَرِهِ وَعَقْلِهِ غَالِبًا عَلَى لِسَانِهِ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ
بر گفتار او و خرد او و مردان و بر زبان و گفتار او می سزد آنکه باشد
 الرَّجُلُ مُهَمِّمًا عَلَى نَفْسِهِ مُرَاقِبًا قَلْبَهُ حَافِظًا لِسَانَهُ
مرد کراهه و آگاه بر کردار نفس خود چشم دارنده بر نفس خود و نگاهدارنده زبان خود
 يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَحْتَرِسَ مِنْ سُكَرِ الْمَالِ وَسُكَرِ الْقُدْرِ
می سزد مراکز که خود را باسپاری کند از مستی افزونی مال و مستی توانایی
 وَسُكَرِ الْمَدْحِ وَسُكَرِ الشَّبَابِ فَإِنَّ لِكُلِّ ذَالِكِ رِيَّاحٌ
و مستی ستایش و مستی جوانی پس بر هر یکی از اینها بادیه ای
 خَبِيثَةٌ تَسْلُبُ الْعَقْلَ وَتَسْتَحِفُّ الْوَقَارَ يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ
بیگانه کننده عقل را و سبک میسازد کرامت را می سزد مراکز که
 أَنْ يَكُنْ مِنْ صُحْبَةِ الْعُلَمَاءِ الْأَبْرَارِ وَيَحْتَنِبَ مُقَارَنَةً
آنکه بسیار کند صحبت و همراهی با علما و نیکوکاران و دوری کند از نزدیکی
 الْأَشْرَارِ الْفُجَّارِ يَنْبَغِي أَنْ يُهَانَ مَعْتَمِدَةً الْحَقِّي
بدکاران را می سزد آنکه خوار داشته شود از آنکه به حقین دوستی ایستاد

و سکر العزم و مستی تاثیر

الاحسان والمعروف يظلمه قبح الامتنان يا عبد الله
بزرگواران و نیکوکاران باطل میکند
 لا تجعل في عينك مذنب فلعلك مغفور له
در عین بندگاهکاران با شکار کردن و اسیر کردن و اسیر کردن و اسیر کردن
 فلا تامن على نفسك صغر معصية فلعلك مغفور
بهره نمان بر نفس خود بنگاه کوچک گناه است و آنکه تو عذاب کرد و مشغول
 عليها يا ابن آدم اذ رأيت الله سبحانه يتابع عليك
ای فرزندان آدم هرگاه ببینی تو خدا را پیوسته بر تو
 نعمة فاخذره و حصن النعم يشكرها يا دنيا يا دنيا
نعمتهای خود را پس بگیر و از آن نگاهدار و تشکر کن از آنها ای دنیا ای دنیا
 انك عني ابرئيت ام الى تستوفيت لاحبان
آیا من تو را از خود رها کرده ام یا به دوستانت میگردی
 حبك عني عني لا حاجتي فيك قد طلقك
تو را دوستی من از من دور کرد مرا نیازی نیست به تو حق طلاق دادم و ترا
 ثلثا لا رجعت لي فيك فعيشك قصير و خطرک
سه طلاق که بجوی نباشد مرا در طلاق تو پس زندگی تو کوتاهست و کار تو
 يسير و املك حقيراه من قلة الزاد و طول الطريق
آسانست و آنچه تو کوچه است در راهی که تو راه و دوری راه
 و بعد السفر و عظم المورد يا عبد الدنيا و العالمين
و دوری سفر و بزرگی جوی و آمدن ای بنده دنیا و کارکنندگان دنیا
 لها اذا كنتم في النهار تبعون و تشرفون و بالليل
از برای دنیا که باشید شما را در روز پیرویشید و بخیرید و شب
 على فرتكم تنقلبون و تنامون و فيما بين ذلك عن
برجام خوابتان بیدار شوید و بیدار شوید و در میان اینها

الاخرة تفضلون و بالعمل تسوقون فمتى تفكرون
کار آخرت را تمایل میکنید و در عمل کاهلی کنید و بفکر اندازید
 في الارشاد فمتى تقدمون الزاد و متى تهتمون بالمال
در راه یاری و پیشرویتان و تو شهادت و دلیلی
 يا ايها الناس الى كم تقطعون و لا تسقطون
ای مردمان تا کی میزنید و نریزید
 فلم قد و عظم الفاعطون و حذر كم المحذرون
پس چرا و بزرگواران فاعطایان و بزرگواران شما را
 و زجركم الزاجرون و بلغكم المعاملون و على سبيل
و مجازات کنند شما را منع کنندگان و برسد آگاه کنندگان و بر
 في الحجة و لكم الانبياء و المرسلون و اقاموا عليكم الحج
در حج و برای شما انبیا و فرستاده ها و اقامه کردند حج شما را
 و او نحوكم المحجة فبادروا العمل و اغتنبوا المهل
و او و شما را در حج و براهی شما راه راست را بپوشانید بسوی عمل و غنیمت را بپوشانید
 فان اليوم عمل و لا حساب و عدا حساب و لا عمل
پس روزی که امروز عمل است و حساب نیست و عدا حساب نیست و عمل نیست
 و سيعلموا الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون
و خواهند دانست که بدانند آنکه ستم کردند کدام جای بازگشت باز خواهند کرد
 يا ايها الناس في الدنيا فان عيشها قصير و خيرها يسير
ای مردمان در دنیا پس دنیا بدستنی است و دنیا که دنیا کوتاهست و خیر دنیا آسانست
 و انما الدار نخوص و محلة تنقيص و انما التذني
و دنیا خانه است همچون رفتن است و محلی است بکاهش و دنیا نیزه است و دنیا
 الاحال و تقطع الامال الكو هي المتصدية للعيون
و عوارض است و قطع میکند امیدها را آگاه باشید که دنیا برسمی دهنده چشمهاست

ان هذا واه
بجهنم

سُجَانَهُ اخْتَارًا تَفُوزُوا لَدَيْهِ بِالْهَيْمِ الْمَقْمِ **مَسْأُور**
برادران همدگر تفرسید نزد خدا بهائش را بایزده بعضی از او فرستاد

مِنْ حُكْمِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ **عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَام**
از حکمهای امیرالمومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام

فِي حَرْفِ الْيَاءِ بِالْمَقْطَعِ الْمَطْلُوقِ **قَالَ** عَمِلَ الصَّادِقُ
در حرف یاء بقطع المطلق **قَالَ** عَمِلَ الصَّادِقُ

بَصِيْدٌ قَدْ لَا يَبْلُغُهُ الْكَاذِبُ بِاحْتِبَالِهِ يَكْرُمُ الْعَالَمُ
براستی خود باخچه نمی رسد کاذب با احتیاله دروغ گو بچیده کرد خود گرامی داشت می شود

بَعْدَ وَالْكِبَرِ لِسَنَةِ ذُو الْمَعْرُوفِ الْمَعْرُوفِ
بعد از بزرگی برای سن و خداوند نیکو از برای نیکو

وَالسُّلْطَانُ لِسُلْطَانِهِ يُنْبِئُ عَنْ عَقْلِ كُلِّ امْرِئٍ مَا يَنْقُصُ
و پادشاه از برای پادشاهی او خبر میدهد از عقل هر مردی آنچه کم می کند

بِلِسَانِهِ يَتَفَاضَلُ النَّاسُ بِالْعَقُولِ وَالْعُلُومِ
بان زبان او افزون می یابد بر مردم بجزدها و دانشها

لَا بِالْأَمْوَالِ وَالْأَصُولِ **يَحْتَاجُ** الْإِمَامُ إِلَى قَلْبِ
نه با مالها و اصلها **يَحْتَاجُ** الْإِمَامُ إِلَى قَلْبِ

عَقْلٍ وَلِسَانٍ قَوْلٍ وَجَنَانٍ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ
دانا و زبان کویا و دل و برهائی داشتن حق

صَوْلٍ يَفْسِدُ الْيَقِيْنَ الشَّكُّ وَغَلْبَةُ الْهَوَى يَفْسِدُ
جمله کننده و نمانده شک و افزونی هوس از دین تباه میکند

الطَّمَعُ الْفَرَعُ وَالْفُجُورُ الْقَوَى فِي حَقِّ مَنْ ذَمَّهُ
طمع و فساد و بدکاری و اندیشناکی در حق کسی که نکوهش دارد

يَحِبُّ أَنْ يُطَاعَ وَبَعْضُ وَتُسَوِّفُ وَلَا يُؤْفَى وَبِحَبِّ
دوست میدارد که فرمان برداری او شود و تاخیر می کند و بخوبی نرسد و بدوست

أَنْ يُوصَفَ بِالسُّخَاءِ وَلَا يُعْطَى وَلَا يُقْتَضَى وَلَا يُقْتَضَى
و صفاد و بخاوت کنند و خود عطا بخشش نکند و کار سازی می خواهد و خود کار بر نمی دارد

لَيْسَتْ مِنَ الْعَفْوِ بِالْأَقْرَبِ كَثْرَتُ مَا لَيْسَتْ مِنَ الْعَفْوِ
چند دوشید میوه بخشاین با قرار بکند بیشتر از آنچه چند شود با عذر آوردن

يَغْتَنِمُ مُوَافَقَةَ الْأَخْيَارِ وَتَحْتَبِ مُصَاحَبَةُ الْأَشْرَارِ
تجنبست از دوستی با نیکوکاران و دوستی کند با بدکاران بدان

وَالْفَخْرُ نَيْسَرُ وَلَا تَعْتَبِرُوا وَخَفِنُوا وَلَا تَنْفَلُوا
و بزرگوار آسان گیرید مردم و دشوار گیرید و سبک گیرید و گران گیرید

يَتَلَيَّ مَخَالِطَ النَّاسِ بِفَرَسِ السُّوءِ وَمَدَّ حَاجَةَ الْعَدُوِّ
گرفتار می شود با میزگشتن با مردم به دشمنی و میوه می خورد دشمنان

يَحْتَاجُ الْأَسْلَامَ إِلَى لَا يَمَانٍ وَتَحْتَاجُ الْإِيمَانَ
محتاج میشود اسلام را که در کردن ایمان و ایمان را که در کردن

إِلَى الْإِيْقَانِ يَحْتَاجُ ذُو النَّالِ إِلَى السَّائِلِ يَحْتَاجُ
تسوی دانستن راست و درست محتاج است خداوند عطا بسوی خواهنده محتاج است

الْإِيْمَانُ إِلَى الْإِحْلَاصِ يَحْتَاجُ الْمُؤْمِنُ بِالْبَلَاءِ كَمَا يَحْتَاجُ
ایمان بسوی یکره دلی بسوی بلاه همچنانکه ایمانمند میشود

بِالْبَيِّنَاتِ يَحْتَاجُ الْعِلْمُ إِلَى الْحِلْمِ يَحْتَاجُ
با براهین با کینه کلاه فرقه محتاج است علم بسوی حلم محتاج است

الْحِلْمُ إِلَى الْكُفْمِ يَحْتَاجُ الرَّجُلُ بِقَوْلِهِ لَا يَقُولُ يَنْبَغِي
حلم بسوی فروختن آتش از موده میشود بکفزار و بگوید اگر چه می دهد

عَنْ قِيَمَةِ كُلِّ امْرِئٍ عَلَيْهِ وَعَقْلُهُ يَنَامُ الرَّجُلُ عَلَى الشَّكْلِ
از ارزش هر مردی و عقل او و خرد او خواب میکند مرد بر مردن فروزند

وَلَا يَنَامُ عَلَى الظُّمِّ يَوْمُ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ
و خواب نمی کند بر ستم روز ستمیده بر ستمکار سخت تر

مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمُظْلَمِ ^{از روز ستمگار برستم دیدار} يَسْفِكُ مِنْ حَاسِدِكَ ^{از حوید تو}
 أَنَّهُ يَغْنَا طَعْنُ سِرِّكَ ^{آنکه او خشمناک میشود نزد شادی تو} يَنْبِي عَنْ فَضْلِكَ عِلْمَكَ ^{یاد کند کم تو}
 وَعَنْ أَفْصَالِكَ بِذَلِكَ ^{و از کف تو} يَغْلِبُ الْأَقْدَارُ عَلَى التَّقْدِيرِ ^{افزونی بر تقدیر}
 حَتَّى يَكُونَ الْحُفَّ فِي التَّذْيِيرِ ^{تا آنکه می باشد در چاه بردن} يَجْرِي الْقَضَاءُ بِالْمُقَادِيرِ ^{تا آنکه می باشد در چاه بردن}
 عَلَى خِلَافِ الْأَخْيَارِ وَالتَّذْيِيرِ ^{بر خلاف} يَعْجَبُ أَنْ يَكُونَ ^{عجیبی آن که باشد}
 الرَّجُلُ حَسَنَ الْوَرَعِ ^{مردی که باشد خوب پرورگار} مَنَزَعَهُ عَنِ الطَّمَعِ كَثِيرَ الْأَحْسَانِ ^{از طمع}
 قَلِيلَ الْأَمْتِنَانِ ^{کم} يَعْجَبُ مِنَ الرَّجُلِ أَنْ يَغْفُو عَمَّنْ ^{عجیبی از مرد}
 ظَلَمَ وَيَصِلُ مِنْ قَطْعِهِ وَيُعْطَى مِنْ حَرَمِهِ وَيَقَابِلُ الْأَسَاوَةَ ^{ظلم کند و به بوند با آنکه برید داری و بدهد با آنکه نگیرد و بدارد و بدهد}
 بِالْأَحْسَانِ ^{با نیکی} يَكُنْ خَلْفَ الرَّجُلِ لِأَرْبَعِ مَهَانَةٍ يَعْرِفُهَا ^{بسیار باشد سو کند مرد بجهاد چهر خاری که براندازد}
 مِنْ نَفْسِهِ أَوْ ضَرَاةٍ يَجْعَلُهَا سَبِيلًا إِلَى تَصَدُّعِ رَيْتِهِ ^{از نفس خود یا خاری و زنی که می کند اندازد راهی بسوی راستی خود}
 أَوْ عِيْ مِنْطَقَةٍ فَيَتَّخِذُ الْإِيمَانَ حِشْوًا وَصَلَةً لِكَلَامِهِ ^{از آنکه انداخته اند که بگوید و بسیار از آنکه بگوید و بگوید سخن خود}
 لِقِيَمَةٍ قَدْ عَرَفَ بِهَا قِيَمَ عَلَى الرَّجُلِ أَنْ يَنْكَرَ عَلَى النَّاسِ ^{از برای آنکه تحقیق شناخته شده باشد از برای آنکه بگوید مردم}

منكرات

مَنَكَرَاتٍ وَبَيْنَهُمْ عَنْ رَدَائِلِ قَسِيَّاتٍ وَإِذَا اخْلَا ^{بجمله بدها و منع کدایشان از نامیها و بدیها و کاهها و هرگاه نهانند}
 بِنَفْسِهِ أَرْكَبَهَا ^{با نفس خود} لَا يَسْتَنَكِفُ مِنْ فَعْلِهَا ^{و نهان ندارد از کردار خود} يَكْتَسِبُ ^{بدست آورد}
 الْقَصَادِقَ بِصَدْفِ تَلَاكُمَا ^{داست کم} حَسَنَ الْبَقَةِ وَالْحَيَّةِ لِرَفِ ^{دوستی از برای او}
 الْمَهَابَةِ مِنْهُ ^{و شکره} يَكْتَسِبُ الْكَاذِبَ بِكَذِبِ سَخَطِ اللَّهِ سُبْحَانَ ^{در صفت خود و بدست آورد}
 عَلَيْهِ وَاسْتِهَانَةِ النَّاسِ بِهِ ^{و بیرو} وَفَقْتُ الْمَلَائِكَةِ لَهُ ^{و خدای بزرگ مردم و گیسوی فرشتگان از او}
 فِي خَقٍّ مِنْ ذِمَّةٍ يَقُولُ فِي الدُّنْيَا يَقُولُ الزَّاهِدِينَ ^{در دینا}
 وَفَعْلُهَا يَمَلُ الدَّاعِيَيْنِ ^{و میکند} نَظْمُ سَيِّمَةِ الْحَسَنِ ^{از دوستان}
 يَبْطِنُ عَمَلُ الْمُسْلِمِينَ ^{و نهان میکند} يَكُونُ الْمَوْتُ لَكُمْ ذَنْبًا وَلَا ^{در دینا}
 يَرْكَبُهَا فِي حَيَوْتِهِ ^{و ترک نمیکند کاهها را} يَسْلُبُ الذَّنْبَ وَيُسْقِفُ بِالْتَّوْبَةِ ^{در دینا}
 يَحِبُّ الصَّالِحِينَ ^{دوست میدارد} لَا يَمَلُ عَمَلُ الصَّالِحِينَ ^{و نمیکند} يَبْغِضُ الْمُسْلِمِينَ ^{و دشمن میدارد}
 يَوْمَ مَوْتِهِمْ يَقُولُ لِمَا عَمِلْتُ ^{و حال آنکه او} فَا تَعْنِي بِلِ احْسَ فَا تَمْنِي ^{و در آن روز}
 أَبَدًا مَا يَفْنَى ^{و همیشه بسوی ناپدید شدن} وَ نَدَى أَبَدًا مَا يَبْقَى ^{و در آن روز}

وَتَبْتَغِي الزَّيَادَةَ فِيمَا بَقِيَ ^{وَتَجِدِي} يَرْسُدُ غَيْرُهُ ^{وَيُجْعَلُ} وَيَغْوِي ^{وَيُجْعَلُ}
 نَفْسَهُ وَيَنْهَى النَّاسَ بِمَا لَا يَنْتَهِي ^{وَيُجْعَلُ} وَيَأْخُذُهُمْ بِمَا لَا يَأْتِي ^{وَيُجْعَلُ}
 يَكْتَلِفُ مِنَ النَّاسِ مَا لَهُ يَوْمٌ ^{وَيُجْعَلُ} وَيَصْنَعُ ^{وَيُجْعَلُ}
 مَا هُوَ أَكْثَرُ ^{وَيُجْعَلُ} يَأْخُذُ النَّاسَ وَلَا يَأْتُرُ ^{وَيُجْعَلُ} وَتَحْذَرُهُمْ ^{وَيُجْعَلُ}
 وَلَا يَحْذَرُ ^{وَيُجْعَلُ} يَرْجُو الْقَوَابِ مَا لَهُ يَوْمٌ ^{وَيُجْعَلُ} وَيَا مَنْ ^{وَيُجْعَلُ}
 عَقَابَ جَرْمٍ يَتَّقِنُ ^{وَيُجْعَلُ} تَسْتَمِيلُ ^{وَيُجْعَلُ} وَجْهَ النَّاسِ تَبْتَدِيئُهُ ^{وَيُجْعَلُ}
 وَيُظَنُّ جُنْدٌ مَا يَحْلُنُ ^{وَيُجْعَلُ} يَعْرِفُ لِنَفْسِهِ عَلَى غَيْرِهِ وَلَا ^{وَيُجْعَلُ}
 يَعْرِفُ عَلَيْهَا غَيْرُهُ ^{وَيُجْعَلُ} يَخَافُ عَلَى غَيْرِهِ بِأَكْثَرٍ مِنْ ذَنْبِهِ ^{وَيُجْعَلُ}
 وَيَرْجُو لِنَفْسِهِ بِأَكْثَرٍ مِنْ عَمَلِهِ ^{وَيُجْعَلُ} يَرْجُو اللَّهَ فِي ^{وَيُجْعَلُ}
 الْكِبَرِ وَيَرْجُو الْعِبَادَةَ فِي الصَّغِيرِ ^{وَيُجْعَلُ} فَيُعْطَى الْعَبْدُ مَا لَا ^{وَيُجْعَلُ}
 يُعْطَى الرَّبُّ ^{وَيُجْعَلُ} يَخَافُ الْعَبْدَ فِي الرَّبِّ وَلَا ^{وَيُجْعَلُ}
 يَخَافُ فِي الْعَبْدِ الرَّبُّ ^{وَيُجْعَلُ} وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وَصْفِهِ ^{وَيُجْعَلُ}

المناقض

الْمَنَافِقِينَ يَمْشُونَ الْحَقَّ وَيَدْبُونَ الضَّلَالَاتِ قَوْلُهُمْ دَوَاءٌ ^{وَيُجْعَلُ}
 وَقَوْلُهُمْ الدَّاءُ الْعَبَا ^{وَيُجْعَلُ} يَتَقَارَضُونَ الشَّيْءَ وَيَتَرَقَّصُونَ ^{وَيُجْعَلُ}
 لِيُتَوَصَّلُوا إِلَى الطَّمَعِ بِالْيَاسِ وَيَقُولُونَ ^{وَيُجْعَلُ}
 فَيَسْتَبْهُونَ يَنَافِقُونَ فِي الْمَقَالِ وَيَقُولُونَ ^{وَيُجْعَلُ}
 فَيُؤْهِمُونَ ^{وَيُجْعَلُ} وَقَالَ ^{وَيُجْعَلُ} عَلَيْهِ السَّلَامُ ^{وَيُجْعَلُ}
 فِي حَقِّ مَنْ أَتَى عَلَيْهِ ^{وَيُجْعَلُ} يَعْطِفُ الْهَوَى عَلَى ^{وَيُجْعَلُ}
 الْهَدَى ^{وَيُجْعَلُ} ذَا عَطْفٍ الْهَدَى عَلَى الْهَوَى ^{وَيُجْعَلُ}
 يَعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقَرَابِ ^{وَيُجْعَلُ} إِذَا عَطَفُوا ^{وَيُجْعَلُ}
 الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ ^{وَيُجْعَلُ}
 أَيْبَقِي مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ وَمِنْ الْإِسْلَامِ ^{وَيُجْعَلُ}
 إِلَّا اسْمُهُ مَسَاجِدُهُمْ يُؤْمِدُ عَا حِرَّةً ^{وَيُجْعَلُ}
 مِنَ الْبَاءِ خَالِيَةً مِنَ الْهَدَى ^{وَيُجْعَلُ} يَأْتِي عَلَى النَّاسِ ^{وَيُجْعَلُ}

وَمَا نَ لَا يَقْرَبُ فِيهِ إِلَّا الْمَاحِلُ وَلَا يَسْتَرْفِ
^{روکاری که نزدیک نداشتند بخدا} ^{دندان روز} ^{مکارا} ^{دبا کینه شریف}
فِيهِ إِلَّا الْفَاجِرُ وَلَا يَضَعُ فِيهِ إِلَّا الْمُنْصَفُ
^{دندان روز} ^{مکرید کاردا} ^{دندان نداشت} ^{دندان روز} ^{مکرید کاردا}
يَعْدُونَ الصَّدَقَةَ عَزْمًا وَصِلَةَ الرَّحِمِ
^{مکرید} ^{مکرید} ^{تادان} ^{دوست} ^{مکرید}
مَتَا الْعِبَادَةِ اسْتَطَاعَ عَلَى النَّاسِ وَيُظَهِّرُ
^{انگاری} ^{دوست} ^{مکرید} ^{مکرید} ^{مکرید}
عَلَيْهِمُ الْهَوَىٰ وَخَفِيَ فِيهِمُ الْهَدَىٰ
^{برایشان} ^{دوست} ^{مکرید} ^{مکرید} ^{مکرید}
يَنْجِي عَنْ عَقْلِ كُلِّ أَحَدٍ لِسَانُهُ وَيَدُلُّ
^{مکرید} ^{مکرید} ^{مکرید} ^{مکرید} ^{مکرید}
عَلَى فَضْلِهِ بَيَانُهُ يَعْنِي مِنَ الرَّجُلِ
^{مکرید} ^{مکرید} ^{مکرید} ^{مکرید} ^{مکرید}
أَنْ يَرَى عَقْلًا زَائِدًا عَلَى لِسَانِهِ
^{مکرید} ^{مکرید} ^{مکرید} ^{مکرید} ^{مکرید}
وَلَا يَرَى لِسَانَهُ زَائِدًا عَلَى عَقْلِهِ
^{مکرید} ^{مکرید} ^{مکرید} ^{مکرید} ^{مکرید}
يُفَكُّ أَمْرَ الصَّيُورِ إِلَى دَرَكِ بَعْتِهِ وَبُلُوغِ
^{مکرید} ^{مکرید} ^{مکرید} ^{مکرید} ^{مکرید}
أَمَلِهِ يَطْلُبُكَ رِزْقَكَ أَشَدَّ مِنْ طَلَبِكَ
^{مکرید} ^{مکرید} ^{مکرید} ^{مکرید} ^{مکرید}
لَهُ فَاجْعَلْ فِي طَلَبِهِ يَفْعَلُ بِالرَّجُلِ أَنْتَ
^{مکرید} ^{مکرید} ^{مکرید} ^{مکرید} ^{مکرید}

يَتَمُّ

يَقْصُرُ عَلَيْهِ عَلَى عَمَلِهِ وَبِعِزِّ قَعْلِهِ
^{کوتاه آید} ^{علم او} ^{بر} ^{علم او} ^{داناوان} ^{کودار او}
تَمَّ الْكَلَامَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ
^{از} ^{کلام او} ^{تم کلام}
عَلَى الْأَمَامِ وَالصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ
عَلَى مَنْ قَرَأَ عَيْنَهُ
فِي الصَّلَاةِ
وَالسَّلَامِ



يَقْصُرُ

